ابوجعفر محمد بن علی بن شهرآشوب مازندرانی
(۴۸۹ - ۵۸۸ ه‍.ق)

مناقب خاندان نبوت و امامت

برگردان فارسی مناقب آل ابی طالب

ترجمه و تحقیق: حسین صابری

جلد ۵

حضرت زهرا علیهاالسلام و ائمه معصومین علیهم‌السلام



ابن‌شهرآشوب سرآمد منقبت‌نگاران جهان تشیع است و کتاب ایشان با عنوان *مناقب آل ابی‌طالب* شاهکار این عرصه و سزاوار بازشناختن و بی نیاز از شناساندن. گواه این حقیقت آن است که در میراث مکتوب شیعه بارها و بارها از آن سخن رفته و بدان استناد شده است، و آوازهٔ آن بر هیچ پژوهشگر و عالم این حوزه پوشیده نیست.

گستردگی مآخذ و تنوع منابع *مناقب*، شاهدی بر دانش و وسعت نظر ژرف مؤلف اثر، ابوجعفر ثانی ابن‌شهرآشوب مازندرانی است و این تنها یکی از ویژگی‌هایی است که این اثر بدان آراسته می‌باشد.

آنچه اکنون فراروی دارید برگردان فارسی این اثر گرانسنگ و میراث کهن است که با نام مناقب *خاندان نبوت و امامت* همراه با تحقیق و بازشناخت مآخذ ارائه شده است.

مناقب خاندان نبوت و امامت





978-600-121-368-7 (set)
978-600-121-367-0 (vol.1)



9786001213670

قیمت دوره ۶ جلدی: ۲۲۰۰۰۰۰ ریال

مناقب خاندان نبوت و امامت

جلد ۵

ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی

ترجمه و تحقیق: حسین صابری



ابوجعفر محمد بن علی بن شهرآشوب مازندرانی
(۴۸۹ ـ ۵۸۸ ق.)

مناقب خاندان نبوت و امامت

برگردان فارسی مناقب آل ابی‌طالب

جلد پنجم

حضرت زهرا علیها السلام، امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام،
امام سجاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام

ترجمه و تحقیق
حسین صابری


کنگره بین‌المللی علامه ابن شهرآشوب ساروی مازندرانی


شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

تهران ۱۳۹۲

سرشناسه : ابن شهرآشوب، محمد بن علی، ۴۸۹ ـ ۵۸۸ ق.
عنوان قراردادی : مناقب آل ابی‌طالب. فارسی
عنوان و نام پدیدآور: مناقب خاندان نبوت و امامت ابن شهرآشوب مازندرانی
ابوجعفر محمد بن علی بن شهرآشوب مازندرانی؛ ترجمه و تحقیق: حسین صابری.
مشخصات نشر : تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۲ ـ
مشخصات ظاهری : ۶ ج.
شابک : دوره: ۷ ـ ۳۶۸ ـ ۱۲۱ ـ ۶۰۰ ـ ۹۷۸ جلد پنجم: ۴ ـ ۳۷۲ ـ ۱۲۱ ـ ۶۰۰ ـ ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپ
یادداشت : ج. ۵ (چاپ اول: ۱۳۹۲) (فیپا).
موضوع : محمد(ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت ـ ۱۱ ق. ـ ـ مدایح و مناقب
موضوع : علی بن ابی‌طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت ـ ۴۰ ق. ـ ـ مدایح و مناقب
موضوع : آل ابوطالب
موضوع : چهارده معصوم ـ ـ مدایح و مناقب
موضوع : چهارده معصوم ـ ـ فضایل
شناسهٔ افزوده : صابری، حسین، ۱۳۴۵ ـ ، مترجم
شناسهٔ افزوده : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
رده‌بندی کنگره : ۱۳۹۲ ۸۰۴۱م۲۵ الف ۳۶ BP
رده‌بندی دیویی : ۲۹۷ ۹۳
شمارهٔ کتابشناسی ملی : ۳۲۷۳۱۳۰

مناقب خاندان نبوت و امامت (برگردان فارسی مناقب آل ابی‌طالب)

جلد پنجم: حضرت زهرا عليها السلام، امام حسن عليه السلام، امام حسین عليه السلام، امام سجاد عليه السلام و امام باقر عليه السلام

نویسنده: ابوجعفر محمد بن علی بن شهرآشوب مازندرانی
ترجمه و تحقیق: حسین صابری
چاپ نخست: ۱۳۹۲؛ شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
حروفچینی و آماده‌سازی: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
لیتوگرافی: البرز نوین؛ چاپ: عطا؛ صحافی: دلشاد



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی



کنگره بین‌المللی علامه ابن شهرآشوب ساروی مازندرانی

○ ادارهٔ مرکزی: خیابان افریقا، چهارراه حقانی (جهان کودک)، کوچهٔ کمان، پلاک ۲۵؛ کدپستی: ۱۵۱۸۷۳۶۳۱۳؛ صندوق‌پستی: ۹۶۴۷ ـ ۱۵۸۷۵؛ تلفن: ۷۰ ـ ۸۸۷۷۴۵۶۹؛ فکس: ۸۸۷۷۴۵۷۲
آدرس اینترنتی: info@elmifarhangi.ir www.elmifarhangi.ir
○ مرکز پخش: شرکت بازرگانی کتاب گستر، خیابان افریقا، بین بلوار ناهید و گلشهر، کوچهٔ گلفام، پلاک ۷۲؛ کدپستی: ۱۹۱۵۶۷۳۴۸۳؛ تلفن: ۴۳ ـ ۲۲۰۲۴۱۴۰؛ تلفکس: ۲۲۰۵۰۳۲۶
آدرس اینترنتی: info@ketabgostarco.com www.ketabgostarco.com
○ فروشگاه یک: خیابان انقلاب، روبه‌روی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن: ۶۶۴۰۰۷۸۶

تقدیم به

مادر سفرکرده‌ام

که آغاز این دفتر انجام کتاب او شد

و

مادر همسرم

که انجام این کتاب آغاز سفر او بود

فهرست مطالب

بخش ۱۴: مناقب حضرت زهرا عليها السلام

بخش ۱۵: امامت امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام

بخش ۱۶: امامت ابومحمد حسن بن علی امام مجتبی علیه السلام

بخش ۱۸: امامت علی بن حسین امام زین‌العابدین‌عليه‌السلام

بخش ۱۹: امامت ابوجعفر محمد بن علی امام باقر علیه السلام

بخش ۱۴

مناقب حضرت زهرا علیها السلام

فصل ۱

برتری زهرا علیهاالسلام بر دیگر زنان

گواه‌هایی قرآنی

خرگوشی در دو کتاب خود لوامع و شرف المصطفی صلی الله علیه و آله[1] به سند خویش از سلمان روایت کرده، ابوبکر شیرازی، در کتاب خود از ابوصالح نقل کرده، ابواسحاق ثعلبی[2]، علی بن احمد طائی و ابومحمد حسن بن علویه قطان هرکدام در تفسیر خود از سعید بن جبیر و سفیان ثوری آورده‌اند و ابونعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین علیه السلام[3] از حماد بن سلمه، از ثابت، از انس، و از ابومالک، از ابن‌عباس نقل کرده است و همچنین قاضی نطنزی از سفیان بن عیینه، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده ـ و روایت حاضر همین روایت است که ـ دربارهٔ ﴿مَرَجَ ٱلْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾[4] فرمود: «علی و فاطمه دو دریای ژرف هستند که هیچ‌کدام به حریم دیگری تجاوز روا ندارند»[5].

---

۱. ← ۳۰۹/۵.

۲. ← الکشف و البیان، ۱۸۲/۹.

۳. محمدباقر محمودی برجای مانده‌های این کتاب را در اثری با نام النور المشتعل من کتاب ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام گرد آورده و این اثر در سال ۱۳۶۴ در تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتشر شده است.

۴. رحمان / ۱۹: دو دریا را به گونه‌ای روان کرد که با هم برخورد کنند.

۵. «علی و فاطمة بحران عمیقان لایبغی احدهما علی صاحبه». ← ابن‌بابویه، الخصال، ۶۵؛ فتال نیشابوری، روضة ←

در روایتی است که فرمود: ﴿بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ﴾[1] یعنی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾[2]؛ یعنی حسن علیه السلام و حسین علیه السلام[3].

ابومعاویه ضریر، از اعمش، از ابوصالح، از ابن‌عباس روایت کرده است که فاطمه علیها السلام از گرسنگی و برهنگی گریست.

پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «ای فاطمه، به همسر خود قانع باش. او در دنیا سرور و در آخرت نیز سرور است»[4].

آن‌گاه میان این دو تن صلح ایجاد کرد و در این زمان بود که خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾؛ خداوند می‌گوید: من خدای هستم. دو دریا را فرستاده‌ام: علی بن ابی‌طالب دریای دانش و فاطمه دریای نبوت. ﴿يَلْتَقِيَانِ﴾ تا به هم درپیوندند. من خدای هستم. میان آن‌ها وصلت ایجاد کرده‌ام.

سپس فرمود: ﴿بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ﴾[5]؛ میان آن دو تن بازدارنده‌ای است: محمد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که علی بن ابی‌طالب علیه السلام را از این بازمی‌دارد که برای دنیا اندوهگین شود و فاطمه علیها السلام را از این بازمی‌دارد که برای دنیا با همسر خود چانه زند.

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾[6]، ای جماعت جن و انس کدام نعمت پروردگار خود را تکذیب می‌کنید؟ «﴿تُكَذِّبَانِ﴾ بولایة امیرالمؤمنین و حب فاطمة الزهراء»؛ ولایت امیرمؤمنان علیه السلام و محبت فاطمه زهرا علیها السلام را انکار می‌کنید. پس ﴿اللُّؤْلُؤُ﴾ حسن علیه السلام است و ﴿الْمَرْجَانُ﴾ حسین علیه السلام است؛

←

الواعظین، ۱۴۸؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۴۴/۲؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۴۶۰.

۱. رحمان / ۲۰: میان آن دو حد فاصلی است.

۲. رحمان / ۲۲: از هر دو دریا مروارید و مرجان برآید.

۳. برای روایت تفسیری ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۴۵۹؛ ابن‌بطریق، خصائص الوحی المبین، ۲۱۲؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۸۴/۲.

۴. «اقنعی یا فاطمة بزوجک فوالله انه سید فی الدنیا سید فی الآخرة».

۵. رحمان / ۲۰: میان آن دو حد فاصلی است.

۶. رحمان / ۲۵: پس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را منکرید؟

چراکه لؤلؤ بزرگ‌تر و مرجان کوچک‌تر است[۱].

جای هیچ شگفتی نیست که آن دو تن به فضل گسترده و خیر فراوان خویش دریا باشند؛ چراکه دریا را به دلیل وسعت «بحر» نامیده‌اند و گواه آن که پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله اسبی را دواند و فرمود: «وجدته بحرا»[۲].

بشنوی گفته است:

نه عبد شمس و نه تیم و نه دشمنان این خاندان هیچ کدامشان باران و پرندگان ابابیل در شمار سپاه ایشان نباشد،

و هیچ کدام ایشان نیست که در برزخ جایگاهی داشته باشند و در شأن آنان این آیه‌ها نازل شده باشد و بگوید که دو دریا به هم درآمیختند و از میان آن‌ها مرجان و مروارید برون آمد[۳].

محمد بن منصور سرخسی گفته است:

خداوند صاحب عرش خواست تا در زمین درختی خوش‌ریشه و نکوشاخسار بیفکند.

پس تقدیر کرد و فاطمه‌عليها‌السلام را به همسری علی‌عليه‌السلام درآورد که او همتای سزاوار بی‌کاستی وی بود،

و خدا باز تقدیر کرد که از این دو تن دو فرزند که چون دو ماه باشند که به هم رسند زاده شود،

همان دو سبط پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و آن دو پارهٔ تن بتول؛ و چنین بود که علی‌عليه‌السلام و فاطمه‌عليها‌السلام شکفتند،

و پس از دوران رسالت، آن دو امام امامت و خلافت و هدایت را بنیاد کردند[۴].

---

۱. روایت را در منابع کهن نیافتم. علامه مجلسی نیز در بحار الانوار (۹۹/۲۴) خبر را بدون هیچ توضیحی تنها از کتاب حاضر نقل کرده است.

۲. «او را بیکران یافتم». ← بخاری، الجامع الصحیح، ۱۱۰۶/۳ و ۲۳۴۴/۵؛ ترمذی، السنن، ۱۹۹/۴.

۳.
ما عبدشمس و لا تیم و ناصبها ... من جندها الغیث و الطیر الأبابیل
فی البرزخ الشأن لما انزلت مرج ال ... بحرین إذ یخرج المرجان و اللؤلؤ

۴.
و أراد رب العرش أن یلقی بها ... شجر کریم العرق و الأغصان
فقضی فزوجها علیاً انه ... کان الکفی لها بلا نقصان
و قضی الاله بأن تولد منهما ... ولدان کالقمرین یلتقیان
سبطا محمد الرسول و فلذتا ... کبد البتول کذاک یفتلقان
فبنی الامامة و الخلافة و الهدی ... بعد الرسالة ذانک الولدان

در تفسیرهای ابن‌عباس، قتاده، مجاهد، ابن‌جبیر، کلبی، حسن، ابوصالح، قزوینی، مغربی و والبی، و نیز در صحیح[۱] مسلم، شرف[۲] خرگوشی و اعتقاد[۳] اشنهی دربارۀ آیه ﴿وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمْ﴾[۴] آمده که مقصود تنها فاطمه علیها السلام است. همین نیز از امام صادق علیه السلام و دیگر امامان اهل بیت علیهم السلام روایت شده است[۵].

عامر بن یاسر دربارۀ آیـۀ ﴿فَٱسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّى لَآ أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنكُم مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ﴾[۶] گفته است: مقصود از ﴿ذَكَرٍ﴾ علی علیه السلام و مقصود از ﴿أُنثَىٰ﴾ فاطمه علیها السلام است در هـنگام هجرت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن شب[۷].

امام باقر علیه السلام فرموده است در آیۀ ﴿وَمَا خَلَقَ ٱلذَّكَرَ وَٱلْأُنثَىٰٓ﴾[۸] مـقصود از ﴿ٱلذَّكَرَ﴾ امیرمؤمنان علیه السلام و مقصود از ﴿ٱلْأُنثَىٰٓ﴾ فاطمه علیها السلام است. ﴿إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ﴾[۹]؛ یعنی تلاش شما متفاوت است. ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَٱتَّقَىٰ * وَصَدَّقَ بِٱلْحُسْنَىٰ﴾[۱۰]؛ یعنی خوراک خود را صدقه دهد و روزه بگیرد تا به نذر خود وفا کند و انگشتر خود را در رکوع صدقه دهد و در آن یک دینار، مقداد را بر خود ترجیح دهد ﴿وَصَدَّقَ بِٱلْحُسْنَىٰ﴾ و این «حسنی» بهشت و پاداش الهی است ﴿فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلْيُسْرَىٰ﴾[۱۱]؛ او را بدین سبب آسانی دهیم و خداوند او را امام خیر و الگو و پدر امامان قرار داد[۱۲].

---

۱. ← ۱۸۷۱/۳.

۲. ← شرف المصطفی صلی الله علیه و آله، ۳۶۶/۵.

۳. از این کتاب اطلاعی به دست نیاوردم.

۴. آل‌عمران / ۶۱: و زنانمان و زنانتان.

۵. برای نمونه ← ابن‌بابویه، الامالی، ۶۱۸؛ همو، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۸۱/۲ و ۲۱۰؛ همو، الخصال، ۵۷۶؛ ابن‌شعبه، تحف العقول، ۴۲۹؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۶۴؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۴۰/۲ و ۳۴۱ و ۹۴/۳؛ مفید، الفصول المختارة، ۳۸؛ همو، تفضیل امیرالمؤمنین علیه السلام، ۲۱؛ همو، الارشاد، ۱۶۷/۱ و ۱۶۸؛ طوسی، الامالی، ۵۶۴؛ تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ۶۶۰؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۱۷۷/۱؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۸۶.

۶. آل‌عمران / ۱۹۵: پس پروردگارتان دعای آنان را اجابت کرد.

۷. ← طوسی، الامالی، ۴۷۱. برای همین مضمون از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و خطاب به علی علیه السلام ← مفید، الاختصاص، ۱۴۶.

۸. لیل / ۳: و سوگند به آن که نر و ماده را آفرید.

۹. لیل / ۴: که همانا تلاش شما پراکنده است.

۱۰. لیل ۵ و ۶: اما آن که حق خدا را داد و پروا داشت و پاداش نیکوتر را تصدیق کرد... .

۱۱. لیل / ۷: به زودی راه آسانی پیش پای او خواهیم گذاشت.

۱۲. روایت را در منابع نیافتم.

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: «﴿وَ لَقَدْ عَهِدْنَآ اِلیٰٓ ءَادَمَ مِنْ قَبْلُ﴾[۱] کلمات فی محمد و علی و فاطمة و الحسن والحسین و الائمة من ذریتهم»[۲]. این آیه چنین بر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده است[۳].

قاضی ابوبکر محمد کوفی در کتاب خود از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فاطمه علیهاالسلام فرموده است: چون آیهٔ ﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَآءَ ٱلرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَآءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا﴾[۴] نازل شد شرم داشتم پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را بخوانم: «ای پدر». و از این روی ای پیامبر خدا می‌گفتم. او یک، دو یا سه بار از من روی گرداند و سرانجام به من رو کرد و فرمود: «ای فاطمه آن آیه نه دربارهٔ تو نازل شده است، نه دربارهٔ کسان تو و نه دربارهٔ نسل تو. تو از منی و من از توام. این آیه دربارهٔ نامهربانان و درشت‌خویان قریش و صاحب کبر و غرور نازل شده است. مرا بگوی: ای پدر، که این دل را بیشتر زنده کند و پروردگار را بیشتر خرسند سازد»[۵].

دوازده زن در قرآن

باری، خداوند در قرآن از دوازده زن به کنایه یاد کرده است:

- حوا: ﴿ٱسْكُنْ اَنْتَ وَ زَوْجُكَ ٱلْجَنَّةَ﴾[۶].
- [همسر نوح و همسر لوط]: ﴿ضَرَبَ ٱللّٰهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا ٱمْرَاَتَ نُوحٍ وَ ٱمْرَاَتَ لُوطٍ﴾[۷].
- همسر فرعون: ﴿اِذْ قَالَتْ رَبِّ ٱبْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي ٱلْجَنَّةِ﴾[۸].
- همسر ابراهیم علیه‌السلام: ﴿وَ ٱمْرَاَتُهُ قَآئِمَةٌ﴾[۹].

---

۱. طه / ۱۱۵: و به یقین پیش از این با آدم پیمان بستیم.

۲. ما بدین گونه از این پیش سخنانی دربارهٔ محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و امامان برخاسته از نسل ایشان به آدم سپردیم».

۳. ← صفار، بصائر الدرجات، ۹۱؛ کلینی، الکافی، ۴۱۶/۱.

۴. نور / ۶۳: خطاب کردن پیامبر را در میان خود مانند خطاب کردن بعضی از خودتان به بعضی دیگر قرار مدهید.

۵. «یا فاطمة انها لم‌تنزل فیک و لا فی أهلک و لا فی نسلک أنت منی و أنا منک، إنما نزلت فی أهل الجفاء و الغلظة من قریش، أصحاب البذخ و الکبر، قولی یا أبه فانها أحیی للقلب و أرضی للرب».

۶. بقره / ۳۵؛ اعراف / ۱۹: خود و همسرت در این باغ سکونت گیرید.

۷. تحریم / ۱۰: خدا برای کسانی که کفر ورزیده‌اند زن نوح و زن لوط را مثل آورده است.

۸. تحریم / ۱۱: آن‌گاه که گفت: پروردگارا، پیش خود در بهشت خانه‌ای برایم بساز.

۹. هود / ۷۱: و زن او ایستاده بود.

ـ همسر زکریاعلیه‌السلام: ﴿وَ أَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ﴾[۱].

ـ زلیخا: ﴿آلْـٰنَ حَصْحَصَ ٱلْحَقُّ﴾[۲].

ـ همسر ایوب‌علیه‌السلام: ﴿وَ ءَاتَيْنَاهُ أَهْلَهُ﴾[۳].

ـ بلقیس: ﴿إِنِّى وَجَدتُّ ٱمْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ﴾[۴].

ـ همسر موسی‌علیه‌السلام: ﴿إِنِّىٓ أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ٱبْنَتَىَّ﴾[۵].

ـ حفصه و عایشه: ﴿وَ إِذْ أَسَرَّ ٱلنَّبِىُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا﴾[۶].

ـ خدیجه: ﴿وَ وَجَدَكَ عَآئِلًا فَأَغْنَىٰ﴾[۷].

ـ فاطمه‌علیهاالسلام: ﴿مَرَجَ ٱلْبَحْرَيْنِ﴾[۸].

ویژگی‌های چند زن در قرآن

خداوند از شماری از این زنان به ویژگی‌هایی یاد کرده است:

ـ توبه برای حوا: ﴿قَالَا رَبَّنَا ظَـلَمْنَآ أَنفُسَنَا﴾[۹].

ـ شوق برای آسیه: ﴿رَبِّ ٱبْنِ لِى عِندَكَ بَيْتًا فِى ٱلْجَنَّةِ﴾[۱۰].

ـ میزبانی برای ساره: ﴿وَ ٱمْرَأَتُهُ قَآئِمَةٌ﴾[۱۱].

ـ خردمندی برای بلقیس: ﴿إِنَّ ٱلْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا﴾[۱۲].

---

۱. انبياء / ۹۰: و همسرش را برای او شایسته و آمادهٔ حمل کردیم.

۲. یوسف / ۵۱: اکنون حقیقت آشکار شد.

۳. انبياء / ۸۴: وکسان او را به وی عطاکردیم.

۴. نمل / ۲۳: من زنی را یافتم که بر آن‌ها سلطنت می‌کرد.

۵. قصص / ۲۷: من می‌خواهم یکی از این دو دختر خود را به نکاح تو درآورم.

۶. تحریم / ۳: و چون پیامبر با یکی از همسرانش سخن نهانی گفت... .

۷. ضحی / ۸: و تو را تنگدست یافت و بی‌نیاز گردانید.

۸. رحمان / ۱۹: دو دریا را روان کرد.

۹. اعراف / ۲۳: گفتند: پروردگارا، ما بر خویش ستم کردیم.

۱۰. تحریم / ۱۱: پروردگارا، پیش خود در بهشت خانه‌ای برایم بساز.

۱۱. هود / ۷۱: و زن او ایستاده بود.

۱۲. نمل / ۳۴: پادشاهان چون به شهری درآیند آن را تباه کنند.

ـ حیا برای همسر موسی عليه السلام: ﴿فَجَآءَتْهُ إِحْدَيٰهُمَا تَمْشِى عَلَى ٱسْتِحْيَآءٍ﴾[1].

ـ احسان برای خدیجه: ﴿وَ وَجَدَكَ عَآئِلًا فَأَغْنَىٰ﴾[2].

ـ نصیحت به عایشه و حفصه: ﴿يَا نِسَآءَ ٱلنَّبِىِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ ٱلنِّسَآءِ إِنِ ٱتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِٱلْقَوْلِ فَيَطْمَعَ ٱلَّذِى فِى قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا * وَ قَرْنَ فِى بُيُوتِكُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ ٱلْجَاهِلِيَّةِ ٱلْأُولَىٰ وَ أَقِمْنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَ ءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَ أَطِعْنَ ٱللهَ وَ رَسُولَهُ﴾[3].

ـ عصمت برای فاطمه عليها السلام: ﴿وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمْ﴾[4].

نسبت دادن ده چیز به ده زن

خداوند ده چیز را به ده تن از زنان داد:

ـ توبه را به حوا همسر آدم عليه السلام.

ـ جمال را به ساره همسر ابراهیم عليه السلام.

ـ پوشیدگی را به رحیمه همسر ایوب عليه السلام.

ـ حرمت را به آسیه همسر فرعون.

ـ حکمت را به زلیخا همسر یوسف عليه السلام.

ـ عقل را به بلقیس همسر سلیمان عليه السلام.

ـ صبر را به برحانه مادر موسی عليه السلام.

ـ صفوت را به مریم مادر عیسی عليه السلام.

ـ رضا را به خدیجه همسر مصطفی صلى الله عليه وآله.

ـ و علم را به فاطمه عليها السلام همسر مرتضی عليه السلام.

---

۱. قصص / ۲۵: پس یکی از آن دو زن در حالی که به آزرم گام برمی‌داشت نزد وی آمد.

۲. ضحی / ۸: و تو را تنگدست یافت و بی‌نیاز گردانید.

۳. احزاب / ۳۲ و ۳۳: ای همسران پیامبر، شما مانند هیچ‌یک از زنان دیگر نیستید، اگر سر پروا دارید پس به ناز سخن مگویید تا آن که در دلش بیماری‌ای است طمع ورزد، و گفتاری شایسته گویید و در خانه‌هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم زینت‌های خود را آشکار مکنید و نماز برپا دارید و زکات بدهید و خدا و فرستاده‌اش را فرمان برید.

۴. آل‌عمران / ۶۱: و زنانمان و زنانتان.

ده تن که خدا دعایشان برآورد

خداوند دعای ده تن را برآورد:

ـ [نوح علیه السلام:] ﴿وَ لَقَدْ نَادِينَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ ٱلْمُجِيبُونَ﴾[1].

ـ یوسف علیه السلام: ﴿فَٱسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ﴾[2].

ـ موسی علیه السلام و هارون: ﴿قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا﴾[3].

ـ یونس علیه السلام: ﴿فَٱسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ ٱلْغَمِّ﴾[4].

ـ ایوب علیه السلام: ﴿فَٱسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ﴾[5].

ـ زکریا علیه السلام: ﴿فَٱسْتَجَبْنَا لَهُ وَ وَهَبْنَا لَهُ يَحْيىٰ﴾[6].

ـ مخلصان: ﴿ٱدْعُونِىٓ أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾[7].

ـ مضطرّان: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ ٱلْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ ٱلسُّوٓءَ﴾[8].

ـ دعاکنندگان: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِى عَنِّى فَإِنِّى قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾[9]

ـ فاطمه علیها السلام و همسرش: ﴿فَٱسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ﴾[10].

---

۱. صافات / ۷۵: و نوح ما را ندا داد و چه نیک اجابت‌کننده بودیم.

۲. یوسف / ۳۴: پس پروردگارش دعای او را اجابت کرد و نیرنگ زنان را از او بگردانید.

۳. یونس / ۸۹: فرمود: دعای هر دوی شما پذیرفته شد.

۴. انبیاء / ۸۸: پس دعای او را برآورده کردیم و او را از اندوه رهانیدیم.

۵. انبیاء / ۸۴: پس دعای او را اجابت کردیم و آسیب وارده بر او را برطرف کردیم.

۶. انبیاء / ۹۰: پس دعای او را اجابت نمودیم و یحیی را بدو بخشیدیم.

۷. غافر / ۶۰: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.

۸. نمل / ۶۲: یا کیست آن کس که درمانده را چون وی را بخواند اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌گرداند؟

۹. بقره / ۱۸۶: و هرگاه بندگان من از تو دربارهٔ من بپرسند بگو: من نزدیکم و دعای دعاکننده را به هنگامی که مرا بخواند اجابت می‌کنم.

۱۰. آل‌عمران / ۱۹۵: پس پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد.

برای روایت تفسیری حاکی از انطباق بر امیرمؤمنان علیه السلام و فاطمه علیها السلام ← مفید، الاختصاص، ۱۴۷؛ طوسی، الامالی، ۴۷۱.

ده چیز که خدا پیامبر صلی الله علیه و آله را نسبت به آن‌ها اطمینان داد

پیامبر صلی الله علیه و آله از ده چیز اندیشناک بود و خداوند او را از آن‌ها در امان داشت و در برابر مژده داد:

ـ دوری از وطن. اما خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿إِنَّ ٱلَّذِى فَرَضَ عَلَيْكَ ٱلْقُرْءَانَ لَرَآدُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾[1].

ـ تبدیل و تحریف قرآن پس از او، آن سان که در دیگر کتاب‌ها رخ داد. اما خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا ٱلذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَافِظُونَ﴾[2].

ـ گرفتاری امت او به عذاب. اما خدا این آیه را فروفرستاد: ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ﴾[3].

ـ غلبهٔ دین او: ﴿لِيُظْهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ﴾[4].

ـ مؤمنان در دوران پس از او. اما این آیه نازل گشت: ﴿يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا بِٱلْقَوْلِ ٱلثَّابِتِ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَفِى ٱلْءَاخِرَةِ﴾[5].

ـ دشمنان مؤمنان: پس این آیه نازل شد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا تُوبُوٓا إِلَى ٱللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنكُمْ سَيِّـَٔاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِى ٱللَّهُ ٱلنَّبِىَّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُۥ﴾[6].

ـ شفاعت. اما این آیه نازل شد: ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰٓ﴾[7].

ـ فتنه پس از او و بر ضد وصیّ او. اما این آیه نازل شد: ﴿فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُم﴾[8] یعنی به دست علی علیه السلام از آنان انتقام می‌ستانیم.

---

۱. قصص / ۸۵: در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد یقیناً تو را به سوی وعده‌گاه بازمی‌گرداند.

۲. حجر / ۹: بی‌تردید، ما این قرآن را به تدریج نازل کرده‌ایم و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود.

۳. انفال / ۳۳: ولی تا تو در میان آنان هستی خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند.

۴. توبه / ۳۳؛ فتح / ۲۸؛ صف / ۹: تا آن را بر هرچه دین است پیروز گرداند.

۵. ابراهیم / ۲۷: خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند در زندگی دنیا و در آخرت با سخن استوار ثابت می‌گرداند.

۶. تحریم / ۸: در آن روز خداوند پیامبر و کسانی را که به او ایمان آورده بودند خوار نمی‌گرداند.

۷. ضحی / ۵: و به زودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد تا خرسند گردی.

۸. زخرف / ۴۱: پس اگر ما تو را از دنیا ببریم قطعاً از آنان انتقام می‌کشیم.

برای روایت تفسیری ← مفید، الافصاح، ۱۳۶؛ طوسی، الامالی، ۳۶۳؛ قمی، تفسیر القمی، ۲۸۴/۲؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۴۰۳؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۱۶/۲.

ـ ثبات خلافت در خاندان او. پس این آیه نازل شد: ﴿لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ﴾[۱].

ـ دختر خود در هنگام هجرت. پس این آیه‌ها نازل شد: ﴿ٱلَّذِينَ يَذْكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ ٱلسَّمٰوَاتِ وَٱلْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ * رَبَّنَآ إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ ٱلنَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ * رَبَّنَآ إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَٱغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ ٱلْأَبْرَارِ * رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ ٱلْقِيٰمَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ ٱلْمِيعَادَ * فَٱسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَآ أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَٱلَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ ٱلثَّوَابِ﴾[۲].

سرآمد توبه کنندگان

چهار تن سرآمد توبه‌کنندگان بودند:

ـ آدم علیه السلام: ﴿قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَآ أَنْفُسَنَا﴾[۳].

---

۱. نور: ۵۵: که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین خود قرار دهد.

۲. آل‌عمران: ۱۹۱ - ۱۹۵: همانان که خدا را در همه احوال ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند که پروردگارا، این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای. منزهی تو. پس ما را از عذاب دوزخ در امان بدار. پروردگارا، هرکه را تو در آتش درآوری یقیناً رسوایش کرده‌ای و برای ستمکاران یاورانی نیست. پروردگارا، ما شنیدیم که دعوتگری به ایمان فرامی‌خواند که به پروردگار خود ایمان آورید. پس ما ایمان آوردیم. پروردگارا، گناهان ما را بیامرز و بدی‌های ما را بزدای و ما را در زمره نیکان بمیران. پروردگارا، و آنچه را که به وسیله فرستادگانت به ما وعده داده‌ای به ما عطاکن و ما را روز رستاخیز رسوا مگردان؛ زیرا تو وعده‌ات را خلاف نمی‌کنی. پس پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد و فرمود که من عمل هیچ صاحب عملی از شما را، از مرد یا زن، که همه از یکدیگرید تباه نمی‌کنم. پس کسانی که هجرت کرده و از خانه‌های خود رانده شده و در راه من آزار دیده و جنگیده و کشته شده‌اند بدی‌هایشان را از آنان می‌زدایم و آنان را در باغ‌هایی که از زیر درختان آن‌ها نهرها روان است درمی‌آورم. این پاداشی است از جانب خدا و پاداش نیکو نزد خدا است.

برای روایت تفسیری مشتمل بر شرح هجرت علی علیه السلام همراه با فواطم ← طوسی، الامالی، ۴۷۱.

۳. اعراف: ۲۳: گفتند: پروردگارا، ما بر خویشتن ستم کردیم.

ـ یونس علیه‌السلام: که گفت: ﴿سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّالِمِينَ﴾[۱].
ـ داوود علیه‌السلام: ﴿وَ خَرَّ رَاكِعًا وَ أَنَابَ﴾[۲].
ـ فاطمه عليها‌السلام: ﴿ٱلَّذِينَ يَذْكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾[۳].

چهار زن درستکار

چهار تن از زنان درستکار هدف تهدید و آزار قرار گرفتند:

ـ آسیه: او انواع شکنجه‌ها و آزارها دید و از این روی می‌گفت: ﴿رَبِّ ٱبْنِ لِي عِندَكَ بَيْتًا فِي ٱلْجَنَّةِ﴾[۴].

ـ مریم عليها‌السلام: از مردم بیم برد و از ایشان گریخت: ﴿فَنَادَيٰهَا مِن تَحْتِهَآ أَلَّا تَحْزَنِي﴾[۵].

ـ خدیجه: دیگر زنان او را دربارهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نکوهیدند و از او فاصله گرفتند.

ـ فاطمه عليها‌السلام: می‌فرمود: مگر پدرم پیامبر خدا نبود؟ مگر نباید حرمت او را در فرزندانش پاس بداشت؟ چه زود فتنه برساختید و چه زود پیمان شکستید![۶]

سرآمدان گریه کنندگان

هشت تن سرآمدان گریه‌کنندگان بودند: آدم علیه‌السلام، نوح علیه‌السلام، یعقوب علیه‌السلام، یوسف علیه‌السلام، شعیب علیه‌السلام، داوود علیه‌السلام، فاطمه عليها‌السلام و زین‌العابدین علیه‌السلام.

امام صادق علیه‌السلام فرموده است: «اما فاطمه؛ او بر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گریست تا جایی که مردمان مدینه آزردند و گفتند: تو با گریه‌های فراوانت ما را آزرده‌ای، یا شب گریه کن و یا روز گریه سر ده. او به مقبرهٔ شهیدان می‌رفت و آن‌جا می‌گریست»[۷].

---

۱. انبیاء / ۸۷: منزهی تو، راستی که من از ستمکاران بودم.

۲. ص / ۲۴: و به رو درافتاد و توبه کرد.

۳. آل‌عمران / ۱۹۱: همانان که خدا را در همه احوال ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند.

۴. تحریم / ۱۱: پروردگارا، پیش خود در بهشت خانه‌ای برایم بساز.

۵. مریم / ۲۴: پس از زیر پای او فرشته وی را ندا داد که غم مدار.

۶. اشاره به این سخنان زهرا عليها‌السلام که در آن‌ها فرمود: «ما اسرع ما احدثتم و اعجل ما نکصتم». ← طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۲۵.

۷. «اما فاطمة فبکت علی رسول الله حتی تأذی اهل المدینة، فقالوا لها: آذیتنا بکثرة بکائک، اما ان تبکی باللیل و اما ان ←

برترین زنان گیتی

برترین زنان گیتی چهار تن بوده‌اند.

در کتاب ابوبکر شیرازی آمده، و همچنین ابوالهذیل، از مقاتل، از محمد بن حنفیه، از پدرش روایت کرده که فرموده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آیهٔ ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰكِ وَطَهَّرَكِ وَٱصْطَفَىٰكِ عَلَىٰ نِسَآءِ ٱلْعَٰلَمِينَ﴾[1] را خواند و فرمود: «ای علی، برترین زنان جهان چهار تن باشند: مریم دخت عمران، خدیجه دخت خویلد، فاطمه دخت محمد و آسیه دخت مزاحم»[2].

ابونعیم در حلیه[3]، ابن‌بیّع در مسند[4]، خطیب در تاریخ[5]، ابن‌بطه در ابانه[6]، احمد[7] و سمعانی در فضائل، هرکدام به سند خود از معمر، از قتاده، از انس روایت کرده‌اند و نیز ثعلبی در تفسیر[8] خود، سلّامی در تاریخ خراسان و ابوصالح مؤذن در اربعین، هرکدام به سند خود از ابوهریره نقل کرده‌اند، و شعبی از جابر بن عبدالله و سعید بن مسیب نقل کرده و نیز کریب از ابن‌عباس روایت کرده و مقاتل از ابن‌عباس روایت کرده و همچنین این روایت را ابومسعود[9]، عبدالرزاق[10]، احمد[11]، اسحاق[12]، همه از

←

تبکی بالنهار و کانت تخرج الی مقابر الشهداء فتبکی».

آنچه مؤلف در این جا آورده روایتی از امام صادق علیه السلام است که در آن گریه‌کنندگان را پنج تن برشمرده است. برای متن کامل ← ابن‌بابویه، الامالی، ۲۰۴؛ همو، الخصال، ۲۷۲ و ۲۷۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۷۰، ۴۵۰ و ۴۵۱.

۱. آل‌عمران / ۴۲: خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و تو را بر زنان جهان برتری داده است.

۲. «یا علی خیر نساء العالمین اربع: مریم بنت عمران، و خدیجة بنت خویلد، و فاطمة بنت محمد، و آسیة بنت مزاحم». ← ابن‌ابی‌عاصم، الآحاد و المثانی، ۳۶۴/۵؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۴۰۲/۲۲؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۱۸۴/۷ و ۴۰۴/۹؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۱۱/۷۰ و ۱۱۲؛ ابن‌عبدالبر، الاستیعاب، ۱۸۲۱/۴ و ۱۸۹۶.

۳. ← حلیة الاولیاء، ۳۴۴/۲.

۴. ← حاکم نیشابوری، المستدرک، ۱۷۱/۳.

۵. ← تاریخ بغداد، ۱۸۴/۷.

۶. خبر را در الابانة الکبری نیافتم.

۷. ← فضائل الصحابة، ۷۵۵/۲.

۸. ← الکشف و البیان، ۵۵/۲.

۹. احتمالاً مقصود ابومسعود اصفهانی باشد.

←

پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند ــ و متن حاضر متن حلیه است که فرمود: ــ «تو را از زنان جهان به مریم دخت عمران، خدیجه دخت خویلد، فاطمه دخت محمد و آسیه همسر فرعون بس باد»[1].

در روایت مقاتل، ضحاک و عکرمه از ابن‌عباس است که پیامبر صلی الله علیه و آله در ادامهٔ سخن فرمود: «و برترین آن‌ها فاطمه است»[2].

در فضائل عبدالملک عکبری و مسند احمد به سند هرکدام، از کریب، از ابن‌عباس روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «فاطمه سرور زنان بهشتی است»[3].

در تاریخ بغداد به سند خطیب از حمید طویل، از انس روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «برترین زنان جهان چهار تن باشند: مریم دخت عمران، آسیه همسر فرعون، خدیجه دخت خویلد و فاطمه دخت محمد»[4].

مهتر زنان در دو جهان

پیامبر صلی الله علیه و آله اما فاطمه علیها السلام را بر همهٔ زنان جهان در دو سرای برتری داد.

عایشه و کسانی دیگر روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام فرمود: «ای فاطمه، تو را مژده باد که خداوند تو را بر زنان جهانیان و بر زنان اسلام که برترین دین است برگزیده است»[5].

حذیفه گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فرشته‌ای نزد من آمد و مرا مژده داد که فاطمه سرور زنان

←

۱۰. ← مصنف عبد الرزاق، ۴۳۰/۱۱.

۱۱. ← مسند احمد، ۱۳۵/۳.

۱۲. اگر مقصود اسحاق بن راهویه باشد خبر را در مسند او نیافتم.

۱. «حسبک من نساء العالمین مریم بنت عمران، و خدیجة بنت خویلد و فاطمة بنت محمد و آسیة امرأة فرعون».

۲. «و افضلهن فاطمة».

۳. «فاطمة سیدة نساء اهل الجنة». در ادامه خبر نیز آمده است: «الا ما کان من مریم بنت عمران»؛ مگر آنچه از مریم دخت عمران باشد. برای خبر ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۸۰/۳.

۴. «خیر نساءالعالمین اربع: مریم بنت عمران و آسیة امرأة فرعون و خدیجة ابنة خویلد و فاطمة بنت محمد». ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۱۸۴/۷؛ به سندی دیگر در: ۴۰۴/۹.

۵. «یا فاطمة ان الله اصطفاک علی نساء العالمین و علی نساء الاسلام و هو خیر دین».

بهشت ـ یا فرمود سرور زنان امت من ـ است»[۱].

بخاری[۲] و مسلم[۳] در صحیح خود، ابوالسعادات[۴] در فضائل العشرة، ابوبکر بن ابی شیبه در امالی[۵] و دیلمی در فردوس[۶] خود آورده که پیامبر ﷺ فرموده است: «فاطمه سرور زنان بهشتی است»[۷].

در حلیه ابونعیم است که جابر در روایتی، از سمره، از پیامبر ﷺ نقل کرده که فرموده است: «زنهار که او در روز قیامت سرور زنان است»[۸].

در تاریخ بلاذری است که پیامبر ﷺ به فاطمه ؑ فرمود: «از میان کسانم تو زودتر از همه به من درپیوندی»[۹].

پس فاطمه ؑ اندوهگین شد.

پیامبر ﷺ دیگربار فرمود: «آیا خرسند نیستی که سرور زنان بهشتیان باشی؟»[۱۰]

پس فاطمه ؑ خندید[۱۱].

شعبی، از مسروق، از عایشه نقل کرده که گفته است: پیامبر ﷺ با فاطمه ؑ سخنی پنهان گفت و فاطمه ؑ خندید. من در این باره از فاطمه ؑ پرسیدم و گفت: به من فرمود: آیا خرسند نیستی که سرور زنان بهشتیان ـ یا سرور زنان امت من ـ باشی؟[۱۲]

---

۱. «اتانی ملک فبشرنی ان فاطمة سیدة نساءالجنة ـ او نساء امتی». برای متن با تفاوتی اندک ← حاکم، المستدرک، ۱۶۴/۳.

۲. ← الجامع الصحیح، ۱۳۶۰/۳، ۱۳۷۴.

۳. ← الصحیح، ۱۹۰۴/۴ و ۱۹۰۵.

۴. در متن «ابن السعادات» آمده، اما در دیگر جاهای کتاب «ابوالسعادات» است.

۵. روایت در کتاب مصنف ابن ابی‌شیبة (۳۸۸/۶) آمده است.

۶. ← ۱۴۵/۳، با عبارت «فاطمة سیدة نساء العالمین ما خلا مریم بنت عمران».

۷. «فاطمة سیدة نساء اهل الجنة».

۸. «اما انها سیدة النساء یوم القیامة». ← حلیة الاولیاء، ۴۲/۲.

۹. «انت اسرع اهل لحاقا بی».

۱۰. «اما ترضین ان تکونی سیدة نساء اهل الجنة؟»

۱۱. ← بلاذری، انساب الاشراف، ۴۰۵/۱.

۱۲. «الا ترضین ان تکونی سیدة نساء اهل الجنة او نساء امتی». برای روایت مشروح ← ابن‌بابویه، الامالی، ۶۹۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۵۰؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۴/۳.

در حلیة الاولیاء و کتاب شیرازی است که عمران بن حصین و جابر بن سمره روایت کرده‌اند که پیامبر(ص) بر فاطمه(ع) وارد شد و پرسید: دخترم، حال خویش چگونه بینی؟

گفت: درد دارم و افزون بر این مرا خوراکی هم برای خوردن نیست.

فرمود: دخترم، آیا خرسند نیستی که سرور زنان جهانیان باشی؟

گفتم: پدرم، مریم دخت عمران کجا؟

فرمود: «او سرور زنان جهان خود بود و تو سرور زنان جهان خویشی. زنهار ـ خدای را سوگند ـ که تو را به همسری مردی درآورده‌ام که در دنیا و آخرت سرور است»[1].

از امام صادق(ع) پرسیدند: این که پیامبر(ص) فرموده: فاطمه سرور زنان بهشتیان است، یعنی سرور زنان جهان خویش؟

فرمود: «آن مریم است که چنان است. اما فاطمه(ع) سرور زنان بهشتیان از نخستان و پسینیان است»[2].

در حدیث است: «آسیه دخت مزاحم، مریم بنت عمران و خدیجه پیشاپیش فاطمه(ع) در مسیر او به سوی بهشت چون پاسبانانی راه سپرند»[3].

در حساب ابجد، جملهٔ «من سیدة الحور من ولد آدم کلهم» با عبارت «ام الحجج فاطمة البتول» هم‌وزن است و هریک از آن‌ها با عدد هزار و ششصد و نود و هشت برابری کنند.

علت برتری فاطمه(ع)

بزل [یا بدیل][4] هروی از حسین بن روح پرسید: دختران پیامبر خدا(ص) چند تن بوده‌اند؟

گفت: چهار تن.

پرسید: کدامشان برتر است؟

---

۱. «تلک سیدة نساء عالمها و انت سیدة نساء عالمک. اما و الله زوجتک سیدا فی الدنیا و الآخرة». ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۴۲/۲.

۲. «ذاک مریم و فاطمة سیدة نساء اهل الجنة من الاولین و الآخرین». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۱۸۶؛ ابن‌حیون، معانی الاخبار، ۱۰۷؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۴۹.

۳. «ان آسیة بنت مزاحم و مریم بنت عمران و خدیجة یمشین امام فاطمة کالحجاب لها الی الجنة».

۴. این نام در الغیبه طوسی (۳۸۸) ترک هروی روایت شده است.

گفت: فاطمه عليها السلام.

پرسید: چرا با آن که از همهٔ آنان خردسال‌تر بوده و دورانی کوتاه‌تر از همه با پیامبر خدا صلى الله عليه وآله همدمی داشته، از همه برتر شده است؟

گفت: به دو ویژگی که خداوند او را به آن‌ها گزین ساخته بود: این که او از پیامبر خدا صلى الله عليه وآله ارث برد، و این که نسل پیامبر صلى الله عليه وآله از او است. خداوند به این‌ها نیز او را گزین نکرد مگر به یمن اخلاصی که در نیت او سراغ داشت[1].

سید مرتضی گوید: تفضیل که فراوانی ثواب باشد بدان تحقق پذیرد که طاعتی بر وجه اخلاص و یقین و نیت درست صورت گیرد. بنابراین هیچ امتناعی ندارد که فاطمه عليها السلام به چنین سببی بر خواهران خویش برتری یافته باشد. در این تفضیل فاطمه عليها السلام به این دلیل تکیه توان زد که او به اجماع امامیه برترین زنان دوگیتی است و آن اندازه نشانه‌ها از ارج نهادن پیامبر صلى الله عليه وآله به فاطمه عليها السلام و گزین ساختن او از میان همهٔ خواهران آشکار شده که از استدلال آوردن بر این حقیقت بی‌نیاز کند[2].

مهیار گفته است:

ای دختر پیامبر برگزیده، در برابر هر بلا، جانم به فدای تو، ای دختر پیامبر برگزیده، خداوند تو را به فضیلت برگزیده است،

و شوهر تو را برای همهٔ مردمان پسندیده و تو را نیز پسندیده و پدر تو را بر همهٔ امت برتری بخشیده است[3].

زاهی گفته است:

با ستایش فاطمهٔ بتول عليها السلام، آن روز که در شیپور قیامت دمیده شود، او ظلمت‌های آن‌جا را برایم روشن سازد[4].

---

۱. ← طوسی، الغیبة، ۳۸۸.

۲. ← رسائل المرتضی، ۱۴۷/۳، با مقداری تفاوت.

۳. یا ابنة المختار من کل الاذی روحی فداک — یـا ابـنة المـختار ان الله بـالفضل اجـتباک
و ارتـضی بـعلک للخلق جـمیعا و ارتـضاک — و عـلی الامـة جـمعا فـضل الله ابـاک

شعرها را در دیوان مهیار الدیلمی نیافتم.

۴. و بـمدح فـاطمة البـتول تـنیر لی — ظـلم القـیامة یـوم یـنفخ صـورها

فصل ۲

جایگاه فاطمه علیها السلام نزد خداوند تعالی

گواه‌هایی قرآنی

در صحیح دارقطنی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود دست دزدی را قطع کنند. دزد گفت: ای پیامبر خدا، این دست را در اسلام پیش آورده‌ام و می‌فرمایی آن را قطع کنند؟

فرمود: حتی اگر دست دخترم فاطمه بود چنین می‌کردم.

فاطمه علیها السلام این سخن شنید و دلگیر شد.

سپس جبرئیل فرود آمد و این آیه آورد: ﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾[1].

پیامبر صلی الله علیه و آله از این سخن دلگیر شد. آن‌گاه این آیه فرود آمد: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾[2].

پیامبر صلی الله علیه و آله از این‌ها در شگفت شد.

سپس جبرئیل نازل شد و گفت: فاطمه علیها السلام از آن سخن تو اندوهگین شده بود و این آیه‌ها برای موافقت او است تا خرسند شود[3].

---

۱. زمر / ۶۵: و اگر شرک ورزی حتماً کردارت تباه خواهد شد.

۲. انبیاء / ۲۲: اگر در آن‌ها جز خدا خدایانی دیگر وجود داشت قطعاً آن‌ها تباه می‌شدند.

۳. این روایت را در کتاب دارقطنی و در دیگر آثار نیافتم. علامه مجلسی در بحار الانوار (۴۴/۴۳) آن را به نقل از کتاب
←

سفیان ثوری، از اعمش، از ابوصالح نقل کرده که دربارهٔ آیهٔ ﴿وَ إِذَا ٱلنُّفُوسُ زُوِّجَتْ﴾[۱] گفته است: هیچ مؤمنی نیست مگر آن که چون در روز قیامت از صراط بگذرد خداوند او را بر در بهشت چهار زن از زنان دنیا و هفتاد هزار حور از حوران بهشت دهد. البته جز علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام که هم در این سرای همسر فاطمه علیها‌السلام است و هم در آن سرای در بهشت شوهر او است و او از زنان دنیا همسری جز فاطمه علیها‌السلام ندارد، هرچند او را در بهشت هفتاد هزار حور است و هر حوری را هفتاد هزار خدمتکار.

روایت شده است فاطمه علیها‌السلام آرزو کرد کاش در هنگام رفتن علی علیه‌السلام به پیکار وکیلی می‌داشت. پس این آیه نازل شد: ﴿رَبُّ ٱلْمَشْرِقِ وَ ٱلْمَغْرِبِ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ فَٱتَّخِذْهُ وَكِيلًا﴾[۲].

از یکی از عالمان پرسیدند: خداوند ﴿هَلْ أَتَىٰ﴾[۳] را دربارهٔ اهل بیت نازل کرده و در این آیه‌ها از همهٔ نعمت‌های بهشت یاد شده است، مگر از «حور عین». چرا؟

گفت: این برای گرامیداشت فاطمه علیها‌السلام است.

نوری بهشتی

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «خداوند چون بهشت را بیافرید آن را از نور وجه خویش آفرید. سپس آن نور را گرفت و افکند. ثلثی از این نور به من رسید، ثلثی از آن نور به فاطمه رسید و ثلثی از آن نور به علی و اهل بیت او رسید. هرکه چیزی از آن نور به او رسد به ولایت خاندان محمد راه یابد و هرکه چیزی از این نور به او نرسد از ولایت خاندان محمد به کژراهه رود»[۴].

→

حاضر آورده و سپس چنین توضیح داده است: شاید معنای روایت آن باشد که این آیات نازل شد تا فاطمه علیها‌السلام بداند که چنین گزاره‌هایی مشروط با عظمت مخاطب و بزرگی کسی که اسناد گزاره به او است و نیز بیگناهی و برائت او منافاتی ندارد، چونان که این گزاره از سوی خداوند نسبت به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است.

۱. تکویر / ۷: و آن‌گاه که جان‌ها به هم درپیوندند.

۲. مزمل / ۹: او است پروردگار خاور و باختر، خدایی جز او نیست. پس او را کارساز خویش گیر.

۳. مقصود آیه‌های آغازین سوره دهر (انسان) است.

۴. «لما خلق الله الجنة خلقها من نور وجهه، ثم اخذ ذلک النور فقذفه فأصابنی ثلث النور، و اصاب فاطمة ثلث النور، و

←

خشنودی و خشم خدا به خشنودی و خشم فاطمه(ع)

حسین بن زید بن علی از امام صادق(ع) روایت کرده و جابر جعفی از امام باقر(ع) روایت کرده که گفته‌اند: پیامبر خدا(ص) فرمود: «خداوند به خشم فاطمه خشمگین و به خشنودی او خشنود می‌شود»[1].

ابن‌شریح به سند خود از امام صادق(ع) روایت کرده، ابن‌سعید واعظ در شرف النبی(ص)[2] از امیرمؤمنان(ع) نقل کرده، ابوصالح مؤذن در فضائل از ابن‌عباس آورده، ابوعبدالله عکبری در ابانه[3] آورده، و محمود اسفراینی در الدیانه[4] روایت کرده که پیامبر(ص) فرمود: «ای فاطمه، خداوند به خشم تو خشمگین و به خشنودی تو خشنود شود»[5].

یک بار سندل[6] به حضور امام صادق(ع) رسید و در این باره از ایشان پرسید.

امام صادق(ع) فرمود: ای سندل، مگر در آنچه شما خود روایت می‌کنید این را روایت نکرده‌اید که خداوند ــ تعالی ــ به خشم بندهٔ مومن خشمگین و به خشنودی او خشنود می‌شود؟[7]

گفت: چرا.

←

اصاب علیا و اهل بیته ثلث النور، فمن اصابه من ذلک النور اهتدی الی ولایة آل محمد و من لم‌یصبه من ذلک النور ضل عن ولایة آل محمد». ← ابن‌بابویه، الخصال، ۱۸۸؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۴۸.

۱. «ان الله لیغضب لغضب فاطمة و یرضی لرضاها». ← زید بن علی، المسند، ۴۵۹؛ ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا(ع)، ۵۱/۱؛ همو، معانی الاخبار، ۳۰۳؛ مفید، الامالی، ۹۵؛ کراجکی، التعجب، ۵۵؛ طبرسی، مجمع البیان، ۳۱۱/۲؛ همو، اعلام الوری، ۲۹۴/۱؛ طبری، بشارة المصطفی(ص)، ۳۲۴.

۲. ← خرگوشی، شرف المصطفی(ص)، ۳۵۰/۵.

۳. خبر را در الابانة الکبری نیافتم.

۴. از این کتاب نشانی به دست نیاوردم.

۵. «یا فاطمة ان الله لیغضب لغضبک و یرضی لرضاک». افزون بر منابع مؤلف ← ابویعلی، المعجم، ۱۹۰؛ دارقطنی، العلل الواردة، ۱۰۳/۳؛ دولابی، الذریة الطاهرة النبویة، ۱۲۰؛ کوفی، الاستغاثة، ۱۱/۱؛ ابن‌کرامه، تنبیه الغافلین، ۴۰؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۴۹؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۴۶؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۹/۳؛ طبرسی، الاحتجاج، ۱۰۳/۲.

۶. این نام در برخی منابع صندل روایت شده است.

۷. «یا سندل الستم رویتم فیما تروون ان الله تعالی یغضب لغضب المؤمن و یرضی لرضاها؟»

فرمود: «پس چرا باور نداری که فاطمه مؤمنی باشد که خداوند به خشم او خشمگین و به خشنودی او خشنود شود؟»[۱]

گفت: ﴿أَللهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾[۲].

خطیب منبج گفته است:

خداوند چون او خشنود بود خشنود می‌شد و چون او خشم می‌آورد خشمگین می‌شد[۳].

نسلی که بر آتش حرام است

در تاریخ بغداد[۴]، کتاب سمعانی، اربعین ابن‌مؤذن و مناقب فاطمه علیها السلام[۵] ابن‌شاهین به سند هرکدام از مؤلفان از حذیفه و ابن‌مسعود روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «فاطمه دامن خویش پاک داشت و خداوند نسل او را بر آتش حرام ساخت»[۶].

ابن‌منده گفته: این [= حرمت نسل فاطمه علیها السلام بر دوزخ] خاص حسن علیه السلام و حسین علیه السلام است[۷]. برخی نیز گفته‌اند: مقصود تنها فرزندان مستقیم او است و همین است که از علی بن موسی بن جعفر نقل شده است[۸]. اما سزاوارتر آن است که مقصود هر فرد مؤمنی از فرزندان آن حضرت باشد.

---

۱. «فما تنکر ان تکون فاطمة مؤمنة یغضب لغضبها و یرضی لرضاها؟»

۲. انعام / ۱۲۴: خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد.

برای روایت ← ابن‌بابویه، الامالی، ۴۶۷ و ۴۶۸؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۴۹؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۹/۳ (بدون ذکر نام)؛ طوسی، الامالی، ۴۲۷؛ طبرسی، الاحتجاج، ۱۰۳/۲.

۳. و کان الله یرضی حین ترضی — و یغضب ان غدت فی المغضبینا

۴. ← ۵۴/۳.

۵. ← فضائل فاطمه علیها السلام، ۲۲.

۶. «ان فاطمة احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار». افزون بر منابع مؤلف ← حاکم، المستدرک، ۱۶۵/۳؛ ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۸۸/۴؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۷۴/۱۴ و ۳۰/۶۳؛ ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۶۸/۱، ۲۵۷ و ۲۵۹؛ همو، معانی الاخبار، ۱۰۶؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۸۱/۱.

۷. خبر را در الایمان و معرفة الصحابة ابن‌منده و دیگر آثار او ندیدم. هرچند در تاریخ بغداد (۵۴/۳) از ابن‌الرضا نقل شده است.

۸. در روایت معانی الاخبار صدوق (۱۰۶) از امام رضا علیه السلام مقصود حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و فرزندان مستقیم حضرت زهرا علیها السلام دانسته شده است.

برترین عمل

از امام صادق‌علیه‌السلام درباره معنای «حی علی خیر العمل» پرسیدند.

فرمود: «خیرالعمل نیکی کردن به فاطمه‌علیهاالسلام و فرزندان او است»[۱].

در روایت دیگری است که فرمود: ولایت[۲].

صاحب بن عباد گفته است:

حب علی‌علیه‌السلام امید من است و پناه من در نگرانی‌ها و بیم‌ها.

اگر مرا هیچ عملی نباشد حب او برترین عمل است[۳].

خدا فاطمه‌علیهاالسلام و دوستداران او را دوست دارد

در محاضرات است که ابوهریره روایت کرده است: پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله پنج سجدهٔ بی‌رکوع انجام داد. در این باره از او پرسیدیم.

فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و فرمود: خداوند علی‌علیه‌السلام را دوست دارد، و من سجده کردم. سپس سر خود برداشتم. او گفت: خداوند حسن‌علیه‌السلام را دوست دارد، و سجده کردم. سر برداشتم. گفت: خداوند حسین‌علیه‌السلام را دوست دارد، و سجده کردم. سر برداشتم. گفت: خداوند فاطمه‌علیهاالسلام را دوست دارد، و سجده کردم. سپس گفت: خداوند کسانی را که آنان را دوست بدارند دوست می‌دارد، و باز سجده کردم»[۴].

---

۱. «خیر العمل بر فاطمة و ولدها».

۲. برای هر دو روایت را به نقل از امام باقرعلیه‌السلام و امام صادق‌علیه‌السلام ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۳۶۸/۲؛ همو، التوحید، ۲۴۱؛ همو، معانی الاخبار، ۴۱ و ۴۲.

۳.
حب علی لی امل   و ملجئی من الوجل
ان لم‌یکن لی من عمل   فحبه خیر العمل

← دیوان الصاحب بن عباد، ۲۶۰.

۴. «اتانی جبرئیل فقال: ان الله یحب علیا، فسجدت، فرفعت راسی فقال: ان الله یحب الحسن، فسجدت، فرفعت راسی فقال: ان الله یحب الحسین، فسجدت، و رفعت راسی ثم قال: ان الله یحب فاطمة، فسجدت، ثم قال: ان الله یحب من احبهم، فسجدت». ← راغب اصفهانی، محاضرات الادباء، ۴۹۷/۲، البته با مقداری تفاوت.

سر فروآورید تا او بگذرد

سمعانی در الرسالة القوامیه، زعفرانی در فضائل الصحابه، اشهنی در اعتقاد اهل السنه، عکبری در ابانه[1]، احمد در فضائل[2] و ابن‌مؤذن در اربعین به سند خود، از شعبی، از ابوجحیفه و از ابن‌عباس و از اصبغ، از ابوایوب روایت کرده و حفص بن غیاث از قزوینی، از عطاء، از ابوهریره روایت کرده و همه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرموده است: «چون روز قیامت شود و مردمان در پیشگاه خداوند تعالی بایستند، منادی‌ای از پس پرده بانگ زند: ای مردم، چشمان خویش فروهلید و سر فروافکنید که فاطمه دخت محمد بر صراط می‌گذرد»[3].

در روایت ابوایوب است که فرمود: «پس همراه او هفتاد هزار کنیز از حورالعین چون آذرخشی پرفروغ می‌گذرند»[4].

اما اهل بیت روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چون روز قیامت شود دخترم فاطمه بر شتری از شتران بهشت روی کند که به ابریشم آراسته است، افسارش از مروارید تازه است، پاهایش از زمرد سبز است، دمش از مشک خوشبوی است، چشمانش دو یاقوت سرخ است، بر فراز سر او خیمه‌ای از نور است که درونش از بیرون و بیرونش از درون دیده می‌شود، درون آن عفو خدا و بیرون آن رحمت خدا است، بر سرش تاجی از نور است و آن نور هفتاد گوشه دارد و هر گوشه آراسته به مروارید و یاقوت است و چنان می‌درخشد که کوکب دریّ در افق آسمان بدرخشد، و در جانب راست او هفتاد هزار فرشته و سمت چپ او هفتاد هزار فرشته هستند و جبرئیل افسار شتر را در دست گرفته است و با

---

۱. خبر را در الابانة الکبری نیافتم.

۲. ← فضائل الصحابة، ۷۶۳/۲.

۳. «اذا کان یوم القیامة و وقف الخلائق بین یدی الله تعالی نادی مناد من وراء الحجاب أیها الناس غضوا من ابصارکم و نکسوا من رؤسکم فان فاطمة بنت محمد تجوز علی الصراط». برای روایت افزون بر منابع پیشین با تفاوت‌هایی یا عیناً ← حاکم، المستدرک، ۱۶۶/۳ و ۱۷۵؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۰۸/۱ و ۴۰۰/۲۲؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۱۴۱/۸؛ زید بن علی، مسند زید، ۴۶۰؛ عریضی، مسائل علی بن جعفر، ۳۴۵؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۶۹ و ۷۰؛ همو، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۳۶/۱؛ همو، ثواب الاعمال، ۲۲۰؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۴۹؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۷۷/۲.

۴. «فیمر معها سبعون جاریة من الحور العین کالبرق اللامع». ← ابن‌نقاش، فوائد العراقیین، ۷۷؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ۲۸۶/۲؛ محب الدین طبری، ذخائر العقبی، ۴۸/۱.

فریاد بلند بانگ می‌زند: چشمان خویش فروهلید تا فاطمه بگذرد»[۱].

در ادامهٔ این روایت است که فرمود: «و او پیش می‌آید تا به برابری عرش پروردگار خویش می‌رسد»[۲] ــ و ادامه حدیث[۳].

بشنوی گفته است:

آن‌جا که بتول بگذرد بانگی رسد که چشمان خویش فروهلید.

چشمان فروهلد و دیدگان فرو افتد و ستمگر انگشت به دهان گزد.

آن هنگام چهره‌هایی سیاه شود و چهره‌های مردان حق سپید گردد[۴].

خطیب منبج گفته است:

در روز رستاخیز سوار بر شتری می‌آید و فرشتگان پروردگارت او را در میان دارند،

و در حالی که مردم ایستاده‌اند از میان عرش بانگی شنیده می‌شود.

هلا، اینک بتول از میان شما می‌گذرد. از شکوه او چشم‌ها فروهلید[۵].

---

۱. «اذا کان یوم القیامة تقبل ابنتی فاطمة علی ناقة من نوق الجنة مدیحة الجنبین خطامها من لؤلؤ رطب قوائمها من الزمرد الأخضر ذنبها من المسک الأذفر عیناه یاقوتتان حمراوان علیها قبة من نور یری ظاهرها من باطنها و باطنها من ظاهرها داخلها عفو الله و خارجها رحمة الله علی رأسها تاج من نور للتاج سبعون رکنا کل رکن مرصع بالدر و الیاقوت یضیء کما یضیء الکوکب الدری فی افق السماء و عن یمینها سبعون الف ملک و عن شمالها سبعون الف ملک و جبرئیل آخذ بخطام الناقة ینادی بأعلی صوته: غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمة».

۲. «فتسیر حتی تحاذی عرش ربها جل جلاله».

۳. ادامهٔ روایت در پی می‌آید. اما برای متن کامل ← ابن‌بابویه، الامالی، ۶۹ و ۷۰؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۴۸ و ۱۴۹؛ شاذان، الفضائل، ۱۱ و ۱۲؛ طبری، بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله، ۴۲ و ۴۳.

۴.
وقف الندا فی موضع عبرت — فیه البتول: عیونکم غضوا
فتغض و الأبصار خاشعة — و علی بنان الظالم العض
تسود حینئذ وجوه — و وجوه اهل الحق تبیض

۵.
توافی فی النشور علی نجیب — به أملاک ربک محدقونا
و یسمع من خلال العرش صوت — ینادی و الخلائق شاخصونا
ألا ان البتول تجوز فیکم — فغضوا من مهابتها العیونا

ابوالحسین بوشنجی گفته است:

پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله در آنچه علی علیه السلام از او روایت کرده ــ و او نوری است که باید از او پرتو برگرفت ــ فرموده است:

در روز قیامت در حالی که مردمان بازایستانده شده‌اند منادی‌ای از پس حجاب فریاد برآورد:

هان! اینک فاطمه علیها السلام دخت احمد صلی الله علیه و آله می‌خواهد از صراط بگذرد. سر فرود آرید[1].

دادخواهی فاطمه علیها السلام

در ادامهٔ روایت پیشین است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «او پیش می‌آید تا به برابری عرش پروردگار خویش می‌رسد. پس خود را از شتر فرومی‌افکند و می‌گوید: خدای من سرور من، میان من و کسانی که به من ستم کردند داوری کن. خداوندا، میان من و کسانی که فرزندان مرا کشتند داوری کن.

آن‌گاه ندایی از جانب خداوند ــ جل جلاله ــ می‌آید: ای حبیب من و ای دخت حبیب من، از من بخواه تا به تو داده شود و شفاعت کن تا شفاعتت پذیرفته افتد. به عزت و جلالم سوگند، ستم هیچ ستمگری از من نگذرد.

فاطمه علیها السلام می‌گوید: خدای من، سرور من، فرزندان و شیعیان من و شیعیان فرزندان من و دوستداران من و دوستداران فرزندان من.

پس از جانب خداوند ــ جل جلاله ــ بانگی می‌آید: فرزندان، شیعیان و دوستداران فاطمه و دوستداران فرزندان او کجایند؟

آنان همه در حالی که فرشتگان رحمت ایشان را در میان گرفته‌اند روی می‌کنند و فاطمه علیها السلام پیشاپیش آنان روانه می‌شود تا همه را به بهشت می‌برد»[2].

---

۱. قال النبی المصطفی فیما روی — عنه علی و هو نور یقبس
نادی مناد من وراء الحجب فی — یوم القیامة و الخلائق ارکسوا
هاتیک فاطمة سلیلة احمد — تهوی تجوز علی الصراط و نکسوا

۲. «فتسیر حتی تحاذی عرش ربها و ترجع نفسها عن ناقتها و تقول: الهی و سیدی احکم بینی و بین من قتل ولدی، فاذا النداء من قبل الله: یا حبیبتی و ابنة حبیبی سلینی تعطی و استشفعی تشفعی فوعزتی و جلالی لا جارنی ظلم ظالم،

←

دادخواهی خون حسین‌علیه‌السلام

در روایت دیگری است که فرمود: «فاطمه‌علیهاالسلام برانگیخته می‌شود و بر او جامه‌های آراسته پوشانیده می‌شود، در حالی که پیراهن خون‌آلود حسین‌علیه‌السلام را در دست دارد و به پایه‌های عرش درآویخته است و می‌گوید: پروردگارا، میان من و قاتل فرزندم حسین داوری کن»[1].

پس حق فاطمه‌علیهاالسلام ستانده می‌شود.

مسعود بن عبدالله قاینی گفته است:

فاطمه‌علیهاالسلام باید در حالی که پیراهنش به خون حسین‌علیه‌السلام آغشته است به قیامت درآید
وای بر آنان که شفیعانشان دادخواهانشان هستند، آن دم که به گاه قیامت در صور دمیده شود[2].

دیگری گفته است:

آن که حسین‌علیه‌السلام راکشته او را همین زیان و پشیمانی بس
که در روز قیامت آن که شفیع باشد مدعی او است[3].

صاحب بن عباد گفته است:

وقتی همه در دادگاه عدل قیامت گرد آیند زهراعلیهاالسلام بیاید و داوری خواهد
و پدر و همسر و فرزندانش در پیرامونش باشند و طرف‌های نزاع نیز اندک نباشند،

←

فتقول: إلهی و سیدی ذریتی و شیعتی و شیعة ذریتی و محبی ذریتی، فاذا النداء من قبل الله: أین ذریة فاطمة و شیعتها او محبوها و محبو ذریتها، فیقولون و قد احاط بهم ملائکة الرحمة، فتقدمهم فاطمة کلهم حتی تدخلهم الجنة».

منابع خبر پیشتر گذشت.

۱. «تحشر فاطمة و تخلع علیها الحلل و هی آخذة بقمیص الحسین ملطخ بالدم و قد تعلقت بقائم العرش تقول: ربی احکم بینی و بین قاتل ولدی الحسین».

روایت را در منابع نیافتم.

۲. لابد ان ترد القیامة فاطم و قمیصها بدم الحسین ملطخ
ویل لمن شفعاؤه خصماؤه و الصور فی یوم القیامة ینفخ

۳. حسب الذی قتل الحسین من الخسارة و الندامة
ان الشفیع لدی الاله خصیمه یوم القیامة

و فریاد برآورد: پروردگارا چرا فرزندان مرا سر بریدند؟ تو خود یاور منی.
پس بانگی بیاید: ای مالک، آتش دوزخ برافروز و شعله‌ور ساز و حیله‌گران را فروگیر،
و هرکس به سزای هرچه کرده است کیفر و آزاری سخت و جاودانه بیند[1].

شاعری دیگر گفته است:
گویی دخت مصطفی صلی الله علیه و آله را می‌بینم که دست در پایهٔ عرش درافکنده و سرشک از دیده فروریخته است،
و جامه خون‌آلود حسین علیه السلام را بر دامن دارد و همهٔ عالمیان به حسرت در او می‌نگرند.
می‌گوید ای خدای دادگر، میان من و هر آن که به فرزندم ستم روا داشت و او را هدف خشم و بی‌رحمی خود ساخت داوری کن.
آنان که با تیغ تیز و نیزه بر او تاختند و چه بسیار نیزه و شمشیر که بر ایشان روا داشتند.
پس دربارهٔ طایفه‌ای حکم می‌شود که به سوی دوزخ روید و آن‌جا گرد آیید و سخت‌ترین عذاب دوزخ را بی‌هیچ توقفی پذیرا گردید[2].

رقعه رهایی از آتش

ابوبکر مردویه در کتاب خود به سند از سنان اوسی روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «جبرئیل

---

۱. سوف تأتی الزهراء تلتمس الحکـ ـم اذا حان محشر التعدیل
و ابوها و بعلها و بنوها حولها و الخصام غیر قلیل
و تنادی یا رب ذبح اولا دی لماذا و انت انت مدیلی
فینادی بمالک الهب النا ر و أجج وخذ بأهل الغلول
و یجازی کل بما کان منه من عقاب التخلید و التنکیل
← دیوان الصاحب بن عباد، ۲۶۳.

۲. کأنی ببنت المصطفی قد تعلقت یداها بساق العرش و الدمع أذرت
و فی حجرها ثوب الحسین مضرجا و عنها جمیع العالمین بحسرة
تقول أیا عدل اقض بینی و بین من تعدی علی ابنی بین قهر و قسوة
أجالوا علیه بالصوارم و القنا و کم جال فیهم من سنان و شفرة
فیقضی علی قوم الیها تألبوا بشر عذاب النار من غیر فترة

برایم نقل کرد که خداوند تعالی چون فاطمه را به همسری علی علیه السلام درآورد رضوان را فرمود و او به درخت طوبی فرمود تا به رقعه‌هایی برای دوستان خاندان محمد صلی الله علیه و آله بار برداشت. سپس فرشتگانی از نور به شمار آن رقعه‌ها چون باران بر آن فروفرستاد و فرشتگان آن رقعه‌ها راگرفتند. چون قیامت شود و مردمان آرام گیرند، خداوند فرشتگان را با آن رقعه‌ها نازل کند و هر فرشته‌ای از آن فرشتگان که مردی از دوستداران خاندان محمد صلی الله علیه و آله را بیند رقعه‌ای در برائت از آتش به او دهد»[1].

خندهٔ فاطمه علیها السلام

در بسیاری از کتاب‌ها از جمله کشف[2] ثعلبی و فضائل ابوالسعادات دربارهٔ معنای آیهٔ ﴿لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا﴾[3] آمده که ابن‌عباس گفته است: بهشتیان پس از آن که در بهشت مسکن می‌گزینند نوری می‌بینند که همهٔ بهشت را روشن می‌کند. پس می‌گویند: پروردگارا، تو در کتاب خویش که بر پیامبر خود نازل کرده‌ای گفته بودی: «در آن‌جا خورشیدی نبینند»!

منادی‌ای بانگ می‌دهد: این نه نور خورشید است و نه نور ماه. علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام از چیزی به شگفت آمده و خندیده‌اند و بهشت از نور آن‌ها نورانی شده است.

شعبة بن حجاج از سعید بن جبیر نقل کرده که در روایتی از ابن‌عباس نقل کرده که گفته است: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «نشسته بودم که ناگهان نوری به چهره‌ام تابید. از جبرئیل پرسیدم: این نور که دیدم چیست؟ گفت: ای محمد، این نه نور خورشید است و نه نور ماه. بلکه کنیزی از کنیزان علی بن ابی‌طالب از قصر خود به بیرون نگریست و تو را دید و خندید و این نور از دهانش بیرون زد. این کنیز همچنان در بهشت می‌چرخد تا امیرمؤمنان علیه السلام بدان درآید»[4].

---

۱. «حدثنی جبرئیل ان الله تعالی لما زوج فاطمة علیاً أمر رضوان فأمر شجرة طوبی فحملت رقاعا لمحبی اهل بیت محمد ثم أمطرها ملائکة من نور بعدد تیک الرقاع فأخذ تلک الملائکة الرقاع فاذا کان یوم القیامة و استوت بأهلها أهبط الله الملائکة بتلک الرقاع فاذا لقی ملک من تلک الملائکة رجلا من محبی آل بیت محمد دفع الیه رقعة براءة من النار». ← مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ۱۹۴.

۲. الکشف و البیان، ۱۰۲/۱۰.

۳. انسان / ۱۳: در آن‌جا نه آفتابی بینند و نه سرمایی.

۴. «کنت جالسا و اذا نور ضرب وجهی، فقلت لجبرئیل: ما هذا النور الذی رأیته؟ قال: یا محمد هذا لا نور الشمس و لا نور القمر و لکن جاریة من جواری علی بن أبی‌طالب اطلعت من قصرها فنظرت الیک فضحکت فهذا النور خرج من فیها و هی ←

سید حمیری گفته است:

خداوند ما را از هرچه ایشان را مصون داشته و هر شادی که در آن‌جا بدیشان رسانده آگاهانیده است،
و نیز از این که آنان را به پاس صبری که کرده‌اند به بهشت‌ها و گونه‌های حریر گرامی داشته است.
آن‌جا نه خورشیدی بینند و نه گرمای سوزانی و نه خونابه‌های بس سرد در جهنم یخ‌زدگان [1].

عبدی گفته است:

مگر نه آن که خداوند ما را فرمود در آن‌جا نه خورشیدی بینند و نه زمهریری؟
و آن‌گاه بانگی بیاید که ای ساکنان بهشت، لختی درنگ، شما از دیگرگونی در امانید.
اینک این علی علیه السلام است که با مولایتان فاطمه علیها السلام شوخی‌ای کرده و او شادی‌ای آشکار ساخته است،
و از آن شادی این نور برخاسته و شما را کرامت و شادمانی افزوده است [2].

نخستین کسی که به بهشت درآید

ابوصالح در اربعین از ابوحامد اسفراینی به سند او از ابوهریره نقل کرده که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله خود فرمود: «فاطمه نخستین کسی است که به بهشت درمی‌آید» [3].

←

تدور فی الجنة الی ان یدخلها امیرالمؤمنین». ← قمی، مائة منقبة، ۱۳۳ و ۱۳۴؛ خوارزمی، المناقب، ۳۱۸ و ۳۱۹، با این توضیح که در این منابع ماجرا به معراج مربوط دانسته شده است.

۱. و اخــبرنا الاله بــما وقــاهم — و لقــاهم هــناک مـن السـرور
و أکــرمهم لمـا صـبروا جـمیعا — بــجنات و الوان الحــریر
فــلا شـمسا یـرون و لا حـمیما — و لا غســاق بــین الزمــهریر
← دیوان السید الحمیری، ۲۴۰.

۲. أو لیس الاله قــال لنــا لا — شـمس فـیها یـری و لا زمـهریرا
و اذا بــالنداء یـا سـاکـن الجـنـ — ـــة مــهلا أمـــنتم التـغییرا
ذا عــلی الوصــی داعب مــولا — تکــم فــاطما فأبــدت سـرورا
فــبدا إذ تـبسمت ذلک النــو — ر فــزادت کــرامــة و حــبورا

۳. «اول شخص یدخل الجنة فاطمة». این متن در لسان المیزان ابن‌حجر (۱۶/۴) و میزان الاعتدال ذهبی (۳۵۱/۴) به نقل از ابوصالح مؤذن در مناقب فاطمه علیها السلام آمده و در التدوین فی اخبار قزوین (۴۵۷/۱) از ابویزید مدنی نقل شده و در
←

چرا فاطمه نام گرفت؟

ابن‌بابویه در کتاب مولد فاطمه علیها السلام [۱]، خرگوشی در شرف النبی صلی الله علیه و آله [۲] و ابن‌بطه در ابانه [۳] از کلبی، از جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده که فرموده است: پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام پرسید: آیا می‌دانی چرا فاطمه بدین نام نامیده شده است؟

علی علیه السلام پرسید: چرا فاطمه بدین نام نامیده شده است؟

فرمود: زیرا او و شیعیانش از آتش دوزخ واگرفته شده‌اند [۴].

ابوعلی سلّامی در تاریخ خود به سند خویش از اوزاعی، از یحیی بن ابی‌کثیر، از ابوهریره روایت کرده که گفته است: علی علیه السلام فرمود: «فاطمه علیها السلام از آن روی فاطمه نام یافت که خداوند کسانی را که او را دوست بدارند از آتش بازگرفت» [۵].

ابن‌شیرویه در فردوس از جابر انصاری روایت کرده که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از آن روی دخترم را فاطمه نامیدم که خداوند او را و همهٔ دوستداران او را از آتش بازگرفت» [۶].

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: آیا می‌دانی تفسیر فاطمه چیست؟

راوی گوید: گفتم: سرورم، مرا از آن بیاگاهان.

←

الفردوس (۳۸/۱) نیز با عبارت «اول شخص یدخل علیّ الجنة فاطمة مثلها فی هذه الامة مثل مریم بنت عمران فی بنی‌اسرائیل» آمده است.

۱. این کتاب از آثار مفقود شیخ صدوق بوده که ابن‌شهرآشوب در معالم العلماء (۲۴۷) از آن یاد کرده و در آثار کتابشناسی از آن تنها نام برده شده است. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة ۲۷۵/۲۳. اما این اثر در میراث حدیثی شیعه (شماره ۱۹) به تحقیق محمدهادی یوسفی غروی نشر یافته است. این روایت در ص ۱۷۹ این اثر ذکر شده است.

۲. ← شرف المصطفی صلی الله علیه و آله، ۳۰۸/۵.

۳. خبر را در بخش باقیمانده از الابانة الکبری نیافتم.

۴. «لانها فطمت هی و شیعتها من النار». برای این مضمون در سیاق‌های مختلف و در گفت‌وگوی کسان متفاوت با پیامبر صلی الله علیه و آله ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۷۹/۱؛ همو، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۷۸/۱؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۴۸.

۵. «انما سمیت فاطمة لان الله فطم من احبها النار». ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۷۸/۱؛ طبری آملی، نوادرالمعجزات، ۸۱ (در این منبع از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله).

۶. «انما سمیت ابنتی فاطمة لان الله فطمها و فطم محبیها عن النار». ← دیلمی، الفردوس، ۳۴۶/۱.

فرمود: از بدی‌ها بازگرفته شده است[۱].

امـا روایت دیگـر آن است کـه از آن روی فـاطمه نـام گـرفت کـه از آلودگـی‌ها بـازگرفته شـده بود[۲].

چرا بتول نام گرفت؟

ابوصالح مؤذن در اربعین آورده است: از پیامبر خدا ﷺ پرسیدند: بتول چیست؟

فرمود: «هرگز خون ندیده و هرگز حیض نشده است؛ چراکه حیض بر دختران پیامبران ناخوشایند است»[۳].

پیامبر ﷺ به عایشه فرمود: «ای حمیرا، فاطمه چون دیگر زنان آدمیان نیست؛ آن سان که آنان خونمند شوند خونمند نگردد»[۴].

امام صادق علیه السلام فرموده است: «تا فاطمه علیها السلام زنده بود خداوند دیگر زنان را بر علی علیه السلام حرام کرد؛ زیرا فاطمه همواره پاک بود و حیض نمی‌شد»[۵].

ابوعبید هروی در غریبین گفته است: مریم علیها السلام از آن روی بتول نام گرفت که از مردان بریده بود، و فاطمه علیها السلام از آن روی بتول نام گرفت که بی‌نظیر بود[۶].

---

۱. «فطمت من الشر». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۶۸۸؛ همو، علل الشرائع، ۱۷۸/۱؛ همو، الخصال، ۴۱۴؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۴۸.

۲. در روایتی از امام باقر آمده است که چون فاطمه علیها السلام زاده شد خداوند به فرشته‌ای وحی فرستاد و زبان محمد ﷺ را بدین وحی گویا ساخت و او وی را فاطمه نامید. سپس فرمود: من تو را به علم آکندم و از ناپاکی‌ها بـازگرفتم. ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۷۸/۱.

۳. «لم‌تر حمرة قط و لم‌تحض فان الحیض مکروه علی بنات الانبیاء». ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۸۱/۱؛ همو، معانی الاخبار، ۶۴؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۴۹؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۵۰؛ طبرسی، تاج المو الید، ۲۰.

۴. «یا حمیرا، ان فاطمة لیست کنساء الآدمیین لاتعتل کما یعتللن». ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۴۰۰/۲۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ۲۹۱/۱.

۵. «حرم الله النساء علی علی ما دامت فاطمة حیة انها طاهرة لاتحیض». برای روایت با اندکی تفصیل ← طوسی، الامالی، ۴۳ و ۴۴؛ همو، تهذیب الاحکام، ۴۷۵/۷؛ طبری، بشارة المصطفی ﷺ، ۳۸۱.

۶. خبر را در الغریبین نیافتم.

چرا زهرا نام گرفت؟

ابوهاشم عسکری گفته است: از صاحب عسکر علیه السلام[۱] پرسیدم: چرا فاطمه علیها السلام زهرا نامیده شده است؟

فرمود: «روی او در آغاز روز همانند آفتاب چاشتگاهان، هنگام ظهر همانند ماه تابان و هنگام غروب همانند ستارهٔ درخشان برای امیرمؤمنان علیه السلام می‌درخشید»[۲].

حسن بن یزید گفته است: از امام صادق پرسیدم: چرا فاطمه علیها السلام زهرا نام گرفته است؟

فرمود: «از آن روی که او را در روز قیامت خیمه‌ای از یاقوت سرخ است که به اندازهٔ یک سال پیمایش ارتفاع دارد و به قدرت خداوند جبار در آسمان معلق است؛ نه از بالا به رشته‌ای آویخته است که آن را نگه دارد و نه از پایین بر پایه‌ای سوار است که آن را پایدار بدارد. این خیمه هزار در دارد و بر هر دری هزار فرشته است و چنان که شما ستارهٔ درخشان پرفروغ را در کرانهٔ آسمان ببینید بهشتیان آن را ببینند و گویند: این خیمهٔ درخشان (هذه الزهراء) از آن فاطمه است»[۳].

منصور فقیه گفته است:

چون روزی اسلامیان در برابر آن که از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله نیست افتخار کنند،

بر آن امت و برای آن امت چنین حکم کنم که برترین ایشان زادگان بتول باشند[۴].

صاحب بن عباد گفته است:

سخن راست و روشن گفتم و روح بدین سخن به گناه درنیفتاده است:

---

۱. این نام بیشتر بر امام هادی علیه السلام اطلاق شده است.

۲. «کان وجهها یزهر لامیر المؤمنین من أول النهار کالشمس الضاحیة، و عند الزوال کالقمر المنیر، و عند الغروب کالکواکب الدری».

۳. «لان لها فی الجنة قبة من یاقوتة حمراء ارتفاعها فی الهواء مسیرة سنة معلقة بقدرة الجبار لا علاقة لها من فوقها فتمسکها و لا دعامة لها من تحتها فتلزمها لها مائة الف باب و علی کل باب الف من الملائکة یراها أهل الجنة کما یری أحدکم الکواکب الدری الزاهر فی افق السماء فیقولون: هذه الزهراء لفاطمة».

۴. اذا فخرت بنو الاسلام یوماً — علی من لیس من آل الرسول

قضیت لها کما أقضی علیها — بأن خیارها ولد البتول

هر چیز ارجمند را گوهری است و گوهر مردمان زادگان فاطمه‌اند[1].

---

۱. قد قلت قولا صادقاً بیناً   و لیست النفس به آثمه
لکل شیء فاضل جوهر   و جوهر الناس بنوفاطمه

← دیوان الصاحب بن عباد، ۲۷۴.

فصل ۳

محبت پیامبر صلی الله علیه وآله به فاطمه علیها السلام

محبوب‌ترین زن نزد پیامبر صلی الله علیه وآله

در جامع[1] ترمذی، ابانه[2] عکبری، اخبار فاطمه[3] ابوعلی صولی و تاریخ خراسان[4] سلامی به روایتی نقل شده که جمیع تیمی گفته است: با عمه‌ام به حضور عایشه رسیدم. عمه‌ام از او پرسید: چه چیز تو را به شورش در برابر علی علیه السلام کشاند؟

گفت: ما را واگذار، خدای را سوگند نزد پیامبر خدا نه هیچ مردی از علی و نه هیچ زنی محبوب‌تر از فاطمه بود.

در فضائل العشره ابوالسعادات، فضائل الصحابه سمعانی و در روایت‌هایی دیگر از شریک، اعمش، کثیر النوا و ابن‌حجام آمده و همه آن‌ها از جمیع بن عمیر از عایشه و نیز از اسامه از پیامبر صلی الله علیه وآله همین مضمون را نقل کرده‌اند[5].

---

۱. ← السنن، ۷۰۱/۵، البته با روایتی متفاوت.

۲. خبر در بخش باقیمانده از الابانة الکبری وجود ندارد.

۳. کتاب اخبار فاطمة یا اخبار فاطمة الزهراء علیها السلام از آثار ابوعلی احمد بن محمد بن جعفر صولی بصری است که از آن به عنوان کتابی بزرگ یاد شده است. ← ابن‌شهرآشوب، معالم العلماء، ۵۵؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۳۴۳/۱.

۴. روایت را در بخش‌های باقیماندهٔ کتاب نیافتم.

۵. در سایر منابع و به روایت‌های متفاوت ← حاکم، المستدرک، ۱۶۷/۳، ۱۶۸ و ۱۷۱؛ نسائی، سنن النسائی الکبری، ←

از عبدالله بن عطاء، از عبدالله بن بریده، از پدرش نقل شده که گفته است: از پیامبر خدا ﷺ پرسیدم: کدام زن نزد تو محبوب‌تر است؟

فرمود: فاطمه.

پرسیدم: از مردان چه کسی؟

فرمود: همسر او.[1]

در جامع ترمذی است که بریده گفته است: محبوب‌ترین زنان نزد پیامبر خدا ﷺ فاطمه علیها السلام و از مردان نیز علی علیه السلام بود[2].

میان علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام

در قوت القلوب[3] ابوطالب مکی، اربعین ابوصالح مؤذن، فضائل الصحابه[4] احمد به سند از سفیان و از اعمش، از ابوجحاف، از جمیع، از عایشه روایت شده است که علی علیه السلام میان پیامبر ﷺ و فاطمه علیها السلام که هر دو آرمیده بودند نشست و پرسید: کدام یک از ما دو تن نزد تو محبوب‌تر است من یا او؟

پیامبر ﷺ فرمود: «او نزد من محبوب‌تر است و تو از او عزیزتر»[5].

در روایتی از جابر بن عبدالله است که علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام به فضیلت‌های خود بر همدیگر تفاخر کردند.

جبرئیل پیامبر ﷺ را از این آگاهاند که دیرزمانی است آن دو تن بر سر این که کدام محبوب‌ترند بگومگویی دارند. میان آن‌ها داوری کن.

←

۱۳۹/۵ و ۱۴۰؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۴۰۳/۲۲؛ ابویعلی، المسند، ۲۷۰/۸؛ ابن‌حنبل، مسند احمد، ۲۴۱/۶؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۳۷/۳۰.

۱. ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۳۷/۳۰.

۲. ← السنن ۶۹۸/۵، با این توضیح که در این منبع نام راوی ابن‌بریده است.

۳. خبر را در قوت القلوب نیافتم.

۴. ← ۲، ۶۳۱.

۵. «هو احب الی و انت اعز علی منها».

پیامبرﷺ نزد آن دو تن رفت و داستان آنچه با هم گفته‌اند با ایشان بازگفت. آن گاه به فاطمهعليهاالسلام رو کرد و فرمود: «تو را حلاوتی است که فرزند دارد و او را عزتی که مردان دارند و او نزد من محبوب‌تر از تو است»[1].

فاطمهعليهاالسلام فرمود: «به آن که تو را برگزیده و گزین خویش ساخته و راه نموده و امّت را هم با تو راهنمایی کرده است سوگند، تا زنده باشم تسلیم اویم»[2].

مهاجر، انصار، بنی‌هاشم

در حلیة الاولیاء در روایتی از کعب بن عجره نقل شده که گفته است: مهاجران و انصار در این باره با همدیگر نزاع کردند که کدام‌یک از ما به پیامبرﷺ سزاوارتر و نزد او محبوب‌تریم.

پیامبرﷺ فرمود: «شما ای جماعت انصار، من برادرتان هستم»[3].

انصار گفتند: الله اکبر! به خدای کعبه سوگند، او را از آن خود کردیم.

سپس فرمود: «و شما ای جماعت مهاجران، من فردی از شمایم»[4].

گفتند: الله اکبر! به خدای کعبه سوگند، او را از آن خود کردیم.

سپس افزود: «و شما ای بنی‌هاشم، شما از من هستید و به سوی من»[5].

راوی گفته است: پس برخاستیم، در حالی که همه خرسند و خشنود از پیامبر خداﷺ بودیم[6].

فاطمهعليهاالسلام پاره تن من است

عامر شعبی، حسن بصری، سفیان ثوری، مجاهد، ابن‌جبیر، جابر انصاری، امام محمد باقرعليه‌السلام و امام

---

۱. «لک حلاوة الولد و له عز الرجال و هو احب الی منک». خبر را در منابع کهن نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۳۸/۴۳) آن را تنها از کتاب حاضر نقل کرده است.

۲. «و الذی اصطفاک و اجتباک و هدیک و هدی بک الامة لازلت مقرة له ماعشت».

۳. «اما انتم یا معشر الانصار فانما انا اخوکم».

۴. «و اما انتم یا معشر المهاجرین فانما انا منکم».

۵. «و اما انتم یا بنی‌هاشم فانتم منی و الیّ».

۶. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۳۵۷/۴ و ۳۵۸.

جعفر صادق علیه‌السلام از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده‌اند که فرموده است: «فاطمه علیهاالسلام یگانه پارهٔ تن من است. هرکس او را به خشم آورد مرا به خشم آورده است»[۱].

بخاری این خبر را از مسور بن مخزمه نقل کرده است[۲].

در روایت جابر است که در ادامه فرمود: «پس هرکس که او را بیازارد مرا آزرده است و هرکس مرا بیازارد خدای را آزرده است»[۳].

در روایت مسلم[۴] و حلیه[۵] است که فرمود: «فاطمه دخترم یگانه پارهٔ تن من است. آنچه او را ناخرسند کند مرا ناخرسند کند و آنچه او را بیازارد مرا بیازارد»[۶].

سعد بن ابی‌وقاص گفته است: از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که می‌فرمود: «فاطمه پارهٔ تن من است. هرکس او را شاد کند مرا شاد کرده است و هرکس او را ناخرسند کند مرا ناخرسند کرده است. فاطمه عزیزترین مردمان نزد من است»[۷].

در مستدرک[۸] حاکم از ابوسهل بن زیاد، از اسماعیل روایت شده و در حلیة الاولیاء[۹] از زهری، ابن‌ابی‌ملیکه و مسور بن مخزمه نقل شده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «فاطمه عضوی از من است. آنچه او را دل‌آزرده کند مرا دل‌آزرده کند و آنچه او را دلشاد کند مرا دلشاد کند»[۱۰].

---

۱. «انما فاطمة بضعة منی فمن اغضبها فقد اغضبنی».

این سخن در منابع به روایت‌های نزدیک به هم نقل شده است. منابع در ادامه ذکر می‌شوند.

۲. ← الجامع الصحیح، ۱۳۶۱/۳.

۳. «فمن آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله». ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۸۷/۱؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۰/۳؛ کوفی، الاستغاثة، ۱۱/۱، البته همه به همین مضمون از راوی‌ای غیر از جابر.

۴. ← الصحیح، ۱۹۰۲/۴.

۵. ← حلیة الاولیاء، ۴۰/۲.

۶. «انما فاطمة ابنتی بضعة منی یریبنی ما ارابها و یؤذینی ما آذاها».

۷. «فاطمة بضعة منی من سرها فقد سرنی و من ساءها فقد ساءنی فاطمة اعز البریة علیّ». ← مفید، الامالی، ۲۶۰؛ طوسی، الامالی، ۲۴؛ طبری، بشارة المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۱۱۹.

۸. ← ۱۶۸/۳.

۹. ← ۲۰۶/۳.

۱۰. «انما فاطمة شجنة منی یقبضنی ما یقبضها و یبسطنی ما یبسطها».

سهل بن عبدالله نزد عمر بن عبدالعزیز آمد و گفت: طایفه‌ات می‌گویند تو فرزندان فاطمه علیها السلام را بر آنان ترجیح می‌دهی.

گفت: از صحابیان ثقه شنیده‌ام که پیامبر ﷺ فرمود: «فاطمه پارهٔ تن من است. آنچه او را خشنود کند مرا خشنود کند و آنچه او را ناخشنود کند مرا ناخشنود کند»[1].

اینک خدای را سوگند، من حق این دارم که خشنودی پیامبر خدا ﷺ را بجویم و خشنودی پیامبر و فاطمه علیها السلام در خشنودی فرزندان ایشان است.

دانستند که شادی او پیامبر ﷺ را جداً شاد کند و پیامبر ﷺ اندوه او را خوش ندارد[2].

عصمت فاطمه علیها السلام

باری، این سخن پیامبر ﷺ خود دلیلی بر عصمت فاطمه علیها السلام است؛ زیرا اگر او از کسانی بود که مرتکب گناه می‌شدند، کسی که او را آزار دهد به طور مطلق آزاردهندهٔ پیامبر ﷺ نبود. بلکه اگر مرتکب گناه می‌شد نکوهش او کاری شایسته بود و گاه باید بر او حدّ جاری می‌شد، و نکوهش وی موجب خرسندی و اطاعت از پیامبر ﷺ بود[3].

دیدار پیامبر ﷺ با دختر پیش و پس از هر سفر

ابوثعلبه خشنی گفته است: پیامبر ﷺ چون از سفر بازمی‌گشت بر فاطمه علیها السلام وارد می‌شد.

[یک بار دیدم که] بر فاطمه وارد شد. فاطمه علیها السلام برخاست و پیامبر ﷺ او را در آغوش کشید و پیشانی‌اش را بوسید.

در اربعین ابن‌مؤذن به سند او از نضر بن شمیل، از میسره، از منهال، از عایشه بنت طلحه، از عایشه بنت ابی‌بکر روایت شده و در فضائل سمعانی به سند وی از عکرمه نقل شده و در این هر دو روایت گفته‌اند: پیامبر ﷺ چون از پیکارهای خود بازمی‌گشت فاطمه علیها السلام را می‌بوسید[4].

---

۱. «فاطمة بضعة منی یرضینی ما ارضاها و یسخطنی ما اسخطها».

۲. و لقد علموا ان النبی یسره　　　مسرتها جداً و یشنی اغتمامها

۳. برای شرح این استدلال ← علم الهدی، الشافی فی الامامة، ۹۴/۴.

۴. ← ابن‌ابی شیبه، المصنف، ۴۷/۴.

از عایشه روایت شده است که چون فاطمه علیها السلام به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رسید پیامبر صلی الله علیه و آله برای او از جا برمی‌خاست، سر او را می‌بوسید و او را در جای خود می‌نشانید، و چون پیامبر صلی الله علیه و آله خود نزد فاطمه علیها السلام می‌آمد همدیگر را می‌بوسیدند و با هم می‌نشستند[1].

ابوالسعادات در فضائل العشرة و ابن‌مؤذن در اربعین به سند خود از عکرمه، از ابن‌عباس و همچنین از ابوثعلبه خشنی و از نافع از ابن‌عمر روایت کرده‌اند که گفته‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله چون آهنگ سفر داشت آخرین کسی که با او دیدار می‌کرد فاطمه علیها السلام بود و چون از سفر بازمی‌گشت نخستین کسی که او را می‌دید فاطمه علیها السلام بود[2].

اگر فاطمه را نزد خداوند ـ تعالی ـ چنین جایگاهی نبود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با او چنین نمی‌کرد؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله پدر فاطمه علیها السلام بود و خداوند فرزندان را فرمان داده است به پدر و مادر احترام بگزارند، و روا نبوده است ـ اگر چنین نبود ـ پیامبر صلی الله علیه و آله کاری برخلاف فرمان خدا به امت او انجام دهد.

محبت پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام

ابوسعید خدری گفته است: فاطمه علیها السلام از عزیزترین کسان نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود. روزی در حالی که نماز می‌کرد[3] پیامبر صلی الله علیه و آله بر او وارد شد. او سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را در جمع یاران خویش شنید و نماز را شکست و از نمازگاه بیرون آمد و به پیامبر صلی الله علیه و آله سلام کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز دست بر سر او کشید و فرمود: «دخترم، چگونه روز را به شب رسانده‌ای؟ ما را شامی ده. خدایت بیامرزد که آمرزیده است»[4].

---

۱. ← حاکم، المستدرک، ۱۶۷/۳؛ بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۱۰۱/۷؛ طبرسی، اعلام الوری، ۱۹۶/۱؛ طوسی، الامالی، ۴۰۰؛ ابن‌مقری، الرخصة فی تقبیل الید، ۹۱؛ طبری، بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله، ۳۸۹.

۲. ← حاکم، المستدرک، ۶۶۴/۱؛ ابن‌ابی عاصم، الآحاد و المثانی، ۳۵۹/۵.

۳. در امالی طوسی این ماجرا پس از پایان نماز بوده است.

۴. بخشی از داستانی است که در روایت‌های مربوط به امیرمؤمنان علیه السلام در فصل‌های پیشین کتاب گذشته و از این خبر می‌دهد که علی علیه السلام از فاطمه علیها السلام خوراکی خواست و او اظهار داشت چیزی در خانه نیست و علی علیه السلام دیناری قرض کرد، ولی آن دینار را به مقداد داد و چون در همین وضع همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه آمد نزد فاطمه علیها السلام خوراکی بهشتی یافت. ← طوسی، الامالی، ۶۱۵ - ۶۱۸؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۵۳۱/۲؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۲۰۱/۱ - ۲۰۴.

در اخبار فاطمهعليهاالسلام صولی است که عبدالله بن حسن گفته: پیامبرﷺ بر فاطمهعليهاالسلام وارد شد. فاطمه قطعه‌ای نان جو خشک به او تقدیم داشت و او با آن روزهٔ خود را گشود. سپس فرمود: دخترم، این نخستین نانی است که پدرت پس از سه روز خورده است[۱].

پس فاطمهعليهاالسلام گریستن آغازید و پیامبر خداعليهالسلام دستان خود بر چهرهٔ او می‌کشید.

بهشت ویژهٔ علیعليهالسلام و فاطمهعليهاالسلام

ابوصالح مؤذن در اربعین به سند، از شعبه، از عمرو بن مره، از ابراهیم، از مسروق، از ابن‌مسعود روایت کرده که گفته است: از پیامبرﷺ شنیدم که می‌فرمود: چون خداوند به من فرمود فاطمه را به همسری علی درآورم و من چنان کردم جبرئیل به من گفت: خداوند بهشتی از مروارید آفریده است که از هر قصبه تا قصبهٔ دیگر، مرواریدی از یاقوت با نگین‌های طلا است و سقف‌های آن‌ها را از زبرجد سبز قرارداده و در آن‌ها طاق‌هایی از مروارید با تاج‌های یاقوت برافراشته است. سپس غرفه‌هایی ساخته که خشتی از آن‌ها از طلا، خشتی از نقره، خشتی از مروارید، خشتی از یاقوت و خشتی از زبرجد است. آن‌گاه در آن‌ها چشمه‌هایی آفریده که از کرانه‌هایش برمی‌جوشند. این باغ‌ها به نهرهایی در میان گرفته شده و بر این نهرها خیمه‌هایی از مروارید است که زنجیرهای طلا آن‌ها را به هم پیوست داده است. این نهرها همچنین در میان گرفته به گونه‌های درخت است.

خداوند همچنین در هر قصری خیمه‌ای ساخته و در هر خیمه‌ای تختی از مروارید سفید قرار داده که رویهٔ آن‌ها از سندس و استبرق است. در هر خیمه همچنین زمین به فرشی از زعفران مفروش است و به مشک و عنبر خوشبو شده و در هریک از آن‌ها حورانی هستند. هر خیمه دارای هزار در است و بر هر دری دو کنیز و دو درخت، و در هر خیمه‌ای نیز فرشی است و بر گرداگرد هرکدام از آن خیمه‌ها آیةالکرسی نوشته است.

پرسیدم: ای جبرئیل، خداوند این بهشت را برای که آفریده است؟

فرمود: آن را برای علی بن ابی‌طالبعليهالسلام و دخترت فاطمهعليهاالسلام ساخته و بهشت این دو را برابر هم

---

۱. «یا بنیة هذا اول خبز اکل ابوک منذ ثلاثة ایام». برای روایت با مقداری تفاوت ← ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضاعليهالسلام، ۴۳/۱.

قرار داده است. این دو بهشت هدیه‌ای است که خداوند بدیشان بخشیده تا چشم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بدان روشن گردد[۱].

فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام، محبوب‌ترین

ابن‌عبدربه اندلسی در عقد از عبدالله بن زبیر نقل کرده که در روایتی از معاویة بن ابی سفیان نقل کرده که گفته است: حسن بن علی علیه السلام در حالی که به جامهٔ خود سکندری می‌خورد به حضور جدش رسید و درگوشی سخنی با پیامبر صلی الله علیه و آله گفت. دیدم رنگ چهرهٔ آن حضرت دیگرگون شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌گاه برخاست، نزد فاطمه علیها السلام رفت و دست او را گرفت و سخت تکان داد و فرمود: «ای فاطمه، از خشم علی علیه السلام حذر کن، که خداوند به خشم او خشمگین و به خشنودی او خشنود شود»[۲].

آن‌گاه علی علیه السلام آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله دست او را گرفت و آهسته تکان داد و فرمود: «ای ابوالحسن، از خشم فاطمه علیها السلام حذر کن، که خداوند به خشم او خشمگین و به خشنودی او خشنود شود»[۳].

راوی گوید: گفتم: ای پیامبر خدا، نگران و بیمناک رفتی و شادمان بازگشتی!

فرمود: «ای معاویه، چگونه شاد نباشم در حالی که میان دو تن را که گرامی‌ترین خلق خدایند صلح داده‌ام؟»[۴].

در روایت عبدالله بن حارث و خبیب بن ثابت و علی بن ابراهیم است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «... میان دو تن که در روی زمین محبوب‌ترین نزد من باشند...»[۵].

---

۱. ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۴۰۷/۲۲؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۲۹/۴۲ و ۱۳۰؛ طبری آملی، نوادر المعجزات، ۹۸ و ۹۹؛ همو، دلائل الامامة، ۱۴۳؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۶۱/۳ و ۶۲.

۲. «یا فاطمة، ایاک و غضب علی فان الله یغضب لغضبه و یرضی لرضاه».

۳. «یا اباالحسن، ایاک و غضب فاطمة فان الملائکة تغضب لغضبها و ترضی لرضاها».

۴. «یا معاویة کیف لااسر و قد اصلحت بین اثنین هما اکرم خلق الله؟»

متن و داستان را در العقد الفرید و دیگر منابع کهن نیافتم. این خبر در منابع امامیه نیز مورد تردید و نقد قرار گرفته است و مؤلف در ادامه بدان اشاره می‌کند.

۵. «اثنین احب من فی الارض الیّ». ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۵۶/۱. متن کامل در این کتاب چنین است: «ما یمنعنی و قد اصلحت بین اثنین احب من وجه الارض الیّ».

ابن‌بابویه گفته است: این روایت نزد من معتبر نیست؛ زیرا آن دو تن از این پیراسته‌اند که نیازمند آن باشند که پیامبر صلی الله علیه و آله میان ایشان صلح آورد[۱].

خداحافظی با فاطمه علیها السلام قبل از خواب

امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌خوابید مگر آن که روی فاطمه علیها السلام را می‌بوسید و سر خود میان سینه‌های فاطمه علیها السلام می‌نهاد و برایش دعا می‌کرد»[۲].

در روایتی دیگر است: «مگر آن که پهلوی صورت فاطمه علیها السلام یا میان سینه‌های او را می‌بوسید»[۳].

فاطمه علیها السلام و بوی بهشت

ابوبکر محمد بن عبدالله شافعی، ابن‌شهاب زهری و ابن‌مسیب همه از سعد بن ابی‌وقاص روایت کرده‌اند، همچنین ابومعاذ نحوی مروزی و ابوقتاده حرانی از سفیان ثوری، از هاشم بن عروه، از پدر او از عایشه نقل کرده‌اند و نیز خرگوشی در شرف النبی صلی الله علیه و آله[۴]، اشنهی در اعتقاد، سمعانی در رساله، ابوصالح مؤذن در اربعین و ابوالسعادات در فضائل نقل کرده و از هم مسلکان ما ابوعبیده حذاء و برخی دیگر از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را فراوان می‌بوسید.

یکی از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله بر این کار خرده گرفت.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چون به معراج برده شدم جبرئیل دست مرا گرفت و مرا به بهشت برد و از خرماهای بهشت به من داد و آن را خوردم ــ و در روایتی است که سیبی از بهشت به من داد و آن را خوردم ــ و سپس همان به نطفه‌ای در پشت من بدل گشت. چون به زمین فرود آمدم با خدیجه همبستر شدم و او به فاطمه آبستن شد. پس فاطمه حوریه‌ای انسانی است. هرگاه دلتنگ بوی بهشت شوم دخترم فاطمه را ببویم»[۵].

---

۱. ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۵۶/۱.

۲. «انه کان لاینام حتی یقبل عرض وجه فاطمة و یضع وجهه بین ثدیی فاطمة و یدعو لها». ← القاب الرسول صلی الله علیه و آله و عترته، ۴۴.

۳. «... حتی یقبل عرض وجه فاطمة او بین ثدییها». خبر را در منابع مقدم بر ابن‌شهرآشوب نیافتم. هرچند اربلی در کشف الغمة (۹۵/۲) آن را از حذیفه نقل کرده است.

۴. ← شرف المصطفی صلی الله علیه و آله، ۳۵۱/۵.

۵. «انه لما عرج بی إلی السماء أخذ بیدی جبرئیل فأدخلنی الجنة فناولنی من رطبها فأکلتها ــ و فی روایة: فناولنی منها ←

یک بار پیامبرﷺ به نزد فاطمهعليها السلام رفت و او را اندیشناک دید. پرسید: چه شده است؟

گفت: حمیرا بر مادرم چنین تفاخر کرده که او پیش از تو هیچ مردی ندیده و مادر من در حالی با تو آشنایی یافته که میانسال بوده است.

پیامبرﷺ فرمود: «اما شکم مادر تو ظرف امامت بوده است»[۱].

رؤیای خلیفه عباسی

ابن‌عبدربه در عقد آورده است که مهدی عباسی شریک را در خواب دید که از او روی گردانیده است.

چون از خواب برخاست این رؤیا را با ربیع درمیان نهاد.

ربیع گفت: شریک مخالف تو است، او یک فاطمی خالص است.

مهدی گفت: شریک را نزد من آورید.

شریک را آوردند و چون به حضور مهدی رسید مهدی او را گفت: به من خبر رسیده است که تو فاطمی‌ای.

گفت: تو را به پناه خدا درمی‌آورم از این که غیرفاطمی باشی، مگر آن که مقصودت از فاطمه دختر کسری باشد.

گفت: نه، مقصود من فاطمه دخت محمدﷺ است.

پرسید: یعنی او را لعن می‌کنی؟

گفت: نه، پناه بر خدا!

پرسید: دربارهٔ کسی که او را لعن کند چه می‌گویی؟

←

تفاحة فأكلتها ـ فتحول ذلک نطفة فی صلبی فلما هبطت إلی الارض واقعت خدیجة فحملت بفاطمة، ففاطمة حوراء انسیة، فکلما اشتقت إلی رائحة الجنة شممت رائحة ابنتی». برای متن با تفاوت‌هایی ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۴۰۰/۲۲؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۸۷/۵؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۵۴۶؛ همو، عیون اخبار الرضاعليه السلام، ۱۰۷/۲؛ همو، علل الشرائع، ۱۸۴/۱؛ همو، التوحید، ۱۱۸؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۷۶؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۴۹ و ۱۵۰.

۱. «ان بطن امک کان للامامة وعاء».

صدوق در الخصال (۴۰۵) مضمونی نزدیک به این را از امام صادقعليه السلام روایت کرده است.

گفت: لعنت خدا بر او باد.

گفت: پس این را ـ مقصود ربیع بود ـ لعنت کن. [او وی را لعنت می‌کند. لعنت خدا بر وی باد.][1]

[ربیع] گفت: نه، ای امیرمؤمنان، به خدا او را لعنت نمی‌کنم.

شریک گفت: ای دیوانه، پس این چیست که در انجمن‌های مردان پیوسته از بانوی زنان دو گیتی و دخت مهتر پیامبران سخن می‌رانی؟

مهدی گفت: اینک تکلیف آن رؤیا چیست؟

شریک گفت: رؤیای تو رؤیای یوسفؑ نبوده است. به استناد یک خواب نتوان خون کسان روا داشت[2].

آن که فاطمهؑ را ناسزا گفت

مردی را نزد فضل بن ربیع آوردند که فاطمهؑ را ناسزا گفته بود. ربیع به ابن‌غانم گفت: در کار او بنگر. در این‌باره چه می‌گویی؟

گفت: حد بر او لازم است.

فضل به ابن‌غانم گفت: فاطمهؑ مادر تو است. تو اگر می‌خواهی این مرد را حد بزن.

پس فرمان داد تا او را هزار تازیانه زنند و در گذر بر صلیب آویزند.

ابن‌حجاج در پاسخ مروان بن ابی‌حفصه گفته است:

آیا سخن تو دربارهٔ فاطمهؑ سخن مردی دیوانه است که به دشمنی آل بیت زبان گشوده است؟

او را نکوهیدی که دستاس بچرخاند و گندم آرد کند؟ خدایت گندمی دهد که هرگز آرد نشود!

و گفتی پیامبر خداﷺ او را به همسری مردی بینوا درآورده و بینوایی بینوازاده همسر بینوایی دیگر شده است.

او بانویی است که فردای قیامت بهشتیان همراه با حور و عین او را خدمت گزارند[3].

---

۱. افزوده به استناد منبع.

۲. ← العقد الفرید، ۵۲/۲.

۳. أکـان قـولک فـی الزهـراء فـاطمة　　　قول امریء لهـج بـالنصب مـفتون

←

دیگری گفته است:

ای زادگان گمراهی، سر در زیر خاک برید.

ای زادگان گمراهی، شما اهل نیرنگ و عیبجویی هستید.

آن یادشدهٔ سوره‌های طه، حشر و احزاب را وانهاده‌اید.

کسی را وانهاده‌اید که پدرش شفیع روز حساب است،

و همسر او نخستین کس از مردمان که در محراب ایستاد[1].

→

عـیرتها بـالرحـی و الحب تـطحنه　　لازال زادک حـــباً غـیر مــطحون

و قـــلت ان رســـول الله زوجـــها　　مسكينة بـنت مسكـين لمسكـين

ست النساء غداً فی الحشر يخدمها　　أهل الجـنان بـحور الحـر و العـين

۱. بـــنی الضـــلالة دســـوا　　رؤسكـــم فـــی التـــراب

بـــنی الضـــلالة أنـــتم　　أهـــل الخـــنا و المـــعاب

هـــــجرتم آل طـــة　　و الحشـــر و الاحـــزاب

هـــجرتم مـــن أبـــيها　　شـــفيع يـــوم الحســـاب

و زوجـــــها أول النـــا　　س من قام فی المحراب

فصل ۴

معجزه‌های فاطمه علیهاالسلام

محدّثه

در احیاء است که ابن‌عباس خواند: «﴿وَ مَآ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ﴾[1] و لانبی و لا محدث»[2].

سلیم گفته است: از محمد بن ابی‌بکر شنیدم که چنین قرائت کرد: «﴿وَ مَآ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ﴾ و لا نبی و لا محدّث».

راوی گفته است: پرسیدم: آیا فرشتگان با کسی جز پیامبران سخن گفته‌اند؟

گفت: آری، مریم علیهاالسلام که پیامبر نبود، اما «محدَّث» بود؛ مادر موسی علیه‌السلام که پیامبر نبود، اما «محدّث» بود؛ ساره که فرشتگان را دید و او را به اسحاق و پس از اسحاق به یعقوب مژده دادند، ولی پیامبر نبود؛ و فاطمه علیهاالسلام که «محدّث» بود، اما پیامبر نبود[3].

سعد قمی در بصائر الدرجات[4] و نیز محمد بن یعقوب کلینی در کافی[5] بابی در این باره گشوده‌اند

۱. انبیاء / ۲۵: و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم.

۲. ← غزالی، احیاء علوم الدین، ۲۴/۳.

۳. ← سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ۳۵۱، با مقداری جابه‌جایی در عبارت.

۴. هرچند کتاب بصائر الدرجات سعد بن عبدالله در اختیار نیست، اما در بصائر الدرجات صفار بابی بدین عنوان گشوده

←

و در آن احادیثی آورده‌اند که از آن جمله است: امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول آن کسی است که فرشته برای او آشکار می‌شود و او با فرشته سخن می‌گوید. نبی کسی است که فرشته به خواب او می‌آید، و گاه ممکن است نبوت و رسالت در فردی واحد گرد آیند، محدَّث کسی است که صدا را می‌شنود، ولی صورت را نمی‌بیند»[۱].

اذن خواستن ملک الموت از فاطمه علیها السلام

سهل بن ابی‌صالح از ابن‌عباس روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان بیماری بیهوش شد. در این هنگام در خانه را کوبیدند.

فاطمه علیها السلام پرسید: کیست؟

گفت: مردی ناشناس هستم. آمده‌ام تا از پیامبر خدا علیه السلام بپرسم. آیا اجازهٔ بار یافتن نزد ایشان می‌دهید؟

پاسخ داد: خدایت رحمت کناد، پی کار خویش رو که پیامبر خدا علیه السلام تو را نمی‌پذیرد.

رفت و پس از چندی باز آمد، در را کوبید و گفت: مردی غریب اجازهٔ دیدن پیامبر خدا می‌خواهد. آیا به غریبان اجازه می‌دهید؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این هنگام لختی به هوش آمد. گفت: ای فاطمه، می‌دانی این کیست؟

گفت: نه، ای پیامبر خدا.

فرمود: این همان برهم‌زنندهٔ انجمن‌ها و تیره‌کنندهٔ لذت‌ها است. این فرشتهٔ مرگ است. خدای را سوگند، او پیش از این برای رفتن به سراغ هیچ‌کس دیگر اجازه نگرفته است و از این پس هم از هیچ‌کس اجازه نخواهد خواست. او از آن روی که نزد خداوند گرامی‌ام، برای دیدن من اجازه خواسته است. او را اجازه ده.

←

است: «باب فی الفرق بین الانبیاء و الرسل و الأئمة علیهم السلام و معرفتهم و صفتهم و امر الحدیث». ← بصائر الدرجات، ۳۸۸.

۵. عنوان این باب در این کتاب چنین است: «باب الفرق بین الرسول و النّبی و المحدّث». ← کلینی، الکافی، ۱۷۶/۱.

۱. «الرسول الذی یظهر له الملک فیکلمه، و النبی الذی یؤتی فی منامه، و ربما اجتمعت النبوة و الرسالة لواحد، و المحدث الذی یسمع الصوت و لایری الصورة». ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۹۱؛ کلینی، الکافی، ۱۷۷/۱.

فاطمه علیها السلام گفت: خدابت رحمت کناد، به درون آی.

پس بویی خوش و آرام به درون آمد و صدایی که گفت: درود بر خاندان پیامبر خدا.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به صبر و چشم‌پوشی از دنیا، پاسداری از فاطمه علیها السلام، گرد آوردن قرآن، بازپرداخت بدهی‌های او، غسل دادن او و نیز بدان سفارش کرد که پس از مرگ پیرامون قبر او دیوارهایی بسازد و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را حفظ کند.

نزول جبرئیل برای تسلیت دادن فاطمه علیها السلام

ابوعبیده از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده است: فاطمه علیها السلام هفتاد و پنج روز بر پدر خویش می‌گریست و در این مدت جبرئیل به حضور او می‌آمد و او را از حال پدرش می‌آگاهاند و سرسلامتی می‌داد و از رخدادهای آینده آگاهی می‌بخشید و علی علیه السلام آن‌ها را می‌نوشت»[1].

این از آن قبیل است که خداوند فرمود: ﴿فَنَادٰیهَا مِنْ تَحْتِهَآ اَلَّا تَحْزَنِی﴾[2].

فرشتگانی گماشته بر یاری دادن به فاطمه علیها السلام

ابوعلی صولی در اخبار فاطمه علیها السلام و ابوالسعادات در فضائل العشره از ابوذر غفاری روایت کرده که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله مرا فرستاد تا علی علیه السلام را بخوانم.

من بر در سرای او رفتم و او را خواندم. اما مرا پاسخ نداد.

خبر را به پیامبر صلی الله علیه و آله رساندم.

فرمود: نزد او بازگرد، که در خانه است.

بازگشتم و بر او وارد شدم. دیدم آسیا می‌چرخد، ولی کسی آن‌جا نیست.

به علی علیه السلام گفتم: پیامبر صلی الله علیه و آله تو را می‌خواند.

علی علیه السلام شمشیر به میان بسته رهسپار شد و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد.

پیامبر صلی الله علیه و آله را از آنچه دیده بودم آگاهاندم.

---

۱. «بکت فاطمة علی أبیها خمسة و سبعین یوما و کان جبرئیل یأتیها و یخبرها بحال أبیها و یعزیها و یخبرها بالحوادث بعدها، و کان علی یکتب ذلک». ← صفار، بصائر الدرجات، ۱۷۳ و ۱۷۴؛ کلینی، الکافی، ۴۵۸/۱.

۲. مریم / ۲۴: پس از زیر پای او فرشته وی را ندا داد که غم مدار.

فرمود: «ای ابوذر، شگفتی مکن، خدای را فرشتگانی بسیار در زمین است که بر یاری رساندن به خاندان محمد گمارده شده‌اند»[۱].

حسن بصری و ابن‌اسحاق از عمار و میمونه روایت کرده‌اند که هریک گفته‌اند: فاطمه‌علیها‌السلام را دیدم که خفته است و دستاس می‌چرخد.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را از این امر آگاهاندم.

فرمود: «خداوند ضعف این بندهٔ خود را دید و به آسیا وحی فرستاد تا بچرخد و آن چرخید»[۲].

این داستان را ابوالقاسم بستی در مناقب امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام، ابوصالح مؤذن در اربعین، از شعبی به سند او از میمونه و نیز ابن‌فیاض در شرح الاخبار[۳] آورده است.

همچنین روایت شده است که چون فاطمه‌علیها‌السلام به نماز و عبادت مشغول می‌شد، گاه کودک او می‌گریست و دیده می‌شد گهواره می‌جنبد؛ فرشته‌ای آن را می‌جنبانید.

محمد بن علی بن حسین بن علی‌علیه‌السلام فرموده است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سلمان را نزد فاطمه‌علیها‌السلام فرستاد. سلمان گفته است: اندکی بر در سرای ایستادم تا سلام کردم. شنیدم فاطمه‌علیها‌السلام از بر قرآن می‌خواند و دستاس خود به خود می‌چرخید، در حالی که هیچ همدمی نزد او نبود.

در پایان این روایت است که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله لبخندی زد و فرمود: «ای سلمان، دخترم فاطمه خداوند دل و پیکر او را از پای تا سر به ایمان آکنده و او یکسره به طاعت پرداخته است و خداوند فرشته‌ای را به نام زوقابیل[۴] ـ و در روایت دیگر جبرئیل ـ برانگیخته و او دستاس را برای وی چرخانده و خداوند رنج دنیا را در کنار رنج آخرت از او برداشته است»[۵].

---

۱. «یا اباذر لاتعجب فان لله ملائکة سیاحون فی الارض موکلون بمعونة آل محمد». برای متن و روایت با اندکی تفاوت ← قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۵۳۱/۲.

۲. «ان الله علم ضعف أمته فاوحی الی الرحی ان تدور فدارت». ← طبرسی، اعلام الوری، ۲۵۹/۱.

۳. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۶۱/۳.

۴. در منابع روفائیل آمده است.

۵. «یا سلمان ابنتی فاطمة ملأ الله قلبها و جوارحها ایماناً إلی مشاشها تفرغت لطاعة الله فبعث الله ملکا اسمه زوقابیل ـ و فی خبر آخر ـ جبرئیل فأدارلها الرحی و کفاها الله مؤنة الدنیا مع مؤنة الآخرة». ← ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۲۹۰ و ۲۹۱؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۳۹.

ابن‌حماد گفته است:

امایمن گفته است: روزی ظهرگاهان نزد زهرا عليها السلام آمدم.
چون نزدیک شدم صدایی شنیدم و آردی در دستاس، با بانگ چرخش آهسته آن.
به سراغ در رفتم و آرام در را کوبیدم. اما هیچ شنونده و هیچ پاسخ‌دهنده‌ای نبود.
دیدم زهرا عليها السلام خفته و آرام است، و آسیا بی‌آن که کسی بچرخاند می‌چرخد و آرد می‌کند.
نزد پیامبر صلى الله عليه وآله آمدم و داستان خود و آنچه را دیدم و مرا به دهشت واداشت با او گفتم.
پیامبر مصطفی صلى الله عليه وآله فرمود: پروردگارم را سپاس که هدیهٔ خود به او تام و تمام ساخته است.
خدا دید او خسته است و آن خدای بزرگ صاحب منت خواب را بر او مسلط کرد،
و فرشته‌ای را بر آن آسیا گمارد؛ و من بدین سان آکنده از شادی بازگشتم[1].

توسل امایمن به فاطمه عليها السلام

علی بن معمر گفته است: پس از آن که فاطمه عليها السلام وفات یافت امایمن رهسپار مکه شد و گفت: دیگر پس از او مدینه را نخواهم دید.

در راه در حجفه سخت تشنه شد تا جایی که بیم جان کرد.

راوی گفته است: امایمن نگاهی به آسمان دوخت و گفت: پروردگارا، آیا مرا که خدمتکار دخت پیامبرت بوده‌ام تشنه می‌داری؟

راوی گوید: پس دلوی از آب بهشت برایش نازل شد و او آن را نوشید و از آن پس سال‌ها نه گرسنه شد و نه او را خوراک دادند[2].

۱.
و قالت امایمن جئت یوما	الی الزهراء فی وقت الهجیر
فلما أن دنوت سمعت صوتاً	و طحناً فی الرحاء مع الهدیر
فجئت الباب أقرعه ملیاً	فما من سامع أو من مجیر
إذ الزهراء نائمة سکوت	و طحن للرحاء بلامدیر
فجئت المصطفى فقصصت شانی	و ما عاینت من أمر ذعور
فقال المصطفى شکراً لربی	باتمام الحیاء لها جدیر
رآها الله متعبة فألقی	علیها النوم ذوالمن الکبیر
و وکل بالرحی ملکا مدیراً	فعدت و قد ملئت من السرور

۲. ← ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۱۹۶؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۵۳۰/۲.

←

کرامتی از دختر فضه

مالک بن دینار گفته است: در هنگام بدرقهٔ حج زنی ضعیف را دیدم که بر مرکبی لاغر نشسته است و مردم او را نصیحت می‌کنند که بازگردد.

چون به میان بیابان رسیدیم مرکب او خسته شد و فروماند و او را بر چنین آمدنی نکوهیدند. زن سر به آسمان برداشت و گفت: نه مرا در خانهٔ خودم گذاشتی و نه به سوی خانهٔ خویش بردی. به عزت و جلالت سوگند، اگر غیر تو نیز با من چنین کرده بود جز به درگاه تو از او شکایت نمی‌بردم.

ناگهان دیدند مردی از صحرا بیامد، در حالی که مهار شتری در دست داشت. بدان زن گفت: سوار شو.

زن بر آن مرکب نشست و شتر او چون آذرخشی پرشتاب روان شد.

چون به گرد خانه رسیدیم آن زن را دیدم که طواف می‌کند. او را سوگند دادم و پرسیدم: تو کیستی؟ گفت: من شهره دخت مسکه، دخت فضه خدمتکار زهرایم.

رزق آسمانی

ثعلبی در تفسیر[1] خود و ابن‌مؤذن در اربعین و هرکدام به سند خود از محمد بن منکدر، از جابر بن عبدالله نقل کرده‌اند که چند روزی بر پیامبر صلی الله علیه و آله گذشت و او هیچ غذایی نخورد. به سرای همسران خویش آمد و آن‌جا نیز چیزی نیافت. نزد فاطمه علیها السلام آمد ــ و داستان بلندی و در ادامه ــ پس آن‌جا دیگی یافت که در آن خوراکی می‌جوشید. گفت: ﴿أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ ٱللَّهِ إِنَّ ٱللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَآءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾[2]. فرمود: خدایی را سپاس که مرا زنده بداشت تا در دختر خویش آن دیدم که زکریا برای مریم دیده بود؛ چون بر او وارد می‌شد نزد او روزی‌ای می‌یافت و از او می‌پرسید: ای مریم،

←

داستان تشنگی ام‌ایمن و سیراب شدن او از آبی از بهشت در منابع اهل سنت بدون یادکرد از این دعا آمده است. برای نمونه ← صنعانی، مصنف عبد الرزاق، ۳۰۹/۴؛ ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۶۷/۲؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۵/۴۰؛ ابن‌جوزی، صفة الصفوة، ۵۴/۲.

۱. ← الکشف و البیان، ۵۷/۳ و ۵۸.

۲. آل‌عمران / ۳۷: این از کجا برای تو آمده است؟ گفت: این از جانب خدا است که خدا به هرکه بخواهد بی‌شمار روزی می‌دهد.

این از کجا برایت آمده است؟ می‌گفت: از جانب خدا است. خدا هرکه را خواهد روزی بی‌حساب دهد[۱].

فروغ جامه‌های فاطمه علیهاالسلام

یک بار جامه‌ای را نزد همسر زید یهودی در مدینه گرو نهاد و مقداری جو قرض کرد.

چون زید به سرای خود آمد پرسید: این فروغ که در خانه ما است چیست؟

گفت: فروغ فاطمه علیهاالسلام است.

زید همان دم اسلام آورد و همسر و همسایگانش نیز اسلام آوردند تا جایی که هشتاد تن به اسلام گرویدند[۲].

انگشتر آسمانی

یک بار از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله انگشتری خواست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا نمی‌خواهی تو را چیزی بیاموزم که از انگشتر بهتر باشد؟ چون نماز شب گزاردی از خداوند ـ عزّ و جلّ ـ انگشتری بخواه. به حاجت خویش خواهی رسید»[۳].

راوی گفته است: فاطمه علیهاالسلام از خدای خود ـ عزّ و جلّ ـ خواست. پس بانگ سروشی شنید که می‌گفت: ای فاطمه، آنچه خواسته‌ای زیر مصلای تو است.

فاطمه علیهاالسلام فرش نماز را بلند کرد و انگشتری از یاقوت دید که آن را بها نتوان گذاشت. آن را در انگشت نهاد و شادمان گشت.

چون آن شب به خواب رفت در خواب دید که گویی در بهشت است. آن‌جا سه قصر دید که مانندشان در بهشت ندیده بود.

پرسید: این قصرها از آن کیست؟

گفتند: از آن فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله.

---

۱. همچنین ← ابن‌شاهین، فضائل فاطمه علیهاالسلام، ۲۵ - ۲۷؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۰۱/۲ - ۴۰۴؛ طوسی، الامالی، ۶۱۵ - ۶۱۸؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۵۳۰/۲ - ۵۳۳؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۸۳ - ۸۵.

۲. قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۵۳۷/۲.

۳. «ألا اعلمک ما هو خیر من الخاتم، اذا صلیت صلاة اللیل فاطلبی من الله عزّ و جلّ خاتماً فانک تنالین حاجتک».

راوی گفته است: گویی فاطمه‌علیهاالسلام در خواب به یکی از آن قصرها درآمد و در آن گشت و آن‌جا تختی دید که سه پایه دارد و کج شده است.

پرسید: چرا این تخت بر سه پایه است و کج شده است؟

گفتند: زیرا صاحب آن از خدای تعالی انگشتری خواسته است و یکی از پایه‌ها برداشته شده و از آن انگشتری ساخته شده و تخت بر سه پایه مانده است.

چون صبح شد فاطمه‌علیهاالسلام به حضور پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله رسید و داستان را با او بازگفت.

پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «ای جماعت خاندان عبدالمطلب، دنیا برای شما نیست؛ آخرت از آن شما است و میعادگاهتان بهشت است. دنیا را به چه کار می‌خواهید؟ دنیا نابودشدنی و فریبنده است»[1].

پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله آن‌گاه فاطمه‌علیهاالسلام را فرمود آن انگشتر را به زیر سجاده خود برگرداند.

فاطمه‌علیهاالسلام آن را برگرداند و سپس بر همان سجاده خفت. در خواب دید به بهشت رفته و بدان قصر درآمده است. آن‌جا آن تخت را دارای چهار پایه یافت. از وضعیت آن پرسید. گفتند: انگشتر بازگردانده شده و تخت نیز به وضع پیشین خویش بازگشته است.[2]

عموزاده‌ام را واگذارید

ابوجعفر طوسی در اختیار الرجال[3] از امام صادق‌علیه‌السلام و از سلمان فارسی نقل کرده است که چون امیرمؤمنان‌علیه‌السلام را از خانه بیرون بردند فاطمه‌علیهاالسلام نیز بیرون رفت تا خود را به قبر [پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله] رساند و گفت: عموزاده‌ام را واگذارید. به خدایی که محمد را به حق برانگیخته است اگر او را وانگذارید موی خویش آشفته کنم و پیراهن پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله بر سر نهم و به درگاه خداوند بنالم. نزد خداوند شتر صالح از فرزند من ارجمندتر نیست»[4].

---

۱. «معاشر آل عبد المطلب لیس لکم الدنیا إنما لکم الآخرة و میعادکم الجنة ما تصنعون بالدنیا فانها زائلة غرارة».

۲. روایت را در منابع کهن نیافتم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۴۷/۴۳) آن را بی‌هیچ توضیحی تنها از کتاب حاضر نقل کرده است.

۳. خبر را در اختیار معرفة الرجال نیافتم.

۴. «خلوا عن ابن‌عمی فوالله الذی بعث محمداً بالحق لأن لم‌تخلوا عنه لأنشرن شعری و لأضعن قمیص رسول الله علی رأسی و لأصرخن الی الله تعالی فما ناقة صالح بأکرم علی الله من ولدی».

سلمان گفته است: خدای را سوگند، دیدم دیوارهای مسجد از پایه کنده شده است، آن سان که اگر کسی می‌خواست می‌توانست از زیر آن‌ها به بیرون برود.

به او نزدیک شدم و گفتم: سرورم، مهترم، خدای ـ تبارک و تعالی ـ پدرت را به رحمت برانگیخت. تو نقمت مباش!

پس دیوارها بازگشت و گرد و خاک در زیر آن‌ها فرونشست و به بینی ما نیز درآمد[۱].

پیش از ولادت

مفضل بن عمر در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرموده است: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با خدیجه ازدواج کرد، زنان مکه خدیجه را واگذاشتند و او از این پیشامد احساس تنهایی می‌کرد.

چون به فاطمه علیها السلام باردار شد فاطمه در حالی که در شکم بود با او سخن می‌گفت.

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله این گفت‌وگو را شنید. فرمود: «ای خدیجه، این جبرئیل است که مرا مژده می‌دهد که آن دختر من است و همو آن فرزند پاک خجسته است و خداوند نسل مرا از او قرار خواهد داد»[۲].

چون ولادت فاطمه علیها السلام نزدیک شد خدیجه اندوهگین گشت.

سپس چهار زن گندمگون بلندقامت بر او وارد شدند و یکی از آن‌ها گفت: ای خدیجه، اندوه مدار که ما فرستادگان پروردگار توایم و ما خواهران تو هستیم. من ساره‌ام، این آسیه است، این مریم است و این کلثم خواهر موسی علیه السلام است.

آن زنان در بر خدیجه نشستند و او فاطمه علیها السلام را پاک زاد و از جانب فاطمه نوری برخاست و خانه‌های مکه را روشن کرد.

هم ده تن از حوران عین در حالی که ابریق‌ها و تشتی با خود داشتند و در آن ابریق‌ها آبی از کوثر بود بر او وارد شدند و فاطمه علیها السلام را بدان آب شستند و در دو پارچهٔ سفید که از شیر سپیدتر و از مشک خوشبوتر بود پیچیدند.

---

۱. برای روایت مشتمل بر متن پیشین ← ابن‌رستم، المسترشد، ۳۸۱ و ۳۸۲؛ طبرسی، الاحتجاج، ۱۱۳/۱ و ۱۱۴.

۲. «یا خدیجة، هذا جبرئیل یبشرنی انها ابنتی و انها النسمة الطاهرة المیمونة و ان الله سیجعل نسلی منها».

فاطمه علیها السلام زبان گشود و گفت: «گواهی می‌دهم خدایی جز الله نیست، پدرم پیامبر خدا سرور پیامبران است، شوهرم سرور اوصیا است و فرزندانم سروران نوادگان»[۱].

فاطمه علیها السلام پس از ولادت در هر روز آن اندازه رشد می‌کرد که هر کودک دیگر در یک ماه.

ابن حماد گفته است:

به فرمان پروردگار جهان او را به همسری فاطمه علیها السلام درآورد.

به رغم همهٔ بدخواهان چنین کرد و من به درگاه خداوند از این بدخواهان بیزاری می‌جویم.

خداوند برای آن بانو از میان همهٔ مردمان جز همتایش را نپسندید،

و کسی که کردارش چون کردار او است. او علی علیه السلام است، آن مرد خرد.

زنی پاک برای مردی پاک که برای منصبی پیراسته گزین شده‌اند.

مطهر و مهذب که بر همهٔ مردمان برتری دارند[۲].

---

۱. «اشهد ان لااله‌الاالله و ان ابی رسول الله سید الانبیاء و ان بعلی سید الاوصیاء و ولدی سادة الاسباط».

۲.

زوجـــه بـــفاطم	بأمــــر رب العـــالم
عــلی اغــترام الراغــم	ابـــریء إلی الله انـــا
و الله لم‌یـــرض لهـــا	فـــی الخـلق إلا شکـلها
و مـــن یـضاهی فـعلها	و هــو عـلی ذوالحـجی
طـــیبة لطـــیب	تـــفرغا لمـــنصب
مـــطهر مـــهذب	قـد شـرفا عـلی الوری

فصل ۵

سیرهٔ فاطمه علیهاالسلام

راستگویی

در حلیه[1] ابونعیم و مسند[2] ابویعلی است که عایشه گفته است: هیچ‌کس ندیدم که از فاطمه علیهاالسلام راستگوتر باشد، مگر پدر او.

هر دو منبع پیشین[3] روایت کرده‌اند که میان عایشه و فاطمه علیهاالسلام مسئله‌ای بود. عایشه خود به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: ای پیامبر خدا، از او بپرس، که او دروغ نمی‌گوید.

این دو خبر را عطاء و عمرو بن دینار نیز روایت کرده‌اند.

عبادت

حسن بصری گفته است: در میان این امت خداپرست‌تر از فاطمه علیهاالسلام کسی نبود. او آن اندازه به نماز می‌ایستاد که پاهایش ورم می‌کرد[4].

---

۱. ← حلیة الاولیاء، ۴۱/۲ و ۴۲.

۲. ← ۱۵۳/۸.

۳. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۴۲/۲؛ ابویعلی، المسند، ۱۵۳/۸.

۴. ← ابشیهی، المستطرف، ۲۰/۱؛ زمخشری، ربیع الابرار، ۲۷۴/۲.

دوری از مردان

پیامبر صلی الله علیه و آله از فاطمه علیها السلام پرسید: برای زن چه چیز بهتر است؟

گفت: «این که نه مردی را بیند و نه مردی او را بیند»[۱].

پیامبر صلی الله علیه و آله او را در آغوش کشید و گفت: ﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ﴾[۲].

نیک و پاک و پیراسته، و در پاکدامنی و پرهیزگاری چون مریم کبری علیها السلام[۳].

اندوه

عمرو بن دینار از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده است: «فاطمه علیها السلام از زمانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بدرود حیات گفت تا زمانی که خود درگذشت هیچ‌گاه خندان دیده نشد»[۴].

کار و تلاش

در حلیه است که اوزاعی از زهری روایت کرده که گفته است: فاطمه علیها السلام دخت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن اندازه آسیا کرد که دستانش تاول زد و دستهٔ دستاس بر دستان او اثر گذارد[۵].

در صحیحین است که علی علیه السلام فرمود: تنم از این که با مشک آب می‌آوردم درد می‌کند، و فاطمه علیها السلام فرمود: خدای را سوگند من نیز دستم از این که آسیا می‌کنم درد می‌کند[۶].

---

۱. «ان لاتری رجلا و لایراها رجل».

۲. آل‌عمران / ۳۴: فرزندانی که بعضی از آن‌ها از نسل بعضی دیگرند.

روایت را بدین ساختار در منابع ندیدم. اما برای مضمون کلی آن ← بزار، المسند، ۱۶۰/۲؛ ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۲۱۵/۲؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۲۱۰/۲ و ۲۱۱.

۳. بـــرة طـــيبة طـــاهرة مـــريم الكـــبرى عـــفافا و ورع

۴. «ما رؤيت فاطمة ضاحكة قط منذ قبض رسول الله حتى قبضت». ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۴۳/۲؛ ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ۳۱۲/۲.

۵. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۴۱/۲.

۶. خبر را در الجامع الصحیح بخاری و صحیح مسلم ندیدم و چنان که ضیاء مقدسی گفته، احمد، ابن‌ماجه و نسائی آن را روایت کرده‌اند. به هر روی، برای روایت ← ضیاء الدین مقدسی، الاحادیث المختارة، ۹۰/۲؛ ابن‌ابی شیبه، المصنف، ۳۳/۶؛ بزار، المسند، ۷/۳ و ۹/۴؛ ابن‌حنبل، مسند احمد، ۱۵۳/۱.

نزد پیامبر صلی الله علیه و آله اسیرانی بود. علی علیه السلام از فاطمه علیها السلام خواست تا از پیامبر صلی الله علیه و آله خدمتکاری بطلبد. فاطمه علیها السلام به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رفت، بر آن حضرت سلام کرد و بازگشت.

امیرمؤمنان علیه السلام پرسید: چه شده است؟

گفت: خدای را سوگند، از هیبت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نتوانستم با او سخن گویم.

علی علیه السلام همراه فاطمه علیها السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رهسپار شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله از آن‌ها پرسید: چه چیز شما را این‌جا آورده است؟

علی علیه السلام پاسخ داد که گفت‌وگویی که داشته‌اند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نه، اما من آنان را می‌فروشم و بهای ایشان را برای صفه‌نشینان خرج می‌کنم»[1].

همان‌جا بود که تسبیح زهرا را بدان حضرت آموخت[2].

در کتاب شیرازی است که چون فاطمه علیها السلام از حال خود سخن گفت و کنیزی خواست، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گریست و فرمود: «ای فاطمه، به آن که مرا به حق برانگیخته است سوگند، در مسجد چهارصد مرد هستند که خوراک و پوشاک ندارند و اگر از نکته‌ای بیم نداشتم آنچه را خواسته‌ای به تو می‌دادم. ای فاطمه، من نمی‌خواهم در قیامت پاداش از تو گرفته و بدان کنیز داده شود و از این بیم دارم که فردای قیامت علی بن ابی‌طالب چون در پیشگاه خداوند عزّ و جلّ حق خویش را از تو بخواهد طرف دعوای تو شود»[3].

سپس ذکر تسبیح را به آن حضرت آموخت.

پس امیرمؤمنان علیه السلام او را فرمود: نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفتی و دنیا از او خواستی، اما خداوند ما را پاداش آخرت داد.

---

۱. «لا و لکنی ابیعهم و انفق اثمانهم علی اهل الصفه».

۲. ← ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ۲۵/۸؛ بخاری، الجامع الصحیح، ۲۳۲۹/۵ (به اختصار)؛ ابوداوود، السنن، ۱۵۰/۳؛ ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۳۶۶/۲؛ همو، من لایحضره الفقیه، ۳۲۰/۱ و ۳۲۱.

۳. «یا فاطمة و الذی بعثنی بالحق ان فی المسجد أربعمائة رجل ما لهم طعام و لا ثیاب و لولا خشیتی خصلة لأعطیتک ما سألت، یا فاطمة انی لارید ان ینفک عنک أجرک إلی الجاریة و انی أخاف أن یخصمک علی بن أبی‌طالب یوم القیامة بین یدی الله عزّ و جلّ اذا طلب حقه منک».

ابوهریره گفته است: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از حضور فاطمه علیها السلام بیرون رفت خداوند این آیه را بر پیامبر خود نازل کرد: ﴿وَ إِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا﴾[1]؛ یعنی آن هنگام که از خویشاوندان خویش و از دختر خود فاطمه علیها السلام روی گردانیدی ﴿ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا﴾ و به رزق پروردگار خویش امید داشتی ﴿فَقُلْ لَهُمْ قَوْلاً مَيْسُورًا﴾؛ به آنان سخنی شایسته بگوی.

چون این آیه نازل شد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کنیزی برای خدمت نزد فاطمه علیها السلام رهسپار کرد و او را فضه نامید.

در تفسیر[2] ثعلبی از جعفر بن محمد علیه السلام روایت شده و در تفسیر قشیری از جابر بن عبدالله نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه را دید که جامه‌ای از زیرکجاوه‌ای شتران دارد و با دست آسیا می‌کند و کودک خود را شیر می‌دهد. اشک از دیدگان پیامبر صلی الله علیه و آله فروریخت و فرمود: «ای دخترم از تلخی دنیا به بهای شیرینی آخرت استقبال کن»[3].

گفت: ای پیامبر خدا، خداوند را بر نعمت‌هایش سپاس و بر دهش‌هایش شکر.

پس خداوند این آیه را فرو فرستاد: ﴿وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾[4].

رضایت از علی علیه السلام

ابومنصور کاتب در کتاب الروح والریحان[5] در روایتی از ابوذر نقل کرده که گفته است: فاطمه علیها السلام علی علیه السلام را دید که سرش بر دامن کنیزی است که جعفر با چهار هزار درهم به او هدیه کرده بود. گفت: مرا اجازه می‌دهی به سرای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بروم؟

فرمود: آری، تو را اجازه داده‌ام.

فاطمه علیها السلام به سرای پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و پیامبر صلی الله علیه و آله او را گفت: دخترم، آمده‌ای تا از علی علیه السلام شکایت کنی؟

---

۱. اسراء / ۲۸: ﴿وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلاً مَيْسُورًا﴾؛ و اگر به امید رحمتی که از پروردگارت جویای آنی از ایشان روی می‌گردانی پس با آنان سخنی نرم بگوی.

۲. ← الکشف و البیان، ۲۲۵/۱۰.

۳. «یا بنتاه تعجلی مرارة الدنیا بحلاوة الآخرة».

۴. ضحی / ۵: و به زودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد تا خرسند گردی.

۵. از این کتاب نشانی نیافتم.

گفت: به خدای کعبه سوگند، آری.

فرمود: نزد علی علیه السلام بازگرد و سه بار بگو: به رغم خواستهٔ من و برای خرسندی تو.

چون فاطمه علیها السلام بازگشت و این سخن گفت، علی علیه السلام فرمود: ای فاطمه، از من نزد خلیل و حبیبم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شکایت برده‌ای! ای فاطمه، خدا را گواه می‌گیرم که این کنیز در راه خدا آزاد است و آن چهار هزار درهم صدقه بر مسلمانان تهیدست است.

سپس جامه و کفش پوشید و آهنگ پیامبر صلی الله علیه و آله کرد.

در این زمان جبرئیل بار دیگر نازل شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای محمد، خداوند تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: به علی بگوی: من در ازای این که برای خشنودی فاطمه آن کنیز را آزاد کردی و آن چهار هزار درهم را صدقه دادی، بهشت را به تو داده‌ام. به رحمت من هر که را خواهی به بهشت درآور و به عفو من هرکه را خواستی از دوزخ بیرون بر.

در این هنگام بود که علی علیه السلام فرمود: «من قسمت‌کنندهٔ بهشت و دوزخم»[1].

تو از منی

ابن‌شاهین در مناقب فاطمه علیها السلام[2] و احمد در مسند الانصار[3] هر کدام به سند خود از ابوهریره و ثوبان روایت کرده‌اند که گفته‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله سفر خود را با فاطمه علیها السلام آغاز می‌کرد و با فاطمه علیها السلام به پایان می‌برد.

یک بار فاطمه علیها السلام به استقبال پدر و همسر خود جامه‌ای از جامه‌های خیبر بر تن کرده بود. پیامبر صلی الله علیه و آله چون او را دید در حالی که خشم در چهره‌اش نمایان بود از او بگذشت و بر منبر رفت.

فاطمه صلی الله علیه و آله که این دید گردنبند، گوشواره و خلخال جدا کرد و آن جامه نیز درآورد و همه را نزد پدر خویش فرستاد و گفت: این‌ها را در راه خدا صدقه ده.

چون پدر نزد فاطمه علیها السلام آمد سه بار فرمود: «کاری بس شایسته کرده است؛ پدرش به فدایش باد»[4].

---

۱. «انا قسیم الجنه و النار». برای متن و داستان ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۶۳/۱ و ۱۶۴.

۲. ← ۱۵.

۳. ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۲۷۵/۵.

۴. «قد فعلت فداها ابوها».

سپس افزود: «خاندان محمد را با دنیا چه کار؟ آنان برای آخرت آفریده شده‌اند و دنیا برای دیگران آفریده شده است»[۱].

در روایت احمد است که در ادامه فرمود: «اینان خاندان من هستند و دوست ندارم خوراک‌های پاکیزهٔ خود را تنها در این زندگی دنیا بخورند»[۲].

ابوصالح مؤذن در کتاب خود به سند از علی علیه السلام روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله بر دختر خود فاطمه علیها السلام وارد شد و دید گردنبندی در گردن دارد. از او روی بر تافت.

فاطمه علیها السلام آن گردنبند را کند و دور افکند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای فاطمه تو از منی»[۳].

سپس گدایی آمد و فاطمه علیها السلام آن گردنبند را به او داد[۴].

در مسند الرضا علیه السلام است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مباد مردم تو را بفریبند که بگویند: دختر محمد، و بر تو جامهٔ جباران باشد»[۵].

فاطمه علیها السلام آن گردنبند را برید و فروخت و با آن برده‌ای خرید و او را آزاد کرد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از این کار خرسند شد[۶].

سخن فضه با آیه‌های قرآن

ابوالقاسم قشیری در کتاب خود می‌گوید: یکی گفته است: در بیابانی از کاروان جدا افتادم. زنی را دیدم. از او پرسیدم: تو کیستی؟

گفت: ﴿قُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾[۷].

---

۱. «ما لآل محمد و لدنیا فانهم خلقوا للآخرة و خلقت الدنیا لغیرهم».

۲. «فان هؤلاء اهل بیتی و لااحب ان یاکلوا طیباتهم فی حیاتهم الدنیا». ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۲۷۵/۵.

۳. «انت منی یا فاطمة».

۴. ← ابن‌بابویه، الامالی، ۵۵۲؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ۹۵.

۵. «لایغرنک الناس ان یقولوا بنت محمد و علیک لبس الجبابرة».

۶. خبر را در مسند الرضا علیه السلام نیافتم. اما در دیگر منابع آمده است. از آن جمله ← زید بن علی، المسند، ۴۶۲؛ ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۴۹/۱.

۷. زخرف / ۸۹: بگو: به سلامت. پس زودا که بدانند.

من بر او سلام کردم و پرسیدم: این‌جا چه می‌کنی؟

گفت: ﴿مَنْ يَهْدِ ٱللهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ﴾[۱].

پرسیدم: تو از جنیانی یا از انسان‌ها؟

گفت: ﴿يَا بَنِيٓ ءَادَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ﴾[۲].

پرسیدم: از کجا آمده‌ای؟

گفت: ﴿يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴾[۳]

پرسیدم: تو را آهنگ کجا است؟

گفت: ﴿وَلِلّٰهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلْبَيْتِ﴾[۴].

پرسیدم: چه زمان سفر آغازیده‌ای؟

گفت: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلسَّمٰوَاتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾[۵].

پرسیدم: آیا تو را به غذایی میل هست؟

گفت: ﴿وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ ٱلطَّعَامَ﴾[۶].

او را خوراک دادم و سپس گفتم: تندتر گام بردار و بشتاب.

گفت: ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾[۷].

پرسیدم: تو را بر مرکب خود پشت سر بنشانم؟

گفت: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللهُ لَفَسَدَتَا﴾[۸].

پس، از مرکب فرود آمدم و او را بر آن نشاندم.

---

۱. زمر / ۳۷: هرکه را خدا هدایت کند گمراه‌کننده‌ای ندارد.

۲. اعراف / ۳۱: ای فرزندان آدم، جامه خود را برگیرید.

۳. فصلت / ۴۴: آنان از جایی دور ندا می‌دهند.

۴. آل‌عمران / ۹۷: و برای خدا حج آن خانه بر عهدهٔ مردم است.

۵. ق / ۳۸: و در حقیقت آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آن دو است در شش روز آفریدیم.

۶. انبیاء / ۸: و ایشان را جسدی که غذا نخورند قرار ندادیم.

۷. بقره / ۲۸۶: خداوند هیچ‌کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند.

۸. انبیاء / ۲۲: اگر در آن‌ها جز خدا خدایانی دیگر وجود داشت قطعاً آن‌ها تباه می‌شدند.

گفت: ﴿سُبْحَانَ ٱلَّذِی سَخَّرَ لَنَا هٰذَا﴾[۱].

چون خود را به کاروان رساندیم از او پرسیدم: آیا تو را در این کاروان کسی هست؟

گفت: ﴿یَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِی ٱلْأَرْضِ﴾[۲]، ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ﴾[۳]، ﴿یَا یَحْیَىٰ خُذِ ٱلْكِتَابَ﴾[۴] و ﴿یَا مُوسَىٰ * إِنِّیٓ أَنَا رَبُّكَ﴾[۵].

من این نام‌ها را بانگ زدم و دیدم چهار جوان سوی این زن می‌آیند.

پرسیدم: اینان را با تو چه نسبت است؟

گفت: ﴿ٱلْمَالُ وَٱلْبَنُونَ زِينَةُ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا﴾[۶].

چون آمدند بدیشان گفت: ﴿يَآ أَبَتِ ٱسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ ٱسْتَأْجَرْتَ ٱلْقَوِیُّ ٱلْأَمِينُ﴾[۷].

پس آن جوانان مرا به چیزهایی پاداش دادند.

دیگربار گفت: ﴿وَٱللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَآءُ﴾[۸].

آنان نیز به پاداش من افزودند.

از آنان دربارهٔ این زن پرسیدم. گفتند: این مادر ما فضه کنیز زهرا علیها السلام است، بیست سال است جز به قرآن سخن نگفته است.

همسر تو برادر من در دنیا و آخرت است

معقل بن یسار، ابوقبیل، ابن‌اسحاق، حبیب بن ابی ثابت، عمران بن حصین، ابن‌غسّان و امام باقر علیه السلام به

---

۱. زخرف / ۱۳: پاک است کسی که این را برای ما رام کرد.

۲. ص / ۲۶: ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه گردانیدیم.

۳. آل عمران / ۱۴۴: محمد نیست جز فرستاده‌ای.

۴. مریم / ۱۲: ای یحیی، کتاب را بگیر.

۵. طه / ۱۱ و ۱۲: ای موسی، این منم پروردگار تو.

۶. کهف / ۴۶: مال و پسران زیور زندگی دنیایند.

۷. قصص / ۲۶: ای پدر، او را استخدام کن؛ چرا که بهترین کسی است که استخدام می‌کنی، هم نیرومند و هم در خور اعتماد است.

۸. بقره / ۲۶۱: و خداوند برای هر کسی که بخواهد آن را چندبرابر می‌کند.

روایت‌هایی متفاوت مضمونی واحد را نقل کرده و گفته‌اند: زنان گفتند: ای دختر پیامبر خدا، فلان کس و فلان کس خواستگار تو بودند، اما پدرت تو را به همسری مردی تهیدست درآورد!

در این میان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد شد.

فاطمه علیها السلام گفت: ای پیامبر خدا، مرا به همسری مردی تهیدست درآورده‌ای؟

پیامبر صلی الله علیه و آله مچ دست فاطمه علیها السلام را گرفت و جنبانید و فرمود: «نه، ای فاطمه، بلکه تو را به همسری کسی درآورده‌ام که پیشگام‌ترین آنان در اسلام آوردن است و از همه پردانش‌تر و بردبارتر است. ای فاطمه، مگر نمی‌دانی که او در دنیا و آخرت برادر من است؟»[1]

فاطمه علیها السلام خندید و گفت: ای پیامبر خدا، رضایت دارم.

در روایت ابوقبیل است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تو را همسر ندادم تا زمانی که جبرئیل مرا فرمان داد»[2].

در روایت عمران بن حصین است که فرمود: «من تو را به همسری بهترین کسی که می‌شناسم درآورده‌ام»[3].

در کتاب ابن‌شاهین است که عبدالرزاق، از معمّر، از ایوب، از عکرمه روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «محبوب‌ترین کسان خانواده‌ام نزد خویش را به همسری‌ات درآورده‌ام»[4].

عبدی گفته است:

> آن گاه که فاطمه بتول علیها السلام گریان و در حالی که بانگ گریه در گلو حبس می‌کرد نزد او آمد و گفت:
>
> زنان نزد من آمده‌اند و به سرزنش و نکوهشم پرداخته‌اند.

---

۱. «لا یا فاطمة و لکن زوجتک أقدمهم سلماً، و أکثرهم علماً، و أعظمهم حلماً، أما علمت یا فاطمة انه أخی فی الدنیا و الآخرة». ← ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۷۶۴/۲؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۳۲/۴۲ و ۱۳۳؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۲۷۰/۱ و ۲۷۶؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۵۸/۳؛ مفید، الارشاد، ۳۶/۱؛ کراجکی، کنز الفوائد، ۱۲۱؛ طوسی، الامالی، ۱۵۵؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۱۷/۱؛ خوارزمی، المناقب، ۳۵۳.

۲. «لم ازوجک حتی امرنی جبرئیل». در شرح الاخبار ابن‌حیون (۵۸/۳) نزدیک به این مضمون آمده است. همچنین در سیاقی دیگر ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۲۸/۴۲؛ محب الدین طبری، ذخائر العقبی، ۳۱.

۳. «اما انی قد زوجتک خیر من اعلم». در شرح الاخبار ابن‌حیون (۳۵۹/۲) این متن در داستانی دیگر آمده است.

۴. «انکحتک احب اهلی الی».

گفته‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله امروز تو را به همسری علی علیه السلام درآورده است، شوهری تهیدست و نادار.
فرمود: ای فاطمه، شکیبا باش و خدای را سپاس بگزار که فضیلتی بزرگ از جانب او به چنگ آورده‌ای.
خداوند جبرئیل را فرموده و او در آسمان با صدایی بلند فریاد زده است،
و فرشتگان گرد آمده‌اند و به بیت المعمور پروردگار اندر شده‌اند.
پس جبرئیل با حمد و تکبیر در میان ایشان به ادای سخن برخاست و گفت:
یک پنجم از زمین من حلال او است و از میان همهٔ مردم تنها بر او روا است.
در این هنگام فرشتگان از طوبی و از مشک و عنبر نثار افشاندند[۱].

۱.
إذ أتـــته البـتول فـاطم تـبکی — و تـــوالی شـــهیقها و الزفـــیرا
اجـتمعن النساء عـندی و أقـبلـ — ـن یـطلن التـقریع و التـعییرا
قـــلن ان النـبی زوجک الیـو — م عـــلیاً بـــعلا مـــعیلا فـــقیرا
قال یا فاطم اصبری و اشکری الـلّـ — ـه فـقد نـلت مـنه فـضلا کـبیرا
أمـــر الله جـــبرئیل فـنادی — مـعلنا فـی السـماء صـوتاً جـهیرا
اجـتمعن الأفـلاک حـتی اذاما — وردوا بـــیت ربـــنا المـــعمورا
قـام جـبرئیل خـاطبا یکـثر التحـ — ـمـــید لله جـــل و التکـــبیرا
خـمس أرضـی لهـا حـلال فصیر — ه عـــلی الخـــلق دونـــها مـــبرورا
نـثرت عـند ذاک طـوبی و للحو — ر مـــن المسک و العـــبیر نـثیرا

فصل ۶

ازدواج فاطمه علیها السلام

پاسخ منفی به همه خواستگاران

این روایت در کتاب‌های صحیح به سندهای مختلف و تعبیرهای متفاوت اما مضمون واحد از امیرمؤمنان علیه السلام، ابن‌عباس، ابن‌مسعود، جابر انصاری، انس بن مالک، براء بن عازب و ام‌سلمه به شهرت رسیده است که ابوبکر و عمر چندین بار از فاطمه علیها السلام خواستگاری کردند، اما پیامبر صلی الله علیه و آله به آن‌ها پاسخ منفی داد.

احمد در فضائل از بریده نقل کرده که گفته است: ابوبکر و عمر فاطمه علیها السلام را از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستگاری کردند. اما پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «او هنوز خردسال است»[1].

ابن‌بطه در ابانه روایت کرده که عبدالرحمن[2] او را خواستگاری کرد، اما پیامبر صلی الله علیه و آله به او پاسخ نداد.

در روایت کسی دیگر است که [عبدالرحمن] گفت: به فلان مقدار مهر.

پیامبر صلی الله علیه و آله خشمگین شد و دست به سوی ریگ‌ها دراز کرد و مشتی برداشت و آن مشت در دست او تسبیح گفت. پس آن را زیر پای خود نهاد و به مروارید و مرجان بدل گشت و این کنایه‌ای در پاسخ به مهر بود[3].

---

۱. «انها صغیرة». ← ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۶۱۴/۲.

۲. مقصود عبدالرحمن بن عوف است.

۳. ← طبری آملی، دلائل الامامة، ۸۲ و ۸۳؛ همو، نوادر المعجزات، ۸۴ و ۸۵.

خواستگاری علی علیه‌السلام

چون علی علیه‌السلام به خواستگاری رفت، گفت: ای پیامبر خدا، شنیده‌ام که می‌گویی: هر سبب و نسبی منقطع است جز سبب و نسب من.

فرمود: «اما سبب، خداوند خود سبب ساخته است؛ و اما نسب، خداوند قربت داده است»[۱].

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سپس با خنده و شوخی از علی علیه‌السلام پرسید: آیا تو را چیزی هست تا تو را بدان همسر دهم؟

گفت: حال من بر تو پنهان نیست. مرا اسبی و یابویی و شمشیری و زرهی است.

فرمود: زره را بفروش[۲].

روایت است که سلمان نزد علی علیه‌السلام آمد و گفت: پیامبر خدا را پاسخ گوی.

چون علی علیه‌السلام به حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید، او فرمود: «ای علی، تو را مژده باد، پیش از آن که من او را در زمین به همسری‌ات درآورم خداوند او را در آسمان به همسری‌ات درآورد. فرشته‌ای نزد من آمد و گفت: ای محمد تو را به سامان یافتن پراکندگی و به پاکی نسل مژده باد.

پرسیدم: نام تو چیست؟

گفت: نسطائیل از گماشتگان بر پایه‌های عرش. از خداوند خواسته‌ام من این مژده را برسانم، و جبرئیل هم در پی من است»[۳].

ابوبریده از پدر خود روایت کرده که گفته است: علی علیه‌السلام از فاطمه علیهاالسلام خواستگاری کرد.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: خوش آمدی و مقدمت مبارک باد.

پس به علی علیه‌السلام گفتند: از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله یکی از این دو هم تو را بسنده کند: این که تو را اهل داد و این که تو را گشایش بخشید[۴].

---

۱. «اما السبب فقد سبب الله و اما النسب فقد قرب الله».

۲. ← طبری آملی، دلائل الامامة، ۸۳ و ۸۴؛ همو، نوادر المعجزات، ۸۶؛ هر دو روایت با مقداری تفاوت.

۳. «ابشر یا علی فان الله قد زوجک بها فی السماء قبل أن أزوجکها فی الأرض و لقد أتانی ملک و قال: ابشر یا محمد باجتماع الشمل و طهارة النسل، قلت: و ما اسمک؟ قال: نسطائیل من موکلی قوائم العرش سألت الله هذه البشارة و جبرئیل علی اثری». ← خوارزمی: المناقب، ۳۴۶.

۴. سخن ناظر است به این که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بدیشان فرمود: «مرحباً و اهلاً». برای روایت ← نسائی، سنن النسائی الکبری، ←

اصفهانی گفته است:

یا چه کسی بود که پروردگارم دربارهٔ سرور زنان برای او حکم داد و بدین سان او نیکبخت‌ترین دامادها شد؟

پس از آن که خطاب نزد او آمد و او آن‌ها را بازگرداند، چونان که اندوه نهفتهٔ ایشان آشکار ساخت.

نپذیرفتن آنان را آشکار کرد و گفت: او هنوز خردسال است و زمان همسر گرفتنش نرسیده است.

اما چون وصی به خواستگاری آمد، بی هیچ توریه‌ای و بدون اذن خواستنی [از فاطمه علیها السلام] او را پذیرفت.

خدا او را به همسری وی درآورد و در آسمان‌ها آسمانیان و فرشتگان را گواه گرفت،

و خدا تقدیر کرد که نسل پیامبر از پشت علی علیه السلام باشد. از این روی احمد صلی الله علیه و آله را دو دختر نبود[1].

نثار عروسی

در تاریخ بغداد به سند از بلال بن حمامه نقل شده است: پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی به میان ما آمد که چهره‌اش چون ماه می‌درخشید.

ابن‌عوف در این باره پرسید.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از پروردگارم مژده‌ای برای من و عموزاده و دخترم رسیده است: خداوند علی را به همسری فاطمه درآورده و به رضوان خزانه‌دار بهشت فرموده است و او درخت طوبی را تکانیده و این درخت برگ‌هایی به شمار دوستداران خاندان من برگرفته و زیر آن درخت نیز فرشتگانی از نور

→

۷۲/۶؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۳۸/۳۶ و ۱۲۳/۴۲؛ ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ۲۱/۸؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۲۰/۲.

۱.
أمن بسیدة النساء قضی له	ربی فأصبح أسعد الاختان
من بعد خطاب أتوه فردهم	رداً یبین مضمر الأشجان
فأبان منعهما و قال صغیرة	تزویجها فی سنها لم‌یان
حتی اذا خطب الوصی أجابه	من غیر توریة و لا استیذان
فالله زوجه و أشهد فی العلا	أملاکه و جماعة السکان
و الله قدر نسله من صلبه	فلذا لأحمد لم‌یکن بنتان

پدید آورده و به هر فرشته‌ای براتی در برائت از آتش به پاس برادر و عموزاده و دخترم داده و این مایهٔ رستن مردان و زنانی از امت من است»[۱].

در روایتی دیگر است که در آن برات‌ها نوشته است: «برائتی از جانب خدای علیّ جبار برای شیعیان علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام از آتش دوزخ»[۲].

ابن‌بطه، ابن‌مؤذن و سمعانی در کتاب‌های خود، به سند از ابن‌عباس و انس بن مالک روایت کرده‌اند که گفته است: در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود علی علیه السلام بدان جا آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: ای علی، چه چیز تو را بدین جا آورده است؟

گفت: آمده‌ام تا بر تو سلام کنم.

فرمود: «اینک این جبرئیل است که مرا از این می‌آگاهاند که خداوند تو را به همسری فاطمه درآورده و بر این ازدواج چهل هزار فرشته گواه گرفته و به درخت طوبی نیز وحی فرستاده است که مروارید و یاقوت بر حاضران نثار کن. آن فرشتگان و حوران عین به برچیدن آن مروارید و یاقوت در سینی‌هایی از درّ و یاقوت شتافته‌اند و آن‌ها را تا روز قیامت به همدیگر هدیه خواهند داد. آنان این نثارها را به یکدیگر هدیه می‌دادند و می‌گفتند: این تحفهٔ برترین زنان است»[۳].

در روایت ابن‌بطه از عبدالله است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس در آن روز از آن نثار چیزی بیشتر یا بهتر بردارد تا روز قیامت با آن به دیگران فخر فروشد»[۴].

---

۱. «بشارة أتتنی من ربی لاخی و ابن‌عمی و ابنتی و ان الله زوج علیا بفاطمة و أمر رضوان خازن الجنان فهز شجرة طوبی فحملت رقاعا بعدد محبی أهل بیتی، و انشأ من تحتها ملائکة من نور، و دفع إلی کل ملک صکا براءة من النار باخی و ابن‌عمی و ابنتی فکاک رقاب رجال و نساء من امتی». ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد (۲۱۰/۴)، با اندکی تفاوت.

۲. «براءة من العلی الجبار شیعة علی و فاطمة من النار». روایت را بدین ساختار در منابع نیافتم، هرچند این مضمون در منابعی چند آمده است. برای نمونه ← خوارزمی، المناقب، ۳۴۱.

۳. «هذا جبرئیل یخبرنی ان الله زوجک فاطمة و أشهد علی تزویجها اربعین الف ملک و أوحی الله إلی شجرة طوبی أن انثری علیهم الدر و الیاقوت، فابتدرن الیه الحور العین یلتقطن فی أطباق الدر و الیاقوت و هن یتهادینه بینهن إلی یوم القیامة، وکانوا یتهادون و یقولون هذه تحفة خیر النساء». برای روایت و متن با تفاوت‌هایی ← طبرسی، اعلام الوری، ۲۹۷/۱. همچنین برای روایتی مختصرتر ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۲۷/۴۲.

۴. «فمن اخذ منه یومئذ شیئا اکثر من صاحبه او احسن افتخر به علی صاحبه الی یوم القیامة». ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۲۸/۴۲.

ابن‌مردویه در کتاب خود به سند خویش از علقمه نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «چون علی علیه السلام با فاطمه علیها السلام ازدواج کرد میوه‌های بهشتی بر فرشتگان فرو بارید»[۱].

عقد در آسمان

عبدالرزاق به سند خود در خبری طولانی از ام‌ایمن روایت کرده که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است: «جبرئیل و میکائیل در آسمان عقد علی و فاطمه را بستند. جبرئیل از جانب علی می‌گفت و میکائیل از جانب من پاسخ می‌داد»[۲].

در حدیث خباب بن ارت است که فرمود: «خداوند ـ تعالی ـ به جبرئیل وحی فرستاد که نور را به همسری نور درآور. آن‌جا خداوند ولیّ، جبرئیل خطبه‌خوان، میکائیل منادی، اسرافیل دعوت‌کننده و عزرائیل نثارکننده بود و فرشتگان آسمان‌ها و زمین نیز گواه بودند.

سپس خداوند به درخت طوبی وحی فرستاد که آنچه را بر تو هست نثار کن، و آن درخت مروارید سفید، یاقوت سرخ، زبرجد سبز و خرمای تازه افشاند و فرشتگان به برچیدن آن‌ها و هدیه دادن آن‌ها به یکدیگر پرداختند»[۳].

در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام رسیده است که پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را فراخواند و به او فرمود: «ای علی، مژده‌ات باد. خداوند این اندوه و اندیشهٔ مرا دربارهٔ ازدواج تو از میان برداشت و خود آن را عهده‌دار شد. جبرئیل نزد من آمد و با خود از سنبل و قرنفل بهشت آورد. من آن‌ها را گرفتم و بوییدم و پرسیدم: این سنبل و قرنفل چیست؟

گفت: خداوند به فرشتگان ساکن بهشت و همهٔ کسانی که آن‌جایند فرموده است تا بهشت را به نهال‌ها و

---

۱. «لما تزوج علی فاطمة تناثر ثمار الجنة علی الملائکة». ← مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ۱۹۹.

۲. «و عقد جبرئیل و میکائیل فی السماء نکاح علی و فاطمة فکان جبرئیل المتکلم عن علی و میکائیل الراد عنی». روایت را در مصنف عبدالرزاق ندیدم. اما مضمون آن در دیگر منابع وجود دارد. ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۲۶/۴۲؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۶۶/۳ و ۶۷؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۲۱۷/۱ و ۲۱۸.

۳. «ان الله تعالی أوحی إلی جبرئیل: زوج النور من النور، و کان الولی الله، و الخطیب جبرئیل، و المنادی میکائیل، و الداعی اسرافیل، و الناثر عزرائیل، و الشهود ملائکة السماوات و الأرضین، ثم أوحی إلی شجرة طوبی أن انثری ما علیک فنثرت الدر الأبیض و الیاقوت الأحمر و الزبرجد الأخضر و اللؤلؤ الرطب، فبادرن الحور العین یلتقطن و یهدین بعضهن إلی بعض».

درخت‌ها و میوه‌ها و کاخ‌ها بیارایند، و باد بهشت را فرموده تا انواع عطر و بوی خوش بپراکند و حورالعین را نیز فرموده است که آن‌جا سوره‌های طه، یس، طسم[1]، حم عسق[2] را بخوانند. سپس منادی‌ای از زیر عرش بانگ زده است: هلا، امروز روز ولیمهٔ علی‌علیه‌السلام است. زنهار، من شما را گواه می‌گیرم که فاطمه‌علیهاالسلام را به همسری علی‌علیه‌السلام درآورده‌ام، بدان سبب که آن‌ها را برای همدیگر می‌پسندم.

خداوند سپس ابری سفید برانگیخته و از آن ابر قطره‌هایی از مروارید و زبرجد و یاقوت فروباریده است و فرشتگان برخاسته‌اند و سنبل و قرنفل بهشتی افشانده‌اند و این از آن نثارهایی است که آنان افشانده‌اند...»[3].

دیک الجن گفته است:

نخستین کس از آفریدگان که پیوسته برای خواستگاری از فاطمه‌علیهاالسلام نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شدآمد کرد
جبرئیل بود تا به قدرت خداوند، ازدواج علی‌علیه‌السلام به دست پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله صورت پذیرفت.
پس نورهای درخشان از او پرتوافکن شد و فرشتگان آسمان هفتم صف کشیدند،
و جبرئیل میان آن‌ها ایستاد و خطبه خواند و خداوند برای آنان آنچه خواستند کامل کرد.
سپس خداوند به بهشت‌ها فرمان داد که از شاخه‌های در دسترس نثار کنند.
درختان نیز زیور و زینت بر آنان فروافشاندند تا هرچه خواستند برداشتند.
هرکه بیشتر برداشت تا در دنیای خود زنده بود به دیگری فخر فروخت[4].

---

۱. مقصود سوره‌های شعراء و قصص است که با ﴿طسٓمٓ﴾ آغاز می‌شود.

۲. مقصود سورهٔ شوری است.

۳. «ابشر یا علی فان الله قد کفانی ما کان من همتی تزویجک، أتانی جبرئیل و معه من سنبل الجنة و قرنفلها فتناولتها و أخذتهما فشممتهما فقلت: ما سبب هذا السنبل و القرنفل؟ قال: ان الله أمر سکان الجنة من الملائکة و من فیها أن یزینوا الجنان کلها بمغارسها و أشجارها و ثمارها و قصورها، و أمر ریحها فهبت بأنواع العطر و الطیب، و أمر حور عینها بالقراءة فیها طهٰ و یسٓ و طواسین و حمٓ عسقٓ، ثم نادی مناد من تحت العرش: ألا ان الیوم یوم ولیمة علی ألا انی اشهدکم انی زوجت فاطمة من علی رضی منی ببعضهما لبعض، ثم بعث الله سبحانه سحابة بیضاء فقطرت من لؤلؤها و زبرجدها و یواقیتها، و قامت الملائکة فنثرن من سنبلها و قرنفلها، و هذا مما نثرت الملائکة». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۶۵۳ - ۶۵۵؛ همو، عیون اخبار الرضاعلیه‌السلام، ۲/۱ ۲۰ و ۲۰۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۴۴ و ۱۴۵؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۸۵ و ۸۶؛ همو، نوادر المعجزات، ۹۳.

۴. أول خـلق جـاء فـیها خـاطبا إلی النـبی جـائیا و ذاهـبا

←

خطبه ازدواج از سوی راحیل

در خبری دیگر است که فرمود: «آن که خطبه خواند راحیل بود»[۱].

در کتابی آمده است: راحیل در میان جمعی از ساکنان آسمان‌های هفت‌گانه به ایراد خطبه پرداخت و از آن جمله گفت: سپاس خداوند را، همو که اول است پیش از آغاز شدن آغازین‌ها، و آخر است پس از فانی شدن همهٔ جهانیان. او را می‌ستاییم که ما را فرشتگانی روحانی قرار داد که به ربوبیت او گردن نهاده‌ایم، در برابر آنچه به ما نعمت داده او را سپاسگزاریم، همو که ما را از گناه مصون داشته و از عیب‌ها پوشانده است، ما را در آسمان‌ها جای داده و به سراپرده‌ها نزدیک ساخته است، درغلتیدن به شهوت‌ها و هوس‌ها را از ما دور داشته و شهوت و هوس ما را در تقدیس و تحمید خویش قرار داده است، همو که رحمت خود بگسترد و نعمت خود ببخشد، از الحاد مشرکان زمین والاتر و به عظمت خود از تهمت ملحدان برتر است.

سپس افزود: خدای ملک جبار چکیدهٔ کرامت خود و بندهٔ عظمت خویش را برای دیگر بندهٔ خود، سرور زنان، دخت بهترین پیامبران و سرور رسولان و پیشوای پرهیزگاران برگزیده و ریسمان او را به ریسمان مردی از خاندان خود گره زده است، همان همدم او که دعوت او را باور بداشت و به عقیدهٔ او شتافت، علی علیه السلام همان که به فاطمهٔ بتول علیها السلام دخت رسول صلی الله علیه و آله درپیوسته است[۲].

→

جبریل حتی تم تزویج النبی	بقدرة الله العظیم من علی
فلاحت الانوار منه الساطعه	و صف أملاک السماء السابعه
و قام جبریل علیهم یخطب	فتمم الله لهم ما طلبوا
ثم قضی الله إلی الجنان	ان عجن من دانیة الاغصان
فأمطرتهم حللا و حلیا	حتی وعی ذلک منها وعیا
فمن حوی الاکثر منها افتخر	ماعاش فی عالمه علی الاخر

← دیوان دیک الجن، ۱۹۱.

۱. «کان الخطیب راحیل». ← خوارزمی، المناقب، ۳۴۷، به مضمون.

۲. خبر را در منابع کهن نیافتم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۱۱۰/۴۳) آن را بدون توضیح به نقل از کتاب حاضر آورده است.

فرشتگان، گواهان عقد

روایت شده است که جبرئیل پس از دو خطبه‌خوان پیشین، این سخن را از خداوند تعالی روایت کرد: «حمد ردای من و عظمت کبریایی من است و مردمان همه بندگان من. فاطمه بندهٔ خویش را به همسری علی گزیدهٔ خویش درآوردم. ای فرشتگان، گواه باشید»[۱].

ابن‌حماد گفته است:

جبرئیل در میان فرشتگان نزد او آمد و گفت: به حضور تو آمده‌ایم تا به تفصیل تو را تبریک گوییم.
من خود خطبهٔ او خواندم و خداوند ولیّ عقد او بود و فرشتگان والامقام گرامی‌تبار آن را گواهی کردند،
و میوه‌های خوش طوبی نثار داماد و عروس شد، چه نیکو نثاری و چه زیبا نثار برچیدنی!
فرشتگان شتافتند و نثار برچیدند و آنان از سر افتخار و دوست داشتن آن را به همدیگر هدیه کنند[۲].

سید حمیری گفته است:

خدای جلیل در سایهٔ طوبی منبری از زبرجد برای جبرئیل نهاد.
فرشتگان گرامی و پروردگارشان گواه بودند و در گواهی کردن آنان و پروردگار ایشان بس،
و طوبی مرواریدها و زمردهای ناب بر آن‌ها فشاند،
و فرشتگان فاطمه عليها السلام که در تبار و در بزرگی همانند ندارد آن نثار برچیدند[۳].

---

۱. «الحمد ردائی، و العظمة کبریائی، و الخلق کلهم عبیدی و إمائی، زوجت فاطمة أمتی من علی صفوتی، اشهدوا ملائکتی».

۲.
و جاء جبریل فی الاملاک قال له — جـئنا نـهنیک إطـناباً و إسـهابا
و کـنت خـاطبها و الله والیـها — و شـاهدوها الکـرام الغـر احسابا
و صیر الطیب من طوبی نـثارهما — أکـرم بـذاک نـثاراً ثـم انـهابا
و أقـبل الحـور یـلقطن النـثار معاً — فـهن یـهدینه فـخراً و تـحبابا

۳.
نـصب الجـلیل لجـبرئیل مـنبراً — فی ظل طوبی من مـتون زبـرجد
شـهد المـلائکة الکـرام و ربـهم — و کـفی بـهم و بـربهم مـن شـهد
و تـناثرت طـوبی عـلیهم لؤلؤاً — و زمـرداً مـتتابعا لم یـعقد
و مـلاک فـاطمة الذی مـا مـثله — فـی مـتهم شرف و لا فـی مـنجد

← دیوان السید الحمیری، ۱۸۸ - ۱۹۰.

همو گفته است:

خداوند در سایهٔ طوبی، آن‌جا که محل حضور فرشتگان بود علی علیه السلام را به همسری فاطمه عليها السلام آن بانوی پاک درآورد.

آن‌جا به شمار ریگ‌های بیابان فرشته بود و جبرئیل با شادمانی برای آنان خطبه می‌خواند،

و برای علی علیه السلام دعا می‌کرد و پیوسته دعای او برای آن دو تن خیر بود.

تا چون خطبه‌خوان خطبهٔ خود به پایان برد طوبی پی‌درپی بر آن مروارید پراکنده افشاند،

و البته گاه یاقوت ریخت و گاه مروارید و گاه پاره‌های طلا،

و می‌دیدی فرشتگان مادینه را که آن‌ها را برمی‌چیدند و از هم می‌ربودند و به هم هدیه می‌دادند.

آن‌ها تا روز قیامت هر پگاه و شامگاه این نثار را به یکدیگر هدیه کنند[1].

خطیب منبج گفته است:

ازدواجی بود که در آن فرشتگان شاهد همسر دادن آن بانوی پاک شدند.

عهده‌دار این امر از میان فرشتگان جبرئیل بود و خطبه‌خوان نیز میکائیل که برترین خطبه‌خوان است.

بهشت را آراستند و پسرکان را زینت پوشاندند،

و نثار آن عروس زیور و زینت و یاقوت و مرجان گرانبها بود،

و زر ناب؛ و حور عین و پسرکان گرامی آن را برمی‌چیدند.

چنان که برای ما روایت شده بخشی از این نثار برات‌هایی بود که می‌گشودند و می‌پیچیدند،

و آن‌ها برای شیعیان بود که از آتش رسته‌اند و این ارمغانی از جانب خداوند پروردگار جهانیان است[2].

---

۱. و الله زوجــــه الزکـــية فـــاطما — فـی ظـل طـوبی مشهداً مـحضورا
کان الملائک ثم فی عدد الحصی — جــبريل يـخطبهم بـها مسـرورا
يـــدعو له و لهـــا و كـــان دعـاؤه — لهـــما بـــخير دائـــماً مـــذكورا
حـتی اذا فـرغ الخـطيب تـتابعت — طـــوبی تســـاقط لؤلؤاً مـــنثورا
و تـــهيل يـــاقوتا عـــليهم مـرة — و تـــــهيل دراً تـــارة و شـــذورا
فـــتری نســـاء الحـور يـنتهبونه — حـــوراً بـــذلک يـــهتدين الحـورا
فـــالی القـــيامة بـــينهن هـدية — ذاک النـــــثار عشـــية و بكـــورا

← ديوان السيد الحميری، ۲۱۲ و ۲۱۳.

۲. مـــلاک كـــانت الامـــلاک فـــيه — لتـــــزويج الزكـــية شـــاهدينا
←

تاریخ ازدواج

باری، میان عقد امیرمؤمنان علیه السلام و فاطمه علیها السلام در آسمان‌ها تا ازدواج آن‌ها در زمین چهل روز فاصله بود و پیامبر صلی الله علیه و آله در روز اول ماه ذی‌الحجه علی علیه السلام را به همسری فاطمه درآورد.

روایت دیگر آن است که اینَ ازدواج در ششم ذی‌الحجه بود[۱].

علی بن جعفر گفته: موسی بن جعفر علیه السلام فرموده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود که فرشته‌ای با بیست و چهار صورت بر او نازل شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حبیب من جبرئیل، تاکنون تو را در چنین سیمایی ندیده‌ام!

فرشته گفت: من جبرئیل نیستم. من محمود هستم. خداوند مرا فرستاده است تا نور را به همسری نور درآورم.

پرسید: کی با کی؟

فرمود: فاطمه علیها السلام با علی علیه السلام.

چون آن فرشته پشت کرد پیامبر صلی الله علیه و آله دید میان شانه‌هایش نوشته است: محمد پیامبر خدا است و علی وصی او.

پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: از چه زمانی میان شانه‌هایت چنین نوشته است؟

گفت: بیست و دو هزار سال پیش از آن که خداوند آدم را بیافرینند[۲].

→

و کـــان ولیـــها جـــبزیل مـــنهم	و مـــیکائیل خـــیر الخـــاطبینا
و زخـــرفت الجـــنان فـظل فـیها	لهـــا ولدانـــها مـــتزینینا
و کـــان نـــثارها حـــللا و حـــلیا	و یـــاقوتا و مـــرجـــانا ثـــمینا
و عـــقیانا و حـــور العـین فـیها	و ولدان کـــرام لاقـــطونا
و کـــان مـــن النـــثار کما رویـــنا	صکـــاک یـــنتشرن و یـــنطوینا
بـــها للشـــیعة الأبـــرار عـــتق	جـــری مـــن عـند رب العـــالمینا

۱. ← طوسی، الامالی، ۴۳.

۲. ← عریضی، مسائل علی بن جعفر، ۳۲۶؛ کلینی، الکافی، ۴۶۱/۱؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۶۸۸ و ۶۸۹؛ همو، الخصال، ۶۴۱؛ همو، معانی الاخبار، ۱۰۴؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۴۶.

در روایت دیگری است که گفت: بیست و چهار هزار سال[۱].

عبدالله بن میمون گفته است: ابوهریره حدیث محمود را از ابوالزبیر، از جابر انصاری برایمان نقل کرده است.

همچنین ابوالعلی عطار و ابوالمؤید خطیب مرا از همانند این خبر آگاهانده‌اند، با این تفاوت که روایت کرده‌اند: فرشته‌ای که بیست سر و در هر سر هزار زبان داشت و نام او نیز صائیل بود[۲].

فرمان الهی به این ازدواج

ابوبکر مردویه در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام[۳] به سند از انس بن مالک نقل کرده، و در کتاب ابوالقاسم سلیمان طبری[۴] به سند او از شعبه، از عمرو بن مره، از ابراهیم، از مسروق، از ابن‌مسعود نقل شده و این هر دو راوی گفته‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند تعالی مرا فرمود فاطمه را به همسری علی درآورم»[۵].

در کتاب ابن‌مردویه است که ابن‌سیرین گفته: عبیده گفته است: عمر بن خطاب از علی علیه السلام یاد کرد و گفت: او داماد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و فرمود: خداوند به تو فرمان می‌دهد فاطمه علیها السلام را به همسری علی درآوری[۶].

ابن‌شاهین به سند خود از ابوایوب انصاری روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «از آن جای روشن فرمان یافته‌ام که تو را همسر دهم»[۷].

در روایت دیگری است که فرمود: «از آسمان فرمان یافته‌ام که تو را همسر دهم»[۸].

---

۱. این روایت را در منابع نیافتم، هرچند روایتی حاکی از دویست و بیست هزار سال دیده‌ام. ← طبری آملی، دلائل الامامة، ۹۳؛ همو، نوادر المعجزات، ۹۲.

۲. ← قمی، مائة منقبة، ۳۵؛ خوارزمی، المناقب، ۳۴۰ و ۳۴۱.

۳. ← مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ۱۹۶.

۴. مقصود طبرانی است. ← المعجم الکبیر، ۱۵۶/۱۰.

۵. «ان الله امرنی ان ازوج فاطمة من علی».

۶. ← مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ۱۹۷.

۷. «امرت بتزویجک من البیضاء». روایت را در مناقب فاطمه علیها السلام ندیدم.

۸. «امرت بتزویجک من السماء». ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۲۵/۴۲ و ۱۳۱.

کسب نظر فاطمهعليهاالسلام

ضحاک گفته است: پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله به فاطمهعليهاالسلام فرمود: «علی بن ابی‌طالب کسی است که از خویشاوندی و از فضیلت او در اسلام آگاه هستی و من نیز از پروردگار خود خواسته‌ام تو را به همسری برترین و محبوب‌ترین آفریده خود درآورد. او اینک دربارهٔ تو سخن گفته است. چه می‌گویی؟»[1]

فاطمهعليهاالسلام سکوت گزید.

پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله بیرون آمد، در حالی که می‌فرمود: «الله اکبر! سکوت او پذیرش او است»[2].

خطبه پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله

پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله در ازدواج فاطمهعليهاالسلام بر منبر خطبه‌ای ایراد کرد که یحیی بن معین در امالی[3] خود و ابن‌بطه در ابانه[4] آن را به سند از انس بن مالک آورده‌اند که مرفوعاً گفته است، و همچنین از امام رضاعليه‌السلام برای ما روایت شده که پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «سپاس خداوندی را که او را به نعمتش ستایند، به قدرتش پرستند، در سلطنتش فرمان برند، در آنچه نزد او است امید بندند و از کیفر او بهراسند. آن که فرمانش در آسمان و زمین روا است، خلق را به قدرت خود بیافرید و به احکام خود از هم بازشناساند، به دین خویش عزت بخشید و به پیامبر خود محمد گرامی داشت.

خدای تعالی ازدواج را نسبتی لاحق و کاری واجب قرار داد و از رهگذر آن خویشاوندان را به هم درپیوست و این کار را بر مردمان لازم گرداند. خداوند فرموده است: ﴿وَ هُوَ ٱلَّذِی خَلَقَ مِنَ ٱلْمَآءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُۥ نَسَبًا وَ صِهْرًا﴾[5].

خداوند مرا فرمان داده است فاطمه را به همسری علی درآورم و اینک من او را در ازای چهارصد

---

۱. «ان علی بن أبی‌طالب ممن قد عرفت قرابته و فضله من الاسلام و انی سألت ربی أن یزوجک خیر خلقه و أحبهم الیه و قد ذکر من أمرک شیئا فما ترین؟»

۲. «الله اکبر سکوتها اقرارها». برای روایت مشتمل بر این متن و متن پیشین ← طوسی، الامالی، ۴۰.

۳. در آثار یحیی بن معین به کتابی بدین عنوان برنخوردم. برای نمونه ← بغدادی، هدیة العارفین، ۵۱۴/۲؛ زرکلی، الاعلام، ۱۷۳/۸؛ کحاله، معجم المؤلفین، ۲۳۳/۱۳.

۴. خبر را در نسخه کنونی الابانة الکبری نیافتم.

۵. فرقان / ۵۴: و او است کسی که از آب بشری آفرید و او را دارای خویشاوندی نسبی و دامادی قرار داد.

مثقال نقره به همسری درمی‌آورم، اگر که رضایت دهی، ای علی»[1].

علی علیه السلام گفت: راضی‌ام ای پیامبر خدا[2].

ابن‌مردویه گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله سپس به علی علیه السلام فرمود: خود خطبه‌ای ایراد کن.

خطبهٔ علی علیه السلام و عقد

علی علیه السلام فرمود: «سپاس خدایی را که به آنان که به ستایشگران خود نزدیک است و به آنان که از او بخواهند نزدیک‌تر، خدایی که هرکس را از او پروا بدارد به بهشت وعده داده و هرکس را نافرمانی او کند به آتش هشدار فرموده است. او را بر نعمت‌های کهن و دهش‌های دیرین می‌ستایم، ستایش کسی که می‌داند او آفریدگار و پدیدآورندهٔ وی است، زنده‌کننده و میرانندهٔ وی است و از بدی‌ها و بدکرداری‌هایش می‌پرسد.

از او یاری می‌طلبیم و از او هدایت می‌جوییم، به او ایمان داریم و او را بسنده می‌دانیم، و گواهی می‌دهیم که خدایی جز او نیست، یگانه است و انباز ندارد، و این گواهی‌ای است که به او رسد و او را خشنود سازد. نیز گواهی می‌دهیم محمد صلی الله علیه و آله بنده و پیامبر او است. درود خدا بر او و خاندانش باد، درودی که مایهٔ تقرب و بهره‌مندی او شود و او را بالاتر برد و گزیده‌تر سازد.

ازدواج چیزی است که خداوند بدان فرمان داده و بدان خرسند است و گرد آمدن ما هم چیزی که خداوند آن را تقدیر کرده و خود اجازه فرموده است.

این پیامبر خدا است که دخترش فاطمه علیها السلام را در ازای پانصد درهم به همسری من درآورد و من راضی‌ام. از او بپرسید و گواهی کنید»[3].

---

۱. «الحمد لله المحمود بنعمته، المعبود بقدرته، المطاع فی سلطانه، المرغوب الیه فیما عنده، المرهوب من عذابه، النافذ أمره فی سمائه و أرضه، خلق الخلق بقدرته، و میزهم بأحكامه، و أعزهم بدینه، و أكرمهم بنبیه محمد، ان الله تعالی جعل المصاهرة نسبا لاحقا، و أمراً مفترضا، و شج بها الأرحام، و ألزمها الانام، قال الله تعالی: **﴿وَ هُوَ ٱلَّذِی خَلَقَ مِنَ ٱلْمَآءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُۥ نَسَبًا وَ صِهْرًا﴾** ثم ان الله تعالی أمرنی أن ازوج فاطمة من علی، و قد زوجتها إیاه علی أربعمائة مثقال فضة ان رضیت یا علی».

۲. برای روایت مشتمل بر متن پیشین ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۴۴/۵۲؛ حلبی، السیرة الحلبیة، ۴۷۲/۲؛ خوارزمی، المناقب، ۳۳۶؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۴۷.

۳. «الحمد لله الذی قرب من حامدیه، و دنا من سائلیه، و وعد الجنة من یتقیه، و أنذر بالناس من یعصیه، نحمده علی ←

در روایتی دیگر است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دخترم فاطمه را بر آنچه خدای رحمان او را به همسری‌ات درآورده است به همسری تو درمی‌آورم و بدانچه خداوند بدان خرسند است خرسندم. از آن تو باشد که خانوادهٔ تو است و تو بیش از من به او سزاواری»[۱].

در خبری دیگر است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تو نیکو برادری، تو نیکو دامادی، تو نیکو همدمی و تو را در خشنودی‌ها خشنودی خداوند بس»[۲].

سپس علی علیه السلام به شکر خداوند سجده کرد و در سجده می‌گفت: ﴿رَبِّ أَوْزِعْنِيَ أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَىٰ وَالِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾[۳].

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هم آمین گفت[۴].

←

قدیم إحسانه و أیادیه حمد من یعلم انه خالقه و باریه، و ممیته و محییه، و مسائله عن مساویه، و نستعینه و نستهدیه، و نؤمن به و نستکفیه، و نشهد أن لاإله‌إلاالله وحده لا شریک له، شهادة تبلغه و ترضیه، و ان محمداً عبده و رسوله، صلی الله علیه و آله، صلاة تزلفه و تحظیه، و ترفعه و تصطفیه، و النکاح ما أمر الله به و یرضیه، و اجتماعنا مما قدره الله و أذن فیه، و هذا رسول الله زوجنی ابنته فاطمة علی خمسمائة درهم و قد رضیت فاسألوه و اشهدوا». ← ابن‌مردویه، مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ۱۹۷ و ۱۹۸.

۱. «زوجتک ابنتی فاطمة علی ما زوجک الرحمن، و قد رضیت بما رضی الله لها فدونک اهلک فانک احق بها منی». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۶۵۴ و ۶۵۵؛ همو، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲۰۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۴۵؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۸۶.

۲. «... فنعم الاخ انت و نعم الختن انت و نعم الصاحب انت و کفاک برضی الله رضی». ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۴۵؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۴۱۵.

۳. احقاف / ۱۵: پروردگارا، بر دلم بیفکن تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای سپاس گویم و کار شایسته‌ای انجام دهم که آن را خوش داری و فرزندانم را برایم شایسته گردان. در حقیقت، من به درگاه تو توبه آورده‌ام و من از فرمان‌پذیرانم.

ناگفته نماند آنچه در مناقب آمده عبارتی است که در دو آیه از قرآن کریم آمده است: آیهٔ ۱۹ سورهٔ نمل و آیهٔ ۱۵ سورهٔ احقاف. از این میان آیهٔ ۱۵ سورهٔ احقاف به قرینهٔ آنچه در تفسیر فرات الکوفی (۴۱۵) آمده انتخاب شده است.

۴. ← ابن‌بابویه، الامالی، ۶۵۵؛ همو، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲۰۲/۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۴۵ و ۱۴۶؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۴۱۵.

چون علی علیه السلام سر از سجده برداشت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند شما هر دو را برکت دهد و تلاشتان را به نیکبختی قرین کند و میانتان سازش آورد و از شما فرزندان فراوان پاک پدید آورد»[۱].

آن‌گاه فرمود تا سینی‌ای خرمای تازه بیاورند و بپراکنند.

سپس به حجرهٔ زنان رفت و فرمود تا دف بنوازند[۲].

مهر

حسین بن علی علیه السلام در روایتی فرموده است: پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را در ازای چهارصد و هشتاد درهم به همسری علی علیه السلام داد[۳].

همچنین روایت شده است مهر آن حضرت چهارصد مثقال نقره بود[۴].

روایت دیگر آن است که مهر آن بانو پانصد درهم بود[۵]، و همین نیز صحیح‌تر است.

علت اختلاف در این‌باره روایتی است که عمرو بن مقدام و جابر جعفی از امام باقر علیه السلام نقل کرده‌اند که فرموده است: «مهر فاطمه علیها السلام یک بُرد راه راه و یک پوست گوسفند رنگ شده بود»[۶].

از امام صادق روایت شده است که فرمود: «مهر فاطمه علیها السلام یک زره حطمی و یک پوست قوچ یا بز بود»[۷].

---

۱. «بارک الله علیکما و اسعد جدکما و جمع بینکما و اخرج منکما الکثیر الطیب». ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۴۷.

۲. برای مضمون ← ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۲۰۶/۲. برای این روایت به طور عام نیز ← ابن‌قیسرانی، ذخیرة الحفاظ، ۶۹۷/۲.

۳. ظاهراً این مبلغ بهای همان زره امیرمؤمنان علیه السلام بوده است. ← طبرانی، المعجم الاوسط، ۱۸۴/۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۴۶.

۴. ← خوارزمی، المناقب، ۳۳۶؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۴۷؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ۲۰۷.

۵. ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۱۱۵؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۴۸.

۶. «کان صداق فاطمة برد حبرة و اهاب شاة علی عرار». ← ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ۲۳/۸، با اندکی تفاوت.

۷. «کان صداق فاطمة درع حطمیة و اهاب کبش او جدی». این روایت ابن‌شهرآشوب است. اما آنچه در منابع آمده حاکی از آن است که مهر تنها همان زره بوده که سی درهم می‌ارزیده و آن پوست گوسفند فرش زیراندازشان بوده است. ← حمیری، قرب الاسناد، ۱۷۳؛ کلینی، الکافی، ۳۷۷/۵؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۳۶۴/۷.

این را ابویعلی در مسند از مجاهد نقل کرده است[۱].

در کافی کلینی است که پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را در ازای یک بُرد کهنه شوهر داد[۲].

به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: ما از مهر فاطمه علیها السلام در زمین آگاهی یافته‌ایم. مهر او در آسمان چقدر است؟

فرمود: «از آنچه تو را به کار آید بپرس و آنچه را به تو مربوط نشود واگذار»[۳].

گفتند: ای پیامبر خدا، این از چیزهایی است که ما را به کار آید.

فرمود: «مهر او در آسمان خمس زمین بود. پس تا روز قیامت هرکس در حالی که او و فرزندانش را دشمن دارد بر زمین گام بردارد گامی حرام برداشته است»[۴].

در کتاب الجلاء والشفاء[۵]، در روایتی طولانی از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرموده است: «[خداوند فرمود:] مهر فاطمه علیها السلام از سوی علی علیه السلام را خمس دنیا و دو ثلث بهشت قرار دادم و چهار نهر از نهرهای دنیا را از آن او کردم: فرات، نیل مصر، نهروان و نهر بلخ. پس ای محمد، او را در ازای پانصد درهم شوهر ده تا سنتی برای امت تو باشد»[۶].

در حدیث خباب بن ارت است که گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دخترم فاطمه را به فرمان خدای تعالی به همسری‌ات درآوردم، در ازای مهر یک پنجم زمین و چهارصد و هشتاد درهم، که خمس

---

۱. البته آن روایت تنها از همان زره آهنی سخن به میان می‌آورد و ارزش آن را چهارصد درهم گزارش می‌کند. ← ابویعلی، المسند، ۳۸۸/۱ و ۳۲۸/۴.

۲. روایت کلینی از امام صادق علیه السلام چنین است: «ان علیاً تزوج فاطمة علی جرد برد و درع و فراش کان من اهاب کبش»؛ علی علیه السلام به یک برد کهنه، یک زره و یک فرش که از پوست قوچ بود با فاطمه علیها السلام ازدواج کرد. ← الکافی، ۳۷۷/۵.

۳. «سل عما یعنیک و دع ما لایعنیک».

۴. «کان مهرها فی السماء خمس الارض فمن مشی علیها مبغضا لها و لولدها مشی علیها حراماً الی ان تقوم الساعة». برای داستان و متن حاضر و متن پیشین ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۴۶ و ۱۴۷.

۵. این اثر از آن ابوالعباس احمد بن علی رازی خضیب الایادی (سده چهارم ق.) است و از آن با نام الشفاء و الجلاء یاد شده و آقابزرگ نام کامل آن را الشفاء و الجلاء فی الغیبة روایت کرده است. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۲۰۲/۱۴؛ کلبرگ، کتابخانهٔ ابن‌طاووس، ۵۲۱.

۶. «و جعلت نحلتها من علی خمس الدنیا و ثلثی الجنة و جعلت لها فی الارض اربعة انهار: الفرات، و نیل مصر، و نهروان، و نهر بلخ، فزوجها یا محمد بخمسمائة درهم تکون سنة لامتک». ← طبری آملی، دلائل الامامة، ۹۲؛ همو، نوادر المعجزات، ۹۱.

زمین مهر مدت‌دار و چهارصد و هشتاد درهم مهر نقد باشد»[۱].

روایت خمس زمین از امام صادق علیه‌السلام از طریق یعقوب بن شعیب نیز نقل شده است.

اسحاق بن عمار و ابوبصیر گفته‌اند: امام صادق علیه‌السلام فرمود: «خداوند ـ تعالی ـ مهر فاطمه علیهاالسلام را ربع دنیا قرار داده است؛ پس یک چارک دنیا از آن او است. خداوند همچنین بهشت و دوزخ را مهر فاطمه علیهاالسلام کرده است و او اولیای خویش را به بهشت درآورد و دشمنان خود را به جهنم»[۲].

عبدی گفته است:

او در آسمان به فرمان پروردگارم به همسری فاطمه علیهاالسلام آن پاک بانوی پیراسته درآورده شد

و مهر آن بانو به واسطهٔ آن کرامت و پاکدامنی‌ای که دارد خمس زمین قرار گرفت.

آن مرد بهترین مردان و این بهترین زنان و مهر او نیز نیکوترین مهر است[۳].

همو گفته است:

آن پیامبر والامقام صلی‌الله‌علیه‌وآله او را به رغم منافقان به همسری فاطمه علیهاالسلام درآورد،

و خمس زمین مهر او بود. زهی چنین مهر که از جانب خدای باشد![۴]

همچنین گفته است:

زنی راستگو که برای مردی راستگو و نیکوتبار آفریده شد.

خدای او را برگزید و این را برگزید، دو پیراسته از آلودگی کاستی‌ها.

---

۱. «زوجت ابنتی فاطمة منک بأمر الله تعالی علی صداق خمس الارض و اربعمائة و ثمانین درهما للآجل خمس الأرض و العاجل اربعمائة و ثمانین درهما».

۲. «ان الله تعالی مهر فاطمة ربع الدنیا، فربعها لها، و مهرها الجنة و النار فتدخل اولیاءها الجنة و اعداءها النار». ← طوسی، الامالی، ۶۶۸.

۳.
و زوج فی السماء بأمر ربی	بفاطمة المهذبة الطهور
و صیر مهرها خمساً بأرض	لما تحویه من کرم و حور
فذا خیر الرجال و تلک خیر ال	نساء و مهرها خیر المهور

۴.
و زوجه بفاطم ذوالمعالی	علی الارغام من اهل النفاق
و خمس الارض کان لها صداقا	ألا لله ذلک من صداق

نام آن دو تن در دو سوی عرش در سطری نگاشته است.

خداوند ولی آن بانو بود و امین او جبرئیل خطبه‌خوان.

مهر خمس زمین بود، این موهبتی از جانب خداوند که موهبت‌هایش والا است،

و نثار عروس از میوهٔ طوبیٰ بود و چه خوش نثاری برای درربودن[1].

در امالی طوسی است که امام صادق‌علیه‌السلام در روایتی فرموده است: او [= علی‌علیه‌السلام] درهم‌ها را در دامن خود ریخت. مشتی از آن را که شصت و سه یا شش و شش درهم بود برای کالای خانه به‌ام‌ایمن داد، مشتی برای خوشبوکننده به اسماء بنت عمیس و مشتی برای خوراک به ام‌سلمه. عمار، ابوبکر و بلال را نیز برای خرید آنچه فاطمه‌علیهاالسلام را به کار آید روانه کرد. بخشی از آنچه خریدند عبارت بود از: پیراهنی به هفت درهم، سراندازی به چهار دهم، یک قطیفهٔ سیاه خیبری، تختی در تنیده با ریسمانی از لیف خرما، دو زیرانداز از کتان مصری که یکی با لیف و دیگری با پشم گوسفند پر شده بود، چهار بالش از چرم طائف که با اذخر (گیاه کوم) پر شده بود، پرده‌ای از پشم، حصیری هُجری، دستاس، دلوی از چرم، حنادانی از مس، کاسه‌هایی برای شیر، چند خیک برای شیر، آفتابه‌ای قیراندود، سبویی سبز، دو کوزهٔ سفالین و در روایتی است سفره‌ای از چرم، عبایی قطرانی و یک مشک برای آب»[2].

۱.

صـديقة خـلقت لصديق	شـريف فـي المـناسب
اخـتاره و اخـتارها	طـهرين مـن دنس المعائب
اسـماهما قـرنا عـلى سـط	ر بـظل العـرش راتب
كـان الاله وليـها	و أمـينه جـبريل خـاطب
و المـهر خـمس الأرض	موهبة تـعالت فـي المواهب
و نـهابها مـن حـمل طوبى	طـيبت تـلک المـناهب

۲. «و سكب الدراهم في حجره فأعطى منها قبضة كانت ثلاثة و ستين أو ستة و ستين إلى امايمن لمتاع البيت، و قبضة إلى أسماء بنت عميس للطيب، و قبضة إلى ام‌سلمة للطعام، و أنفذ عماراً و أبابكر و بلالا لابتياع ما يصلحها، و كان مما اشتروه قميص بسبعة دراهم، و خمار بأربعة دراهم، و قطيفة سوداء خيبرية أو سرير مزمل بشريط و فراشان من خيش مصر حشو أحدهما ليف و حشو الآخر من جز الغنم، و أربع مرافق من ادم الطائف حشوها إذخر، و ستر من صوب، و حصير هجرى، و رحاء اليد، و سقاء من ادم، و مخضب من نحاس، و قعب للبن، و شن للماء، و مطهرة مزفتة، و جرة خضراء، و كيزان خزف ــ و في رواية ــ و نطع من ادم، و عباء قطراني، و قربة ماء». ← الامالي، ۴۰، البته با مقداری تفاوت.

آماده کردن خانه

وهب بن وهب قرشی گفته است: از جمله کارهایی که علی‌علیه السلام برای آماده کردن خانه انجام داد این‌ها بود: پخش کردن ماسه‌های نرم، نصب تیرکی از این دیوار تا آن دیوار برای رخت‌آویز، پهن کردن پوست قوچ و آماده کردن بالشی از لیف خرما.

ولیمه و زفاف

ابوبکر بن مردویه در حدیث خود آورده است: علی‌علیه السلام بیست و نه شب صبر کرد. پس جعفر و عقیل به او گفتند: از وی بخواه که همسرت را به خانه‌ات بفرستد.

ام‌ایمن از این سخن آگاهی یافت و گفت: این از کارهای زنانه است.

پس ام‌سلمه با پیامبرصلی الله علیه وآله خلوت کرد و این خواسته را با او در میان نهاد.

پیامبرصلی الله علیه وآله علی‌علیه السلام را خواست و فرمود: شایسته و گرامی تصمیمی است.

صحابه هدایا را آوردند. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود گندم آرد کنند و نان بپزند. علی‌علیه السلام را نیز فرمود تا گاو و گوسفند بکشد. پیامبرصلی الله علیه وآله خود گوشت‌ها را از هم جدا می‌کرد، بی آن که بر دستان او اثری از خون دیده شود.

چون از کار پختن فراغت یافتند، پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود تا بر فراز سرای او بانگ دردهند: به پیامبر خداصلی الله علیه وآله پاسخ گویید، از آن باب که خداوند فرموده است: ﴿وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ﴾[1].

مردمان از نخلستان‌ها و کشتزارها پاسخ دادند. پیامبرصلی الله علیه وآله سفره‌ها در مسجد گسترد و مردم از هر سوی سرازیر شدند. آنان چهار هزار مرد و همهٔ زنان مدینه را شامل می‌شدند. هرچه خواستند برداشتند، اما از آن خوراک هیچ کاسته نشد.

در دومین روز نیز بازگشتند و خوردند.

در سومین روز خوراکی که ابوایوب فرستاده بود خوردند.

آن‌گاه پیامبرصلی الله علیه وآله کاسه‌ها را خواست. آن‌ها را پر کردند و به خانه‌های همسران پیامبرصلی الله علیه وآله فرستادند. کاسه‌ای هم برداشت و فرمود: این برای فاطمه‌علیها السلام و همسر او است.

---

۱. حج / ۲۷: و در میان مردم برای ادای حج بانگ برآور.

سپس فاطمه‌علیهاالسلام را طلبید و دست او را گرفت و در دست علی‌علیه‌السلام نهاد و فرمود: «دختر پیامبر بر تو مبارک باشد. ای علی، چه نیکو همسری است فاطمه، و ای فاطمه، چه نیکو شوهری است علی»[1].

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به زنان خود فرموده بود تا در خانهٔ ام‌سلمه فاطمه‌علیهاالسلام را بیارایند و کار او سامان دهند.

زنان از فاطمه‌علیهاالسلام خوشبوکننده‌ای خواستند.

او شیشه‌ای آورد.

در این‌باره از او پرسیدند.

فرمود: دحیه کلبی بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد می‌شد و مرا می‌گفت: ای فاطمه، برای عموی خود بالشی بیاور و بگستر، و چون برمی‌خاست چیزی از میان جامه‌هایش می‌ریخت و از من می‌خواست آن‌ها را جمع کنم[2].

در این‌باره از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسیدند.

فرمود: «آن عنبری است که از بال‌های جبرئیل می‌ریزد»[3].

همچنین قدری گلاب آورد.

ام‌سلمه دربارهٔ آن پرسید.

فرمود: «این عرق رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است که آن را هنگام خواب نیمروز آن حضرت نزد خود می‌گرفتم»[4].

روایت شده است جبرئیل خلعتی آورد که به بهای همهٔ دنیا بود. چون آن را پوشید زنان قریش همه در شگفت شدند و پرسیدند: این از کجا برایت آمده است؟

گفت: این از جانب خدا است[5].

---

۱. «بارک الله لک فی ابنة رسول الله یا علی نعم الزوج فاطمة و یا فاطمة نعم الرجل علی». برای متن و داستان ← ابن‌مردویه، مناقب علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام، ۱۹۸ و ۱۹۹.

۲. «کان دحیة الکلبی یدخل علی رسول فیقول لی: یا فاطمة هاتی الوسادة فاطرحیها لعمک، فکان اذا نهض سقط من بین ثیابه شیء فیأمرنی بجمعه».

۳. «هو عنبر یسقط من اجنحة جبرئیل». برای داستان و هر دو متن ← طوسی، الامالی، ۴۱ و ۴۲.

۴. «هذا عرق رسول الله کنت آخذه عند قیلولة النبی عندی».

۵. «هذا من عند الله».

ترانه‌ها

در تاریخ خطیب[۱] و کتاب‌های ابن‌مردویه[۲]، ابن‌مؤذن و ابن‌شیرویه[۳] دیلمی به سندهای ایشان از علی بن جعد، از ابن‌بسطام، از شعبة بن حجاج، و از علوان، از شعبه، از ابوحمزه ضبعی، از ابن‌عباس و از جابر روایت شده است که چون شب زفاف فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام فرارسید، پیامبر صلی الله علیه و آله پیشاپیش فاطمه علیها السلام، جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ او و هفتاد فرشته نیز پشت سر او بودند که تا طلوع سپیده خدای را تسبیح و تقدیس می‌گفتند.

در کتاب مولد فاطمه علیها السلام[۴] ابن‌بابویه در خبری آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به زنان خاندان عبدالمطلب و زنان مهاجران و انصار فرمود تا همراه فاطمه علیها السلام رهسپار شوند و شادی کنند و ترانه بخوانند و تکبیر سردهند و حمد گویند و جز آنچه خدا را خشنود کند بر زبان نیاورند.

جابر گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله او را بر شتر خود ــ و در روایتی دیگر بر یابوی خود شهباء ــ نشاند و سلمان افسار آن در دست گرفت، در حالی که هفتاد حور پیرامونش بودند و پیامبر صلی الله علیه و آله، حمزه، عقیل، جعفر و اهل بیت پشت سر او با شمشیرهای از نیام برآمده می‌رفتند و زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نیز پیشاپیش آن‌ها آوازخوان روان بودند.

ام‌سلمه چنین خواند:

ای همدمان من به یاری خدا رهسپار شوید و در همه حال او را سپاس گزارید،

و آن نعمت‌ها که خدای صاحب عرش بلند داده و آن آفت‌ها و ناخوشایندها را دور ساخته است یاد کنید.

او ما را پس از کفر هدایت کرد و آن پروردگار آسمان‌ها ما را حیات بخشید.

با برترین بانوی مردمان رهسپار شوید که جان هر عمه و خاله فدای او.

ای دخت آن که خدای بلندمرتبه او را به وصی و رسالت برتری بخشید.[۵]

---

۱. ← تاریخ بغداد، ۷/۵.

۲. ← مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ۱۹۹.

۳. خبر را در الفردوس نیافتم.

۴. خبر را در نسخهٔ بازسازی شده مولد فاطمه علیها السلام نیافتم.

۵. سرن بعون الله جاراتی   و اشکرنه فی کل حالات

←

عایشه چنین خواند:

ای زنانی که در پرده نشسته‌اید، آنچه را در انجمن‌ها خوش است یاد کنید،

و از پروردگار مردم بگویید که ما را در کنار هر بندهٔ سپاسگزاری به دین خویش گزین کرد.

ستایش خداوند را بر نعمت‌هایش و سپاس او را که خداوند عزیز قادر است.

این بانو را پیش برید که خداوند یاد او را به ما عطا کرده و از جانب خود به مردی پاک و پیراسته اختصاص داده است.[۱]

حفصه خواند:

فاطمه علیها السلام برترین زنان آدمیان است و رویش به روی ماه می‌ماند.

خداوند به فضیلت‌ها که ویژهٔ گزین‌شدگان به آیه‌های زمر است تو را بر همهٔ مردم برتری بخشید.

تو را به همسری جوانمردی فاضل درآورد، یعنی علی علیه السلام برترین کسی که در این آبادی است.

این بانو را پیش برید که دختی ارجمند و فرزند مردی گرانسنگ است.[۲]

معاذه مادر سعد بن معاذ هم خواند:

سخنی می‌گویم که در آن حقیقت‌ها است و خیر را بر زبان می‌آورم و آشکار می‌سازم.

→

و اذكــرن مــا أنــعم رب العــلى ... مــن كشــف مكــروه و آفــات

هــدانــا بــعد كــفر و قــد ... أنــعشنا رب الســماوات

و ســرن مـع خـير نسـاء الورى ... تــفدى بــعمات و خــالات

يــا بــنت مـن فـضله ذوالعـلى ... بــالوحي مــنه و الرســالات

۱. يــا نســوة اســترن بــالمعاجر ... و اذكرن ما يحسن في المحاضر

و اذكــرن رب النـاس إذ خـصنا ... بـدينه مـع كـل عـبد شـاكـر

فــالحمد لله عــلى أفــضاله ... و الشكــر لله العــزيز القــادر

ســرن بـها فـالله أعـطى ذكـرها ... و خــصها مــنه بــطهر طـاهر

۲. فــاطمة خــير نســاء البشــر ... و مــن لهـا وجـه كـوجه القـمر

فــضلک الله عــلى كــل الورى ... بــفضل مــن خـص بآی الزمـر

زوجک الله فــتى فــاضلا ... أعنى عليا خير من في الحضر

فســرن جــاراتــى بــها انــها ... كــريمة بــنت عــظيم الخـطر

محمد صلی الله علیه و آله برترین آدمیان است و در او هیچ تکبر و سرگشتگی‌ای نیست.
به فضل خود راه راست را به ما نمود، خدایش جزای خیر دهاد.
ما همراهان دخت پیامبر هدایتیم که صاحب شرافتی ریشه‌دار است.
تبار او بر ستیغ بلندی است و گمان ندارم چیزی به او نزدیک تواند گشت[۱].

زنان بیت نخست هریک از این شعرها را می‌خواندند و سپس تکبیر می‌گفتند ـ و بدین وصف پیش رفتند تا به سرای درآمدند.

زفاف و دعای پیامبر صلی الله علیه و آله

آن‌گاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد علی علیه السلام فرستاد و او را به مسجد خواند. در پی او فاطمه علیها السلام را نیز خواست و دست او گرفت و در دست علی علیه السلام نهاد و فرمود: «دختر پیامبر خدا بر تو مبارک باد»[۲].

در کتاب ابن‌مردویه است که پیامبر صلی الله علیه و آله آبی خواست و جرعه‌ای از آن به دهان برد و در دهان چرخاند و سپس در قدح چوبین خالی کرد. آن‌گاه آن را بر سر فاطمه علیها السلام ریخت، سپس فرمود: روی کن.

چون روی کرد قدری از آن آب از میان سینه‌هایش برگرفت.

سپس فرمود: پشت کن.

چون پشت کرد قدری از آن آب از میان شانه‌هایش برگرفت و برای آن دو دعا کرد[۳].

ابوعبید در غریب الحدیث آورده‌است که پیامبر صلی الله علیه و آله دعا کرد: «خداوندا، میان آن‌ها انس برقرار کن»[۴].

۱.

أقـول قـولا فـيه مـا فـيه	و أذكـر الخـير و أبـديه
مـحمد خـير بـنی‌آدم	مـا فـيه مـن كـبر و لا تـيه
بـفضله عـرفنا رشـدنا	فـالله بـالخير مـجازيه
و نحن مع بنت نبی الهدی	ذی‌شـرف قـد مكـنت فـيه
فـی ذروة شـامخة أصـلها	فـما أری شـيئاً يـدانـيه

۲. «بارک الله فی ابنة رسول الله». ← طوسی، الامالی، ۴۲.

۳. ← مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ۱۹۹. نیز: طوسی، الامالی، ۴۰۲. در این کتاب متن دعا نیز آمده است.

۴. «اللهم اونسهما». البته روایت ابوعبید چنین است: «اللهم ازّ بینهما». ← غریب الحدیث، ۱۹۶/۳.

در کتاب ابن‌مردویه است که این‌گونه دعا کرد: «خداوندا، به آن‌ها برکت ده، بر آن‌ها برکت فروفرست و آنان را در دو پسرشان برکتی ده»[۱].

روایت است که چنین دعا کرد: «خداوندا، این دو تن محبوب‌ترین خلق تو نزد من باشند. آنان را دوست بدار و نسل ایشان را برکت ده و از جانب خود برایشان پاسبانی بگمار. من آن‌ها و نسل آن‌ها را از شیطان رانده شده به پناه تو درمی‌آورم»[۲].

همچنین روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله برای فاطمه علیها السلام دعا کرد: «خداوند ناپاکی را از تو دور کرده و تو را پاک و پاکیزه داشته است»[۳].

نیز در روایت است که فرمود: «آفرین بر این دو دریا که به یکدیگر تلاقی کرده‌اند و این دو ستاره که مقارنه یافته‌اند»[۴].

سپس تا آستانهٔ در به بدرقهٔ آنان رفت، در حالی که می‌فرمود: «خداوند شما را پاک بدارد و نسلتان را هم پاک بدارد. من با آن‌که با شما در صلح باشد در صلح و با آن که با شما در جنگ باشد در جنگم. شما را به خدا می‌سپارم و او را بر شما جانشین می‌دارم»[۵].

همراهی اسماء

اسماء بنت عمیس بنابر سفارش خدیجه یک هفته نزد فاطمه علیها السلام ماند و پیامبر صلی الله علیه و آله برای او در دنیا و آخرتش دعا کرد.

دیدار صبح عروسی

صبح فردای آن روز پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ایشان آمد و گفت: سلام بر شما، خدایتان رحمت کند، به درون آیم؟

---

۱. «اللهم بارک فیهما و بارک علیهما و بارک لهما فی شبلیهما». ← مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ۱۹۹.

۲. «اللهم انهما أحب خلقک إلی فأحبهما و بارک فی ذریتهما و اجعل علیهما منک حافظا و انی أعیذهما بک و ذریتهما من الشیطان الرجیم». ← طوسی، الامالی، ۴۰.

۳. «اذهب الله عنک الرجس و طهرک تطهیرا». ← خوارزمی، المناقب، ۳۵۳.

۴. «مرحبا ببحرین یلتقیان و نجمین یقترنان».

۵. «طهرکما و طهر نسلکما، أنا سلم لمن سالمکما و حرب لمن حاربکما، أستودعکما الله و أستخلفه علیکما». ← خوارزمی، المناقب، ۳۵۲.

اسماء در را گشود. آن دو تن زیر روانداز خفته بودند.

فرمود: به حال خود بمانید. آن‌گاه پای خود به میان پاهای ایشان برد.

خداوند از ذکرهای آن دو تن چنین خبر داد: ﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾[1].

پس، از علی عليه السلام پرسید: همسر خویش را چگونه یافتی؟

فرمود: شایسته یاوری در فرمانبری از خدا است.

از فاطمه عليها السلام هم پرسید.

گفت: نیکو شوهری است.

پس چنین دعا کرد: «خداوندا، جمعشان جمع بدار، میان دل‌هایشان سازگاری آور، آن‌ها و نسل آن‌ها را از وارثان بهشت نعمت قرار ده، آنان را نسلی پاک و پیراسته و خجسته روزی کن، در نسل ایشان برکت قرار ده و آنان را پیشوایانی بدار که به فرمان تو به طاعت تو خوانند و به آنچه تو را خرسند کند فرمان دهند»[2].

سپس فرمود تا اسماء بیرون رود و گفت: خدایت پاداش خیر دهد.

آن‌گاه علی عليه السلام به اشارهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله با فاطمه عليها السلام خلوت گزید.

شرحبیل به سند خود روایت کرده و گفته است: چون صبح عروسی فاطمه عليها السلام شد پیامبر صلی الله علیه و آله قدحی پرشیر آورد و فرمود: پدرت به فدایت، بخور. به علی عليه السلام نیز فرمود: عموزاده‌ات به فدایت، بخور[3].

می‌گوییم:

آسمان پشت مرتضی عليه السلام برای فاطمه عليها السلام شکفت و حسن عليه السلام و حسین عليه السلام از میان برخاستند.

با فرو نشستن نور فاطمه عليها السلام در سرزمین آن فرزندان، آن‌ها کوکب‌هایی شدند که بر ما پراکندند.

---

۱. سجده / ۱۶: پهلوهایشان از خوابگاه‌ها جدا می‌گردد و پروردگارشان را از روی بیم و طمع می‌خوانند و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند.

۲. «اللهم اجمع شملهما و ألف بين قلوبهما و اجعلهما و ذريتهما من ورثة جنة النعيم و ارزقهما ذرية طاهرة طيبة مباركة و اجعل في ذريتهما البركة و اجعلهم أئمة يهدون بأمرك إلى طاعتك و يأمرون بما يرضيك».

۳. ← طبرسی، اعلام الوری، ۲۹۸/۱.

چون دریاها بدان دو تن آکند در میان ما چشمه‌های علم و تأویل برجوشاند،
و هرکه را از او راهنمایی گرفت آموخت که وقتی مردمان از قبرها برآیند حال او چگونه خواهد بود.
پس دانست به رفتار خود که نوشته‌اند امروز برای فردا چه چیز پیش فرستاد و چه چیز پس افکند[1].

---

۱. سماء صلب المرتضی لفاطم عن ابتسال الحسنین انفطرت
و بانفطار نورها فی أرضهم کواکب فیها علینا انتثرت
إذا البحار منهما آبینا بالعلم و التأویل فینا انفجرت
و علمت من اهتدی بهدیها ما حالها إذا القبور بعثرت
فعلمت ما قدمت فی یومها من کتبها بعقدها و أخرت

فصل ۷

آراستگی‌ها و زندگینامهٔ فاطمه علیها السلام

آراستگی‌ها

انس بن مالک گفته است: از مادر خود دربارهٔ اوصاف فاطمه علیها السلام پرسیدم.

گفت: ماه شب چهارده را می‌مانست یا خورشید را که پشت لایه‌ای از ابر باشد، یا تازه از زیر ابر بیرون آید. او سپیدروی و شاداب بود[1].

عطاء از ابوریاح نقل کرده که گفته است: فاطمه علیها السلام دخت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خمیر می‌کرد و گیسوان او به لبه‌های تغار می‌خورد[2].

روایت شده است که دندان‌های پیشین او سپید بود[3].

جابر بن عبدالله گفته است: فاطمه علیها السلام را ندیدم که راه برود مگر آن که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به یاد آوردم. گاه به سمت راست کج می‌شد و گاه به سمت چپ.

---

۱. ← حاکم، المستدرک، ۱۷۶/۳؛ جرجانی، تاریخ جرجان، ۱۷۰؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۹/۳؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۵۰ و ۱۵۱.

۲. ← ابن‌سری، الزهد، ۳۸۷/۲.

۳. ← طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۵۱.

زندگینامه

فاطمه‌ علیهاالسلام در بیستم جمادی‌الثانی پنج سال پس از بعثت و سه سال پس از معراج در مکه ولادت یافت[۱].

او هشت سال با پدر در مکه بود و سپس همراه وی به مدینه هجرت کرد.

دو سال[۲] پس از ورود به مدینه، پیامبر صلی الله علیه و آله او را در نخستین روز از ماه ذی‌الحجه ــ و به روایتی در روز ششم ــ به همسری علی علیه السلام درآورد.

علی علیه السلام در روز سه‌شنبه شش روز گذشته از ماه ذی‌الحجه پس از غزوهٔ بدر او را به سرای خود برد[۳].

زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله درگذشت او هجده سال و هفت ماه داشت[۴].

فاطمه علیهاالسلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله هفتاد و دو روز[۵]، به روایتی هفتاد و پنج روز[۶] و به روایتی دیگر چهار ماه زنده ماند.

قربانی [؟] گفته: برخی گفته‌اند چهل روز، همین نیز درست‌تر است[۷].

زمانی که فاطمه علیهاالسلام دوازده سال داشت حسن علیه السلام ولادت یافت[۸].

وفات

فاطمه علیهاالسلام در شب یکشنبه سیزده شب گذشته از ماه ربیع‌الثانی سال یازدهم هجرت بدرود حیات گفت[۹].

---

۱. ← کلینی، الکافی، ۴۵۷/۱؛ کاتب بغدادی، تاریخ الائمة علیهم السلام، ۶؛ ابن‌خشاب، تاریخ موالید الائمة علیهم السلام، ۹؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۴۳.

۲. روایت دیگر یک سال و روایت دیگر هم شش ماه است. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۴۳.

۳. ← طوسی، الامالی، ۴۳؛ طبری، بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله، ۴۱۰.

۴. کلینی عمر آن حضرت را هجده سال و هفتاد و پنج روز دانسته است. ← الکافی، ۴۵۸/۱.

۵. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۴۳؛ خصیبی، الهدایة الکبری، ۱۷۶.

۶. ← کلینی، الکافی، ۴۵۸/۱، خصیبی، الهدایة الکبری، ۱۷۶؛ طبرسی، تاج الموالید، ۹.

۷. ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۱۷۶؛ ابن‌عبدالوهاب، عیون المعجزات، ۴۷.

۸. این سن در برخی منابع یازده سال آمده است. ← طبرسی، تاج الموالید، ۹.

۹. ← همان.

مزار آن حضرت در بقیع است.

گفته‌اند: آن حضرت در خانه خود به خاک سپرده شد.

برخی نیز گفته‌اند: میان قبر و منبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به خاک سپرده شد[۱].

کنیه‌ها

کنیه‌های آن حضرت عبارت است: ام الحسن، ام الحسین، ام المحسن، ام الائمة و ام ابیها[۲].

نام‌ها

نام‌های او چنان که ابوجعفر قمی گفته است عبارتند از: فاطمه، بتول، حصان، حرّه، سیده، عذرا، زهرا، حوراء، مبارکه، طاهره، زکیه، راضیه، مرضیه، محدثه، مریم کبری و صدیقه کبری[۳].

او را همچنین در آسمان‌ها نوریه، سماویه و حانیه گویند.

ما نیز می‌گوییم: اوست صدیقه در اقوال، مبارکه در احوال، طاهره در افعال؛ زکیه در عدالت، رضیه در مقالت، و مرضیه به دلالت؛ محدثه به شفقت، حرّه به نفقه، سیده به صدقه؛ حصان در مکان، بتول در زمان، زهراء به احسان؛ مریم کبری در ستر، فاطم به سرّ، فاطمه به برّ؛ نوریه به شهادت، سماویه به عبادت، حانیه به زهادت، عذراء به ولادت؛ زاهده صفیه، عابده رضیه، راضیه مرضیه؛ مجتهدهٔ شریفه، قانتهٔ عفیفه؛ سیدهٔ نسوان، حبیبهٔ حبیب رحمان، محتجبه از خازنان جنان، صفیهٔ رحمان؛ دخت خیر المرسلین، قرة سید الخلائق اجمعین، واسطة العقد بین سیدات نساء العالمین (حلقهٔ واسطه میان مهتر بانوان جهانیان)، متظلمه در پیشگاه عرش در روز جزا، ثمرهٔ نبوت، ام الائمه، زهرة فواد شفیع الامة، زهرای محترمه، غرّای محتشمه، مکرمهٔ تحت قبهٔ خضراء، انسیه حوراء، بتول عذراء، ست النساء (مهتر بانوان)، وارثهٔ سید الانبیاء، قرینهٔ سید الاوصیاء، فاطمة الزهراء، صدیقهٔ کبری، راحت روح

---

۱. ← حمیری، قرب الاسناد، ۳۶۷؛ کلینی، الکافی، ۴۶۱/۱؛ ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۲۷۷/۲؛ همو، معانی الاخبار، ۲۶۸؛ طبرسی، تاج الموالید، ۲۳؛ همو، اعلام الوری، ۳۰۰/۱؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۹/۶.

۲. ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۱۷۶.

۳. در آثار شیخ صدوق این نام‌ها را یکجا ندیدیم. اما در الهدایة الکبری (۱۷۶) بخش عمده این نام‌ها آمده است.

مصطفی صلی الله علیه و آله، بر دوش کشنده بلوا بدون بی‌تابی و شکوی، صاحب شجرهٔ طوبی، آن که نازل شده است در شأن او و همسر و فرزندانش سورهٔ ﴿هَلْ أَتیٰ﴾؛ دخت نبی، همدم وصی، ام السبطین، جدة الائمه، سیدة نساء الدنیا و الآخرة؛ زوجه مرتضی، والدهٔ مجتبی، دخت مصطفی، سیدهٔ مفقوده، کریمهٔ مظلومهٔ شهیده، سیدهٔ رشیده؛ خواهر تنی مریم علیها السلام، دختر محمد اکرم صلی الله علیه و آله؛ مقطوعه از هر شر، معلومه به هر خیر، منعوته در انجیل، موصوفه به برّ و تبجیل، درّهٔ صاحب وحی و تنزیل، آن که جدّ او است خلیل، ستایشگر او است جلیل، و خواستگار او است مرتضی به فرمان مولی جبرئیل.

فرزندان

اولاد او عبارتند از: حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، محسن که سقط شد ــ و در معارف [1] ابن‌قتیبه است که محسن از جراحتی که قنفذ عدوی بر آن حضرت وارد آورد آسیب دید ــ، زینب و ام‌کلثوم.

سلامه موصلی گفته است:

ای نفس، اگر ستمی بینی، دخت پیامبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزندانش بسی ستم دیده‌اند.

همو که احمد آن پیامبر مختار صلی الله علیه و آله پدر او است و جبرئیل امین او را پرورش داده است.

خدای او را از هر بدکاری و هر تردیدی پاک داشته و خلوص و پاکی بخشیده است [2].

یکی دیگر از موصلیان گفته است:

سوز سینه، دل‌آزردگی، اندوه، آتش درون، افسردگی و خشم من،

برای آن دخت پیامبر هدایتگر پسندیده فاطمه علیها السلام است که پس از پدر حق او به زور غصب کردند.

افزون بر آن برای آن آزارها است که از زادگان ناپاک نفرین شدهٔ نکوهیده به فرزندان فاطمه علیها السلام رسید.

---

۱. در المعارف (۱۴۳/۱) تنها نام این پنج فرزند آمده و در نسخهٔ چاپی مورد مراجعه مترجم این توضیح وجود ندارد.

۲.
یا نفس أن تلتقی ظلماً فقد ظلمت	بنت النبی رسول الله و ابناها
تلک التی أحمد المختار والدها	و جبرئیل أمین الله ربّاها
الله طهرها من کل فاحشة	و کل ریب و صفاها و زکاها

← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۴۴، بدون ذکر نام شاعر.

ای قوم، اندوه که روزگار چه رخدادهای سخت و چه تلخی‌ها بر دامان ایشان نشاند![۱]

مژدهٔ بهشت

بریده گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فرشتهٔ مرگ مرا مختیر گرداند و من از او تا نزول جبرئیل مهلت خواستم»[۲].

در این هنگام دختر او فاطمه علیها السلام از هوش رفت. اما پیامبر صلی الله علیه و آله او را فرمود: «دخترم شکیبایی کن که تو و شوهرت و دو پسرت در بهشت با من خواهید بود»[۳].

فاطمه علیها السلام و مریم علیها السلام

مریم علیها السلام به فرزند خویش مژده داده شد: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ ٱسْمُهُ ٱلْمَسِيحُ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ﴾[۴]. فاطمه علیها السلام نیز به حسن علیه السلام و حسین علیه السلام مژده داده شد. در حدیث است که پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام ولادت هریک از این دو تن فاطمه علیها السلام را بشارت داد و فرمود: «بر تو مبارک باشد که فرزندی زاده‌ای که بر بهشتیان سروری کند»[۵].

خداوند این رشته را در میان فرزندان فاطمه علیها السلام نیز کامل کرد: ﴿وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾[۶]؛ یعنی علی علیه السلام[۷].

۱.
حر صدری و اشتیاقی فالأسی — و احتراقی و اکتئابی و الحرب
لابنة الهادی الرضی فاطمة — حقها بعد أبیها یغتصب
بل لما نال بنی‌فاطمة — من بنی‌الطمث الملاعین العیب
یا لقومی ما أتی الدهر بهم — من خطوب مفظعات و نوب

۲. «ان ملک الموت خیرنی فاستنظرته الی نزول جبرئیل».

۳. «یا ابنتی احفظی علیک فانک و بعلک و ابنیک معی فی الجنة».

۴. آل‌عمران / ۴۵: خداوند تو را به کلمه‌ای از جانب خود که نامش مسیح عیسی بن مریم است مژده می‌دهد.

۵. «لیهنئک ان ولدت اماما یسود اهل الجنة».

۶. زخرف / ۲۸: و او آن را در پی خود سخنی جاویدان کرد.

۷. برای روایت‌های حاکی از تفسیر این آیه به سلسله امامت در فرزندان حسین بن علی علیه السلام ← ابن‌بابویه قمی، الامامة ←

امام صادق علیه السلام فرموده است: «مدت زمان بارداری او [= مریم] نه ساعت بود»[۱].

فاطمه علیها السلام نیز بنابر روایتی که رسیده است حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را در فاصلهٔ شش ماه به دنیا آورد[۲].

مریم علیها السلام دخت عمران است و فاطمه علیها السلام دخت محمد صلی الله علیه و آله، و شرافت زنان به پدران ایشان است.

مادر مریم علیها السلام او را نذر کرد که در راه خدا آزاد باشد، اما محمد صلی الله علیه و آله نزدیک‌ترین مردمان به خدا در همهٔ احوال بود و این ایجاب می‌کند که او به واسطهٔ عظمت خود، در هنگام داده شدن زهرا علیها السلام به وی دارای فضیلت‌هایی چندین برابر آن چیزی باشد که مادر مریم علیها السلام دربارهٔ فرزند خود گفته بود.

نذرشدگی مریم علیها السلام از جانب مادر او بود و این می‌طلبد در جایگاهی نصف آن چیزی باشد که مردی نذر کند.

خداوند دربارهٔ کفالت مریم علیها السلام فرمود: ﴿وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا﴾[۳]. اما کفالت زهرا علیها السلام با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود و این در حالی است که در برتری کفالت پیامبر صلی الله علیه و آله بر هر کفالتی دیگر هیچ اختلافی نیست.

کفالت یتیم امری مستحب است. اما کفالت پدر برای فرزند واجب است.

مریم علیها السلام عیسی علیه السلام را در روزگار جاهلیت زاد. اما فاطمه علیها السلام حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را بر فطرت اسلام زاد.

خداوند مریم علیها السلام را پیش از ولادت فرزند از سلامت خود او و سلامت نوزاد آگاهانده بود و از این روی روا نیست ترسی به او راه یافته باشد. اما زهرا علیها السلام در حالی به حسن علیه السلام و حسین علیه السلام باردار شد که از سلامت حال خود در دوران بارداری و نیز سلامت ولادت اطمینان نداشت و این خود ایجاب می‌کند که پاداش زهرا علیها السلام از پاداش مریم علیها السلام افزون باشد، درست همان سان که خداوند مسلمانان را

←

و التبصرة، ۲ و ۴۹؛ ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۲۰۷/۱؛ همو، الخصال، ۳۰۵؛ همو، کمال الدین، ۳۲۳، ۳۵۹ و ۴۱۵؛ همو، معانی الاخبار، ۱۳۲؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۱۴/۱ و ۲۷۴/۲ و ۲۸۳.

۱. «کانت مدة حملها تسع ساعات». کلینی متن را بدین صورت آورده است: «ان مریم حملت بعیسی تسع ساعات کل ساعة شهرا». ← الکافی، ۳۳۲/۸.

۲. روایت کلینی شش ماه و ده روز است. ← الکافی، ۶۴۳/۱.

۳. آل‌عمران / ۳۷: و زکریا را سرپرست وی قرار داد.

در پیکار بدر بر فرشتگانی که در آن پیکار بودند بر تر دانست؛ چراکه مسلمانان نسبت به سلامت خود در خوف و رجا بودند. اما فرشتگان چنین نبودند.

به مریم علیها السلام گفته شد: ﴿اَلَّا تَحْزَنِی﴾[۱]. اما فاطمه علیها السلام را پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای فاطمه خداوند به خشنودی تو خشنود است»[۲].

دربارهٔ مریم علیها السلام گفته شد: ﴿فَنَفَخْنَا فِیهِ مِنْ رُوحِنَا﴾[۳]. اما فاطمه علیها السلام پنجمین آل عبا است و جبرئیل به هریک از آن پنج تن افتخار کرده است. جبرئیل فرمود: چه کسی مانند من باشد، که ششمین پنج تنم؟[۴]

خداوند به مریم علیها السلام فرمود: ﴿وَ هُزِّیَ اِلَیْكِ بِجِذْعِ ٱلنَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَیْكِ رُطَبًا جَنِیًّا * فَكُلِی وَ ٱشْرَبِی وَ قَرِّی عَیْنًا﴾[۵]، و این در حالی است که احتمالاً آن درخت و آن نهر از خیلی پیش وجود داشته، بدان گواهی که برخلاف آن‌که از زمزم و مقام، و جای تنور و شکافته شدن دریا و بازگردانده شدن خورشید آثاری برجای مانده، از این درخت و نهر هیچ نشانی نمانده است. اما در برابر، فاطمه علیها السلام را داستان خرمای صیحانی[۶] و کاسهٔ آب[۷] است.

روایت شده است ام‌ایمن در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله گریست و بدیشان گفت: ای پیامبر خدا، فاطمه علیها السلام را شوهر دادی، ولی هدیه‌ای نثار نکردی.

فرمود: «ای ام‌ایمن، چرا دروغ می‌گویی؟ خداوند تعالی چون فاطمه علیها السلام را به همسری علی علیه السلام درآورد درختان بهشت را فرمود تا از زیورها و زینت‌ها و از یاقوت و مروارید و زمرد و استبرق خود بر

---

۱. مریم / ۲۴: که غم مدار.

۲. «ان الله یرضی لرضاک». ← دارقطنی، العلل، ۱۰۳/۳؛ مزی، تهذیب الکمال، ۴۶۸/۱۲.

۳. تحریم / ۱۲: و در او از روح خود دمیدیم.

۴. ← تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ۴۵۸.

۵. مریم / ۲۵ و ۲۶: و تنهٔ درخت خرما را به طرف خود بگیر و بتکان، بر تو خرمای تازه می‌ریزد و بخور و بنوش و دیده روشن دار.

۶. اشاره به داستان حاکی از سلام کردن درختان خرما به علی علیه السلام زمانی که همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله به نخلستان رفت. این داستان در فصول مربوط به امیرمؤمنان علیه السلام گذشته است. نیز ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۸۶-۸۸.

۷. اشاره به داستانی که در فصل پیش گذشت که از وجود آب و خوراک بهشتی در نزد فاطمه علیها السلام خبر می‌داد.

آن‌ها نثار کنند و [فرشتگان] از آن نثارها آن اندازه برداشتند که خود ندانند»[۱].

فرشتگان با مریم علیها السلام چنین سخن گفتند: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰكِ وَطَهَّرَكِ وَٱصْطَفَىٰكِ عَلَىٰ نِسَآءِ ٱلْعَالَمِينَ﴾[۲]، و مقصود از این ﴿نِسَآءِ ٱلْعَالَمِينَ﴾ زنان جهان روزگار خود او بوده است، بدان گواه که در جایی دیگر به بنی‌اسرائیل فرمود: ﴿وَأَنِّى فَضَّلْتُكُمْ عَلَى ٱلْعَالَمِينَ﴾[۳] و البته آنان بر مسلمانان برتری نیافته‌اند؛ چراکه خداوند مسلمانان را فرمود: ﴿كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾[۴].

نکتهٔ دیگر هم در این باره آن که صفت‌های یادشده در آن آیه دربارهٔ مریم علیها السلام صفت‌هایی است که دیگر کسان نیز در آن‌ها با مریم علیها السلام مشارکت داشته‌اند: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَنُوحًا وَءَالَ إِبْرَٰهِيمَ وَءَالَ عِمْرَانَ عَلَى ٱلْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةًۢ بَعْضُهَا مِنۢ بَعْضٍ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾[۵]، و البته فاطمه علیها السلام و فرزندانش در زمرهٔ یادشدگان در آیهٔ اخیر باشند[۶]. اما پیامبر صلی الله علیه و آله دربارهٔ فاطمه علیها السلام فرمود: «فاطمه مهتر بانوان جهان از نخستان تا پسینیان است و او در محراب خویش می‌ایستد و هفتاد هزار فرشته از فرشتگان مقرّب بر او سلام می‌دهند و او را به آنچه فرشتگان مریم را به آن خطاب کردند خطاب می‌کنند و می‌گویند: ای فاطمه ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰكِ وَطَهَّرَكِ وَٱصْطَفَىٰكِ عَلَىٰ نِسَآءِ ٱلْعَالَمِينَ﴾»[۷].

---

۱. «یا ام‌ایمن لم تکذبین؟ فان الله تعالی لما زوج فاطمة علیاً أمر أشجار الجنة أن تنثر علیهم من حلیها و حللها و یاقوتها و درها و زمردها و استبرقها فأخذوا منها ما لایعلمون». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۳۶۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۴۶. برای مضمون در قالب روایتی دیگر نیز ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۱۱/۲ و ۲۱۲.

۲. آل‌عمران / ۴۲: خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و تو را بر زنان جهان برتری داده است.

۳. بقره / ۴۷ و ۱۲۲: و این که من شما را بر جهانیان برتری دادم.

۴. آل‌عمران / ۱۱۰: شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید.

۵. آل‌عمران / ۳۳ و ۳۴: به یقین، خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است؛ فرزندانی که بعضی از آن‌ها از نسل بعضی دیگرند و خداوند شنوای دانا است.

۶. برای روایت‌های حاکی از انطباق ﴿ذُرِّيَّةًۢ بَعْضُهَا مِنۢ بَعْضٍ﴾ بر ائمه علیهم السلام ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۹۰/۲؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۶۰۹؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۹۹/۲ و ۵۱۱؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۵۷/۱، ۱۶۸، ۱۶۹ و ۱۷۰؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۷۸ و ۷۹.

۷. «فاطمة سیدة نساء العالمین من الأولین و الآخرین و انها لتقوم فی محرابها فیسلم علیها سبعون الف ملک من المقربین و ینادونها بما نادت به الملائکة مریم فیقولون: یا فاطمة ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰكِ وَطَهَّرَكِ وَٱصْطَفَىٰكِ عَلَىٰ نِسَآءِ ٱلْعَالَمِينَ﴾». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۵۷۵؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۴۹؛ طبری، بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله، ۲۷۴.

←

خداوند دربارهٔ مریمؑ فرمود: ﴿كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا ٱلْمِحْرَابَ وَجَدَ عِندَهَا رِزْقًا﴾[۱]، و در این آیه هیچ دلالتی بر این نیست که آیا خداوند آن رزق را همان دم پدید می‌ساخته یا فرشته آن را می‌آورده است. آنچه آیه بر آن دلالت دارد فراوانی رزق نزد او و سپاسگزاری فراوان او در پیشگاه خداوند است، چونان که ممکن است بگویید: امروز خداوند مرا درهمی روزی داد و چونان که خداوند خود دربارهٔ روزیِ مردمان فرموده است: ﴿قُلْ كُلٌّ مِنْ عِندِ ٱللَّهِ﴾[۲]. اما زهراؑ را نعمت‌های مستقیم بهشتی است و نمونه‌ها آن اندازه است که کسی انکار نتواند کرد، از حدیث مقداد و داستان آن پرنده گرفته تا روایت‌های حاکی از انار و انگور و سیب و بهِ بهشتی که این یقین را به وجود می‌آورند که فاطمهؑ از خوراک بهشتی چندان بهره داشته که هیچ‌یک از آدمیان پس از نزول آدم و حوا از بهشت از آن‌ها برخوردار نشده‌اند.

در خبر است که پیامبرﷺ بر فاطمهؑ درآمد، در حالی که او در محل نماز خود بود و پشت سر او از دیگی بخار برمی‌خاست.

فاطمهؑ آن را برداشت و در حضور پیامبرﷺ نهاد و علیؑ پرسید: این از کجا است؟

او نیز در پاسخ فرمود: از فضل خدا و روزی او است؛ ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَرْزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾[۳].

رزق مریمؑ از بهشت بود. اما فاطمهؑ خود از رزق بهشتی آفریده شده بود. در حدیث است که پیامبرﷺ فرمود: «جبرئیل یکی از خرماهای بهشتی را به من داد و آن را خوردم و همان به نطفه‌ای در پشت من بدل گشت»[۴].

→

بخش پایانی خبر مشتمل بر قسمتی از آیهٔ ۴۲ سورهٔ آل‌عمران است: خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و تو را بر زنان جهان برتری داده است.

۱. آل‌عمران / ۳۷: زکریا هربار که در محراب بر او وارد می‌شد نزد او نوعی خوراک می‌یافت.

۲. نساء / ۷۸: بگو: همه از جانب خدا است.

۳. آل‌عمران / ۳۷: خدا به هرکس بخواهد بی‌شمار روزی می‌دهد.

برای داستان ← ابن‌شاهین، فضائل فاطمهؑ، ۲۶ و ۲۷؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنینؑ، ۲۰۳/۱؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۰۳/۲؛ طوسی، الامالی، ۶۱۷؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۵۳۲/۲ و ۵۳۳؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۸۴.

۴. «فناولنی جبرئیل رطبة من رطبها فاکلتها فتحولت ذلک نطفة فی صلبی». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۵۴۶؛ همو، التوحید، ۱۱۸؛ همو، علل الشرائع، ۱۸۴/۱؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۷۶.

خداوند در قرآن کریم مریم‌علیها‌السلام را به بیست ویژگی ستوده است و در روایت‌های صحیح نیز برای فاطمه‌علیها‌السلام بیست نام ثابت شده که هرکدام بر فضیلتی دلالت دارند و ابن‌بابویه همهٔ آن‌ها را در کتاب مولد فاطمه‌علیها‌السلام [1] آورده است.

خداوند دربارهٔ مریم‌علیها‌السلام فرمود: ﴿وَ مَرْيَمَ ٱبْنَتَ عِمْرَانَ ٱلَّتِىٓ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا﴾[2]، و مقصود از این «احصان» پاکدامنی است، نه ناستوده بودن فرزندآوری و مقدمات آن؛ چه، اگر این نبود خداوند باردار شدن و زایمان مریم‌علیها‌السلام را بر غیر آنچه عادت است قرار می‌داد. اما چون خداوند فرزند زادن او را بر مجرای عادت قرار داده، این خود گواه سخن ما است و گواه دیگر نیز روایت‌هایی که در ستایش ازدواج و فرزند خواستن و نکوهش بی‌همسری آمده است.

اما خداوند به زهرا‌علیها‌السلام و فرزندان او به طور مطلق فرمود: ﴿لِيُذْهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجْسَ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾[3].

حسان بن ثابت گفته است:

مریم‌علیها‌السلام دامن پاک بداشت و عیسی‌علیه‌السلام را چون ماه شب تار آورد.

پس از او نیز فاطمه‌علیها‌السلام دامن پاک بداشت و دو نوادهٔ پیامبر مصطفی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله را آورد[4].

زهرا‌علیها‌السلام پس از وفات پدر خویش سروده است:

در غم فقدان او نشستیم، آن پاک‌سرشت ناب‌نژاد ستوده‌تبار.

تو خود بدر بودی و نوری که از آن پرتو گیرند و کتاب‌ها از جانب خداوند صاحب عزت بر تو نازل گشت.

جبرئیل روح القدس دیدارکنندهٔ ما بود که اینک از میان ما غایب شد و هرچه خیر بود در حجاب رفت.

---

۱. آنچه در نسخهٔ بازآفریده شدهٔ مولد فاطمه‌علیها‌السلام وجود دارد روایتی از امام صادق‌علیه‌السلام مشتمل بر نام‌های فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، زکیه، رضیه، مرضیه، محدثه و زهراء است. ← مولد فاطمه‌علیها‌السلام، در: میراث حدیثی شیعه، ۱۷۸/۱۹.

۲. تحریم / ۱۲: و مریم دخت عمران را، همان کسی که خود را پاکدامن نگاه داشت.

۳. احزاب / ۳۳: آلودگی را از شما خاندان پیامبر بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

۴.
و ان مریم أحصنت فرجها — و جاءت بعیسی کبدر الدجی
فقد أحصنت فاطم بعدها — و جاءت بسبطی نبی الهدی

بیت‌ها را در دیوان حسان بن ثابت ندیدم.

کاش پیش از تو و پیش از آن زمان که رفتی و میان من و تو پرده‌ها افکند، مرگ با من همدم شده بود.

ما در مصیبتی نشسته‌ایم که هیچ‌یک از مردمان، از عرب و عجم به چنان مصیبتی ننشسته است.

زمین که زمانی فراخ بود اکنون بر من تنگ آمده و دو نواده‌ات به ستمی گرفتار آمده‌اند که مرا رنجانده است.

تو، خدای را سوگند، برترین همهٔ مردمانی و آن‌جا که از راست و دروغ سخن باشد راستگوترین ایشانی.

تا زنده باشیم و تا زنده باشم بر تو خواهیم گریست و چشم در این گریستن مهلتی نخواهد یافت[1].

---

۱. و قـد رزیـنا بـه مـحضاً خـلیقته ... صـافی الضـرائب و الاعـراق و النسب
و کـنت بـدراً و نـوراً یسـتضاء بـه ... عـلیک تـنزل مـن ذی‌العـزة الکـتب
و کـان جـبریل روح القـدس زائـرنا ... فـغاب عـنا و کـل الخـیر مـحتجب
فـلیت قـبلک کـان المـوت صـادفنا ... لمـا مـضیت و حـالت دونک الحجب
انـا رزیـنا بـما لم‌یـرز ذوشـجن ... مـن البـریة لا عـجم و لا عـرب
ضـاقت عـلی بـلاد بـعد مـا رحـبت ... و سیم سبطاک خسفاً فیه لی نصب
فأنت و الله خـیر الخـلق کـلهم ... و اصدق الناس حیث الصدق و الکذب
فسـوف نـبکیک مـا عشـنا و مـا بقیت ... مـنا العـیون بـتهمال لهـا سکب

فصل ۸

وفات و زیارت فاطمه علیها السلام

سفارش زهرا علیها السلام به علی علیه السلام

سمعانی در رساله، ابونعیم در حلیه[1]، احمد در فضائل الصحابه[2]، نطنزی در خصائص، ابن‌مردویه در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام[3]، و زمخشری در فائق[4] از جابر روایت کرده که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از رحلت به علی علیه السلام فرمود: «درود بر تو ای پدر آن دو ریحانه، تو را به دو گلبوتهٔ خود در دنیا سفارش می‌کنم. زود است که دو ستون تو درهم شکند»[5].

چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درگذشت علی علیه السلام فرمود: این یکی از آن دو ستون است.

زمانی هم که فاطمه علیها السلام درگذشت علی علیه السلام فرمود: این ستون دوم است[6].

---

۱. ← حلیة الاولیاء، ۲۰۱/۳.

۲. ← ۶۳۳/۲.

۳. ← مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ۲۰۴.

۴. ← ۱۸۵/۱.

۵. «السلام علیک أبا الریحانتین اوصیک بریحانتی من الدنیا فعن قلیل ینهد رکناک علیک».

۶. افزون بر منابع مؤلف ← ابن‌بابویه، معانی الاخبار، ۴۰۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۵۲؛ خوارزمی، المناقب، ۱۴۱.

نخستین کسی که به پیامبر صلی الله علیه و آله پیوندد

در بخاری[۱]، مسلم[۲]، حلیه[۳] و مسند[۴] احمد بن حنبل است که عایشه روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام بیماری‌ای که در آن درگذشت فاطمه علیها السلام را خواست. با او رازگویی کرد و او گریست. پس دیگربار رازگویی کرد و او این بار خندید.

در این‌باره از او پرسیدند.

فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله مرا از این خبر داد که درخواهد گذشت و من گریستم. پس مرا از این آگاهاند که نخستین کس از خاندانش باشم که به او بپیوندم و من خندیدم»[۵].

در کتاب ابن‌شاهین است که ام‌سلمه و عایشه گفته‌اند: چون دربارهٔ گریه و خندهٔ فاطمه علیها السلام پرسیدند فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله مرا از این آگاهاند که او درمی‌گذرد و سپس از این خبر داد که پس از او به فرزندانم سختی‌ها خواهد رسید، و من گریستم. آن‌گاه مرا از این آگاهاند که نخستین‌کس از خاندان او هستم که به او بپیوندم، و من خندیدم»[۶].

در روایت ابوبکر جعابی، ابونعیم فضل بن دکین و شعبی از مسروق و همچنین در سنن[۷] قزوینی، ابانه عکبری، مسند[۸] موصلی و فضائل[۹] احمد به سند یادشدگان از عروه، از مسروق، از عایشه است که گفت: فاطمه علیها السلام روی نهاد و راه رفتن او گویی راه رفتن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دخترم خوش آمد. پس او را در سمت راست خود نشاند و با او سخنی درگوشی گفت و او خندید. در این‌باره از او پرسیدم. گفت: راز پیامبر صلی الله علیه و آله را فاش نکنم.

---

۱. ← الجامع الصحیح، ۱۳۲۷/۳، ۱۳۶۲، ۱۶۱۲/۴ و ۲۳۱۷/۵.

۲. ← الصحیح، ۱۹۰۴/۴ و ۱۹۰۵.

۳. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۴۰/۲.

۴. ← ۷۷/۶، ۲۴۰ و ۲۸۲.

۵. «أخبرنی النبی انه مقبوض فبکیت ثم أخبرنی انی أول أهله لحوقا به فضحکت».

۶. «أخبرنی النبی انه مقبوض ثم أخبر ان ابنی سیصیبهم بعدی شدة فبکیت ثم أخبرنی انی أول أهله لحوقا به فضحکت». ← مناقب فاطمه علیها السلام، ۱۸.

۷. ← ابن‌ماجه، السنن، ۵۱۸/۱.

۸. ← ابویعلی، المسند، ۱۱۰/۱۲.

۹. ← ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۷۵۴/۲ و ۷۶۲.

زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله درگذشت در این‌باره از او پرسیدم.

گفت: «او با من رازگویی کرد و فرمود: جبرئیل هر سال یک بار قرآن را با من مقابله می‌کرد. اما امسال دو بار آن را مقابله کرد و جز این گمان ندارم که مرا اجل فرارسیده است و تو نخستین کس از خاندان منی که به من پیوندد، و من نیکوسلفی برای تو باشم. پس من برای این گریستم. سپس فرمود: آیا خرسند نیستی که مهتر زنان مؤمن جهان باشی؟ من از این سخن خندیدم»[1].

سید حمیری گفته است:

او کسی است که زودتر از همهٔ خاندانش به وی درپیوندد. بی‌تابی آشکار مکن.

پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و او نیز پس از آن جرعهٔ خشم و درد سرگشته در پی او رهسپار شد[2].

پس از پدر

روایت شده است فاطمه علیها السلام پس از پدر، پیوسته سر خویش بربسته بود، تنی رنجور داشت، ستون پیکرش درهم ریخته بود، چشم گریان و دل سوزان داشت و دم به دم از هوش می‌رفت و به فرزندان خویش می‌گفت: «کجا است آن پدرتان که شما را گرامی می‌داشت و پی در پی بر شانهٔ خویش می‌گذاشت؟ کجا است آن پدرتان که مهربان‌ترین همهٔ مردم با شما بود و اجازه نمی‌داد پیاده راه سپرید. هرگز گمان ندارم که دیگر بار این در را بگشاید و آن سان که پیشتر می‌کرد شما را بر شانهٔ خود نهد»[3].

---

۱. «انه أسر إلی فقال: ان جبرئیل کان یعارضنی بالقرآن کل سنة و انه یعارضنی به العام مرتین و لاأرانی إلا و قد حضر أجلی و انک لأول أهل بیتی لحوقاً بی و نعم السلف أنا لک، بکیت لذلک ثم قال: ألا ترضین ان تکونی سیدة نساء العالمین المؤمنین فضحکت لذلک».

۲. آنـــــها أســـرع أهـــل بـــیته / و لحـــاقا بـــه فـلاتفشی الجزع

فـــــمضی و اتـــــبعته والهـــا / بـــعد غـــیض جـــرعته و وجـــع

← دیوان السید الحمیری، ۲۸۹.

۳. «أین ابوکما الذی کان یکرمکما و یحملکما مرة بعد مرة أین ابوکما الذی کان أشد الناس شفقة علیکما فلایدعکما تمشیان علی الارض و لا أراه یفتح هذا الباب أبداً و لا یحملکما علی عاتقه کما لم یزل یفعل بکما». ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۵۰ و ۱۵۱.

بیماری و وصیت

فاطمهعليهاالسلام بیمار شد و چهل شب چنین گذراند. سپس ام‌ایمن، اسماء بنت عمیس و علیعليه‌السلام را خواست و به علیعليه‌السلام سه سفارش کرد: این که دختر خواهر او یعنی امامه را که به فرزندان وی علاقه دارد به همسری گیرد، این که مطابق آنچه دیده است که فرشتگان برایش ترسیم و توصیف کرده‌اند از تابوت استفاده کند، و این که هیچ‌یک از کسانی که به او ستم روا داشته‌اند در تشییع او حضور نیابند و اجازه ندهد بر او نماز بگزارند[۱].

مسلم[۲]، از عبدالرزاق، از معمّر، از زهری، از عروه، از عایشه روایت کرده، و نیز در حدیث لیث بن سعد از عقیل، از ابن‌شهاب، از عایشه است که در روایتی مفصل گفته است: فاطمهعليهاالسلام کسی نزد ابوبکر فرستاد و میراث خود از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله را خواست... ـ و ادامهٔ ماجرا تا جایی که راوی گفته است: ـ فاطمهعليهاالسلام او را وانهاد و تا زمانی که درگذشت با او هیچ سخن نگفت و اجازه نداد ابوبکر بر او نماز بگزارد.

واقدی گفته است: فاطمهعليهاالسلام در هنگام جان سپردن به علیعليه‌السلام وصیت کرد ابوبکر و عمر بر او نماز نگزارند. علیعليه‌السلام نیز به وصیت او عمل کرد[۳].

عیسی بن مهران، از مخوّل بن ابراهیم، از عمرو بن ثابت، از ابواسحاق، از ابن‌جبیر، از ابن‌عباس روایت کرده که گفته است: فاطمهعليهاالسلام وصیت کرد چون درگذشت ابوبکر و عمر از آن آگاهی نیابند و بر او نماز نخوانند.

راوی گفته است: علیعليه‌السلام او را شبانه به خاک سپرد و آن دو تن را از این ماجرا آگاه نکرد[۴].

خاکسپاری شبانه

در تاریخ ابوبکر بن کامل[۵] است که عایشه گفته است: فاطمهعليهاالسلام شش ماه پس از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله زنده ماند

---

۱. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۵۱.

۲. ← الصحیح، ۱۳۸۰/۳.

۳. ← سلیم بن‌قیس، کتاب سلیم، ۳۹۳؛ ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۸۵/۱.

۴. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۱/۳ و ۶۹؛ مفید، الاختصاص، ۱۸۵؛ ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضاعليه‌السلام، ۲۰۱/۱.

۵. نام او ابوبکر احمد بن کامل بن خلف قاضی (د. ۳۵۰ ق.) است و در برخی از آثار از این که به دستخط او چیزی دیده‌اند یاد شده است. برای نمونه ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینهٔ دمشق، ۸/۵۰ و ۱۶۶/۵۱. دربارهٔ کتاب او اطلاعی به دست نیاوردم.

و چون درگذشت علی علیه السلام او را شبانه به خاک سپرد و بر او نماز خواند.

در این کتاب همچنین از سفیان بن عیینه روایت شده و نیز حسن بن محمد و عبدالله بن ابی‌شیبه از یحیی بن سعید قطان، از معمر، از زهری روایت کرده‌اند که فاطمه علیها السلام شبانه به خاک سپرده شد.

از او در همین کتاب آمده است که امیرمؤمنان علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام شبانه وی را به خاک سپردند و قبر او نیز پنهان کردند.

در تاریخ طبری نیز آمده است که فاطمه علیها السلام شبانه به خاک سپرده شد و جز عباس، علی، مقداد و زبیر کسی دیگر در تشییع او حاضر نبود[1].

اما در روایت‌های ما است که امیرمؤمنان علیه السلام، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، عقیل، سلمان، ابوذر، مقداد و بریده، و در روایتی دیگر، عباس و پسرش فضل، و همچنین در روایتی حذیفه و ابن‌مسعود بر او نماز گزاردند[2].

اصبغ بن نباته گفته است: از امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ دفن شبانهٔ فاطمه علیها السلام پرسیدند.

فرمود: «او از کسانی ناخشنود بود و خوش نداشت در تشییع او حضور یابند. بر هرکس هم که از آنان پیروی کند حرام است بر کسی از فرزندان فاطمه علیها السلام نماز بگزارد»[3].

روایت شده است که علی علیه السلام قبر آن حضرت را با زمین برابر ساخت[4].

گفته‌اند: پیرامون قبر آن حضرت هفت صورت قبر ساخت تا قبر او بازشناخته نشود[5].

همچنین روایت شده است بر چهل قبر آب پاشید تا نتوانند قبر آن حضرت را از دیگر قبرها بازشناسند و بر او نماز بگزارند.

سلامه موصلی گفته است:

---

۱. ← تاریخ الامم و الملوک، ۲۳۶/۲، با تفاوت.

۲. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۵۲؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۳۶؛ خصیبی، الهدایة الکبری، ۱۷۸، البته با روایت‌هایی متفاوت.

۳. «انها کانت ساخطة علی قوم کرهت حضورهم جنازتها و حرام علی من یتولاهم ان یصلی علی احد من ولدها». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۷۵۶؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۵۳.

۴. ← کلینی، الکافی، ۴۵۸/۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۵۲.

۵. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۵۲.

چون فاطمهٔ زهراعليها‌السلام درگذشت شوهرش آن مرد هدایتگر همراه با دو نوادهٔ پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله او را به فرمان خود او غسل دادند،

و برخاست و به میانهٔ بقیع درآمد و آن‌جا بر او نماز خواند و او را به خاک درپوشاند،

و هیچ‌کس از آنان بر او نِماز نگزاردند. پیراسته باد او از نماز آن طایفه، پیراسته![1]

سید حمیری گفته است:

فاطمهعليها‌السلام وصیت کرد که آن دو تن نه بر او نماز بگزارند و نه به آستانهٔ قبر او نزدیک شوند.

علیعليه‌السلام بود و مقداد و او وصیت کرده بود او را شبانه و آهسته در آرامش و پنهانی بیرون برند[2].

ابن‌حماد گفته است:

او به ابوالحسن علیعليه‌السلام وصیت کرد که به حقی که دارم سوگند، مرا از ناپاکان پنهان بدار.

سپس آن وصی، پدر حسینعليه‌السلام زمانی که شب بال گسترانده بود او را غسل داد و به خاک سپرد[3].

غسل

ابوعبدالله حمویه بن علی بصری، احمد بن حنبل[4]، و ابن‌بطه به سندهای خود آورده‌اند که ام سلمی همسر ابورافع گفته است: فاطمهعليها‌السلام بدان بیماری که در آن درگذشت مبتلا شد و من پرستارش بودم. در این میان یک روز از همیشه آرام‌تر بود.

---

۱. لما قضت فاطم الزهراء غسلها — عن امرها بعلها الهادی و سبطاها
و قام حتی اتی بطن البقیع بها — لیلا فصلی علیها ثم واراها
و لم‌یصل علیها منهم احد — حاشا لها من صلاة القوم حاشاها

۲. و فاطم قد اوصت بأن لایصلیا — علیها و ان لایدنوا من رجا القبر
علیا و مقداداً و ان یخرجوا بها — رویداً بلیل فی سکون و فی سر
← دیوان السید الحمیری، ۲۴۳ و ۲۴۴.

۳. و قد اوصت ابا حسن علیا — بحقی ان علی الارجاس تغشی
فغسلها الوصی ابوحسین — و واراها و جنح اللیل مغشی

۴. ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۴۶۱/۶؛ همو، فضائل الصحابة، ۷۲۵/۲.

در آن هنگام علی علیه السلام برای کاری بیرون رفت و فاطمه علیها السلام به من گفت: برایم آب بریز.

من آب ریختم.

او برخاست و به نیکوترین وجه غسل کرد، آن‌گاه جامهٔ نو پوشید و فرمود: بسترم را در میان خانه بگستر.

سپس رو به قبله کرد و آرمید و فرمود: «من جان می‌سپارم. خود غسل کرده‌ام؛ کسی مرا برهنه نسازد»[1].

سپس گونه بر دست نهاد و جان سپرد.

اسماء بنت عمیس گفته است: فاطمه علیها السلام به من وصیت کرد که چون درگذشت کسی جز من و علی علیه السلام او را غسل ندهیم، و من در غسل دادن او علی علیه السلام را یاری دادم[2].

در کتاب بلاذری است که امیرمؤمنان علیه السلام او را از بستنگاه لنگ به بالا و اسماء بنت عمیس از آن جا به پایین غسل داد[3].

ابوالحسن خزاز قمی در الاحکام الشرعیة آورده است: از امام صادق علیه السلام در این باره پرسیدند که چه کسی فاطمه علیها السلام را غسل داد.

فرمود: «امیرمؤمنان علیه السلام او را غسل داد؛ زیرا او صدیقه‌ای بود که کسی جز صدیق نمی‌بایست او را غسل دهد»[4].

تابوت

در تهذیب الاحکام است که سلیمان بن خالد گفته است: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چه کسی نخستین کسی بود که برایش از تابوت بهره جستند؟

---

۱. «انا مقبوضة و قد اغتسلت فلا یکشفنی احد».

۲. ← طبرسی، اعلام الوری، ۳۰۰/۱.

۳. خبر را در انساب الاشراف نیافتم.

۴. «غسلها امیرالمؤمنین لانها کانت صدیقة و لم یکن لیغسلها الا صدیق». ← ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۱۴۲/۱. نیز با اندکی تفاوت: همو، علل الشرائع، ۱۸۴/۱؛ کلینی، الکافی، ۴۵۸/۱؛ طوسی، الاستبصار، ۲۰۰/۱؛ همو، تهذیب الاحکام، ۴۴۰/۱.

فرمود: فاطمه دخت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله[1].

در روایت عبدالرحمن است که فاطمه علیها السلام به اسماء فرمود: «مرا بپوشان که خدایت از آتش بپوشاند»[2].

مقصود او نیز استفاده از تابوت بود.

علی علیه السلام به هنگام خاکسپاری

روایت کرده‌اند علی علیه السلام به هنگام به خاک سپردن زهرا علیها السلام فرمود: «ای پیامبر خدا، درود بر تو از جانب من و از جانب دخترت که در برت آرمید و چه زود به تو پیوست. شکیبایی‌ام در غم گزیدهٔ تو کم شده و تاب و توانم به کرانه رسیده است، هرچند تأسی جستن به جدایی سترگ و مصیبت گران از کف دادن تو مایهٔ تسلای دل است؛ که من خود تو را به دل خاک سپردم و در حالی که سرت بر سینه من بود جانت پرواز کرد: ﴿إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّـآ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾[3]. اکنون امانت بازگردانیده و گرو ستانده شده است؛ و اندوه من همیشگی و شبم به بیخوابی است، تا خداوند برایم آن سرای را که تو در آن اقامت افکنده‌ای برگزیند و مرا از این سرای ناپالودگی و گناه ببرد. دخترت تو را خواهد آگاهاند. از او بسیار پرس و فراوان خبر بجوی، و این در روزگاری است که هنوز زمانی چندان به درازا نکشیده و هنوز نام و یاد تو کهنه نشده است. درود بر شما، درود کسی که بدرود گوید و نه گزافه گزیند و نه آشفته‌حال باشد. اینک نه اگر بازگردم از سر دل‌آزردگی است و نه اگر بمانم از گمان بد به آنچه خداوند به صابران وعده داده است»[4].

---

۱. ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۴۶۹/۱.

۲. «استرینی سترک الله من النار». ← همان‌جا.

۳. بقره / ۱۵۶: ما از آن خدا هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم.

۴. «السلام علیک یا رسول الله عنی و عن ابنتک النازلة فی جوارک، و السریعة اللحاق بک، قلّ عن صفیتک صبری، و رق فیها تجلدی، إلا ان التأسی بعظیم فرقتک و فادح مصیبتک موضع تعزّ، فلقد وسدتک فی ملحود قبرک، و فاضت بین نحری و صدری نفسک، إنا لله و إنا الیه راجعون، فلقد استرجعت الودیعة، و اخذت الرهینة، اما حزنی فسرمد، و اما لیلی فمسهد، إلی ان یختار الله لی دارک التی انت بها مقیم، و ینقلنی من الاکدار و التأثیم، و ستنبئک ابنتک فاحفها السؤال، و استخبرها الحال، هذا و لم‌یطل العهد، و لم‌یخلق الذکر، و السلام علیکما سلام مودع لا قال و لا سئم، فان أنصرف فلا عن

←

روایت شده است چون علی علیه السلام فاطمه علیها السلام را به درون قبر مبارک برد دستی بیرون آمد و او را گرفت و علی علیه السلام بالا آمد.

عبدالرحمن همدانی و حمید طویل گفته‌اند: علی علیه السلام بر کنار قبر آن حضرت بیت‌هایی چند بر زبان راند:

آن را که به من محبت داشت یاد کردم و شب را چنان گذراندم که گویی گماشته بر بازآوردن همهٔ اندوه‌های گذشته‌ام.

هر اجتماعی میان دو دوست، را جدایی‌ای است و هرچه کمتر از فراق همیشگی باشد اندک.

این که پس از احمد صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را نیز از کف داده‌ام دلیلی است بر آن که هیچ دوستی همیشه نمی‌ماند[1].

پس سروشی او را چنین پاسخ گفت:

آن جوانمرد می‌خواهد که دوست وی پایدار نماند، در حالی که او را جز مرگ راهی در پیش نیست.

چاره‌ای جز مرگ و چاره‌ای جز پوسیدن نیست و ماندن من پس از شما بسی اندک خواهد بود.

اگر که روزی مدت بهره‌مندی‌ام از این زندگی به سر آید گریهٔ گریه‌کنندگان نیز کم خواهد بود.

یاد من از یادها خواهد رفت و دوستی‌ام فراموش خواهد شد و دوستم را جایگزینی برایم خواهد آمد[2].

→

ملالة، و إن أقم فلا عن سوء ظن بما وعد الله الصابرين». ← شریف رضی، نهج البلاغة، خطبهٔ ۲۰۲؛ کلینی، الکافی، ۴۵۹/۱؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۳۷ و ۱۳۸؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۷۰/۳؛ مفید، الامالی، ۲۸۱ و ۲۸۲؛ طوسی، الامالی، ۱۰۹، با تفاوت‌هایی.

۱. ذکرت أبا ودی فبت کأننی — برد الهموم الماضیات وکیل
لکل اجتماع من خلیلین فرقة — و کل الذی دون الفراق قلیل
و ان افتقادی فاطم بعد احمد — دلیل علی ان لایدوم خلیل

← ابن‌بابویه، الامالی، ۵۸۰؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۵۳.

۲. یرید الفتی ان لایدوم خلیله — و لیس له إلا الممات سبیل
فلا بد من موت و لا بد من بلی — و ان بقائی بعدکم لقلیل

←

قبر نامعلوم

ابوجعفر طوسی گوید: درست‌تر آن است که آن حضرت در سرای خود یا در روضه دفن شده است[۱].

گواه این سخن آن که پیامبر ﷺ خود فرموده است: «میان قبر و منبر من باغی از باغ‌های بهشت است»[۲].

در روایت بخاری است: «میان خانه و منبر من باغی از باغ‌های بهشت است»[۳].

اما در روایت موطأ[۴]، حلیه[۵]، ترمذی[۶] و مسند[۷] احمد بن حنبل است: «از میان خانه تا منبر من باغی از باغ‌های بهشت است»[۸].

همچنین فرموده است: «منبر من بر کنار جویی از جوی‌های بهشت است»[۹].

گفته‌اند محدودهٔ روضه فاصلهٔ میان مرقد پیامبر ﷺ تا منبر و تا ستون‌های مجاور صحن مسجد است[۱۰].

←

اذا انقطعت یوما من العیش مدتی — فـان بکـاء البـاکـیات قـلیل

ستعرض عن ذکری و تنسی مودتی — و یـحدث بـعدی للـخلیل بـدیل

برای این بیت‌ها و بیت‌های پیشین و نیز روایت با تفاوت‌هایی ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۵۲۷/۴۲؛ ثعلبی، الکشف و البیان، ۲۵۹/۱.

۱. شیخ طوسی در النهایة (۲۸۷) و در المبسوط (۳۸۶/۱) این دو روایت را ترجیح می‌دهد، اما در من لایحضره الفقیه (۵۷۲/۲) ضمن ذکر روایت‌ها روایت به خاک سپرده شدن آن حضرت در سرای خود را صحیح می‌داند.

۲. «بین قبری و منبری روضة من ریاض الجنه». ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۶۴/۳.

۳. «بین بیتی و منبری روضة من ریاض الجنه» ← بخاری، الجامع الصحیح، ۳۹۹/۱، ۶۶۷/۲، ۲۴۰۸/۵ و ۲۶۷۲/۶. البته روایت بخاری در همه این موارد «ما بین...» است.

۴. ← ۱۹۷/۱.

۵. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۲۶/۳.

۶. ← السنن، ۷۱۸/۵ و ۷۱۹.

۷. ← ۲۳۶/۲، ۳۷۶، ۴۰۱، ۴۳۸، ۴۶۵، ۵۳۳، ۴/۳ و ۳۹/۴ - ۴۱.

۸. «مابین بیتی و منبری روضة من ریاض الجنة».

۹. «منبری علی ترعة من ترع الجنة». ← ضیاء الدین مقدسی، الاحادیث المختارة، ۳۰۴/۱؛ نسائی، سنن النسائی الکبری، ۴۸۸/۲؛ بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۲۴۷/۵؛ ابن ابی شیبه، المصنف، ۳۱۷/۶.

۱۰. ← کلینی، الکافی، ۵۵۵/۴؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۸/۶.

احمد بن محمد بن ابی نصر گوید: دربارهٔ قبر فاطمه علیها السلام از امام کاظم علیه السلام پرسیدم.

فرمود: «او در سرای خود به خاک سپرده شد و چون امویان بر مسجد افزودند مدفن او در مسجد قرار گرفت»[1].

زیارت زهرا علیها السلام

یزید بن عبدالملک، از پدر خود، از جد خود روایت کرده که گفته است: بر فاطمه علیها السلام درآمدم. او پیش از من سلام کرد و پرسید: چه چیز تو را آورده است؟

گفتم: برکت جستن.

فرمود: «پدرم ــ و او این است ــ مرا از این آگاهانده است که هرکس بر او و بر من سه روز سلام کند خداوند بهشت را برایش واجب گرداند»[2].

پرسیدم: در حیات او و حیات تو؟

فرمود: آری و نیز پس از مرگ ما[3].

جانم بر این گواهی دهد که این جان در روز قیامت غنیمت‌ها به چنگ آورده است.

به واسطهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی علیه السلام و آن دو سرور علیهما السلام و فاطمه علیها السلام[4].

دیک الجن گفته است:

ای قبر فاطمه علیها السلام که در همهٔ مدینه همانند آن قبری نیست که آرمیدن در آن خوش باشد،

چرا که زهرا علیها السلام آن زهره دنیا که به زیبایی‌های روی او تو نیز زینت یافته‌ای در تو خفته است.

---

۱. «دفنت فی بیتها فلما زادت بنوامیة فی المسجد صارت فی المسجد». ← کلینی، الکافی، ۴۶۱/۱؛ ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲۸۷/۲؛ همو، معانی الاخبار، ۲۶۸؛ همو، من لایحضره الفقیه، ۳۲۹/۱؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۵۵/۳؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۰۱/۱.

۲. «اخبرنی ابی و هو ذا من سلم علیه و علیّ ثلاثة ایام اوجب الله له الجنة».

۳. ← مفید، المزار، ۱۷۷؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۹/۶.

۴.
نفسی تقر بأنها — یوم القیامة غانمه
بنبیها و وصیها — و السیدین و فاطمه

خاک تو سیراب باران رحمت باد، تا فروغ قبرها در مدینه برقرار باشد و تو برقرار باشی.
غبار تو اینک عطر خوش است و خاک تو مشکی که در بینی توان افکند[1].

---

۱. یـا قـبر فـاطمة الذی مـا مـثله — قـبراً بـطیبة طـاب فـیه مـبیتا
إذ فـیک حـلت زهـرة الدنـیا التـی — بـحلی مـحاسن وجـهها حـلیتا
فسقی ثراک الغیث ما بقیت به — نـور القـبور بـطیبة و بـقیتا
فـلقد بـریاها ظـللت مـطیباً — و غداک مسکا فی الانوف قتیتا

← دیوان دیک الجن، ۹۳، با مقداری تفاوت.

بخش ۱۵

امامت امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام

فصل ۱

استدلال بر امامت ایشان

گواه‌هایی قرآنی

خداوند فرموده است: ﴿وَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَ ٱتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ﴾[1] و این در حالی است که هیچ پیروی‌ای شایسته‌تر از پیروی امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام وجود ندارد. سپس فرموده است: ﴿أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾[2]؛ و خداوند نسل آن دو تن را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ملحق ساخت و کتاب او بر این گواهی داد. از این روی چونان که به موجب حق نبوت پیامبر طاعت از او واجب است طاعت از این دو امام نیز به حق امامت واجب است.

خداوند همچنین از زبان قرشیان سخن آورد و فرمود: ﴿ٱلَّذِينَ يَحْمِلُونَ ٱلْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْمًا فَٱغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَ ٱتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ ٱلْجَحِيمِ * رَبَّنَا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ ٱلَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَ مَن صَلَحَ مِنْ ءَابَآئِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ * وَقِهِمُ ٱلسَّيِّئَاتِ وَ مَن تَقِ ٱلسَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ﴾[3].

---

۱. طور / ۲۱: و کسانی که گرویده و فرزندانشان آن‌ها را در ایمان پیروی کرده‌اند... .

۲. طور / ۲۱: فرزندانشان را به آن‌ها ملحق خواهیم کرد.

۳. غافر / ۷ - ۹: کسانی که عرش خدا را حمل می‌کنند و آن‌ها که پیرامون آنند به سپاس پروردگارشان تسبیح می‌گویند و ←

نیز فرمود: ﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ﴾[۱]. این در حالی است که در هیچ فضیلتی تقدم بر پیامبر صلی الله علیه و آله جایز نباشد و هیچ کس نیز سزامندتر از او و فرزندانش برای دعا به چنین عبارت‌هایی نیست.

پس بدین سان امامت ایشان لازم شود.

استدلال به نصوص

یکی از دلایل امامت این دو تن، روایت صریح پیامبر صلی الله علیه و آله دربارهٔ امامت امامان دوازده‌گانه علیهم السلام است که از هر دو طریق و هر دو طایفه، با اختلاف و تفاوتی که میان آن‌ها وجود دارد، نقل شده است و چون این ثابت شود، برای هرکس که به امامت دوازده امام علیهم السلام معتقد باشد، یقین به امامت آن دو تن نیز حاصل است.

استدلال به فراخوان به بیعت

دلیل دیگر این روایت ثابت شدهٔ بدون اختلاف است که آن دو تن مردم را به بیعت با خویش و باور داشتن به امامت ایشان فراخواندند. در این وضعیت یا آن‌ها در این دعوت بر حق بوده‌اند یا بر باطل. اگر بر حق بوده‌اند امامت ایشان ثابت است و اگر بر باطل بوده‌اند باید به فسق و گمراهی ایشان گرایید، ولی این چیزی است که هیچ مسلمانی بدان باور ندارد.

←

به او ایمان دارند و برای کسانی که گرویده‌اند طلب آمرزش می‌کنند: پروردگارا، رحمت و دانش تو بر هر چیز احاطه دارد، کسانی را که توبه کرده و راه تو را دنبال کرده‌اند ببخش و آن‌ها را از عذاب آتش نگاه دار. پروردگارا، آنان را در باغ‌های جاوید که وعده‌شان داده‌ای با هر که از پدران و همسران و فرزندانشان که به صلاح آمده‌اند داخل کن؛ زیرا تو خود ارجمند و حکیمی، و آنان را از بدی‌ها نگاه دار، و هرکه را از بدی‌ها حفظ کنی البته رحمتش کرده‌ای و این همان کامیابی بزرگ است.

۱. فرقان / ۷۴: و کسانی‌اند که می‌گویند: پروردگارا، به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایهٔ روشنایی چشمان ما باشند.

استدلال به انحصار طرق اثبات امامت

دلیل دیگر آن است که راه اثبات امامت یا تصریح (نص) است، یا وصف و یا انتخاب (اختیار)؛ و این هر سه در مورد ایشان حاصل آمده و از این روی عقیده به امامت ایشان واجب است.

استدلال به قیام

دلیل دیگر آن است که ثابت شده آن دو بزرگوار قیام کردند و دعوی داشتند. از آن سوی، در روزگار ایشان جز معاویه و یزید صاحب دعوی دیگری نبود. آن‌ها نیز فسق بلکه کفرشان ثابت شده است و از این روی می‌بایست امامت از آن حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام باشد.

استدلال به اجماع

دلیل دیگر اجماع اهل بیت است؛ چه، اهل بیت بر امامت این دو امام اجماع دارند و اجماع ایشان نیز حجت است.

استدلال به حدیث مشهور نبوی

دلیل دیگر آن روایت مشهور است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «این دو فرزندم امامند؛ برخیزند یا بنشینند»[1].

به موجب این متن، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله امامت این دو تن را واجب دانسته است، خواه به جهاد برخیزند و خواه بنشینند و به دیگر سخن، خواه دعوی امامت خود کنند و خواه این دعوی وانهند.

استدلال به عصمت

مسلک عصمت و نصوص و این که این دو تن برترین مردمان باشند نیز بر امامت ایشان دلالت کند.

استدلال به وراثت

دیگر آن که خلافت پیامبران در میان فرزندان ایشان بوده و برای پیامبر ما نیز جز این دو تن فرزندی نمانده است.

---

۱. «ابنای هذان امامان قاما او قعدا». ← مفید، الفصول المختارة، ۳۰۳؛ همو، المسائل الجارودیة، ۳۵؛ همو، الارشاد، ۳۰/۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۰۷/۱ و ۴۲۱؛ همو، مجمع البیان، ۳۱۱/۲، ۱۰۴/۴ و ۱۶۵/۸.

استدلال به بیعت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

برهان دیگر برای امامت این دو تن، بیعت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با ایشان در خردسالی است، در حالی که پیامبر با هیچ نابالغی جز ایشان بیعت نکرد[1].

استدلال به آیات سورهٔ دهر

دیگر دلیل آن است که آیه‌های قرآن از لزوم پاداش بهشت در ازای اعمال آن‌ها در حالی که به ظاهر طفل خردسال بوده‌اند حکایت دارد، آن‌جا که فرمود: ﴿وَ يُطْعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ ٱللهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَآءً وَ لَا شُكُورًا * إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا * فَوَقَيٰهُمُ ٱللهُ شَرَّ ذَٰلِكَ ٱلْيَوْمِ وَ لَقَّيٰهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا * وَ جَزَيٰهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا﴾[2]، و در این سخن آن دو تن را در کنار پدر و مادر ایشان به عموم خطاب آیه درآورد.

استدلال به مباهله

دلیل دیگر، آوردن آنان در جریان مباهله است. ابن‌علان معتزلی گوید: این امر دلالت کند که ایشان در آن زمان مکلّف بودند؛ چه، مباهله جز با کسانی که بالغ باشند روا نیست[3].

هم‌مسلکان ما نیز گفته‌اند: کمتر بودن سن از حد بلوغ با کامل بودن عقل هیچ منافاتی ندارد و سن بلوغ تنها حدی برای تعلق احکام شرعی است؛ و بدین سان آنچه دربارهٔ ایشان در مباهله رخ داده خرق عادت است و از این رهگذر ثابت می‌شود آن دو امام به رغم خردسالی در آن زمان، حجتی از

---

۱. ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۱۵/۳؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۸۰/۱۴؛ همو، ترجمة الامام الحسن علیه‌السلام، ۲۱۵. البته با این توضیح که در این دو منبع از بیعت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر نیز یاد شده است.

۲. انسان / ۸ - ۱۲: و به پاداش دوستی خدا بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می‌دادند. ما برای خشنودی خدا است که به شما می‌خورانیم و پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم. ما از پروردگارمان از روز عبوسی سخت هراسناکیم. پس خدا هم آنان را از آسیب آن روز نگاه داشت و شادابی و شادمانی به آنان ارزانی داشت و به پاس آن که صبر کردند بهشت و پرنیان پاداششان داد.

۳. ← طوسی، التبیان، ۴۸۵/۲؛ طبرسی، مجمع البیان، ۳۱۱/۲، با این توضیح که در این دو منبع «ابن‌ابی‌علان» آمده است.

حجت‌های خدا برای پیامبر او در جریان مباهله بوده‌اند. اگر آن‌ها امام نبودند خداوند به وجود آن‌ها، با خردسالی ایشان، در برابر دشمنان خدا احتجاج نمی‌کرد و در آیه از این سخن به میان نمی‌آورد که دعای آنان در معرض اجابت بوده است.

اگر پیامبر ﷺ جایگزینی برای ایشان در مباهله می‌یافت آن جایگزین‌ها را به مباهله می‌آورد یا دست‌کم در کنار ایشان حاضر می‌کرد. پس بسنده کردن پیامبر ﷺ به ایشان دلیلی بر فضیلت ایشان و کاستی دیگران است.

همچنین خداوند در آن آیه از ایشان مقدم بر «انفس» یاد کرد تا از جایگاه شایسته و منزلت والای آن‌ها خبر دهد و بدین اشاره کند که آن‌ها بر خود کسان تقدم دارند[1]. این خود دلیلی قوی است ـ و قوی‌تر از این دلیل نتوان یافت ـ بر این که آنان برترین خلق خدایند.

بدان که خداوند تعالی دربارهٔ توحید و عدل فرموده است: ﴿قُلْ يَآ اَهْلَ اَلْكِتَابِ تَعَالَوْا اِلىٰ كَلِمَةٍ سَوَآءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اَلَّا نَعْبُدَ اِلَّا اَللهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا اَرْبَابًا مِنْ دُونِ اَللهِ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اَشْهَدُوا بِاَنَّا مُسْلِمُونَ﴾[2].

دربارهٔ نبوت و امامت فرموده است: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ اَبْنَآءَنَا وَاَبْنَآءَكُمْ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمْ وَاَنْفُسَنَا وَاَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اَللهِ عَلَى اَلْكَاذِبِينَ﴾[3].

دربارهٔ شرعیات و احکام نیز فرموده است: ﴿قُلْ تَعَالَوْا اَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ اَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِاَلْوَالِدَيْنِ اِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوآ اَوْلَادَكُمْ مِنْ اِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَاِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا اَلْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا اَلنَّفْسَ اَلَّتِى حَرَّمَ اَللهُ اِلَّا بِاَلْحَقِّ ذٰلِكُمْ وَصَّيكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ اَلْيَتِيمِ اِلَّا بِاَلَّتِى هِىَ اَحْسَنُ حَتّىٰ يَبْلُغَ اَشُدَّهُ وَاَوْفُوا اَلْكَيْلَ وَاَلْمِيزَانَ بِاَلْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا وَاِذَا قُلْتُمْ فَاَعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبىٰ وَبِعَهْدِ اَللهِ اَوْفُوا

---

۱. ← زمخشری، الکشاف، ۳۹۷/۱.

۲. آل‌عمران / ۶۴: بگو: ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد. پس اگر اعراض کردند بگویید: شاهد باشید که ما مسلمانیم، نه شما.

۳. آل‌عمران / ۶۱: بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فراخوانیم، سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را برای دروغگویان قرار دهیم.

ذٰلِكُمْ وَصّيٰكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ * وَاَنَّ هٰذَا صِرَاطِی مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا اَلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذٰلِكُمْ وَصّيٰكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾[۱].

باری، مفسران بر این اجماع دارند که مقصود از ﴿اَبْنَآءَنَا﴾ در آیهٔ مباهله حسن علیه السلام و حسین علیه السلام است[۲].

ابوبکر رازی گفته است: این دلالت می‌کند که آن دو تن پسران پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و پسر دختر پسر حقیقی انسان باشد[۳].

حدیث مباهله را ترمذی در جامع[۴] خود روایت کرده و گفته: این حدیثی حسن است.

مسلم روایت کرده است که معاویه به سعد بن ابی‌وقاص فرمان داد تا ابوتراب را لعنت کند. او این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را که فرموده بود: «آیا خرسند نیستی که با من در چنان جایگاهی باشی که هارون با موسی علیه السلام بود»[۵] و فرموده بود: «فردا پرچم را به مردی خواهم داد...»[۶] و نیز آیهٔ ﴿نَدْعُ اَبْنَآءَنَا

---

۱. انعام / ۱۵۱ - ۱۵۳: بگو: بیایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده برای شما بخوانم: چیزی را با او شریک قرار مدهید و به پدر و مادر احسان کنید و فرزندان خود را از بیم تنگدستی مکشید. ما شما و آنان را روزی می‌رسانیم و به کارهای زشت، چه علنی آن و چه پوشیده‌اش، نزدیک مشوید و نفسی را که خدا حرام گردانیده جز به حق مکشید. این‌ها است که خدا شما را به انجام دادن آن سفارش کرده است. باشد که بیندیشید و به مال یتیم، جز به نحوی هرچه نیکوتر، نزدیک مشوید، تا به حد رشد خود برسد، و پیمانه و ترازو را به عدالت تمام بپیمایید. هیچ‌کس را جز به قدر توانش تکلیف نمی‌کنیم؛ و چون به داوری یا شهادت سخن گویید دادگری کنید، هرچند دربارهٔ خویشاوند شما باشد؛ و به پیمان خود وفا کنید. این‌ها است که خدا شما را به آن سفارش کرده است. باشد که پندگیرید؛ و بدانید این است راه راست من. پس از آن پیروی کنید، و از راه‌های دیگر که شما را از راه وی پراکنده می‌سازد پیروی مکنید. این‌ها است که خدا شما را به آن سفارش کرده است، باشد که به تقواگرایید.

۲. برای نمونه ← طبری، جامع البیان، ۳۰۰/۳؛ واحدی، الوجیز، ۲۱۴/۱؛ مقاتل، تفسیر مقاتل بن‌سلیمان، ۱۷۴/۱؛ مسلم، الصحیح، ۱۸۷۱/۴؛ حاکم، المستدرک، ۱۶۳/۳؛ بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۶۳/۷؛ ترمذی، السنن، ۲۲۵/۵ و ۶۳۸؛ ابن‌حنبل، مسند احمد، ۱۸۵/۱؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۶/۴۲ و ۱۱۲؛ یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ۸۲/۲؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۵۰۲/۲؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۴۰/۲؛ مفید، تفضیل امیرالمؤمنین علیه السلام، ۲۱.

۳. ← طبرسی، مجمع البیان، ۳۱۰/۲ و ۳۱۱.

۴. ← السنن، ۲۲۵/۵ و ۶۳۸.

۵. «اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی؟» منابع حدیث پیشتر گذشته است.

۶. «لاعطین الرایة غدا رجلا...». متن کامل و منابع حدیث پیشتر گذشته است.

﴿وَاَبْنَآءَکُمْ﴾[1] و داستان آن را یادآور شد[2].

ابوالفتح محمد بن احمد بن ابی‌الفوارس به سند خود از سعد بن ابی‌وقاص روایت کرده که گفته است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای علی علیه‌السلام سه ویژگی برشمرد که اگر یکی از آن‌ها را داشتم برایم دوست‌داشتنی‌تر از شتران سرخ‌موی بود.

ابوالفتح آن‌گاه همین روایت پیش‌گفتهٔ مسلم را آورده است.

در روایتی دیگر از مسلم است که سعد بن ابی‌وقاص گفته: چون آیهٔ ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ اَبْنَآءَنَا وَاَبْنَآءَکُمْ﴾[3] نازل شد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام، فاطمه علیهاالسلام، حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام را خواند و گفت: «خداوندا، اینان کسان من هستند»[4].

ابونعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفته: شعبی گفته: جابر گفته است: ﴿وَاَنْفُسَنَا وَاَنْفُسَکُمْ﴾ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام است ﴿اَبْنَآءَنَا وَاَبْنَآءَکُمْ﴾ حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام و ﴿نِسَآءَنَا﴾ فاطمه علیهاالسلام[5].

این حدیث را همچنین واحدی در اسباب النزول[6] به سند خود از عبدالله بن احمد بن حنبل، از پدر او، ابن‌بیّع در معرفة علوم الحدیث[7] از کلبی، از ابوصالح، از ابن‌عباس، مسلم در صحیح[8]، ترمذی در جامع[9]، احمد بن حنبل در مسند[10] و در فضائل[11]، ابن‌بطه در ابانه، ابن‌ماجه قزوینی در سنن[12]، اشنهی

---

۱. آل عمران / ۶۱.

۲. ← الصحیح، ۱۸۷۱/۴.

۳. آل‌عمران / ۶۱.

۴. «اللهم هولاء اهلی». در صحیح مسلم (۱۸۷۱/۴) این عبارت دنباله همان خبر قبلی است.

۵. ← بیهقی، دلائل النبوة، ۳۵۳/۱.

۶. ← ص ۶۸.

۷. ← ۵۰/۱.

۸. ← ۱۸۷۱/۴

۹. ← السنن، ۲۲۵/۵ و ۶۳۸.

۱۰. ← ۱۸۵/۱.

۱۱. ← فضائل الصحابة، ۷۷۶/۲.

۱۲. روایت را در سنن نیافتم.

در اعتقاد اهل السنه، خرگوشی در شرف النبی صلی الله علیه و آله[۱] آورده و محمد بن اسحاق، قتیبة بن سعید، حسن بصری، محمود زمخشری[۲]، ابن‌جریر طبری[۳]، قاضی ابویوسف، و قاضی معتمد ابوالعباس آن را روایت کرده‌اند و افزون بر این، از ابن‌عباس، سعید بن جبیر، مجاهد، قتاده، حسن، ابوصالح، شعبی، کلبی، محمد بن جعفر بن زبیر و اسد روایت شده و ابوالفرج اصفهانی در اغانی[۴] آن را از شهر بن حوشب، عمر بن علی، کلبی، ابوصالح، ابن‌عباس، شعبی، ثمالی، شریک، جابر، ابورافع، امام صادق علیه السلام، امام باقر علیه السلام و امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده است و امامیه و زیدیه به رغم تفاوت در روایت، در مضمون این خبر با یکدیگر اتفاق نظر دارند.

داستان به برآیند همهٔ روایت‌ها و طرق، این است که هیئت نجران چهل تن بودند و از آن جمله سیّد، عاقب، قیس، حارث و عبدالمسیح بن یونان اسقف نجران در میان آن‌ها حضور داشتند.

اسقف گفت: ای ابوالقاسم، پدر موسی علیه السلام که بود؟

فرمود: عمران.

پرسید: پدر یوسف علیه السلام که بود؟

فرمود: یعقوب علیه السلام.

پرسید: پدر تو کیست؟

فرمود: پدر من عبدالله بن عبدالمطلب است.

پرسید: پدر عیسی علیه السلام که بود؟

پیامبر صلی الله علیه و آله از آنان روی برتافت. سپس این آیه نازل شد: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ ٱللهِ كَمَثَلِ ءَادَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾[۵].

پیامبر صلی الله علیه و آله آیه را تلاوت کرد و از هوش رفت.

---

۱. ← شرف المصطفی صلی الله علیه و آله، ۳۶۶/۵ - ۳۶۸.

۲. ← الکشاف، ۳۹۷/۱.

۳. ← جامع البیان، ۳۰۰/۳.

۴. ← ۶/۱۲ - ۱۱.

۵. آل‌عمران / ۵۹: درواقع مثل عیسی نزد خدا همچون مثل خلقت آدم است که او را از خاک آفرید، سپس بدو گفت: باش، پس وجود یافت.

چون به هوش آمد، اسقف گفت: آیا مدعی هستی خداوند تعالی به تو وحی فرستاده که عیسی‌علیه‌السلام از خاک آفریده شده است؟ ما چنین چیزی را نه در آنچه به تو وحی شده است می‌یابیم و نه در آنچه به ما وحی شده است و نه یهودیان آن را در آنچه بر ایشان نازل شده است می‌یابند.

سپس این آیه نازل شد: ﴿فَمَنْ حَآجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَكُمْ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ ٱللهِ عَلَى ٱلْكَاذِبِينَ﴾[۱].

اسقف گفت: ای ابوالقاسم، با ما انصاف روا داشتی، کی مباهله کنیم؟

فرمود: فردا، اگر خدا بخواهد.

مسیحیان رفتند.

سید به حارث گفت: با مباهلهٔ او چه می‌کنید؟

گفت: اگر او دروغگو باشد با مباهلهٔ او هیچ کاری نمی‌کنیم. ولی اگر راست گفته باشد ما همه نابود می‌شویم.

اسقف گفت: فردا اگر با فرزندان و کسان خود آمد از مباهلهٔ او بپرهیزید. اما اگر با یاران خویش آمد مشکلی در میان نیست.

فردای آن روز پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله در حالی روی بدان جا نهاد که حسین‌علیه‌السلام را در آغوش داشت و دست حسن‌علیه‌السلام راگرفته بود و فاطمه‌علیهاالسلام پشت سر او حرکت می‌کرد و علی‌علیه‌السلام نیز در پی فاطمه‌علیهاالسلام.

در روایتی دیگر است که دست علی‌علیه‌السلام راگرفته بود، حسن‌علیه‌السلام و حسین‌علیه‌السلام پیشاپیش او بودند و فاطمه‌علیهاالسلام در پی او روان بود.

آن‌گاه پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله بر دو زانو نشست. علی‌علیه‌السلام را پیشاپیش خود، فاطمه‌علیهاالسلام را پشت سر خود و حسن‌علیه‌السلام را در سمت راست و حسین‌علیه‌السلام را در سمت چپ خود نشاند و بدیشان فرمود: چون دعا کردم آمین گویید.

اسقف که این دید گفت: خدای را سوگند، او آن گونه بر دو زانو نشسته است که پیامبران برای مباهله می‌نشستند.

---

۱. آل‌عمران / ۶۱: پس هرکه در این باره پس از دانشی که تو را حاصل آمده با تو محاجه کند بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فراخوانیم، سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

بدین‌سان بیمناک شدند و گفتند: ای ابوالقاسم، از ما درگذر که خدا از لغزش‌هایت درگذرد.

فرمود: از شما درگذشتم.

پس بر دو هزار حله، سی زره، سی اسب، سی شتر با آن حضرت مصالحه کردند.

اندکی بیش نگذشت که سید و عاقب به حضور پیامبر ﷺ بازآمدند و اسلام آوردند و عاقب یک حله، یک عصا، یک کاسه و یک جفت پای‌افزار به آن حضرت هدیه کرد.

روایت شده است که پیامبر ﷺ فرمود: «سوگند به آن که جانم در دست او است، عذاب بر سر نجرانیان آویزان بود و اگر مباهله می‌کردند همه به میمون و خوک مسخ می‌شدند و خداوند همهٔ این دشت را برای آنان از آتش می‌آکند و خداوند نجران و نجرانیان را حتی پرندگان روی درختان را ریشه‌کن می‌کرد و سالی بر مسیحیان نمی‌گذشت که همه نابود می‌شدند»[1].

در روایتی است که بدیشان فرمود: «اگر در برابر اینان که در زیر کسایند با من مباهله می‌کردید، خداوند بر شما آتشی می‌افروخت که پیوسته شعله می‌کشید و سپس آن را در زمانی کمتر از پلک زدن به پشت سرتان می‌رساند و همه در آن آتش می‌سوختید»[2].

در روایتی است که فرمود: «اگر با من ملاعنه می‌کردند سرای هرچه مسیحی در دنیا هست از جای کنده می‌شد»[3].

هم در روایتی دیگر است که فرمود: «سوگند به آن که جانم در دست او است، اگر ملاعنه می‌کردند یک سال نمی‌گذشت که در میان آنان هیچ آدمیزاده‌ای نمی‌ماند»[4].

---

۱. «و الذی نفسی بیده ان العذاب قد تدلی علی أهل نجران و لو لاعنوا لمسخوا قردة و خنازیر و لاضرم علیهم الوادی ناراً و لاستأصل الله نجران و أهله حتی الطیر علی رؤس الشجر و لما حال الحول علی النصاری کلهم حتی یهلکوا». ← زمخشری، الکشاف، ۳۹۶/۱؛ ثعالبی، الکشف و البیان، ۸۵/۳؛ حلبی، السیرة الحلبیة، ۲۳۶/۳؛ طبرسی، مجمع البیان، ۳۱۰/۲.

۲. «لو باهلتمونی بمن تحت الکساء لأضرم الله علیکم ناراً تأجج ثم ساقها إلی من وراءکم فی أسرع من طرفة العین فأحرقتم تأججا». ← مفید، الاختصاص، ۱۱۵.

۳. «لو لاعنونی لقلعت دار کل نصرانی فی الدنیا». ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۶۴، البته با عبارت «لقطعت دابر» به جای «لقلعت دار».

۴. «اما و الذی نفسی بیده لو لاعنونی ما حال الحول و بحضرتهم منهم بشر». ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۶۴؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۴۱/۲.

به هر روی، این مباهله در روز بیست و چهارم و به روایتی بیست و پنجم ذی‌الحجه صورت گرفت[۱] و از این میان روایت نخست آشکارتر است.

سید حمیری گفته است:

بیایید تا ما نزدیکان خود و کسان و فرزندان را بخوانیم،

و شما هم نزدیکان خویش بخوانید و بر درگاه خداوند مباهله کنیم تا متکبران را لعنت کند.

پیامبر ﷺ که به آنچه می‌آوَرد اطمینان داشت و پیراسته‌ترین سخنگویان بود، فرمود:

اگر ولایت را انکار کردند به درگاه خداوند رحمان با آنان مباهله کنید تا پیروز آیید[۲].

همو گفته است:

از این درشگفتم که مردی علامه و زیرک و از صاحبان فهم، روزی مرا گفت:

آیا طایفهٔ خود را واگذاشته‌ای و بر دین ایشان خرده گرفته‌ای و راهی جز راه فقیهان پیموده‌ای؟

چرا محبت همگان را به محبت خاندان محمد ﷺ درنیامیخته‌ای تا اهل وفا باشی؟

او را پاسخی دادم که نه دور از حق بود و نه پیچیده در ابهام:

اصحاب کسا محبوبان من باشند و هم ایشانند که خداوند ولایشان را بر من واجب کرده است،

و نیز ولای هرکه ایشان را دوست بدارد و از آیین ایشان پیروی کند. مرا با این کسان مودتی خالصانه است.

اما آنان که عناد ورزند لعنت من بر ایشان است و آنان را هدف هجو خویش قرار دهم[۳].

---

۱. برای هر دو روایت البته با ترجیح روایت دوم ← طوسی، مصباح المتهجد، ۷۵۹.

۲.
تعالوا ندع أنفسنا فندعو — جميعاً و الأهالی و البنینا
و أنفسکم فنبتهل ابتهالا — الیه لیلعن المتکبرینا
فقد قال النبی و کان طبا — بما یأتی و أزکی القائلینا
اذا جحدوا الولاء فباهلوهم — إلی الرحمن تأتوا غالبینا

← دیوان السید الحمیری، ۴۳۵.

۳.
و لقد عجبت لقائل لی مرة — علامة فهم من الفهماء
←

همو گفته است:

مگر نه این که مشرکان را چون وحی را تکذیب کردند و راه هدایت را به ریشخند گرفتند، فرمود:
شما برخیزید و ما نیز برخیزیم و زنان و فرزندان خود نیز بیاوریم،
و نفرین کنیم و لعنت خِدا را بر آن که اهل ظلمت و عناد و زشتی‌ها است قرار دهیم،
و او خیمه را برپا داشت و در آن پنج تن بودند، همان‌ها که برترین همهٔ انسان‌هایند.[۱]

همچنین گفته است:

در داستان نجرانیان آن روز که سوی او آمدند و به مسیح علیه السلام احتجاج کردند و بدعت نهادند،
و سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را از سر کفر نپذیرفتند و پس از آن که گفته‌های او را شنیده بودند و جهالت ایشان زدوده شده بود، او را تکذیب کردند.
پس گفتند: بیایید ما فرزندان خویش را بخوانیم و شما فرزندان خود را و سپس زنان را بخوانید و گرد آیید،
و ما خود را و شما نیز خود را بخوانید تا در جایی همه گرد هم آییم.

→

أهجرت قومک طاعنا فی دینهم	و سلکت غیر مسالک الفقهاء
ألا مزجت بحب آل محمد	حب الجمیع فکنت أهل وفاء
فأجبته بجواب غیر مباعد	للحق ملبوس علیه غطاء
أهل الکساء أحبتی فهم اللذوا	فرض الاله لهم علی ولائی
و لمن أحبهم و والی دینهم	فلهم علی مودة بصفاء
و العاندون لهم علیهم لعنتی	و أخصهم منی بقصد هجاء

← همان، ۵۲.

۱.

أولم یقل للمشرکین و کذبوا	بالوحی و اتخذوا الهدی سخریا
قوموا بأنفسنا و أنفسکم معاً	و نساؤنا و بنیکم و بنیا
ندعو فنجعل لعنة الله التی	تغشی الظلام العاند المشنیا
نصب الکساء فکان فیه خمسة	خیر البریة کلها انسیا

← همان، ۴۶۲.

گفتند: باشد. گرد آور تا فردا صبح با هم مباهله کنیم، و آن جماعت را در این کار شتاب و شرارتی بود.
آمدند و از این سوی مصطفیﷺ با عموزاده و فاطمهعليها‌السلام و آن دو نواده بیاید تا دعا کنند،
به درگاه خداوند و در آن موعد مقرر. اما چون نجرانیان ایشان را دیدند پای پس نهادند و به تزلزل افتادند[1].

همچنین گفته است:

آن متکبران مسیحی آنگاه که به فریفتگی از شکوه ظاهر خود سرکشی کردند ــ و متکبر همواره گره در کار افکند ــ صبحگاهان آمدند.
آنگاه که یکی از سران ایشان گفت: فرزندان و زنان خود را بیاورید تا فردا مباهله کنیم.
پس پیامبرﷺ فاطمهعليها‌السلام و همسر او و حسینعليه‌السلام و حسنعليه‌السلام آن نیکوتباران را آورد،
و جبرئیل ششمین ایشان بود و زهی ششمین و خوش گزیدهای برای برترین صحنه[2].

عونی در مذهه [؟] خود گفته است:

آیا خبر مباهله را نشنیدهاید و آیا نمیدانید که آن یک برتریجویی بوده است

---

۱. و فی أهل نجران عشیة أقبلوا — الیه و حجوا بالمسیح فأبدعوا
و ردوا علیه القول کفراً و کذبوا — و قد سمعوا ما قال فیه و ارعووا
فقالوا تعالوا ندع أبناءنا معاً — و أبناءکم ثم النساء فأجمعوا
و أنفسنا ندعوا و أنفسکم معاً — لیجمعنا فیه من الأصل مجمع
فقالوا نعم فاجمع نباهل بکرة — و للقوم فیه شرة و تسرع
فجاؤا و جاء المصطفی و ابنعمه — و فاطم و السبطان کی یتضرعوا
إلی الله فی الوقت الذی کان بینهم — فلما رأوهم أحجموا و تضعضعوا

← همان، ۲۸۴ و ۲۸۵.

۲. و بکرن غلصمة النصاری أذ عتت — فی عزها و الباذخ المتعقد
إذ قال کرز هاؤموا أبناءکم — و نساءکم حتی نباهل فی غد
فأتی النبی بفاطم و ولیها — و حسین و الحسن الکریم المصعد
جبریل سادسهم فأکرم سادس — و أخیر منتجب لأفضل مشهد

← همان، ۱۹۰ - ۱۹۲.

در میان مردمان، تا ببینند چه کسی در فضیلت نزد پروردگار با او برابری کند؟
امّا در این داستان او هیچ‌کس از مردمان را با خود نبرد و هیچ کس به خویش نزدیک نساخت و برنگزید.
چرا که او از سر هوس سخن نمی‌گفت و فرمودهٔ او جز به فرمان قطعی خداوند والامرتبت نبود.
چگونه می‌توانست آن نزدیک‌ترین کسان خاندان خویش را دور کند، در حالی که اگر چنین کرده بود دچار گمراهی و سرکشی شده بود.
لیک منزه باد او از این که سرکشی کند[1].

همو گفته است:

چنین است که او را به هارون برای موسی علیه السلام تشبیه کرد. آیا پادشاهیِ ایشان را همانندی برای او بود؟
این است که او را در روز کسا با خود شریک کرد و با او به مباهله رفت،
و در آن شب خفتن که چون پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: چه کسی این کار را عهده‌دار می‌شود، علی علیه السلام به شتاب گفت: من این کار را عهده دارم[2].

ابن‌رومی گفته است:

چه کسی همانند عترت و وصی احمد صلی الله علیه و آله است؟ در خلق و خُلق پیراسته و در عقل و خرد؟[3]

---

۱. أمـا سـمعتم خـبر المـباهله / أمـا عـلمتم انـها مـفاضله
بـين الورى فـهل رأى مـن عـادله / فـي الفـضل عـند ربـه مـا حـامله
فيها و لا قربه نجيا
إذ كـان غـير نـاطق عـن الهـوى / إلا بأمـر مـبرم مـن ذي‌العـلى
فكيف أقصاهم و أدنى المحتوى / إذاً لقـد ضـل ضـلالا و غـوى
و لم‌يكن حاشا له غويا

۲. هـذا و قـد شـبهه هـارون مـن / مـوسى فـهل لمـلكهم مـثالها
هـذا و قـد شـاركه يـوم العـبا / فـي نـفسه فـابتهل ابـتهالها
و ليـلة الفـراش مـن قـال لهـا / قـال عـلى مسـرعا أنـا لهـا

۳. مـن مـثل عـترة أحـمد و وصـيه / و الخلق و الخلق المهذب و الحجى
بیت را در دیوان ابن الرومی نیافتم.

صاحب بن عباد گفته است:

آیا در این که روز مباهله منزلت او را بالا برد نشانی نیست؟ اگر بدانی، این عظمتی بس سنجیده است.
آیا در این نشانی نیست که روز کسا او را به خود ملحق ساخت و فرمود: اینان خاندان من هستند، و جبرئیل خود را از ایشان شمرد؟[1]

ابن‌رومی گفته است:

طایفه‌ای که پیامبر ﷺ به همراهی ایشان مباهله کرد و آن کسای تنگ را بر ایشان کشید.
پیامبر امین ﷺ از سر محبت، برادری را بالا برد و از این که دیگر برادران را ببرد خودداری کرد[2].

خطیب منبج گفته است:

بیایید تا همگی خود را و کسان نزدیک را و فرزندان را فراخوانیم،
و در مباهله‌ای، لعنت خدا را بر اهل عناد و دروغگویان قرار دهیم[3].

ابن‌عودی گفته است:

آنان از درون کسا با نجرانیان مباهله کردند و آن‌که از جانب آن مردم سخن می‌گفت سر افکنده بازگشت، و جبرئیل فخرکنان روی کرد، در حالی که به میکائیل می‌گفت: اکنون که یکی از این جمع شده‌ام چه کسی همانند من باشد؟

---

۱. أفی رفعه یوم التباهل قدره — و ذلک مجد ما علمت مواظب
أفی ضمه یوم الکساء و قوله — هم أهل بیتی حین جبریل حاسب
← دیوان الصاحب بن عباد، ۱۸۷.

۲. قوم بهم قام النبی مباهلا — و علیهم مد النجاد الأحرجا
عرج الأمین أخاً من حبه — و أبی بغیر اخوة أن یعرجا
بیت‌ها را در دیوان ابن الرومی نیافتم.

۳. تعالوا ندع أنفسنا جمیعاً — و أهلینا الاقارب و البنینا
فنجعل لعنة الله ابتهالا — علی أهل العناد الکاذبینا

آری، چه کسی همانند ایشان باشد، در حالی که سرور فرشتگان جبرئیل خدمتکارشان شده است[۱].

دیگری گفته است:

در روز کسا، احمد صلی الله علیه و آله به او و به دو نوادهٔ خود شبر و شبیر مباهله کرد،
و نیز به فاطمه علیها السلام برترین بانوان، و البته این معجزه‌ای است، اگر آنان تفکر کنند،
و جبرئیل بدیشان گفت: آیا من از شما باشم؟ و سپس با افتخار، بر فرشتگان گذشت،
و گفت: من از خاندان محمدم و هیچ‌کس جز من چنین نتواند بود[۲].

ابن‌رزیک گفته است:

مرا نکوهش مکن که من به سخن هیچ نکوهشگری راه گمراهی در پیش نمی‌گیرم.
ما در هنگام مباهله در زیر کسا، آن پنج تن را ششمی جز جبرئیل نیافتیم[۳].

همو گفته است:

خداوند به ایشان با دشمنان خود مباهله کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به ایشان به مباهله پرداخته بود.
این کتاب خدا و اعجاز الهی است، بر چه کسی و در خانهٔ چه کسی نازل شده است؟[۴]

---

۱. هم باهلوا نجران من داخل العبا — فعاد المنادی عنهم و هو مفحم
و أقبل جبریل یقول مفاخراً — لمیکال من مثلی و قد صرت منهم
فمن مثلهم فی العالمین و قد غدا — لهم سید الاملاک جبریل یخدم

۲. و یوم العبا قد کان باهل أحمد — به و بسبطیه شبیر و شبر
و فاطمة خیر النساء و هذه — لمعجزة لو انهم یتفکروا
و قال لهم جبریل هل أنا منکم — و مر علی الاملاک إذ ذاک یفخر
یقول أنا من أهل بیت محمد — و ما أحد غیری علی ذاک یقدر

۳. لاتعذلنی اننی لاأقتفی — سبل الضلال لقول کل عذول
عند التباهل ما علمنا سادساً — تحت الکسا منهم سوی جبریل

۴. بهم باهل الله أعداءه — و کان الرسول بهم باهلا
و هذا الکتاب و اعجازه — علی من و فی بیت من انزلا

﴿هَلْ أَتیٰ﴾

ابوصالح، مجاهد، ضحاک، حسن، عطاء، قتاده، مقاتل، لیث، ابن‌عباس، ابن‌مسعود، ابن‌جبیر، عمرو بن شعیب، حسن بن مهران، نقاش، قشیری، ثعلبی[1] و واحدی[2] در تفاسیر خود آورده‌اند و ابوبکر شیرازی در کتاب نزول القرآن فی امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام، اشنهی در اعتقاد اهل السنة، ابوبکر احمد بن فضل نحوی در العروس فی الزهد[3] آورده و پیروان اهل بیت از اصبغ بن نباته وکسان دیگر از امام باقرعلیه‌السلام روایت کرده‌اند ــ و روایت حاضر همین روایت اخیر است ــ که دربارهٔ ﴿هَلْ أَتیٰ عَلَى ٱلْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ ٱلدَّهْرِ﴾[4] و آیه‌های پسین فرمود: حسن‌علیه‌السلام و حسین‌علیه‌السلام بیمار شدند. پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله با جمع یاران خود به عیادت ایشان آمد و به علی‌علیه‌السلام فرمود: ای ابوالحسن، اگر برای پسرانت نذری کنی خدایشان عافیت دهد.

فرمود: سه روز روزه می‌گیرم.

فاطمه‌علیهاالسلام، حسن‌علیه‌السلام، حسین‌علیه‌السلام وکنیز آنان فضه نیز چنین گفتند.

امام حسن‌علیه‌السلام و امام حسین‌علیه‌السلام شفا یافتند.

آنان در حالی که خوراکی نداشتند روزه گرفتند. علی‌علیه‌السلام نزد مردی یهودی به نام فنحاص بن الحارا و به روایتی شمعون بن حاریا رفت تا از او قرض بستاند. آن مرد که در کار پشم بود، یک چین پشم و سه صاع جو به آن حضرت داد و گفت: دختر محمد آن‌ها را خواهد ریسید.

علی‌علیه‌السلام آن‌ها را به خانه آورد.

فاطمه‌علیهاالسلام ثلثی از آن پشم را ریسید، سپس یک صاع جو آرد کرد و خمیر کرد و از آن پنج گرده نان ساخت.

چون هر پنج تن نشستند و علی‌علیه‌السلام نخستین لقمه را شکست، بینوایی بر در خانه صدای خود بلند کرد: درود بر شما ای خاندان محمد، من بینوایی از بینوایان مسلمانم. از آنچه می‌خورید مرا خوراکی دهید که خدایتان بر سفره‌های بهشت خوراک دهد.

---

۱. ← الکشف و البیان، ۹۹/۱۰ و ۱۰۰.

۲. ← التفسیر الوسیط، ۴۰۱/۴.

۳. از این کتاب اطلاعی به دست نیاوردم.

۴. انسان / ۱: آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت؟

علی علیه السلام آن لقمه را گذاشت و گفت:

ای فاطمه، ای صاحب عظمت و یقین، ای دخت برترین همهٔ مردمان زمین،

مگر آن نادار بینوا را نمی‌بینی که با ناله پشت در است،

می‌نالد و گرسنه و اندوهگین است، و هرکس در گروی کار خویش باشد [1].

فاطمه علیها السلام در پاسخ گفت:

ای عموزاده، فرمانت را فرمان برم که در من پستی و فرومایگی نیست.

همین دم او را خوراک دهم و هیچ بیم نبرم؛ چون گرسنه‌ای را سیر کرده باشم امیدوارم،

امیدوار که به جماعت نیکان درپیوندم و به بهشت درآیم و مرا شفاعت باشد [2].

پس آنچه را بر سفره بود به آن بینوا داد و همه گرسنه و در حالی که جز آب نخورده بودند به خواب رفتند و فرداروز را با روزه آغاز کردند.

صبح آن روز فاطمه علیها السلام ثلث دیگری از آن پشم را ریسید، یک صاع جو آرد کرد و خمیر ساخت و از آن پنج گرده نان پخت.

چون هر پنج تن نشستند و علی علیه السلام لقمه‌ای شکست، ناگهان یتیمی بر در سرای بود که می‌گفت: درود بر شما ای خاندان محمد صلی الله علیه و آله، من یتیمی از یتیمان مسلمانم. از آنچه می‌خورید مرا خوراک دهید که خدایتان از سفره‌های بهشت خوراک دهد.

علی علیه السلام لقمه از دست فرو نهاد و فرمود:

فاطمه، ای دختر آن بزرگوار و ای دخت پیامبری که هرگز نکوهیده نیست،

---

۱. فــاطم ذات المــجد و الیــقین — یــا بــنت خــیر النــاس اجمعین
أمــاترین البــائس المسکــین — قــد قــام بــالباب له حــنین
یشکــو الیــنا جــائع حــزین — کــل امــریء بکســبه رهــین

۲. أمــرک ســمعاً یــابن عــم طــاعه — مــا فــی مــن لؤم و لا وضــاعه
اطــعمه و لاابــالی الســاعه — ارجــو اذا اشــبعت ذامــجاعه
ان الحــق الاخــیار و الجــماعه — و ادخــل الخــلد و لی شــفاعه

خداوند آن یتیم را نزد ما آورده است و هرکه امروز رحم کند همو مهربان و دل‌رحم است،
و میعادگاه او در بهشت نعیم است که خدای آن را بر فرومایگان حرام کرده است[1].

فاطمه علیها السلام در پاسخ گفت:

من خوراک را به او می‌دهم و بیم ندارم و خداوند را بر خانواده خویش برمی‌گزینم؛ آنان که شیربچگان
منند گرسنه مانده‌اند[2].

پس آنچه را بر سفره بود بدان یتیم داد و خود شب را گرسنه و در حالی که جز آب نخوردند به پایان رساندند.

چون صبح دیگرروز شد فاطمه علیها السلام آن ثلث باقیمانده را ریسید و آن صاع باقیمانده را آرد کرد و خمیر ساخت و از آن پنج گرده نان پخت.

چون نشستند و علی علیه السلام نخستین لقمه را شکست، اسیری از اسیران مشرک بر در سرای بود که می‌گفت: درود بر شما ای خاندان محمد، ما را اسیر می‌کنید و به بند می‌کشید و خوراک نمی‌دهید!

علی علیه السلام آن لقمه را از دست فرونهاد و گفت:

ای فاطمه، ای دخت احمد پیامبر، ای دختر رسول سرور و مهتر،
این اسیری از اسیران پیامبر هدایت صلی الله علیه و آله است که در زنجیر و در بند اسارت است.
از گرسنگی که او را تکیده کرده است نزد ما می‌نالد، و هرکس امروز خوراک دهد فردا آن را خواهد یافت،
نزد خدای والای یگانهٔ امجد[3].

---

۱. فــاطم بــنت الســید الکــریم — بــنت نــبی لیس بــالذمیم
قــد جــاءنا الله بــذا الیــتیم — مـن یـرحـم الیـوم فـهو رحـیم
مــوعده فــی جــنة النــعیم — حــرمها الله عــلی اللــئیم

۲. انــی اعــطیه و لاابــالی — و اوثــر الله عــلی عــیالی
أمسوا جیاعا و هم اشبالی

۳. فــاطم یــا بـنت النـبی أحـمد — بــنت نــبی ســید مســود
←

فاطمه عليها السلام گفت:

از آنچه بود جز یک صاع نمانده و دستم نیز از کف تا آرنج خونین شده است،
و بر سر هیچ پوششی ندارم، مگر عبایی که تار و پودش از هم گسسته است،
و خدای را سوگند فرزندانم گرسنه‌اند. خداوندا آنان را تباه وامگذار.
پدر ایشان مردی نیکوصفت و نیکوکردار و ستبربازو و گشاده‌دست است[۱].

پس آنچه را در سفره بود به آن اسیر داد و آنان همه گرسنه ماندند. روز بعد روزه نبودند و چیزی هم برای خوردن نداشتند و پیامبر صلى الله عليه وآله آنان را گرسنه دید.

پس جبرئیل نازل شد، در حالی که سینی‌ای از زر مرصع به مروارید و یاقوت و پر از ترید و گوشت که بوی مشک و کافور از آن برمی‌خاست در دست داشت.

آنان نشستند و خوردند تا سیر شدند و این خوراک حتی یک لقمه هم کمتر از اندازه نبود.

پس حسین عليه السلام در حالی که قطعه‌ای از گوشت بر استخوان در دست داشت از خانه بیرون رفت و زنی یهودی او را بانگ زد: ای خاندان گرسنه، این از کجا آمده است؟

حسین عليه السلام دست پیش برد تا آن را بدان زن دهد.

اما جبرئیل نازل شد و آن را از دست او ستاند و آن سینی نیز به آسمان رفت.

پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: «اگر حسین نمی‌خواست آن قطعه را بدان زن دهد، آن سینی در میان خاندانم می‌ماند و تا روز قیامت از آن می‌خوردند، بی‌آن که لقمه‌ای از آن کاسته شود»[۲].

→

هـذا أسـير للنبي المهتدي	مكـبل فـي غـلة مـقيد
يشكـو الينا الجوع قـد يـقدد	مـن يطعم اليوم يجده في غد

عند العلي الواحد الممجد

۱.

لم يـبق مـما كـان غـير صـاع	قـد دمـيت كـفي مـع الذراع
و مـا عـلى راسـي مـن قـناع	إلا عـباء نسـجه يـضاع
ابـناي و الله مـن الجـياع	يـا رب لاتـتركهما ضـياع
أبـوهما للـخير ذواصـطناع	عـبل الذراعـين شـديد البـاع

۲. «لولا ما اراد الحسين من اطعام الجارية تلك القطعة لتركت تلك الصحفة في اهل بيتي يأكلون منها الى يوم القيامة لاتنقص لقمة».

در این ماجرا بود که آیه نازل شد: ﴿يُوفُونَ بِٱلنَّذْرِ﴾[1].

آن صدقه دادن در شب بیست و پنجم ذی‌الحجه بود و ﴿هَلْ أَتَىٰ﴾ در روز بیست و پنجم نازل شد.

خوراک بهشتی

خرگوشی در شرف المصطفیﷺ در روایتی از زینب بنت حصین نقل کرده که گفته است: یکی از روزها پیامبرﷺ بر فاطمهعليها‌السلام وارد شد.

فاطمهعليها‌السلام بدیشان گفت: پدرم، در حالی صبح کرده‌ایم که چیزی نداریم.

پیامبرﷺ فرمود: این دو پرنده را بگیر.

فاطمهعليها‌السلام به پشت سر خود نگریست و دو پرنده دید. آن‌ها را نزد پیامبرﷺ گذاشت.

پیامبرﷺ به علیعليه‌السلام، فاطمهعليها‌السلام، حسنعليه‌السلام و حسینعليه‌السلام فرمود: به نام خدا بخورید.

در حالی که به خوردن مشغول بودند گدایی آمد. بر در ایستاد و گفت: درود بر شما ای خاندان نبوت، از آنچه خداوند روزیتان کرده است بخورید.

پیامبرﷺ فرمود: خداوند تو را روزی دهد، ای بندهٔ خدا.

آن مرد مدتی ایستاد و آن‌گاه رفت.

سپس باز آمد و همان سخن پیشین را تکرار کرد.

دیگربار رفت و پس از چندی بازگشت.

این بار فاطمهعليها‌السلام گفت: پدرم، گدایی است.

اما پیامبرﷺ فرمود: دخترم، این شیطان است. آمده است تا از این خوراک بخورد، اما خداوند برنتابد که او را از این غذا دهد. این از خوراک‌های بهشت است[2].

حساب جمل

مؤلف گوید: عبارت ﴿وَيُطْعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾[3] همسنگ عبارت

---

۱. انسان / ۷: به نذر خود وفا می‌کردند.

۲. ← شرف المصطفیﷺ، ۳۶۹/۵ و ۳۷۰.

۳. انسان / ۸: و به پاس دوستی خدا بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می‌دادند.

«امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب سید الاولیاء و ابی الأئمة النجباء الهادین بجدّ الی الحق»[۱] است و هرکدام با عدد هزار و سیصد و نود و سه برابری می‌کنند.

ابن‌رزیک گفته است:

من سرنهادهٔ ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام‌ام و به این سرسپردگی به آنچه آرزو دارم رسیده‌ام.

اگر رشکبران جایگاه او در گشاده‌دستی و دهش را انکار کنند، ای برادر، به سؤال کردن توسل جوی[۲].

همو گفته است:

خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله طایفه‌ای هستند که جایگاهشان در ارجمندی بسی بلند است.

آن‌گاه که گدایی یتیم بر در سرای ایشان آمد و پس از او نیز اسیری بیامد.

آنان از روز دهشتناک رستاخیز سخت بیم برند.

ایشان از آن آسیب که از آن بیم داشتند مصون داشته شدند و شادی فرجام کارشان گشت؛

در بهشتی که در آن نه خورشیدی بینند و نه سرمایی سوزان.

پسرکان بهشتی به سان مرواریدهای پراکنده بر گرد ایشان می‌گردند.

جامه‌های آنان در بهشت جاوید سندس سبز و حریر است.

پروردگارشان به این نعمت‌ها آنان را سزا داد و این سپاس آن تلاش‌ها است که کردند[۳].

---

۱. امیرمؤنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام سرور اولیا و پدر امامان گرامی گوهر است که به جد به حق راه نمایند.

۲.
ولایتی لأمیر المؤمنین علی — بها بلغت الذی ارجوه من املی
ان کان قد انکر الحساد رتبته — فی جوده فتمسک یا اخی بهل

۳.
آل رسول الاله قوم — مقدارهم فی العلی خطیر
إذ جاءهم سائل یتیم — و جاء من بعده أسیر
اخافهم فی المعاد یوم — معظم الهول قمطریر
فقد وقوا شر ما اتقوه — و صار عقباهم السرور
فی جنة لایرون فیها — شمساً و لا ثم زمهریر
یطوف ولدانهم علیهم — کأنهم لؤلؤ نثیر
لباسهم فی جنات عدن — سندسها الاخضر الحریر
جازاهم ربهم بهذا — و هو لما قد سعوا شکور

همو گفته است:

نیکان از جامی نوشند که واقعاً آمیخته‌ای از کافور است.

خدای مهیمن برای ایشان چشمه‌ای پدید آورده که بندگانش آن را سرشار برجوشانده‌اند.

و آنان را هدایت کرد و فرمود: به نذر وفا می‌کنند، و چه کسی همانند ایشان به نذر وفا تواند کرد؟

و آنان از روزی بیم می‌برند که دهشتناک است و شر آن همه جا را گرفته است.

در دوستی پروردگار خود، آن یتیم و آن بینوا و آن اسیر را خوراک می‌دهند.

ما تنها برای خشنودی خداوند شما را خوراک می‌دهیم و از شما هیچ سپاسی نمی‌خواهیم.

ما از پروردگار خویش از آن روز سوزان سخت بیمناکیم.

پس خدایشان آنان را از شر آن روز مصون بداشت و در آن‌جا با خرّمی و شادی رویاروی شوند،

و آنان را به پاس این که در پیدا و پنهان صبر کردند پاداش بداد.

در بهشت بر بالش‌ها تکیه زنند و آن‌جا نه خورشیدی بینند و نه سرمای سوزانی.

سایه‌های درختان بر سر آنان و بدیشان نزدیک باشد و شاخه‌ها فرو افتاده و میوه‌ها در دسترس باشند،

و با جام‌های نقره و پیاله‌هایی که نیک اندازه شده است باده نوشند،

و پسرکان بر گرد آنان بگردند، و گویی که آنان دانه‌های مروارید پراکنده‌اند،

و جام‌هایی در دست آن پسرکان باشد که طعم زنجبیل دارد و مایهٔ لذت نوشندگان است و دل را خنک گرداند.

و در آن‌جا به دستبندهایی زینت داده شوند و پروردگارم آنان را شرابی پاک نوشاند،

و در آن بهشت جاودان جامه‌هایی از سندس سبز بر تن ایشان است که فروغ آن‌ها می‌درخشد.

این پاداشی است از جانب خداوند برای شما که تلاشتان مشکور افتاده است [1].

---

۱. ان الابرار یشربون بکأس — کان حقاً مزاجها کافورا
و لهم انشأ المهیمن عیناً — فجروها عباده تفجیرا
و هداهم و قال یوفون بالنذ — ر فمن مثلهم یوفی النذورا
و یخافون بعد ذلک یوما — هائلا کان شره مستطیرا
یطعمون الطعام ذاالیتم و المس — کین فی حب ربهم و الاسیرا

←

همو گفته است:

خدای آنان را ستود، آن هنگام که به نذرها وفا کردند،

و آنان را به بهشت و حریر گزین ساخت و آن را بدیشان بخشید.

در آن‌جا نه خورشیدی بینند و نه سرمایی سوزان.

در آن از جام‌هایی از رحیق که به کافور درآمیخته است سیراب شوند[1].

همچنین گفته است:

در ﴿هَلْ اَتیٰ عَلَی اَلْاِنْسَانِ حِینٌ﴾ دلیلی قانع‌کننده است برای هرکه در این امر نزاع کند و چانه زند.

→

إنــما نــطعم الطــعام لوجــه الـ ـلــه لانــبتغی لدیکــم شکــورا
غــیر انــا نــخاف مــن ربــنا یــو ماً عــبوسا عــصبصبا قــمطریرا
فــوقاهم إلهــهم ذلک الیــو م و یــلقون نــضرة و ســرورا
و جــزاهــم بأنــهم صـبروا فــی الـ ـسر و الجــهر جــنة و حــریرا
مــتکئین لایــرون لدی الجــنـ ـة شــمسا کــلا و لا زمــهریرا
و عــلیهم ظــلالها دانــیات ذللت فــی قــطوفها تــیسیرا
و بأکــواب فــضة و قــواریـ ـر قــواریــر قــدرت تــقدیرا
و یــطوف الولدان فــیها عــلیهم فــیخالون لؤلؤاً مــنثورا
بکــؤس قــد مــزجت زنــجبیلا لذة الشــاربین تشــفی الصــدورا
و یــحلون بــالأساور فــیها و ســقاهم ربــی شــرابــا طــهورا
و عــلیهم فــیها ثــیاب مــن السنـ ـدس خضر فــی الخلد تــلمع نــورا
ان هــذا لکــم جــزاء مــن اللـ ـه و قــد کــان ســعیکم مشکــورا

شاعر در این ابیات آیه‌های سورهٔ انسان (دهر) را تضمین کرده است.

۱. و الله أثــنی عــلیهم لمــا وفــوا بــالنذور
و خــصهم و حــباهم بــجنة و حــریر
لایــعرفون بشــمس فــیها و لا زمــهریر
یســقون فــیها کــاساً ر حــیقاً مــمزوجا بکــافور

آنان به نذر وفا کنند و پروردگارشان از هر فضلی، بدیشان دهد و بدیشان ببخشد[۱].

نیز گفته است:

اگر ﴿هَلْ اَتیٰ﴾ می‌خوانی در ﴿هَلْ اَتیٰ﴾ است که تلاش ایشان را در آن سرای، سپاس گزارده خواهی یافت.

آن‌گاه که بینوا را خوراک دادند و طفل یتیم را خوراک دادند و اسیر را خوراک دادند.

گفتند: ما برای خشنودی خداوند شما را خوراک می‌دهیم و از شما نه هیچ پاداشی می‌خواهیم و نه هیچ سپاسی.

ما از پروردگار خویش از آن روز ترشرویی می‌ترسیم و پروا داریم که پیوسته از آن بر حذر داشته است.

به پاس این اطعام از شر آن روز سخت مصون داشته شدند و با شادمانی و خرمی رویاروی گشتند،

و خدای بندگان به پاس شکیبایی ایشان، در قیامت به بهشت و حریر پاداششان داد،

و آنان را از سلسبیلی نوشاند که طعمی ویژه دارد و برجوشانده شده است.

در آن‌جا از رحیق مهر نهاده به مشک که طعمی از کافور دارد نوشانده شوند.

آن‌جا پیاله‌هایی از نقره و جام‌هایی برایشان باشد که نیک اندازه شده است.

پسرکان بر گرد ایشان می‌چرخند و از زیبارویی گمان بری که دانه‌های مروارید پراکنده در هر سویند[۲].

---

۱. فی هل أتی حین علی الانسان ما / یقنع من جادل فیه و شبا
یوفون بالنذر و ما أعطاهم / ربهم من کل فضل و حبا

۲. فی هل أتی إن کنت تقرأ ﴿هَلْ اَتیٰ﴾ / ستصیب سعیهم بها مشکورا
إذا أطعموا المسکین ثمة أطعموا / الطفل الیتیم و أطعموا المأسورا
قالوا لوجه الله نطعمکم فلا / منکم جزاء نبتغی و شکورا
إنا نخاف و نتقی من ربنا / یوما عبوساً لم یزل محذورا
فوقوا بذلک شر یوم باسل / و لقوا بذلک نضرة و سرورا
و جزاهم رب العباد بصبرهم / یوم القیامة جنة و حریرا
و سقاهم من سلسبیل کأسها / بمزاجها قد فجرت تفجیرا
یسقون فیها من رحیق تختم / بالمسک کان مزاجها کافورا

←

همو گفته است:

﴿هَلْ أَتیٰ﴾ دربارهٔ ایشان نازل شده و در این آیه‌های محکم و در سایر سوره‌ها فضیلت‌های ایشان بیان شده است.

از بیم، فقیری و یتیمی و دردمند به زنجیر کشیده‌ای را خوراک می‌دهند.

ما شما را تنها برای خشنودی خدا خوراک می‌دهیم و نه برای پاداشی در این سرای زودگذر.

پس خداوند آنان را در برابر صبرشان بهشت جاویدانی جزا داد که در جای جای آن دختركان برآمده‌پستان باشند[1].

صاحب بن عباد گفته است:

چون ﴿هَلْ أَتیٰ﴾ خواندیم چهره‌های آنان ﴿عَبَسَ﴾ خواند[2].

همو گفته است:

علی علیه‌السلام کسی است که به رغم خواستهٔ شما، آنچه در ﴿هَلْ أَتیٰ﴾ می‌خوانید دربارهٔ او است. نیک اندیشه کنید[3].

→

فیها قواریر لها من فضة — و أکواب قد قدرت تقدیرا

یسعی بها ولدانهم فتخالهم — للحسن منهم لؤلؤاً منثورا

۱. ﴿هَلْ أَتیٰ﴾ فیهم تنزل فیها — فضلهم محکما و فی السورات

یطعمون الطعام خوفا فقیراً — و یتیما و عانیاً فی العنات

إنما نطعم الطعام لوجه الـ — ـله لا للجزاء فی العاجلات

فجزاهم بصبرهم جنة الخلـ — ـد بها من کواعب خیرات

۲. و اذا قرأنا ﴿هَلْ أَتیٰ﴾ — قرأت وجوهم ﴿عَبَسَ﴾

شاعر در مصراع نخست به سورهٔ انسان و در مصراع دوم به سورهٔ عبس اشاره می‌کند و مقصود وی در این مصراع اخیر این است که آنان از ناخشنودی و خشم چهره در هم می‌کشند.

← دیوان الصاحب بن عباد، ۲۳۸.

۳. علی له فی ﴿هَلْ أَتیٰ﴾ ما تلوتم — علی الرغم من آنافکم فتفردوا

← دیوان الصاحب بن عباد، ۳۶.

ناشی گفته است:

فضیلت او در ﴿هَلْ أَتیٰ﴾ روشن گشته است، فضیلتی که از رهگذر آن دل‌های رشکبران به خواری و زبونی می‌نشیند،

و جزای آنان در روز رستاخیز بهشتی بی‌کرانه است و در آن جامه‌شان حریر است.

آن‌جا از سلسبیلی نوشانده می‌شوند که پسرکان تازه نوجوان آن را میان حوران می‌چرخانند[۱].

همو گفته است:

آیا بر انسان پاره‌ای از روزگار گذشته است که در آن همراه آفریدگان از او یادی نبوده است؟

و آن‌جا انسان از نطفه‌ای آمیخته آغاز گشته و پس از آن شنوا و بینا شده است،

و خدای نسل او را هدایت کرده و انسان خود یا سپاسگزار و مؤمن و یا ناسپاس گشته است.

نیکان از جامی می‌نوشند که طعم آن برای ایشان کافور است.

آن چشمه‌ای است که به قدرت پروردگارم جاری است و بندگان او آن را برجوشانده‌اند.

آن‌گاه که به نذر خود وفا کنند از فرداروزی بیم برند که شر آن همه‌جا گستر است.

بینوای خویش، سپس یتیم و آن‌گاه اسیر را خوراک می‌دهند.

آنان را برای خداوند خوراک دادند، نه برای پاداش؛ آنان را در حالی خوراک دادند که انتظار سپاس نیز ندارند.

پس گفتند: از پروردگار خود بیم آن روز ترشروی داریم که به دهشتناکی سخت است.

پس، از شر آن روز مصون داشته شوند و با شادی و خرمی رویاروی گردند،

و در برابر شکیبایی ایشان بر ستم‌ها، خدایشان به ایشان بهشت و حریر سزا داد،

و آنان را بر بالش‌هایی تکیه داد و در آن‌جا نه خورشید بینند و نه سرمای سخت.

آن‌جا درختانی است با سایه‌های گسترده و نزدیک و میوه‌های در دسترس برای چیدن، هرچند قامت خود آن‌ها بسی بلند است،

---

۱. و لقد تبین فضلهم فی ﴿هَلْ أَتیٰ﴾ فضل تذل به قلوب الحسد

و جزاؤهم بالصبر ما هو جنة فيه الحرير لباسهم لم ينفد

يسقون فيها سلسبيل يديرها ولدان حور بين حور خرد

و بر آنان ظرف‌های نقره بچرخانند که آکنده از شرابی عتیق است،

در پیاله‌هایی نقره که آن‌ها را در قوارهٔ پسندیدهٔ کامل اندازه کرده‌اند،

و به آن جام‌ها شرابی آمیخته به زنجبیل و سلسبیلی خوش‌بو بدیشان دهند،

و پسرک‌هایی بر گرد آنان بچرخند که از زیبایی‌گویی مرواریدهای پراکنده‌اند،

و چون بنگری و نیک بنگری و تأمل کنی، ایشان را نعمتی گران و سلطنتی بزرگ بینی.

بر آنان جامه‌هایی از سندس سبز باشد و به دستبندهایی و نگین‌هایی آراسته شوند،

و پروردگارشان خدا ایشان را در بارگاه قدس شرابی پاک از بهشت دهد.

این همان پاداش است و بی‌گمان همهٔ تلاش ایشان سپاس گزارده بوده است[۱].

---

۱. ﴿هَلْ أَتىٰ عَلَى ٱلْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ ٱلدَّهْ ... رِ﴾ مع الخلق لم‌یکن مذکورا

و ابتدا نطفة هنالک امشا ... جا غدا بعده سمیعا بصیرا

و هدی نسله فأصبح اما ... شاکراً مؤمنا و اما کفورا

ان الابرار یشربون بکاس ... کان مزاجها لهم کافورا

هی عین تجری بقدرة ربی ... فجرتها عباده تفجیرا

اذ وفوا نذرهم یخافون یوما ... فی غد ﴿كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾

یطعمون الطعام مسکینهم ثم ... یتیما و یطعمون الأسیرا

اطعموهم لله لا لجزاء ... اطعموهم و لم یریدوا شکورا

ثم قالوا ﴿نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْ ... مًا عَبُوساً﴾ لهوله قمطریرا

فیوقون شر ذلک الیو ... م و یلقون نضرة و سرورا

و جزاهم بصبرهم فی العظیما ... ت علی الضیم جنة و حریرا

و اتکاهم علی الأرائک لایرو ... ن فیها شمسا و لا زمهریرا

دانیات الظلال قد ذلل القط ... ف و ان کان قد علا تسمیرا

و علیهم تدور آنیة الفض ... ة تحوی شرابها المذخورا

فی قواریر فضة قدروها ... فی ثنایا کمالها تقدیرا

و یسقون زنجبیلا لدی الکا ... س مزاجا و سلسبیلا عبیرا

و یطوف الولدان فیهم یخالو ... ن من الحسن لؤلؤا منثورا

و اذا ما رأیت ثم تأم ... لت نعیما و ملکا کبیرا

←

عباس ضبی رئیس گفته است:

﴿هَلْ أَتیٰ﴾ در فضیلت علی علیه السلام نازل شده است. پس آیا دشمن او کاری درست به میان آورده است؟[۱]

دیگری گفته است:

کسی را دوست دارم که اگر درباره‌اش از ﴿هَلْ أَتیٰ﴾ بپرسی، خواهد گفت خود دربارهٔ او نازل شده است.
مادرم برایم حکایت کرد که مادر زیاد حرامزاده در آنچه گفتم تردیدی آورده است[۲].

دیگری نیز گفته است:

برای پروردگار خود به نذرها وفا کردند و از شری همه‌جا گستر بیم برند.
آن‌گاه که بینوا، یتیم و سپس اسیر خویش را خوراک دادند،
از سر بیم از پروردگارشان از آن روز ترشروی سخت.
پس، از شرور جهنم مصون داشته شدند و در آن سرای خیری بسیار دیدند[۳].

بندگان برگزیده

ابوصالح، از ابن‌عباس نقل کرده که دربارهٔ ﴿اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ سَلَامٌ عَلیٰ عِبَادِهِ اَلَّذِینَ اَصْطَفیٰ﴾[۴] گفته:

→

و ثیاب علیهم سندس خضـ ... ر و حلوا اساوراً و شذورا
و سقاهم فی القدس ربهم الـ ... ـله شرابا من الجنان طهورا
ان هذا هو الجزاء و ما زا ... ل بلاشک سعیهم مشکورا

۱. ﴿هَلْ أَتیٰ﴾ انزلت بفضل علی ... فمعادیه هل اتی لرشید

۲. احببت من لو سألت ﴿هَلْ أَتیٰ﴾ ... عنه لقالت فیه قد انزلت
امی حکت امزیاد الدعی ... ان کنت فیما قلته ابطلت

۳. اوفوا لربهم النذو ... ر یخشون شراً مستطیرا
إذ اطعموا مسکینهم ... و یتیمهم ثم الأسیرا
من خوفهم من ربهم ... ﴿یَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِیرًا﴾
فوقوا شرور جهنم ... و لقوا به خیراً کثیرا

۴. نمل / ۵۹: سپاس برای خدا است و درود بر آن بندگانش که آنان را برگزیده است.

مقصود خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است: علی بن ابی‌طالب علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام و فرزندانشان تا روز قیامت. آنان برگزیدگان و منتخبان خدا از خلق خویشند[۱].

مایهٔ روشنی چشمان

ابونعیم فضل بن دکین، از سفیان، از اعمش، از مسلم بطین، از سعید بن جبیر نقل کرده که دربارهٔ ﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾[۲] گفته: خدای را سوگند، این آیه به صورت ویژه در شأن امیرمؤمنان علیه السلام نازل شده است.

او گفته است: بیشتر دعای آن حضرت این بود: ﴿رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا﴾ یعنی فاطمه علیها السلام ﴿وَذُرِّيَّاتِنَا﴾ یعنی حسن علیه السلام و حسین علیه السلام ﴿قُرَّةَ أَعْيُنٍ﴾[۳].

امیرمؤمنان علیه السلام فرموده است: «خدای را سوگند، از پروردگار خویش نه فرزندی خوش‌سیما و نه فرزندی بلندقامت خواسته‌ام. بلکه از پروردگار خویش فرزندانی فرمانبر خدا و نگران و ترسان از او طلب کرده‌ام، تا اگر به یکی از آنان که فرمانبر خدا باشد بنگرم چشمانم روشن شود»[۴].

---

۱. ← طبرسی، مجمع البیان، ۳۹۴/۷.

۲. فرقان / ۷۴: و کسانی‌اند که می‌گویند: پروردگارا، به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایهٔ روشنی چشمان ما باشد و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان.

۳. سخن ابن‌جبیر را عینا در منابع نیافتم. اما این روایت تفسیری که مقصود از آیه علی علیه السلام و فرزندان او است در منابع از امام صادق علیه السلام روایت شده است. برای نمونه ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۷۵/۳؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۲۹۴؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۵۳۹/۱.

۴. «و الله ما سألت ربی ولداً نضیر الوجه و لاسألت ولداً حسن القامة و لکن سألت ربی ولداً مطیعین لله خائفین وجلین منه حتی اذا نظرت الیه و هو مطیع لله قرت به عینی». روایت را در منابع کهن نیافتم. در بحار الانوار (۲۷۹/۴۳) نیز بدون توضیح تنها به نقل از منبع حاضر آمده و از جایی دیگر از همین اثر نیز (۹۸/۱۰۱) این روایت به نقل از بیان التنزیل ابن‌شهرآشوب آمده است.

این احتمال وجود دارد که کتاب مورد اشاره مجلسی همان متشابه القرآن باشد، هر چند در این کتاب نیز چنین عبارتی یافت نشد.

پیشوایان پرهیزگاران

خداوند فرموده: ﴿وَ ٱجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾[۱]. [مجاهد][۲] در این‌باره گفته است: یعنی ما به پرهیزگارانی که پیش از ما بوده‌اند اقتدا کنیم و پرهیزگاران پس از ما به ما اقتدا کنند[۳].

پاداش بهشتی

خداوند فرموده است: ﴿أُولَـٰئِكَ يُجْزَوْنَ ٱلْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا﴾[۴] یعنی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، حسن علیه‌السلام، حسین علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام ﴿وَ يُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا * خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا﴾[۵].

«تین» و «زیتون»

روایت شده که آیهٔ ﴿وَ ٱلتِّينِ وَ ٱلزَّيْتُونِ﴾[۶] دربارهٔ ایشان نازل شده است[۷].

نور

امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا ٱتَّقُوا ٱللَّهَ وَ ءَامِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَل لَّكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ﴾[۸] فرموده: مقصود از ﴿كِفْلَيْنِ﴾ حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام و مقصود از «نور» علی علیه‌السلام است[۹].

---

۱. فرقان / ۷۴: و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان.

۲. به استناد منابع.

۳. ← طبری، جامع البیان، ۵۳/۱۹.

۴. فرقان / ۷۵: اینانند که به پاس آن که صبر کردند غرفه‌های بهشت را پاداش خواهند یافت.

۵. فرقان / ۷۵ و ۷۶: و در آن‌جا با سلام و ورود مواجه خواهند شد. در آن‌جا جاودانه خواهند ماند. چه خوش قرارگاه و مقامی.

روایت تفسیری را بدین ساختار ندیدم.

۶. تین / ۱: سوگند به کوه تین و زیتون.

۷. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۷۸.

۸. حدید / ۲۸: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا دارید و به پیامبر او بگروید تا از رحمت خویش شما را دو بهره عطا کند و برای شما نوری قرار دهد که به برکت آن راه سپرید.

۹. ← قمی، تفسیر القمی، ۳۵۲/۲ و ۳۵۳؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۰۸/۲، با مقداری تفاوت.

در روایت سماعه است که دربارهٔ ﴿نُورًا تَمْشُونَ بِهِ﴾ فرمود: یعنی امامی که او را به امامت گیرید[1].

نکته‌ها

دربارهٔ ﴿وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ﴾[2] گفته می‌شود: خداوند دنیا و آخرت را بر سی جفت بنا نهاد: ده جفت در عالم اصغر که عبارتند از: گوش، چشم، گونه، لب، شانه، بازو، دست، ساق و پا؛ ده جفت برای عالم اکبر که عبارتند از: شب و روز، پگاه و شامگاه، خاور و باختر، خورشید و ماه، دو ستارهٔ سعد، دو ستارهٔ نحس، دو سنگ، اقطعان، ابهمان[3] و افجران؛ ده جفت برای دنیا و آخرت: دو دار، دو غار، دو اصغر، دو اکبر، دو اصمع، دو زوج، دو حافظ، دو آمر، دو حرم، و دو حسن.

باری، بدان که خط نبشتن دو بخش است، ترکیب‌دهنده دو گوهر است، ایجاب‌کننده دو چیز است: عقلی و شرعی، کلام دو گونه است: مهمل و مستعمل و چیزهای بسیار از این قبیل جفت هستند و از جمله آن‌ها است پدر و مادر، دو جد، زن و مرد و نمونه‌های فراوانی از این دست.

مؤلف گفته است:

جانم به فدای آن دو سرورم حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام که زادگان احمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و وصی آن دو گوهر گرانسنگند.

دو جفتی که یکی چون گوش و دیگری چون چشم است و در آن کشتی از هر جفت دو تا درآور[4].

---

۱. ← قمی، تفسیر القمی، ۳۵۳/۲؛ کلینی، الکافی، ۱۹۵/۱ و ۴۳۰؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۰۹/۲.

۲. ذاریات / ۴۹: و از هر چیزی دو گونه آفریدیم.

۳. مقصود سیل است و لیل. ← ابن‌منظور، لسان العرب، ۹۷/۱۵.

۴.
نفسی تفدی لسیدی الحسنین — من أحمد و الوصی خیر الثقلین
زوجان فذا مثل السمع و ذا مثل العین — ﴿فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ﴾

مصراع آخر اقتباسی است از آیهٔ ۲۷ سورهٔ مؤمنون: ﴿فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ﴾؛ و در آن از هر نوع حیوانی دو تا وارد کن.

فصل ۲

محبت پیامبر صلی الله علیه و آله به حسن علیه السلام و حسین علیه السلام

دوستدار آنان دوستدار من است

احمد بن حنبل[۱] و ابویعلی موصلی[۲] در مسند خویش، ابن‌ماجه در سنن[۳]، ابن‌بطه در ابانه، ابوسعید در شرف النبی صلی الله علیه و آله[۴]، و سمعانی در فضائل الصحابه هرکدام به سندهای خود از ابوحازم، از ابوهریره روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «هرکس حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هرکس آن‌ها را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است»[۵].

در جامع ترمذی به سند او از انس بن مالک آمده که گفته است: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: کدام یک از کسان خاندانت نزد تو محبوب ترند؟

فرمود: حسن علیه السلام و حسین علیه السلام.[۶]

---

۱. ← مسند احمد، ۲۸۸/۲.

۲. ← المسند، ۷۸/۱۱.

۳. ← ۵۱/۱.

۴. ← خرگوشی، شرف المصطفی صلی الله علیه و آله، ۲۸۷/۵.

۵. «من احب الحسن و الحسین فقد احبنی و من ابغضهما فقد ابغضنی».

۶. ← ترمذی، السنن، ۶۵۷/۵۷.

همچنین فرمود: «هرکس حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را دوست بدارد من او را دوست بدارم و هرکس من او را دوست بدارم خداوند او را دوست بدارد و هرکس خداوند او را دوست بدارد خود او را به بهشت درآورد، و هرکس آن‌ها را دشمن بدارد من او را دشمن بدارم و هرکس من او را دشمن بدارم خداوند او را دشمن بدارد و هرکس خداوند او را دشمن بدارد خود او را جاودان در آتش سازد»[۱].

در جامع[۲] ترمذی، فضائل[۳] احمد، شرف المصطفی صلی الله علیه و آله[۴]، فضائل سمعانی، امالی[۵] ابن‌شریح و ابانه ابن‌بطه است که پیامبر صلی الله علیه و آله دست حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را گرفت و فرمود: «هرکس مرا دوست بدارد و این دو تن و پدر و مادر ایشان را دوست بدارد، در روز قیامت در بهشت با من در مرتبهٔ من خواهد بود»[۶].

ابوالحسین در نظم الاخبار[۷] این حدیث را به نظم درآورده و گفته است:

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله دست حسین علیه السلام و برادر او را گرفت و در حالی که یاران او نیز آن‌جا گرد آمده بودند فرمود:

ای مردم، هرکس مرا یا این دو تن را یا پدر و مادر ایشان را دوست بدارد در بهشت جاودان با من جای خواهد داشت[۸].

---

۱. «من أحب الحسن و الحسين أحببته و من أحببته أحبه الله و من أحبه الله أدخله الجنة، و من أبغضهما أبغضته و من أبغضته أبغضه الله و من أبغضه الله خلده النار». برای متن با تفاوت‌هایی یا عیناً ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۲۴۱/۶؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۶۶؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۲۲۲/۲؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۰۱/۳؛ مفید، الارشاد، ۲۸/۲.

۲. ← السنن، ۶۴۱/۵.

۳. ← فضائل الصحابة، ۶۹۳/۲.

۴. ←، ۳۷۱/۵.

۵. از این اثر نشانی نیافتم.

۶. «من احبنی و احب هذین و اباهما و امهما کان معی فی درجتی فی الجنة یوم القیامة».

۷. از این اثر نشانی نیافتم. ظاهراً مقصود از این ابوالحسین نیز علی بن حماد عبدی است.

۸.
أخذ النبی ید الحسین و صنوه — یوما و قال و صحبه فی مجمع
من ودنی یا قوم أو هذین أو — أبوهما فالخلد مسکنه معی

خدایا، دوستدار آنان را دوست بدار

در جامع[۱] ترمذی، ابانه عکبری و کتاب سمعانی به سند از اسامة بن زید روایت شده که گفته است: شبی برای کاری به حضور پیامبر ﷺ رفتم. او در حالی که نمی‌دانم چه به خود پیچیده بود بیرون آمد. چون از کار خویش فراغت یافتم پرسیدم: این چیست که به خود پیچیده‌ای؟

او آن را گشود و دیدم حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام را بر دامن دارد.

فرمود: «این دو تن پسران من و پسران دختر منند. خداوندا، من آنان را دوست دارم. تو نیز آنان را دوست بدار و هرکه را ایشان را دوست بدارد دوست بدار»[۲].

در فضائل[۳] احمد و تاریخ بغداد[۴] به سند هریک از این مؤلفان از عمر بن عبدالعزیز نقل شده که گفته است: خوله بنت حکیم که زنی درستکار بود، مدعی شده است که پیامبر ﷺ در حالی بیرون آمد که یکی از پسران دختر خود حسن علیه‌السلام یا حسین علیه‌السلام را بر دامن گرفته بود و می‌فرمود: «از شما دوری گزینند، نسبت به شما جهل ورزند و بر شما رشک برند، در حالی که شما از گل‌های خدایید»[۵].

علی بن صالح بن ابی‌النجود، از زرّ بن حبیش، از ابن‌مسعود نقل کرده است که پیامبر ﷺ در حالی که حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام بر روی دو زانوی او نشسته بودند فرمود: «هرکس مرا دوست می‌دارد این دو تن را دوست بدارد»[۶].

ابوصالح و ابوحازم از ابن‌مسعود و ابوهریره روایت کرده‌اند که گفته‌اند: پیامبر ﷺ در حالی بیرون آمد که حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام با او بودند، یکی بر این شانه و دیگری بر آن شانه‌اش، و گاه این را می‌بوسید و گاه آن را. تا به میان ما رسید.

---

۱. ← السنن، ۶۵۶/۵.

۲. «هذان ابنای و ابنا ابنتی اللهم انی احبهما فاحبهما و احب من یحبهما».

۳. ← ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۷۷۲/۲.

۴. ← ۳۰۰/۵.

۵. «انکم لتجنبون و تجهلون و تبخلون و انکم لمن ریحان الله».

۶. «من احبنی فلیحب هذین». ← ابن‌حبان، الصحیح، ۴۲۶/۱۵؛ ابن‌خزیمه، الصحیح، ۴۸/۲؛ نسائی، سنن النسائی الکبری، ۵۰/۵؛ بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۲۶۳/۲؛ ابن‌ابی شیبه، المصنف، ۳۸۷/۶؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۴۷/۳؛ ابویعلی، المسند، ۴۳۴/۸ و ۲۵۰/۹.

مردی به او گفت: ای پیامبر خدا، گویا این دو را بسیار دوست داری!

فرمود: «هرکس این دو را دوست بدارد مرا دوست داشته و هرکس این دو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است»[1].

ترمذی در جامع[2] و سمعانی در فضائل از یعلی بن مرّه ثقفی، براء بن عازب، اسامة بن زید، ابوهریره و ام‌سلمه نقل کرده‌اند که در احادیث خود گفته‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله دربارهٔ حسن علیه السلام و حسین علیه السلام فرمود: «خداوندا، من ایشان را دوست دارم»[3].

در روایتی است که در ادامه فرمود: «و هرکه را آنان را دوست بدارد دوست بدار»[4].

ابوالحویرث گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوندا، حسن و حسین را دوست بدار و آن را که ایشان را دوست بدارد دوست بدار»[5].

معاویة بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «محبت علی علیه السلام در دل‌های مؤمنان افکنده شده است. پس جز مؤمن او را دوست ندارد و جز منافق او را دشمن ندارد. حب حسن علیه السلام و حسین علیه السلام در دل‌های مؤمنان و منافقان و کافران افکنده شده است و آنان را نکوهشگری نمی‌بینی»[6].

پیامبر صلی الله علیه و آله در دم مرگ، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را خواند و آنان را بوسید و بویید و در حالی که از دو دیده اشک فرو می‌ریخت دست نوازش بر ایشان کشید.

---

۱. «من احبهما فقد احبنی و من ابغضهما فقد ابغضنی». ← حاکم، المستدرک، ۱۸۲/۳؛ نسائی، سنن النسائی الکبری، ۴۹/۵؛ ابن‌ماجه، السنن، ۵۱/۱؛ ابویعلی، المسند، ۷۸/۱۱.

۲. ← السنن، ۶۵۶/۵.

۳. «اللهم انی احبهما».

۴. «و احب من احبهما». متن کامل ترمذی در السنن (۶۵۶/۵) چنین است: «اللهم انی احبهما فاحبهما و احبّ من احبهما». در این صورت فعل «احب» فعل امر است، نه ماضی.

۵. «اللهم احب من احبّ حسنا و حسینا و احب من یحبهما».

۶. «ان حب علی قذف فی قلوب المؤمنین فلایحبه إلا مؤمن و لایبغضه إلا منافق، و ان حب الحسن و الحسین قذف فی قلوب المؤمنین و المنافقین و الکافرین فلاتری لهم ذاماً».

دو گلبوتهٔ نبوی

در شرف النبی صلی الله علیه و آله[۱] خرگوشی، در فردوس[۲] دیلمی از ابن‌عمر، در جامع[۳] ترمذی از ابوهریره و همچنین در صحیح[۴] بخاری و مسند الرضا علیه السلام[۵] از پدران آن حضرت روایت شده ـ و متن حاضر متن همین روایت است ـ که فرموده‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «فرزند گلبوته است و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام دو گلبوتهٔ من از این دنیایند»[۶].

ترمذی دربارهٔ حدیث گفته: این حدیثی صحیح است و شعبه و مهدی بن میمون از محمد بن یعقوب آن را روایت کرده‌اند[۷].

همچنین از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده است: «شما از گلبوته‌های خدایید»[۸].

در روایت عتبة بن غزوان است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله آن دو را بر دامن نشاند و گاه این را و گاه آن را می‌بوسید.

کسانی گفتند: ای پیامبر خدا، آیا آنان را دوست داری؟

فرمود: «چرا نباید دو گلبوتهٔ خود از این دنیا را دوست داشته باشم؟»[۹]

راشد بن علی، ابوایوب انصاری و اشعث بن قیس نیز این مضمون را از امام حسین علیه السلام روایت کرده‌اند.

شریف رضی گفته است: از آن روی ایشان را به گلبوته تشبیه کرد که فرزند را می‌بویند و در آغوش

---

۱. ← شرف المصطفی صلی الله علیه و آله، ۳۳۸/۵.

۲. ← ۴۳۱/۴، با اندکی تفاوت.

۳. ← السنن، ۶۵۷/۵؛ تنها بخش دوم روایت.

۴. ← ۱۳۷۱/۳ و ۲۲۳۴/۵، تنها بخش دوم رؤیت.

۵. خبر را در مسند الرضا علیه السلام نیافتم.

۶. «الولد ريحانة و الحسن و الحسين ريحانتان من الدنيا». بخش دوم روایت با مقداری تفاوت در منابع آمده است. از آن جمله ← سلیم‌بن‌قیس، کتاب سلیم، ۲۷۵؛ مفید، الارشاد، ۲۸/۲.

۷. ← السنن، ۶۵۷/۵.

۸. «انكما من ريحان الله». برای روایت با اندکی تفاوت ← حکیم ترمذی، نوادر الاصول، ۵۹/۲؛ ابن‌قتیبه، تأویل مختلف الحدیث، ۲۱۳؛ زمخشری، الفائق، ۱۸۵/۱.

۹. «مالي لااحب ريحانتي من الدنيا؟» ← ابن‌قانع، معجم الصحابة، ۲۶۵/۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۳۱/۱.

می‌کشند، آن سان که گل را. اصل واژهٔ «ریحان» نیز از «رَوْح» یعنی آن چیزی است که انسان به آن می‌آساید و خستگی می‌زداید[۱].

دلسوزی پیامبر صلی الله علیه و آله و تعویذه خواندن

از نمونه‌های دلسوزی پیامبر صلی الله علیه و آله بدیشان روایتی است که صاحب حلیه به سند از منصور بن معتمر، از ابراهیم، از علقمه، از عبدالله و از ابن‌عمر نقل کرده است و در آن هریک از آن دو راوی گفته‌اند: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که حسن علیه السلام و حسین علیه السلام که دو کودک بودند بر او گذشتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «پسرانم را بیاورید تا برایشان تعویذی بخوانم که ابراهیم علیه السلام برای پسران خود اسماعیل علیه السلام و اسحاق علیه السلام خواند»[۲].

سپس این تعویذه را خواند: «شما را از شر هر چشم بد و هر شیطان و هر درنده به پناه کلمات تام خدا می‌برم»[۳].

ابن‌ماجه در سنن[۴]، ابونعیم در حلیه[۵] و سمعانی در فضائل به سند از سعید بن جبیر، از ابن‌عباس روایت کرده‌اند که گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای حسن علیه السلام و حسین علیه السلام تعویذه می‌خواند و می‌گفت: «شما را از شر هر چشم بد و هر شیطان و هر درنده به پناه کلمات تام خدا می‌برم».

در ادامهٔ این روایت است که ابراهیم علیه السلام برای اسماعیل علیه السلام و اسحاق علیه السلام چنین تعویذه می‌خواند.

در بیشتر تفسیرها آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به دو سورهٔ معوذه برای ایشان تعویذ می‌خواند و از این روی این دو سوره را «معوّذتان»[۶] نامیده‌اند[۷].

ابوسعید خدری در این روایت افزوده است که پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌گاه می‌فرمود: «ابراهیم این گونه برای

---

۱. ← شریف رضی، المجازات النبویة، ۶۲.

۲. «هات ابنی اعوذهما بما عوذ به ابراهیم بنیه اسماعیل و اسحاق».

۳. «اعیذکما بکلمات الله التامة من کل عین لامة و من کل شیطان و هامة». ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۲۹۹/۴.

۴. ← ۱۱۶۴/۲.

۵. ← حلیة الاولیاء، ۲۹۹/۴ و ۴۵/۵.

۶. مقصود سوره‌های فلق و ناس است.

۷. ← طوسی، التبیان، ۴۳۴/۱؛ طبرسی، مجمع البیان، ۴۹۴/۱۰؛ همو، جوامع الجامع، ۸۸۱/۲.

پسران خود اسماعیل و اسحاق تعویذه می‌خواند و بر آن‌ها می‌دمید»[۱].

از فراوانی تعویذ خواندن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به این دو سوره است که ابن‌مسعود و برخی دیگر گفته‌اند: این‌ها دو تعویذه‌اند و از قرآن کریم شمرده نشوند[۲].

اذان در گوش حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام

ابن‌بطه در ابانه و ابونعیم بن دکین هر دو به سند خویش از ابورافع نقل کرده‌اند که گفته است: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را دیدم که چون حسن علیه‌السلام ولادت یافت، در گوش او اذان گفت و چون حسین علیه‌السلام ولادت یافت، در گوش او نیز اذان گفت[۳].

عقیقه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای آن‌ها

ابن‌غسان به سند خود روایت کرده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام را هرکدام به یک گوسفند عقیقه کرد و فرمود: «بخورید و خوراک دهید و یک ران برای قابله بفرستید»[۴].

این چیزی است که ابن‌بطه در ابانه نقل کرده است.

بوسیدن و نوازش

احمد بن حنبل در مسند خود از ابوهریره نقل کرده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام را می‌بوسید. عیینه ــ و در روایت دیگران اقرع بن حابس ــ به آن حضرت گفت: من ده فرزند دارم و هرگز هیچ‌کدام را نبوسیده‌ام!

---

۱. «هکذا کان ابراهیم یعوذ ابنیه اسماعیل و اسحاق و کان یتفل علیهما». برای مضمون به طرق دیگر ← نسائی، سنن النسائی الکبری، ۴۱۱/۴ و ۲۵۰/۶؛ ابن‌ماجه، السنن، ۴۷/۵؛ ترمذی، السنن، ۳۹۶/۴؛ ابن‌ابی‌شیبه، المصنف، ۴۷/۵ و ۶۳/۶؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۵۲/۶.

۲. ← ابن‌قتیبه، تأویل مشکل القرآن، ۳۴/۱.

۳. ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۳۱/۳؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۸۹/۳.

۴. «کلوا و اطعموا و ابعثوا الی القابلة رجلا». ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۹۰/۳.

پیامبرﷺ فرمود: «آن که مهربانی نکند مهربانی نبیند»[۱].

در روایت حفص فراء است که پیامبرﷺ آن اندازه خشمگین شد که رنگ چهره‌اش دیگرگون گشت و بدان مرد فرمود: «اگر محبت از دل تو رفته است با تو چه کنم؟ آن که به خردسال‌ها مهر نورزد و بزرگسال‌ها را ارج ننهد از ما نباشد»[۲].

ابویعلی موصلی در مسند[۳] از ابوبکر بن ابی‌شیبه به سند خود از ابن‌مسعود و نیز سمعانی در فضائل الصحابه از ابوصالح، از ابوهریره نقل کرده است که پیامبرﷺ نماز می‌خواند. چون به سجده رفت حسن‌علیه‌السلام و حسین‌علیه‌السلام بر پشت او پریدند. چون مردمان خواستند مانع ایشان شوند به آن‌ها اشاره کرد که ایشان را واگذارید. پس چون نماز را به پایان برد آن‌ها را بر دامن نهاد و فرمود: «هرکس مرا دوست می‌دارد این دو تن را دوست بدارد»[۴].

در روایت حلیه است که فرمود: «آن‌ها را واگذارید، پدر و مادرم به فدایشان؛ هرکس مرا دوست می‌دارد این دو تن را دوست بدارد»[۵].

در تفسیر ثعلبی است که ربیع بن خیثم به برخی از کسانی که شاهد کشته شدن حسین‌علیه‌السلام بودند گفت: آن‌ها ـ یعنی سرها ـ را آویخته آوردید. خدای را سوگند، گزیدگانی را کشتید که اگر پیامبر خداﷺ آنان را درک می‌کرد دهانشان می‌بوسید و آنان را بر دامن می‌نشاند[۶].

ربیع آن‌گاه این آیه را خواند: ﴿ٱللَّهُمَّ فَاطِرَ ٱلسَّمَٰوَاتِ وَٱلْأَرْضِ عَالِمَ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾[۷].

---

۱. «من لایرحم لایرحم». ← مسند احمد، ۲۲۸/۲.

۲. «ان کان قد نزع الرحمة من قلبک فما أصنع بک، من لم‌یرحم صغیرنا و یعزز کبیرنا فلیس منا». ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۱۵/۳.

۳. ← ۴۳۴/۸.

۴. «من احبنی فلیحب هذین».

۵. «ذروهما بابی و امی، من احبنی فلیحب هذین». ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۳۰۵/۸.

۶. ← الکشف و البیان، ۲۳۹/۸.

۷. زمر / ۴۶: بارالها، ای پدیدآورندهٔ آسمان‌ها و زمین، ای دانای نهان و آشکار، تو خود در میان بندگانت بر سر آنچه اختلاف می‌کردند داوری می‌کنی.

زبان نهادن در کام آن‌ها

باری، یکی از جلوه‌های برگزیدن حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام بر خود از جانب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن است که راوی گفته است: مسلمانان سخت تشنه شدند. فاطمه علیهاالسلام حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام را نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آورد و گفت: ای پیامبر خدا، این دو تن خردسالند و تاب تشنگی ندارند.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حسن علیه‌السلام را فراخواند و زبان خود در کام او نهاد و او زبان را چشید تا سیراب شد. آن‌گاه حسین علیه‌السلام را فراخواند و زبان در کام او نهاد و او زبان را مکید تا سیراب شد[۱].

آب آوردن برای آن‌ها

ابوصالح مؤذن در اربعین، ابن‌بطه در ابانه از علی علیه‌السلام و از خدری آورده و احمد بن حنبل در مسند العشره[۲] و فضائل الصحابه[۳] از عبدالرحمن بن ازرق از علی علیه‌السلام روایت کرده و جماعتی نیز از ام‌سلمه و از میمونه روایت کرده‌اند و روایت حاضر از امیرمؤمنان علیه‌السلام است که فرمود: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را دیدیم که پای خویش به زیر لحاف ـ یا در روایتی دیگر رو‌انداز ـ برده بود. در این هنگام حسن علیه‌السلام آب خواست. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از جای پرید و به سراغ شتری اهدایی رفت و آن را دوشید و شیر را در کاسه‌ای ریخت و در دست حسن علیه‌السلام نهاد. حسین علیه‌السلام چند بار آهنگ گرفتن آن کرد. اما هربار پیامبر او را از آن بازبداشت.

فاطمه علیهاالسلام فرمود: ای پیامبر خدا، گویی او نزد تو محبوب‌تر است!

فرمود: «او نزد من محبوب‌تر نیست. اما او بود که اول آب خواست. زنهار که من و تو و این دو تن و این افتاده بر زمین در روز قیامت در یک جا خواهیم بود»[۴].

مکیدن آب دهان آن‌ها

ابوحازم از ابوهریره نقل کرده که گفته است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را دیدم که آب دهان حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام را می‌مکید، آن سان که مردم خرما را بمکند[۵].

---

۱. خبر را در منابع کهن نیافتم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۲۸۳/۴۲) آن را تنها از منبع حاضر نقل کرده است.

۲. ← مسند احمد، ۱۰۱/۱.

۳. ← ۶۹۲/۲.

۴. «ما هو بأحبهما إلی و لکنه استسقی أول مرة و انی و إیاک و هذین و هذا المنجدل یوم القیامة فی مکان واحد».

۵. ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۲۳/۱۳.

فرود آمدن از منبر

از گواه‌های محبت فراوان پیامبرﷺ به حسنؑ و حسینؑ روایتی است که یحیی بن ابی‌کثیر و سفیان عیینه به سند خود نقل کرده‌اند که پیامبر خداﷺ در حالی که بر منبر بود صدای گریهٔ حسنؑ و حسینؑ را شنید.

نگران از منبر برخاست و سپس فرمود: «ای مردم، فرزند جز فتنه نیست. در حالی از منبر به سراغ آن‌ها برخاستم که هیچ مرا هوش در سر نبود»[1].

در روایت دیگری است که فرمود: «فرزند واقعاً فتنه است؛ در حالی از منبر به سراغ او برخاستم که درک نمی‌کردم»[2].

خرگوشی در لوامع و شرف النبیﷺ[3]، سمعانی در فضائل، ترمذی در جامع[4]، ثعلبی در کشف[5]، واحدی در وسیط[6] و احمد بن حنبل در فضائل[7] آورده و خلف از عبدالله بن بریده نقل کرده که گفته است: پیامبرﷺ بر منبر خطبه می‌خواند که حسنؑ و حسینؑ در حالی که هرکدام پیراهنی سرخ بر تن داشتند و بدان سکندری می‌خوردند وارد شدند. پیامبرﷺ از منبر فرود آمد. آن‌ها را برداشت و بر شانهٔ خود نهاد و سپس فرمود: «[خداوند راست گفته که] ﴿اَنَّمَآ اَمْوَالُكُمْ وَاَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾؛ [دیدم این دو کودک راه می‌روند و سکندری می‌خورند. تاب نیاوردم و سخن خویش قطع کردم و آن‌ها را برداشتم»][8].

---

۱. «ایها الناس، ما الولد الا الفتنة، لقد قمت الیهما و ما معی عقلی».

۲. «ان الولد لفتنة لقد قمت الیه و ما اعقل». ← ابن‌ابی‌شیبه، المصنف، ۳۷۹/۶؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۸۰/۳ و ۸۱.

۳. ← شرف المصطفیﷺ، ۲۸۸/۵.

۴. ← السنن، ۶۵۸/۵.

۵. ← الکشف و البیان، ۳۳۰/۹.

۶. ← التفسیر الوسیط، ۳۰۸/۴.

۷. ← فضائل الصحابة، ۷۷۰/۲.

۸. «صَدَقَ اللهُ ﴿اِنَّمَآ اَمْوَالُكُمْ وَاَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾ فنظرت الی هذین الصبیین یمشیان و یتعثران فلم‌اصبر حتی قطعت حدیثی و رفعتهما».

متن به استناد روایت ترمذی که با دیگر روایت‌ها تفاوت چندانی نیز ندارد کامل شده است.

این روایت را ابوطالب حارثی نیز در قوت القلوب [۱] نقل کرده، با این تفاوت که در آن تنها از حسن بن علی علیه‌السلام سخن به میان آورده است.

در روایتی دیگر است که فرمود: «فرزندان ما پاره‌های جگرمان هستند که بر زمین راه می‌روند» [۲].

سید حمیری گفته است:

دو نواده‌اند و مادرشان زهرا علیهاالسلام است، گزیده بانویی که بر همهٔ زنان گیتی سروری دارد.

پسران پیامبری که فضیلت‌هایش بسی گران است و اگر فضایل را بشمرند از شمار فراتر.

فرزندان وصی‌ای که ولایت او در تنزیل آیات از جانب خداوند حتمی شده است.

اگر نبود آن‌که در آن خانهٔ ارجمند زاده شده است، همهٔ خانه‌ها در برابر او سر کرنش فرود می‌آوردند [۳].

زاهی گفته است:

طایفه‌ای هستند که اگر همهٔ آب دریاها مرکب قلم‌ها شود و همهٔ درختان قلم گردد،

و جنیان و آدمیزادگان از پگاه تا شامگاه کاتبان فضیلت‌های آنان در صحیفه‌ها باشند،

یک دهم از آن فضیلت‌ها نتوانند نوشت و بلکه آنچه تلاش آنان فراهم سازد جز مقداری اندک نخواهد بود.

آنان صاحبان فخر و محور این گردونه‌اند و کسانی که روزگاران سر در فرمان ایشان دارد.

آنان خاندان احمدﷺ و تیزپایان والاتبار و مردان آبرومند نیک‌نژادند،

و بشناختگانی از خاندان هاشم و گرامی‌مردانی که صاحب فضیلت‌های سرشارند و خود کسانی‌اند که خاندان مضر از ایشان مهتری یافته است.

به خرد خویش این باریک نکته دریاب که آیا در همهٔ روزگار کسی جز ایشان هست که روزگاران سر در فرمان ایشان باشد.

---

۱. ← ۳۳۱/۱.

۲. «اولادنا اکبادنا یمشون علی الارض». ← خرگوشی، شرف المصطفیﷺ، ۲۹۹/۵.

۳.

سبطان امهما الزهراء منتجبه	سادت نساء جمیع العالمیات
ابنا الرسول الذی جلت فضائله	ان عدد الفضل عن وصف المقالات
و ابنا الوصی الذی کانت ولایته	حتماً من الله فی تنزیل آیات
لولاه من ولد فی بیت معلوة	تواضعت عنده کل البیوتات

← دیوان السید الحمیری، ۱۴۴ و ۱۴۵.

چشمه‌ای زلال و گوارا بدیشان بخشیده شده و از این چشمه نبوت داده شده‌اند و هیچ ناپاکی‌ای بدیشان نرسیده است.

تاج افتخاری بر سر نهاده‌اند که همانندش افتخاری نیست و عظمتی را بر میان بسته‌اند که همتایش نتوان یافت.

مرا همین بس که آنان حجت‌های خدا بر من باشند و هرچه از ایشان یاد شود درود نثارشان باشد.

آنان درخت عظمتند و شیعیان برگ‌های این درخت و مصطفی صلی الله علیه و آله ریشه و ذریه میوه‌های این درخت[1].

ابن‌حجاج گفته است:

تو زادهٔ آنی که در روز آن زیرانداز، باد او را به فرمان خداوند حمل کرد،

و کسی که خورشید برایش بازگردانده شد، آن هنگام که ستارگان اندک اندک در آسمان رخ می‌نمودند.

به فرمانبری از شما آنچه خدا واجب ساخته است انجام گیرد و محبت شما صراط مستقیم باشد.

گفتند: بنیادی بزرگ برافراشته‌ای. گفتم: زیرا او پادشاهی بزرگ است.

این‌ها منزلگاه‌هایی است که حتی اگر فرعون در آن‌ها سکوت گرفته بود، موسای کلیم علیه السلام بر پای او بوسه می‌زد[2].

---

۱. قوم لو ان بحار الأرض تنزف بالأق ... لام مشقأ و أقلام الدنا الشجر

و الانس و الجن کتاب لفضلهم ... و الصحف ما احتوت الآصال و البکر

لم‌یکتبوا العشر بل لم‌یعه جهدهم ... فی ذلک الفضل إلا و هو محتقر

أهل الفخار و أقطار المدار و من ... أضحت لأمرهم الأیام تأتمر

هم آل أحمد و الصید الجحاجحة ... الزهر الغطارفة العلویة الغرر

و البیض من هاشم و الأکرمون اولوا ال ... فضل الجزیل و من سادت بهم مضر

فافطن بعقلک هل فی القدر غیرهم ... قوم یکاد الیهم یرجع القدر

اعطوا الصفا نهلا اعطو النبوة من ... قبل المزاج فلم‌یلحق بهم کدر

و توجوا شرفا ما مثله شرف ... و قلدوا خطراً ما مثله خطر

حسبی بهم حججاً لله واضحة ... تجری الصلاة علیهم أینما ذکروا

هم دوحة المجد و الأوراق شیعتهم ... و المصطفی الأصل و الذریة الثمر

۲. و أنت ابن الذی حملته یوم ال ... بساط بأمره الریح العقیم

←

ابن‌حماد گفته است:

ای زادهٔ یس، طس، حم، ن، و ای زادهٔ آن که بینوایی را برگزید و خود گرسنه ماند[1].

→

و مـن ردت علیه الشـمس فـیهم — و قـد أخـذت مـطالعها النـجوم

بـطاعتکم فـروض الله تـقضی — و حـبکم الصـراط المسـتقیم

و قـالوا شـدت بـنیانا عـظیما — فـقلت لأنـه مـلک عـظیم

مـنازل لو غـدا فـرعون فـیها — لقـبل رجـله مـوسی الکـلیم

۱. یـا ابن‌یسٓ و طـاسین و حـامیم و نـونا — یا ابن‌من آثر مسکـیناً و بـاتوا طـاویینا

فصل ۳

گلچینی از منقبت‌های حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام

پسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

در معجم[۱] طبرانی به سند وی از ابن‌عباس، و در اربعین مؤذن و تاریخ[۲] خطیب به سند این هر دو تن از جابر نقل شده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «خداوند برای هر پیامبری، نسلی از پشت خود او قرار داده و نسل مرا از پشت من و پشت علی بن ابی‌طالب قرار داده است. همهٔ زادگان دختران به پدران خویش نسبت یابند، مگر فرزندان فاطمه که من پدر ایشان باشم».[۳]

در این میان دربارهٔ آیهٔ ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ اَبَآ اَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ﴾[۴] نیز گفته‌اند: این آیه در نفی فرزندخواندگی زید بن حارثه نازل شده و مقصود از ﴿رِجَالِكُمْ﴾ نیز مردان بالغ بوده و حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام در آن هنگام هنوز بالغ نبوده‌اند.[۵]

---

۱. ← المعجم الکبیر، ۴۴/۳، با اندکی تفاوت.

۲. ← تاریخ بغداد، ۲۸۵/۱۱، با اندکی تفاوت.

۳. «ان الله عزّ و جلّ جعل ذریة کل نبی من صلبه خاصة و جعل ذریتی من صلبی و من صلب علی بن أبی‌طالب، ان کل بنی بنت ینسبون الی أبیهم إلا أولاد فاطمة فانی أنا أبوهم».

۴. احزاب / ۴۰: محمد پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست.

۵. ← طبرسی، مجمع البیان، ۱۶۵/۸.

در احیاء[۱] غزالی و فردوس[۲] دیلمی است که مقداد بن معدی‌کرب گفته: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حسن از من است و حسین از علی علیه السلام»[۳].

همچنین فرموده است: «آن دو تن امانت من در میان امتم هستند»[۴].

شوخی و بازی پیامبر صلی الله علیه و آله با آن‌ها

از نمونه‌های بازی و شوخی پیامبر صلی الله علیه و آله با حسن علیه السلام و حسین علیه السلام روایتی است که ابن‌بطه در ابانه از چهار طریق از سفیان ثوری، از ابوالزبیر، از جابر نقل کرده که گفته است: بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم، در حالی که حسن علیه السلام و حسین علیه السلام بر پشت او بودند و او آنان را راه می‌برد و می‌فرمود: «چه نیکوشتری است شتر شما و چه نیکو لنگه‌های باری هستید شما»[۵].

ابن‌نجیح گفته است: حسن علیه السلام و حسین علیه السلام بر پشت پیامبر صلی الله علیه و آله سوار می‌شدند و می‌گفتند: هی! پیامبر صلی الله علیه و آله هم می‌فرمود: «چه نیکو شتری است شتر ما»[۶].

سمعانی در فضائل از اسلم وابستهٔ عمر بن خطاب نقل کرده که گفته است: حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را بر شانهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله دیدم و گفتم: چه نیکو اسبی دارید!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چه نیکو سوارانی‌اند آن دو»[۷].

ابن‌حماد از پدر خود دربارهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که برای حسن علیه السلام و حسین علیه السلام زانو زد و آن‌ها را پشت و رو بر پشت خود نشاند و فرمود: «چه نیکو شتری است شتر شما».

خرگوشی در شرف النبی صلی الله علیه و آله به سند خود از عبدالعزیز نقل کرده که به سند خویش روایت کرده

---

۱. ← احیاء علوم الدین، ۳۰/۲.

۲. ← ۱۵۸/۲.

۳. «حسن منی و الحسین من علی».

۴. «هما ودیعتی فی امتی».

۵. «نعم الجمل جملکما و نعم العدلان انتما». ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۵۲/۳؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۱۷/۱۳؛ همو، ترجمة الامام الحسن علیه السلام، ۹۲ - ۹۵؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۲۴۷/۲، ۲۶۹ و ۲۷۰.

۶. نعم الجمل جملکما.

۷. «و نعم الفارسان هما». ← ابن‌عدی، الکامل، ۳۶۲/۲؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۶۲/۱۴.

است، که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نشسته بود و حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام روی نهادند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چون ایشان را دید به استقبالشان برخاست و چون حس کرد دیر به او می‌رسند، خود به پیشواز رفت و آن‌ها را بر شانه نشاند و فرمود: «نیکو مرکبی است مرکب شما و نیکو سوارانی هستید شما، و البته پدرتان از شما نکوتر است»[1].

در تفسیر ابویوسف یعقوب بن سفیان از عبدالله بن موسی، از سفین، از منصور، از ابراهیم، از علقمه، از ابن‌مسعود روایت شده که گفته است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام را بر پشت خود نشاند. حسن علیه‌السلام را بر دنده‌های راست و حسین علیه‌السلام را بر دنده‌های چپ خود. سپس به راه افتاد و فرمود: «نیکو مرکبی است مرکب شما و نیکو سوارانی هستید شما، و البته پدرتان از شما نکوتر است».

سید حمیری گفته است:

که بود که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دو پسر او را با مهربانی بر شانه‌ها و پشت خود نهاد؟
که بود که فرمود: چه نیکو سوارانی‌اند آن دو؟ و آنچه او کرد هرگز پنهان نبود[2].

همو گفته است:

حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام صبحگاهان که به بازی اندر شدند نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمدند.
پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آنان را در آغوش کشید و بدیشان که نزد او آن جایگاه بایسته را داشتند، فدایت شوم گفت،
و شانه‌های خویش زیر آن‌ها برد. چه نیکو مرکبی و چه سوارانی!
دو فرزند که مادرشان نیکوکار و پاکدامن و پرهیزگار بوده است،
و پدر ایشان پور ابوطالب، چه نیکو فرزندانی و نیکو پدر و مادری.
همه پاک و پیراسته، ستوده‌خوی و سخنور بوده‌اند[3].

---

۱. «نعم المطی مطیکما و نعم الراکبان انتما و ابوکما خیر منکما». ← خرگوشی، شرف المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۲۹۳/۵.

۲.
من ذا الذی حمل النبی برأفة	ابنیه حتی جاوز الغمضاء
من قال نعم الراکبان هما ولم	یکن الذی قد کان منه خفاء

← دیوان السید الحمیری، ۵۹ و ۶۰.

۳.
أتی حسناً و الحسین الرسول	و قد خرجا ضحوة یلعبان
فضمهما ثم فداهما	و کانا لدیه بذاک المکان

←

مفجع گفته است:

آیا جز علی علیه السلام کسی می‌شناسید که فرزندش بر پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته و او را مرکب گرفته باشد؟[۱]

روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله برای هرکدام از آن‌ها دو گیسو از میان سر گذاشت[۲].

مزرد گفته است: از ابوهریره شنیدم که می‌گوید: این دو گوشم شنیده و این دو چشمم دیده است که پیامبر صلی الله علیه و آله با دو دست شانه‌های حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را گرفته و کف پاهای آنان بر روی پای پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرموده است: «ای چشم بادامی، بالا رو»[۳].

راوی گفته است: آن کودک بالا رفت تا پاهای خود بر روی سینه پیامبر صلی الله علیه و آله نهاد.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دهان خود بگشای. آن گاه دهان او را بوسید و گفت: «خداوندا، او را دوست بدار که من او را دوست می‌دارم»[۴].

در کتاب‌های ابن‌بیع[۵]، ابن‌مهدی[۶] و زمخشری[۷] است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کوچکم، کوچکم، ای چشم بادامی بالا رو، خداوندا من او را دوست دارم. او را دوست بدار و هرکه را او را دوست بدارد دوست بدار»[۸].

←

و مـــرر تـــحتهما مـــنکباه	فـــنعم المـطية و الراکـــبان
ولیـــدان امـــهما بـــرّة	حـــصان مـــطهرة للـحصان
و شـــيخهما ابـــن‌أبی‌طالب	فـــنعم الوليـــدان و الوالدان
و کـــلهم طـــيب طـــاهر	کـــريم الشـــمائل طـلق البـيان

← همان، ۴۵۱.

۱. أفـــهل تـــعرفون غـــير عـــلی — و ابـنه اسـترحـل النبی المـطيا

۲. ← کلینی، الکافی، ۳۴/۶.

۳. «ترق عين بقه».

۴. «اللهم احبه فانی احبه». برای داستان مشتمل بر این متن و متن پیشین ← ابن ابی‌شیبه، المصنف، ۳۸۰/۶؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۴۹/۳؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۹۴/۱۳ و ۱۹۵ و ۴۶۰/۲۴؛ ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۷۸۷/۲.

۵. ← حاکم، معرفة علوم الحديث، ۸۹.

۶. خبر را در نزهة الابصار نیافتم.

۷. ← الفائق، ۲۷۸/۱.

۸. «حزقة حزقة ترق عين بقة اللهم انی احبه فاحبه و احب من يحبه».

برخی گفته‌اند: مقصود از «بقه» در این حدیث فاطمه علیهاالسلام است[1] و گواه آن که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به حسین علیه‌السلام فرمود: «ای نور دیدهٔ بقه، بالا رو»[2].

فاطمه علیهاالسلام پسر خود حسن علیه‌السلام را می‌رقصاند و می‌گفت:

ای حسن، به پدرت همانند شو و ریسمان از گرداگرد حق برگشای،

و خداوند صاحب منت‌ها را بپرست و کینهٔ دل را دوست مدار[3].

به حسین علیه‌السلام نیز می‌گفت:

تو همانند پدر من هستی، نه همانند علی علیه‌السلام[4].

در مسند موصلی است که ابوبکر به حسن علیه‌السلام می‌گفت:

تو همانند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هستی و همانند علی علیه‌السلام نیستی[5].

علی علیه‌السلام نیز در این هنگام می‌خندید[6].

ام‌سلمه حسن علیه‌السلام را مربی می‌شد و می‌گفت:

پدرم به فدای فرزند علی! تو از خیر آکنده‌ای.

چون دندانهٔ چنگال باش و چون قوچ بیابانی[7].

---

۱. ← حاکم، معرفة علوم الحدیث، ۹۰.

۲. «یا قرة عین بقة ترق». ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۹۴/۱۳.

۳. اشبه أباک یا حسن — و اخلع عن الحق الرسن
و اعبد الهاً ذامنن — ولا توال ذاالإحن

۴. انت شبیه بابی — لست شبیها بعلی

۵. انت شبیه بالنبی — لست شبیها بعلی

۶. ← ابویعلی، المسند، ۴۱/۱.

۷. بأبی یابن علی — أنت بالخیر ملی
کن کأسنان خلی — کن ککبش الخولی

ام الفضل همسر عباس نیز حسین علیه السلام را پرستاری می‌کرد و می‌گفت:

ای پسر پیامبر خدا، ای پسر آن مرد بسیار ارجمند،

ای یگانهٔ بی‌همانند، خدایش در برابر سختی‌های روزگار او را در پناه خویش بدارد[۱].

امام صادق علیه السلام فرموده است: نقش انگشتر پدرم چنین بود:

به خداوند و به پیامبر امین صلی الله علیه و آله گمان خوش دارم،

و نیز به وصی آن صاحب سنت‌ها و به حسن علیه السلام و به حسین علیه السلام[۲].

شاعری گفته است:

چهار چیز هر اندیشه و اندوه را ببرد:

محبت پیامبر صلی الله علیه و آله، محبت وصی علیه السلام، محبت حسن علیه السلام و حسین علیه السلام[۳].

سید حمیری گفته است:

ولیّ ما پس از پیامبر هدایت صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام آن امام قائم و پسران او است[۴].

---

۱. یـا ابـن رسـول الله　　یـا ابـن کـثیر الجـاه
فـرد بـلا أشـباه　　أعـاذه إلهـی
من امم الدواهی

۲. ظـنی بـالله حسـن　　و بـالنبی المـؤتمن
و بـالوصی ذی‌المـنن　　و بـالحسین و الحسـن
← ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۳۱/۱؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ۹۲.

۳. اربـعة مـذهبة　　لکـل هـم و حـزن
حب النـبی و الوصـی　　و الحسـین و الحسـن

۴. ولیـنا بـعد نـبی الهـدی　　عـلی القـائم و ابـناه
← دیوان السید الحمیری، ۴۵۴.

فصل ۴

معجزه‌های امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام

فروغی در شب

احمد بن حنبل در مسند[1]، ابن‌بطه در ابانه[2]، نطنزی در خصائص و خرگوشی در شرف النبی صلی الله علیه و آله[3] آورده‌اند ــ و متن حاضر همین روایت کتاب اخیر است ــ و همچنین جماعتی از ابوصالح، از ابوهریره و از صفوان بن یحیی و از محمد بن علی بن حسین علیه السلام و نیز از علی بن موسی الرضا علیه السلام، و از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده‌اند که حسن علیه السلام و حسین علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله به بازی مشغول بودند تا بخش عمده‌ای از شب سپری شد.

سپس بدیشان فرمود: نزد مادر خود بروید.

در این هنگام برقی آشکار شد و پیوسته راه آنان را روشن کرد تا در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله این روشنایی را می‌نگریست بر فاطمه علیها السلام درآمدند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سپاس خدایی را که ما خاندان را گرامی بداشت»[4].

---

۱. ← مسند احمد، ۵۱۳/۲.

۲. روایت را در الابانة الکبری نیافتم.

۳. ← شرف المصطفی صلی الله علیه و آله، ۳۶۹/۵.

۴. «الحمد لله الذی اکرمنا اهل البیت». افزون بر منابع پیشگفته ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۱۳/۱۳ و ۲۱۴ و ←

این روایت را سمعانی و ابوالسعادات نیز در داستان‌های خود از ابوجحیفه آورده‌اند، با این تفاوت که آن را به حسین علیه السلام اختصاص داده‌اند.

سید حمیری گفته است:

چه کسی بود که وقتی شبانه از حضور پیامبر صلی الله علیه و آله بازمی‌گشت در پرتو برقی درخشان رهسپار شد؟[۱]

نوحه‌سرایی جنیان بر حسین علیه السلام

ابوحباب کندی در نوحه‌سرایی جنیان بر حسین علیه السلام چنین شنید:

پیامبر صلی الله علیه و آله بر پیشانی او دست کشید و او را درخششی در گونه‌ها بود.

پدر او از تبار برجستهٔ قریش بود و جد او برترین نیاکان.[۲]

پیشگویی سوار بیابان‌ها

در حدیث عفیف کندی است که سوار بیابان‌ها به او گفت: چون دیدی در سرای او «یعنی علی علیه السلام» کبوتری با دو جوجهٔ خود می‌پرد، بدان که او را نوزادی آمده است.

راوی پس از سخنی چند افزوده است: پس از مدتی خبر ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله به من رسید و من اسلام آوردم. سپس کبوتر را می‌دیدم که بی‌آن که بگریزد در سرای علی علیه السلام جوجه می‌گذارد و چون حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دیدم سخن آن سوار بیابان‌ها را به یاد می‌آوردم.

در روایت بسطام از او [=عفیف] است که در حدیثی مفصل گفته است: چون علی علیه السلام کشته شد به سرای او رفتم، ولی آن دو کبوتر را ندیدم.

←

۱۵۸/۱۴ و ۱۵۹؛ بیهقی، دلائل النبوة، ۷۶/۶؛ ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۷۸۵/۲؛ ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۴۳/۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۶۶؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۲۵۲/۲؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۷۵/۳.

۱. من ذا مشی مع لمع برق ساطع　　　إذ راح من عند النبی عشاء

← دیوان السید الحمیری، ۶۰.

۲. مسح النبی جبینه　　　فله بریق فی الخدود

أبواه من علیا قریش　　　جده خیر الجدود

← ابن‌ابی‌الدنیا، الهواتف، ۸۶ و ۸۷.

در روایت ابوعقیل است که گوید: پس از درگذشت علی علیه السلام در سرای او دو پرنده دیدم که می‌پریدند. چون حسن علیه السلام درگذشت یکی از آن‌ها رفت و چون حسین علیه السلام کشته شد دیگری نیز رفت.

تسبیح انار و انگور

در کشف والبیان ثعلبی به سند خود او از جعفر بن محمد علیه السلام، از پدر وی روایت شده که فرموده است: پیامبر صلی الله علیه و آله بیمار شد. جبرئیل نزد او سینی‌ای از انار و انگور آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله از آن خورد و آن تسبیح گفت.

پس حسن علیه السلام و حسین علیه السلام بر او درآمدند و از آن خوردند و آن انار و انگور تسبیح گفتند.

آن‌گاه علی علیه السلام درآمد و از آن خورد و آن باز تسبیح گفت.

پس از چندی، مردی دیگر از صحابه درآمد و از آن خورد، اما این بار آن انگور و انار تسبیح نگفتند. جبرئیل گفت: این را تنها پیامبر یا وصی یا فرزند پیامبر می‌خورد[1].

زینت عید از بهشت

ابوعبدالله مفید نیشابوری در امالی خود آورده که امام رضا علیه السلام فرموده است: حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را عید فرارسید و برهنه بودند. به مادر خود گفتند: همهٔ کودکان مدینه زینت کرده‌اند، مگر ما، چه شده است که ما را زینت نمی‌کنی؟

گفت: جامه شما نزد خیاط است. چون بیاید شما را بیارایم.

چون شب عید شد خواستهٔ خود را نزد مادر تکرار کردند.

فاطمه علیها السلام گریست و بر آنان دل سوزانید و همان پاسخی که نخستین بار داده بود تکرار کرد و آن‌ها نیز پاسخی دادند.

چون تاریکی شب فرارسید ناگاه کسی در زد.

فاطمه علیها السلام پرسید: کیست؟

---

۱. ← الکشف و البیان، ۱۰۳/۶.

گفت: ای دخت پیامبر خدا، من خیاطم؛ جامه‌ها را آورده‌ام.

در را گشود و مردی دید که جامهٔ عید با خود دارد.

فاطمه علیها السلام گفته است: خدای را سوگند مردی با شکوه‌تر از او ندیده بودم.

آن مرد دستاری به هم پیچیده به وی داد و راه خویش گرفت.

فاطمه علیها السلام به درون آمد. دستار را گشود. دید در آن دو پیراهن، دو جبه، دو شلوار، دو ردا، دو عمامه، و دو [جفت] پای‌افزار سیاه با بندک‌های سرخ است.

پس حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را بیدار کرد و جامهٔ نو پوشاند.

در حالی که حسن علیه السلام و حسین علیه السلام آراسته بودند پیامبر صلی الله علیه و آله بدان جا درآمد. آن‌ها را بر دوش گرفت و بوسید.

آن‌گاه از فاطمه علیها السلام پرسید: آیا خیاط را دیدی؟

گفت: آری، ای پیامبر خدا، و همو بود که با او جامه فرستاده بودی.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دخترم، او خیاط نبود؛ او رضوان، کلیددار بهشت بود.

فاطمه علیها السلام پرسید: ای پیامبر خدا، چه کسی تو را از این داستان آگاهاند؟

فرمود: او به آسمان بازنگشت مگر زمانی که نزد من آمد و مرا از این ماجرا آگاهاند.

بوی سیب

حسن بصری و ام‌سلمه گفته‌اند: حسن علیه السلام و حسین علیه السلام در حالی که جبرئیل در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله بود بر او وارد شدند. آن‌ها که جبرئیل را همانند دحیه کلبی می‌دیدند بر گرد او چرخیدند. جبرئیل با دست به جایی اشاره کرد، گویی در حال گرفتن چیزی است. ناگهان در دست او یک سیب، یک به و یک انار بود. آن‌ها را بدیشان داد و آن‌ها نیز شاد شدند و به سوی جد خود دویدند. پیامبر صلی الله علیه و آله آن میوه‌ها را از ایشان گرفت و بویید و سپس فرمود: با آنچه دارید نزد مادر خود روید و از پدر خویش آغاز کنید.

حسن علیه السلام و حسین علیه السلام چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود، نزد پدر و مادر بازگشتند. هنوز از آن میوه‌ها نخورده بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ایشان آمد. پس همه از آن‌ها خوردند و هرچه می‌خوردند آن که خورده شده بود به وضع پیشین بازمی‌گشت و این داستان تا رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ادامه داشت.

حسین علیه‌السلام فرموده است: در روزگار زندگی فاطمه علیهاالسلام نیز هیچ تغییر و کاستی‌ای بر این میوه‌ها عارض نگشت. اما چون او درگذشت انار را از کف دادیم و تنها سیب و به در روزگار پدرمان ماند.

چون امیرمؤمنان علیه‌السلام به شهادت رسید آن به نیز از میان رفت و سیب بر همان وضع نخستین خود نزد حسن علیه‌السلام ماند تا زمانی که او مسموم شد.

آن سیب همچنان ماند تا زمانی که در محاصرهٔ آب قرار گرفتم. هرگاه تشنه می‌شدم آن را می‌بوییدم و حرارت تشنگی‌ام فرو می‌نشست. هنگامی که تشنگی سخت شد آن سیب را دندان زدم و یقین کردم که اکنون زمان رفتن است.

علی بن حسین علیه‌السلام فرموده است: این سخنان را از پدرم، دمی پیش از کشته شدن شنیدم. چون او جان سپرد بوی آن سیب در قتلگاه احساس می‌شد. آن را جستند، ولی از آن اثری نیافتند. آن بوی پس از حسین علیه‌السلام نیز ماند. قبر او را زیارت کرده و آن بوی را احساس کرده‌ام که از قبرش برمی‌خیزد. هرکدام از شیعیان ما که زائر قبر اویند این بوی را می‌جویند، در وقت سحر آن را جست‌وجو کنند. اگر اهل اخلاص باشند به خواست خدا آن را خواهند یافت[۱].

جام بلور

در امالی ابوالفتح حفار آمده است و ابن‌عباس و ابورافع روایت کرده‌اند که با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نشسته بودیم که جبرئیل بر او نازل شد، در حالی که جامی از بلور سرخ و پر از مشک و عنبر در دست داشت. گفت: سلام بر تو. خداوند تو را سلام می‌فرستد و به این سلام تو را تحیت می‌دهد و به تو می‌فرماید به همین سلام علی علیه‌السلام و فرزندانش را تحیت دهی.

چون آن جام در کف پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله قرار گرفت «لااله‌الاالله» و «الله اکبر» گفت و سپس به زبان عربی سره گفت: ﴿بِسْمِ ٱللهِ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيمِ طٰهٰ * مَآ أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ ٱلْقُرْءَانَ لِتَشْقَىٰٓ﴾[۲].

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را بویید و به عنوان تحیت به علی علیه‌السلام داد.

چون در کف علی علیه‌السلام قرار گرفت، گفت: ﴿بِسْمِ ٱللهِ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾، ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللهُ

---

۱. ← فتال نیشابوری، روضة‌الواعظین، ۱۵۹ و ۱۶۰.

۲. طه / ۱ و ۲: به نام خداوند رحمتگر مهربان، طه، قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی.

وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾[۱].

علی علیه السلام آن را بویید و به عنوان تحیت به حسن علیه السلام داد.

چون در کف حسن علیه السلام قرار گرفت، گفت: **﴿بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ﴾، ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ﴾**[۲]. حسن علیه السلام آن را بویید و به عنوان تحیت به حسین علیه السلام داد.

چون در کف حسین علیه السلام قرار گرفت، گفت: **﴿بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ﴾، ﴿قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾**[۳].

آن‌گاه به پیامبر صلی الله علیه و آله بازگردانده شد و گفت: **﴿بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ﴾، ﴿اللهُ نُورُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾**[۴].

پس از آن نمی‌دانم این جام به آسمان رفت یا به قدرت خدای تعالی در زمین فروشد[۵].

وراق قمی گفته است:

قرشیان از علی علیه السلام دل‌آزردگی نشان دادند، در حالی که تنها در کف علی علیه السلام بود که جامی تسبیح گفت. نیک بدان[۶].

نزول فرشته

در کتاب معالم[۷] آمده است: فرشته‌ای به شکل پرنده بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و بر دستان او نشست و سلام نبوت کرد. پس بر دستان علی علیه السلام نشست و سلام وصیت داد. بر دست حسن علیه السلام و حسین علیه السلام نیز نشست و سلام خلافت داد.

پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: چرا روی دست فلانی نمی‌نشینی؟

---

۱. مائده / ۵۵: ولیّ شما تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

۲. نبأ / ۱ و ۲: دربارهٔ چه چیز از یکدیگر می‌پرسند؟ از آن خبر بزرگ.

۳. شوری / ۲۳: بگو: به ازای آن رسالت پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی دربارهٔ خویشاوندان.

۴. نور / ۳۵: خدا نور آسمان‌ها و زمین است.

۵. ← طوسی، الامالی، ۳۵۶ و ۳۵۷.

۶. علی به کابت قریش و إنما / بکف علی سبح الجام فاعلم

۷. این اثر را شناسایی نکردم.

گفت: من بر زمینی که در آن نافرمانی خدا شود ننشینم؛ چگونه بر دستی که خدا را نافرمانی کند بنشینم؟

از بال جبرئیل

در اربعین مؤذن، ابانه عکبری و خصائص نطنزی است که ابن‌عمر گفته است: حسن علیه السلام و حسین علیه السلام دو تعویذ داشتند که از کرک ریزه‌های بال جبرئیل ـ و در روایتی دیگر از خود پرهای بال جبرئیل ـ پر شده بود[1].

از ام عثمان ـ یکی از کنیزان فرزندآور علی علیه السلام ـ روایت شده که گفته است: خاندان محمد صلی الله علیه و آله بالشی داشتند که جز جبرئیل بر آن نمی‌نشست و چون از آن برمی‌خاست آن را درهم می‌پیچیدند. به گاه برخاستن از کرک ریزه‌هایش بر زمین می‌ریخت و فاطمه علیها السلام آن را برمی‌داشت و در تعویذ حسن علیه السلام و حسین علیه السلام می‌نهاد[2].

حمانی گفته است:

ای که خانه‌اش نسبت به آیین و اسلام در جایگاهی میان مقام و آن دو منبر است،
از دو مسجد و دو زادگاه و دو سکونتگاه جدت تو را بهترین خانه است،
و از همهٔ ساخته‌ها از روزگار نیابت اسماعیل علیه السلام تا آن زمان که همه بافتی یکپارچه را کامل کردند.
زمانی که بر شانه‌های تو تعویذی بستند که از پر بال جبرئیل بود[3].

کمک جبرئیل

ابوهریره، ابن‌عباس، حارث همدانی، ابوذر و امام صادق علیه السلام گفته‌اند: حسن علیه السلام و حسین علیه السلام، در

---

۱. ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۲۵/۱۳؛ ابن‌بابویه، الخصال، ۶۷.

۲. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۹۹/۳.

۳.
یا ابن من بیته من الدین و الا سـ — لام بین المقام و المنبرین
لک خیر البیتین من مسجدی جـ — دک و المنشأین و المسکنین
و المساعی من لدن جدک اسما — عیل حتی ادرجت فی الریطتین
حین نیطت بک التمائم ذات الـ — ریش من جبرئیل فی المنکبین

حضور پیامبر صلی الله علیه و آله خدا کشتی گرفتند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: های حسن! حسین را بگیر.

فاطمه علیها السلام گفت: ای پیامبر خدا، آیا بزرگ‌تر را در برابر کوچک‌تر تشویق می‌کنی؟

فرمود: اما این جبرئیل است که حسین علیه السلام را می‌گوید: های حسین! حسن را بگیر.

این خبر را سمعانی در فضائل خود آورده است[1].

سید حمیری گفته است:

راوی گفت: در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله، دو پسر او و فاطمه علیها السلام نشسته بودند و روح الامین سومین ایشان بود،

شبیر شبر را خواند و آن امام پاک به دعوت آن زادهٔ دیگر پاکان برخاست،

تا کشتی بگیرد. پس احمد صلی الله علیه و آله گفت: هی، حسن، چون پهلوانان تاخت بردار.

فاطمهٔ بتول علیها السلام آن نیکوکار چون سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را شنید به مخالفت گفت:

آیا بزرگ‌تر را تشویق می‌کنی؟ در حالی که مردمان نه بزرگ‌تر، بل به کوچک‌تر می‌پردازند.

فرمود: اگر من چنین می‌کنم، آن که از این دیگری حمایت می‌کند از دیدگاه مردم پنهان است.

جبرئیل همانند سخن مرا خطاب به آن مرد عظمت و بخشش و وقار می‌گوید[2].

---

۱. همچنین ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۶۵/۱۴؛ مفید، الارشاد، ۱۲۸/۲.

۲.

قال بینا النبی و ابناه و البر	ة و الروح ثالث فی قرار
إذ دعا شبر شبیراً فقام ال	طهر للطاهرات و الأطهار
لصراع فقال أحمد إیه	حسن شد شدة المغوار
قالت البرة البتولة لما	سمعت قوله بانکار
أتجزی الکبیر و الناس طراً	یقصدون الصغار دون الکبار
قال ان کنت فاعلا ان من یک	نف هذا عن الوری متوار
ان جبریل قائل مثل قولی	لفتی المجد و الندی و الوقار

← دیوان السید الحمیری، ۲۴۸ و ۲۴۹.

فصل ۵

عظمت‌های امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام

گواه‌هایی قرآنی

مقاتل بن مقاتل، از مرازم، از موسی بن جعفر علیه‌السلام روایت کرده که دربارهٔ ﴿وَ ٱلتِّينِ وَ ٱلزَّيْتُونِ﴾[1] فرموده: حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام، دربارهٔ ﴿وَ طُورِ سِينِينَ﴾[2] فرموده: علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، دربارهٔ ﴿وَ هٰذَا ٱلْبَلَدِ ٱلْأَمِينِ﴾[3] فرموده: محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، دربارهٔ ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنْسَانَ فِيٓ أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾[4] فرموده: یعنی آن اول را ﴿ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾[5]، بدان سبب که امیرمؤمنان علیه‌السلام را دشمن داشت ﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ﴾[6] یعنی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ﴿فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِٱلدِّينِ﴾[7] ای محمد، و مقصود از دین نیز ولایت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است[8].

---

۱. تین / ۱: سوگند به کوه تین و زیتون.

۲. تین / ۲: و طور سینا.

۳. تین / ۳: و این شهر امن و امان.

۴. تین / ۴: که به راستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم.

۵. تین / ۵: سپس او را به پست‌ترین مراتب پستی بازگردانیدیم.

۶. تین / ۶: مگر کسانی را که گرویده و کارهای شایسته کرده‌اند.

۷. تین / ۷: پس چه چیز تو را بعد از این به تکذیب جزا وامی‌دارد؟

۸. ← قمی، تفسیر القمی، ۴۲۹/۲ و ۴۳۰؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۷۷ - ۵۷۹؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۵۵/۲.

هر دو امامند

اهل قبله بر این اجماع دارند که پیامبر ﷺ فرموده است: «حسن علیه السلام و حسین علیه السلام امامند، برخیزند یا بنشینند»[1].

سروران جوانان بهشت

همچنین بر این اجماع دارند که فرموده است: «حسن علیه السلام و حسین علیه السلام سرور جوانان اهل بهشتند»[2].

این حدیث را ابن‌کاوش عکبری، از ابوطالب حربی عشاری، از ابن‌شاهین مروزی در سندی قریب برایم نقل کرده که گفته است: محمد بن حسین بن حمید ما را حدیث آورده و گفته است: ابراهیم بن صمد عامری برایمان حدیث کرده و گفته است: نعیم بن سالم بن قنبر ما را حدیث آورده و گفته است: از انس بن مالک شنیدم که می‌گوید: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرماید: ـ و متن حدیث.

این خبر را احمد بن حنبل در فضائل[3] و مسند[4]، ترمذی در جامع[5]، ابن‌ماجه در سنن[6]، ابن‌بطه در ابانه[7]، خطیب در تاریخ[8]، موصلی در مسند[9]، واعظ در شرف المصطفی ﷺ[10]، سمعانی در فضائل، و ابونعیم در حلیه[11] از سه طریق و نیز ابن‌حبیش تمیمی از اعمش روایت کرده است.

دارقطنی به سند خود از ابن‌عمر روایت کرده که گفته است: پیامبر ﷺ فرمود: «این دو فرزندم

---

۱. «الحسن و الحسین امامان قاما اوقعدا». ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۵۶؛ مفید، الفصول المختارة، ۳۰۳؛ همو، المسائل الجارودية، ۳۵؛ همو، الارشاد، ۳۰/۲؛ کراجکی، التعجب، ۵۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۰۷/۱.

۲. «الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة».

۳. ← فضائل الصحابة، ۷۷۱/۲، ۷۷۴ و ۷۷۹.

۴. ← مسند احمد، ۳/۳، ۶۲، ۶۴/۳، ۸۲ و ۳۹۱/۵ و ۳۹۲.

۵. ← السنن، ۶۵۶/۵ و ۶۶۰.

۶. ← السنن، ۴۴/۱.

۷. خبر را در الابانة الکبری نیافتم.

۸. ← تاریخ بغداد، ۱۴۰/۱، ۱۸۵/۲، ۲۰۷/۴، ۳۸۲/۶، ۲۳۱/۹، ۲۳۰/۱۰، ۹۰/۱۱ و ۳/۱۲.

۹. ← ۳۹۵/۲.

۱۰. ← ۲۸۸/۵، ۲۸۹، ۳۰۹ و ۳۴۰.

۱۱. ← حلیة الاولیاء، ۱۳۹/۴، ۱۹۰ و ۵۸/۵ و ۷۱.

سرور جوانان اهل بهشتند و پدرشان از ایشان بهتر است»[1].

این حدیث را خدری، ابن‌مسعود، جابر انصاری، ابوجحیفه، ابوهریره، عمر بن خطاب، حذیفه، عبدالله بن عمر، ابن‌مسعود، مسلم بن یسار و زبرقان بن اظلم حمیری نقل کرده و اعمش نیز آن را از ابراهیم، از علقمه بن عبدالله روایت کرده است.

در حلية الاولیاء[2]، اعتقاد اهل السنه[3] و مسند الانصار[4] احمد به سند از حذیفه روایت شده که در روایتی گفته است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: آیا آن حالت را که برایم رخ داد دیدی؟

حذیفه گوید: گفتم: آری.

فرمود: «آن فرشته‌ای بود که تا این زمان به زمین نازل نشده بود. او از خداوند تعالی اذن خواست تا به من سلام کند و مرا مژده دهد که حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام سرور جوانان اهل بهشتند و فاطمه علیهاالسلام سرور زنان اهل بهشت است»[5].

از امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ حدیث نبوی «الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة» پرسیدند.

فرمود: «خدای را سوگند، آن‌ها سرور جوانان اهل بهشت از نخستان تا پسینیان هستند»[6].

این‌ها همه در حالی است که این روایت از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مشهور است که فرمود: «اهل بهشت همه جوانند»[7].

---

۱. «ابنای هذان سیدا شباب اهل الجنة و ابوهما خیر منهما». متن کامل را در سنن الدارقطنی نیافتم، هرچند دارقطنی بخش نخست آن را با تفاوتی در عبارت در العلل (۱۶۶/۳ و ۱۹۱/۱۱) آورده است. البته این حدیث به طرق دیگر در بسیاری از منابع از جمله آنچه در تخریج حدیث پیشین معرفی شد آمده است.

۲. ← ۱۹۰/۴.

۳. روایت را در شرح اعتقاد اهل السنة نیافتم.

۴. ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۳۹۱/۵.

۵. «ذاک ملک لم‌یهبط الی الارض قبل الساعة فاستأذن الله تعالی أن یسلم علی و یبشرنی ان الحسن و الحسین سیدا شباب أهل الجنة و ان فاطمة سیدة نساء اهل الجنة».

۶. «هما و الله سیدا شباب اهل الجنة من الاولین و الآخرین». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۱۸۷؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۵۷.

۷. «اهل الجنة کلهم شباب». برای متن با اندکی تفاوت ← دارمی، السنن، ۴۳۱/۲؛ بخاری، التاریخ الکبیر، ۲۱۹/۸؛ دیلمی، الفردوس، ۴۰۸/۱.

حساب جمل

در حساب جمل عبارت «الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة و ابوهما خیر منهما» هم‌وزن عبارت «موجب الامامة لهما فی الدنیا و السیادة فی العقبی» است و هرکدام با عدد هزار و هشتصد و بیست و یک برابری کنند.

حمانی کوفی گفته است:

در روز آن دو رستگاری و آن دو وحشت، شما سرور جوانان بهشت باشید.

ای همسنگ قرآن از میان مردمان و ای یکی از آن دو گرانسنگ.

شما و قرآن در روی زمین از آن روز که خداوند قرآن را فرو فرستاد چون آسمان و آن دو ستارهٔ فرقدید[1].

در جانشینی خدا در زمین به راستی درست در جایگاه خلیفگان اویید.

این سخن را آن پیامبر راستگوی صلی الله علیه و آله فرموده است و این دو تا آن روز که در حوض بر او وارد شوند از یکدیگر جدایی نخواهند داشت[2].

عونی گفته است:

خود گواه بودید که پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را دو سرور کسانی خواند که در بهشت جاودان بهره‌مندترین و نزدیک‌ترین باشند،

و علی علیه السلام از این دو تن برتر است و از این جایگاه فراتر نتوان یافت تا با آن رویاروی شویم و آن را تحریف کنیم.

چراکه ساکنان سرای خلد، سروران خاکیان و پیراسته‌ترین و والاترین آفریدگانند،

---

۱. در زبان فارسی از این دو ستارهٔ صورت فلکی دب اصغر با نام دو برادران یاد کنند.

۲.
أنـتما سـيدا شباب جـنان الـ   خـلد يـوم الفـوزين و الروعـتين
يا عديل القرآن من بين ذی الخلـ   ـق و يـا واحـداً مـن الثـقلين
أنـتما و القـرآن فـی الأرض مـذ ا   نـزل مـثل السـماء و الفـرقدين
قـمتما مـن خـلافة الله فـی الار   ض بـحق مـقام مسـتخلفين
قـاله الصـادق الحـديث ولن يـفـ   ـترقا دون حـوضه واردين

و آن دو سرور برای مهتران مردم چون دو ستارهٔ فرقد در گنبد سبز آسمان بر کرسی نشسته‌اند.

و چه کسی است که بر سرور سروران ما در شرافت برتری گیرد؟ آیا کسی را فضیلتی هست که فضیلت‌های او را فرو پوشاند؟[1]

همو گفته است:

چه کسی را دو نواده باشد که سرورند و تیزهوش و مهتر و فرزانه؟

دو دریای ایشان دو دریای بیکران است، نه دریاهایی که از حد همدیگر درگذرند.

بلکه شناخت مردمان از دین از ایشان است و مادرشان نیز بانوی بانوان[2].

فزودهٔ نافلهٔ مغرب

باری، از فضیلت‌های بسیار ایشان و از محبت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بدیشان است که نافله‌های مغرب مقرر گشته است؛ چهار رکعت که هر دو رکعت از آن‌ها به‌گاه ولادت یکی از آن دو مقرر شده‌اند[3].

---

۱. و قد شهدتم له بالسیدین لمن — فی جنة الخلد أحظی الخلق ازلفه
و انه منهما خیر و لیس علی — هذا مزید فنلقیه و نحرفه
لأن سکان دار الخلد سادة من — فوق التراب و أزکی الخلق أشرفه
و السیدان لسادات الخلائق کال — عیوق فی قبة الخضراء مرجفه
و من علا سیدی ساداتنا شرفا — فهل یکنفه فضلا یکنفه

۲. و من له سبطان سیدان — شهمان قرمان مهذبان
بحراهما بحران زاخران — و ما هما بحران یبغیان
بل منهما معرفة الدیان — امهما سیدة النسوان

۳. از امام باقر علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چون به معراج رفت نمازهای ده‌گانه را فرود آورد و چون حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام ولادت یافتند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به سپاس خداوند هفت رکعت دیگر افزود و خدا نیز آن را برای او تنفیذ کرد. ← کلینی، الکافی، ۴۸۷/۳.

در روایت دیگری از امام صادق علیه‌السلام است که نمازها از آغاز دو رکعتی بود و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به هر نمازی در حضر دو رکعت دیگر افزود، جز نمازهای مغرب و ظهر و عصر. چون فاطمه علیهاالسلام ولادت یافت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به نماز مغرب یک رکعت

←

زینت عرش و بهشت

سلیمان بن احمد طبرانی[۱]، قاضی ابوالحسن جراحی[۲]، ابوالفتح حفار[۳]، کیاشیرویه[۴] و قاضی نطنزی به سندهای خود از عقبة بن عامر جهنی، ابودجانه و زید بن علی، از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند که فرموده است: «حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام گوشواره‌های عرش هستند ـ و در روایتی است که البته آویزان نیستند ـ و بهشت گفته است: پروردگارا، تهیدستان و بینوایان را در من جای داده‌ای! اما خداوند فرموده است: آیا از این خرسند نیستی که ارکان تو را به حسن و حسین آراسته‌ام؟ و آن‌گاه بهشت چونان که عروسی از شادی برافروزد برافروخته است»[۵].

در روایت دیگری است که فرمود: «چون روز قیامت شود عرش خدای رحمان به همهٔ زیورها آراسته گردد. سپس دو منبر از نور، که طول هرکدام صد میل است بیاورند و یکی در سمت راست عرش و دیگری در سمت چپ آن نهاده شود، آن‌گاه حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام بیایند و پروردگار ـ تبارک و تعالی ـ عرش خود بدیشان بیاراید، آن سان که زن گوشوارهٔ خویش آراید»[۶].

در روایت ابولهیعه مصری است که پیامبر ﷺ فرمود: «بهشت از پروردگار خویش خواست تا یکی

←

افزود، چون حسن علیه‌السلام ولادت یافت به نمازهای ظهرگاهان دو رکعت افزود و چون حسین علیه‌السلام ولادت یافت به آن‌ها دو رکعت دیگر افزود. ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۳۲۳/۲؛ همو، من لایحضره الفقیه، ۴۵۴/۱؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۱۲/۲.

۱. ← المعجم الاوسط، ۱۴۸/۷.

۲. مقصود قاضی ابوالحسن علی بن حسن بن علی بن مطرف جراحی است.

۳. مقصود صاحب کتاب امالی است، هرچند از کتاب او اثری نیافته‌ام.

۴. خبر را در الفردوس نیافتم.

۵. «الحسن و الحسین شنفا العرش ـ وفی روایة و لیسا بمعلقین ـ و ان الجنة قالت: یا رب اسکنتنی الضعفاء و المساکین. فقال الله تعالی: ألا ترضین انی زینت ارکانک بالحسن و الحسین، فماست کما تمیس العروس فرحا».

۶. «اذا کان یوم القیامة زین عرش الرحمن بکل زینة ثم یؤتی بمنبرین من نور طولهما مائة میل فیوضع احدهما عن یمین العرش و الآخر عن یسار العرش ثم یأتی الحسن و الحسین یزین الرب تبارک و تعالی بهما عرشه کما تزین المرأة قرطاها». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۱۷۴؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۵۷؛ شاذان، الفضائل، ۱۱.

از ارکان آن را بیارایید. خداوند بدان وحی فرستاد که من تو را به حسن علیه السلام و حسین علیه السلام آراسته‌ام، و بهشت بدین خبر شادی افزود»[1].

صاحب بن عباد گفته است:

پسران او گوشواره‌های عرشند. بگو: خوشا عرش و خوشا گوشواره‌هایش![2]

ابن‌حماد گفته است:

دو سیب پیامبر هدایت صلی الله علیه و آله و دو گوشواره، گوشواره‌های عرش خداوند یگانهٔ ستوده[3]

ابوالعلاء گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله و دو نواده و همسر او از جایی فرارفته‌اند که قلم و صحیفه را در بیان خود به فنا برد.
اگر افتخار را امکان داشت که به صورتی مجسم درآید فضیلت‌های ایشان گوشوارهٔ آن بود[4].

ابن‌علویه گفته است:

دو پسر او کسانی‌اند که بهشت از ایشان نیرو گرفت و خود ارکان آن سرای اقامتند،
و آن‌ها هر دو و نه فرشتگان خدا ـ کاش مردمان بدانند ـ گوشوارهٔ عرشند،
و مروارید و مرجان ایشان را آراسته است و آن دو چشمه‌هایی از دو دریایند که به یکدیگر تلاقی یافته‌اند[5].

---

۱. «سألت الجنة ربها ان یزین رکناً من أرکانها فاوحی الله تعالی الیها: انی قد زینتک بالحسن و الحسین، فزادت الجنة سروراً بذلک». ← ابن‌حبان، المجروحین، ۲۳۹/۱. برای مضمون نیز در قالب روایتی متفاوت ← طوسی، الامالی، ۴۰۶؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۱۲/۳.

۲. ولداه شنفا العرش فقل — حبذا العرش و حبا شنفاه

بیت را در دیوان الصاحب بن عباد نیافتم.

۳. تفاحتا الهادی و قرطا ال — عرش عرش الواحد المتمجد

۴. جاز النبی و سبطاه و زوجته — مکان ما أفنت الأقلام و الصحفا

و الفخر لو کان فیهم صورة جسداً — عادت فضائلهم فی اذنه شنفا

۵. و ابناه عقد قوی الجنان علیهما — فهما لدار مقامه رکنان

←

شباهت به پیامبر صلی الله علیه و آله

در کتاب السؤدد[1]، به سند از سفیان بن سلیم و در ابانه عکبری به سند از زینب بنت ابی‌رافع روایت شده که گفته است: فاطمه علیها السلام پسران خود حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و گفت: ای پیامبر خدا، این پسران مرا نحله‌ای ده؛ و در روایت دیگر است که گفت: اینان فرزندان تواند؛ آن‌ها را ارث ده.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حسن را شکوه و سروری‌ام باشد و حسین را دلیری و گشاده‌دستی‌ام»[2].

در کتابی دیگر است که فاطمه علیها السلام گفت: راضی‌ام ای پیامبر خدا.

از این روی است که حسن علیه السلام بردبار و و پرهیبت بود و حسین علیه السلام دلیر و گشاده‌دست.

در ارشاد[3]، روضه[4]، اعلام[5]، شرف المصطفی صلی الله علیه و آله[6]، جامع[7] ترمذی و ابانه[8] عکبری به هشت طریق از انس و ابوجحیفه روایت شده است که حسین علیه السلام از سر تا سینه به پیامبر صلی الله علیه و آله شباهت داشت و حسن علیه السلام از سینه تا پاها به پیامبر صلی الله علیه و آله شبیه بود.

نامگذاری حسن علیه السلام و حسین علیه السلام

در مسند احمد به سند از هانی بن هانی، از علی علیه السلام روایت شده است که چون حسن علیه السلام ولادت یافت

←

و هما معاً لو یعلمون لعرشه	دون الملائک کلهم شنفان
و الدار و المرجان قد نحلاهما	مثلا من البحرین یلتقیان

۱. کتاب السؤدد بخشی از عیون الاخبار ابن‌قتیبه است، هر چند خبر را در این کتاب نیافتم.

۲. «اما الحسن فله هیبتی و سؤددی و اما الحسین فله جرأتی و جودی». ← ابن‌ابی‌عاصم، الآحاد و المثانی، ۲۹۹/۱ و ۳۷۰/۵؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۴۲۳/۲۲؛ مفید، الارشاد، ۷/۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۵۶.

۳. ← مفید، الارشاد، ۲۷/۲.

۴. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۶۵.

۵. ← طبرسی، اعلام الوری، ۲۵/۱.

۶. ← ۲۹۳/۵.

۷. ← ترمذی، السنن، ۶۶۰/۵.

۸. خبر را در الابانة الکبری نیافتم.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و فرمود: فرزندم را به من بنمایانید. او را چه نامیده‌اید؟

گفتم: او را حرب نامیده‌ام.

فرمود: اما او حسن است.

چون حسین علیه‌السلام ولادت یافت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و فرمود: فرزندم را به من بنمایانید. او را چه نامیده‌اید؟

گفتم: او را حرب نامیده‌ام.

فرمود: اما او حسین است[1].

در مسند[2] احمد و ابویعلی[3] است که چون حسن علیه‌السلام ولادت یافت علی علیه‌السلام او را حمزه نامید و چون حسین علیه‌السلام ولادت یافت او را جعفر نام نهاد.

علی علیه‌السلام فرموده است: «پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا خواند و فرمود: فرمان یافته‌ام نام این دو تن را تغییر دهم.

گفتم: خدا و پیامبرش بهتر دانند.

پس آن‌ها را حسن و حسین نام نهاد»[4].

همانند این خبر برای ما از ابن‌عقیل نیز روایت شده است[5].

محمد بن علی علیه‌السلام از پدرش روایت کرده که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «فرمان یافته‌ام این دو فرزندم را حسن و حسین نام نهم»[6].

در شرح الاخبار است که امام صادق علیه‌السلام فرمود: «چون حسن بن علی علیه‌السلام ولادت یافت جبرئیل نام

---

۱. «لما ولد الحسن جاء النبی فقال: أرونی ابنی، ماسمیتموه؟ قلت: سمیته حرباً، قال: بل هو حسن، فلما ولد الحسین جاء النبی فقال: أرونی ابنی، ما سمیتوه؟ قلت: سمیته حرباً، قال: بل هو حسین». ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۹۸/۱.

۲. ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۱۵۹/۱.

۳. خبر را در المسند نیافتم.

۴. «فدعانی رسول الله فقال: انی امرت ان اغیر اسم هذین. فقلت: الله و رسوله اعلم. فسماهما حسنا و حسینا». ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۱۵۹/۱.

۵. ← حاکم، المستدرک، ۳۰۸/۴.

۶. «امرت ان اسمی ابنیّ هذین حسنا و حسینا». ← دیلمی، الفردوس، ۳۹۷/۱.

او را در قطعه پارچه‌ای حریر از پارچه‌های بهشت برای پیامبر ﷺ آورد و در آن نام حسن بود، و نام حسین علیه السلام نیز از آن برگرفته شد.

چون فاطمه علیها السلام حسن علیه السلام را زاد او را نزد پیامبر خدا ﷺ آورد و پیامبر او را حسن نامید.

چون حسین علیه السلام را زاد او را نزد پیامبر ﷺ آورد و پیامبر فرمود: این از آن یک نکوتر است؛ و او را حسین نام داد»[1].

ابن‌بطه در ابانه از چهار طریق روایت کرده و یکی از این طرق آن است که ابوخلیل از سلمان نقل کرده که گفته پیامبر خدا ﷺ فرموده است: «هارون پسران خود را شبر و شبیر نامید و من پسران خود را حسن و حسین نامیدم»[2].

در مسند[3] احمد، تاریخ[4] بلاذری و کتاب‌های شیعه[5] است که فرمود: «آنان را به نام‌های فرزندان هارون، شبر و شبیر نامیدم»[6].

در فردوس دیلمی از سلمان از پیامبر ﷺ روایت شده که فرموده است: «هارون پسران خود را شبر و شبیر نامید و من پسران خویش را به آن که هارون فرزندان خود را بدان نامیده است یعنی حسن و حسین می‌نامم»[7].

عطاء بن یسار از ابوهریره نقل کرده که گفته است: راهبی سوار بر شتری آمد و گفت: مرا به سرای فاطمه علیها السلام راه نمایید.

---

۱. «لما ولد الحسن بن علی أهدی جبرئیل الی رسول الله اسمه فی سرقة من حریر من ثیاب الجنة فیها حسن و اشتق منها اسم الحسین، فلما ولدت فاطمة الحسن أتت به رسول الله فسماه حسنا، فلما ولدت الحسین أتته به فقال: هذا أحسن من ذلک فسماه الحسین». ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۰۹/۳.

۲. «سمی هارون ابنیه شبرا و شبیرا و انی سمیت ابنیّ الحسن و الحسین». خبر را در الابانة الکبری نیافتم. روایت در عین حال در دیگر منابع وجود دارد. برای نمونه ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۱۹/۱۴.

۳. ← ۹۸/۱، مشتمل بر سه نام شبر، شبیر و مشبر.

۴. ← انساب الاشراف، ۴۰۴/۱.

۵. برای نمونه ← ابن‌رستم، المسترشد، ۴۴۹؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۸۹/۳.

۶. «انما سمیتهم باسماء اولاد هارون شبرا و شبیرا». البته روایت منابع مشتمل بر افزودهٔ «و مشبرا» است.

۷. «سمی هارون ابنیه شبرا و شبیرا و انی سمیت ابنی الحسن و الحسین باسمی هارون ابنیه». ← دیلمی، الفردوس، ۳۳۹/۲.

راوی گفته است: او را به وی راه نمودند. پس وی را گفت: ای دختر پیامبر خدا، دو پسر خویش را نزد من آور.

فاطمه علیهاالسلام حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام را بدان جا آورد.

آن راهب به بوسیدن آن‌ها پرداخت و می‌گریست و می‌گفت: نام آن‌ها در تورات شبر و شبیر و در انجیل طاب و طیّب است.

آن گاه از اوصاف پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسید.

چون اوصاف را یاد کردند، گفت: گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست و گواهی می‌دهم که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر خدا است.

ابن‌حجاج گفته است:

سخن به درازا بکشان یا کوتاه مکن، مرا نکوهش کن یا معذور بدار.

من وابستهٔ حیدر و شبیر و شبرم[1].

نام‌هایی بی‌همتا

عمران بن سلمان و عمرو بن ثابت گفته‌اند: حسن و حسین دو نام از نام‌های اهل بهشت است و در دنیا نبوده است[2].

جابر گفته است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «حسن علیه‌السلام حسن نام گرفت؛ زیرا آسمان‌ها و زمین‌ها به احسان خداوند برپا گشت و نام حسین علیه‌السلام از احسان اشتقاق یافت. علی و حسن از نام‌های خداوند ـ تعالی ـ است و حسین نیز تصغیر حسن»[3].

ابوالحسین نسابه گفته است: خداوند این دو نام ـ حسن و حسین ـ را از مردمان محجوب بداشت تا فاطمه علیهاالسلام آن نام‌ها را بر پسران خود نهد؛ چه، سراغ نداریم از روزگاران کهن تا روزگار آن دو تن، که

---

۱. طولی او فقصری — و اعذلینی او اعذری
أنا مولی لحیدر — و شبیر و شبر

۲. ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۷۱/۱۳؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۸۹/۳.

۳. «سمی الحسن حسناً لان باحسان الله قامت السماوات و الارضون، و اشتق الحسین من الاحسان، و علی و الحسن اسمان من اسماء الله تعالی، و الحسین تصغیر الحسن». ← قمی، مائة منقبة، ۲۲.

کسی از عرب‌ها، خواه از زادگان نزار و خواه مردمان یمن با همه گستردگی طوایف و فراوانی نام‌ها، بدین نام‌ها خوانده شده باشد. آنچه در گذشتهٔ عرب‌ها یافت می‌شود حسْن ـ به سکون سین ـ و حَسِین ـ به فتحهٔ حاء و کسرهٔ سین یعنی بر وزن حبیب ـ است. اما حسن ـ به فتحه دو حرف حاء و سین ـ را سراغ نداریم، مگر بر نام یک کوه[1].

شاعر گفته است:

لأم الارض ویلّ ما اجنت   غداةَ اضر بالحسنِ السبیلُ[2]

ابوعمر غلام ثعلب دربارهٔ این کلام امیرمؤمنان علیه السلام پرسید که فرموده است: «لقد وطیء الحسنان و شق عطفای»[3].

ثعلب گفت: «حسنان» دو انگشت ابهام باشد و مفرد آن «حسن» است.

شنفری گفته است:

مهضومة الکشحین درماء الحسن   جماء ملساء بکفیها شثن[4]

ویژگی‌هایی انحصاری

امام صادق علیه السلام فرموده است: «میان حسن علیه السلام و حسین علیه السلام جز یک طهر فاصله نبود»[5].

گفته‌اند: حسن علیه السلام و حسین علیه السلام آن دو پاک‌مرد پاکیزه دو دایی‌اند، آن دو بانوی پاکدامن دو خاله، پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوطالب دو جدّ، خدیجه و فاطمه بنت اسد دو جدّه، طیار و عقیل دو عمو، و فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام پدر و مادر.

---

۱. خبر را در منابع متقدم نیافتم. اما در برخی منابع پسین وجود دارد. برای نمونه ← ابن ناصر الدین، توضیح المشتبه، ۲۳۳/۳؛ نووی، تهذیب الاسماء، ۱۶۲/۱.

۲. وای بر مادر زمین که چه جنایتی کرد، در آن روز که راه به حسْن آسیب رساند.

در این بیت «حسْن» نام شنزاری در سرزمین ضبه است. داستان و بیت را بنگرید در: عاصمی، سمط النجوم العوالی، ۸۵/۳؛ ابن ناصر الدین، توضیح المشتبه، ۲۳۳/۳.

۳. «انگشتانم در زیر پاها له شد و جامه‌ام درید».

۴. تهیگاه او در هم شکسته است، انگشتانش صاف و هموار و نرم، و در کف دستان او درشتی‌ای است.

۵. «لم‌یکن بین الحسن و الحسین الاطهر واحد». ← ابن‌عساکر، ترجمة الامام الحسن علیه السلام، ۲۳؛ ابن‌ابی عاصم، الآحاد و المثانی، ۳۰۶/۱؛ ابن‌ابی‌شیبه، المصنف، ۱۶/۷؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۹۴/۳.

ابن‌عودی گفته است:

پدر ایشان امیرمؤمنان عليه‌السلام است و جدشان ابوالقاسم پیامبر هدایتگر گرامی صلی‌الله‌عليه‌وآله.
این است و اگر در میان مردم نسبت‌ها را برشمرند، او داماد است و پیامبر پاک صلی‌الله‌عليه‌وآله پدر همسر،
و دایی ایشان ابراهیم عليه‌السلام است و مادرشان فاطمه عليهاالسلام و عمویشان جعفر که در بهشت جاوید از نعمت‌ها بهره برد[1].

اعمش گفته است: حسن عليه‌السلام و حسین عليه‌السلام در میان مردمان خورشید چاشتگاهان، ماه شب‌های تیره، پناهگاه پرهیزگاری، چشم دل مردمان، شیر پیکارها و شمشیر آوردها و نیزه‌های پرچم‌هایند.

واعظی گفته است: و درود بر آن دو سرور، دو مهتر، دو شهید، دو رشید، دو مفقود، دو مرحوم، دو معصوم، دو مظلوم، دو مقتول، دو غریب، دو امام، دو عالم، دو علم، دو خورشید، دو ماه، دو مروارید، دو فرقد، دو نور، دو گلبوته، دو هادی، دو مهدی، دو طاهر، دو مطهر، دو طیب، دو اشرف، دو اکرم، دو اجود، حسن عليه‌السلام و حسین عليه‌السلام.

صنوبری گفته است:

برادرِ حبیب حبیب خدا، و این دروغ نیست و دو فرزند او آن مصطفای برگزیده را دو پسرند.
در روزگاری که مردم از قبله کور و کر بودند، او به سوی دو قبله که پناهگاه مردمان شد نماز گزارد.
نه همسر او را همانندی است تا با او قیاس شود و نه نوادگانی با آن دو نواده قیاس شوند[2].

---

۱. ابوهم امیرالمؤمنین و جدهم — ابوالقاسم الهادی النبی المکرم
و هذا اذا عد المناسب فی الوری — هو الصهر و الطهر النبی له حم
و خالهم ابراهیم و الام فاطم — و عمهم الطیار فی الخلد ینعم

۲. اخی حبیب حبیب الله لا کذب — و ابناه للمصطفی المستخلص ابنان
صلی الی القبلتین المقتدی بهما — و الناس عن ذاک فی صم و عمیان
ما مثل زوجته اخری یقاس بها — و لا یقاس علی سبطیه سبطان

← دیوان الصنوبری، ۴۵۳.

فصل ۶

خوی‌های ستوده حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام

حج پیاده

ابراهیم رافعی، از پدر خود، از جد خود نقل کرده که گفته است: حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام را دیدم که پیاده رهسپار حج بودند. هیچ سواری بر آن‌ها نگذشت مگر این که از مرکب به زیر آمد و همراه آنان پیاده روانه شد.

اما این کار بر برخی از آنان سنگین می‌آمد. از این روی، سعد بن ابی‌وقاص به حسن علیه‌السلام گفت: ای ابومحمد، پیاده رفتن بر شماری از کسانی که با تواند سنگینی می‌کند، لیک آنان چون شما را می‌بینند که پیاده راه می‌سپارید دل‌هایشان یاری نمی‌کند که سواره بروند. شما چرا سواره نمی‌روید؟

امام حسن علیه‌السلام فرمود: «ما بر مرکب ننشینیم. ما بر خود مقرر داشته‌ایم که با پای پیاده به سوی بیت‌الله الحرام رویم. اما اکنون که چنین است از راه کناره می‌گزینیم»[1].

پس از راه کناره گرفتند.

---

۱. «لانرکب قد جعلنا علی أنفسنا المشی الی بیت الله الحرام علی أقدامنا و لکنا نتنکب عن الطریق». ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۱۱/۳؛ مفید، الارشاد، ۱۲۹/۲.

پاسخ مسئله‌های دشوار

مردی عرب از عبدالله بن زبیر و عمرو بن عثمان فتوایی پرسید. اما آن‌ها کار را به همدیگر واگذاردند. آن مرد گفت: از خدا پروا کنید من برای آگاهی‌جویی نزد شما آمده‌ام. آیا در کار دین به هم وامی‌گذارید؟ آن‌ها مرد را به حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام راه نمودند و ایشان او را فتوا دادند.

پس بیت‌هایی بر زبان راند و از آن جمله چنین گفت:

خداوند چهرهٔ شما را به پای‌افزاری بدل کند که حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام بر آن پای نهند[۱].

پناهنده‌ای که شفاعت خواست

اسماعیل بن یزید به سند خود از محمد بن علی علیه‌السلام روایت کرده که فرموده است: مردی در روزگار پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خطایی کرد. او سپس ناپدید شد تا حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام را در راهی تنها یافت. آن‌ها را گرفت و بر شانه نهاد و به حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آورد و گفت: ای پیامبر خدا، من به خداوند و بدیشان پناه جسته‌ام.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خندید، چنان که دست خویش سوی دهان برد.

سپس بدان مرد فرمود: برو که آزادی.

به حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام نیز فرمود: من شفاعت شما را دربارهٔ او پذیرفتم، ای جوانان.

سپس خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ جَآءُوكَ فَٱسْتَغْفَرُوا۟ ٱللَّهَ وَٱسْتَغْفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُوا۟ ٱللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا﴾[۲].

برترین مرد قریش

در اخبار[۳] لیث بن سعد به سند خود وی آمده است که مردی نذر کرده بود با روغنی که در شیشه داشت پاهای برترین مرد قریش را روغن‌اندود کند.

---

۱. جعل الله حر وجهیکما   نعلین سبتا یطأهما الحسنان

برای بیت همراه با چند بیت دیگر و جزئیات داستان ← ابن‌ابی‌الدنیا، مکارم الاخلاق، ۱۴۰.

۲. نساء / ۶۴: و اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند پیش تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر نیز برای آنان طلب آمرزش می‌کرد قطعاً خدا را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند.

برای روایت ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۱۷/۳.

۳. از این کتاب نشانی نیافتم.

در این باره پرسید. او را گفتند: امروز آگاه‌ترین کسان قریش به نسب‌شناسی مخرمه است.

از او جویا شد و نزد او رفت.

در حالی که مسور پسر مخرمه نزد او بود از او که پیر و فرتوت شده بود چیزهایی پرسیدند. او نیز پاهای خود را دراز کرد و گفت: آن‌ها را روغن بمال.

اما مسور پسر او بدان مرد گفت: ای مرد، چنین مکن. او پیر و فرتوت شده و به آنچه در جاهلیت بر آن بوده بازگشته است.

مسور آن مرد را نزد امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام فرستاد و گفت: پاهای آن‌ها را روغن بمال که امروز برترین و گرامی‌ترین مردمانند[1].

افتخار گرفتن رکاب برای آن‌ها

در حدیث مدرک بن ابی‌زیاد است که گفته است: به ابن‌عباس که برای حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام رکاب گرفته و آن‌ها را بر مرکب نشانده بود، گفتم: تو از آن‌ها مسن‌تری، اما برایشان رکاب می‌گیری؟

گفت: ای بیچاره، تو چه می‌دانی آن‌ها کی‌اند؟ اینان پسران پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله باشند. آیا این از نعمت‌های خدا بر من نیست که برای آنان رکاب بگیرم و آنان را بر مرکب نشانم؟[2]

تعلیم وضو

در عیون المجالس[3] روایانی است که حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام بر پیرمردی گذشتند که درست وضو نمی‌ساخت. با هم به نزاعی پرداختند و هرکدام می‌گفتند: تو درست وضو نمی‌سازی.

آن‌گاه بدان پیر گفتند: ای پیر، میان ما داور باش. هریک از ما وضو می‌گیریم و تو بگو کدام یک درست وضو ساخته‌ایم.

گفت: شما هر دو درست وضو می‌سازید. این پیرمرد نادان است که درست وضو نمی‌گرفته و اکنون وضو را از شما آموخته و به برکت شما و مهربانی شما بر امت جدتان به دست شما توبه کرده است.

---

۱. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۸۷/۳.

۲. ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۹۳/۱۳.

۳. از این کتاب اطلاعاتی به دست نیاوردم.

سکوت حسین علیه‌السلام در جوار برادر

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: «حسین علیه‌السلام از سر ارج نهادن به حسن علیه‌السلام در حضور او سخن نگفت و محمد بن حنفیه هم از سر ارج نهادن به حسین علیه‌السلام در حضور او سخن نگفت»[۱].

مقایسه با ایوب نبی علیه‌السلام

گفته‌اند: دربارهٔ ایوب علیه‌السلام گفته شد: ﴿نِعْمَ ٱلْعَبْدُ إِنَّهُۥٓ أَوَّابٌ﴾[۲]. اما حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام را جد ایشان فرمود «نیکومرکبی است مرکب شما و نیکوسوارانی هستید شما»[۳].

ایوب علیه‌السلام گفت: ﴿وَإِن لَّمْ تُؤْمِنُوا لِى فَٱعْتَزِلُونِ﴾[۴]. اما حسین علیه‌السلام فرمود: «اگر مرا باور نمی‌دارید مرا واگذارید و نکشید»[۵].

رازهای حروف

نام علی علیه‌السلام سه حرف است و نام فاطمه علیهاالسلام پنج حرف و جمع آن‌ها هشت می‌شود و درهای بهشت نیز هشت است. نام حسن علیه‌السلام سه حرف است و نام حسین علیه‌السلام چهار حرف و جمع آن‌ها هفت می‌شود و درهای جهنم هفت است. هرکس علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام را دوست بدارد هشت در بهشت بر رویش گشوده شود. هرکس حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام را دوست بدارد هفت در دوزخ بر رویش بسته شود.

واژه‌های محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین جمعاً دارای نوزده حرف هستند. هرکس ایشان را دوست بدارد از شر نوزده دیو دوزخ در امان باشند[۶].

﴿بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾ نیز در تعداد حروف با حروف نام‌های ایشان برابری می‌کند.

کمال الدین محاسب گفته است:

---

۱. «ما تكلم الحسين بين يدى الحسن إعظاماً له، و لا تكلم محمد بن الحنفية بين يدى الحسين إعظاماً له».

۲. ص / ۴۴: چه نیکو بنده‌ای! به راستی او توبه‌کار بود.

۳. «نعم المطية مطيتكما و نعم الراكبان انتما». ← طبرانی، المعجم الاوسط، ۲۰۵/۴؛ همو، المعجم الكبير، ۶۵/۳.

۴. دخان / ۲۱: و اگر به من ایمان نمی‌آورید پس از من کناره گیرید.

۵. «ان لم تصدقونى فاعتزلونى و لاتقتلونى».

۶. اشاره به آیهٔ ۳۰ سورهٔ مدثر: ﴿عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ﴾؛ و بر آن دوزخ نوزده نگهبان است.

به علی و فرزندانش علیهم‌السلام، که نام‌هایشان با عدد صد و هشتاد و شش برابر شده است[۱].

ابوالحجاج گفته است:

به پیامبر مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و به عزت پاک و مطهر او اقتدا کنم،

به ستاره‌های درخشان ستاره‌های هدایت و به دریاهای بیکران سرشار[۲].

ابومقاتل گفته است:

محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله آن برگزیده و سپس برادر او و آن‌گاه حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام فرزندان سرور بانوان[۳].

منذر گفته است:

ای ابوالحسن، تو خورشید روزی و این دو در تاریکی‌ها ماهند.

تو و این دو پس از مرگ به مانند گوش پس از چشم باشید[۴].

ابن‌درید گفته است:

محمد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و وصی او علیه‌السلام و دو فرزندش علیهماالسلام و نیز دختر او بتول پاک علیهاالسلام.

اینان اصحاب کسایند و به ولایت ایشان به سلامت و نجات در آخرت امید دارم،

و محبت هرکس را که فضیلت ایشان را باور دارد سببی می‌دانم که از راه‌های ستمگرانه در امان می‌دارد.

از این رهگذر خشنودی خدای مهیمن یکتا را در روز ایستادن بر عرصهٔ محشر آرزو کنم[۵].

---

۱. بعلی و ابنیه استویا — فی مائة و ست و ثمانین

۲. و بالنبی المصطفی اقتدی — و العترة الطیبة الطاهره

بالأنجم الزهر نجوم الهدی — و بالبحور الجمة الزاخره

۳. محمد المختار ثم صنوه — و الحسنان ولدا ست النساء

۴. أباحسن أنت شمس النهار — و هذان فی الداجیات القمر

و أنت و هذان حتی الممات — بمنزلة السمع بعد البصر

۵. ان النبی محمد و وصیه — و ابنیه و ابنته البتول الطاهره

←

عونی گفته است:

مگر نمی‌بینی جبرئیل که بسی مقرب است و در جایگاه بلند عرش جایگاهی به فاصله یک کف دست دارد،

روز کسا بدیشان می‌گوید: من از شمایم؟ اگر تو را انصاف باشد چه کسی همانند اهل بیت است؟[1]

صاحب بن عباد گفته است:

بندهٔ خاندان محمد صلی الله علیه و آله شده‌ام و خاندان محمد برترین مردمانند.

مردمانی‌اند که هر خیری، میراث‌های نبوت و وصایت، در میان ایشان جای گرفته است[2].

مؤلف گفته است:

در دین خدا از پیامبر او و خاندان ارجمند نامورش پیروی کن،

غیر آن‌ها جایگزین ایشان مگیر که آنان نانکوهیده‌اند[3].

←

أهل العباء فانني بولائهم / أرجو السلامة و النجا في الآخره

و أرى محبة من يقول بفضلهم / سبباً يجير من السبيل الحائره

أرجو بذاک رضى المهيمن وحده / يوم الوقوف على ظهور الساهره

شعر را در دیوان ابن‌درید نیافتم.

۱. ألست ترى جبريل و هو مقرب / له في العلى من راحة القصد موقف

يقول لهم يوم العبا أنا منكم / فمن مثل اهل البيت إن كنت تنصف

۲. لآل محمد أصبحت عبداً / و آل محمد خير البريه

اناس حل فيهم كل خير / مواريث النبوة و الوصيه

← دیوان الصاحب بن عباد، ۳۰۱.

۳. اتبع نبي الله في دينه / و آله الغر الميامينا

لاتبدل بهم غيرهم / فانهم غير ملومينا

بخش ۱۶

امامت ابومحمد حسن بن علی
امام مجتبی علیه‌السلام

فصل ۱

مقدمات

گواه‌هایی قرآنی

شیرازی در کتاب خود به سند از هذیل، از مقاتل، از محمد بن حنفیه، از حسن بن علی‌علیه‌السلام نقل کرده که فرموده است: «هرجا در کتاب خدا ﴿إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ﴾ است، خدای را سوگند که از آن جز علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام، فاطمه‌علیهاالسلام، من و حسین‌علیه‌السلام را اراده نفرموده است؛ زیرا ما به تبار پدری و تبار مادری نیکانیم، دل‌هایمان به طاعت و نیکی رفعت یافته و از دنیا و دنیادوستی بیزاری جسته است و خدای را در همهٔ آنچه واجب کرده فرمان برده‌ایم و به یگانگی او ایمان آورده‌ایم و پیامبر او را باور داشته‌ایم»[1].

شیرازی به همین سند آورده که راوی گفته است: حسن بن علی‌علیه‌السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿فِيٓ أَيِّ صُورَةٍ مَا شَآءَ رَكَّبَكَ﴾[2] فرموده است: «خداوند علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام را در پشت ابوطالب در سیمای محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله خلق کرد، و از این روی علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام همانندترین مردم به پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله و

---

۱. «کل ما فی کتاب الله عزّ و جلّ ﴿إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ﴾ فوالله ما أراد به إلا علی ابن‌ابی‌طالب و فاطمة و أنا و الحسین لأنا نحن أبرار بأبنائنا و امهاتنا و قلوبنا علت بالطاعات و البر و تبرأت من الدنیا و حبها و أطعنا الله فی جمیع فرائضه و آمنا بوحدانیته و صدقنا برسوله».

متن را در منابع کهن نیافتم. در بحار الانوار (۳/۲۴) بدون توضیح تنها از کتاب حاضر نقل شده است.

۲. انفطار / ۸: و به هر صورتی که خواست تو را ترکیب کرد.

حسین بن علی علیه السلام نیز همانندترین مردم به فاطمه علیها السلام بود و من همانندترین کسان به خدیجهٔ کبری بودم»[۱].

ابن‌عباس دربارهٔ آیهٔ ﴿وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ ٱلَّذِينَ أَشْرَكُوٓا أَذًى كَثِيرًا﴾[۲] گفته: این آیه اختصاصاً دربارهٔ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و خاندان او نازل شده است[۳].

امام باقر علیه السلام آیه را چنین قرائت فرموده است: «انتم خیر ائمة اخرجت للناس»[۴] و فرموده: جبرئیل این آیه را فرود آورده و از آن جز محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و اوصیایی که از نسل اویند اراده نکرده است[۵].

موسی بن جعفر علیه السلام از پدران خود و همچنین ابوجارود از امام باقر علیه السلام و زید بن علی روایت کرده که دربارهٔ ﴿فَقَدِ ٱسْتَمْسَكَ بِٱلْعُرْوَةِ ٱلْوُثْقَىٰ﴾[۶] گفته: مقصود مودت ما خاندان است[۷].

حسن بن علی علیه السلام در سخنانی فرموده است: «به واسطهٔ او به طور عام، همهٔ عرب‌ها را عزت بخشید و به طور خاص هرکه از ایشان را که خواست شرافت داد و فرمود: ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ﴾»[۸].

امام باقر علیه السلام دربارهٔ آیه‌های ﴿كَلَّآ إِنَّ كِتَابَ ٱلْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ * وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا عِلِّيُّونَ *

---

۱. «صور الله عزّ و جلّ علی بن ابی‌طالب فی ظهر ابی‌طالب علی صورة محمد، فکان علی بن أبی‌طالب أشبه الناس برسول الله، و کان الحسین بن علی أشبه الناس بفاطمة، و کنت أنا أشبه الناس بخدیجة الکبری».

۲. آل‌عمران / ۱۸۶: و از کسانی که به شرک گراییده‌اند سخن دل‌آزار بسیاری خواهید شنید.

۳. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۹۸.

۴. عبارت ناظر به آیه ۱۱۰ سورهٔ آل‌عمران است: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ ٱلْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ ٱلْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ ٱلْفَاسِقُونَ﴾؛ شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید. به کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناشایست بازمی‌دارید و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند قطعاً برایشان بهتر بود. برخی از آنان مؤمنند، ولی بیشترشان نافرمانند.

۵. ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۱۹۵/۱.

۶. بقره / ۲۵۶؛ لقمان / ۲۲: به یقین به دستاویزی استوار چنگ زده است.

۷. ← ابوحمزه ثمالی، تفسیر ابی حمزة الثمالی، ۱۱۹.

۸. «و اعز به العرب عامة و شرف من شاء منه خاصة فقال: ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ﴾». متن بخشی از نامه امام حسن علیه السلام به معاویه است. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۲۸۴/۴ و ۲۸۵.

جملهٔ پایانی آیهٔ ۴۴ سورهٔ زخرف است: و به راستی که قرآن برای تو و برای قوم تو مایهٔ تذکری است.

﴿كِتَابٌ مَرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ ٱلْمُقَرَّبُونَ * إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * عَلَى ٱلْأَرَآئِكِ يَنْظُرُونَ * تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ ٱلنَّعِيمِ * يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ * خِتَامُهُ مِسْكٌ وَ فِي ذٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ ٱلْمُتَنَافِسُونَ * وَ مِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ * عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا ٱلْمُقَرَّبُونَ﴾[1] فرموده: مقصود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام است[2].

در روایت صحیح از حسن بن علی علیه السلام رسیده است که برای مردم خطبه ایراد کرد و در خطبهٔ خود فرمود: «من از خاندانی هستم که خداوند مودّت ایشان را بر هر مسلمانی واجب گردانیده و فرموده است: ﴿قُلْ لَآ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا ٱلْمَوَدَّةَ فِي ٱلْقُرْبَىٰ﴾[3] و فرموده است: ﴿وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا﴾[4]. این اقتراف حسنه مودّت ما خاندان است»[5].

اسماعیل بن عبدالخالق از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده است: این آیه[6] دربارهٔ ما خاندان نازل شده است که اصحاب کسا هستیم[7].

عکبری در فضائل الصحابه به سند خود از ابومالک آورده و ابوصالح نیز از ابن‌عباس نقل کرده و

---

۱. مطففین / ۱۸ - ۲۸: نه چنین است. در حقیقت، کتاب ابرار در علّیون است و تو چه دانی که علّیون چیست. کتابی است نوشته شده. مقربان آن را مشاهده خواهند کرد. به راستی نیکوکاران در نعیم الهی خواهند بود. بر تخت‌ها نشسته می‌نگرند، از چهره‌هایشان طراوت نعمت بهشت را درمی‌یابی، از باده‌ای مهر شده نوشانیده شوند، باده‌ای که مهر آن مشک است و در این نعمت‌ها مشتاقان باید بر یکدیگر پیشی گیرند و ترکیبش از چشمهٔ تسنیم است، چشمه‌ای که مقربان از آن نوشند.

۲. ← قمی، تفسیر القمی، ۴۱۱/۲؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۴۴.

۳. شوری / ۲۳: بگو: به ازای آن رسالت پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی دربارهٔ خویشاوندان.

۴. شوری / ۲۳: و هرکس نیکی‌ای به میان آورد برای او در ثواب آن خواهیم افزود.

۵. «أنا من أهل البيت الذين افترض الله مودتهم على كل مسلم فقال تعالى شأنه: ﴿قُلْ لَآ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا ٱلْمَوَدَّةَ فِي ٱلْقُرْبَىٰ﴾ و قوله: ﴿وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا﴾ فاقتراف الحسنة مودتنا اهل البيت». ← عریضی، مسائل علی بن جعفر، ۳۲۸؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۳۳.

۶. مقصود آیهٔ ۲۳ شوری است: ﴿قُلْ لَآ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا ٱلْمَوَدَّةَ فِي ٱلْقُرْبَىٰ﴾.

۷. روایت کلینی در الکافی (۹۲/۸) چنین است: «انما نزلت فينا فی اهل البيت فی علی و فاطمة و الحسن و الحسين اصحاب الكساء».

همچنین ثمالی[۱] به سند خود از سدی از ابن‌عباس آورده که گفته: اقتراف حسنه همان مودت خاندان محمد صلی الله علیه و آله است[۲].

عمار بن یقظان اسدی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که دربارهٔ ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ ٱلْكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ وَٱلْعَمَلُ ٱلصَّالِحُ يَرْفَعُهُۥ﴾[۳] فرموده: «ولایت ما اهل بیت ـ و با دست به سینهٔ خود اشاره کرد ـ و هرکس ولایت ما را نداشته باشد خداوند هیچ عملی از او را بالا نبرد»[۴].

گفته‌اند: ندا سه گونه است:

یکی ندا از خداوند به خلق، از این قبیل که فرمود: ﴿وَنَادَىٰهُمَا رَبُّهُمَآ﴾[۵]، ﴿وَنَـٰدَيْنَـٰهُ أَن يَـٰٓإِبْرَٰهِيمُ﴾[۶] و ﴿وَنَـٰدَيْنَـٰهُ مِن جَانِبِ ٱلطُّورِ﴾[۷].

دوم ندا از جانب خلق به خدا، از این قبیل که فرمود: ﴿وَنَادَىٰ نُوحٌ رَّبَّهُۥ﴾[۸]، ﴿فَنَادَىٰ فِى ٱلظُّلُمَـٰتِ﴾[۹] و ﴿وَزَكَرِيَّآ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُۥ﴾[۱۰].

سوم ندا از خلق به خلق، چنان که فرمود: ﴿فَنَادَتْهُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ﴾[۱۱]، ﴿فَنَادَىٰهَا مِن تَحْتِهَآ﴾[۱۲]، ﴿يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُن مَّعَكُمْ﴾[۱۳]، ﴿وَنَادَىٰٓ أَصْحَـٰبُ ٱلْجَنَّةِ أَصْحَـٰبَ ٱلنَّارِ﴾[۱۴]، ﴿وَنُودُوٓا۟ أَن تِلْكُمُ

---

۱. ← ابوحمزه ثمالی، تفسیر ابی حمزة الثمالی، ۲۹۳.

۲. نیز ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۱۳/۲.

۳. فاطر / ۱۰: سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود و کار شایسته به آن رفعت می‌بخشد.

۴. «ولایتنا اهل البیت فمن لم یتولنا لم یرفع الله له عملاً». ← کلینی، الکافی، ۴۳۰/۱.

۵. اعراف / ۲۲: و پروردگارشان بر آن دو بانگ زد.

۶. صافات / ۱۰۴: او را ندا دادیم که ای ابراهیم.

۷. مریم / ۵۲: و از جانب راست طور او را ندا دادیم.

۸. هود / ۴۵: و نوح پروردگار خود را آواز داد.

۹. انبیاء / ۸۷: تا در دل تاریکی‌ها ندا درداد.

۱۰. انبیاء / ۸۹: و زکریا را یاد کن، هنگامی که پروردگار خود را خواند.

۱۱. آل‌عمران / ۳۹: پس فرشتگان او را خواندند.

۱۲. مریم / ۲۴: پس از زیر پای او، فرشته وی را ندا داد.

۱۳. حدید / ۱۴: دو رویان آنان را ندا درمی‌دهند: آیا ما با شما نبودیم؟

۱۴. اعراف / ۴۴: و بهشتیان دوزخیان را آواز می‌دهند.

﴿ٱلْجَنَّةُ﴾[1] و ﴿وَنَادَوْا يَا مَالِكُ﴾[2].

در این میان ندای پیامبرﷺ و خاندان او ویژه است: ﴿رَبَّنَآ إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ﴾[3].

خطبهٔ صاحب بن عباد

صاحب بن عباد خطبه‌ای ایراد کرده و در آن گفته است: سپاس خدای را صاحب آن نعمت عظمی و آن دهش کبری، دعوت‌کننده به شیوهٔ ستودهٔ مثلیٰ و هدایت‌کننده به خلق و خوی پسندیدهٔ حسنی، همو که دربارهٔ خود فرمود: ﴿ٱلَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ﴾[4] و ﴿قَدَّرَ فَهَدَىٰ﴾[5] و ﴿أَخْرَجَ ٱلْمَرْعَىٰ * فَجَعَلَهُ غُثَآءً أَحْوَىٰ﴾[6].

همو که محمدﷺ را به منصبی گزیده برانگیخت و از تباری درست برآورد و در حالی فرستاد که مردمان سرگشته بودند و میان گمراهی و کوری مانده بودند. او مردم را به خیر آخرت و اولی توجه داد، بی آن که از ایشان پاداشی جز مودت آن خویشاوندان[7] بخواهد، و خداوند پشت او را به برادرش مرتضیؑ آن شمشیر از نیام برآمده و آن نشسته بر جایگاهی چون جایگاه هارون نسبت به موسیؑ محکم داشت.

گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست، یگانه و بی‌انباز است، و این گواهی کران تا کران هستی برسد. نیز گواهی دهم که محمدﷺ بنده و فرستادهٔ او است، برترین کسانی که فرستاد و مردمان را دعوت کردند و والاترین آن‌ها که پای برهنه یا با پای‌افزار بر این زمین قدم نهادند.

---

۱. اعراف / ۴۳: و به آنان ندا داده می‌شود که این همان بهشت است.

۲. زخرف / ۷۷: و فریاد کشند: ای مالک.

۳. آل‌عمران / ۱۹۳: پروردگارا، ما شنیدیم که دعوتگری به ایمان فرامی‌خواند.

۴. اعلی / ۱: همان که آفرید و هماهنگی بخشید.

۵. اعلی / ۳: اندازه‌گیری کرد و راه نمود.

۶. اعلی / ۴ و ۵: چمنزار را برآورد و پس از چندی آن را خاشاکی تیره‌گون گردانید.

۷. اشاره به آیهٔ ۲۴ سورهٔ شوری: ﴿قُل لَّآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا ٱلْمَوَدَّةَ فِي ٱلْقُرْبَىٰ﴾؛ بگو: به ازای آن رسالت پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی دربارهٔ خویشاوندان.

خاندان او خورشیدهای ظهرگاهان، ماه‌های شب تیره، درخت طوبی و کشتی نوح علیه السلام باشند که هرکه در آن نشست رهایی یافت و هرکه از آن ماند در طوفان گمراهی غرقه گشت. خاندانی هستند که خداوند ناپاکی‌ها را از ایشان دور داشته و از هر کاستی و ریمناکی مطهّر ساخته است. خداوند خود به شمار ریگ‌های بیابان و ستارگان آسمان بر آنان درود فرستد.

سخنانی دربارهٔ امام حسن علیه السلام

دربارهٔ امام حسن علیه السلام گفته‌اند: او است مؤتمن، فرونشانندهٔ کینه‌ها و اِحَن، هدف زهر و محن، برافکنندهٔ بنیاد هر بت و شمن، واضع فرایض و سنن، ابومحمد امام حسن علیه السلام. حیاتبخش خویشان و خوراک‌ده گرسنگان؛ آن پرچم افراشته، مروارید پراکنده، آیین بلندآوازه و شمشیر از نیام برآمده؛ همو که از سرچشمهٔ انبیا، از تبار اوصیا، از مزرع زهرا علیها السلام، شمرده در انجمن اصحاب کسا، معدن سخا، درخت صفا، ثمرهٔ وفا و زادهٔ خیر رجال و خیرالنسا است. کلمهٔ تقوی، عروهٔ وثقی و سرسلسلهٔ هدی، آن شیرخوردهٔ پستان پرهیزگاری، دادرس فریادخواهان و فریادرس مردمان، ضیاء عُلی، نور دیدهٔ زهرا علیها السلام، ولیعهد مرتضی علیه السلام، همانندترین مردمان به مصطفی صلی الله علیه و آله، رضیّ مولی، امام حسن مجتبی علیه السلام.

قبلهٔ عارفان، پرچم راه‌جویان، پنجمینِ به خیمه گردآمدگان، همو که روح‌الامین بدو افتخار کرد و خدا به او با دشمنان مباهله برپا داشت. منبع حکمت و کان عصمت، برگشایندهٔ اندوه و محنت، پناه سرگشتگی‌های امت، ولی نعمت، صاحب آن عالی‌همت، گوهر هدایت، خجسته آغاز و پیراسته نهایت، صاحب لوا و بر دوش‌کشندهٔ رایت، کانون فهم و روایت و فضیلت و کفایت، سزامند امامت و ولایت و خلافت و درایت. آن گوهر صدف نبوت و مروارید دریای احمد صلی الله علیه و آله، تاج خاندان محمد صلی الله علیه و آله، نور سعادت، نسل ابراهیم علیه السلام، چراغ دولت، برآمده از تبار اسماعیل علیه السلام، آن سبط گرامی و امام ستوده، برترین، ارجمندترین، پاک‌نهادترین و والاتبارترین و آگاه‌ترین مردمان روزگار خویش، کامل‌ترین و والاترین سرور جوانان جای گرفته در بهشت، آن که خدمت او بر جهانیان فرض و منت است و محبت او برای مسلمانان سپری در برابر دوزخ و پیروی از او برای یگانه‌پرستان نه مستحب، بلکه آیینی واجب.

گوهر شریعت و اسلام، قطب علوم و احکام، فلک شرایع حلال و حرام، شمس اولاد رسول، روشنی چشم زهرای بتول، آن صاحب رویی چون هلال و آن درهم شکنندهٔ بنیاد پیروان ضلال، آن برگزیدهٔ خدای کبیر متعال؛ ثمرهٔ قلب نبی، روشنایی دیدهٔ وصی، ستودهٔ خداوند عالی، امام حسن بن علی علیه السلام.

سبط اول، امام دوم، مقتدای سوم، مذکّر چهارم، مباهل پنجم حسن بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام.

حساب جمل

در حساب جمل عبارت «ولی الله و وصیه» هم‌سنگ نام او است؛ چراکه هریک با عدد سیصد و پنجاه و سه برابری کنند.

ابن‌هانی مغربی گفته است:

او علت دنیا و کسی است که دنیا برایش آفریده شده است و هر چیز را برای بودن علّتی است.
کیست از زلال آب وحی و چکیده‌ای از آن؟ کیست از سرچشمه این سرچشمه که خود شفا است؟
کیست که فردوس را تسلیم کرد و بهشت به فرمان او میوه‌های خویش آشکار ساخت و سایهٔ خویش بگستراند؟
کیست شعلهٔ آن قبس که در آن میانهٔ ظلمت بر موسیعليه‌السلام عرضه گشت؟
کیست معدن تقدیس و سلاله‌ای از گوهر ملکوت و کیست فروغ؟
این همان است که مکه و دره‌هایش و رکن و بطحا یکسره چشم دوخته بر او است.
از سیمای پیامبرصلی‌الله‌عليه‌وآله بر او نشانی است و از نور خدا بر او روشنایی[۱].

همو گفته است:

برترین توشهٔ هرکس پس از پرهیزگاری، محبت آن پرهیزگاران نامور، آن اصحاب کسا است[۲].

عبدی گفته است:

---

۱. هو علة الدنیا و من خلقت له | و لعلة ما كانت الأشياء
من صفو ماء الوحی و هو مجاجة | من حوضة الينبوع و هو شفاء
من ابکت الفردوس حیث تفتقت | ثمراتها و تفيأ الأفياء
من شعلة القبس التی عرضت علی | موسی و قد حارت به الظلماء
من معدن التقديس و هو سلالة | من جوهر الملكوت و هو ضياء
هذا الذی عطفت علیه مكة | و شعابها و الركن و البطحاء
فعليه من سيما النبی دلالة | و علیه من نور الاله بهاء

← دیوان ابن‌هانی الاندلسی، ۵ و ۶، با اندکی تفاوت.

۲. و خیر زاد المرء من بعد التقی | حب التقاة الغر اصحاب الكسا

محمد صلی الله علیه و آله و برادر و دخترش و فرزندان دخترش برترین کسان‌اند که بر این زمین پیاده یا با پای‌افزار گام نهاده‌اند.

پروردگارمان که آفریدگار مردمان و پدیدآورندهٔ خلق بر روی خاک است بر آنان درود فرستد.

خداوند آنان را پیراست و پسندید و از میان همهٔ مردمان برانگیخت و برگزید.

اگر آن‌ها نبودند نه آسمان برافراشته شده بود، نه زمین گسترانده شده بود و نه مردمان آفریده شده بودند.

خداوند از هیچ بنده‌ای هیچ عملی را نپذیرد، مگر این که آنان را به اخلاص به ولایت گیرد،

و نماز هیچ‌کس جز به یاد ایشان انجام نگیرد و هیچ دعایی جز بدان یاد به آسمان نرود.

اگر آنان برترین کسان نبودند که بر این ریگزار گام نهاده‌اند، جبرئیل در زیر کسا بدیشان نمی‌گفت:

آیا افتخار می‌دهید که از شما باشم؟ و آن‌گاه چون گفتند آری، به آسمان رفت و به فرشتگان بالید[1].

۱.

محمد و صنوه و ابنته	و ابناه خیر من تحفی و احتذی
صلی علیهم ربنا باری الوری	و منشیء الخلق علی وجه الثری
صفاهم الله تعالی و ارتضی	و اختارهم من الأنام و اجتبی
لولا هم ما رفع الله السما	و لادحی الأرض و لأنشا الوری
لایقبل الله لعبد عملا	حتی یوالیهم باخلاص الولا
و لایتم لامرء صلاته	إلا بذکراهم و لایزکو الدعا
لو لم یکونوا خیر من وطأ الحصی	ما قال جبریل لهم تحت العبا
هل أنا منکم شرف ثم علا	یفاخر الاملاک إذ قالوا بلی

فصل ۲

معجزه‌های امام حسن علیه‌السلام

دعوت به اسلام در شیرخوارگی

محمد بن اسحاق به سند روایت کرده است که ابوسفیان نزد علی علیه‌السلام آمد و گفت: ی ابوالحسن، به حاجتی نزد تو آمده‌ام.

پرسید: برای چه حاجتی نزد من آمده‌ای؟

گفت: همراه من نزد عموزاده‌ات محمد رهسپار شوی و از او بخواهی برای ما پیمانی بندد و عهدی بنویسد.

فرمود: ای ابوسفیان، پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با تو پیمانی بسته است که هرگز از آن بازنگردد.

در این هنگام فاطمه علیهاالسلام پس پرده بود و حسن علیه‌السلام نیز که کودکی چهارده ماهه[1] بود، پیش او چهار دست و پا می‌رفت. ابوسفیان به فاطمه علیهاالسلام گفت: ای دخت محمد، این کودک را بگو تا دربارهٔ من با جد خود سخنی گوید و با سخن خویش سرور عرب و عجم شود.

حسن علیه‌السلام به ابوسفیان رو کرد و دستی بر بینی او و دستی بر ریش او زد و سپس خداوند او را چنین به سخن آورد که گفت: ای ابوسفیان، بگو خدایی جز الله نیست و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر خدا است، تا شفیع شوم.

---

۱. در الخرائج و الجرائح قطب راوندی (۲۳۶/۱) چهارماهه آمده است.

ابوسفیان گفت: سپاس خدایی را که در خاندان محمد صلی الله علیه و آله و در نسل محمد مصطفی کسی همتای یحیی بن زکریا قرار داد[۱]؛ ﴿وَ آتَیْنَاهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا﴾[۲].

خرمای تازه از درخت خشک

در بصائر الدرجات است که حسن بن علی علیه السلام رهسپار عمره شد، در حالی که مردی از فرزندان زبیر با او بود.

آن‌ها در زیر درخت خرمایی که خشک شده بود فرود آمدند.

مرد زبیری گفت: اگر این درخت خرمایی تازه داشت می‌خوردیم.

امام حسن علیه السلام پرسید: آیا خرما دوست داری؟

گفت: آری.

حسن علیه السلام دست خود به آسمان برداشت و سخنی بر زبان آورد که برای آن زبیری مفهوم نبود.

ناگهان آن درخت سبز شد و برگ برگرفت و خرمایی تازه برداشت.

بر آن درخت بالا رفتند و هرچه بر آن بود فروریختند و همه ایشان را بسنده کرد[۳].

سرای او نمی‌سوزد

ابوحمزه ثمالی از زین‌العابدین علیه السلام روایت کرده که فرموده است: حسن علیه السلام نشسته بود که کسی نزد او آمد و گفت: ای پسر پیامبر خدا، سرایت آتش گرفته است.

فرمود: نه، آتش نگرفته است.

ناگهان کسی دیگر آمد و گفت: ای پسر پیامبر خدا، آتش به همسایگی سرای تو افتاده است، چندان که شک نداشتیم سرای تو را نیز خواهد سوزاند. سپس خداوند آتش را از آن بازگرداند[۴].

---

۱. ← قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۳۶/۱.

۲. مریم / ۱۲: و از کودکی به او نبوت دادیم.

۳. ← صفار، بصائر الدرجات، ۲۷۶.

۴. ← ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۱۳۸.

نفرین زیاد

مردم از زیاد نزد حسن بن علی علیه‌السلام شکایت آوردند و فریاد خواستند.

امام حسن علیه‌السلام دست خود به آسمان برداشت و گفت: «خداوندا، انتقام ما و شیعیان ما را از زیاد بن ابیه بستان و او را به کیفری فوری برسان و این کیفر به ما بنمایان، که تو بر هر کاری توانایی»[۱].

راوی گوید: پس، از انگشت ابهام دست راست زیاد دُمَلی برآمد و آن را سعله می‌گفتند و ورم از آن‌جا تا گردنش را فراگرفت و او از آن مرد[۲].

نفرین دروغگو

مردی در برابر حسن بن‌علی علیه‌السلام به دروغ ادعای هزار دینار کرد، در حالی‌که از ایشان چنین طلبی نداشت.

نزد شریح رفتند.

شریح به حسن علیه‌السلام گفت: آیا سوگند می‌خوری؟

فرمود: اگر دعوی‌دار سوگند بخورد، آن را به او می‌دهم.

شریح بدان مرد گفت: بگو: به خدایی که خدایی جز او نیست و آگاه پیدا و پنهان است سوگند.

امام علیه‌السلام فرمود: چنین نمی‌خواهم. تنها بگو: به خداوند سوگند، که هزار دینار از تو طلب دارم و آن هزار را بگیر.

مرد چنان گفت و دینارها را برداشت.

اما چون برخاست بر زمین افتاد و بمرد.

پس در این باره از حسن علیه‌السلام پرسیدند.

فرمود: «بیم بردم اگر او در سوگند خود کلمهٔ توحید بیاورد، خداوند به برکت توحید، گناه سوگندش را بر او ببخشد و کیفر را از او بردارد»[۳].

---

۱. «اللهم خذ لنا و لشیعتنا من زیاد بن أبیه و أرنا فیه نکالا عاجلا انک علی کل شیء قدیر».

۲. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۳۱۶/۴ و ۳۱۷.

۳. «خشیت انه لو تکلم بالتوحید یغفر له یمینه ببرکة التوحید و یحجب عنه عقوبة یمینه». خبر را در منابع کهن نیافتم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۳۲۷/۴۳) آن را تنها به نقل از کتاب حاضر آورده است.

معجزه در راه حج

ابواسامه گفته است: حسن بن علی‌علیه‌السلام پیاده رهسپار حج شد و در راه پاهایش ورم کرد.

گفتند: اگر بر مرکب نشینی پیمودن راه بر تو آسان شود.

فرمود: اهمیتی ندهید. چون به منزلگاه برسیم مردی سیاه با روغن‌هایی که ورم را درمان کند از ما استقبال خواهد کرد.

گفتند: پدر و مادرمان فدایت باد. پیش رویمان منزلی نیست که در آن چنین روغنی بفروشند.

فرمود: تا او نیاید، بدان منزل نخواهیم رسید.

راوی گوید: تنها اندکی پیش رفته بودیم که فرمود: آن مرد را بیاورید.

او را آوردند و از او دربارهٔ روغن پرسیدند.

گفت: برای که می‌خواهید؟

گفتند: برای حسن بن علی‌علیه‌السلام.

گفت: مرا نزد او برید.

چون او را آوردند، گفت: گمان نداشتم که روغن را برای تو می‌خواهند. مرا نزد تو حاجتی است و آن این که برایم از خدا بخواهی که مرا پسری پاک و پرهیزگار دهد؛ چه، زمانی همسرم را بدرود گفتم که درد زایمان داشت.

فرمود: خداوند تو را پسری سالم و شیعه دهد.

پس آن‌گونه شد که فرموده بود.

به هر روی، امام‌علیه‌السلام در آن منزل پاهای خود را روغن مالید و به اذن خداوند تعالی بهبود یافت[۱].

عظمت در چشم مردمان

محمد بن اسحاق در کتاب خود گفته است: پس از پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله هیچ‌کس در شرافت، به پایه‌ای که حسن‌علیه‌السلام رسید، دست نیافته بود. بر در سرای او فرشی گسترده می‌شد و چون بیرون می‌آمد و بر آن می‌نشست راه بسته می‌شد و به احترام او هیچ‌کس از آن‌جا نمی‌گذشت و چون درمی‌یافتند که او برخاسته و به سرای خود رفته است از آن‌جا گذر می‌کردند.

---

۱. ← کلینی، الکافی، ۴۶۳/۱؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۳۹/۱.

من او را دیده‌ام که در راه مکه پیاده می‌رفت و هریک از بندگان خدا که او را دیده از مرکب به زیر آمده و با او پیاده رهسپار شده است. حتی سعد بن ابی‌وقاص را دیدم که همراه او پیاده می‌رود[1].

از بر کردن وحی

ابوالسعادات در فضائل آورده است که شیخ ابوالفتوح در مدرسهٔ ناجیه املا کرد که حسن بن علی علیه‌السلام در حالی که هفت ساله بود در مجلس پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌نشست و وحی را می‌شنید و به خاطر می‌سپرد و آن‌گاه نزد مادر می‌آمد و شنیده‌های خود را بدو می‌گفت. چون علی علیه‌السلام نزد فاطمه علیهاالسلام می‌آمد او را برخوردار از آگاهی می‌یافت. دربارهٔ منشأ این آگاهی از او می‌پرسید و فاطمه علیهاالسلام می‌گفت: از فرزندت حسن علیه‌السلام.

روزی علی علیه‌السلام در خانه پنهان شد و حسن علیه‌السلام که وحی را شنیده بود به خانه آمد و خواست آن را به فاطمه علیهاالسلام بازگوید. اما به لکنت افتاد.

مادرش از این رخداد در شگفت شد.

حسن علیه‌السلام اظهار داشت: مادرم، شگفتی مکن که اکنون بزرگی سخن مرا می‌شنود و گوش سپردن او مرا بازایستانده است.

علی علیه‌السلام بیرون آمد و او را بوسید.

در روایتی است که گفت: مادرم، بیانم دشوار و زبانم ناتوان شده است، شاید مهتری مرا می‌پاید[2].

پیشگویی درباره رحلت خود

حسن بن ابی‌العلی از جعفر بن محمد علیه‌السلام نقل کرده که فرموده است: حسن بن علی علیه‌السلام به خانوادهٔ خود فرمود: من به زهر خواهم مرد، آن سان که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به زهر درگذشت.

کسانش از او پرسیدند: چه کسی تو را زهر خواهد داد؟

---

۱. ← طبرسی، اعلام الوری، ۴۱۱/۱.

۲. روایت را در منابع کهن نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۳۳۸/۴۳) روایت را از کتاب حاضر نقل کرده و به شرح برخی از واژه‌های آن پرداخته است.

فرمود: کنیزم یا همسرم.

گفتند: او را از تصاحب خارج کن، که لعنت خدا بر او باد.

فرمود: «هیهات که او را از تصاحب خویش خارج کنم در حالی که مرگم بر دست او است. مرا از او گریزی نباشد. اگر او را بیرون کنم جز او کسی مرا نکشد. این تقدیری حتمی و امری واجب از جانب خداوند است»[1].

زمانی نگذشت که معاویه کسی نزد همسر او فرستاد و وی را بدین کار گمارد.

راوی گفته است: حسن علیه السلام از همسر پرسید: آیا قدری شیر نزد تو هست؟

گفت: آری ــ و در آن شیر زهری بود که معاویه فرستاده بود.

حسن علیه السلام چون آن را نوشید و اثر زهر را در تن خویش احساس کرد، به آن زن فرمود: «ای دشمن خدا، خدایت بکشد که مرا کشتی. خدای را سوگند، جایگزینی برای من نخواهی یافت و هرگز از آن بدکار دشمن ملعون خدا چیزی به دست نخواهی آورد»[2].

خبر دادن از ملک خاندان خویش

اسماعیل بن ابان به سند خود دربارهٔ حسن بن علی علیه السلام نقل کرده که پس از چیرگی ظاهری معاویه، امام حسن علیه السلام در مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر انجمنی گذشت که شماری از امویان در آن بودند و به او طعنه زدند.

امام حسن علیه السلام آن جماعت و طعنه زدن ایشان را دید. پس دو رکعت نماز خواند و فرمود: «من طعنه زدن‌هایتان را دیدم. خدای را سوگند، هرگز یک روز حکومت نکنید مگر آن که ما دو روز حکومت کنیم و هرگز یک ماه حکم نرانید مگر آن که ما دو ماه حکومت برانیم و هرگز یک سال سلطنت نکنید مگر آن که دو سال سلطنت کنیم. ما در روزگار حکمرانی شما می‌خوریم و می‌آشامیم و

---

۱. «هیهات من اخراجها و منیتی علی یدها ما لی منها محیص و لو أخرجتها ما یقتلنی غیرها کان قضاء مقضیا و أمراً واجباً من الله».

۲. «یا عدوة الله قتلتینی قاتلک الله أما و الله لاتصیبن منی خلفاً و لاتنالین من الفاسق عدو الله اللعین خیراً أبداً» ← قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۴۱/۱.

می‌پوشیم و بر مرکب می‌نشینیم و زن می‌گیریم. اما شما در روزگار حکمرانی ما نه بر مرکب نشینید، نه بخورید و نه بیاشامید و نه زن بگیرید»[1].

مردی بدیشان گفت: ای ابومحمد، چگونه چنین شود، در حالی که شما گشاده‌دست‌ترین، مهربان‌ترین و مهرورزترین مردمانید؟ شما در حکومت دیگران از امنیت برخوردار شوید و آنان در حکومت شما از امنیت بهره نبرند؟

فرمود: «از آن روی که آنان به مکر ضعیف شیطان با ما دشمنی کردند و ما با مکر شدید خدا با ایشان به مقابله برخاستیم»[2].

اگر دعا کنم

محمد فتال نیشابوری در مونس الحزین[3] به سند از عیسی بن حسن، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که یکی در این‌باره از حسن بن علی علیه السلام پرسید که چرا آزارهای معاویه را تاب می‌آورد.

امام علیه السلام سخنی بدین مضمون فرمود: «اگر به درگاه خدا نفرین می‌کردم، عراق را شام و شام را عراق می‌کرد و مرد را زن و زن را مرد می‌کرد».

مرد شامی پرسید: چه کسی توان این کار دارد؟

فرمود: ای زن، مگر شرم نمی‌کنی که میان مردان نشسته‌ای؟

آن مرد در خود نگریست و دید زن شده است.

امام علیه السلام آن‌گاه فرمود: و زن تو مرد شده است. با تو همبستری خواهد کرد و از او باردار خواهی شد و فرزندی خنثی خواهی زاد.

---

۱. «رأیت تغامزکم أما و الله لاتملکون یوما إلا ملکنا یومین و لا شهراً إلا ملکنا شهرین و لا سنة إلا ملکنا سنتین و انا لنأکل فی سلطانکم و نشرب و نلبس و نرکب و ننکح و أنتم لاترکبون فی سلطاننا و لاتشربون و لاتأکلون و لاتنکحون».

۲. «لأنهم عادونا بکید الشیطان و هو ضعیف و عادیناهم بکید الله و کید الله شدید». برای این متن و متن پیشین و داستان ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۹۶/۳.

۳. از این کتاب نشانی نیافتم.

پس چنان شد که او فرموده بود.

البته آن‌ها زمانی دیگر توبه کردند و امام علیه السلام برایشان دعا کرد و به همان وضع پیشین بازگشتند[۱].

افتخار

حاکم در امالی[۲] خود از امام حسن علیه السلام چنین روایت کرده است: «هرگاه کسی به پدربزرگ می‌بالید، نیای من رسول صلی الله علیه و آله بود، یا به مادری تفاخر می‌کرد، مادر من بتول علیها السلام بود، یا به دیدارکننده‌ای افتخار می‌کرد، دیدارکنندهٔ ما جبرئیل بود»[۳].

شاعر گفته است:

چون گویند جدتان پیامبر صلی الله علیه و آله است، هر کرامتی به شما بازگردد.

شما را همین مدیحه بس است که گویند مادرتان بتول علیها السلام است.

و شما حقیقتاً آل الله هستید و آن جبرئیل امانتدار یکی از شما است.

پس مدیحه‌سرای شما را سخنی نمی‌ماند؛ چون کلام تمام شود او چه تواند گفت؟[۴]

ابوعلی گفته است:

آن که آفریدگار مردم مدیحه‌سرای او باشد، باید از مدیحه‌اش گذشت.

سخن را در ستایش او خواه به درازا کشانم یا کوتاه کنم، فراتر از بلاغ الهی، تبلیغی نباشد[۵].

---

۱. خبر را در منابع کهن نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۳۲۷/۴۳) آن را بدون هیچ توضیحی تنها از کتاب حاضر نقل کرده است.

۲. از این اثر نشانی نیافتم.

۳. «من کان یباهی بجد فجدی الرسول أو کان یباهی بام فان امی البتول أو کان یباهی بزور فیزورنا جبرئیل».

۴.
الیکم کل مکرمة تؤول ... اذا ما قیل جدکم الرسول
کفاکم من مدیح الناس طراً ... اذا ما قیل امکم البتول
و انکم لآل الله حقا ... و منکم ذوالأمانة جبرئیل
فلایبقی لمادحکم کلام ... اذا تم الکلام فما یقول

۵.
من کان خالق هذا الخلق مادحه ... فان ذلک شیء منه مفروغ
فان اطل او اقصر فی مدائحه ... فلیس بعد بلاغ الله تبلیغ

فصل ۳

دانش و سخنوری امام حسن علیه‌السلام

ما عالمانیم

یکی از دو امام[1] دربارهٔ آیهٔ ﴿هَلْ يَسْتَوِي ٱلَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾[2] فرموده است: «ما کسانی هستیم که می‌دانیم، دشمنان ما کسانی‌اند که نمی‌دانند و شیعیان ما همان صاحبان خرد باشند»[3].

عظمت

به امام حسن علیه‌السلام گفتند: در تو عظمتی است.

فرمود: «بلکه در من عزتی است. خداوند فرموده است: ﴿وَلِلَّهِ ٱلْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾»[4].

---

۱. مقصود امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام است.

۲. زمر / ۹: آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

۳. «نحن الذین نعلم و اعداؤنا الذین لایعلمون و شیعتنا اولو الألباب». ← صفار، بصائر الدرجات، ۷۴ و ۷۵؛ طبرسی، مشکاة الانوار، ۱۷۲.

۴. «بل فیّ عزة قال الله تعالی: ﴿وَلِلَّهِ ٱلْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾». ← ابن‌شعبه، تحف العقول، ۲۳۴. در این روایت آیهٔ ۸ سورهٔ منافقون اقتباس شده و ترجمهٔ این بخش از آیه چنین است: عزت از آن خدا و از آن پیامبر او است.

سیمای پیامبران و فروغ پادشاهان

واصل بن عطاء گفته است: حسن بن علی‌علیه‌السلام سیمای پیامبران و فروغ پادشاهان داشت.

دو شهر ویژه

محمد بن عمیر، از رجال خود، از امام صادق‌علیه‌السلام، از امام حسن‌علیه‌السلام روایت کرده که فرموده است: «خدای را دو شهر است: یکی در خاور و دیگری در باختر. بر این شهرها بارویی از آهن است و هر شهری را هزار هزار در، و هر دری را دو لنگه از طلا. در این دو شهر هفتاد هزار زبان هست و هرکس به زبانی جز زبان آن دیگری سخن می‌گوید و من همهٔ این زبان‌ها را و آنچه را در این دو شهر و میان این دو شهر است می‌دانم و بر این دو شهر جز من و برادرم حسین‌علیه‌السلام حجتی دیگر نیست»[1].

آغاز زکات

از امام حسن‌علیه‌السلام دربارهٔ آغاز زکات پرسیدند.

فرمود: «خداوند به آدم وحی کرد که ای آدم، از جانب خود زکات بده.

آدم‌علیه‌السلام گفت: پروردگارا، زکات چیست؟

فرمود: برایم ده رکعت نماز بگزار.

آدم‌علیه‌السلام آن نماز را گزارد. سپس پرسید: خداوندا، این زکات بر من و بر همهٔ مردمان است؟

خداوند فرمود: این زکات بر تو به برپایی نماز و بر هرکدام از فرزندان تو که مالی بیندوزند، به پرداخت مال است»[2].

---

۱. «ان لله مدینتین احداهما بالمشرق و الاخری بالمغرب علیهما سور من حدید و علی کل مدینة الف الف باب لکل باب مصراعان من ذهب، و فیهما سبعون الف لغة یتکلم کل واحد بخلاف لغة صاحبه و أنا أعرف جمیع اللغات و ما فیهما و ما بینهما و ما علیهما حجة غیری و غیر الحسین أخی». ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۵۹ و ۵۱۴؛ کلینی، الکافی، ۴۶۲/۱؛ مفید، الاختصاص، ۲۹۱؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۷۵۳/۲.

۲. «ان الله تعالی أوحی الی آدم أن زک عن نفسک یا آدم. قال: یا رب و ما الزکاة؟ قال: صل لی عشرة رکعات. فصلی ثم قال: رب هذه الزکاة علی و علی الخلق؟ قال الله: هذه الزکاة علیک فی الصلاة و علی ولدک فی المال من جمع من ولدک مالا». ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۳۵۷.

پاسخ پرسشی که دیگران در آن فروماندند

قاضی نعمان در شرح الاخبار به سند از عبادة بن صامت نقل کرده و جماعتی دیگر نیز روایت کرده‌اند که مردی عرب از ابوبکر پرسید: من در حالی که در احرام بوده‌ام به سراغ تخم شترمرغ رفته و آن را کباب کرده و خورده‌ام. بر من چه چیز واجب است؟

ابوبکر گفت: ای مرد عرب، مسئلهٔ خود را بر من دشوار کردی.

پس او را به عمر راهنمایی کرد و عمر هم او را به عبدالرحمن راه نمود.

چون همه درماندند، گفتند: بر تو باد به آن داغسر.

امیرمؤمنان علیه‌السلام بدان مرد فرمود: از هرکدام از این دو نوجوان که خواهی بپرس.

حسن علیه‌السلام پرسید: ای مرد عرب، آیا شتر داری؟

گفت: آری.

فرمود: به شمار تخم‌هایی که از شترمرغ خورده‌ای شترانی ماده نزد شتران نر ببر و زیر بار ایشان بسپار و آنچه آن‌ها بزایند قربانی آن خانهٔ کهن کن که حج آن گزارده‌ای.

امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: برخی از ماده شتران باردار نشوند و برخی کرّهٔ خویش را سقط کنند.

فرمود: اگر از میان شتران برخی باردار نشوند و برخی سقط کنند، از تخم شترمرغ‌ها نیز برخی به جوجه بدل نگردند.

راوی گفته است: در این هنگام بانگی شنیده شد که می‌گفت: ای جماعت مردم، آن‌که این نوجوان را فهمانده همو است که حقیقت را به سلیمان بن داوود الهام کرده است[1].

حکم کنیزی که بر دیگری پریده

در من لایحضره الفقیه است که از امام علیه‌السلام در این‌باره پرسیدند که دختری را به همسری مردی درآورده‌اند. اما یکی از همشویان وی بر او پریده و چند تن از دخترعموهایش هم او را گرفته‌اند تا همشوی، با انگشت بکارت او را برگیرد.

---

۱. آنچه در شرح الاخبار (۳۰۷/۲ و ۳۰۸) آمده طرح چنین پرسشی از سوی یک عرب نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ارجاع او به علی علیه‌السلام است. اما همانند روایت ابن‌شهرآشوب را خصیبی در الهدایة الکبری (۱۸۹) با تفاوت‌هایی آورده است.

امام علیه السلام فرمود: «آن که بکارت او برگرفته زناکار است؛ باید مهر او را بپردازند و صد تازیانه بخورد، و آن‌ها که او را گرفته‌اند تهمت‌زن شمرده شوند و بر هریک از آن‌ها هشتاد تازیانه باشد»[۱].

داوری‌ای شگفت

کلینی در کافی آورده که در حدیث عمر بن عثمان، از امام صادق علیه السلام آمده است که از امام حسن علیه السلام درباره زنی پرسیدند که شوهرش با او آمیزش کرده و آن زن با همان هرم آمیزش با شوهر، با دوشیزه‌ای مساحقه کرده و نطفه را به او درافکنده و او نیز باردار شده است.

فرمود: «در وهلهٔ نخست آن زن به مهر این دوشیزه الزام شود؛ زیرا خروج فرزند از شکم او جز به از میان رفتن بکارت امکانپذیر نباشد. پس باید انتظار کشید تا آن زن فرزند خود به دنیا آورد و در پی آن او را حد زنند و فرزند را هم به صاحب نطفه بازگردانند. آن زن شوهردار را نیز بگیرند و سنگسار کنند»[۲].

خبر به امیرمؤمنان علیه السلام رسید و کسانی در حالی که می‌خندیدند او را از این داوری آگاهاندند.

امیرمؤمنان علیه السلام نیز فرمود: «جز بدانچه حسن علیه السلام بدان داوری کرده است داوری نکنم»[۳].

در روایت دیگری است که فرمود: «اگر ابوالحسن آنان را دیده بود، نزد او چیزی جز آنچه حسن علیه السلام گفته است نبود»[۴].

اسقاط قصاص

در من لایحضره الفقیه ابن‌بابویه به سند وی از امام رضا علیه السلام آمده است که مردی را نزد عمر آوردند که او را با چاقویی خون‌آلود در دست بالای سر کشته‌ای دیده‌اند.

---

۱. «التی افتضتها زانیة علیها صداقها و جلد مائة، و اللواتی ضبطنها مفتریات علیهن جلد ثمانین». ← ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۲۰/۳ و ۲۱، البته با روایتی متفاوت از جمله در انتساب داوری به امیرمؤمنان علیه السلام.

۲. «اما فی العاجل فتؤخذ المرأة بصداق هذه البکر لأن الولد لایخرج منها حتی یذهب عذرتها ثم ینتظر بها حتی تلد فیقام علیها الحد و یؤخذ الولد فیرد الی صاحب النطفة و تؤخذ المرأة ذات الزوج فترجم».

۳. «ما احکم الا ما حکم به الحسن». البته متنی که کلینی روایت کرده چنین است: «لو اننی المسؤول ماکان منی اکثر مما قال ابنی»؛ اگر از من هم پرسیده بودند نزد من چیزی افزون بر آنچه فرزندم گفته است نبود. ← الکافی، ۲۰۲/۷ و ۲۰۳.

۴. «لو ان اباالحسن لقیهم ماکان عنده الا ما قال الحسن». ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۵۷/۱۰، البته با عبارت «لقیتم» به جای «لقیهم».

مرد گفت: به خدای سوگند، من او را نکشته‌ام و او را نمی‌شناسم. با این چاقو تنها در پی گوسفندی فراری بودم که این کشته را دیدم.

عمر دستور داد او را بکشند.

در این میان قاتل واقعی گفت: «انا لله و انا الیه راجعون»! من مردی را کشته‌ام و اینک مردی دیگر به جرم کار من کشته می‌شود.

بدین ترتیب او به قتل اعتراف کرد.

اما امیرمؤمنان علیه السلام خود را رساند و فرمود: «قصاص بر او لازم نیست. او اگر یکی را کشته یکی را زندگی بخشیده است و آن که یکی را زندگی بخشیده باشد قصاص بر او واجب نیست»[1].

عمر گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «آگاه‌ترین شما به قضاوت علی است»[2].

پس دیهٔ مقتول را از بیت‌المال داد[3].

در کافی[4] و در تهذیب[5] است که امام باقر علیه السلام فرموده است: امیرمؤمنان علیه السلام پاسخ این مسئله را از حسن علیه السلام خواست.

گفت: هر دو آزاد می‌شوند، و دیهٔ ایشان از بیت‌المال است.

پرسید: چرا؟

فرمود: از آن روی که خداوند فرموده است: ﴿وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحْيَا ٱلنَّاسَ جَمِيعًا﴾[6].

خبر از منزلگاه جبرئیل

ابوسنان از مردی از کوفیان نقل کرده است که حسن بن علی علیه السلام با مردی هم‌سخن شد و از او پرسید: تو از کجایی؟

---

۱. «لایجب علیه القود إن کان قتل نفسا فقد أحیی نفسا و من أحیی نفسا فلایجب علیه قود».

۲. «اقضاکم علی».

۳. ← ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۲۳/۳، با این تفاوت که در این روایت امیرمؤمنان علیه السلام خود داوری نکرد، بلکه فرمود: نزد فرزندم حسن علیه السلام روید تا او داوری کند. آن‌گاه امام حسن علیه السلام همین داوری را کرد که در روایت است.

۴. ← کلینی، الکافی، ۲۸۹/۷ و ۲۹۰، با مقداری تفاوت.

۵. ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۳۱۵/۶ و ۳۱۶.

۶. مائده / ۳۲: و هرکس کسی را زنده بدارد چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است.

گفت: از کوفه.

فرمود: اگر در مدینه بودی منزلگاه‌های جبرئیل را در سرزمین خود به تو می‌نمایاندم.

خطبه‌ای کوتاه

محمد بن سیرین گفته است: علی علیه السلام به فرزند خود حسن علیه السلام فرمود: مردم را گرد بیاور.

او مردمان را گرد آورد و خود به میان ایشان رفت و خطبه‌ای ایراد کرد. او در آن خطبه خدای را ستایش و سپاس گفت و به یگانگی او و نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله گواهی داد و سپس فرمود: «ای مردم، خداوند ما را برای خود برگزیده و برای دین خویش پسندیده، بر خلق خود برگزیده و کتاب وحی خویش را بر ما نازل کرده است.

خدای را سوگند، هیچ‌کس از حق ما فرونکاهد مگر آن که خداوند در سرای عاجل و در آن سرای دیگر از حق او فروکاهد، و بر ما هیچ سلطه‌ای نباشد مگر آن که فرجام از آن ما شود: ﴿وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ﴾[1]».

سپس از منبر فرود آمد و با مردمان به حضور پدر رسید.

پدر پیشانی او را بوسید و فرمود: پدر و مادرم به فدای تو باد؛ ﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ﴾[2].

خطبه‌ای در حضور معاویه

در کتاب عقد ابن‌عبدربه[3] و نیز در کتاب مدائنی است که عمرو بن عاص به معاویه گفت: خوب بود حسن بن علی را می‌فرمودی تا برای منبر خطبه بخواند؛ شاید فروماند و این کار از منزلت او نزد مردم بکاهد.

معاویه حسن علیه السلام را بدین کار فرمان داد.

چون بر فراز منبر رفت نیکو به ایراد سخن پرداخت و سپس فرمود: «ای مردم، هرکه مرا می‌شناسد

---

۱. «أيها الناس ان الله اختارنا لنفسه و ارتضانا لدينه، و اصطفانا على خلقه، و أنزل علينا كتابه و وحيه، و أيم الله لاينقصنا أحد من حقنا شيئا إلا انتقصه الله من حقه، في عاجل دنياه و آخرته، ولا يكون علينا دولة إلا كانت لنا العاقبة ﴿وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ﴾».

عبارت پایانی خطبه آیهٔ ۸۸ سورهٔ ص است: و قطعاً پس از چندی خبر آن را خواهید دانست.

۲. آل‌عمران / ۳۴: فرزندانی که بعضی از آنان از نسل بعضی دیگرند.

۳. ← العقد الفريد، ۱۰۳/۴ و ۱۰۴.

می‌شناسد و هرکه نمی‌شناسد من حسن بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام باشم. من زادهٔ نخستین اسلام آوردهٔ مسلمانانم و مادرم فاطمه علیها السلام دخت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. من زادهٔ بشیر نذیرم، من فرزند سراج منیرم، من فرزند آنم که به عنوان رحمتی برای جهانیان برانگیخته شد»[1].

در روایت ابن‌عبدربه است که فرمود: «اگر میان دو کوه آن سرزمین برای پیامبرتان فرزندی بجویید جز من و برادرم نخواهید یافت»[2].

پس معاویه او را بانگ زد: ای ابومحمد، از وصف خرما برایمان بگو ـ و هدف وی از این کار آن بود که حسن علیه السلام را شرمسار کند و رشتهٔ سخن او بگسلد.

امام حسن علیه السلام فرمود: «باشد، باد شمال آن را می‌پروراند، باد جنوب آن را برون می‌آورد، خورشید آن را می‌پزد و ماه آن را خوشبو می‌کند»[3].

در روایت مدائنی است که فرمود: «باد آن را به بار می‌نشاند، گرما آن را می‌پزد، شب آن را سرد و خوشبو می‌کند»[4].

همچنین در روایت مدائنی است که عمرو پس از آن گفت: ای ابومحمد، آیا می‌توانی مدفوع را وصف کنی؟

فرمود: «آری، آن راکه در دشت هموار سفر می‌کند آن اندازه دور کند که مردمان دیده نشوند، رو به قبله و پشت به قبله نشود، به استخوان و سرگین پاک نگردد و در آب راکد ریخته نشود»[5].

---

۱. «أیها الناس من عرفنی فقد عرفنی و منْ لم‌یعرفنی فأنا الحسن بن علی بن أبی‌طالب أنا ابن‌أول المسلمین إسلاما و امی فاطمة بنت رسول الله أنا ابن‌البشیر النذیر أنا ابن‌السراج المنیر أنا ابن، من بعث رحمة للعالمین».

ابن‌عبدربه در العقد الفرید (۱۰۳/۴) گفت‌وگوی معاویه و عمروعاص و پیشنهاد عمرو را آورده، اما این متن را نیاورده است. این متن اما به گونه‌هایی در دیگر منابع به عنوان بخشی از خطبه‌ای که امام حسن علیه السلام پس از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام یا پس از صلح با معاویه ایراد کرد آمده است. برای نمونه ← عریضی، مسائل علی بن جعفر، ۳۲۹؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۲۴۴؛ ابن‌شعبه، تحف العقول، ۲۳۲؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۳۳ و ۸۱.

۲. «لو طلبتم ابنا لنبیکم ما بین لابیتها لم تجدوا غیری و غیر اخی». ← العقد الفرید، ۱۰۳/۴.

۳. «نعم، تلفحه الشمال و تخرجه الجنوب و تنتجه الشمس و یطیبه القمر». ← همان، ۱۰۴.

۴. «الریح تنفحه و الحر ینضجه و اللیل برده و یطیبه».

۵. «نعم تبعد الممشی فی الارض الصحصح حتی تتواری من القوم و لا تستقبل القبلة ولا تستدبرها و لا تمسح باللقمة و الرمة ـ یرید العظم و الروث ـ ولا تبل فی الماء الراکد».

بخشی از این روایت در العقد الفرید (۱۰۴/۴) آمده است.

خطبه‌ای دیگر در حضور معاویه

منهال بن عمرو گفته است: معاویه از حسن علیه‌السلام خواست بر منبر رود و تبار خویش بازشناساند.

او بر منبر رفت، خدای را سپاس و ستایش گفت و فرمود: «ای مردم، هرکه مرا می‌شناسد می‌شناسد و هرکه نمی‌شناسد خود را به او بازخواهم شناساند. زادگاه من مکه و منی است و من خود زادهٔ مروه و صفا و فرزند محمد نبی مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، زادهٔ آنم که بر فراز کوه‌های بلند رفت و آراستگی‌های او چهره را فروپوشاند. من فرزند فاطمه علیهاالسلام سرور بانوانم، من زادهٔ آن دورماندگان از کاستی و پاکدامنانم»[1].

در این میان مؤذن اذان داد. او در اذان گفت: «گواهی می‌دهم خدایی جز الله نیست، گواهی می‌دهم محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر خدا است».

حسن علیه‌السلام از معاویه پرسید: «محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پدر تو است یا پدر من؟ اگر بگویی پدر من نیست کافر شده‌ای و اگر بگویی آری، اقرار آورده‌ای»[2].

سپس افزود: «قرشیان چنین بر عرب‌ها تفاخر کنند که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله از ایشان است و عجم‌ها حق عرب‌ها را به این شناسند که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله از ایشان است. حق ما را از دیگران طلب می‌کنند، اما به ما بازنمی‌گردانند»[3].

پاسخ پرسش‌های پادشاه روم

پادشاه روم به معاویه نامه نوشت و دربارهٔ سه چیز از او پرسید: مکانی موازی وسط آسمان، نخستین قطره خونی که بر زمین ریخت و جایی که خورشید تنها یک بار بر آن تابید.

معاویه پاسخ را نمی‌دانست. از این روی از حسن بن علی علیه‌السلام مدد خواست.

---

۱. «أیها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم‌یعرفنی فسأبین له نفسی بلدی مکة و منی، و أنا ابن المروة و الصفا، و أنا ابن النبی المصطفی، و أنا ابن من علا الجبال الرواسی، و أنا ابن من کسا محاسن وجهه الحیاء، أنا ابن فاطمة سیدة النساء، أنا ابن قلیلات العیوب نقیات الجیوب».

۲. «محمد أبی أم أبوک؟ فان قلت لیس بأبی فقد کفرت و إن قلت نعم فقد أقررت».

۳. «أصبحت قریش تفتخر علی العرب بأن محمداً منها و أصبحت العجم تعرف حق العرب بأن محمداً منها یطلبون حقنا و لا یردون الینا حقنا».

او در پاسخ فرمود: «بام کعبه، خون حوا و زمین کف دریا هنگامی که موسی علیه‌السلام بر دریا زد»[۱].

از امام حسن علیه‌السلام همچنین روایت شده که در پاسخ پادشاه روم فرموده است: «آن‌جا که قبله‌ای ندارد کعبه است و آن کس که خویشاوندی ندارد خدا»[۲].

پرسش‌های مرد شامی

مردی شامی از حسن بن علی علیه‌السلام پرسید: میان حق و باطل چقدر فاصله است؟

فرمود: «چهار انگشت؛ آنچه چشمانت دید حق است ولی گاه با گوش‌هایت باطل فراوان شنوی»[۳].

پرسید: میان ایمان و یقین چقدر فاصله است؟

فرمود: «چهار انگشت؛ ایمان آن چیزی است که شنیده‌ایم و یقین آنچه دیده‌ایم»[۴].

پرسید: میان آسمان و زمین چقدر فاصله است؟

فرمود: «دعای یک مظلوم و چشم دوختن بدان سوی»[۵].

پرسید: میان خاور و باختر چقدر فاصله است؟

فرمود: «به اندازهٔ یک روز راه سپردن خورشید»[۶].

تکبیرهای نماز عید

ابوالمفضل شیبانی در امالی[۷] خود، همچنین ابن‌الولید در کتاب خویش[۸] به سند از جابر بن عبدالله

---

۱. «ظهر الکعبة و دم حواء و ارض البحر حین ضربه موسی».

۲. «ما لا قبلة له فهی الکعبة و ما لا قرابة له فهو الرب تعالی».

۳. «اربع اصابع فما رأیت بعینک فهو الحق و قد تسمع باذنک باطلا کثیرا».

۴. «اربع اصابع؛ الایمان ما سمعناه و الیقین ما رأیناه».

۵. دعوة المظلوم و مد البصر».

۶. «مسیرة یوم للشمس». برای روایت و متون ← ابن‌بابویه، الخصال، ۴۴۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۴۵؛ طبرسی، الاحتجاج، ۳۹۹/۱؛ البته با تفاوت‌هایی در ساختار عبارت‌ها.

۷. از این کتاب اطلاعی به دست نیاوردم.

۸. ظاهراً مقصود الجامع ابن‌الولید باشد.

روایت کرده‌اند که گفته است: حسن بن علی علیه السلام زبانی سنگین و کلامی کند داشت. در یکی از عیدها پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همراه با حسن بن علی علیه السلام بیرون آمد.

پیامبر صلی الله علیه و آله برای آغاز نماز گفت: «الله اکبر». حسن علیه السلام نیز گفت: «الله اکبر».

راوی گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله از این امر شادمان شد. از این روی پیوسته تکبیر گفت و حسن علیه السلام نیز همراه او تکبیر گفت تا هنگامی که هفت تکبیر را ادا کرد و در تکبیر هفتم بازایستاد. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در همین تکبیر هفتم ایستاد.

پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌گاه به رکعت دوم پرداخت و در این رکعت نیز حسن علیه السلام تکبیر گفت تا پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیرها را به پنج رساند و آن‌گاه در تکبیر پنجم بازایستاد.

این خود در نماز عید سنت شد.

البته در روایتی دیگر است که آن‌که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود حسین علیه السلام بود.

راز درد زایمان

در کتاب ابراهیم است که یکی از یاران حسن بن علی علیه السلام مرفوعاً گفته است: درد زایمان زنان از آن روی است که بند ناف نوزاد به ناف مادر متصل است و چون قطع می‌شود درد پدید می‌آورد[1].

ابن حماد گفته است:

ای زادهٔ پیامبر مصطفی و زادهٔ وصی مرتضی،

ای زادهٔ بتول فاطمهٔ زهرا علیها السلام سرور زنان،

ای فرزند حطیم و زمزم و زادهٔ مشاعر و صفا،

ای فرزند گشاده‌دستی و دهش و ای زادهٔ خوی‌های ستوده و خرد[2].

---

۱. در کتاب الغارات ابراهیم بن محمد ثقفی چنین خبری نیافتم.

۲.
یا ابن النبی المصطفی — و ابن الوصی المرتضی
یا ابن البتول فاطم الـ — زهراء سیدة النساء
یا ابن الحطیم و زمزم — و ابن المشاعر و الصفا
یا ابن السماحة و الندی — و ابن المکارم و النهی

ابن‌مقلد شیرازی یا شرف الدوله گفته است:

درود بر اصحاب کسا که هدایتگران من و کسانی‌اند که زندگی و مرگ من بدیشان خوش است.

زادگان خانهٔ کعبه و رکن خوشبوی و سرزمین منی و فرزندان عبادت و تقدیس و نماز.

فرزندان راه‌یافتگی و توحید و صدق و هدایت و فرزندان نیکی و معروف و زکات.

خدای رحمان به واسطهٔ ایشان گناهان سنگین مرا زدود و به واسطهٔ محبت ایشان بر حسنات من دوچندان فزود.

اگر نبودند، نه عملی از اعمال من پیراسته بود و نه آفریدگارم نماز و روزه‌ام را پذیرفته بود.

محبت آنان حجت من است و به ولایت ایشان خدای رحمان را در هنگام جان سپردن ملاقات کنم[۱].

۱.

سلام علی اهل الکساء هداتی	و من طاب محیای بهم و مماتی
بنی البیت و الرکن المخلق من منی	بنی النسک و التقدیس و الصلوات
بنی الرشد و التوحید و الصدق و الهدی	بنی البر و المعروف و الصدقات
بهم محص الرحمن عظم جرائمی	و ضاعف لی فی حبهم حسناتی
و لولاهم لم‌یزک لی عمل و لا	تقبل صومی خالقی و صلاتی
محبتهم لی حجة و ولاهم	الاقی به الرحمن عند وفاتی

فصل ۴

خوی‌های ستودهٔ امام حسن علیه‌السلام

تقوا

از نمونه‌های وارستگی آن حضرت این است که در روضة الواعظین فتال آمده که حسن بن علی علیه‌السلام چون وضو می‌ساخت زانوهایش به لرزه می‌افتاد و رنگ رخساره‌اش دیگرگون می‌گشت. در این باره از او پرسیدند. فرمود: «بر کسی که در پیشگاه پروردگار عرش می‌ایستد سزاوار است که رنگ رخساره‌اش زرد شود و زانوهایش بلرزد»[1].

امام چون به آستانهٔ مسجد می‌رسید سر خود بلند می‌کرد و می‌گفت: «خدای من، میهمان تو بر در سرای تو است. ای نیکوکار، گناهکار بر در سرای تو آمده است؛ از زشتی‌ای که نزد من است به زیبایی‌ای که نزد تو است درگذر، ای بزرگوار»[2].

در فائق است که حسن علیه‌السلام چون از نماز صبح فارغ می‌شد تا هنگام طلوع خورشید سخنی نمی‌گفت. هرچند کسانی بخواهند از سخن به میان آوردن از آنچه اهمیت دارد او را از این سکوت دور کنند[3].

---

۱. «حق علی کل من وقف بین یدی رب العرش ان یصفر لونه و ترتعد مفاصله». روایت را در روضة الواعظین نیافتم.

۲. «إلهی ضیفک ببابک یا محسن قد اتاک المسیء فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یاکریم».

۳. ← زمخشری، الفائق، ۱۰۵/۲.

فصل ۴

خوی‌های ستودهٔ امام حسن علیه‌السلام

تقوا

از نمونه‌های وارستگی آن حضرت این است که در روضة الواعظین فتال آمده که حسن بن علی علیه‌السلام چون وضو می‌ساخت زانوهایش به لرزه می‌افتاد و رنگ رخساره‌اش دیگرگون می‌گشت. در این باره از او پرسیدند. فرمود: «بر کسی که در پیشگاه پروردگار عرش می‌ایستد سزاوار است که رنگ رخساره‌اش زرد شود و زانوهایش بلرزد»[1].

امام چون به آستانهٔ مسجد می‌رسید سر خود بلند می‌کرد و می‌گفت: «خدای من، میهمان تو بر در سرای تو است. ای نیکوکار، گناهکار بر در سرای تو آمده است؛ از زشتی‌ای که نزد من است به زیبایی‌ای که نزد تو است درگذر، ای بزرگوار»[2].

در فائق است که حسن علیه‌السلام چون از نماز صبح فارغ می‌شد تا هنگام طلوع خورشید سخنی نمی‌گفت. هرچند کسانی بخواهند از سخن به میان آوردن از آنچه اهمیت دارد او را از این سکوت دور کنند[3].

---

۱. «حق علی کل من وقف بین یدی رب العرش ان یصفر لونه و ترتعد مفاصله». روایت را در روضة الواعظین نیافتم.

۲. «إلهی ضیفک ببابک یا محسن قد اتاک المسیء فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم».

۳. ← زمخشری، الفائق، ۱۰۵/۲.

امام صادق علیه السلام فرموده است: حسن علیه السلام بیست و پنج بار پیاده حج گزارد و دو بار مال خود را با خدا قسمت کرد[1].

در روایتی دیگر است که سه بار اموال خود را با خدا قسمت کرد و بیست بار با پای پیاده حج رفت[2].

ابونعیم در حلیة الاولیاء به سند از قاسم بن عبدالرحمن، از محمد بن علی علیه السلام روایت کرده که حسن علیه السلام فرموده است: «از خدای خود شرم دارم که او را در حالی ملاقات کنم که پای پیاده به سوی خانه‌اش نرفته‌ام»[3].

از این روی بیست بار از مدینه پیاده به حج رفت[4].

همو در کتاب خود به سند از شهاب بن عامر نقل کرده است که حسن بن علی علیه السلام دو بار دارایی خود را با خدا قسمت کرد تا جایی که از پای‌افزار خود یک لنگه را صدقه داد[5].

او در کتاب خویش باز هم به سند از ابونجیح روایت کرده که گفته است: حسن بن علی علیه السلام پیاده حج گزارد و دارایی خود دو قسمت کرد[6].

همچنین در کتاب خود به سند از علی بن جدعان روایت کرده که گفته است: حسن بن علی علیه السلام دو بار همهٔ اموال خود را صدقه داد و سه بار دارایی خود را با خدای تعالی قسمت کرد تا جایی که از یک جفت پای‌افزار لنگه‌ای را صدقه می‌داد و لنگه‌ای را نگاه می‌داشت و از جفت دستکش لنگه‌ای را می‌بخشید و لنگه‌ای را باقی می‌گذارد[7].

---

۱. «ان الحسن بن علی حج خمسة و عشرین حجة ماشیا و قاسم الله تعالی ماله مرتین». روایت را بدین ساختار در منابع امامیه نیافتم. این مضمون در روایتی از ابن‌عباس آمده است. ← بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۳۳۱/۴؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۴۳/۱۳؛ ابوالشیخ انصاری، طبقات المحدثین باصبهان، ۱۹۳/۱.

۲. ← ابونعیم، تاریخ اصبهان، ۹۶/۱؛ حمیری، قرب الاسناد، ۱۷۰.

۳. «انی لاستحیی من ربی ان القاه و لم‌امش الی بیته».

۴. ← حلیة الاولیاء، ۳۷/۲.

۵. ← همان‌جا.

۶. ← همان‌جا.

۷. ← همان، ۳۸.

عبدالله بن عمر از ابن‌عباس نقل کرده که گفته است: چون معاویه بیمار شد گفت: بر هیچ چیز افسوس نمی‌خورم مگر بر این که پیاده به حج نرفتم. اما حسن بن علی علیه السلام بیست و پنج بار در حالی که شتران را همراه او پیش می‌راندند پیاده حج گزارد و دو بار همهٔ دارایی‌های خود را با خدا قسمت کرد تا جایی که از جفت پای‌افزار یک لنگه صدقه می‌داد و یک لنگه نگاه می‌داشت، و از جفت دستکش یک لنگه می‌بخشید و یک لنگه باقی می‌گذارد[1].

روایت شده است روزی در حالی که امام حسن علیه السلام نماز می‌خواند زنی زیباروی بر او وارد شد. امام نماز خود کوتاه کرد و از آن زن پرسید: آیا تو را حاجتی است؟

گفت: آری.

پرسید: چیست؟

گفت: برخیز و از من کام بگیر؛ من در شرایطی بدین جا آمده‌ام که شوهری ندارم.

فرمود: از من دور شو، مرا و خویشتن را در آتش مسوزان.

آن زن پیوسته اصرار کرد، اما امام علیه السلام می‌گریست و می‌فرمود: وای بر تو، از من دور شو.

گریهٔ امام علیه السلام سخت شد و آن زن که چنین دید به گریهٔ او به گریه افتاد.

پس حسین علیه السلام بدان جا درآمد و آن دو تن را دید که می‌گریند. خود نشست و به گریه پرداخت.

یاران او یکایک می‌آمدند و می‌نشستند و می‌گریستند تا جایی که گریه بسیار شد و صداها بلند گشت و آن زن از این میان برخاست و رفت و مردم هم پس از چندی برخاستند و پراکندند.

امام حسین علیه السلام مدت‌ها پس از این داستان به احترام برادر خویش در این‌باره از او هیچ نمی‌پرسید، تا این که شبی حسن علیه السلام در حالی که خواب بود ناگهان گریه‌کنان برخاست.

امام حسین علیه السلام از او پرسید: تو را چه شده است؟

فرمود: امشب خوابی دیدم.

پرسید: چه بوده است؟

فرمود: تا زنده‌ام کسی را از آن خبر نمی‌دهی.

گفت: باشد.

---

۱. ← بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۳۳۱/۴، با این تفاوت که در این منبع این اظهار تأسف به خود ابن‌عباس نسبت داده شده است و سخنی از معاویه در میان نیست.

پس گفت: یوسف علیه السلام را در خواب دیدم و در میان کسانی که او را می‌نگریستند رفتم تا او را بنگرم. چون روی نکوی او دیدم گریستم. او در میان مردم در من نگریست و پرسید: ای برادر، پدر و مادرم به فدای تو، گریه‌ات از چه روی است؟ گفتم: یوسف علیه السلام و همسر عزیز را و آنچه از او بدان مبتلا گشتی و آنچه از آن زندان کشیدی و نیز آن اندوه و سوز یعقوب پیر را به یاد آوردم و از این همه در شگفت شدم و گریستم. یوسف علیه السلام در پاسخم گفت: چرا از آن وضع که آن زن بیابانی در ابواء داشت در شگفت نشدی؟[1]

عبدالرحمن بن ابی‌لیلی گفته است: حسن بن علی علیه السلام با ردایی بر تن به فرات درآمد.

عبدالرحمن گوید: گفتم: خوب بود پیراهن خود وامی‌نهادی!

فرمود: آب را هم ساکنانی است[2].

از شعر آن حضرت است که فرمود:

کدورت‌های روزگاران واگذار که صفای آن در پی روزهای شاد گذشته درآید.

چگونه روزگار کسی را عزت دهد که میان او و آن شب‌ها تجربه‌هایی استوار باشد؟[3]

فرموده است:

به آن‌که در سرایی که برای اقامت نیست بار گشوده است بگوی: وقت بار بستن رسید، با دوستان وداع کن.

آنان که روزی ایشان را دیدی و با ایشان همدم بودی، امروز همه در گورها به خاک بدل گشته‌اند[4].

---

۱. ابن‌جوزی این خبر را در سه کتاب خود دربارهٔ عطاء بن یسار و برادرش سلیمان بن یسار در منزل ابواء روایت کرده است. ← ذم الهوی، ۲۵۴ - ۲۵۶؛ صفة الصفوة، ۸۲/۲؛ المنتظم، ۸۵/۷ و ۸۶.

۲. ← برقی، المحاسن، ۵۷۹/۲، البته با این تفاوت که روایت را در مورد امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام هر دو نقل کرده است.

۳.
ذری کدر الأیام ان صفاءها — تولی بأیام السرور الذواهب
و کیف یعز الدهر من کان بینه — و بین اللیالی محکمات التجارب

۴.
قل للمقیم بغیر دار اقامة — حان الرحیل فودع الاحبابا
ان الذین لقیتهم و صحبتهم — صاروا جمیعا فی القبور ترابا

همو فرموده است:

ای دل سپردگان به لذت دنیایی که دوام ندارد. ماندن در سایه‌ای که از میان رود نابخردی است[۱].

همچنین فرموده است:

قطعه نانی نامرغوب مرا سیر کند و جرعه آبی خالی مرا سیراب سازد،
و تا زنده‌ام کهنه جامه‌ای نازک مرا بپوشاند و چون بمیرم کفن مرا کفایت کند[۲].

کمیت گفته است:

در حسن علیه السلام مصداق‌هایی از نام او است و همو است که به تدبیر خویش دو پارهٔ امت با هم آشتی داد.
او حزم است و عزم است و عفاف و سروری، و سزامند جایگاهی که مانند آن هیچ نبوده است[۳].

مهذب بصری گفته است:

گزیدگان خدا از میان مردمان و کسانی که دربارهٔ ایشان سورهٔ یس به تأیید طس پردازد،
و کسانی که در تاریکی شب پهلوی آرام بر بستر ننهند و چشمانشان به خواب نرود.
و در میانه‌های شب و آن هنگام که نابخردان به خوشی اندر باشند ایشان را به تلاوت قرآن ناله‌ای است،
و گریه‌ای که چشم را پر کرده است، سرشکی که فرو می‌ریزد، آن سان که نزدیک است صخره‌های سخت از آن اشک و آه نرم شوند[۴].

---

۱. یا أهل لذات دنیا لا بقاء لها — ان المقام بظل زائل حمق

۲. لکسرة من خسیس الخبز تشبعنی — و شربة من قراح الماء تکفینی
و طمرة من رفیق الثوب تسترنی — حیاً و إن مت تکفینی لتکفینی

۳. و فی حسن کانت مصادیق لاسمه — أراب لصدعیها المهیمن مراب
و حزم و عزم فی عفاف و سؤدد — الی منصب لا مثله کان منصب

برای بیت و شرح آن ← زمخشری، اساس البلاغة، ۳۲۴/۱.

۴. خیرة الله فی العباد و من یعـ — ـضد یاسین فیهم طاسین

←

سخاوت

از نمونه‌های گشاده‌دستی امام حسن علیه السلام است که روایت کرده‌اند مردی از او مسئلتی کرد. امام علیه السلام به او پنجاه هزار دینار داد و فرمود: بگو بارکشی بیاید و این بار برایت بردارد.

او بارکشی آورد و امام علیه السلام ردای خود نیز به او داد و فرمود: این کرایهٔ بارکش باشد[۱].

عربی نزد او آمد. فرمود: آنچه در خزانه است به او دهید.

در آن بیست هزار درهم یافتند و همه را به آن مرد داد.

مرد گفت: سرورم، چرا اجازه‌ام نفرمودی تا حاجت خویش آشکار سازم و شما را مدح گویم؟

حسن علیه السلام بیت‌هایی چنین بر زبان راند:

ما مردمانی هستیم که دهش‌هایمان بی‌منت است و هرکه را امید باشد از آن بهره برد.

پیش از آن که مسئلتی شود ما از بیم این که آبروی کسی برود آن را روا بداریم.

اگر دریا از دهش‌های فراوان ما خبر داشت پس از سرشار شدن به خجلت فرو می‌نشست[۲].

ابوجعفر مدائنی[۳] در حدیثی طولانی گفته است: حسن علیه السلام، حسین علیه السلام و عبدالله بن جعفر راهی حج شدند. آنان در راه توشهٔ خود را گم کردند و گرسنه و تشنه شدند. در یکی از دره‌ها خیمه‌ای کهنه دیدند که پیرزنی در آن بود. از آن پیرزن آبی خواستند. گفت: به سراغ این گوسفند روید و از شیر آن بخورید.

←

و الالی لاتقر منهم جنوب — فی الدیاجی و لاتنام عیون

و لهم فی القرآن فی غسق اللیـ — ل اذا طرب السفیه حنین

و بکاء ملء العیون غزیر — و تکاد الصخور منه تلین

۱. ← قشیری، الرسالة القشیریة، ۴۰۸/۲.

۲. نحن اناس نوالنا خضل — یرتع فیه الرجاء و الامل

تجود قبل السؤال أنفسنا — خوفا علی ماء وجه من یسل

لو علم البحر فضل نائلنا — لغاض من بعد فیضه خجل

ثعالبی این بیت‌ها را همراه چند بیت دیگر و نیز با مقداری تفاوت و جابه‌جایی از ابوالحسن عقیلی روایت کرده است.

← یتیمة الدهر، ۵۰۳/۱.

۳. نام کامل او ابوجعفر عبدالله بن مسور بن محمد بن ابی‌طالب مدائنی است.

آنان چنان کردند و سپس از او خوراکی طلبیدند.

گفت: تنها همین است. یکی از شما برخیزد و آن را بکشد تا از آن برایتان خوراکی بسازم.

یکی از آن‌ها گوسفند را کشت و آن زن از گوشتش برایشان کباب ساخت.

آنان خوردند و ظهر را در آن‌جا خفتند.

چون برخاستند بدان زن گفتند: ما کسانی از قریش هستیم و آهنگ آن دیار داریم. چون کار خویش به پایان بردیم و بازگشتیم نزد ما بیا. تو را خیر خواهیم داد.

سپس از نزد آن زن رفتند.

چون همسر آن زن بازگشت و وضع را دید او را به کتک گرفت.

زمانی بگذشت و آن زن گرفتار شد. بار سفر بست تا گذارش به مدینه افتاد.

در آن‌جا حسن علیه‌السلام او را دید و فرمود تا او را هزار گوسفند و هزار دینار دهند. سپس فرستاده‌ای با او نزد حسین علیه‌السلام رهسپار کرد و او هم مانند آن به او داد. آن‌گاه او را نزد عبدالله بن جعفر فرستاد و وی نیز همانند آن به او داد[1].

در بخاری آمده است: حسن بن علی علیه‌السلام طلبی را که از یکی داشت به او بخشید[2].

مردی از او چیزی خواست. فرمود تا او را چهارصد درهم دهند، لیکن برایش چهارصد دینار نوشت.

در این‌باره بدان مرد اعتراض کردند. گفت: این از سخاوت او است...

در مسجدالحرام شنید مردی در جوار او از خداوند می‌خواهد تا او را ده هزار درهم روزی دهد.

پس به سرای خود رفت و برای آن مرد ده هزار درهم فرستاد[3].

در حال خوردن بود که گروهی بر او درآمدند، سلام کردند و نشستند.

بدیشان فرمود: «پیش آیید و بخورید که خوراک برای خوردن نهاده شده است»[4].

---

۱. ← غزالی، احیاء علوم الدین، ۲۴۹/۳.

۲. ← الجامع الصحیح، ۹۱۸/۲.

در متن چاپی «لرجل دیته» آمده ولی در منبع «لرجل دینه» است و با توجه به عنوان باب نزد بخاری، همین نیز درست‌تر به نظر می‌رسد.

۳. ← ابن‌جوزی، صفة الصفوة، ۷۶۰/۱.

۴. «هلموا فانما وضع الطعام لیؤکل». ← ابن‌ابی‌الدنیا، مکارم الاخلاق، ۱۳۰.

غاضری[1] بر او وارد شد و گفت: من پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را نافرمانی کرده‌ام.

فرمود: بد کاری کرده‌ای! چه کرده‌ای؟

گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: مردمانی که زنی بر آن‌ها فرمان راند رستگار نشوند. اما من همسر خویش را بر خود فرمانروا ساخته‌ام؛ او از من خواسته است برده‌ای بخرم و من خریده‌ام و او از من گریخته است.

امام علیه السلام فرمود: یکی از این سه را برگزین: اگر خواستی بهای یک برده.

مرد سخن امام را قطع کرد و گفت: کافی است. از این فراتر نرو. من همین را برگزیدم.

پس امام آن را به او داد[2].

در فضائل عکبری به سند از ابواسحاق نقل شده که گفته است: حسن بن علی علیه السلام با جعده دخت اشعث بن قیس به مهر سنت نبوی[3] ازدواج کرد. اما برایش هزار دینار فرستاد.

در تفسیر[4] ثعلبی و حلیه[5] ابونعیم است که محمد بن سیرین گفته است: حسن بن علی علیه السلام با زنی ازدواج کرد و برای آن زن صد کنیز و با هر کنیزی هزار درهم فرستاد[6].

حسن بن سعید از پدر خود روایت کرده که گفته است: دو زن در خانهٔ حسن بن علی علیه السلام بودند: یکی تمیمی و دیگری جعفی.

امام علیه السلام هر دو را طلاق داد و مرا نزد آن‌ها فرستاد و فرمود: به آن‌ها خبر ده که عده نگه دارند، و خبر آنچه گویند برایم بازآور، و هرکدام را ده هزار [درهم یا دینار] هدیه (متعه) و فلان مقدار عسل و روغن ده.

نزد آن زن جعفی رفتم و گفتم: عده بدار.

---

۱. در منبع غافری آمده است.

۲. ← راغب اصفهانی، محاضرات الادباء، ۶۸۳/۱.

۳. بنابر روایت‌ها مهر السنه را پانصد درهم می‌دانند. ← ابن‌بابویه قمی، فقه الرضا علیه السلام، ۲۳۴؛ ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۲۲۴/۲.

۴. ← الکشف و البیان، ۲۷۸/۳.

۵. ← حلیة الاولیاء، ۳۸/۲.

۶. ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۴۹/۱۳.

او نفسی آسوده کشید و گفت: کالایی اندک از دوستی که جدا شده است[۱].

اما زن تمیمی نمی‌دانست چرا عده بدارد تا این که زنان با او سخن گفتند و خاموش شد.

امام علیه‌السلام را از گفته‌های آن زن جعفی آگاهاندم. به زمین خیره شد و چوبدست بر آن زد و فرمود: اگر بنا بود به زنی رجوع کنم به همین زن رجوع می‌کردم[۲].

انس گفته است: کنیزی با یک شاخه گل به امام حسن علیه‌السلام سلام کرد.

امام علیه‌السلام به او فرمود: تو در راه خدا آزادی.

من در این باره از او پرسیدم.

گفت: این ادبی است که خدا به ما آموخته و فرموده است: ﴿وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَآ﴾[۳]، و بهتر از سلامی که او کرد آزاد کردن او بود[۴].

از حسن بن علی علیه‌السلام است:

گشاده‌دستی فریضه‌ای از جانب خداوند بر مردمان است که آیات آن در کتاب خدا تلاوت شود.

خداوند به بندگان گشاده‌دست بهشت را وعده داده و برای مردمان بخیل، آتش جهنم را مهیا کرده است.

آن که دست دهش به امیدواران ندارد، مسلمان نیست[۵].

همو فرموده است:

آفریدگان را به قدرت خویش آفریدی؛ کسانی از ایشان گشاده‌دستند و کسانی زفت.

آن که گشاده‌دست باشد در آسایش است و آن که بخیل باشد در اندوه دراز[۶].

---

۱. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۳۸/۲.

۲. ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۵۰/۱۳.

۳. نساء / ۸۶: و چون به شما درود گفته شد شما به صورتی بهتر از آن درود گویید.

۴. ← حلوانی، نزهة الناظر، ۸۳.

۵. ان السخاء علی العباد فریضة — لله یقرأ فی کتاب محکم
وعد العباد الاسخیاء جنانه — و أعد للبخلاء نار جهنم
من کان لاتندی یداه بنائل — للراغبین فلیس ذاک بمسلم

۶. خلقت الخلائق من قدرة — فمنهم سخی و منهم بخیل
فاما السخی ففی راحة — و أما البخیل فحزن طویل

همت

از نمونه‌های همت او است که چون به شام ـ یعنی نزد معاویه ـ رفت معاویه حوالهٔ باری برای دریافت یک بار بزرگ آورد و در حضور او نهاد. اما حسن علیه‌السلام چون خواست بیرون رود خدمتکاری کفش او را پینه زد و امام علیه‌السلام آن حواله بار را به او داد[۱].

معاویه به مدینه آمد. او در نخستین روزی که برای بار عام نشست گفت هرکه را به حضور او آید از پنج تا صد هزار دهند.

حسن بن علی علیه‌السلام از آخرین کسانی بود که نزد او آمد.

معاویه گفت: ای ابومحمد، دیر آمده‌ای! شاید خواسته‌ای نزد قریش ما را زفت بنمایانی و انتظار داشته‌ای آنچه داریم پایان پذیرد! ای غلام، همانند همهٔ آنچه امروز به دیگران داده‌ایم به حسن بده. ای ابومحمد، من زادهٔ هندم.

امام حسن علیه‌السلام در پاسخ فرمود: ای ابوعبدالرحمن، مرا به این نیازی نیست. آن را نمی‌پذیرم، و من فرزند فاطمه دخت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر خدایم[۲].

متنبی گفته است:

در چشم خُردمردمان کردهٔ کوچکشان بزرگ جلوه کند، و در چشم بزرگ‌مردمان کرده‌های بزرگشان خُرد نماید[۳].

مبرد در کامل آورده است که مروان بن حکم گفت: من دلدادهٔ یابوی حسن بن علی علیه‌السلام ام.

ابن‌ابی‌عتیق به او گفت: اگر آن را به تو دهم برایم سی حاجت برمی‌آوری؟

گفت: آری.

گفت: چون مردم گرد آیند من به بیان افتخارهای قریش می‌پردازم و از افتخارهای حسن هیچ نمی‌گویم. تو مرا بر این کار نکوهش کن.

---

۱. خبر را در منابع کهن نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۳۴۳/۴۳) آن را تنها از کتاب حاضر نقل کرده است.

۲. روایتی متفاوت در این داستان در اخبار الدولة العباسیة (۵۸) آمده است.

۳. و یعظم فی عین الصغیر صغیرها　　و یصغر فی عین العظیم العظائم

بیت را در دیوان ابی الطیب المتنبی نیافتم.

چون مردم گرد آمدند ابن‌ابی‌عتیق به سابقهٔ قرشیان پرداخت.

مروان گفت: آیا از سابقهٔ ابومحمد یاد نمی‌کنی؟ او در این عرصه چیزها دارد که هیچ کس دیگر ندارد.

گفت: ما درصدد سخنی از مهترانیم. اگر درصدد سخن از اولیا بودیم نام او را بر همه مقدم می‌داشتیم.

چون حسن علیه السلام از آن انجمن بیرون رفت تا بر مرکب نشیند ابن‌ابی‌عتیق در پی او روانه شد. حسن علیه السلام خندید و پرسید: آیا تو را حاجتی است؟

گفت: آری، سوار شدن این یابو.

حسن علیه السلام از آن فرود آمد و آن را به او داد[1].

آری، بزرگوار چنان است که چون او را بفریبی، اظهار کند که فریب خورده است[2].

حلم

از حلم او است آن که مبرد و ابن‌عائشه[3] روایت کرده‌اند که مردی شامی او را سواره دید و به لعن کردن پرداخت.

امام علیه السلام هیچ پاسخی نداد.

چون آن مرد لعن را وانهاد حسن علیه السلام رو به او کرد و خندید و فرمود: «ای پیر، تو را ناآشنا می‌بینم.

---

۱. ← مبرد، الکامل، ۱۷۶/۲.

۲. ان الکریم اذا خادعته انخدعا

این مصراع در شعری بلند از عبدالباقی عمری موصلی بغدادی تضمین شده و اصل آن منسوب به شعر فرزدق است. برای شعر عبدالباقی ← نقدی، الانوار العلویة، ۳۴۳ - ۳۴۶.

اما در دیوان الفرزدق به این شعر برنخوردم.

۳. چند تن بدین نام شهرت یافته‌اند: محمد بن عائشه (د. ۱۰۰ ق.) از پیشگامان موسیقی، ابراهیم بن محمد (د. ۲۱۰ ق.) از امیران عباسی، عبدالرحمن بن عبیدالله (د. ۲۲۷ ق.) شاعر بصری و عبیدالله بن محمد (د. ۲۲۸ ق.) شاعر و ادیب و مشهور به عیشی. ← زرکلی، الاعلام، ۵۹/۱، ۲۳۹/۳ و ۳۱۵، ۱۹۶/۴ و ۱۷۹/۶.

اما آن که در سیاق روایت به این نام شناخته می‌شود همین ابوعبدالرحمن عبیدالله بن محمد است.

شاید اشتباه گرفته‌ای. اگر در پی کسب رضایت مایی، از تو راضی‌ایم، اگر از ما مسئلتی داری، تو را عطا دهیم؛ اگر از ما راه بپویی، تو را راه نماییم؛ اگر از ما مرکبی می‌خواهی، تو را مرکب دهیم؛ اگر گرسنه‌ای تو را سیر کنیم؛ اگر برهنه‌ای تو را بپوشانیم؛ اگر نیازمندی، تو را بی‌نیاز سازیم؛ اگر رانده‌ای، تو را پناه دهیم؛ اگر تو را حاجتی است، آن را برایت برآوریم؛ اگر بنه و توشهٔ خویش نزد ما آوری و تا زمان بازگشتن میهمان ما باشی تو را سودمندتر افتد؛ چه، ما را جایی فراخ، آبرویی فراوان و ثروتی بسیار است»[۱].

آن مرد چون سخن امام علیه السلام را شنید گریست و گفت: گواهی می‌دهم که تو خلیفهٔ خدا در زمینی؛ ﴿أَللهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾[۲]. پیش از این تو و پدرت مبغوض‌ترین کسان نزد من بودید. اما اکنون تو نزد من محبوب‌ترین خلق خدایی[۳].

در مناقب ابواسحاق عدل در روایتی است که روزی مروان بن حکم در حالی که حسن بن علی علیه السلام نشسته بود خطبه ایراد کرد و در آن از علی علیه السلام نام برد و او را بد گفت.

این خبر به حسین علیه السلام رسید.

نزد مروان آمد در سخنانی فرمود: ای کنیززاده، تویی که علی علیه السلام را بد می‌گویی!

سپس نزد حسن علیه السلام رفت و او را گفت: می‌شنوی که این مرد پدرت را ناسزا می‌گوید و آن‌گاه به او هیچ نمی‌گویی!

پاسخ داد: چه بگویم مردی چیره را که آنچه می‌خواهد می‌گوید و آنچه می‌خواهد می‌کند؟

روایت شده است از حسن بن علی علیه السلام هیچ‌گاه سخنی که در آن واژه‌ای ناخوشایند باشد شنیده نشد مگر یک بار و آن هم هنگامی که میان او و عمرو بن عثمان بر سرزمینی اختلاف بود و حسن علیه السلام به او فرمود: عمرو نزد ما هیچ چیز ندارد مگر آن که به دماغ او بربخورد[۴].

---

۱. «أيها الشيخ أظنک غريبا و لعلک شبهت فلو استعتبتنا أعتبناک و لو سألتنا أعطيناک و لو استرشدتنا أرشدناک ولو استحملتنا حملناک و إن کنت جائعا أشبعناک و إن کنت عريانا کسوناک و إن کنت محتاجا أغنياک و إن کنت طريداً آويناک و إن کان لک حاجة قضيناها لک فلو حرکت رحلک الينا و کنت ضيفنا الی وقت ارتحالک کان أعود عليک لأن لنا موضعا رحبا و جاها عريضا و مالا کبيراً». روایت را در الکامل نیافتم.

۲. انعام / ۱۲۴: خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد.

۳. برای خلاصه‌ای از این مضمون ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینهٔ دمشق، ۲۴۷/۱۳.

۴. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۱۸/۳.

جمانی گفته است:

از آدم علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله میراثی برای جن و انس است، میراث وصایت و مصحف.

با رفتار در برابر ایشان آن گونه که خود می‌خواهید پدرشان را سزا دهید تا نزد او از بهترین انصاف‌کنندگان انصاف بینید.[1]

عونی گفته است:

طایفه‌ای‌اند که حجت‌های خدای جلیل هستند و خود کشتی نجات برای کسانی‌اند که ولایت ایشان پذیرند و بدیشان درپیوندند.

طایفه‌ای که محبت آنان واجب و دشمنی با آنان کفر است و آن که با ایشان دشمنی کند بازگشتش به هبل.

اگر همهٔ دنیا و زیورهایش و به همان اندازه دنیاهای دیگر با ایشان قیاس شود، هرگز با ایشان برابری نکند.

ای مرد، خالصانه اهل بیت را دوست بدار که روز قیامت به دوستی ایشان رهایی یابی.[2]

---

۱. تـــراث لهـــم مـــن آدم و مـــحمد الی الثقلین مـن وصـی و مـصحف
فجازوا أبـاهم عـنهم کـیف شـئتم تلافوا لدیه النصف من خیر منصف

۲. قوم هم حجج الله الجلیل و هـم فلک النجاة لمن والاهـم و صـلوا
قــوم مـحبتهم فـرض و بـغضهم کــفر لام الذی یشــناهم الهـبل
و لو بهم قیست الدنـیا و زیـنتها بـمثلها عـدد مـا مـثلهم عـدلوا
اخلص محبة اهل البیت ان بهم یوم القیامة تـخلص أیـها الرجـل

فصل ۵

مهتری امام حسن علیه‌السلام

سرور جوانان بهشتی

جابر انصاری گفته است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «هرکس از این شاد می‌شود که سرور جوانان اهل بهشت را ببیند، حسن بن علی علیه‌السلام را بنگرد»[1].

سروری که خدا بر دست او صلح آورد

در حدیث عبدالله بن بریده از ابن‌عباس است که گوید: همراه با پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رهسپار شدم. او بر در سرای فاطمه علیهاالسلام سه بار بانگ زد. اما کسی او را پاسخ نگفت. پس سوی چهاردیواری‌ای رفت و آن‌جا نشست. من نیز در کنار او نشستم.

در همین حال بودیم که حسن علیه‌السلام بیرون آمد، با روی شسته و تسبیحی در گردن آویخته.

راوی گوید: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دست خود گشود و پیش برد، حسن علیه‌السلام را در آغوش کشید و به سینه چسبانید و بوسید و فرمود: «این پسرم یک سرور است. شاید که خداوند با او میان دو گروه از مسلمانان آشتی آورد»[2].

---

۱. «من سره ان ینظر الی سید شباب اهل الجنة فلینظر الی الحسن بن علی». ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۰۹/۱۳؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۱۱/۱.

۲. «ان ابنی هذا سید لعل الله یصلح به بین فئتین من المسلمین». برای داستان و متن ← طبرسی، اعلام الوری، ←

در محاضرات راغب است که ابوهریره و بریده روایت کرده و هرکدام گفته‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله را بر منبر دیدم که خطبه می‌خواند و گاه مردم را می‌نگرد و گاه به حسن علیه السلام نظر می‌افکند و می‌گوید: «این پسرم کسی است که خداوند به واسطهٔ او میان دو گروه از مسلمانان آشتی خواهد آورد»[1].

این خبر را بخاری[2]، خطیب[3]، خرگوشی[4] و سمعانی روایت کرده‌اند.

همانندی با پیامبر صلی الله علیه و آله

بخاری[5]، موصلی[6]، ابوالسعادات و سمعانی روایت کرده‌اند که اسماعیل بن خالد از ابوجحیفه پرسید: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده‌ای؟

گفت: آری، و حسن علیه السلام نیز با او همانندی داشت.

ابوهریره گفته است: حسن بن علی علیه السلام، اندوهگین وارد شد. گمان کردم که پیامبر صلی الله علیه و آله برافروخته است.

غزالی و مکی در احیاء[7] و قوت القلوب[8] آورده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله به حسن علیه السلام فرمود: «خَلق و خُلق تو همانند من است»[9].

←

۴۱۲/۱. این متن البته در سیاق‌هایی دیگر و به طرقی دیگر به فراوانی نقل شده است. برای نمونه ← بخاری، الجامع الصحیح، ۹۶۲/۲، ۱۳۲۸/۳ و ۱۳۶۹ و ۲۶۰۲/۶؛ نسائی، سنن النسائی الکبری، ۵۳۱/۱، ۴۹/۵ و ۷۱/۶ و ۷۲؛ ابوداوود، السنن، ۲۱۶/۴؛ بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۱۶۵/۶، ۶۳/۷ و ۱۷۳/۸؛ ابن‌ابی شیبه، المصنف، ۳۷۸/۶ و ۴۷۷/۷؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۳۳/۳ - ۳۵؛ ابن‌حنبل، مسند احمد، ۳۷/۵، ۴۴ و ۵۱.

۱. «ان ابنی هذا سیصلح الله به فئتین من المسلمین». ← محاضرات الادباء، ۴۹۷/۲.

۲. ← الجامع الصحیح، ۱۳۲۸/۳، ۱۳۶۹ و ۲۶۰۲/۶.

۳. ← تاریخ بغداد، ۲۶/۸.

۴. ← شرف المصطفی صلی الله علیه و آله، ۵۳/۴.

۵. ← الجامع الصحیح، ۱۳۰۲/۳.

۶. ← ابویعلی، المسند، ۱۸۷/۲.

۷. ← احیاء علوم الدین، ۳۰/۲.

۸. ← ۴۰۹/۲.

۹. «اشبهت خلقی و خلقی».

بحتری گفته است:

در روی و خوی همانند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و در تبار و تیره خویشاوند پیامبر بود[۱].

ابن حماد گفته است:

امامی است زادهٔ امام و برادر امام، که چنگال نابودی او را درمی‌رباید و آهنگ او دارد.

در روی و خوی همانند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و در فهم و دانش، همان حیدر مرتضی علیه‌السلام است[۲].

مقایسه با محمد بن حنفیه

امیرمؤمنان علیه‌السلام در نبرد جمل محمد بن حنفیه را خواست، نیزهٔ خویش به او داد و فرمود: با این نیزه آهنگ آن شتر کن.

او رفت، اما بنی‌ضبه مانعش شدند.

چون نزد پدر بازگشت حسن علیه‌السلام نیزه را از دست او بیرون کشید و آهنگ شتر کرد و ضربتی بر آن نواخت و در حالی که بر آن نیزه اثر خون بود بازگشت.

محمد بن حنفیه از این که دید چهره درهم کشید.

اما امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: «تو را ننگ نباشد، او پسر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است و تو پسر علی»[۳].

پدری نیکوتر از مادر

حسن بن علی علیه‌السلام طواف خانه می‌کرد که شنید مردی می‌گوید: این پسر فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام است.

به او درنگریست و فرمود: «بگو علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام؛ که پدرم از مادرم بهتر است»[۴].

---

۱. و شـبیه النـبی خـلقا و خـلقا   و نسـیب النـبی جـدا فـجدا

← دیوان البحتری، ۲/۷۱۳.

۲. إمـام ابـن الامـام أخـو إمـام   تـخطفه الردا و الیـه امـا

شـبیه مـحمد خـلقاً و خـلقاً   و حـیدرة الرضـی فـهماً و عـلما

۳. «لاتأنف فانه ابن النبی و انت ابن علی».

۴. «قل علی بن ابی‌طالب فان ابی خیر من امی».

تفاخر قریش نزد معاویه

قرشیان با همدیگر به تفاخر پرداختند، در حالی که حسن بن علی‌علیه‌السلام حضور داشت و هیچ نمی‌گفت.

معاویه گفت: ای ابومحمد، چرا سخن نمی‌گویی؟ خدای را سوگند نه در تبار تو خللی است و نه در زبانت لکنتی.

حسن‌علیه‌السلام فرمود: «هیچ فضیلتی بر زبان نیاوردند مگر این که مغز و چکیدهٔ آن از آن من باشد»[۱].

سپس افزود: سخن از چه گویند، در حالی که من آشکارا بر همه پیشی جسته‌ام، آن سان که اسبی چابک در میدان مسابقه پیش افتد[۲].

مفاخره با معاویه

در اخبار[۳] ابن‌ابی‌حاتم است که روزی معاویه به تفاخر پرداخت و گفت: من زادهٔ دشت مکه‌ام، من زادهٔ گشاده‌دست‌ترین و والاتبارترین مردمان آن سامانم. من زادهٔ آنم که در نوسالی و کهنسالی مهتر قرشیان بود.

حسن بن علی‌علیه‌السلام فرمود: «ای معاویه، آیا در برابر من تفاخر می‌ورزی؟ من زادهٔ ریشه‌های زمینم، من زادهٔ پناهگاه پرهیزگاری‌ام، من فرزند آنم که هدایت آورد. من فرزند آنم که به فضیلتی پیشین و تباری والا بر همهٔ مردمان دنیا مهتری یافت، من فرزند آنم که فرمانبری از او فرمانبری از خدا و نافرمانی او نافرمانی خدا است. آیا تو را پدری چون پدر من است تا به او تفاخر کنی؟ و سابقه‌ای چون سابقهٔ من است تا در آن با من همتایی جویی؟ می‌گویی آری یا نه؟»[۴]

سپس افزود:

---

۱. «ما ذکروا فضیلة الا و لی محضها و لبابها».

۲. فیم الکلام و قد سبقت مبرزا — سبق الجواد من المدی المتنفس

برای بیت و روایت با اندکی تفاوت ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۴۵/۱۳.

۳. از این کتاب نشانی نیافتم.

۴. «أعلی تفخر یا معاویة! أنا ابن‌عروق الثری، أنا ابن مأوی التقی، أنا ابن من جاء بالهدی، أنا ابن من ساد أهل الدنیا بالفضل السابق و الحسب الفائق، أنا ابن من طاعته طاعة الله و معصیته معصیة الله، فهل لک أب کأبی تباهینی به؟ و قدیم کقدیمی تسامینی به؟ تقول نعم أو لا؟»

حق آشکارترین چیزی است که راه آن پیچانند. حق را صاحبان خرد نیک بشناسند[1].

یک بار معاویه به حسن بن علی علیه‌السلام گفت: ای حسن، من از تو برترم.

پرسید: چگونه، ای زادهٔ هند؟

گفت: از آن روی که مردم بر من گرد آمدند، لیک بر تو گرد نیامدند.

فرمود: «هیهات! هیهات! ای زادهٔ جگرخوار، بد دعوی‌ای فراز آورده‌ای! آنان که بر تو گرد آمدند دو کس باشند: فرمانبر و وادار. آن که از تو فرمان برده خدای را نافرمانی کرده، و آن که به تو اکراه شده به کتاب خدا معذور است. هرگز خدا نکناد که بگویم من از تو بهترم! در تو هیچ خیری نیست [تا از تو برتر باشم]. اما خداوند مرا از رذیلت‌ها پاک کرده، چونان که تو را از فضیلت‌ها برکنار داشته است»[2].

سید حمیری گفته است:

جبری‌مسلکی گفت ما را شماری بسیار است و توده‌هایی از توده‌های مردمان.

گفتم: پروردگارم جمعتان را نکوهیده و آیات قرآن از آن سخن رانده است.

کمتر از هفتاد هزار از مردم نیکوکارند و دیگران همه در عذاب و دوزخ[3].

علت دشمنی یزید

در کتاب شیرازی است که سفیان ثوری، از واصل، از حسن [بصری]، از ابن‌عباس نقل کرده که دربارهٔ

---

۱. الحـق ابـلج مـا یـحیل سـبیله و الحـــق یـــعرفه ذووالالبـــاب

برای خلاصه‌ای از متن پیشین و بیت حاضر ← حلوانی، نزهة الناظر، ۷۵ و ۷۶.

۲. «هیهات هیهات لشر ما علوت یا ابن آکلة الأکباد المجتمعون علیک رجلان بین مطیع و مکره، فالطائع لک عاص لله، و المکروه معذور بکتاب الله و حاشی لله أن أقول أنا خیر منک فلا خیر فیک و لکن الله برأنی من الرذائل کما برأک من الفضائل».

۳. مـــجبر قـــال لدیـــنا عـــدد و جـــمیع مـــن جـماهیر البشـر

قـــلت ذم الله ربـــی جـــمعکم و بـــه تـــنطق آیـــات الزبـــر

مـــن زهـــا ســـبعین الف بـــرة و ســـواهـــا فـــی عـذاب و سـعر

← دیوان السید الحمیری، ۲۵۱.

﴿وَ شَارِكْهُمْ فِي ٱلْأَمْوَالِ وَٱلْأَوْلَادِ﴾ [1] گفته است: حسن بن علی‌عليه‌السلام و یزید بن معاویة بن ابی‌سفیان در جایی نشستند و به خوردن خرما پرداختند.

یزید گفت: ای حسن، من از زمانی که بوده‌ام تو را دشمن داشته‌ام.

حسن‌عليه‌السلام فرمود: «بدان ای یزید، که ابلیس در آمیزش پدرت با او شریک شده و آن دو آب به هم آمیخته و این خود دشمنی با مرا در تو برجای نهاده است؛ زیرا خداوند ـ تعالی ـ می‌فرماید: ﴿وَ شَارِكْهُمْ فِي ٱلْأَمْوَالِ وَٱلْأَوْلَادِ﴾. شیطان با حرب نیز در هنگام آمیزش او مشارکت کرد و از آن آمیزش صخر ولادت یافت و از این روی جد من پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله را دشمن می‌داشت» [2].

ابن‌حماد گفته است:

چه فرزندانی که به گاه بسته شدن نطفهٔ آن‌ها، پدر و مادرشان شریک شیطان گشته‌اند،
و چه پاکانی که خدای رحمان شیطان را قدرتی نداده است تا در او شریک شود [3].

سرزنشی که معنایی دیگر داشت

سعید بن سرح از نزد زیاد به حضور حسن بن علی‌عليه‌السلام گریخت. حسن‌عليه‌السلام به زیاد نامه نوشت و او را شفاعت کرد.

اما زیاد در پاسخ نوشت: از زیاد بن سفیان به حسن بن فاطمه. باری، نامه‌ات به من رسید و در آن پیش از من با نام خود آغاز کرده بودی، در حالی که تو صاحب حاجتی و من صاحب قدرت، و تو از مردمان کوچه و بازاری ـ و سخنانی از این دست.

حسن‌عليه‌السلام چون نامه را خواند خندید و آن نامه را نزد معاویه فرستاد.

معاویه به زیاد نامه نوشت و او را نکوهید و به او فرمان داد برادر سعید و فرزندان و همسرش را آزاد گذارد و خانهٔ او را که ویران کرده است از نو بسازد.

---

۱. اسراء / ۶۴: و با آنان در اموال و اولاد شرکت کن.

۲. «اعلم یا یزید ان ابلیس شارک اباک فی جماعه فاختلط الماءان فأورثک ذلک عداوتی لأن الله تعالی یقول: ﴿وَ شَارِكْهُمْ فِي ٱلْأَمْوَالِ وَٱلْأَوْلَادِ﴾ و شارک الشیطان حرباً عند جماعه فولد له صخر فلذلک کان یبغض جدی رسول الله».

۳.
کم بین مولود أبوه و امه ... قد شارکا فی حمله الشیطانا
و مطهر لم‌یجعل الرحمن للـ ... ـشیطان فی شرک به سلطانا

معاویه در ادامه نوشت: این‌که به حسن بن علی نامه نوشته‌ای و در آن او را به پدر نسبت نداده و با نام خود او و نام مادرش خوانده‌ای، مادر او دخت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است و اگر تو را خردی باشد این برایش افتخارآمیزتر است[1].

همدمی با تهیدستان

در کتاب فنون[2] احمد بن مؤدب و نزهة الابصار[3] ابن‌مهدی است که حسن بن علی علیه‌السلام بر فقیرانی گذر کرد که ریزه‌های نان بر زمین ریخته بودند و آن‌جا نشسته بودند و برمی‌چیدند و می‌خوردند.

گفتند: ای پسر دخت پیامبر خدا، بفرما ناهار!

راوی گفته است: او فرود آمد و گفت: خداوند مستکبران را دوست ندارد[4].

پس به خوردن با آنان پرداخت تا بسنده کردند، و البته آن خوراک نیز به برکت او به همان حال مانده بود.

سپس امام حسن علیه‌السلام آنان را میهمان خود کرد و خوراک و پوشاک داد.

معاویه را شرمسار کرد

گفته‌اند: روزی حسن بن علی علیه‌السلام بر معاویه وارد شد و در حالی که او آرمیده بود سمت پاهای او نشست. معاویه به او گفت: ای ابومحمد، آیا از عایشه در شگفت نیستی که مدعی است من شایستهٔ خلافت نیستم؟ حسن علیه‌السلام فرمود: و شگفت‌آورتر این است که من سمت پای تو نشسته‌ام و تو آرمیده‌ای.

معاویه شرم کرد و نشست و از امام علیه‌السلام عذر خواست.

پاسخ مروان و معاویه

در عقد است که مروان بن حکم در حضور معاویه به حسن بن علی علیه‌السلام گفت: چه زود موی سپید سبیلت را دربر گرفته است! و گویند این از سبک‌خردی پدید آید.

---

۱. ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینهٔ دمشق، ۱۹۸/۱۹.

۲. از این کتاب نشانی نیافتم.

۳. خبر را در نزهة الابصار نیافتم.

۴. اقتباس از آیه ۲۳ سورهٔ نحل: ﴿إِنَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلْمُسْتَكْبِرِينَ﴾.

فرمود: «نه چنان است که به تو رسیده است. بلکه ما جماعت بنی‌هاشم کسانی خوشبودهان و گوارالب هستیم و زن‌هایمان به ما روی کنند و رو به ما نفس کشند. اما شما جماعت بنی‌امیه بدبوی‌دهان هستید و زنانتان دهان و نفَس از شما می‌چرخانند و به بناگوش می‌برند و از این روی موهای بناگوشتان سپید می‌شود»[۱].

مروان گفت: لیکن در میان شما هاشمیان ویژگی بدی وجود دارد.

پرسید: کدام؟

گفت: شهوت فراوان.

فرمود: آری، شهوت از زنان ما ستانده و در مردان ما نهاده شده، و از مردان شما ستانده شده و در زنانتان نهاده شده است و از این روی هیچ زنی اموی را جز مردی هاشمی به کار نیاید.

آن‌گاه امام حسن علیه السلام بیرون رفت، در حالی که بیت‌هایی بر زبان داشت:

پنجاه سال و پنج سال افزون سال به سال با این روزگار درآمیختم،

و در این دنیا نه به گرانیگاه آن رسیدم و نه در آنچه دوست دارم به سودی دست یافتم.

مرگ چنگال‌های خویش آهسته آهسته در من نهاده است و یقین دارم زودا که در گروی همین مرگ گرفتار آیم[۲].

نکوهش فهری

حسن بن علی علیه السلام به حبیب بن مسلمه فهری فرمود: چه بسیار سفرها که در غیرطاعت خدا کرده‌ای!

گفت: اما سفرم در همراهی پدر تو ماند.

---

۱. «لیس کما بلغک و لکنا معشر بنی هاشم طیبة افواهنا، عذبة اشفاهنا، فنساؤنا یقبلن علینا بأنفاسهن، و انتم معشر بنی‌امیة فیکم بخر شدید، فنساؤکم یصرفن افواههن و انفاسهن الی اصداغکم فانما یشیب منکم موضع العذار من اجل ذلک».

۲. و مارست هذا الدهر خمسین حجة — و خمساً ارجی قابلا بعد قابل

فما انا فی الدنیا بلغت جسیمها — و لا فی الذی اهوی کدحت بطائل

و قد اشرعتنی فی المنایا اکفها — و ایقنت انی رهن موت معاجل

برای بیت‌ها و روایت ← ابن‌عبدربه، العقد الفرید، ۱۰۴/۴ و ۱۰۵.

فرمود: درست. اما تو برای دنیایی اندک از معاویه فرمان بردی. او اگر در این دنیا برایت گامی برداشته باشد در آخرت از یاری‌ات فرونشسته است. تو اگر آن‌گاه که کاری بد انجام دادی سخنی نیک گفته بودی چنان می‌شدی که خداوند فرموده است: ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا﴾[1]. اما تو چنانی که فرموده است: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾[2].

استدلال مجنون

از دیوانه‌ای پرسیدند: حسن علیه‌السلام برتر بود یا حسین علیه‌السلام؟

گفت: حسن علیه‌السلام، از آن روی که خداوند فرموده است: ﴿رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِى ٱلدُّنْيَا حَسَنَةً﴾ و نفرموده: «حسینة».

سید مرتضی گفته است:

از تو سراغ دارم که ولایت جماعتی داشتی که رستاخیز و داوری در آن و هنگامهٔ محشر از آنِ ایشان است.

طایفه‌ای که هرکه را بخواهند مقدم دارند و به رستگاران درآورند و هرکه را خواهند مؤخر دارند.

به محبت ایشان است که کسانی در بهشت جاودانند و به واسطهٔ ایشان است که تشنگانی از کوثر نوشانیده شوند[3].

---

۱. توبه / ۱۰۲: کار شایسته را با کاری دیگر که بد است درآمیخته‌اند.

۲. مصطففین: ۱۴: نه چنین است. بلکه آنچه مرتکب می‌شدند زنگار بر دل‌هایشان بسته است.

برای خبر ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۷۸/۱۲.

۳.

و عهدت منک ولایة لمعاشر	لهم المعاد و حکمه و المحشر
قوم لمن شاؤا هنالک قدموا	فی الفائزین و من أشاؤا اخروا
و بحبهم من فی الجنان مخلد	و لاجلهم سقی الظماء الکوثر

بیت‌ها را در دیوان الشریف المرتضی نیافتم.

فصل ۶

محبت پیامبر صلی الله علیه و آله به امام حسن علیه السلام

بر پشت پیامبر صلی الله علیه و آله

ابوعلی جبائی در مسند ابوبکر بن ابی‌شیبه از ابن‌مسعود روایت کرده[1] و عبدالله بن شداد از پدر خود نقل کرده و ابویعلی موصلی در مسند[2] از ثابت بنانی، از انس روایت کرده و عبدالله بن شیبه از پدر خویش روایت آورده که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی به نماز فراخوانده شد که حسن علیه السلام بر دوش او بود. پیامبر صلی الله علیه و آله او را کنار خود گذاشت و به نماز ایستاد. چون به سجده رفت سجدهٔ خویش طولانی کرد.

راوی گوید: من سر خود از میان مردم بلند کردم و دیدم حسن علیه السلام بر شانه‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است.

---

۱. این ترجمه چیزی است که در متن آمده است. اما ظاهراً باید خطا یا تصحیفی صورت پذیرفته باشد؛ چه، اگر مقصود ابوعلی جبائی مشهور باشد او در گذشتهٔ ۳۰۳ ق. است، و اگر هم مقصود ابن‌ابی‌شیبه مشهور باشد او در گذشته ۲۳۵ ق. است و چنین چیزی اجازه نمی‌دهد در کتاب مسند یاد شده، از آن ابوعلی جبائی روایتی آمده باشد. گواه دیگر آن که در مسند ابن‌ابی شیبه نه چنین نامی یافتم و نه چنین روایتی.

البته روایتی که در این‌جا از آن یاد شده در مصنف ابن‌ابی‌شیبه (۳۷۹/۶) از یزید بن هارون، از جریر بن حازم، از محمد بن عبدالله بن ابی‌یعقوب، از عبدالله بن شداد، از پدر او نقل شده است.

۲. ← المسند، ۱۵۰/۶.

چون نماز را سلام داد مردم به او گفتند: ای پیامبر خدا، در این نماز سجده‌ای گزاردی که تاکنون نمی‌گزاردی. گویی بر تو وحی می‌شد.

فرمود: «به من وحی نشد، بلکه فرزندم بر شانه‌ام بود و خوش نداشتم او را به شتاب افکنم تا خود فرود آید»[۱].

در روایت عبدالله بن شداد است که فرمود: «این پسرم بر شانه‌هایم سوار شده بود و خوش نداشتم او را به شتاب افکنم تا کار خویش به انجام رساند»[۲].

در حلیه[۳] به سند از ابوبکره روایت شده که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله نمازمان را امامت می‌کرد و گاه می‌شد که به سجده می‌رفت و حسن علیه السلام که کودکی خردسال بود می‌آمد و بر پشت یا گردن او می‌نشست و او به آرامی وی را برمی‌داشت.

چون پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خود به پایان برد، گفتند: ای پیامبر خدا، با این کودک رفتاری می‌کنی که با هیچ کس دیگر نکرده‌ای!

فرمود: «این گلبوتهٔ من است. این پسرم یک سرور است و امید است خداوند به او میان دو گروه از مسلمانان آشتی آورد»[۴].

خداوندا، دوستدار او را دوست بدار

در همین کتاب از ابوهریره نقل شده که گفته است: هرگز حسن علیه السلام را ندیدم مگر آن که چشمانم سرشار اشک شد؛ چه، به یاد دارم روزی دوان دوان آمد و بر دامن پیامبر صلی الله علیه و آله نشست و این‌گونه در ریش پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دمید و پیامبر صلی الله علیه و آله دهان خود می‌گشود و او دهان خویش به دهان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌برد و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز سه بار فرمود: «خدایا من او را دوست دارم، تو نیز او را دوست بدار»[۵].

باز در همین کتاب به نقل از براء بن عازب آمده که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که حسن علیه السلام را بر شانه‌های خود نهاده بود و فرمود: «هرکس مرا دوست می‌دارد او را دوست بدارد»[۶].

---

۱. «لم یوح الیّ و لکن کان ابنی علی کتفی فکرهت ان اعجله حتی نزل».

۲. «ان ابنی هذا ارتحلنی فکرهت ان اعجله حتی یقضی حاجته».

۳. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۳۵/۲.

۴. «ان هذا ریحانتی ان ابنی هذا سید و عسی الله ان یصلح به بین فئتین من المسلمین».

۵. «اللهم انی احبه فاحبه». ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۳۵/۲.

۶. «من احبنی فلیحبه». ← همان.

در سنن[۱] ابن‌ماجه و فضائل[۲] احمد است که نافع از ابن‌جبیر، از ابوهریره نقل کرده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «خداوندا، من او را دوست دارم. تو نیز او را دوست بدار و کسانی را که او را دوست می‌دارند دوست بدار»[۳].

در مسند احمد از ابوهریره روایت شده است که حسن علیه‌السلام در حالی که گردن‌آویزی انداخته بود نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و در آغوش یکدیگر رفتند و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سه بار فرمود: «[خدایا] من او را دوست دارم. او را دوست بدار و هرکه او را دوست می‌دارد دوست بدار»[۴].

ابن‌بطه این مضمون را به روایت‌های فراوانی آورده است.

بوسهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

عبدالرحمن بن ابی‌لیلی گفته است: نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بودیم که حسن علیه‌السلام بدان‌جا آمد و از سر و شانهٔ آن حضرت بالا می‌رفت. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پیراهن او بالا زد و شکم او را بوسید[۵].

از ابوقتاده روایت شده که گفته است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در حالی که نماز می‌گزارد حسن علیه‌السلام را بوسید.

خدری گفته است: در حالی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نماز می‌خواند حسن علیه‌السلام بدان‌جا آمد و گردن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را که نشسته بود گرفت. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چون برای قیام برخاست دستان او را گرفته بود تا به رکوع رسید.

در فضائل عبدالملک[۶] است که ابوهریره گفته: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حسن علیه‌السلام را می‌بوسید.

اقرع بن حابس که آن‌جا بود گفت: من ده پسر دارم و هیچ‌کدام از آن‌ها را نبوسیده‌ام.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «آن که مهر نورزد مهر نبیند»[۷].

---

۱. ← ۵۱/۱.

۲. ← ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۷۶۶/۲.

۳. «اللهم انی احبه فأحبه و احِبّ من یحبه».

۴. «[اللهم] انی احبه فاحبه و احب من یحبه». ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۲۴۹/۲.

۵. ← بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۱۳۷/۱.

۶. مقصود سمعانی است.

۷. «من لایرحم لایرحم». متن و داستان در منابع فراوان آمده است. برای نمونه ← بخاری، الجامع الصحیح، ۲۲۳۵/۵ و ۲۲۳۹؛ مسلم، الصحیح، ۱۸۰۸/۴؛ ابن‌حبان، الصحیح، ۲۱۰/۲، ۴۰۶/۱۲ و ۴۰۸ و ۴۳۱/۱۵؛ بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۱۰۰/۷؛ ترمذی، السنن، ۳۱۸/۴.

در مسند العشرة[1]، ابانه عکبری، شرف النبی صلی الله علیه و آله[2] و فضائل سمعانی آمده و این روایت‌ها با هم تداخل یافته‌اند و در آن‌ها از عمیر بن اسحاق نقل شده که گفته است: در گذری ابوهریره را دیدم که به حسن علیه السلام می‌گفت: آن‌جایی را که پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن بوسه زده بود نشانم ده.

حسن علیه السلام شکم خود را نشان داد.

راوی گوید: ابوهریره ناف او را بوسید.

پیامبر صلی الله علیه و آله، عهده‌دار مراسم ولادت او

واعظ در شرف النبی صلی الله علیه و آله[3] و سمعانی در فضائل الصحابه آورده و گروهی از هم مسلکان ما نیز در کتاب‌های خود[4] از هانی بن هانی، از امیرمؤمنان علیه السلام و همچنین از علی بن حسین علیه السلام و از اسماء بنت عمیس نقل کرده‌اند ــ و متن حاضر همین روایت اسماء است ــ که گوید: چون فاطمه علیها السلام حسن علیه السلام را به دنیا آورد پیامبر صلی الله علیه و آله بدان‌جا آمد و فرمود: ای اسماء فرزندم را بیاور.

اسماء گوید: او را در پارچه‌ای سفید به پیامبر صلی الله علیه و آله دادم. پارچه را به سوی من افکند و فرمود: ای اسماء، مگر به شما نسپرده بودم که نوزاد را در پارچه‌ای زرد بپیچید؟

او را در پارچه‌ای زرد پیچیدم و به پیامبر صلی الله علیه و آله دادم.

پیامبر صلی الله علیه و آله در گوش راست او اذان و در گوش چپ او اقامه گفت و آن گاه از علی علیه السلام پرسید: این فرزندم را چه نامیده‌اید؟

گفت: ای پیامبر خدا، من کسی نیستم که در نامگذاری او بر تو پیشی جویم. البته، دوست داشتم او را حرب بنامم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من نیز در نامگذاری او بر پروردگار خود پیشی نمی‌گیرم.

سپس جبرئیل نازل شد و گفت: درود بر تو ای محمد، خدای علی اعلی تو را سلام می‌رساند و

---

۱. ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۲۵۵/۲.

۲. ← خرگوشی، شرف المصطفی صلی الله علیه و آله، ۳۷۷/۵.

۳. ← همان، ۳۴۲.

۴. برای نمونه ← زید بن علی، المسند، ۴۶۶ و ۴۶۷؛ ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۳۷/۱ و ۱۳۸؛ همو، الامالی، ۱۹۷ و ۱۹۸؛ همو، معانی الاخبار، ۵۷؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۵۳ و ۱۵۴.

می‌گوید: علی علیه‌السلام نسبت به تو در جایگاهی است که هارون نسبت به موسی علیه‌السلام بود، اما پس از تو پیامبری دیگر نیست. این را به نام پسر هارون نام بگذار.

پرسید: ای جبرئیل، نام پسر هارون چه بود؟

گفت: شبر.

فرمود: زبان من عربی است.

گفت: او را حسن نام بگذار.

پیامبر ﷺ نیز او را حسن نام نهاد.

چون هفتمین روز ولادت رسید دو قوچ سپید با لکه‌های سیاه برایش عقیقه کرد و یک ران از آن‌ها را به قابله داد. همچنین سر او را تراشید و هم‌وزن موهای او نقره صدقه داد و سر او را به ماده‌ای خوشبوی (خلوق) اندود. سپس فرمود: ای اسماء، خون مالیدن کار جاهلیت است.

اسماء گوید: چون حسین علیه‌السلام ولادت یافت نیز پیامبر ﷺ چنین کرد.

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: پس آن را ــ مقصود موی سر حسن علیه‌السلام است ــ وزن کردند و وزن آن یک و نیم درهم بود.[1]

شرافتی که خداوند داد

ابوهریره، ابن‌عباس و امام صادق علیه‌السلام گفته‌اند: فاطمه علیهاالسلام در یکی از بیماری‌های پیامبر ﷺ که به بهبود انجامید همراه با حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام به عیادت آن حضرت رفت. آن دو تن هرکدام با دست پیامبر ﷺ که در سمت ایشان بود به بازی و ناز پرداختند تا بر روی بازوان او آرمیدند و خفتند.

چون بیدار شدند در آن شب تیرهٔ دهشتناک از رعد و برق که آسمان پرده‌های سیاه خود را آویخته بود بیرون رفتند. اما نوری برای آنان تابید و در پرتو آن، سخن‌گویان به راه ادامه دادند تا به باغ بنی‌نجار رسیدند و آن‌جا دراز کشیدند و خفتند.

پیامبر ﷺ از خواب برخاست و در سرای فاطمه علیهاالسلام به جست‌وجوی آن‌ها پرداخت،اما آن‌جا نبودند.

پس با پای پیاده رهسپار شد، در حالی که می‌گفت: «خدای من، سرور من، مولای من، این دو شیربچه‌ام از گرسنگی و ناچاری بیرون رفته‌اند. خداوندا، تو خود وکیل من بر آنانی. خداوندا، اگر به

---

۱. ← حاکم، المستدرک، ۲۶۵/۴؛ بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۳۰۴/۹؛ ترمذی، السنن، ۹۹/۴؛ ابن‌ابی‌شیبه، المصنف، ۱۱۳/۵؛ محب الدین طبری، ذخائر العقبی، ۱۱۸.

خشکی یا به دریا اندر شده باشند خود آنان را حفظ کن و به سلامت بدار»[1].

پس جبرئیل نازل شد و گفت: خداوند تو را سلام می‌فرستد و می‌گوید: اندوه و اندیشه مدار. آن‌ها نه در این دنیا گم شوند و نه در آخرت، و البته پدرشان از ایشان برتر است. آن‌ها در باغ بنی‌نجار خفته‌اند و خداوند فرشته‌ای را بر آن‌ها گمارده است.

آن‌گاه برای پیامبر صلی الله علیه و آله نوری آشکار شد و در پرتو آن پیش رفت تا به باغ بنی‌نجار رسید.

آن‌ها را در آن‌جا خفته دید، در حالی که حسن علیه السلام حسین علیه السلام را در آغوش داشت و آسمان بر فراز سر آن‌ها چون یک سینی درهم کشیده شده بود و با آن که بارانی سخت فرو می‌بارید خداوند آن‌ها را از آن مصون داشته بود و ماری با مژک‌هایی چون نی‌های نیزار و دو بال که یکی حسن علیه السلام و دیگری حسین علیه السلام را پوشانده بود از آن‌ها محافظت می‌کرد.

مار بر زمین خزید و می‌گفت: خداوندا، تو و فرشتگانت را گواه می‌گیرم که این دو شیربچه پیامبر صلی الله علیه و آله را حفظ کرده‌ام و اینک صحیح و سالم به او تحویل داده‌ام.

پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌ها را بوسید تا بیدار شدند.

چون بیدار شدند پیامبر صلی الله علیه و آله حسن علیه السلام را و جبرئیل حسین علیه السلام را بر دوش گرفت

ابوبکر گفت: آن‌ها را به ما بده، سنگینی آن‌ها خسته‌ات کرده است.

فرمود: یکی از آن‌ها بر بال جبرئیل و دیگری بر بال میکائیل است.

عمر گفت: یکی از آن‌ها را به من ده تا از سنگینی بارت بکاهم.

فرمود: راه خویش گیر، که خداوند سخنت را شنیده است و جایگاهت را می‌داند.

امیرمؤمنان علیه السلام گفت: یکی از دو زادهٔ خود و زادهٔ مرا به من ده.

پیامبر صلی الله علیه و آله به حسن رو کرد و پرسید: ای حسن، آیا روی شانهٔ پدرت می‌روی؟

گفت: ای جدم، خدای را سوگند، شانهٔ تو از شانهٔ پدرم دوست‌داشتنی‌تر است.

پیامبر صلی الله علیه و آله به حسین علیه السلام رو کرد و پرسید: ای حسین، آیا روی شانه پدرت می‌روی؟

گفت: همان می‌گویم که برادرم گفت.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خوش‌مرکبی است مرکب شما و خوش‌سوارانی هستید شما»[2].

---

۱. «إلهی و سیدی و مولای هذان شبلای خرجا من المخمصة و المجاعة اللهم أنت وکیلی علیهما اللهم إن کانا أخذا برأ أو بحراً فاحفظهما و سلمهما».

۲. «نعم المطیة مطیتکما و نعم الراکبان انتما». منابع متن پیشتر معرفی شده است.

پیامبر ﷺ چون به مسجد آمد فرمود: ای حبیب‌های من، خدای را سوگند، شما را بدان شرافتی بدارم که خدایتان بدان داشته است.

آن‌گاه فرمود تا جارچی در شهر جار زند.

مردم در مسجد گرد آمدند. پس برخاست و فرمود: ای مردم، آیا شما را به کسی که دارای برترین جد و جدّه است دلالت نکنم؟

گفتند: چرا، ای پیامبر خدا.

فرمود: حسن علیه السلام و حسین علیه السلام، جد ایشان محمد ﷺ است و جدهٔ ایشان خدیجه.

دیگربار فرمود: ای مردم، آیا شما را به کسی که دارای برترین پدر و مادر است راه ننمایم؟

پیامبر ﷺ به همین ترتیب دربارهٔ عمو و عمه و دایی و خاله پرسید و [در همهٔ این‌ها از حسن علیه السلام و حسین علیه السلام نام برد][1].

خرگوشی در شرف النبی ﷺ[2] این مضمون را از هارون الرشید، از پدران وی، از ابن‌عباس نقل کرده است.

این مضمون را صقر بصری به نظم درآورده است:

این ابن‌خلاد است که از شیخ خود یعنی ابوسوید دارع روایت کرده است

که مأمون ایشان از رشید ایشان از هادی نقل کرده و این حدیثی گسترده است،

که مهدی ایشان از منصور ایشان، از ابن‌عباس آن فرزانهٔ چیره‌دست نقل کرده است،

که چون در یکی از آن روزهای گرد آمدن نزد پیامبر ﷺ بودیم،

فاطمه علیها السلام بدان‌جا آمد، در حالی که از چشمانش اشکی سرشار فرو می‌ریخت.

از شدت گریهٔ او و چون وضعی بیم‌آور رخ نمود پدرش نگران گشت.

پس گریست و گفت: احمد به فدای تو باد، چه چیز تو را به گریه واداشته است؟ خدایت تو را هرگز گریان نبیند.

گفت: پدر، پسرانم را گم کرده‌ام و از گم کردن آن‌ها قلبم از جای کنده است.

آنچه گفت پدر را بیمناک ساخت و او لختی بر درگاه خداوند مهیمن تضرع و زاری آورد.

---

۱. ← خوارزمی، المناقب، ۲۸۷ - ۲۸۹؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۵۲۱ - ۵۲۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۲۱ و ۱۲۲، همهٔ منابع با تفاوت در داستان.

۲. ← شرف المصطفی ﷺ، ۲۹۴/۵.

اما ناگهان جبرئیل که آن‌جا در گشتن بود فریاد زد و شتابان از جانب خداوند مژده داد.
خداوند به بخشش خویش تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: حبیب من، نگران مباش.
آن‌ها را در باغ بنی‌نجار بیاب که آن‌جا بازی کرده و خسته شده و خفته‌اند.
من از خادمان بارگاه خویش فرشته‌ای مهربان فرستاده‌ام تا آسیب‌ها را از آنان دور کنند.
او به یک بال خود آن‌ها را پوشانده و بال دیگر به مراقبت بر سر ایشان گسترانیده است.
پس آن بهترین مردمان نزد آن‌ها آمد و آن‌ها را پیش چشم مردمان بر شانه‌های خود نهاد.
چاپلوسی به میان آمد تا به جای او یکی را بر دوش گیرد. اما پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به جای خود برگرد.
خوش مرکبی است مرکبی که آنان را برداشت و خوش سوارانی‌اند آن هر دو.
البته، به آیینت سوگند، پدر ایشان از ایشان نکوتر و بهتر و والاتر است و شفاعت همی کند[1].

---

۱. هذا ابن‌خلاد روی عن شیخه — أعنی به اباسوید الدارعا
مما روی المأمون ان رشیدهم — یروی عن الهادی حدیثاً شائعا
مما روی المهدی عن منصورهم — عن ابن‌عباس الأدیب البارعا
حتی اجتمعنا عند أکرم مرسل — یوما و کان الوقت وقتاً جامعا
فأتته فاطمة البتول و عینها — من حرقة تنهل دمعاً هامعا
فارتاع والدها لفرط بکائها — لما استبان الأمر منها رائعا
فبکی و قال فداک أحمد ما الذی — یبکیک ما ألقاک ربک فاجعا
قالت فقدت ابنی یا أبتا و قد — صادفت فقدهما لقلبی صادعا
فشجاه ما ذکرت فأقبل ساعة — متململا یدعو المهیمن ضارعا
فاذا المطوف جبرئیل منادیا — ببشارة من ذی‌الجلال مسارعا
الله یقرؤک السلام بجوده — و یقول لاتک یا حبیبی جازعا
أدرکهما بحدیقة النجار قد — لعبا و قد نعسا بها و تضاجعا
أرسلت من خدم الکرام الیهما — ملکا شفیقا للمکاره دافعا
غطاهما منه جناحا و انثنی — بالرفق فوقهما و آخر واضعا
فأتاهما خیر البریة فاغتدی — بهما علی کتفیه جهراً رافعا
فأتاه ذوملق لیحمل واحداً — عنه فقال له وراءک راجعا
نعم المطی مطیة حملتهما — منی و نعم الراکبان هما معا
و أبوهما خیر و أفضل منهما — شرفا لعمرک فی المزیة شافعا

فصل ۷

زندگینامه و احوال امام حسن علیه‌السلام

ولادت و طول عمر

امام حسن علیه‌السلام در شب نیمهٔ رمضان سال احد، یعنی سال سوم و به روایتی دیگر سال دوم هجرت در مدینه ولادت یافت[1].

در هفتمین روز ولادت، فاطمه علیهاالسلام او را در پارچه‌ای از حریر بهشتی که جبرئیل بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرود آورده بود نزد آن حضرت آورد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را حسن نامید و قوچی برایش عقیقه کرد[2].

حسن بن علی علیه‌السلام هفت سال و چند ماه و به روایتی هشت سال با جد خود زیست، سی سال را در دوران حیات پدر گذراند و پس از او نیز نه سال و به روایتی ده سال زنده بود[3].

ویژگی‌های ظاهری

حسن علیه‌السلام میان‌قامت بود و ریشی پر داشت و یاران او همان یاران پدرش بودند.

---

۱. ← کلینی، الکافی، ۴۶۱/۱ (با ترجیح روایت دوم)؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۵۲؛ مفید، الارشاد، ۵/۲.

۲. ← طبرسی، تاج الموالید، ۲۵؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۵۸.

۳. ← طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۵۹.

نمایندگان

نمایندگان او[1] قیس بن ورقاء مشهور به «سفینه» و رشید هجری بودند و به روایتی میثم تمار هم از آنان بود.

بیعت و خلافت

در روز جمعه بیست و یکم ماه رمضان سال چهلم هجری پس از امیرمؤمنان علیه السلام با آن حضرت بیعت کردند[2].

فرمانده سپاه او عبیدالله بن عباس و پس از وی قیس بن عباده بود[3].

زمانی که با او بیعت کردند سی و هفت سال داشت. چهار ماه و سه روز خلافت کرد و صلح میان او و معاویه در سال چهل و یک رخ داد[4].

امام حسن علیه السلام پس از آن به مدینه رفت و ده سال در مدینه زیست[5].

نام، کنیه و لقب

خداوند او را حسن نامید و در تورات شبر خواند[6].

کنیهٔ آن حضرت ابومحمد و ابوالقاسم است.

القاب او عبارتند از: سید، سبط، امیر، حجت، برّ، تقی، اثیر، زکی، مجتبی، سبط اول و زاهد.

مادر او فاطمه علیها السلام دخت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است.

شهادت و دوران امامت

مظلوم زیست و مسموم رحلت کرد. رحلت او در مدینه و ده سال پس از آغاز فرمانروایی معاویه بود و دوران امامت او با آغازین روزهای سلطنت معاویه معاصر شد.

---

۱. در متن «نوابه» آمده، اما طبری آملی در دلائل الامامة (۱۶۳) «بوابه» آورده است.

۲. ← مفید، الارشاد، ۹/۲.

۳. ← همان، ۱۳۲؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۴۰.

۴. ← طبرسی، اعلام الوری، ۴۰۳/۱.

۵. ← همان، ۴۰۲/۱.

۶. ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۵۹۵/۲؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۶۲.

امام حسن علیه‌السلام چهل روز بیمار شد و دو شب مانده از صفر سال پنجاه هجرت و به روایتی دیگر چهل و نه هجرت و همچنین به روایتی دیگر در رأس پنجاهمین سال هجرت، در حالی رحلت کرد که چهل و هفت سال و چند ماه و به روایتی چهل و هشت سال داشت.

معاویه به جعده دختر محمد اشعث کندی ـ و دختر ام‌فروه خواهر ابوبکر بن ابی‌قحافه ـ ده هزار دینار داده و ده ملک از مزارع مشروب چشمهٔ سوراء و از اراضی سواد کوفه به تیول او درآورده بود، بدین شرط که حسن علیه‌السلام را زهر دهد[1].

خاکسپاری

حسین علیه‌السلام غسل و کفن و خاکسپاری آن حضرت را بر عهده گرفت.

قبر آن حضرت در بقیع در جوار قبر جدهٔ او فاطمه بنت اسد است[2].

فرزندان

فرزندان آن حضرت سیزده پسر و یک دختر بودند: عبدالله، عمر و قاسم که مادرشان کنیز بود، حسین اثرم و حسن که مادرشان خوله خزازی بنت منطور بود، عقیل و حسن که مادرشان ام بشیر خزرجی دخت ابومسعود بود، زید و عمر از مادری ثقفی، عبدالرحمن از کنیز، طلحه و ابوبکر که مادرشان ام‌اسحاق تمیمی دخت طلحه بود و سرانجام احمد، اسماعیل و حسن اصغر.

دختر آن حضرت ام الحسن تنها در خانهٔ عبدالله بود.

گفته‌اند: دختری به نام ام الحسین نیز داشت و هر دو از ام بشیر خزاعی بودند، فاطمه دیگر فرزند او از ام اسحاق بنت طلحه بود و ام عبدالله، ام‌سلمه و رقیه نیز زادهٔ کنیزان بودند[3].

از فرزندان آن حضرت، عبدالله، قاسم و ابوبکر در سپاه امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسیدند و دو تن از ایشان یعنی زید بن حسن و حسن بن حسن صاحب نسل شدند.

---

۱. برای مجموعهٔ روایت‌های رسیده دربارهٔ چگونگی و زمان مسموم شدن امام حسن علیه‌السلام و عمر ایشان ← خزاز قمی، کفایة الاثر، ۲۲۹؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۶۸؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۵۹؛ مفید، الارشاد، ۱۵/۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۰۳/۱.

۲. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۶۸؛ مفید، الارشاد، ۱۹/۲.

۳. ← طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۶۳؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۰۶/۱.

شمار همسران

ابوطالب مکی در قوت القلوب آورده است که آن حضرت با دویست و پنجاه زن ازدواج کرد و روایتی دیگر نیز سیصد زن است.

علی علیه السلام از این کار ناخرسند بود و در سخنان خود می‌فرمود: «حسن طلاق‌ده است، به او زن مدهید»[۱].

ابوعبدالله محدث در رامش افزای گفته است: این زنان همه با پای برهنه پشت تابوت آن حضرت روانه شدند.

بخاری روایت کرده است که چون حسن بن علی علیه السلام درگذشت همسر او به مدت یک سال بر قبرش خیمه‌ای برافراشت. اما بعدها آن را برداشت.

در این هنگام بانگ شیونی شنیدند که می‌گفت: آیا آنچه را از کف دادند یافتند؟ و دیگری او را پاسخ داد: بلکه نومید شدند و بازگشتند[۲].

آن که این کار را کرد عموزادهٔ او فاطمه بنت الحسین علیهما السلام و به روایتی دیگر کسی دیگر بود.

در روایت است که او پس از رحلت امام حسن علیه السلام این بیت لبید را بر زبان راند:

تا یک سال درود و سلام بر شما، و آن که یک سال کامل بگرید معذور است[۳].

سید مرتضی گفته است:

ای خاندان برترین بندگان خدا و ای کسانی که ایشان را بر گردن همهٔ مردمان منت است.

چه بسیار به دست مردمان آسیب می‌بینید و چه بسیار محنت‌های روزگار در کوی شما اردو می‌زند!

چه بسیار آن که سینه‌اش مالامال کینه و دشمنی است شما را به زور از حقتان دور می‌کند.

---

۱. «ان الحسن مطلاقا فلاتنکحوه». برای متن و نیز روایت‌های پیشگفته ← قوت القلوب، ۴۰۸/۲.

۲. ← بخاری، الجامع الصحیح، ۴۴۶/۱.

۳. الی الحول ثم اسم السلام علیکما — و من یبک حولا کاملا فقد اعتذر

بیت را در دیوان لبید نیافتم. البته این بیت در دیگر منابع با انتساب به لبید آمده و از همین بیت است که ضرب‌المثل «حکم لبید» پدید آمده است. ← ثعالبی، ثمار القلوب، ۲۱؛ عسکری، جمهرة الامثال، ۱۶۲/۱؛ تبریزی، شرح دیوان الحماسة، ۳۷۰/۱.

آنان که میراث شما به ناروا از شما درربودند، شما را زیان نرساندند، بلکه به دین خویش زیان زدند.

بهشت را به سرایی که هیچ ماندگاری‌ای ندارد فروختند، لیکن نزد خدا آنچه را فروخته است بهایی نباشد.

به آن که همهٔ مردمان در جوار آن خانه که شتران قربانی به پیشگاهش آورند برای او نماز گزارند سوگند، که شما را دوست می‌دارم،

و برای پس از مرگ و آن هنگام که گوشت و استخوان در زیر خاک از دیدهٔ مردم نهان گردد به شما امید بسته‌ام.

اگر مردمانی از راه ایشان بلغزند، مرا جز راهی که شما بر آنید راهی دیگر نیست،

و چون شما در برابر نگاهم آشکار باشید هیچ بیم آن ندارم که مردمان در روشنایی باشند یا به ظلمت اندر شوند،

و شما آن روز که تیر افکنم دست و بازویم باشید، و شما آن روز که دشمنان به من تیر افکنند سپر و بازویم شوید[1].

ابوالعباس ضبی گفته است:

محبت احمد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و محبت خاندان او در دل جاری است،

---

۱. یـا آل خـیر عـباد الله کـلهم — و من له مثل أعناق الوری المنن

کم تـثلمون بأیـدی النـاس کـلهم — و کم تعرس فیکم دهرها المحن

و کم یذودونکم عن حقکم حنقا — مملیء الصدر بالاحقاد مضطغن

ان الذین نضوا عنکم تراثکم — لم‌یغبنوکم و لکن دینهم غبنوا

باعوا الجنان بدار لا بقاء لها — و لیس لله فیما باعه ثمن

أحبکم و الذی صلی الحجیج له — عند البناء الذی تهدی له البدن

و أرتجیکم لما بعد الممات اذا — واری عن الناس جمعاً أعظم الجنن

و ان یضل أناس عن سبیلهم — فلیس لی غیر ما أنتم به سنن

و ما ابالی اذا ما کنتم وضحا — لناظری أضاء الخلق أم دجنوا

و أنتم یوم ارمی ساعدی و یدی — و انتم یوم یرمینی العدی الجنن

← دیوان الشریف المرتضی، ۲۹۶/۳ و ۲۹۷. البته مصحح این اثر در پانوشت خود یادآور شده که این شعر را ابن‌شهرآشوب در مناقب آورده است، اما در نسخه‌های اصلی دیوان وجود ندارد.

تا هنگامی که فردی عمری به زندگی‌ام درمی‌نگرد دل و نگاه من با ایشان است.

آنان را برای تفاخر برمی‌شمرم و برای آخرت خویش اندوخته دارم.

تا در پناه محبت ایشانم هر گناهی از من فروریخته است.

با تشنگی به چشمهٔ ایشان درآمده‌ام و هرگز از آن بازنمی‌گردم.

لعنت‌های خدا بر کسانی باد که سخن من در میان ایشان گم است،

لعنت‌هایی که آن کسان را بهانه افسانه‌ها می‌کند[1].

۱.

حب النبی احمد	و الآل فیه مجتری
احنو علیهم ما حنا	علی حیاتی عمری
اعدهم لمفخری	اعدهم لمحشری
و کل وزری محبط	ما دام فیه وزری
وردی الیهم صادیا	و لیس عنهم صدری
لعائن الله علی	من ضل فیهم اثری
لعائناً تترکهم	معالماً للخبر

فصل ۸

صلح امام حسن علیه‌السلام با معاویه

خطبه پس از شهادت پدر

چون امیرمؤمنان علیه‌السلام درگذشت حسن علیه‌السلام در کوفه خطبه خواند و فرمود: «ای مردم، دنیا سرای گرفتاری و فتنه است و آنچه در آن است رو به سوی نابودی و نیستی»[1].

تا بدین سخن رسید که فرمود: «من با شما بر این بیعت می‌ستانم که با هرکه با او بجنگم بجنگید و با هر که با او به صلح درآیم به صلح درآیید»[2].

پس مردمان گفتند: همه شنیدیم و فرمان بردیم. ای پیشوای مؤمنان، ما را به آنچه خواهی امر کن.

امام حسن علیه‌السلام دو ماه در شهر کوفه اقامت داشت.

سخن ابن‌عباس

ابومخنف گفته است: در پاسخ، ابن‌عباس سخنانی گفت که از آن جمله بود: آستین جنگ بالا زن و با دشمن خود پیکار کن و با یاران خویش مدارا بدار و بر آن که بر دین خویش دریغ دارد آن اندازه که

---

۱. «ایها الناس ان الدنیا دار بلاء و فتنة، و کل ما فیها فالی زوال و اضمحلال».

۲. «و انی ابایعکم علی ان تحاربوا من حاربت و تسالموا من سالمت». برای متن کامل ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۲۸۳/۴.

دین تو آسیب نبیند بپوشان و برخاستگان از خاندان‌های شناخته و والاتبار را بگمار. جنگ نیرنگ است و تو خود می‌دانی که مردمان از پدر تو روی گرداندند و به معاویه گراییدند، تنها از آن روی که پدرت میان ایشان در عطایا برابری ایجاد کرد.

ساماندهی کارگزاران

به هر روی، حسن علیه‌السلام به ساماندهی کارگزاران پرداخت و عبدالله [بن عباس] را به بصره اعزام کرد.

مکاتبه با معاویه

از آن سوی معاویه آهنگ عراق کرد و امام حسن علیه‌السلام به او چنین نوشت: «باری، خداوند محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را به عنوان رحمتی برای جهانیان برانگیخت و به واسطهٔ او حق را آشکار کرد، شرک را درهم کوبید، عرب‌ها را به طور عام عزت بخشید و کسانی از ایشان را که خواست به طور خاص مهتری داد و فرمود: ﴿وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ﴾[1].

چون خدای تعالی او را سوی خود برد عرب‌ها بر سر حکومت پس از او با یکدیگر نزاع آوردند. انصار گفتند: یک فرمانروا از ما باشد و یک فرمانروا از شما. قرشیان گفتند: ما بستگان و خویشاوندان اوییم. در سلطنتی که از آن او بوده است با ما نزاع مکنید.

عرب‌ها این را برای قرشیان به رسمیت نشناختند و سپس قریش آنچه را عرب‌ها برای ایشان شناخته بودند برای ما انکار کرد. هیهات که قریش با ما انصاف روا نداشت»[2].

معاویه پاسخ آن حضرت را به دست جندب ازدی که نامهٔ امام حسن علیه‌السلام را به او رسانده بود داد و در آن پاسخ چنین آمده بود: آنچه را محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را بدان یاد کرده بودی نیک دریافتم و او سزامندترین همهٔ نخستان و پیشینیان به همهٔ فضیلت‌ها است. هم از نزاع مسلمانان بر سر حکومت پس از او سخن

---

۱. زخرف / ۴۴: این برای تو و برای قوم تو مایهٔ تذکری است.

۲. «أما بعد فان الله تعالی بعث محمداً رحمة للعالمین فأظهر به الحق و قمع به الشرک و أعز به العرب عامة و شرف من شاء منها خاصة فقال: ﴿وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ﴾ فلما قبضه الله تعالی تنازعت العرب الأمر من بعده فقالت الأنصار منا أمیر و منکم أمیر فقالت قریش نحن أولیاؤه و عشیرته فلا تنازعونا سلطانه فعرفت العرب ذلک لقریش ثم جاحدتنا قریش ما عرفته العرب لهم و هیهات ما أنصفتنا قریش». برای متن کامل ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۲۸۴/۴ و ۲۸۵.

به میان آوردی و به سخن‌چینی دربارهٔ فلانی و فلانی و ابوعبیده و دیگر کسان تصریح کردی. من این کار را بر تو نمی‌پسندم؛ زیرا امت خود دانسته است که قریش سزاوارترین ایشان بدان حکومت است. تو آنچه را در داستان حکمیت گذشته است می‌دانی. اکنون چگونه حکومتی را که پدرت وانهاده است به استناد حق او در این باره از من می‌خواهی؟[1]

همچنین، به امام نوشت: باری، خدای در میان بندگان خود آن کند که خود خواهد؛ ﴿لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَ هُوَ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ﴾[2].

از این حذر کن که مرگ تو به دست مردمان پست و فرومایه باشد و از این نومید باش که از سوی ما چشم فرو بستنی بینی. اگر اینک از آنچه در سر داری بازگردی و با من بیعت کنی به آنچه تو را وعده داده‌ام وفا کنم و آنچه را با تو پیمان نهاده‌ام به انجام رسانم و در این رفتار چنان باشم که اعمش بن قیس گفته است:

اگر کسی با تو کرامتی روا داشت اگر تا پایان زندگی‌ات بدان وفادار ماندند به آنچه خواسته شود وفا کن.
بر وابستهٔ خود اگر صاحب ثروت باشد رشک مبر و اگر ثروتی در دسترس نداشته باشد با او نامهربان مباش[3].

سپس در پی من خلافت از آن تو خواهد بود و تو سزاوارترین کسان به آن باشی.[4]

در روایتی دیگر است که گفت: اگر می‌دانستم تو در این کار از من توانمندتر و خویشتندارتر و در برابر دشمن سرکوب‌کننده‌تر و در گرد آوردن اموال تواناتری با تو بیعت می‌کردم؛ چرا که تو را در هر خیری سزاوار می‌دانم.

سپس افزود: داستان من و تو همانند داستان ابوبکر و پدرت پس از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است.[5]

---

۱. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۲۸۵/۴ و ۲۸۶.

۲. رعد / ۴۱: برای حکم او بازدارنده‌ای نیست و او به سرعت حسابرسی می‌کند.

۳.
و إن أحـد أسـدی الیک کـرامـة　　فـاوف بـما یـدعی اذا مت وافـیا
فلاتحسدوا المولی اذا کان ذاغـنی　　و لاتـجفه إن کـان للـمال نـائیا

۴. ← ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۳۸.

۵. ← علم الهدی، تنزیه الانبیاء، ۲۲۲.

امام حسن‌علیه‌السلام به او چنین پاسخ داد: «باری، نامه‌ات به من رسید که در آن از آنچه خواسته‌ای یاد کرده‌ای. اما از بیم سرکشی ـ و از چنین چیزی به خدا پناه برم ـ پاسخت را وانهادم. از حق پیروی کن که نیک می‌دانی چه کسی صاحب آن است و بر من گناه باد اگر سخنی گویم و دروغ گویم»[1].

آمادگی برای نبرد

معاویه مردم را بسیج کرد تا چون به پل مَنبِج رسید حسن‌علیه‌السلام حجر بن عدی را [به رویارویی] رهسپار کرد و مردم را به جهاد برانگیخت. اما مردم در همراهی کندی کردند و سرانجام آمیخته‌ای از شیعیان آن حضرت و خوارج و اهل تردید و گرفتاران تعصب و فتنه با او همراه شدند تا به حمام عمر رسید و از آن‌جا به سوی دیر کعب راه پیمود و سرانجام در ساباط اردو زد.

خطبهٔ ساباط

چون صبح شد فرمود بانگ زنند که مردم گرد آیند.

مردم گرد آمدند. بر منبر رفت و خطبه‌ای ایراد کرد و در آن برای آزمودن آن مردمان فرمود: «باری، خدای را سوگند امید آن دارم که به شکر خدای و منت او در حالی شب را به صبح آورده باشم که خیرخواه‌ترین کسان برای خلق او باشم و از هیچ مسلمانی کینه‌ای در دل نداشته و بدخواه هیچ مسلمانی نباشم. زنهار که آنچه را در وحدت خوش ندارید از آنچه در تفرقه دوست می‌دارید برایتان بهتر است. زنهار که اکنون من برایتان به چیزی نکوتر از آنچه برای خویش بدان چشم دارید چشم دارم. با فرمان من مخالفت مورزید و در تدبیر من تردید نیاورید. خدای مرا و شما را بیامرزد و به آنچه محبت و خشنودی در آن است راه نماید»[2].

---

۱. «اما بعد فقد وصل إلی کتابک تذکر فیه ما ذکرت و ترکت جوابک خشیة البغی و بالله أعوذ من ذلک فاتبع الحق فانک تعلم من أهله و علی اثم ان أقول فاکذب». ← ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۳۸.

۲. «أما بعد فوالله انی لأرجو أن أکون قد أصبحت بحمد الله و منه و أنا أنصح خلق الله لخلقه، و ما أصبحت محتملا علی مسلم ضغینة و لا مریداً له بسوء و لا غائلة، ألا و ان ما تکرهون فی الجماعة خیر لکم مما تحبون فی الفرقة، ألا و انی ناظر ←

مردم گفتند: خدای را سوگند، او آهنگ صلح معاویه دارد و می‌خواهد کار را به او واگذارد. خدای را سوگند، این مرد کافر شده است، آن سان که پدر او کافر شده بود.

غارت خیمهٔ امام

پس خیمهٔ او را غارت کردند تا جایی که حتی سجاده از زیر پایش بیرون کشیدند و عبدالرحمن بن جعال ازدی عبای او ربود و جراح بن سنان ازدی نیزه‌ای بر ران او وارد آورد و عبدالله بن خطل طائی و ظبیان بن عماره را کشت.

در این میان طایفه‌های ربیعه و همدان او را که بر تختی بود به حراست در میان گرفتند تا سرانجام بر سعد بن مسعود ثقفی وارد شد[1].

خیانت‌ها

از آن سوی، جماعتی از سران قبایل پنهانی به معاویه نامه نوشتند که از او فرمان برند. آنان او را بدان برانگیختند که لشکر خود سوی ایشان براند، و تعهد کردند چون لشکر او نزدیک شود حسن عليه السلام را تسلیم او کنند.

حسن عليه السلام پیشتر، هنگام رهسپار شدن از کوفه به آهنگ پیکار با معاویه، پس از سپردن فرماندهی سپاهیان خود به عبیدالله بن عباس، قیس بن سعد را نیز با او همراه ساخته و جانشینی این فرماندهی را به او سپرده بود.

از این قیس بن سعد نامه‌ای رسید و در آن حسن عليه السلام را از این آگاه ساخت که سپاهیان او در حنونیه با معاویه رویاروی شده‌اند و معاویه کسی نزد عبیدالله بن عباس فرستاده است تا او را به پیوستن به اردوی وی برانگیزد. معاویه در برابر برای او هزار هزار درهم متعهد شده است که نیمی از آن را نقد بدهد و نیمی دیگر را پس از درآمدن معاویه به کوفه بپردازد.

→

لكم خير من نظركم لأنفسكم و لا تخالفوا أمري، و لا تردّدوا على رأيي غفر الله لي و لكم و أرشدني و إياكم لما فيها المحبة و الرضا». ← ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۴۱؛ مفید، الارشاد، ۱۱/۲؛ دینوری، الاخبار الطوال، ۲۱۶.

۱. برای روایت‌های این بخش از پیکار ← دینوری، الاخبار الطوال، ۲۱۷؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۴۱؛ مفید، الارشاد، ۱۱/۲.

شب‌هنگام عبیدالله با نزدیکان خود به اردوی معاویه پیوست و قیس نماز مردم را امامت کرد و به ادای سخن پرداخت و آنچه خواست گفت. او که مخاطب اغواگری معاویه بود، به سپاهیان خویش گفت: یکی از این دو را برگزینید: یا پیکار در کنار امام، و یا بیعتی همراه با گمراهی.

آنان جنگ را برگزیدند و معاویه گفت: حسن با من قصد صلح دارد. این جنگ چیست؟[۱]

عراقیان قبیله قبیله نزد معاویه رفتند و از او امان خواستند. بدین سان آگاهی امام علیه السلام به مقاصد این مردم افزون شد و در این هنگام بود که معاویه دربارهٔ صلح به او نامه نوشت و نامه‌های یاران آن حضرت به معاویه را نیز برای او فرستاد و به سود او به شرط‌ها و پیمان‌هایی متعهد شد.

حسن علیه السلام دریافت که او قصد نیرنگ و فریب و کشتن غافلگیرانهٔ آن حضرت را دارد. اما چاره‌ای جز پاسخ دادن به او نداشت.

حسین علیه السلام فرمود: برادرم، تو را از این کار به پناه خدا درمی‌برم.

اما او نپذیرفت[۲].

شروط صلح

آن‌گاه عبدالله بن حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب را نزد معاویه فرستاد و نسبت به او از این اطمینان حاصل کرد که دربارهٔ آنان به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله رفتار کند، زمامداری پس از او به شورا باشد، ناسزاگویی به علی علیه السلام را وانهد، شیعیان او را در امان بدارد و معترض هیچ یک از ایشان نشود، حق هر صاحب حقی را به او برساند و هر سال سهم آن حضرت را که پنجاه هزار درهم است برایش فراهم سازد[۳].

معاویه بر همین شروط با حسن علیه السلام پیمان بست و سوگند وفاداری خورد و عبدالرحمن بن حارث، عمرو بن ابی‌سلمه، عبدالله بن عامر بن کریز، عبدالرحمن بن ابی‌سمره و کسانی دیگر آن را گواهی کردند.

---

۱. برای بخشی از روایت این رویارویی و فریب ← ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۴۱ - ۴۴.

۲. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۲۸۹/۴ و ۲۹۰.

۳. ← همان، ۲۹۰/۴ (با تفاوت‌هایی در شروط عهدنامه).

قیس بن سعد چون این شنید گفت:

از سرزمین‌های پایین‌دست به سرزمین‌های بالادست آمد و مرا خبر آورد که امام حق از در سازش درآمده است.

از آن زمان که این خبر به من رسیده است سرگردان چپ و راست خود را می‌نگرم و ستارگانی دل‌آرام را می‌جویم که از اندوه چهره درهم کشیده و لب فروبسته باشند[1].

خطبه‌ای دربارهٔ صلح

روایت است که امام حسن علیه‌السلام در صلح معاویه فرمود: «ای مردم، اگر از جابلقا تا جابرصا مردی را بجویید که جد او پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد جز من و برادرم را نخواهید یافت. معاویه بر سر حقی که از آن من است با من به ستیز برخاسته و من برای مصلحت امت و حفظ جان مردمان آن را وانهاده‌ام. شما بر این با من بیعت کردید که با هرکه از در صلح درآیم از در صلح درآیید؛ و اینک من صلاح دیده‌ام با او از در صلح درآیم و آنچه انجام داده‌ام حجتی در برابر کسانی باشد که خواهان این حکومتند؛ ﴿وَ إِنْ أَدْرِی لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَکُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَیٰ حِینٍ﴾»[2].

در روایتی دیگر است که فرمود: «برای حفظ جان‌ها و پاسداری از آن‌ها و بیم نسبت به خود و خانواده و یاران مخلص خود آشتی کردم»[3].

---

۱. اتانی بارض العال من ارض مسکن — بأن امام الحق اضحی مسالما
فمازلت مذ نبئته متلددا — اراعی نجوما خاشع القلب واجما

← ابن‌اعثم، الفتوح، ۲۹۲/۴، با مقداری تفاوت.

۲. «أیها الناس انکم لو طلبتم ما بین جابلقا و جابرصا رجلا جده رسول الله ما وجدتم غیری و غیر أخی، و ان معاویة نازعنی حقا هو لی فترکته لصلاح الامة و حقن دمائها، و قد بایعتمونی علی أن تسالموا من سالمت، و قد رأیت أن اسالمه و أن یکون ما صنعت حجة علی من کان یتمنی هذا الامر ﴿وَإِنْ أَدْرِی لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَکُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَیٰ حِینٍ﴾». ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۲۹۳/۴ و ۲۹۴؛ علم الهدی، تنزیه الانبیاء، ۲۲۴؛ طبرسی، الاحتجاج، ۴۲۰/۱.

بخش پایانی متن آیهٔ ۱۱۱ سورهٔ انبیاء است و ترجمهٔ آن چنین است: و نمی‌دانم. شاید آن برای شما آزمایشی و تا چندگاهی وسیلهٔ برخورداری باشد.

۳. «إنما هادنت حقنا للدماء و صیانتها و اشفاقا علی نفسی و أهلی و المخلصین من أصحابی». ← علم الهدی، تنزیه الانبیاء، ۲۲۲.

همچنین روایت شده است که فرمود: «ای مردمان عراق، سه چیز را دربارهٔ خود به‌گشاده‌دستی با شما رفتار کرده‌ام؛ این که پدرم را کشته‌اید، این که مرا طعنه زده‌اید و این که توشه‌های مرا غارت کرده‌اید»[۱].

ابن‌طوطی واسطی گفته است:

جماعتی دنیای خویش را به دین فروختند که هرگاه فروشندهٔ دنیای خود به دین باشی آنان خریدارند.
اگر کسانی بگویند در دادوستدی زیانی کرده‌اند، گویم: آن که دنیای خویش به دین خریده زیانکار است[۲].

محمد بن منصور گفته است:

سرور همان حسن علیه السلام است که در علم و حلم بر همهٔ مردمان برتری دارد و سرور جوانان است.
نهادی آرام داشت و از این روی از حکومتی گذشت که جوانانی بر سر آن با یکدیگر درآویختند و به نزاع برخاستند.
او با آگاهی‌ای که از فتنه‌های پیش روی داشت گذشت تا جان امت رحمت شده محفوظ ماند[۳].

موضع امام حسین علیه السلام

حسین علیه السلام گریان به حضور برادر رفت و خندان بازآمد.

وابستگانش از او پرسیدند: این چیست؟

فرمود: آیا از این در شگفت می‌شوید که به حضور امامی روم و بخواهم او را آگاهی دهم؟ از او پرسیدم: چه چیز تو را به واگذاشتن خلافت واداشت؟ فرمود: همان که پدرت را در گذشته‌ها بدان کار واداشت[۴].

---

۱. «یا أهل العراق إنما سخی علیکم بنفسی ثلاث، قتلکم أبی، و طعنکم إیای، و انتهابکم متاعی». ← ابن‌عساکر، ترجمة الامام الحسن علیه السلام، ۱۷۳؛ همو، تاریخ مدینة دمشق، ۲۶۳/۱۳؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۰۴/۱؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۱۶۵/۳ و ۱۶۸.

۲.
لقد باع دنیاهم بدین معاشر — متی ما تبع دنیاک بالدین یشتروا
فان قال قوم کان فی البیع خاسر — فللمشتری دنیاه بالدین أخسر

۳.
السید الحسن الذی فاق الوری — علماً و حلماً سید الشبان
رقت طبیعته فجاد بأمرة — لما التوی و تجاذب الفتیان
حقن الدماء لامة مرحومة — علماً بما یأتی من الفتنان

۴. روایت را در منابع کهن نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۵۷/۴۴) آن را بدون هیچ توضیحی تنها به نقل از کتاب حاضر آورده است.

راوی گفته است: معاویه خواهان بیعت حسین عليه السلام شد.

حسن عليه السلام فرمود: «ای معاویه، او را بدین کار اجبار مکن که هرگز بیعت نکند مگر آن که کشته شود، و کشته نشود مگر آن که کسان و فرزندانش کشته شوند، و اهل بیت او کشته نشوند مگر آن که همهٔ شامیان کشته شوند»[۱].

سخنان معاویه پس از صلح

راوی گفته است: معاویه ظهر روز جمعه در نخیله اردو زد و نماز ظهر مردم را امامت کرد و در خطبهٔ خود گفت: خدای را سوگند، برای آن با شما نجنگیدم که نماز بگزارید و روزه بگیرید و حج روید و زکات دهید. شما خود این کار را انجام می‌دهید. تنها برای آن با شما جنگیده‌ام که بر شما فرمان رانم. خدا نیز این خواسته‌ام را عطا فرمود، در حالی که شما از آن ناخرسندید[۲].

من حسن را امیدواری‌هایی دروغین دادم و وعده‌هایی به او سپردم. اما اینک همهٔ آن‌ها زیر پای من است و به هیچ کدام وفا نخواهم کرد[۳].

اصفهانی گفته است:

از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله دوری گزیدند و پیمان خلافت را به دست خائنان سپردند،

و او طومار محاسن خلافت زا درهم پیچید، دست به‌کاران خلافت را وسعت داد، حقوق را از صاحبان آن‌ها باز بداشت و ریاکاری را مقرر کرد[۴].

---

۱. «یا معاویة لاتکرهه فانه لن‌یبایع أبداً أو یقتل و لن‌یقتل حتی یقتل أهل بیته و لن‌یقتل أهل بیته حتی یقتل أهل الشام». ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۲۹۲/۴.

۲. ← ابن‌ابی شیبه، المصنف، ۱۸۷/۶؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۵۰/۵۹؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۴۵؛ مفید، الارشاد، ۱۴/۲؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۵۷/۲.

۳. برای مضمون ← بنگرید در: ابن‌اعثم، الفتوح، ۲۹۴/۴؛ ابوالفرج اصفهانی. مقاتل الطالبیین، ۴۵؛ مفید، الارشاد، ۱۴/۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۰۳/۱.

۴. و تجنبوا ولد الرسول و صیروا — عهد الخلافة فی یدی خوان

فطوی محاسنها و أوسع أهلها — منع الحقوق و واجب السمعان

موضع سلیمان بن صرد

مسیب بن نجیه فزازی و سلیمان بن صرد خزاعی به حسن بن علی علیه السلام گفتند: شگفتی ما از تو کرانه نمی‌کند. با معاویه بیعت کردی، در حالی که تنها چهل هزار مرد جنگی از کوفه با تو بودند و این جدای از مردمان بصره و حجاز است.

حسن علیه السلام فرمود: این شد. اکنون چه نظر می‌دهید؟

گفت: خدای را سوگند، بر این نظرم که بازگردی؛ زیرا او [= معاویه] پیمان را شکسته است.

فرمود: ای مسیب، هیچ خیری در نیرنگ نیست و اگر می‌خواستم نیز چنین نمی‌کردم.

موضع حجر بن عدی

حجر بن عدی گفت: خدای را سوگند، دوست داشتم در آن روز می‌مردی و ما نیز با تو می‌مردیم، و امروز را نمی‌دیدیم. ما در حالی بازگشتیم که به خلاف خواستهٔ خود تن داده بودیم و آنان در حالی بازگشتند که بدانچه دوست داشتند شاد بودند.

چون حسن علیه السلام با حجر خلوت کرد او را فرمود: «ای حجر، سخن تو را در انجمن معاویه شنیدم. اما چنین نیست که هر انسانی هرچه تو دوست می‌داری دوست بدارد و هر رأی که تو داری رأی او باشد. من آنچه کردم جز برای حفظ جان شما نکردم، و خداوند تعالی هر روز در شأنی است»[1].

امام حسن علیه السلام چون به بیعت ناگزیر شد بیتی چنین بر زبان راند:

از سر شرم با مردمانی مجامله می‌کنم که گمان ندارم دیگ درون آن‌ها بر ضد من بجوشد[2].

هم او را است:

اگر روزگار با من بدی کند صبوری کنم، و هر بلایی که ماندگار نباشد اندک است،

---

۱. «یا حجر قد سمعت کلامک فی مجلس معاویة و لیس کل انسان یحب ما تحب و لا رأیه کرأیک و انی لم‌أفعل ما فعلت إلا ابقاء علیکم و الله تعالی کل یوم هو فی شان». برای این گفت‌وگوها با جزئیات بیشتر ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۲۹۴/۴ و ۲۹۵.

۲. اجامل اقواما حیاءً و لااری ... قلوبهم تغلی علیّ مراضها

← اخبار الدولة العباسیه، ۵۸.

و اگر روزگار مرا شاد کند به شادی‌اش سرمست نگردم، و هر سروری که پایدار نباشد بی‌مقدار است[۱].

سرزنش امام علیه‌السلام

در تفسیر ثعلبی[۲]، مسند موصلی[۳] و جامع ترمذی[۴] آمده ــ و متن حاضر متن ترمذی است ــ که از یوسف بن مازن راسبی نقل شده که گفته است: حسن بن علی علیه‌السلام را چون صلح کرد نکوهیدند و او را گفتند: ای خوارکنندهٔ مؤمنان و سیاه‌کننده چهره‌ها!

فرمود: مرا نکوهش مکنید؛ که در آن صلح مصلحتی بوده است. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در خواب دید بنی‌امیه یکی پس از دیگری خطبه ایراد می‌کنند و اندوهگین شد. پس جبرئیل این آیه‌ها را فرود آورد: ﴿إِنَّـآ أَعْطَيْنَاكَ ٱلْكَوْثَرَ﴾[۵] و ﴿إِنَّـآ أَنْزَلْنَاهُ فِى لَيْلَةِ ٱلْقَدْرِ﴾[۶].

در روایت دیگری از امام صادق علیه‌السلام است که پس از آن خواب این آیه‌ها نازل شد: ﴿أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ * ثُمَّ جَآءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ * مَآ أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ﴾[۷]. سپس این آیه‌ها نازل شد: ﴿إِنَّـآ أَنْزَلْنَاهُ فِى لَيْلَةِ ٱلْقَدْرِ * وَ مَآ أَدْرٰيكَ مَا لَيْلَةُ ٱلْقَدْرِ * لَيْلَةُ ٱلْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ * تَنَزَّلُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ وَ ٱلرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ * سَلَامٌ هِىَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ ٱلْفَجْرِ﴾[۸]؛ یعنی خداوند شب قدر را برای پیامبر خود از هزار ماه دوران فرمانروایی امویان برتر قرار داد[۹].

---

۱. لئن ساءنی دهر عزمت تصبرا — و کل بلاء لایدوم یسیر
و ان سرنی لم‌أبتهج بسروره — و کل سرور لایدوم حقیر

۲. الکشف و البیان، ۲۵۷/۱۰.

۳. روایت را در این کتاب نیافتم.

۴. ← السنن، ۴۴۴/۵.

۵. کوثر / ۱: ما تو را چشمه کوثر داده‌ایم.

۶. قدر / ۱: ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم.

۷. شعراء / ۲۰۵ - ۲۰۷: مگر نمی‌دانی که اگر سال‌ها آنان را برخوردار کنیم و آن‌گاه آنچه که بدان بیم داده می‌شوند بدیشان برسد آنچه از آن برخوردار می‌شوند به کارشان نمی‌آید؟

۸. قدر / ۱ - ۵: ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم و از شب قدر چه آگاهت کرد؟ شب قدر از هزار ماه ارجمندتر است. در آن شب فرشتگان با روح به فرمان پروردگارشان برای هر کاری که مقرر شده است فرود آیند. آن شب تا دم صبح صلح و سلام است.

←

میمون‌هایی بر منبر

از سعید بن یسار و سهل بن سهل روایت شده است که پیامبر ﷺ در خواب دید میمون‌هایی بر منبر او بالا و پایین می‌روند.

این خواب او را ناخوشایند افتاد و از آن اندوهگین شد و پس از آن تا هنگامی که درگذشت هرگز خندان دیده نشد.

این سخن از جعفر بن محمد علیه السلام نیز روایت شده است[1].

در مسند موصلی است که پیامبر ﷺ در خواب دید خوک‌هایی بر منبر او بالا و پایین می‌روند ــ و ادامهٔ داستان[2].

ابوالقاسم بن فضل حرانی گفته است: ماه‌های فرمانروایی امویان را شمردیم و هزار ماه شد[3].

شاعر گفته است:

اگر آنان ایمان آوردند دشمنی خویش نیز آشکار ساختند، اما به خواری درهم کوبیده شدند و از هم گسیختند.

مگر نه این است که در آن هزار ماه که بر آنان گذشت پی‌درپی جام نگرانی در حلق شما ریختند؟[4]

پاسخ امام علیه السلام به معاویه در کوفه

راوی گفته است: چون معاویه به کوفه درآمد و از علی علیه السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام بدگویی کرد حسن علیه السلام فرمود: «ای آن که از علی یاد می‌کنی، منم حسن، و پدرم علی علیه السلام است و تویی معاویه و پدرت صخر است. مادر من فاطمه علیها السلام است و تو مادرت هند است. جد من پیامبر خدا ﷺ است و جد تو حرب. جدهٔ من خدیجه است و جدهٔ تو قبیله. پس لعنت خداوند بر یکی از ما دو تن باشد که

←

۹. ← کلینی، الکافی، ۱۵۹/۴؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۵۹/۳ و ۶۰؛ همو، الامالی، ۶۸۹.

۱. ← طبرسی، مجمع البیان، ۲۶۶/۶؛ طوسی، التبیان، ۴۹۴/۶.

۲. ← ابویعلی، المسند، ۳۴۸/۱۱.

۳. ← ثعلبی، الکشف و البیان، ۲۵۷/۱۰.

۴.
لو انـهم أمـنوا أبـدوا عـداوتـهم ‌ ‌ لكـنهم قـمعوا بـالذل فـانقمعوا
أليس في الف شهر قد مضت لهم ‌ ‌ سـقوكم جـزعا مـن بـعدها جـزع

گمنام‌تر از دیگری، فروتبارتر از دیگری و دارای خاندانی بدتر و سابقهٔ کفر و نفاقی کهن‌تر است»[۱].

محمد بن حسن کلاعی حمیری گفته است:

کیست که اگر افتخارها و آوازه‌ها را بشمرند جدّ او برترین مردمان است؟

کیست که پدرش وصی است، همان والاترین کس که به بهشت درآمده است؟

آن‌گاه که شرک از هم گسست و دلایلی روشن شد که هر کوری‌ای را برطرف کند.

چه کسی مادرش به فضایل خود بر همهٔ زنان برتری و چیرگی یافته است؟

و عموی او در بهشت هرجا خواهد با فرشتگان بپرد؟

این فخری بزرگ است، و فراتر از آن، افتخار او به دو جدهٔ پرفضیلت و پردهش او[۲].

نصر بن منتصر گفته است:

چه کسی به او نزدیک تواند شد آن‌گاه که او را گفتند تا به اندازهٔ پرتاب دو کمان به خدا نزدیک شود؟

مادر او بر همهٔ زنان جهان برتر است و پدر او که امید همگان باشد در بهشت جاویدان سرور است.

او زادهٔ پیامبر برگزیدهٔ جهانیان صلی الله علیه و آله و فرزند امیرالمؤمنین مرتضی علیه السلام است.

چه کسی چون او فرزند نیایی بلندآوازه است که چون اذان گویند نامش با نام خدا قرین شود؟

چه کسی چون پیامبر صلی الله علیه و آله و مانند آن وصی علیه السلام است که پدر همسر، همسر، و دو فرزند او اصحاب کسایند؟[۳]

---

۱. «أیها الذاکر علیاً انا الحسن و أبی علی و انت معاویة و ابوک صخر و امی فاطمة و امک هند و جدی رسول الله و جدک حرب و جدتی خدیجة و جدتک قبیلة فلعنة الله علی أخملنا ذکراً و ألئمنا حسباً و شرنا قوماً و أقدمنا کفراً و نفاقا». ← ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۴۶؛ مفید، الارشاد، ۱۵/۲.

۲.
مــن جــده خـيرة البــرايــا	ان عــدد الفــاخر العــلاء
و مــن ابــوه الوصــی أعــلی	مــن دخــل الجــنة اعــتلاء
إذ شــتت الشــرک و اسـتنارت	دلائــل تكشــف العــماء
و امــه فــضلت فــفاقت	بــفضلها فــی الوری النســاء
و عــمه فــی الجــنان اضحی	یــطیر مــنهن حــیث شــاء
هــذا و اعــظم بــجدتیه	فــضلا و اوســعهما نــداء

۳.
مــن ذا یــدانــیه اذا قــیل له	مــن قــاب قــوسین مــن الله دنــا

←

ابن‌طوطی گفته است:

جانم فدای آن پیکر که در بقیع از دیده‌ها پنهان گشت و نور هدایت در گور او آرمید.

امام هدایتگری که پاکدامن‌ترین مردمان است و ارجمند و پاک و پیراسته و صاحب عفت و مردی مطهّر.

در هنگام نبرد، جنگاورترین بندگان خدا و در هنگام تنگدستی‌ها، توانمندترین در گشودن رنج‌ها و زدودن فقرها است،

و در دنیا پارساترین و به تبار پاک‌ترین و در دفاع از زنان خانه، سخت‌پیکارترین و غیرتمندترین[۱].

←

سادت نساء العالمین امه	و ساد فی الخلد ابوه المرتجی
نجل نبی العالمین المصطفی	و ابن امیرالمؤمنین المرتضی
من ذا له جد تعالی ذکره	بالله مقرونا اذا قام الندا
من کالنبی و الوصی والده	و زوجه و ابنیه اصحاب العبا

۱.

بنفسی نفساً بالبقیع تغیب	و نور هدی فی قبره ظل یقبر
إمام هدی عف الخلائق ماجد	تقی نقی ذوعفاف مطهر
أشد عباد الله بأساً لدی الوغی	و اجلی لکشف الامر و هو معسر
و ازهد فی الدنیا و اطیب محتداً	و اطعن دون المحصنات و اغیر

فصل ۹

گلچین‌ها

سفارش امیرمؤمنان علیه‌السلام به امام حسن علیه‌السلام

امام صادق علیه‌السلام فرموده است: امیرمؤمنان علیه‌السلام پس از بازگشت از صفین برای فرزند خود حسن علیه‌السلام چنین نوشت: «باری، تو را پاره‌ای از خود، بل همهٔ خود یافته‌ام، آن سان که گویی آنچه به تو رسد به من نیز رسد و اگر مرگ تو را دریابد مرا نیز دریابد. پس آنچه از کار خویش برایم اهمیت یافته از کار تو نیز برایم اهمیت دارد و از این روی این نامه را برایت نوشته‌ام. من اگر بمانم یا بروم، تو را به پروا از خدای عزّ و جلّ و پیوستگی با فرمان او و آباد داشتن دل خویش به یاد او و چنگ زدن به ریسمان او سفارش می‌کنم...»[1].

امام صادق علیه‌السلام در این روایت متن کامل این سفارش‌ها را آورده است[2].

---

۱. «اما بعد فانی وجدتک بعضی بل وجدتک کلی حتی کأن شیئا اصابک اصابنی و کأن الموت لو اتاک اتانی، فعنانی من امرک ما یعنینی من امر نفسی، فکتبت لک کتابی هذا إن انا بقیت او فنیت فانی اوصیک بتقوی الله عزّ و جلّ و لزوم امره، وعمارة قلبک بذکره، و الاعتصام بحبله».

۲. این متن همان نامهٔ شمارهٔ ۳۱ نهج البلاغه است. نیز می‌توانید این متن را در تحف العقول ابن شعبه (۶۸ - ۸۸) ببینید.

خیانت عبدالله بن عمر و پاسخ امام علیه السلام

عبدالله بن عمر در روزهای برپایی صفین حسن بن علی علیه السلام را خواند و گفت: مرا برای او نصیحتی است.

چون حسن بن علی علیه السلام نزد او رفت، او گفت: کینه از پدر تو مایهٔ لعن است. اما او در خون عثمان دستی داشت. آیا می‌توانی او را خلع کنی تا با تو بیعت کنیم.

حسن علیه السلام در پاسخ سخنانی ناخوشایند به او شنواند.

معاویه که این شنید گفت: او فرزند پدر خویش است[1].

دو خواستگاری

در احیاء است که حسن بن علی علیه السلام به خواستگاری دختر عبدالرحمن بن حارث رفت.

عبدالرحمن سر فروافکند و پس از لختی سر بلند کرد و گفت: خدای را سوگند، در روی زمین کسی برایم از تو عزیزتر نیست. اما خود می‌دانی که دخترم پارهٔ تن من است و تو بسیار طلاق می‌دهی. بیم آن دارم که او را طلاق دهی، و از این می‌ترسم که اگر او را طلاق دهی دلم نسبت به تو چرکین شود؛ چرا که تو پارهٔ تن پیامبر خدایی. پس اگر این شرط را می‌پذیری که او را طلاق ندهی او را به همسری‌ات درآورم.

حسن علیه السلام سکوت گزید و برخاست و بیرون رفت.

از او شنیدند که می‌گفت: «عبدالرحمن تنها قصد آن داشت که دختر خویش را گردن‌آویز من کند»[2].

محمد بن سیرین روایت کرده است که حسن علیه السلام دختر منظور بن ریان یعنی خوله را از او خواستگاری کرد. او گفت: خدای را سوگند، تو را زن می‌دهم، اما می‌دانم که تندخوی، طلاق ده و چربزنانی، هرچند خود گرامی‌ترین مرد عرب برای ما و برای خویشی[3].

بعدها این زن حسن بن حسن را به دنیا آورد[4].

---

۱. ← منقری، وقعة صفین، ۲۹۷؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۳۹/۳ و ۴۰، با انتساب این ماجرا به امام حسین علیه السلام.

۲. «ما اراد عبدالرحمن الا ان یجعل ابنته طوقاً فی عنقی». ← غزالی، احیاء علوم الدین، ۵۶/۲.

۳. ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۲۷/۳؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۵۱/۱۳.

۴. ← ابونصر بخاری، سر السلسلة العلویة، ۵.

ناکام کردن یزید در خواستگاری

یک بار یزید ام‌خالد دخت ابوجندل و همسر عبدالله بن عامر را دید و دل به او سپرد و این مسئله را با پدر در میان نهاد.

هنگامی که عبدالله بن عامر به حضور معاویه رسید، معاویه به او گفت: فرمان ولایت تو بر بصره را نوشته‌ام و اگر تو را همسر نبود رمله را به همسری‌ات درمی‌آوردم.

عبدالله رفت و به طمع رمله، همسر خود را طلاق داد.

معاویه ابوهریره را فرستاد تا برای پسر خود یزید از ام‌خالد خواستگاری کند و هرچه می‌خواهد به او مهر دهد.

در این میان حسن علیه‌السلام، حسین علیه‌السلام و عبدالله بن جعفر از این داستان آگاه شدند [و آنان نیز به خواستگاری آن زن رفتند] و او حسن علیه‌السلام را پسندید و به همسری وی درآمد[1].

خواستگاری امام حسن علیه‌السلام از دختر عثمان

عبدالملک بن عمیر و حاکم و عباس گفته‌اند: حسن علیه‌السلام از عایشه دختر عثمان خواستگاری کرد. اما مروان گفت: می‌خواهم او را به همسری عبدالله بن زبیر درآورم.

خواستگاری معاویه از ام‌کلثوم برای یزید

از آن سوی در ماجرایی دیگر، معاویه به مروان کارگزار خود در حجاز نوشت و از او خواست برای پسر خود یزید از ام‌کلثوم دخت عبدالله بن جعفر خواستگاری کند.

عبدالله بن جعفر نپذیرفت و مروان معاویه را از این امر آگاه ساخت.

عبدالله گفت: اختیار این دختر با من نیست. با سرورمان حسین علیه‌السلام باشد که دایی او است.

حسین علیه‌السلام را از این ماجرا آگاهاندند. فرمود: از خداوند برایش خیر می‌خواهم. خداوندا، این دختر را به آن که پسند خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است توفیق ده.

---

۱. ← بکری، فصل المقال، ۲۸۷ و ۲۸۸؛ میدانی، مجمع الامثال، ۳۰۰/۱، در شرح مثل «رب ساعد لقاعد».

چون مردم در مسجد پیامبر ﷺ گرد آمدند مروان برخاست و در محضر حسین علیه السلام که نزد او از بزرگان شمرده می‌شد نشست و گفت: امیرالمومنین مرا بدین کار مأمور کرده و از من خواسته است مهر او را مطابق حکم پدرش، هرچه باشد، قرار دهم و این کار مایهٔ صلح میان این دو خاندان باشد و بدهی او را نیز بدهم. بدان، کسانی که شما را به یزید سود کرده می‌دانند بیش از کسانی‌اند که یزید را سود کرده به شما دانند. شگفتا که یزید او را چه اندازه مهر می‌کند! در حالی که او همتای کسی است که همتا ندارد و به آبروی او از ابر باران می‌طلبند. ای ابوعبدالله، پاسخی نیک بده.

حسین علیه السلام در پاسخ او ضمن سخنانی فرمود: «سپاس خدایی را که ما را برای خود برگزید و برای دین خویش پسندید و بر آفریدگانش برتری بخشید...»[1].

آن‌گاه در پی این خطبه فرمود: «ای مروان، تو سخنانی گفتی و ما شنیدیم.

این که گفتی مهر او آن اندازه باشد که پدرش گوید، به هر اندازه برسد، به آیینم سوگند، اما اگر آهنگ این وصلت داشتیم از سنت پیامبر خدا ﷺ دربارهٔ دختران، زنان و کسان خاندان خود نمی‌گذشتیم و آن دوازده اوقیه معادل چهارصد و هشتاد درهم است.

این که گفتی، بدهی‌های پدرش پرداخت شود، کی زنان ما عهده‌دار پرداخت بدهی‌های ما بوده‌اند؟

این که از صلح میان این دو خاندان گفتی، نیک بدان ما خاندانی هستیم که برای خدا با شما دشمنی کرده‌ایم و اهل آن نیستیم که برای دنیا با شما سازش کنیم. به آیینم سوگند، اکنون که پیوند نسبی سودمند نیفتاده است، پیوندی سببی به چه کار آید؟

این که گفتی: شگفتا از یزید که چه اندازه مهر می‌کند، بدان کسانی برتر از یزید و پدر یزید و جد یزید هم مهر کرده‌اند.

این که گفتی: یزید همتای کسی است که همتایی ندارد، آن که پیش از این روز همتای او بوده، امروز نیز همتای او باشد و زمامداری او بر شایستگی‌اش نیفزاید.

این که گفتی: به آبروی او از ابر باران می‌طلبند، این ویژهٔ پیامبر خدا ﷺ بوده است.

این که گفتی: آنان که ما را سود برده به یزید دانند بیش از کسانی‌اند که او را سود برده به ما دانند،

---

۱. «الحمد لله الذی اختارنا لنفسه و ارتضانا لدینه و اصطفانا علی خلقه».

بدان، نادانان ما را سود برده به او دانند و خردمندان او را سود برده به ما شمارند»[۱].

امام علیه السلام پس از سخنانی فرمود: «همه گواه باشید که من ام‌کلثوم دختر عبدالله بن جعفر را با مهر چهارصد و هشتاد درهم به همسری عموزاده‌اش قاسم بن محمد بن جعفر درآوردم و خود نیز ملک خویش در مدینه را ـ یا فرمود زمین خود در عقیق را ـ پیشکش او کردم. محصول این ملک هشت هزار دینار در سال است که به خواست خدا او را بی‌نیاز خواهد کرد»[۲].

راوی گفته است: رنگ چهرهٔ مروان دیگرگون شد و گفت: ای بنی‌هاشم، آیا نیرنگ روا می‌دارید؟ گویی جز دشمنی را برنمی‌تابید.

حسین علیه السلام در پاسخ، او را به خواستگاری حسن علیه السلام از عایشه دخت عثمان توجه داد و سپس پرسید: ای مروان، نیرنگی که در این کار هست کجا است؟

مروان در پاسخ گفت:

ما خواهان پیوندی با خاندان تو شدیم تا آن محبت دیرین را که گذشت زمان کهنه‌اش کرده است از نو بسازیم.

اما چون نزدتان آمدم در برابر، موضع گرفتید و آن دشمنی‌های نهفتهٔ درون خود را آشکار ساختید[۳].

---

۱. «یا مروان قد قلت فسمعنا، اما قولک مهرها حکم ابیها بالغا ما بلغ فلعمری لو اردنا ذلک ما عدونا سنة رسول الله فی بناته و نسائه و اهل بیته و هو اثنتا عشرة اوقیة یکون اربعمائة و ثمانین درهما، و اما قولک مع قضاء دین ابیها فمتی کن نساؤنا یقضین عنا دیوننا، و اما صلح ما بین هذین الحیین فانا قوم عادیناکم فی الله و لم‌نکن نصالحکم للدنیا فلعمری فلقد أعیی النسب فکیف السبب، و اما قولک العجب لیزید کیف یستمهر فقد استمهر من هو خیر من یزید و من أب یزید و من جد یزید، و اما قولک ان یزید کفو من لاکفو له فمن کان کفوه قبل الیوم فهو کفوه الیوم مازادته امارته فی الکفاءة شیئا، و اما قولک بوجهه یستسقی الغمام فانما کان ذلک بوجه رسول الله، و اما قولک من یغبطنا به اکثر ممن یغبطه بنا فانما یغبطنا به اهل الجهل و یغبطه بنا اهل العقل».

۲. «فاشهدوا جمیعا انی قد زوجت ام‌کلثوم بنت عبدالله بن جعفر من ابن عمها القاسم بن محمد بن جعفر علی اربعمائة و ثمانین درهما و قد نحلتها ضیعتی بالمدینة ـ او قال ارضی بالعقیق ـ و ان غلتها فی السنة ثمانیة آلاف دینار ففیها لهما غنی ان شاء الله».

۳.

اردنا صهرکم لنجدّ ودّا	قد اخلقه به حدث الزمان
فلما جئتکم فجبهتمونی	و بحتم بالضمیر من الشنان

ذکوان وابستهٔ بنی‌هاشم به مروان چنین پاسخ داد:

خداوند هر ناپاکی‌ای را از ایشان دور داشته و در آیات کتاب مثانی آنان را پاک داشته است.

پس ایشان را از غیر خود نه همانندی است، نه همتایی و نه کسی که بدیشان نزدیک تواند بود.

آیا هر ستمگر سرکِشی را می‌توان برابر نیکانی از اهل بهشت شمرد؟[1]

البته بعدها حسین بن علی علیه السلام خود با عایشه دختر عثمان ازدواج کرد.

دو شهر ویژه

حسن بن علی علیه السلام فرموده است: «خدای را دو شهر است: یکی در خاور و دیگری در باختر. در آن‌ها مردمانی‌اند که هرگز در اندیشهٔ نافرمانی خدای تعالی نبوده‌اند. خدای را سوگند در آن‌ها و میان آن‌ها جز من و برادرم حسین علیه السلام حجتی دیگر برای خدا بر خلق خود نیست».[2]

از منبر پدرم فرود آی

در فضائل سمعانی، فضائل ابوالسعادات و تاریخ خطیب آمده ـ و متن حاضر از آن سمعانی است ـ که گفته است: اسامة بن زید گفته: در حالی که ابوبکر بر منبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود حسن بن علی علیه السلام نزد او آمد و فرمود: از جایگاه پدرم فرود آی.

گفت: راست می‌گویی. این جایگاه پدر تو است.

سپس او را بر دامن نشاند و گریست.

---

۱. أماط الله منهم کل رجس ... و طهرهم بذلک فی المثانی

فما لهم سواهم من نظیر ... و لا کفؤ هناک و لا مدانی

أیجعل کل جبار عنید ... الی الاخیار من اهل الجنان

برای داستانی که گذشت با تفاوت‌هایی ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۴۶/۵۷.

۲. «ان لله مدینتین احداهما فی المشرق و الاخری فی المغرب فیهما خلق لله لم‌یهموا بمعصیة الله تعالی قط و الله ما فیهما و لا بینهما حجة لله علی خلقه غیری و غیر أخی الحسین». ← مفید، الارشاد، ۲۹/۲. همچنین با تفاوت‌هایی در: مفید، الاختصاص، ۲۹۰؛ صفار، بصائر الدرجات، ۵۱۴؛ کلینی، الکافی، ۴۶۱/۱.

علی علیه‌السلام که آن‌جا بود فرمود: خدای را سوگند، این کار به فرمان من نبوده است.

ابوبکر گفت: تو را باور دارم. خدای را سوگند تو را متهم نمی‌کنم[۱].

در روایت خطیب است که حسین علیه‌السلام به عمر گفت: از منبر پدرم فرود آی و بر منبر پدر خویش برو.

عمر گفت: پدرم را منبری نبود.

در روایت است که امام حسین علیه‌السلام فرمود: عمر مرا گرفت و در کنار خود نشاند و سپس از من پرسید: چه کسی این را به تو آموخته است؟

فرمود: خدای را سوگند، هیچ کس مرا نیاموخته است[۲].

یاران امام حسن علیه‌السلام

باری، از یاران امام حسن علیه‌السلام این‌هایند: عبدالله بن جعفر طیار، مسلم بن عقیل، عبیدالله بن عباس، حبابه والبی دخت جعفر، حذیفة بن اسید، جارود بن ابی‌بشر، جارود بن منذر، قیس بن اشعث بن سوار، سفیان بن ابی‌لیلی همدانی، عمرو بن قیس مشرقی، ابوصالح کیسان بن کلیب، ابومخنف لوط بن یحیی ازدی، مسلم بن بطین، ابورزین مسعود بن ابی‌وائل، هلال بن یساف و ابواسحاق بن کلیب سبیعی.

هم از یاران او از برگزیدگان پدرند: حجر، رشید، رفاعه، کمیل، مسیب، قیس، ابن‌وائله، ابن‌حمق، ابن‌ارقم، ابن‌صرد، ابن‌عقله، جابر، دؤلی، حبه، عبایه، جعید، سلیم، حبیب بن قیس، احنف، اصبغ، اعور و کسانی دیگر فزون‌تر از شمار.

معادل «حسن بن علی» در حساب جمل...[۳].

کمیت گفته است:

وصی وصیّ، صاحب آن بخشش بیکران و درافکنندۀ دشمن به هلاکت در روز نبرد[۴].

---

۱. روایت را بدین ساختار در تاریخ بغداد ندیدم. آنچه در این کتاب آمده روایتی است که در پی می‌آید. اما خبر حاضر در دیگر منابع هست. از آن جمله ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۰۷/۳۰.

۲. ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۱۴۱/۱.

۳. این افتادگی در همۀ نسخه‌ها وجود دارد.

۴. و وصـی الوصـی ذوالخـطة الفصـل و مردی الخصوم یوم الخصام

ابن‌بابک گفته است:

شما آن وصی پاک را نسل و پیامبر پیراسته صلی الله علیه و آله را خاندانید.

پدرتان صاحب اراده و رسانندهٔ پیام پیامبر صلی الله علیه و آله در روزگاری است که گمراهی بر راه‌یافتگی چیرگی داشت.

مادرتان بتول علیها السلام است و علی علیه السلام آن است که غالیان درباره‌اش غلو کرده‌اند و جای سخن بسیار است.

او شرک را خوار کرد و نیروهایش را درهم شکست و بر جنیان خیمه افکند.

شیر را در میان گلهٔ آرام راند و شیرمردانی را در میدان پیکار به ریسمان پیش کشید[1].

مهیار گفته است:

آن‌گاه که قرشیان از افتخارهای خود در دوران ایمان و روزگار شرک سخن رانند،

از دیگران بازشناخته آیید، آن سان که در منی شب‌های تشریق از دیگر شب‌ها بازشناخته شود.

آنان زمین را به آنچه خدا مقرر داشته است ارث برند و مردمان را به حقیقت امر مالک شوند[2].

سدیف گفته است:

شما ای فرزندان علی، صاحبان و سزاواران حق و اهل کردارهای شایسته‌اید.

---

۱. فأنتم للوصی البر نسل / و أنتم للنبی الطهر آل
أبوکم حامل العزم المؤدی / و قد أردی علی الرشد الضلال
و امکم البتول و فی علی / غلا الغالون و اتسع المقال
أذل الشرک فاعتلت قواه / و من ضرب علی الجن الحجال
فمشی الاسد فی ربق المواشی / و ساق الربد تقطرها الحبال

۲. و اذا قریش طاولت بفخارها / فی عصر ایمان و عهد فسوق
بنتم بما بانت علی اخواتها / بمنی لیالی النحر و التشریق
یتوارثون الأرض ارث فریضة / و یملکون الناس ملک حقوق

← دیوان مهیار الدیلمی، ۲۹۸/۲.

به واسطهٔ شما است که مردم از گمراهی رهایی یابند و مردم همه جز شما اهل گمراهی و سرکشی‌اند.
امام از شما و در میان شما شناخته شود، نه از خاندان تیم یا طایفهٔ عدی[۱].

ابن‌حماد گفته است:

ای خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، شما به حقیقت برترین مردمان باشید، چه آنان که رفته‌اند و چه آنان که بازآمده‌اند.

خداوند آنچه را به هیچ‌کس نداده به شما عطا فرموده است، تا جایی که از برتری‌های بسیار خدایگان خوانده شده‌اید.

در آغاز آفرینش، اشباح شما از میان همهٔ مردمان خزانه‌دار و دربان او بوده است.

شما همان «کلمات» هستید که چون آدم علیه السلام گناه کرد و خواست توبه کند جبرئیل آن‌ها را به او آموخت.

شما قبلهٔ دین هستید که برای آنان که آهنگ خدای رحمان دارند محراب قرار داده شده است.

خدای بر ارواح شما درود فرستد و پیکرهای به خاک خفته‌تان را به باران بهاری سیراب کند[۲].

۱.
انــتم یــا بــنی‌علی ذووالحـق — و أهـــلوه و الفـــعال الزكـــی
بكــم یــهتدی مــن الغـی والن — اس جـمیعا سـواكـم أهـل غـی
مــنكم یــعرف الامـام و فـیكم — لا أخـــو تــیمها و لا مــن عـدی

۲.
یـا أهـل بـیت رسـول الله انكـم — لأشـرف الخـلق جداً غاب أو آبا
أعـطاكـم الله مـا لم‌یـعطه احـداً — حتی دعیتم لعظم الفضل أربابا
أشباحكم كن فـی بـدو الظلال له — دون البـــریة خـــزاناً و حـــجابا
و أنـــتم الكـــلمات اللای لقـــنها — جـــبریل آدم عـند الذنب إذ تـابا
و انـتم قـبلة الدیـن الذی جـعلت — للـقاصدین الی الرحـمن مـحرابا
صـلی الاله عـلی ارواحكم و سـقی — اجـداثكـم ودق الوسـمی سكـابا

فصل ۱۰

رحلت و زیارت امام حسن علیه‌السلام

دسیسهٔ معاویه

چون ده سال از فرمانروایی معاویه گذشت و قصد بیعت ستاندن برای یزید را داشت، پنهانی برای جعده دختر اشعث، همسر امام حسن علیه‌السلام، پیغام فرستاد که من تو را به همسری پسرم یزید درمی‌آورم، بدین شرط که حسن را زهر دهی.

همچنین برای او صد هزار درهم فرستاد.

جعده امام علیه‌السلام را مسموم کرد و کشت.

معاویه اموالی را که داده بود تنفیذ کرد. اما او را به همسری یزید درنیاورد و به جای یزید مردی از خاندان طلحه را شوهر او کرد. او از این مرد صاحب فرزندانی شد و بعدها چون میان آن‌ها و دیگران سخنی درمی‌گرفت، مردمان از باب نکوهش بدیشان می‌گفتند: ای فرزندان زهردهندهٔ همسران[1].

---

۱. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۶۷؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۴۸؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۲۸/۳؛ مفید، الارشاد، ۱۶/۲.

زهر دادنی چند باره

در کتاب الانوار است که حسنعليه‌السلام فرمود: دو بار دیگر زهر داده شده‌ام و این سومین بار است[۱].

گفته‌اند: برادهٔ طلا بدان حضرت نوشانده شده بود[۲].

در روضة الواعظین است که در روایت عمر بن اسحاق آمده که امام حسنعليه‌السلام فرموده است: «بارها زهر خورانده شده‌ام، اما هیچ‌کدام چنین نبوده است. این زهر جگرم را پاره پاره کرده و خود پاره‌ای از آن از دهان بیرون افکندم و با چوبدست کاویدم»[۳].

وصیت

در روایت عبدالله بخاری[۴] است که امام حسنعليه‌السلام فرمود: «ای برادر، من از تو جدا می‌شوم و به پروردگار خویش می‌پیوندم. من زهر خورانده شده‌ام و جگر خویش را به تشت درافکنده‌ام و نیک می‌دانم چه کسی مرا زهر داده و از کجا فریب خورده است. نزد خداوند عزّ و جلّ از او شکایت خواهم برد»[۵].

حسینعليه‌السلام پرسید: چه کسی تو را زهر خورانده است؟

حسنعليه‌السلام فرمود: «با او چه خواهی کرد؟ آیا می‌خواهی او را بکشی؟ اگر واقعاً او همان باشد، خدای را انتقامی سخت‌تر از انتقام تو است و اگر او همان نباشد دوست ندارم، بیگناهی به جرم کشتن من کیفر بیند»[۶].

---

۱. در الفتوح ابن اعثم (۳۱۹/۴) از امام حسنعليه‌السلام نقل شده که فرموده است: چندین بار زهر خورانده شده‌ام، اما این بار متفاوت است.

۲. ← طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۶۰.

۳. «لقد سقیت السم مراراً ماسقیت مثل هذه المرة لقد قطعت قطعة قطعة من کبدی فجعلت اقلبها بعود معی».
متن با تفاوتی اندک در روضة الواعظین (۱۶۷) آمده و ترجمه نیز با نیم‌نگاهی بدان متن است.

۴. در روضة الواعظین (۱۶۷) عبدالله بن ابراهیم مخارقی آمده است.

۵. «یا أخی انی مفارقک و لاحق بربی و قد سقیت السم و رمیت بکبدی فی الطشت و اننی لعارف بمن سقانی و من أین دهیت و أنا اخاصمه الی الله عزّ و جلّ». ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۶۷.

۶. «ما ترید به؟ أترید ان تقتله ان یکن هو هو فالله أشد نقمة منک، و ان لم‌یکن هو فما احب ان یؤخذ بی بریء».
این بخش از گفت‌وگو در روضة الواعظین (۱۶۷) مقدم بر گفت‌وگوی پیشین آمده است.

در خبری است که امام حسن علیه‌السلام فرمود: «تو را به حقی که بر تو دارم سوگند که در این باره با کسی چیزی مگوی و در انتظار چیزی باش که خداوند برایم پیش خواهد آورد»[1].

در خبری دیگر است که فرمود: «تو را به خدا سوگند می‌دهم دربارهٔ من حتی یک پیاله خون ریخته نشود»[2].

ابن‌حماد گفته است:

آن ناپاک، آن پسر هند، در کشتن او کوشید تا کینه‌ها و خشم‌های خود فروبنشاند،

و جعده ام‌عبس را در قتل او به طمع افکند. اما چون به او زهر خوراند به عهد خود وفا نکرد[3].

همو گفته است:

بر کدام یک از زادگان زهرا علیها‌السلام سرشک خون از دیده فرو بارم؟

برای آن که به زهر کین مسموم شد یا آن که او را سر بریدند و کشتند؟[4]

علوی گفته است:

خبر کشته شدن علی علیه‌السلام در میان محراب را از سر کینه گستردند و در دومین اقدام فرزند او

حسن علیه‌السلام را زهر دادند،

و آنان ــ که وای بر تیره‌بختی‌هایشان ــ سر حسین علیه‌السلام را بر نیزه کردند و در شهرها چرخاندند.

این از آن روی بود که جد ایشان پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به پاسداشت حق ایشان در پیدا و پنهان سفارش کرده بود[5].

---

۱. «فبحقي عليک ان تكلمت في ذلک بشيء و انتظر ما يحدث الله فيّ» ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۶۷.

۲. «و بالله اقسم عليک ان لا تهريق في امري محجمة من دم». ← همان، ۱۶۸.

۳. سعى في قتله الرجس ابن‌هند / ليشفي منه أحقاداً و غما
و أطمع فيه جعدة ام‌عبس / و لم‌يوف بها فسقته سما

۴. لمن ذا من بني‌الزهراء أبكي / بدمع هامر و دم غزير
أللمسموم بالأحقاد أبكي / أم المقتول ذي‌النحر النحير

۵. شاعوا بقتل علي وسط قبلته / حقداً و ثنوا بسم لابنه الحسن

←

صقر بصری گفته است:

اگر چشمانت بخشی از آنچه را بر سر فرزندانت آوردند دیده بود، بس رسوایی‌ها می‌دید.

پسرت حسن علیه السلام، آن پاک‌مرد را چون تو رفتی زهری کشنده دادند،

و آن جگری از او سوزاندند که نزد تو عزیز بود و دل و دندهٔ او پاره پاره کردند،

و حسین علیه السلام را در آن صحرای سوزان در تشنگی جام مرگ نوشاندند و او آن را جرعه جرعه سرکشید.

او را در کربلا تشنه کشتند و زنان و دختران او به تصرف بردند و او را واگذاشتند،

تنی بی‌سر که پایش گرفتند و هرکدام به سویی برخاک کشیدند[1].

شماتت‌های معاویه

در ربیع‌الابرار[2] زمخشری و عقد[3] ابن‌عبدربه آمده است که معاویه چون خبر درگذشت حسن بن علی علیه السلام را شنید سجده کرد و کسانی که پیرامونش بودند نیز سجده کردند، و تکبیر گفت و اطرافیان تکبیر گفتند.

در این میان ابن‌عباس به حضور او آمد.

معاویه از او پرسید: ای ابن‌عباس، آیا ابومحمد درگذشته است؟

گفت: آری، خدایش رحمت کناد. خبر تکبیر و سجدهٔ تو نیز به من رسید. لیک خدای را سوگند، نه پیکر او جای تو را در گور پر کند و نه رسیدن اجل او بر عمر تو بیفزاید.

←

و اظهروا ویلهم رأس الحسین علی — رمح یطاف به فی سائر المدن

هـــذا لأن رســـول الله جـــدهم — أوصی بحفظهم فی السر و العلن

۱. لو ان عـینک عـاینت بعض الذی — بـبنیک حـل لقـد رأیت فـظائعا

امـا ابـنک الحســن الزکـی فـانه — لمـا مـضیت سـقوه سـمأ نـاقعا

هـــروا بـــه کـبدأ لدیک کـریمة — مـــنه و احشـــاءا بـــه و أضـالعا

و سقوا حسیناً بالطفوف علی الظما — کأس المـــنیة فـاحتساها جـارعا

قـــتلوه عـــطشانا بـعرصة کـربلا — و ســبوا حـلائله و خـلف ضـائعا

جسدأ بـلا رأس یـمد عـلی الثری — رجـــلا له و یکـــف اخـری نـازعا

۲. ← ۱۳۴/۵.

۳. ← العقد الفرید، ۱۱۰/۵.

گفت: گمان دارم کودکانی خردسال بر جای گذاشته و اموالی چندان برای آنان ننهاده است.

گفت: آن که کودکان را به او سپرده کسی جز تو است.

در روایتی دیگر است که ابن‌عباس گفت: ما خردسال بوده‌ایم اما اینک بزرگ شده‌ایم.

معاویه گفت: اما تو مهتر آن طایفه‌ای.

گفت: تا ابوعبدالله حسین بن علی هست، نه.

فضل بن عباس گفته است:

امروز پسر هند آسوده‌خاطر است و سرمستی‌ای آشکار دارد که حسن علیه‌السلام کشته شده است.

رحمت خدا بر او باد که مدت‌ها است کینه و خشم در دل پسر هند نهاده است.

مردمان پس از او آسودند که در خاک آرمید تا گروگان رخدادهای روزگار باشد.

و امروز ای پسر هند، آسوده‌خاطر چراکن که چرای شتران آنان را چاق کند[1].

با برادر در دم جان سپردن

روایت کرده‌اند که چون حسن علیه‌السلام در آستانهٔ جان سپردن قرار گرفت، حسین علیه‌السلام به او گفت: برادرم، دوست دارم از حال تو آگاه باشم.

حسن علیه‌السلام گفت: از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که می‌فرمود: تا ما اهل بیت جان در تن داریم عقل از ما جدا نمی‌شود. دست خود در دست من بگذار تا چون فرشتهٔ مرگ را دیدم دست تو را بفشارم.

حسین علیه‌السلام دست در دست حسن علیه‌السلام نهاد.

لختی بعد، حسن علیه‌السلام دست حسین علیه‌السلام را به آرامی فشرد. حسین علیه‌السلام گوش خود به دهان او نزدیک کرد و او گفت: فرشتهٔ مرگ مرا گفت: مژده بدار که خداوند از تو خشنود و جدّ تو شفاعت‌کننده است[2].

۱.

أصبح الیوم ابن‌هند آمناً	ظاهر النخوة إذ مات الحسن
رحمة الله علیه إنما	طالما أشجی ابن‌هند و ارن
استراح القوم منه بعده	إذ ثوی رهناً لاجداث الزمن
فارتع الیوم ابن‌هند آمناً	أینما یقمص بالعیر السمن

۲. روایت را در منابع کهن نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۱۶۰/۴۴) آن را بدون توضیح به نقل از کتاب حاضر آورده است.

خاکسپاری

حسن‌علیه السلام سپرده بود که او را نزد جد خویش به دیداری تازه برند. از این روی چون رحلت کرد حسین‌علیه السلام او را غسل داد و کفن کرد و بر تابوت نهاد.

اما زمانی که پیکر او را سوی قبر پیامبرصلی الله علیه وآله بردند آن بدخواهان با جمعیت خود روی کردند و مروان می‌گفت: ای پروردگار پیکارها، پیکار از آشتی بهتر است. آیا عثمان در نقطه‌ای دور از مدینه به خاک سپرده شود و حسن در کنار پیامبرصلی الله علیه وآله دفن شود؟ تا زمانی که من شمشیر در کف دارم هرگز چنین نخواهد شد.

ابن‌عباس به سوی او شتافت و سخنی فراوان با همدیگر گفتند و ابن‌عباس به او گفت: از همان راه که آمده‌ای بازگرد. ما قصد دفن او در این‌جا نداریم. تنها می‌خواهد با جد خویش دیداری تازه کند. آن‌گاه او را به نزد مادرش بازمی‌گردانیم و او را بر پایهٔ وصیتش در آن‌جا به خاک می‌سپاریم. البته، اگر او وصیت کرده بود که او را در کنار پیامبرصلی الله علیه وآله به خاک بسپارند تو ناتوان‌تر از آن بودی که ما را از این کار بازگردانی. لیک او خود حرمت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله را که نباید بدان آسیبی وارد آید می‌دانست[1].

آن بدخواهان در این گیر و دار بر جنازهٔ آن حضرت تیر افکندند تا جایی که از آن هفتاد تیر بیرون کشیده شد.

ابن‌حماد گفته است:

مردمانی با او به نزاع پرداختند که خدای را سوگند، بویی از اسلام نبرده بودند.

آیا بیگانه‌ای در جوار احمدصلی الله علیه وآله دفن شود و نواده‌اش از جوار او بازداشته و منع گردد؟

مگر حسن‌علیه السلام آن فرزند پاک پیامبرصلی الله علیه وآله گوشت و خون و استخوان او نبود؟[2]

صقر بصری گفته است:

پیکر او را آوردند تا در جوار تو به مضجع سپرند. اما گروهی آمدند و او را بازداشتند و راه بر او بستند.

---

۱. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۶۸؛ مفید، الارشاد، ۱۸/۲.

۲.

فنازعه اناس لم یذوقوا	و حق الله للاسلام طعما
أیدفن جنب احمد اجنبی	و یمنع سبطه منه و یحمی
ألم‌یکن ابنه الحسن الزکی	له لحماً بلی و دماً و عظما

آنان کسی را که نزدیک‌ترین و عزیزترین خلق نزد تو بود بازداشتند، لیک پسندیدند که بیگانه‌ای در جوار تو بیارمد[۱].

عایشه بر یابو نشست

ابن‌عباس گفته است: در این هنگام عایشه بر یابویی آراسته و زین شده همراه با چهل سوار بدان‌جا آمد، در حالی که می‌گفت: چه می‌بینم؟ چرا می‌خواهید کسی را به سرای من برید که او را خوش ندارم و دوست نمی‌دارم؟

ابن‌عباس پس از سخنانی در پاسخ او گفت:

بر شتر نشستی و بر یابو نشستی و اگر زنده ماندی فیل سوار می‌شوی[۲].

صقر بصری گفته است:

در روز خاکسپاری آن حسن هدایتگر علیه‌السلام، شتابان بر یابوی خویش نشستی،
و تکبر ورزیدی و سد راه شدی و دشمنی ورزیدی و به رویارویی آمدی،
و در سرای پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به ستم فرمان خود پیش بردی.
آیا همسر بیش از دختر به ارث سزاوار است؟
تو را یک نهم از یک هشتم است، اما بر کل اموال حکم راندی!
بر شتر نشستی، بر یابو نشستی و اگر زنده مانی بر فیل خواهی نشست[۳].

---

۱. و أتوا به لیضاجعوک بجسمه — فأتاه قوم مانعوه فمانعا
منعوا أعز الخلق منک قرابة — و رضوا بجسمک للغریب مضاجعا

۲. جملت و بغلت — و لو عشت لفیلت
برای داستان ← مفید، الارشاد، ۱۸/۲ و ۱۹؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۴۲/۱ و ۲۴۳.

۳. و یوم الحسن الهادی — علی بغلک أسرعت
و مایست و مانعت — و خاصمت و قاتلت
و فی بیت رسول الله — بالظلم تحکمت
←

مرثیهٔ حسین علیه السلام

چون حسن علیه السلام را بر خاک نهادند حسین علیه السلام مرثیه خواند:

آیا سر خویش روغن بمالم و آن گه که نشینم بوی خوش پراکنم، در حالی که سر تو بر خاک است و تن تو بی‌جامه؟

یا از این دنیا در آنچه دوست دارم بهره برم؟ زنهار که هرچه به تو نزدیک باشد همان محبوب من است.

پیوسته می‌گریم تا زمانی که کبوتری بر گور تو آواز می‌خواند و باد صبا و جنوب می‌وزد،

و تا زمانی که در چشمم قطره‌ای از اشک است و تا آن زمان که در حجاز بر درختی شاخه‌ای سبز هست.

گریه‌ام طولانی است و سرشک سرشار، و تو دور و مزارت نزدیک،

و نیز غریب، در حالی که آخرِ خانه‌ها به پیرامون آن آرامگاه رسیده است. زنهار که هرکه زیر خاک باشد غریب است.

آن هم که مانده برخلاف آن که رفته است، پیوسته به شادی نیست، و مرگ را در هر مردی بهره‌ای است.

مال‌باخته آن نیست که مال از او ستانده‌اند، بل آن است که برادر خویش را در خاک پنهان ساخته است.

خویشاوند تو آن کس است که شب همدم سخن تو شود. اما آن را که به زیر خاک رفته است خویشاوندی نیست[1].

→

هل الزوجة أولی بالـ ... مواریث من البنت
لک التسع من الثمن ... فبالکل تحکمت
تجملت تبغلت ... و لو عشت تفیلت

۱. أأدهن راسی أم تطیب مجالسی ... و رأسک معفور و أنت سلیب
أو أستمتع الدنیا لشیء احبه ... ألا کل ما أدنی الیک حبیب
فلازلت أبکی ما تغنت حمامة ... علیک و ما هبت صبا و جنوب

←

همو گفته است:

اگر از اندوه تو نمیرم بسی دلتنگ مرگ شده‌ام[۱].

سلیمان بن قته گفته است:

آن که مرگ حسن علیه‌السلام را خبر آورده خدای را تکذیب نکرده است و البته دروغ دانستن خبر مرگ او را حسنی نیست.

تو دوست من بودی و یار گزیده‌ام بودی و هر طایفه‌ای‌را یکی از خود ایشان هست که مایهٔ آرام دل‌ها باشد.

در سرای می‌گردم و تو را نمی‌بینم، اما در این سرای کسانی هستند که همدمی با ایشان مایهٔ زیان است.

اینک به جای تو با آنان همنشین شده‌ام، اما کاش میان من و آنان از این‌جا تا عدن فاصله بود[۲].

دعبل گفته است:

در غم رفتگان به اندوه آنان که رفته‌اند دل را تسلی ده که تسلی دادن اندوه را فرو بنشاند،

تسلی به مرگ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، فقدان وصی علیه‌السلام، کشته شدن حسین علیه‌السلام و مسموم گشتن حسن علیه‌السلام[۳].

→

و ماهملت عینی من الدمع قطرة — و ماالخضر فی دوح الحجاز قضیب

بکائی طویل و الدموع غزیرة — و أنت بعید و المزار قریب

غریب و اطراف البیوت تحوطه — ألا کل من تحت التراب غریب

و لایفرح الباقی خلاف الذی مضی — و کل فتی للموت فیه نصیب

فلیس حریباً من اصبب بماله — و لکن من واری اخاه حریب

نسیبک من أمسی یناجیک طرفه — و لیس لمن تحت التراب نسیب

۱. ان لم‌امت اسفا علیک فقد — اصبحت مشتاقا الی الموت

۲. ما کذب الله من نعی حسنا — لیس لتکذیب نعیه حسن

کنت خلیلی و کنت خالصتی — لکل حی من أهله سکن

أجول فی الدار لاأراک و فی الـ — ـدار اناس جوارهم غبن

بدلتهم منک لیت انهم — أضحوا و بینی و بینهم عدن

← ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۵۰.

۳. تعز بمن قد مضی سلوة — و ان العزاء یسلی الحزن

بموت النبی و قتل الوصی — و ذبح الحسین و سم الحسن

منبه صوفی گفته است:

محنت‌های روزگار ابرهایی در هم تنیده‌اند و از چشم رخدادها اشک فرو ریزد.

آن‌گاه که غم‌ها روی هم انباشته گردد دل را به مصیبت‌های فرزندان فاطمهٔ بتول علیها السلام تسلی ده[1].

زیارت امام حسن علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرموده است: روزی حسن علیه السلام در حالی که سر بر دامن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله داشت سر بلند کرد و پرسید: پدرم، آن را که پس از مرگ تو را زیارت کند چه خواهد بود؟

فرمود: «فرزندم، هرکس پس از مرگ من به زیارتم آید بهشت از آن او خواهد بود، هرکس پس از مرگ پدرت به زیارت او رود بهشت از آن او خواهد بود و هرکس پس از مرگ تو به زیارتت آید بهشت از آن او خواهد بود»[2].

---

۱. محن الزمان سحائب متراکمة عین الحوادث بالفواجع ساجمه
فاذا الهموم تراکمتک فسلها بمصاب اولاد البتولة فاطمه

۲. «یا بنی، من اتانی زائرا بعد موتی فله الجنة و من اتی اباک زائراً بعد موته فله الجنة و من اتاک زائرا بعد موتک فله الجنة» ← ابن‌قولویه، کامل الزیارات، ۳۹؛ مفید، المزار، ۱۹؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۶۸؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۰/۶.

بخش ۱۷

امامت ابوعبدالله سید الشهدا امام حسین علیه السلام

فصل ۱

مقدمات

گواه‌هایی قرآنی

سپاس خدایی را که به ریز و درشت کارها آگاه است و نعمت اندک و بسیار بر مردمان فروبارد. خدای رحمان مهربان که از راز هر گناه خرد و کلان باخبر است و مؤمنان را به برهان روشن و دلیل آشکار به راه حق راه نموده و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و آیین ابراهیم علیه السلام را به سامان داشته و فرموده است: ﴿وَأَنَّ هٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾[1].

امام صادق علیه السلام هنگامی که در حضور او از حسین بن علی علیه السلام یاد شد، چنین خواند: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴾[2].

---

۱. انعام / ۱۵۳: و بدانید این است راه راست من. پس از آن پیروی کنید و از راه‌های دیگر که شما را از راه وی پراکنده می‌سازد پیروی مکنید.

۲. طور / ۲۱: و کسانی که گرویده و فرزندانشان آن‌ها را در ایمان پیروی کرده‌اند فرزندانشان را به آنان ملحق خواهیم کرد و چیزی از کارهاشان را نمی‌کاهیم. هرکسی در گرو دستاورد خویش است.

متن روایت مورد اشارهٔ مولف این است که محمد بن مسلم گفته است: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: راز این عظمت

←

همچنین خدای عزّ و جلّ فرمود: ﴿وَأَنَّ هٰذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیمًا فَاتَّبِعُوهُ﴾[۱].

خداوند فرمود: ﴿إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْرٰهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَهٰذَا النَّبِیُّ وَالَّذِینَ ءَامَنُوا وَاللهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ﴾[۲].

اعرج از ابوهریره نقل کرده که گفته است: دربارهٔ آیهٔ ﴿وَ جَعَلَهَا کَلِمَةً بَاقِیَةً فِی عَقِبِهِ﴾[۳] از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم.

فرمود: «خداوند امامت را در نسل حسین علیه السلام قرار داد و از پشت او نه تن از امامان پدید آیند و مهدی امت علیه السلام از ایشان است»[۴].

پرسیدم: چگونه امامت نه در فرزندان حسن علیه السلام، بلکه در فرزندان حسین علیه السلام قرار گرفت؟

فرمود: «موسی علیه السلام و هارون علیه السلام دو پیامبر، دو مرسل و دو برادر بودند. خداوند نبوت را نه در صلب موسی علیه السلام، بلکه در پشت هارون قرار داد»[۵].

سپس امام علیه السلام از این سخن به میان آورد که کسی را نسزد که دربارهٔ کار خدا بپرسد؛ چرا که او در افعال خود حکیم است: ﴿لَا یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَ هُمْ یُسْئَلُونَ﴾[۶].

→

حسین علیه السلام چیست؟ او در نهاد خویش چه دارد؟

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند او را به پیامبر خویش صلی الله علیه و آله ملحق ساخته و او در درجه و مرتبت پیامبر صلی الله علیه و آله با او است. امام علیه السلام آن‌گاه آیه را تلاوت فرمود. ← طوسی، الامالی، ۳۱۶.

۱. انعام / ۱۵۳: و بدانید این است راه راست من. پس از آن پیروی کنید.

برای روایت حاکی از انطباق صراط الهی بر امیرمؤمنان و فرزندان او از حضرت زهرا علیها السلام ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۱۳۷.

۲. آل‌عمران / ۶۸: در حقیقت، نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کرده‌اند و نیز این پیامبر و کسانی که به آیین او ایمان آورده‌اند و خدا سرور مؤمنان است.

برای روایت حاکی از انطباق ﴿الَّذِینَ ءَامَنُوا﴾ در این آیه بر ائمه علیهم السلام ← کلینی، الکافی، ۱۹۹/۱؛ ابن‌بابویه، کمال الدین، ۹۷۶؛ طبرسی، الاحتجاج، ۲۲۷/۲.

۳. زخرف / ۲۸: و او آن را در پی خود سخنی جاویدان کرد.

۴. «جعل الامامة فی عقب الحسین یخرج من صلبه تسعة من الأئمة منهم مهدی هذه الامة».

۵. «ان موسی و هارون کانا نبیین و مرسلین اخوین فجعل الله النبوة فی صلب هارون دون صلب موسی».

۶. انبیاء / ۲۳: در آنچه خدا انجام می‌دهد چون و چرا راه ندارد ولی آنان سؤال خواهند شد.

برای روایت مشتمل بر متون پیشگفته و آیه‌ها ← ابن‌بابویه، الخصال، ۳۰۵؛ همو، کمال الدین، ۳۵۹.

سدی گفته است: ﴿فِی عَقِبِهِ﴾ یعنی در خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله[1]؛ بدین معنا که تا روز قیامت ولایت ایشان داریم و تا روز قیامت از دشمنانشان بیزاری می‌جوییم.

حماد بن عیسی جهنی از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که فرموده است: «پس از حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام امامت در دو برادر گرد نیاید. امامت در فرزندان و سپس فرزندان فرزندان است»[2].

زید بن علی در ذیل آیه گفته است: خلافت جز در ما روا نیست[3].

در روایت است که چون حسین علیه‌السلام راگاه جان سپردن رسید بر او روا نبود که امامت را به فرزندان برادر خود بسپارد، از آن روی که خداوند فرموده است: ﴿وَأُولُوا ٱلْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ ٱللهِ﴾[4] و فرزندان او بیش از برادرزادگانش و نسل‌های پسین آن‌ها به او نزدیک بودند و به همین دلیل نیز به میراث او سزاوارتر. چنین است که این آیه فرزندان حسن علیه‌السلام را از سلسلهٔ امامت بیرون برده و آن را تنها در فرزندان حسین علیه‌السلام قرار داده است و تا قیامت نیز در میان ایشان باشد[5].

دلیل دیگر آن است که خداوند فرموده: ﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا﴾[6]. بدین سبب علی بن حسین علیه‌السلام به خوانخواهی پدر سزاوارتر و در پرداختن به کار امامت سزامندتر بود.

عبدالله بن حسین گفته است: امامت در فرزندان حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام باشد؛ زیرا آن دو تن سرور جوانان اهل بهشتند و هر دو در فضیلت با یکدیگر برابرند، با این تفاوت که حسن علیه‌السلام به سن و سال و پیشی داشتن بر حسین علیه‌السلام برتری دارد. بنابراین، بایسته است که امامت در نسل همان شخص برتر باشد.

اما ربیع بن عبدالله در پاسخ او گفت: موسی علیه‌السلام و هارون علیه‌السلام هر دو پیامبرانی مرسل بودند و موسی علیه‌السلام از هارون علیه‌السلام بزرگ‌تر و برتر بود. لیکن خداوند نبوت را نه در نسل موسی علیه‌السلام، بلکه در نسل

---

۱. ← طوسی، التبیان، ۱۹۳/۹؛ طبرسی، مجمع البیان، ۷۶/۹.

۲. «لاتجتمع الامامة فی اخوین بعد الحسن و الحسین إنما هی فی الاعقاب و اعقاب الاعقاب». برای متن با مقداری تفاوت ← ابن‌بابویه قمی، الامامة و التبصرة، ۵۷؛ کلینی، الکافی، ۲۸۶/۱؛ ابن‌بابویه، کمال الدین، ۴۱۴؛ طوسی، الغیبة، ۲۲۶.

۳. ← سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ۲۰۷؛ طبرسی، الاحتجاج، ۱۵۲/۱.

۴. انفال / ۷۵: و خویشاوندان نسبت به یکدیگر در کتاب خدا سزاوارترند.

۵. ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۷۲/۲. در این کتاب مضمون حاضر از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است.

۶. اسراء / ۳۳: و هرکس مظلوم کشته شود به سرپرست وی قدرتی داده‌ایم.

هارونعليه السلام قرار داد. همین گونه، خداوند امامت را در نسل حسینعليه السلام قرار داد تا در این مسئله نیز مو به مو همان نسبت میان پیامبران پیشین در پیش گرفته شود.

خبر این گفت‌وگو به امام صادقعليه السلام رسید و او فرمود: آفرین بر تو ای ربیع[1].

حساب جمل

در حساب جمل نیز می‌توان دلالتی بر این یافت که امامت در فرزندان حسینعليه السلام باشد؛ زیرا واژهٔ «حسین» معادل صد و بیست و هشت است که [از معادل «حسن»] ده تا بیشتر باشد، و از دیگر سوی حسینعليه السلام و فرزندان او ده تن هستند.

قاضی ابن‌قادوس بصری گفته است:

این بیعت رضوان است که پرهیزگاری آن را استحکام بخشیده و متن صریح روشن آن را روشن‌تر ساخته و محکم کرده است.

جد تو ناگزیر نبود دربارهٔ پدرت که عموزادهٔ او بود و با او نسبت داشت، وصیت کند،

همچنین دربارهٔ حسینعليه السلام که امامت را از برادر خود که او را پسرانی بود به دست آورد، بی‌آن که این دو تن در کار جانشینی امامت اختلاف ورزند[2].

موسی بن جعفرعليه السلام و حسین بن علیعليه السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿ٱلَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ أَقَامُوا ٱلصَّلَوٰةَ﴾[3] فرموده‌اند: این آیه دربارهٔ ما اهل بیت نازل شده است[4].

ابوبصیر از امام صادقعليه السلام روایت کرده که دربارهٔ آیهٔ ﴿قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَـٰهُكُمْ إِلَـٰهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾[5]، فرموده: این واژهٔ اخیر «مُسلِّمون» به تشدید نازل شده است؛ یعنی وصیت را

---

۱. ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۲۰۹/۱ و ۲۱۰، با تفاوتی در ناقل روایت.

۲.
هی بیعة الرضوان أبرمها التقی | و أنارها النص الجلی و ألجما
ما اضطر جدک فی أبیک وصیة | و هو ابن عم أن یکون له انتمی
و کذا الحسین و عن أخیه حازها | و له البنون بغیر خلف منهما

۳. حج / ۴۱: همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم نماز برپا می‌دارند.

۴. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۲۷۴.

۵. انبیاء / ۱۰۸: بگو: جز این نیست که به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است. پس آیا مسلمان می‌شوید؟

پس از من به علی علیه السلام تسلیم می‌کنید[۱].

امام باقر علیه السلام فرموده است: در قرائت علی علیه السلام ـ که خود تنزیل فرودآوردهٔ جبرئیل بر محمد صلی الله علیه و آله است ـ چنین است: «﴿فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ﴾ مسلّمون رسول الله و الامام بعده»[۲].

امام باقر علیه السلام در ذیل آیهٔ ﴿لَقَدْ سَمِعَ اللهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾[۳] فرموده است: مردمان گمان دارند امام به آنچه نزد او می‌آورند نیاز دارد[۴].

گونه‌های پیروان

پیروان پنج طایفه‌اند و هرکدام را روزی‌ای است:

ـ پیروان حکمران که آتش از ایشان باشد؛ ﴿وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ﴾[۵].

ـ پیروان شیطان‌ها که همان لعنت‌شدگان هستند؛ ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ﴾[۶].

ـ پیروان پیشوایان خواسته‌های نفسانی که هلاکت از آن ایشان است؛ ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾[۷].

ـ پیروان امامان که بهشت از آن ایشان است. خداوند دربارهٔ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ﴿فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾[۸]، دربارهٔ علی علیه السلام فرمود: ﴿وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ

---

۱. در تفسیر العیاشی (۱۴۲/۲) چنین مضمونی در ذیل آیهٔ ۱۴ سورهٔ هود روایت شده و آن آیه چنین است: ﴿فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللهِ وَأَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾؛ پس اگر اجابت نکردند بدانید که آنچه نازل شده است به علم خدا است و این که معبودی جز او نیست. پس آیا شما گردن می‌نهید؟

۲. پس نمیرید جز در حالی که کار را به پیامبر خدا و امام پس از او تسلیم کرده باشید.

این متن به بخشی از آیهٔ ۱۳۲ سورهٔ بقره نظر دارد.

۳. آل‌عمران / ۱۸۱: مسلماً خداوند سخن کسانی را که گفتند خدا نیازمند است و ما توانگریم شنید. به زودی آنچه را گفتند و به ناحق کشتن آنان پیامبران را، خواهیم نوشت و خواهیم گفت: بچشید عذاب سوزان را.

۴. روایت را در منابع کهن نیافتم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۲۷۸/۲۴) آن را تنها به نقل از کتاب حاضر آورده است.

۵. هود / ۱۱۳: و به کسانی که ستم کرده‌اند متمایل شوید که آتش دوزخ به شما می‌رسد.

۶. بقره / ۱۶۸ و ۲۰۸؛ انعام / ۱۴۲: و از گام‌های شیطان پیروی مکنید.

۷. مائده / ۷۷: و از پی هوس‌های گروهی که پیش از این گمراه گشتند و بسیاری از مردم را گمراه کردند و خود از راه راست منحرف شدند نروید.

۸. بقره / ۳۸: پس آنان که هدایتم را پیروی کنند بر ایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد.

مَعَهُ﴾[۱]، و دربارهٔ امامان دوازده‌گانه علیهم السلام فرمود: ﴿وَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَ ٱتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ﴾[۲].

دختر یزدگرد

چون تصرف‌شدگان سرزمین فارس را به مدینه آوردند عمر خواست زنانشان را بفروشد و مردانشان را بردهٔ عرب‌ها کند. او تصمیم داشت اینان افراد بیمار و ضعیف و پیر و ناتوان را در طواف کعبه بر شانه‌های خود حمل کنند.

اما امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: مهتر یک قوم را گرامی بدارید، هرچند آن قوم مخالفتان باشند. این فارسیان مردمانی فرزانه و بزرگوارند و با ما از در تسلیم درآمده و به اسلام علاقه‌مند شده‌اند. اینک من سهم خود و سهم بنی‌هاشم از ایشان را در راه خدا آزاد می‌کنم»[۳].

مهاجران و انصار هم گفتند: ای برادر پیامبر خدا، ما نیز سهم خویش را به تو بخشیدیم.

علی علیه السلام فرمود: خدایا خود گواه باش که آنان بخشیدند و من پذیرفتم و همه را آزاد کردم.

عمر گفت: علی بن ابی‌طالب در این کار بر من پیشی جست و تصمیم مرا دربارهٔ عجم‌ها نقض کرد.

در این میان گروهی از شاهزادگان علاقه داشتند به همسری مردان درآیند.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: آنان را آزاد می‌گذاریم و اجبار نمی‌کنیم.

بزرگ‌تر ایشان به انتخاب شهربانو دخت یزدگرد اشاره کرد. اما او خود را پوشاند و نپذیرفت.

او را گفتند: ای بانوی طایفهٔ خویش، کدام یک از خواستگاران خویش را برمی‌گزینی؟ آیا به شوهر رضایت داری؟

او سکوت کرد.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: رضایت داده است و هنوز انتخاب باقی است. سکوت او پذیرفتن است.

پس سخن خود را در این باره که انتخاب کند تکرار کردند.

---

۱. اعراف / ۱۵۷: و نوری را که بر او نازل شده است پیروی کردند.

۲. طور / ۲۱: و کسانی که گرویده و فرزندانشان آن‌ها را در ایمان پیروی کرده‌اند... .

ظاهراً در سامان یافتن پنج مورد اختلالی وجود دارد؛ چه، سه مورد اخیر اگر هرکدام را مستقل حساب کنیم در کنار سه مورد نخست شش مورد را تشکیل می‌دهد، و اگر آن‌ها را یک مورد بدانیم جمع موارد چهار خواهد بود.

۳. «ان النبی قال: اکرموا کریم قوم و إن خالفوکم و هؤلاء الفرس حکماء کرماء فقد ألقوا الینا بالسلم و رغبوا فی الاسلام فقد أعتقت منهم لوجه الله حقی و حق بنی‌هاشم».

گفت: اگر اختیار با من باشد، من از کسانی نیستم که از آن نور پرفروغ و از آن شهاب روشنی‌گستر حسین علیه‌السلام بگذرم.

امیرمؤمنان علیه‌السلام پرسید: چه کسی را برمی‌گزینی که ولیّ تو [در این عقد] باشد؟

گفت: تو را.

پس امیرمؤمنان علیه‌السلام به حذیفة بن یمان فرمود تا خطبهٔ عقد بخواند.

او خطبه خواند و وی را به همسری حسین علیه‌السلام درآورد[1].

ابن‌کلبی گفته است: علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام حریث بن جابر حنفی را راهی مشرق کرد. او دختر یزدگرد فرزند شهریار فرزند خسرو را فرستاد. علی علیه‌السلام وی را به پسر خود حسین علیه‌السلام داد و او علی علیه‌السلام را به دنیا آورد[2].

کسی دیگر گفته است: حریث دو دختر از یزدگرد نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام فرستاد و او یکی را به پسر خود حسین علیه‌السلام داد که علی بن حسین علیه‌السلام را به دنیا آورد و دیگری را به همسری محمد بن ابی‌بکر داد که قاسم بن محمد را به دنیا آورد. بدین سان علی بن حسین علیه‌السلام و قاسم بن محمد پسرخاله‌اند[3].

حساب جمل

«حسین بن علی» علیه‌السلام در حساب جمل معادل «امام المسلمین بالحق» است و هریک از این دو عبارت با عدد چهارصد و نود و هفت برابرند.

زاهی گفته است:

ای سرور من، ای خاندان یس و ای کسانی که از جانب خداوند بر آن‌ها وحی نازل شده است،

اگر شما نبودید، نه خداوند واجبی را پذیرفته بود و نه ما به دریای بخشایش او نهری می‌یافتیم.

شما از همان عالم ذرّ صاحبان ولایت عهد بر مایید و کسانی که محبت ایشان بر ما واجب شده است.

هر کس شما را با دیگران قیاس کند و نوشاک گوارا را با آب گل‌آلود درآمیزد،

به سان کسی است که کوه را با سنگریزه همانند داند یا از سر نادانی دریا را به قطرهٔ باران بسنجد[4].

---

۱. ← طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۹۴ - ۱۹۶.

۲. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۶۶/۳.

۳. ← همان، ۲۶۷؛ مفید، الارشاد، ۱۳۷/۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۰۱.

۴. یا سادتی یا آل یاسین و من   علیهم الوحی من الله هبط

←

کشاجم گفته است:

ای خاندان پیامبر، آن گونه که ستارگان درخشان برترند، شما نیز برتری دارید.

و با افتخارهایی که همه‌جا بر زبان‌ها جاری است دشمنان خویش را هراسان کرده‌اید.

سخنوری و اندیشه و تدبیر سنجیده از شرافت‌های شمااست،

و چون به بلندمرتبگی ببالند، شما را رتبه‌هایی بلند و ارجمند است[۱].

بشنوی گفته است:

ای ناصبی، با همهٔ توان خود تلاش کن، اما من به محبت خاندان محمد ﷺ چنگ زده‌ام،

همان پاکان و پیراستگان هدایتگر که مطهرند و وابستهٔ ایشان نیز پاکزاد است.

ایشان را دوست دارم و از دشمنانشان بیزاری می‌جویم، مرا از تو باکی نیست خواه از ملامت خویش بکاه و خواه بر آن بیفزای.

چنان که در حدیث مسند است آنان به سان ستارگان مایهٔ امانند و کشتی‌های نجات[۲].

→

لولاکم لم‌یقبل الفرض و لا — رحنا لبحر العفو من اکرم شط

أنتم ولاة العهد فی الذر و من — هواهم الله علینا قد شرط

ما أحد قایسکم بغیرکم — و مازج السلسل بالشرب اللمط

إلا کمن ضاهی الجبال بالحصی — أو قایس الابحر جهلا بالنقط

۱. آل الرسول فضلتم — فضل النجوم الزاهره

و بهرتم أعداءکم — بالمأثرات السائرة

و لکم من الشرف البلا — غة و الحلوم الوافره

و اذا تفوخر بالعلی — فیکم علاکم فاخره

← دیوان کشاجم، ۱۹۳.

۲. یا ناصبی بکل جهدک فاجهد — انی علقت بحب آل محمد

الطاهرین الطیبین ذوی‌الهدی — طابوا و طاب ولیهم فی المولد

والیتهم و برئت من أعدائهم — فافلل ملامک لا أبا لک أو زد

فهم أمان کالنجوم و انهم — سفن النجاة من الحدیث المسند

فصل ۲

معجزه‌های امام حسین علیه السلام

تولد در شش ماهگی

در کتاب انوار آمده است که خداوند متعال پیامبر صلی الله علیه و آله را به حمل و ولادت حسین علیه السلام تبریک و به کشته شدن او تسلیت گفت.

فاطمه علیها السلام از این امر آگاهی یافت و ناخرسند شد.

پس این آیه فرود آمد: ﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلٰثُونَ شَهْرًا﴾[1].

بارداری همهٔ زنان نه ماه است و هیچ کودکی در کمتر از شش ماه زاده نشده است که زنده مانده باشد، مگر عیسی علیه السلام و حسین علیه السلام[2].

شیر خوردن از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله

در غرر[3] ابوالفضل بن حیزانه به سند خودِ وی آمده است که فاطمه علیها السلام چون حسین علیه السلام را به دنیا آورد بیمار گشت و شیر او خشک شد.

---

۱. احقاف / ۱۵: مادرش با تحمل رنج به او باردار شد و با تحمل رنج او را به دنیا آورد و بار برداشتن و از شیر گرفتن او سی ماه است.

۲. ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۲۰۱.

۳. از این کتاب نشانی نیافتم. نام مؤلف نیز افزون بر ضبط حاضر، ابن‌جیزانه و ابن‌خیرانه هم آمده است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دایه‌ای جست. اما نیافت.

از این روی خود نزد او می‌آمد و انگشت اشاره در دهان او می‌نهاد و او می‌مکید. خداوند نیز در انگشت پیامبر صلی الله علیه و آله روزی‌ای قرار داد و او می‌خورد.

گفته‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله زبان خود در کام او می‌نهاد و چونان که پرنده جوجه خود را سیر کند او را سیر می‌کرد و خداوند در این کار روزی‌ای برای حسین علیه السلام قرار داده بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله این کار را چهل روز انجام داد و گوشت حسین علیه السلام از گوشت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رویید[1].

بره دختر امیه خزاعی گفته است: چون فاطمه علیها السلام به حسن علیه السلام باردار شد پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: تو پسری خواهی آورد که جبرئیل بشارت او را به من داده است. او را شیر مده تا خود نزد تو آیم.

پس از چندی پیامبر صلی الله علیه و آله برای کاری بیرون رفت.

بره گفته است: پس از آن که حسن علیه السلام ولادت یافت روزی بر فاطمه علیها السلام وارد شدم، در حالی که سه روز فرزند خود را شیر نداده بود.

گفتم: او را به من ده تا شیرش دهم.

گفت: نه.

اما پس از چندی دلسوزی مادرانه در او اثر گذاشت و فرزند خود را شیر داد.

چون پیامبر صلی الله علیه و آله نزد او آمد پرسید: چه کرده‌ای؟

گفت: دلسوزی مادرانه در من اثر گذاشت و او را شیر دادم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدای ـ عزّ و جلّ ـ جز آنچه خواهد برنیاورد.

چون فاطمه علیها السلام به حسین علیه السلام باردار شد پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای فاطمه، پسری به دنیا خواهی آورد که جبرئیل مرا به آمدن او تبریک گفته است. او را شیر مده تا خود نزد تو آیم، هرچند یک ماه به درازا کشد.

در این میان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای کاری بیرون رفت و در همین زمان فاطمه علیها السلام حسین علیه السلام را به دنیا آورد.

فاطمه علیها السلام او را شیر نداد تا هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله بازآمد.

---

۱. ← ابن‌بابویه قمی، الامامة و التبصرة، ۵۲؛ ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۲۰۶/۱.

پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: چه کرده‌ای؟

گفت: او را شیر نداده‌ام.

پیامبر صلی الله علیه و آله او را گرفت و زبان خود در دهانش گذاشت و حسین علیه السلام از آن می‌مکید تا جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بس است حسین، بس است حسین.

سپس فرمود: خداوند جز آنچه بخواهد برنیاورد. آن ـ یعنی امامت ـ در تو و فرزندانت خواهد بود[1].

چشمه‌ای که در کربلا برجوشاند

چون در کربلا حسین علیه السلام را از آب محروم ساختند تیری برداشت و پشت خیمه زنان را تا نه قدم شمرد و آن‌جا راکند و آبی پاک از زمین برجوشید. از آن نوشیدند و مشک‌های خویش پر کردند.

نشان دشمنی مروان

کلبی روایت کرده است که مروان به حسین علیه السلام گفت: اگر تفاخر شما به فاطمه علیها السلام نبود به چه کسی بر ما فخر می‌کردید؟

حسین علیه السلام از جای پرید و حلقوم او گرفت و فشرد و عمامه‌اش را در گردنش پیچید تا جایی که او از هوش رفت. آن‌گاه او را رها کرد و سخنانی گفت و در پایان فرمود: «خدای را سوگند، از جابرسا تا جابلقا، کسی از گردن‌نهادگان به اسلام نیست که پیش از تو و پدرت، آن هنگام که بود، با خدا و پیامبرش و خاندان او دشمنی داشته باشد، و نشان این سخن من آن که هرگاه خشم کنی ردایت از شانه‌هایت فرو افتد»[2].

راوی گفته است: به خدا سوگند، مروان برنخاست جز آن که خشمگین و برافروخته شد و ردایش از شانه‌اش فروافتاد[3].

---

۱. خبر را در منابع کهن نیافتم. اما علامه مجلسی آن را در بحار الانوار (۲۵۴/۴۳) بدون توضیح و نقد به نقل از کتاب حاضر آورده است.

۲. «و الله ما بین جابرسا و جابلقا رجل ممن ینتحل الاسلام أعدی لله و لرسوله و لأهل بیته منک و من أبیک إذ کان و علامة قولی فیک انک اذا غضبت سقط رداؤک عن منکبک».

۳. برای داستان و متن پیشین با مقداری تفاوت ← طبرسی، الاحتجاج، ۲۳/۲ و ۲۴.

رخت بربستن تب

زرارة بن اعین گفته است: از امام صادق‌علیه‌السلام شنیدم که از پدران خود نقل می‌کند که بیماری تب سختی داشت. امام حسین‌علیه‌السلام به عیادت او رفت. چون از در سرای او وارد شد تب آن مرد پرید.

مرد گفت: واقعاً و به حق، اکنون که تب از شما می‌گریزد به داده‌های شما رضایت دهم.

امام حسین‌علیه‌السلام فرمود: «خداوند هیچ چیز را نیافریده، مگر این که آن را به طاعت ما فرمان داده است»[1].

راوی گفته است: ناگهان صدایی شنیدیم ــ و البته صاحب صدا را ندیدیم ــ که می‌گفت: لبیک.

امام‌علیه‌السلام به صاحب آن صدا فرمود: مگر نه آن که امیرمؤمنان‌علیه‌السلام تو را فرموده است به کسی نزدیک نشوی جز آن که دشمن باشد یا گناهکاری که کفارهٔ گناهش شوی؟ این مرد را چه بوده است؟

آن بیمار عبدالله بن شداد بن هادی لیثی بود[2].

گناهکار را رهاند

در تهذیب الاحکام است که امام صادق‌علیه‌السلام فرمود: زنی طواف می‌کرد و مردی پشت سر او بود. زن بازوی خود بیرون آورد و مرد دست خویش بدان سوی برد و بر آن نهاد.

خداوند دست او را به بازوی آن زن چسباند تا طواف را تمام کرد.

او را نزد فرمانروا فرستادند. مردمان نیز آن‌جا حاضر بودند و فرمانروا در پی فقیهان فرستاد. آنان می‌گفتند: دست او را ببرید که به جرمی دامن زده است.

امیر پرسید: آیا این‌جا کسی از فرزندان محمد پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله هست؟

گفتند: آری، حسین بن علی‌علیه‌السلام امشب آمده است.

کسی در پی او فرستاد و او را آورد. پس به او گفت: بنگر که بر سر این مرد چه آمده است.

امام‌علیه‌السلام رو به کعبه کرد و دستان خود بالا برد و مدتی دعا کرد و سپس نزد آن مرد بازآمد و دست او از بازوی آن زن جدا ساخت.

---

۱. «و الله ما خلق الله شیئا الا و قد امره بالطاعة لنا».

۲. برای روایت و متن پیشین ← طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۲۹۹/۱.

امیر پرسید: آیا او را در برابر آنچه کرده است کیفر ندهیم؟

فرمود: نه[1].

شگفتی از فضیلت‌ها

عبدالعزیز بن کثیر روایت کرده است: طایفه‌ای نزد حسین علیه السلام آمدند و گفتند: برای ما از فضیلت‌هایتان بگو.

فرمود: تاب و توان ندارید. از من کناره گیرید تا با یکی از شما اشارت‌هایی گویم. اگر طاقت داشت با همه خواهم گفت.

از او فاصله گرفتند.

پس با یکی از آنان چندان سخن گفت که او مدهوش و سرگشته شد و سرگردان ماند و به هیچ‌کس پاسخی نمی‌داد.

آن مردمان نیز پی کار خویش گرفتند.

طفلی که به سخن آمد

صفوان بن مهران گفته است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: در روزگار امام حسین علیه السلام دو مرد بر سر زن و کودکی نزاع داشتند و این یکی می‌گفت: از آن منند و آن دیگری می‌گفت: از آن من.

در این میان حسین علیه السلام بر آنان گذشت. از آن‌ها پرسید: بر سر چه چیز جنجال دارید؟

یکی گفت: این زن از آن من است.

حسین علیه السلام به مدعی نخست فرمود: بنشین.

او نشست.

کودک مورد نزاع شیرخواره بود و حسین علیه السلام به آن زن فرمود: ای زن، پیش از آن که خدا پرده از کارت بردارد راست بگوی.

گفت: این همسر من است و فرزند از آن او است و آن دیگری را نمی‌شناسم.

---

۱. ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۴۷۰/۵.

حسینعليه‌السلام به آن کودک فرمود: ای نوباوه، این زن چه می‌گوید؟ به اذن خداوند به سخن درآی.
کودک گفت: من نه از این مرد هستم و نه از آن مرد دیگر. پدرم چوپان فلان خاندان است.
پس فرمود آن زن را سنگسار کنند.
امام صادقعليه‌السلام فرموده است: پس از آن ماجرا کسی نشنید که این کودک دیگربار سخن گوید.

از مدینه به کوفه در یک لحظه

اصبغ بن نباته گفته است: از حسینعليه‌السلام پرسیدم و گفتم: سرورم، دربارهٔ چیزی از تو می‌پرسم که خود بدان یقین دارم و از رازهای الهی است و تو آن کسی هستی که این راز بدو سپرده شده است.

فرمود: ای اصبغ، آیا می‌خواهی هم‌سخن پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله با «ابودون»[1] پیش از ماجرای مسجد قبا را ببینی؟

گفتم: درست همین را می‌خواستم.

فرمود: برخیز.

ناگهان دیدم من و او هر دو در کوفه‌ایم. نگریستم و پیش از آن که چشم خود را کاملاً بگشایم مسجد را دیدم.

امامعليه‌السلام در چهره‌ام خندید و فرمود: «ای اصبغ، به سلیمان بن داوودعليه‌السلام باد داده شد، چندان که یک ماه در آمدن بود و یک ماه در رفتن، و مرا بیش از آنچه به سلیمان داده شده است داده‌اند»[2].

گفتم: خدای را سوگند، ای پسر پیامبر راست می‌گویی.

فرمود: «ما همان کسانیم که علم کتاب و بیان آنچه در آن است نزد ما است و آنچه داریم نزد هیچ کس دیگر از آفریدگان او نیست؛ زیرا ما اهل سرّ خداییم»[3].

گفتم: خدای را بر این سپاس.

سپس مرا فرمود: وارد شو.

---

۱. علامه مجلسی این تعبیر را تعبیری تقیه‌ای و مقصود از آن را ابوبکر دانسته است. ← بحار الانوار، ۱۸۴/۴۴.

۲. «یا اصبغ ان سلیمان بن داود اعطی الریح غدوها شهر و رواحها شهر و انا قد اعطیت اکثر مما اعطی سلیمان».

۳. «نحن الذین عندنا علم الکتاب و بیان ما فیه و لیس لاحد من خلقه ما عندنا لأنا اهل سر الله».

وارد شدم و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که در محراب ردا به خویش درپیچیده است. و امیرمؤمنان علیه السلام را دیدیم که گریبان «اعسر»[1] را گرفته است و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که انگشت به دندان می‌گزد و می‌گوید: تو و یارانت چه بد جانشینانی برایم بودید. لعنت خدا و لعنت من بر شما باد.

خبر دادن از قتلگاه خویش

در کتاب ابانه است که بشر بن عاصم گفته است: از ابن‌زبیر شنیدم که می‌گفت: به حسین بن علی علیه السلام گفتم: نزد کسانی می‌روی که پدرت را کشتند و برادرت را وانهادند؟

در کنایه‌ای فرمود: «اگر در فلان جا کشته شوم برایم دوست‌داشتنی‌تر از این است که با خون من حرمت مکه پایمال شود»[2].

دست جبرئیل در دست او

در کتاب تخریج[3] عامری به سند از هبیرة بن بریم، از ابن‌عباس روایت شده که گفته است: حسین علیه السلام را پیش از آن که رهسپار عراق شود بر در کعبه دیدم، در حالی که جبرئیل دست در دست او داشت و بانگ می‌زد: به بیعت با خدا بشتابید.

نام‌های یاران از قبل نوشته است

ابن‌عباس را بر وانهادن حسین علیه السلام نکوهیدند.

گفت: یاران حسین علیه السلام نه یک نفر کم شده‌اند و نه یک تن زیاد. آنان را پیش از آن که ببینیم به نام می‌شناسیم.

محمد بن حنفیه گفته است: یاران او نزد ما به نام و نام پدر نوشته شده‌اند.

---

۱. علامه مجلسی در بحار الانوار (۱۸۴/۴۴) مقصود از این واژه را ابوبکر یا عمر دانسته است.

۲. «لان اقتل بمکان کذا و کذا احب الی من ان یستحل بی مکة». ← فاکهی، اخبار مکة، ۲۶۶/۲؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۰۱/۱۴.

۳. از این کتاب نشانی نیافتم.

سوسی گفته است:

شما آسمان‌های بلند را آسمانید و مردمان زمین زیر پا و گهوارهٔ شمایند.

شما در روز معاد مردمانید و برخاستن و بازآمدن سوی شما است.

شمایید صراط خدا، شمایید ریسمان کشیده‌شدهٔ او، شمایید خانهٔ پیوسته در شدآمد او.

با دوستی شما هر تباهی‌ای به سامان آید و البته هر که غیر شما باشد به جای صلاح، فساد و تباهی می‌جوید.

اگر در نماز به یاد شما تسبیح نگفته بودیم نمازمان ناپذیرفته بود و سوی ما بازمی‌گشت.

دوستدار شما به عشق شما راه درست را بازشناسد و اگر شما نبودید راه درست بازشناخته نمی‌شد.

شما برای شیعیان خود دریاهایی هستید با آبی بس گوارا که نوشندگانش را بهرهٔ بسیار دهد.

شما موسم حج ایشان هستید و عیدهایی که با آن عیدهای ما سامان گیرد [۱].

سروجی گفته است:

آنان برترین مردمان به تبار، والاترین مردمان به منزلت و گشاده‌دست‌ترین مردمان به جود و سخاوتند.

سینه‌های ایشان دریاهای دانش است و پشت ایشان قبله‌ای از برترین قبله‌ها.

خداوند آن روز که پیامبران را گرد آورد ایشان را از میان آفریدگان برانگیخت تا حجت‌هایی بر خلق باشند.

۱.

أنتم سماء للسماوات العلی	و الخلق ارض تحتکم و مهاد
انتم معاد الخلق یوم معادهم	و الیکم الاصدار و الایراد
انتم صراط الله انتم حبله الـ	ممدود انتم بیته المرتاد
بهواکم صلح الفساد و هکذا	یهوی سواکم للصلاح فساد
لو لم‌نسبح فی الصلاة بذکرکم	کانت ترد صلاتنا و تعاد
بهواکم عرف الرشاد ولیکم	لولاکم لم‌یعرف الارشاد
انتم لشیعتکم بحور ماؤها	عذب بها یتنعم الوراد
انتم مواسمهم اذا حجوا و اعـ	یاد بها صحت لنا الاعیاد

آنان شاخسارهای درختی روییده در بهشت برین باشند که خدای یگانهٔ ازل آفریده است.
محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بُن این درخت است و آن حیدر پاک علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام و فرزندانش بهترین میوه‌ها.
جلوهٔ برگ‌هایش نیز کسانی هستند که بدان چنگ زده‌اند. وه چه درختی که از همتا اجلّ است[۱].

---

۱. خـــير البــــرية آبـــاء و اشـــرفها ‌‌ قـــدراً و اســمحها كـفاً لمــبتذل
صـــدورهم لبــحور العــلم داعــية ‌‌ ظـهورهم قـبلة مـن افـضل القـبل
الله اخــتارهم مــن خـلقه حـججاً ‌‌ عـلى البـرية يـوم الجـمع للرسل
من دوحة من جـنان الخلد نـابتة ‌‌ و فـــرعها ثـابت للـواحـد الازلى
مـحمد أصـلها و الطـهر حـيدرة ‌‌ و فـــاطم و بـنوها اطـيب الاكـل
و حســن اوراقــها قـوم بـها علقوا ‌‌ فـيا لهـا دوحـة جلت عـن المـثل

فصل ۳

آیت‌های حسین علیه السلام پس از شهادت

گواهی قرآن

امام باقر علیه السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ ٱلسَّمَآءُ وَٱلْأَرْضُ﴾[1] فرموده: مقصود علی بن ابی‌طالب علیه السلام است و آن این که علی علیه السلام پیش از طلوع فجر عصازنان و در حالی که حسین علیه السلام پشت سر او بود سوی پیامبر صلی الله علیه و آله رهسپار شد و به حلقهٔ او درآمد. آن‌جا عصا را بر زمین افکند و سپس فرمود: خداوند تعالی از اقوامی یاد کرده و فرموده است: ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ ٱلسَّمَآءُ﴾. خدای را سوگند او را خواهند کشت و آسمان بر او خواهد گریست[2].

گریهٔ آسمان

ابونعیم در دلائل[3] و فسوی در معرفه[4] آورده که نضره ازدی گفته است: چون حسین علیه السلام کشته شد از آسمان خون فروبارید و خم‌ها و سبوهایمان از خون پر شد[5].

---

۱. دخان / ۲۹: آسمان‌ها و زمین بر آن‌ها زاری نکردند.

۲. برای مضمونی نزدیک به این در سیاقی دیگر ← ابن‌قولویه، کامل الزیارات، ۱۸۰.

۳. خبر را در دلائل النبوة نیافتم.

۴. خبر را در المعرفة و التاریخ نیافتم. مؤلف رخدادهای سال ۶۱ ق. را به اختصار برگزار کرده است.

۵. ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۲۷/۱۴.

قرطة بن عبیدالله گفته است: در میانهٔ یک روز و هنگامی که آفتاب همه جا را گرفته بود باران گرفت. نگریستم و دیدم خون می‌بارد. این همان روزی بود که حسین علیه السلام در آن کشته شد.

امام صادق علیه السلام فرموده است: «آسمان چهل روز بر حسین علیه السلام خون گریست»[۱].

زرارة بن اعین از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده است: «آسمان چهل پگاه بر یحیی بن زکریا علیه السلام و بر حسین بن علی علیه السلام گریست و جز بر این‌ها نگریسته بود»[۲].

زراره گوید: پرسیدم: گریهٔ آسمان چگونه بود؟

فرمود: «خورشید سرخ‌فام برآمد و سرخ‌فام فروشد»[۳].

اسامة بن شبیب به سند خود از ام‌سلیم نقل کرده که گفته است: چون حسین علیه السلام کشته شد از آسمان بارانی چون خون فروریخت که خانه‌ها و دیوارها از آن سرخ شد[۴].

نزدیک به این مضمون در ابانه نیز آمده است[۵].

سرخی افق

در تفسیر قشیری است و فتال[۶] نیز آورده که سدی گفته است: چون حسین علیه السلام کشته شد آسمان خون گریست و نشان آن هم سرخی کرانهٔ آسمان بود[۷].

محمد بن سیرین گفته است: برای ما نقل کرده‌اند که سرخی کرانه‌های آسمان پیش از کشته شدن حسین علیه السلام نبود[۸].

---

۱. «بکت السماء علی الحسین اربعین یوما بالدم».

۲. «بکت السماء علی یحیی بن زکریا و علی الحسین بن علی اربعین صباحا و لم تبک الا علیهما».

۳. «کانت الشمس تطلع حمراء و تغیب حمراء». برای روایت و هر دو متن با مقداری تفاوت ← ابن‌قولویه، کامل الزیارات، ۱۸۳؛ طبرسی، مجمع البیان، ۱۰۹/۹.

۴. ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۲۹/۱۴؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۶۶/۳.

۵. این مضمون را در الابانة الکبری نیافتم.

۶. این مضمون را در روضة الواعظین نیافتم.

۷. ← طبری، جامع البیان، ۱۲۴/۲۵؛ ثعلبی، الکشف و البیان، ۵۳۵/۸.

۸. ← ثعلبی، الکشف و البیان، ۳۵۳/۸؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۱۴/۳؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۲۸/۱۴؛ کوفی، ←

کسوف

در تاریخ فسوی [۱] است که حماد بن زید از هشام، از محمد نقل کرده که پرسیده است: آیا می‌دانی این سرخی افق از چیست؟ سپس خود گفته است: از آن روز که حسین علیه السلام کشته شد [۲].

اسود بن قیس گفته است: چون حسین علیه السلام کشته شد، به مدت شش ماه سرخی‌ای از سمت مشرق و سرخی‌ای از سمت مغرب برخاست و نزدیک بود که در میانهٔ آسمان به هم پیوندند [۳].

در تاریخ فسوی [۴] است که ابوقبیل گفته است: چون حسین علیه السلام کشته شد خورشید چنان گرفت که در نیمهٔ روز ستارگان هویدا شد، چونان که گمان بردیم قیامت برپا شود [۵].

در حدیث میثم تمار است که گوید: آسمان خون و خاکستر می‌بارید [۶].

سید حمیری گفته است:

زمین بر او گریست و کرانه‌های آسمان با سرخ‌فامی بر او گریست.

آسمان و زمین چهل روز در چاشتگاه و شامگاه بر فقدان او اشک ریختند [۷].

مصری گفته است:

خون آن دو شهید علی علیه السلام و فرزندش علیه السلام را در گذر روزگاران دو گواه است:

←

مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۲۶۶/۲؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۶۶/۳ و ۱۶۷؛ مفید، الارشاد، ۱۳۲/۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۲۹/۱.

۱. خبر را در المعرفة و التاریخ نیافتم.

۲. ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۲۸/۱۴.

۳. ← همان، ۲۲۷؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۶۷/۳.

۴. خبر را در المعرفة و التاریخ نیافتم.

۵. ← بیهقی، سنن، ۳۳۷/۳؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۱۴/۳؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۲۸/۱۴؛ همو، ترجمة الامام الحسین علیه السلام، ۳۵۷.

۶. ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۲۲۸/۱؛ همو، الامالی، ۱۸۹.

۷. بکت الارض فقده و بکته ... باحمرار له نواحی السماء

بکتا فقده اربعین صباحا ... کل یوم عند الضحی و المساء

← دیوان السید الحمیری، ۶۱.

نخست، دو سپیده در اواخر شب است و دیگری دو شفق در آغاز آن[۱].

از گندم عراق نخواهی خورد

روایت شده است که حسین بن علی علیه‌السلام به عمر بن سعد فرمود: «آنچه دلم را شاد می‌کند این است که پس از من جز اندکی از گندم عراق نخواهی خورد»[۲].

او به ریشخند گفت: ای ابوعبدالله، جو جایگزین خوبی است.

بعدها چنان شد که امام علیه‌السلام فرمود، و ابن‌سعد به ری[۳] نرسید و مختار او را کشت.

گواهی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

در جامع[۴] ترمذی، کتاب سندی و فضائل سمعانی است که ام‌سلمه گفته است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را در خواب دیدم که بر سرش خاک بود.

پرسیدم: ای پیامبر خدا، تو را چه شده است؟

فرمود: هم‌اینک قتل حسین علیه‌السلام را دیدم.

خبر جبرئیل

ابن‌فورک در فصول[۵]، ابویعلی در مسند[۶] و عامری در ابانه[۷] به طرقی چند روایت کرده و از جمله آن‌ها

---

۱. و علی الدهر من دماء الشهیدین — علی و نجله شاهدان
و هما فی اواخر اللیل فجرا — ن و فی اولیاته شفقان

۲. «ان مما یقر عینی انک لاتأکل من بر العراق بعدی الا قلیلها». ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۸/۴۵؛ مزی، تهذیب الکمال، ۳۵۹/۲۱؛ مفید، الارشاد، ۱۳۲/۲.

۳. ظاهراً مقصود از عراق در سخن امام عراق عجم است که ری را دربر می‌گرفته است.

۴. ← السنن، ۶۵۷/۵.

۵. تنها اطلاعی که از این کتاب به دست آوردم انتساب آن به ابوبکر بن فورک (د. ۴۰۶ ق.) در شرح حال فرزدق در وفیات الاعیان (۹۸/۶) است.

۶. ← ۱۲۹/۶.

۷. از این کتاب نشانی نیافتم.

طریق عایشه و شهر بن حوشب است که گوید: حسین بن علی علیه‌السلام در حالی که وحی بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل می‌شد بر او درمی‌آمد. یک بار که بر پشت آن حضرت بود وحی بر او نازل شد. جبرئیل از او پرسید: آیا وی را دوست داری؟

فرمود: آیا فرزند خویش را دوست نداشته باشم؟

جبرئیل گفت: امتت پس از تو او را خواهند کشت.

جبرئیل آن‌گاه دست خود پیش آورد و در آن خاکی سپید دیدند. گفت: فرزندت در این خاک کشته خواهد و نام این خاک ظف است.

در اخبار[1] سالم بن جعد است که آن فرشته میکائیل بود[2].

در مسند ابویعلی است که او فرشتهٔ قطره‌ها بود[3].

خاکسپاری حسین علیه‌السلام به دست پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

احمد در مسند[4] از انس روایت کرده، غزالی در کیمیای سعادت[5] آورده و ابن‌بطه در کتاب ابانه[6] از پانزده طریق نقل کرده و ابن‌حبیش تمیمی گفته ـ و روایت حاضر روایت او است ـ که ابن‌عباس گفته است: در سرای خود خفته بودم که از خانهٔ ام‌سلمه فریادی بلند شنیدم که می‌گفت: ای دختران عبدالمطلب، یاری‌ام دهید و با من گریه کنید که سرورتان کشته شده است.

گفتند: از کجا دانستی؟

گفت: اکنون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را در خواب دیدم که آشفته‌موی و پریشان‌حال است. در این باره از او پرسیدم. فرمود: پسرم حسین علیه‌السلام با خاندانش کشته شدند و آنان را به خاک سپردم.

ام‌سلمه گوید: نگریستم و تربت حسین علیه‌السلام را دیدم که جبرئیل از کربلا آورده و گفته بود: چون

---

۱. از این کتاب نشانی به دست نیاوردم.

۲. ← طوسی، الامالی، ۳۱۴.

۳. ← المسند، ۱۲۹/۶.

۴. روایت را در مسند احمد نیافتم.

۵. روایت در کیمیای سعادت یافت نشد.

۶. خبر را در الابانة الکبری نیافتم.

خون شود فرزندت کشته شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله آن تربت را به من داد و فرمود: آن را در شیشه‌ای کن و نزد تو بماند، چون خون شد بدان که حسین علیه السلام کشته شده است.

من اکنون دیدم که آن شیشه به خونی بسیار نشست و از آن بیرون جوشید[۱].

تبدیل گیاه به خون

در تاریخ فسوی[۲]، تاریخ بغداد[۳] و ابانه عکبری[۴] است و سفیان بن عیینه گفته است: جده‌ام برایم نقل کرده که یکی از کسانی که شاهد قتل حسین علیه السلام بوده است با خود گیاه اسپرک داشت و آن اسپرک به خون بدل شد.

همچنین روزی که حسین علیه السلام کشته شد گیاه را دیدم که گویی در آن آتش افتاده است.

گیاه سرقتی، مایهٔ برص

محمد بن حکم از مادر خود روایت کرده که گفته است: مردمان از اردوی حسین علیه السلام گیاه اسپرک به چپاول بردند. اما هر زنی که از آن بهره جست، پیسی گرفت[۵].

کیفر قاتلان

در امالی ابوسهل قطان[۶] به روایت از ابن‌عیینه آمده که گفته است: از قاتلان حسین علیه السلام دو تن را دیدم: یکی از آن‌ها آن اندازه آلتش بزرگ شد که آن را درهم می‌پیچید و در روایتی دیگر است که آن را بر گردن می‌افکند؛ دیگری نیز به سراغ آب می‌رفت و می‌نوشید، اما سیر نمی‌شد[۷].

---

۱. ← طوسی، الامالی، ۳۱۵.

۲. خبر را در المعرفة و التاریخ نیافتم.

۳. ← ۳۰۰/۳.

۴. روایت را در الابانة الکبری نیافتم.

۵. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۶۶/۳؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۳۳۷.

۶. در برخی منابع ابن‌سهل قطان آمده است. از امالی او نیز نشانی نیافتم.

۷. ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۱۹/۳؛ مزی، تهذیب الکمال، ۴۳۸/۶؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۳۴/۱۴ و ۲۳۵؛ محب الدین طبری، ذخائر العقبی، ۱۴۴.

این از آن روی بود که آن مرد حسین علیه‌السلام را دید که آبی سمت دهان برده است تا بنوشد، تیری سوی او افکند.

حسین علیه‌السلام او را چنین نفرین کرد: «خدایت در دنیا و در آخرت سیراب نکناد»[۱].

در روایتی دیگر است که مردی از خاندان کلب تیری به سوی آن حضرت افکند و فک او را شکست. حسین علیه‌السلام او را نفرین کرد: «خدایت هرگز سیراب نکند»[۲].

آن مرد گرفتار تشنگی شد تا جایی که خود را در فرات افکند و آن اندازه آب خورد که مرد[۳].

خداوندا، او را از عطش بکش

در مقتل ابن‌بابویه[۴] و تاریخ طبری[۵] آمده و ابوالقاسم واعظ[۶] گفته است: مردی بانگ زد: ای حسین، از فرات قطره‌ای نخواهی نوشید، مگر آن که یا بمیری یا به حکم امیر تن دهی.

حسین علیه‌السلام او را نفرین کرد: «خداوندا، او را از عطش بکش و هرگز او را میامرز»[۷].

بر آن مرد تشنگی غلبه یافت. او آب می‌خورد و می‌گفت: وای تشنه‌ام. این وضع ادامه یافت تا جان باخت.

در تاریخ طبری است که آن که چنان بانگ برآورد عبدالله بن حصین ازدی[۸] بود. این ماجرا را حمید بن مسلم نقل کرده است[۹].

در روایتی دیگر است که او مردی از دارم بود[۱۰].

---

۱. «لا ارواک الله من الماء فی دنیاک و لا آخرتک».

۲. «لا ارواک الله».

۳. برای مضمون نزدیک ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۱۴/۳؛ محب الدین طبری، ذخائر العقبی، ۱۴۴.

۴. هرچند در فهرست‌هایی از آثار شیخ صدوق از مقتل یاد شده، اما این اثر در شمار آثار مفقود وی جای می‌گیرد.

۵. ← تاریخ الامم و الملوک، ۳۱۱/۳.

۶. ← روضة الواعظین، ۱۸۱.

۷. «اللهم اقتله عطشا و لا تغفر له ابداً».

۸. در منبع عبدالله بن ابی‌حصین آمده است.

۹. ← تاریخ الامم و الملوک، ۳۱۱/۳.

۱۰. ← مفید، الارشاد، ۱۰۹/۲؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۳۴۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۸۸.

کیفر آن که تیر افکند

در فضائل العشره ابوالسعادات به سند در خبری آمده است که چون آن مرد دارمی به سوی امام علیه السلام تیر افکند و تیر به چانهٔ امام خورد، امام خون را می‌گرفت و به آسمان می‌افکند.

آن مرد دارمی از گرمای درون و سرمای برون در حالی که بادزن و یخ پیش روی و آتشدان و آتش پشت سرش بود فریاد می‌زد و می‌گفت: مرا آبی دهید. قدح قدح به او آب می‌دادند. اما باز هم می‌گفت: مرا آب دهید که تشنگی مرا کشت.

راوی گفته است: سرانجام شکمش درید[1].

کیفر ابن‌حوزه

ابن‌بطه در ابانه[2] و ابن‌جریر در تاریخ[3] آورده که ابن‌حوزه حسین علیه السلام را بانگ زد و گفت: ای حسین، مژده‌ات باد که آتش دنیا را پیش از آخرت از آن خود کرده‌ای.

پرسید: وای بر تو، من؟

گفت: آری.

حسین علیه السلام فرمود: «اما مرا خدایی مهربان و شفاعت پیامبری مطاع است. خدایا اگر دروغ می‌گوید او را به سوی آتش بکشان»[4].

راوی گفته است: هنوز او لگام اسب خویش برنگردانده بود که اسب پرید و او را بر زمین افکند. یک پای وی در رکاب ماند و اسب گریخت و سر او را بر هر سنگ و درختی کوبید تا بمرد.

در روایت دیگری است که امام علیه السلام چنین نفرین کرد: «خداوندا، او را سوی آتش بکش و سوز آن را در دنیا و پیش از رفتن به آخرت به او بچشان»[5].

---

۱. ← طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۳۳۳/۳؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۲۳/۱۴؛ مزی، تهذیب الکمال، ۴۳۰/۶؛ محب الدین طبری، ذخائر العقبی، ۱۴۴.

۲. خبر را در الابانة الکبری نیافتم.

۳. ← تاریخ الامم و الملوک، ۳۲۲/۳.

۴. «و لی رب رحیم و شفاعة نبی مطاع اللهم ان کان کاذباً فجره الی النار».

۵. «اللهم جره الی النار و اذقه حرها قبل مصیره الی الآخرة».

سپس، از اسب به خندقی انباشته از آتش درافتاد.

حسین علیه السلام نیز سجده کرد[۱].

کیفر ابحر بن کعب

در تاریخ طبری است که ابومخنف گوید: عمرو بن شعیب از محمد بن عبدالرحمن برایم نقل کرده که گفته است: از دستان ابحر بن کعب[۲] در زمستان آب می‌چکید و در تابستان دستان او چون چوبی خشک می‌شد[۳].

در روایت راوی‌ای دیگر است که از دستان او در زمستان خون می‌چکید.

این ملعون همان کسی است که جامه‌های حسین علیه السلام از پیکر او درربود[۴].

کیفر آن که عمامه را ربود

روایت است که جابر بن زید ازدی عمامهٔ آن حضرت را برداشت[۵] و بر سر نهاد و همان دم دیوانه شد.

کیفر آن که جامه را ربود

جامهٔ آن حضرت را جعوبة بن حوبه حضرمی برداشت و پوشید و همان دم صورتش دیگرگون شد، موهایش ریخت و بدنش به پیسی مبتلا گشت[۶].

کیفر آن که شلوار را ربود

شلوار آن حضرت را بحیر بن عمرو جرمی برداشت و پوشید و همان دم زمین‌گیر شد[۷].

---

۱. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۹۷/۵.

۲. طبری این نام را بحر بن کعب روایت کرده و در برخی از منابع شیعی نیز ابجر بن کعب است.

۳. ← تاریخ الامم و الملوک، ۳۳۳/۳.

۴. ← مفید، الارشاد، ۱۰۲/۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۶۹/۱.

۵. ← ابومخنف، مقتل الحسین علیه السلام، ۱۹۸.

۶. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۱۹/۵.

۷. در روایت ابن‌اعثم در الفتوح (۱۱۹/۵) یحیی بن عمرو حرمی آمده است.

کیفر آن که کلاه را ربود

در تاریخ طبری است که چون حسینعليه‌السلام از زخم‌های فراوان ضعیف شده بود مردی به نام مالک بن نمیر[۱] از کنده سراغ او آمد و شمشیری بر سر آن حضرت که کلاهی از خز بر سر داشت فرود آورد [و شمشیر کلاه را برید و به سر رسید].

حسینعليه‌السلام او را نفرین کرد: «هرگز با این کلاه نه غذایی بخوری و نه آبی بنوشی، و خداوند تو را با ستمگران برانگیزد»[۲].

امامعليه‌السلام آن کلاه از سر بنهاد و مرد کندی آن را برداشت و به خانه برد. همسر وی گفت: آیا غنایم برگرفته از حسینعليه‌السلام را به خانهٔ من می‌آوری؟ بیرون رو. خدای را سوگند هرگز به خانه‌ام درنخواهی آمد.

آن مرد کندی تا پایان عمر در فقر و فلاکت زیست[۳].

کیفر آن که زعفران و شتر ربود

در احادیث ابن‌حاشر است که گوید: نزد ما مردی بود که در جنگ با حسینعليه‌السلام شرکت کرده بود. او در بازگشت یک شتر و قدری زعفران آورد.

هرگاه آن زعفران را می‌کوبیدند آتش می‌شد.

همسر آن مرد از آن زعفران به دستان خویش مالید و به پیسی گرفتار شد.

راوی گفته است: آن شتر را نیز سر بریدند و هر مقدار از آن که با چاقو پوست کردند آتش شد. آن را قطعه قطعه کردند و همه آتش شد. آن را پختند، اما از دیگ آتش برآمد[۴].

در تاریخ فسوی است که حماد بن زید گفته است: جمیل بن مره گفته است: چون گوشت را پختند همانند حنظل تلخ شد[۵].

---

۱. در منبع مالک بن نسیر آمده است.

۲. «لااكلت بها و لاشربت و حشرک الله مع الظالمین».

۳. ← تاریخ الامم و الملوک، ۳۳۱/۳ و ۳۳۲.

۴. ← طوسی، الامالی، ۷۲۷.

۵. روایت در بخش موجود از المعرفة و التاریخ وجود ندارد، اما در دیگر منابع آمده است. از آن جمله ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۳۱/۱۴؛ بیهقی، دلائل النبوة، ۴۷۲/۶؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۳۰/۱.

کیفر ابن‌اشعث

روایت شده است که حسین علیه السلام چنین دعا کرد: «خداوندا، ما خاندان، فرزندان و خویشاوندان پیامبر توایم. آن را که بر ما ستم راند و حق ما غصب کرد در هم شکن که تو شنوا و نزدیکی»[۱].

محمد بن اشعث گفت: میان تو و محمد صلی الله علیه و آله چه خویشاوندی است؟

حسین علیه السلام این آیه را خواند: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَنُوحًا وَءَالَ إِبْرَٰهِيمَ وَءَالَ عِمْرَٰنَ عَلَى ٱلْعَٰلَمِينَ * ذُرِّيَّةًۢ بَعْضُهَا مِنۢ بَعْضٍ﴾[۲].

سپس او را نفرین کرد: «خدایا، همین امروز خواری او را به من بنمایان»[۳].

ابن‌اشعث برای قضای حاجت به بیابان رفت. آن‌جا عقرب بر آلت او نیش زد و او بر زمین افتاد و در حالی که بر آلودگی‌های خود می‌غلتید کمک طلبید[۴].

همدردی اسب

ابومخنف از جلودی روایت کرده است که حسین علیه السلام بر اعور سلمی و عمرو بن حجاج زبیدی که در رأس چهار هزار تن بر شریعه بودند تاخت و اسب را به فرات رساند. چون اسب سر خود فروآورد تا آب بنوشد حسین علیه السلام فرمود: تو تشنه‌ای. من نیز تشنه‌ام. خدای را سوگند، تا تو آب نخوری آب نخورم.

چون اسب سخن حسین علیه السلام را شنید سر بالا آورد و آب ننوشید، گویی که سخن را فهمیده بود.

حسین علیه السلام فرمود: بنوش که من نیز می‌نوشم.

حسین علیه السلام دست خود دراز کرد و مشتی آب برداشت.

اما یکی از سواران گفت: ای ابوعبدالله، از نوشیدن آب لذت می‌بری، در حالی که حرمت را حُرمت دریده‌اند.

حسین علیه السلام آب از کف بریخت و بر آن طایفه تاخت و آنان را پراکند و دید خیمه سالم است.

---

۱. «اللهم انا اهل بیت نبیک و ذریته و قرابته فاقصم من ظلمنا و غصبنا حقنا انک سمیع قریب».

۲. آل‌عمران / ۳۳ و ۳۴: به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است، فرزندانی که بعضی از آنان از نسل بعضی دیگرند.

۳. «اللهم ارنی فیه فی هذا الیوم ذلاً عاجلاً».

۴. ← خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ۳۵۲/۱.

ابومخنف از جلودی همچنین نقل کرده که گفته است: حسین علیه السلام بر زمین افتاده بود و اسب از او دفاع می‌کرد و بر هر مهاجمی می‌تاخت و او را از زین بر زمین می‌افکند و زیر پا می‌گرفت تا هنگامی که چهل تن را کشت.

سپس خود را به خون حسین علیه السلام آغشت و با شیهه‌ای بلند آهنگ خیمه‌گاه کرد و آن‌جا با دست بر زمین کوبید[1].

کیفر مرد دارمی

قاسم بن اصبغ گفته است: از مردی از بنی‌دارم پرسیدم: چه چیز چهره‌ات را دیگرگون ساخته است؟

گفت: مردی از یاران حسین علیه السلام را کشتم. از آن هنگام که او را کشته‌ام هرگاه به خواب می‌روم کسی در خواب به سراغم می‌آید و مرا به سوی جهنم می‌برد و بدان درمی‌افکند و تا صبح در آن می‌مانم.

راوی گفته است: یکی از همسایگان آن مرد این نقل را شنید. گفت: او شب‌ها از فریادهایش نمی‌گذارد به خواب رویم[2].

کیفر آن که دشنام داد

در ابانه[3] ابن‌بطه، جامع دارقطنی[4] و فضائل[5] احمد است که قرة بن اعین از دایی خود روایت کرده که گفته است: نزد ابورجاء عطاردی بودم که گفت: از اهل بیت جز به نیکی یاد نکنید.

در این هنگام یکی از حاضران در کربلا بر او درآمد. او از کسانی بود که حسین علیه السلام را ناسزا می‌گفت و خداوند دو ستاره را به سوی او کج کرد و چشمانش کور شد.

کیفر آن که بر سیاهی لشکر افزود

از عبدالله بن ریاح قاضی کور دربارهٔ علت کوری‌اش پرسیدند.

---

۱. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۱۹/۵.

۲. ← ابومخنف، مقتل الحسین علیه السلام، ۱۸۲. متن حاضر به استناد این منبع تصحیح شده است.

۳. خبر را در الابانة الکبری نیافتم.

۴. خبر را در سنن و علل نیافتم.

۵. ← فضائل الصحابة، ۵۷۴/۲.

گفت: من در کربلا حضور یافته بودم، و البته آن‌جا نجنگیدم. اما روزی خفتم و در خواب مردی دهشتناک دیدم که مرا گفت: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را پاسخ گوی.

گفتم: نمی‌توانم.

مرا به سوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کشید. دیدم غمگین است و نیزه‌ای در دست دارد و در پیشگاه او فرشی چرمین گسترده‌اند و فرشته‌ای جلوی او با شمشیری از آتش ایستاده است و آن طایفه را گردن می‌زند و آن‌گاه آتشی بدیشان درمی‌افتد و آنان را می‌سوزاند. سپس زنده می‌شوند و دیگربار آن فرشته آنان را می‌کشد و به همین ترتیب تکرار می‌شود.

گفتم: سلام بر تو ای پیامبر خدا، به خدا سوگند، من نه شمشیر زده‌ام، نه نیزه پرانده‌ام و نه تیر افکنده‌ام.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: مگر نه آن که تو بر سیاهی لشکر افزوده‌ای. پس تسلیم من باش.

آن‌گاه از تشتی که در آن خون بود مرا سرمه کرد و چشمانم سوخت. چون بیدار شدم کور شده بودم[1].

کیفر آن که در لشکر دشمن میخ فروخت

در امالی طوسی است که سدی از مردی پرسید: آیا قطران می‌فروشی؟

گفت: خدای را سوگند، قطران ندیده‌ام. من تنها در لشکر عمر بن سعد در کربلا میخ می‌فروختم. پس پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را در خواب دیدم که به شهیدان آب می‌دادند.

از علی علیه‌السلام آب خواستم. اما نپذیرفت.

نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رفتم و از او آب خواستم. در من نگریست و پرسید: آیا تو از کسانی نیستی که بر ضد ما یاری رساندند؟

گفتم: ای پیامبر خدا، از تشنگی می‌سوزم. خدای را سوگند، من با آنان نجنگیده‌ام.

فرمود: او را قطران بنوشانید.

چون بیدار شدم سه روز قطران پیشابم بود. سپس این قطران قطع شد، اما بوی آن ماند[2].

---

۱. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۷۱/۳.

۲. در امالی طوسی چنین متنی نیافتم. اما این داستان در برخی از دیگر منابع آمده است. برای نمونه ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۵۸/۱۴ و ۲۵۹؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۳۳۵ و ۳۳۶.

کیفر یکی از قاتلان

ابوعبدالله دامغانی در شوف العروس آورده است که شبی کسانی دربارهٔ حسین علیه السلام و از این می‌گفتند که هرکس به جنگ او رفته خداوند وی را به بلایی در تنش گرفتار کرده است.

در این میان مردی گفت: من از کسانی‌ام که او را کشته‌ام، لیک هیچ آسیبی به من نرسیده است.

همان مرد لختی بعد برخاست تا با دست خود فتیلهٔ چراغ را درست کند. آتش در دست او افتاد. او فریادزنان از خانه بیرون رفت تا خود را به فرات افکند. خدای را سوگند، دیدیم سر به زیر آب می‌برد و آتش بر روی آب می‌ماند و چون سر از آب بیرون می‌آورد دوباره به تن او می‌افتاد و این وضع ادامه یافت تا به هلاکت رسید[1].

کیفر گماشتگان بر سر

در کنز المذکرین[2] است که شعبی گفته: مردی دیدم که به پرده‌های کعبه درآویخته است و می‌گوید: خداوندا، مرا بیامرز، هرچند گمان ندارم مرا بیامرزی.

از آن مرد دربارهٔ گناهش پرسیدم.

گفت: من از گماشتگان بر سر حسین علیه السلام بودم. ما پنجاه تن بودیم و ناگهان ابری سپید دیدم که از نور می‌درخشید و از آسمان به سوی آن خیمه فرود آمده بود و جمعی بسیار آن را در میان گرفته بودند. دیدیم آدم علیه السلام، نوح علیه السلام، ابراهیم علیه السلام، موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام در میان ایشانند. سپس ابری دیگر فرود آمد که پیامبر صلی الله علیه و آله، جبرئیل، میکائیل و ملک الموت در آن بودند.

پیامبر صلی الله علیه و آله گریست و همه با او گریستند.

آن‌گاه فرشتهٔ مرگ نزدیک آمد و جان چهل و نه نفر را گرفت. پای مرا نیز گرفت و من گفتم: ای پیامبر خدا، امان می‌خواهم، امان می‌خواهم. خدای را سوگند من نه در کشتن او همراهی کرده‌ام و نه بدان راضی بوده‌ام.

---

۱. ← طوسی، الامالی، ۱۶۲ و ۱۶۳.

۲. احتمالاً مقصود مؤلف کنز المذکرین فی الوعظ از ابن‌جوزی، عبدالرحمن بن علی است. از کتاب جز یادی در برخی از آثار کتابشناسی نیافتم. برای نمونه ← حاجی خلیفه، کشف الظنون، ۱۵۱۹/۲.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: وای بر تو، تا زمانی که بشود مهلت می‌خواهی؟

گفتم: آری.

فرمود: ای فرشتهٔ مرگ، از ستاندن جان او درگذر، ناگزیر روزی خواهد مرد.

او مرا واگذاشت و من بر آنچه از من گذشته است توبه کردم و بدین جا آمدم[۱].

سر حسین علیه‌السلام و راهب قنسرین

نطنزی در خصائص آورده است که چون سر حسین علیه‌السلام را آوردند و در منزلی که قنسرین خوانده می‌شد بار گشودند، راهبی از صومعهٔ خود آن سر را نگریست و دید نوری از دهان او برمی‌خیزد و به آسمان می‌رود.

برای آن کسان ده هزار درهم آورد و سر را گرفت و به صومعهٔ خود برد.

آن‌جا بی‌آن که کسی را بیند صدایی را شنید که می‌گفت: خوشا به حال تو و خوشا به حال آن که حرمت این را بشناسد.

راهب سر بلند کرد و گفت: خدایا تو را به حق عیسی علیه‌السلام سوگند، بدین سر فرمان ده که با من سخن گوید.

سر به سخن درآمد و گفت: ای راهب، چه می‌خواهی؟

راهب پرسید: تو کیستی؟

گفت: من پسر محمد مصطفایم. من پسر علی مرتضایم. من فرزند فاطمهٔ زهرایم. من کشتهٔ کربلایم، من مظلومم، من تشنه‌ام.

آن‌گاه سکوت کرد.

راهب صورت خود بر آن صورت نهاد و گفت: صورت خود از صورتت برنمی‌دارم تا بگویی: من در قیامت شفیع تو خواهم بود.

سر به سخن آمد و گفت: به آیین جدم محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بازگرد.

راهب گفت: گواهی می‌دهم خدایی جز الله نیست و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر خدا است.

---

۱. ← خوارزمی، مقتل الحسین علیه‌السلام، ۲/۱۰۰.

آن سر شفاعت کردن برای او را پذیرفت.

چون صبح شد هم سر و هم درهم‌ها را از آن راهب ستاندند و زمانی که به وادی رسیدند و درهم‌ها را دیگربار نگریستند دیدند همه سنگ شده است[1].

جوهری جرجانی گفته است:

تا آن که در قنسرین صاحب آن صومعه فریاد زد: ای گروه سرکشان و ای حزب شیطان،

آیا سری را ریشخند می‌کنید که بر فراز نیزه است و مرا به دین خدا فرا می‌خواند؟

وای بر شما، اینک راه یافته‌ام و به خدا و به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده‌ام و محبت مرتضی علیه السلام دین من است.

سپس او را به روی خاک افکندند و با خنجر از هم دریدند[2].

درهم‌هایی که سنگ شد

در روایتی از ابن‌عباس رسیده که ام کلثوم به دربان ابن‌زیاد گفت: ای بی‌خبر، این هزار درهم را بگیر و سر حسین علیه السلام را پیش رویمان قرار ده و ما را پشت سر مردمان بر شتر پیش بر تا مردمان به نگریستن به سر حسین علیه السلام مشغول شوند و ما را ننگرند.

او هزار درهم را گرفت و سر را پیشاپیش قرار داد.

چون فردا شد آن درهم‌ها را بیرون آورد و دید خداوند همه را به سنگ‌هایی سیاه بدل کرده که بر یک روی آن نوشته بود: ﴿وَ لَا تَحْسَبَنَّ ٱللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ ٱلظَّٰلِمُونَ﴾[3] و بر روی دیگر نیز نوشته بود: ﴿وَ سَيَعْلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓا۟ أَىَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ﴾[4].

---

۱. ← ابن‌حبّان، الثقات، ۳۱۲/۲ و ۳۱۳؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۵۷۸/۲ - ۵۶۰.

۲.
حتی یصیح بقنسرین صاحبها — یا فرقة الغی یا حزب الشیاطین
أتهزؤن برأس بات منتصباً — علی القناة بدین الله یؤمینی
آمنت ویحکم بالله مهتدیاً — و بالنبی و حب المرتضی دینی
فجدلوه صریعا فوق وجنته — و قسموه بأطراف السکاکین

۳. ابراهیم / ۴۲: و خدا را از آنچه ستمکاران می‌کنند غافل مپندار.

۴. شعراء / ۲۲۷: و کسانی که ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت.

سر در سرای خولی

در تاریخ بلاذری[۱] و طبری[۲] است که آن زن حضرمی همسر خولی بن یزید اصبحی گفته است: خولی سر حسین علیه السلام را زیر تغاری در خانه گذاشت. خدای را سوگند، پیوسته نوری را می‌دیدم که چون ستونی از آسمان به سمت آن تغار می‌آید و پرندگانی نیز دیدم که پیرامون آن بال می‌زنند.

سری که قرآن خواند

ابومخنف از شعبی نقل کرده که گفته است: سر حسین علیه السلام را در محلهٔ صرّافان کوفه آویختند. سر گلو صاف کرد و آیه‌های سورهٔ کهف را خواند تا این آیه که فرموده است: ﴿إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى﴾[۳]. اما این آیت ایشان را جز گمراهی نیفزود.

در روایتی دیگر است که چون سر او را بر درختی آویختند از آن شنیده شد که می‌خواند: ﴿وَ سَيَعْلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾[۴].

همچنین از آن سر شنیده شد که در دمشق می‌گفت: ﴿لَا قُوَّةَ إِلَّا بِٱللهِ﴾[۵].

نیز از آن شنیده شد که می‌خواند: ﴿أَنَّ أَصْحَابَ ٱلْكَهْفِ وَٱلرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾[۶].

زید بن ارقم که این شنید گفت: بل کار تو شگفت‌تر است ای پسر پیامبر خدا[۷].

فرجام سر ابن‌زیاد

در کتاب ابن‌بطه، کتاب ترمذی[۸] و خصائص نطنزی آمده ــ و متن حاضر روایت کتاب نخست است ــ

---

۱. ← انساب الاشراف، ۲۰۶/۳.

۲. ← تاریخ الامم و الملوک، ۳۳۵/۳ و ۳۳۶.

۳. کهف / ۱۳: آنان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آورده بودند و بر هدایتشان افزودیم.

۴. شعراء / ۲۲۷.

۵. کهف / ۳۹: نیرویی جز به قدرت خدا نیست.

۶. کهف / ۹: مگر پنداشتی اصحاب کهف و رقیم از آیات ما شگفت بوده است.

۷. ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۲۶۷/۲؛ مفید، الارشاد، ۱۱۷/۲؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۳۳۳.

۸. ← السنن، ۶۶۰/۵.

که عمارة بن عمیر گفته است: چون سر ابن‌زیاد و سرهای یارانش را به مسجد آوردند در حالی که مردم می‌گفتند: آمده است، آمده است، خود را بدان‌جا رساندم.

راوی گوید: ماری آمد که به درون سرها می‌رفت. آن مار به سوراخ بینی ابن‌زیاد رفت و از سوراخ دیگر بیرون آمد.

آن‌گاه مردمان دیگربار گفتند: آمده است، آمده است.

آن مار دو یا سه بار این کار را تکرار کرد[۱].

بوی خوش سر حسین علیه‌السلام

ابومخنف در روایتی گفته است: چون سر را بر یزید درآوردند آن را رایحه‌ای خوش بود که بر هر بوی خوشی چیرگی داشت.

شتری که سر را بر آن حمل کردند

چون شتری را که سر حسین علیه‌السلام را بر آن حمل کرده بودند کشتند، گوشتش از گیاه صبر تلخ‌تر بود.

آیاتی همزمان با شهادت

چون حسین علیه‌السلام کشته شد گیاه اسپرک به خون بدل گشت، خورشید تا سه هفته در کسوف شد، هیچ سنگی در زمین نبود مگر آن که در زیرش خون جوشیده بود و تا یک سال جنیان هر روز روی منبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نالیدند[۲].

در دلائل النبوه[۳] بیهقی به سند او از ابوقبیل و در امالی ابوعبدالله نیشابوری آمده است که چون حسین علیه‌السلام راکشتند و سرش را بریدند، در نخستین منزلگاه آسودند تا شراب نوشند و با سر شادی کنند.

آن‌جا قلمی از آهن از دیوار بیرون آمد و سطری به خون نوشت:

آیا امتی که حسین علیه‌السلام راکشته است به شفاعت جد او در روز حساب امید دارد؟[۴]

---

۱. نیز ← طوسی، الامالی، ۲۴۲.

۲. ← خوارزمی، مقتل الحسین علیه‌السلام، ۱۰۳/۲.

۳. روایت را در دلائل النبوة نیافتم.

۴. اترجوا امة قتلت حسینا   شفاعة جده یوم الحساب

راوی گفته است مردمان گریختند و سر را وانهادند. اما پس از چندی بازگشتند[۱].

در کتاب ابن‌بطه است که آنان این جمله را نوشته بر دیوار کنیسه‌ای دیدند.

انس بن مالک گفته است: مردی از مردمان نجران گودالی کند. در آن لوحه‌ای از طلا یافت که بر آن نوشته بود:

با حکمی ستمگرانه بر او درآمدند و حکم آنان مخالف داوری کتابِ خدا بود.

ای یزید، فردا از خدای رحمان کیفری خواهی دید، و چه کیفری سخت![۲]

راوی گفته است: از ایشان پرسیدیم: از کی این در کنیسه شما بوده است؟

گفتند: سیصد سال پیش از آن که پیامبر شما برانگیخته شود[۳].

سعد بن ابی‌وقاص گفته است: قس بن ساعدة الایادی پیش از بعثت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سروده بود:

گروهی از ایشان که در صفین و در نبرد جمل شوریدند از آنچه بایسته است فروماندند،

و پس از او حسین علیه‌السلام عهده‌دار خونخواهی شد. اما بر فرزند او [= علی علیه‌السلام] گرد آمدند تا او را کشتند[۴].

نوحهٔ جنیان

دعبل گفته است: پدرم برایم از جدم، از مادرش سعدی بنت مالک خزاعی نقل کرده که صدای نوحه‌گری جنیان بر حسین علیه‌السلام را شنیده است:

ای زادهٔ شهید و ای شهیدی که عمویش جعفر طیار برترین عموها است.

---

۱. ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۲۳/۳؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۴۴/۱۴؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ۵۸۳/۲.

۲.
فقد قدموا علیه بحکم جور — فخالف حکمهم حکم الکتاب
ستلقی یا یزید غداً عذابا — من الرحمن یا لک من عذاب

۳. ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۲۴/۳؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۴۳/۱۴؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۹۳؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۱۹۳ و ۱۹۴.

۴.
تخلف المقدار منهم عصبة — ثاروا بصفین و فی یوم الجمل
و التزم الثار الحسین بعده — و احتشدوا علی ابنه حتی قتل

شگفتا از آن تیغی که چون در میان بخار بودی، لبهٔ خود را با صورت تو آشنا کرده است[۱].

در امالی نیشابوری است که ام‌سلمه نوحه‌سرایی جنیان را چنین شنید:

ای دیده، همهٔ توانِ مرا از آن خود کن. پس از من چه کسی بر شهیدان بگرید؟

بر گروهی که مرگ آنان را به سوی زورگویی می‌راند که خود در فرمانروایی برده‌ای است[۲].

در ابانه ابن‌بطه است که از نوحه‌گری جنیان چنین شنیدند:

ای دیده دهش کن و خشک مباش و بر آن مهتر که او را کشتند گشاده‌دستی کن.

او که در سرزمین سوزان بر زمین افتاد و آن روز به مصیبتی نمایان گرفتار شدیم[۳].

هم از نوحه‌سرایی‌های ایشان است:

زنان جن اندوهگین از غم گریه سر دهند و با این گریه زنان بنی‌هاشم را یاری رسانند،

و بر حسین علیه‌السلام شیون کنند که آن مصیبت‌ها بسی گران است، و بر صورت‌هایی بخراشند

که چون دینار سره صاف است، و پس از جامه‌های رنگارنگ جامهٔ سیاه بر تن کنند[۴].

---

۱. یا ابن‌الشهید و یا شهیداً عمه — خیر العمومة جعفر الطیار

عجباً لمصقول اصابک حده — فی الوجه منک و قد علاک غبار

← خوارزمی، مقتل الحسین علیه‌السلام، ۱۱۴/۲.

۲. ألا یا عین فاحتفلی بجهدی — و من یبکی علی الشهداء بعدی

علی رهط تقودهم المنایا — الی متجبر فی ملک عبد

← ابن‌ابی‌الدنیا، الهواتف، ۸۷؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۲۲/۳؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۴۱/۱۴؛ ابن‌قولویه، کامل الزیارات، ۱۸۹؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۶۷/۳؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۲۰۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۷۰.

۳. أیا عین جودی و لاتجمدی — و جودی علی الهالک السید

فبالطف أمسی صریعاً فقد — رزینا الغداة بأمر یدی

۴. نساء الجن یبکین — من الحزن شجیات

و یسعدن بنوح — للنساء الهاشمیات

و یندبن حسیناً عظ — مت تلک الرزیات

←

از دیگر نوحه‌های آنان است:

از قتل حسین علیه السلام زمین سرخ شد، آن سان که به گاه بر زمین افتادنش خورشید تیره گشت.
وای بر قاتل او، وای بر قاتل او، که در لبهٔ دوزخ بر آتش بسوزد[1].

هم از نوحه‌های آن‌ها است:

بر پسر فاطمه علیها السلام می‌گریم که از کشته شدن او موی سپید گشته است،
و بر کشتن او زلزله به سراغتان آمده است و بر کشتن او ماه گرفته است[2].

همچنین از جنیانی که برای یاری او رفته بودند چنین نوحه‌سرایی شنیدند:

خدای را سوگند تنها زمانی نزدتان آمدم که دیدم او در آن سرزمین سوزان گونه بر خاک نهاده و کشته شده است[3].

نوای فرشتگان

طبری گفته است: هنگامی که آهنگ شام کردند در نخستین منزل، از فرشتگان نوایی چنین شنیده شد:

←

و یـــلطمن خـــدوداً   کـــالدنانیر نـــقیات
و یـلبسن ثـیاب السود   بـــعد القـــصبیات

در منابع اهل سنت بیت‌هایی از این نوحه دربارهٔ عمر بن خطاب روایت شده است. از آن جمله ← ابن‌ابی‌عاصم، الآحاد و المثانی، ۱۰۶/۱؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۸۰/۴۴ و ۴۸۱.

۱. احمرت الأرض من قتل الحسین کما   اخـــضر عـند سـقوط الجـونة العـلق
یـا ویـل قـاتله یـا ویـل قـاتله   فـانه فـی شـفیر النـار یـحترق

۲. أبکـــی ابـــن‌فاطمة الذی   مـــن قـــتله شـاب الشـعر
و لقـــتله زلزلتـــم   و لقـــتله خســـف القـــمر

← ابن‌قولویه، کامل الزیارات، ۱۹۵؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۶۸/۳.

۳. و الله مـاجئتکم حـتی بـصرت بـه   بـالطف مـنعفر الخـدین مـنحورا

← ابن‌قولویه، کامل الزیارات، ۱۹۰؛ مفید، الامالی، ۳۲۰؛ طوسی، الامالی، ۹۱.

ای کسانی که از سر نادانی حسین علیه‌السلام را کشته‌اید، شما را به کیفر و شکنجه مژده باد.

همهٔ آسمانیان، از پیامبر مرسل صلی‌الله‌علیه‌وآله و فرشته، شما را نفرین کنند.

شما بر زبان پسر داوود علیه‌السلام و موسی علیه‌السلام و صاحب انجیل علیه‌السلام لعنت شده‌اید[۱].

رؤیای سلیمان بن عبدالملک و خاکسپاری سر

روایت کرده‌اند سلیمان بن عبدالملک پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در خواب دید که با او خوش و بش دارد. در این باره از حسن بصری پرسید.

گفت: شاید برای خاندان او کاری شایسته کرده‌ای.

گفت: سر حسین علیه‌السلام را در خزانهٔ یزید دیدم. چون آن را بر من عرضه کردند آن را در پنج دیبا پیچیدم خوشبو کردم و بر آن نماز خواندم و آن را به خاک سپردم و بسیار گریستم.

حسن به او گفت: با این کار پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از تو خشنود شده است[۲].

رؤیای زن نوحه‌گر

در امالی مفید نیشابوری است که زر، بانوی نوحه‌گر فاطمه علیهاالسلام را در خواب دید که بر روی قبر حسین علیه‌السلام افتاده است و می‌گرید و از او می‌خواهد چنین ابیاتی بر زبان آورد:

ای دیدگان از اشک سرشار شوید و فرو ریزید و طغیان مکنید،

و بر مرده‌ای در سرزمین سوزان بگریید که سینه را مالامال اندوه کرده است.

نه آن گاه که کشته شد به عیادت او رفتم و نه آن‌گاه که بیمار بود[۳].

---

۱. أیـها القـاتلون جـهلا حسیناً — ابشـروا بـالعذاب و التـنکیل
کـل أهـل السـماء یـدعو علیکم — مـن نـبی و مـرسل و قـبیل
قـد لعـنتم عـلی لسـان ابـن‌داو — د و مـوسی و صـاحب الانـجیل
← تاریخ الامم و الملوک، ۴۳۲/۳.

۲. ← ابن‌جوزی، بستان الواعظین، ۲۶۳.

۳. أیـها العـینان فـیضا — و اسـتهلا لاتـغیضا
و ابکـیا بـالطف مـیتاً — تـرک الصـدر رضـیضا
لم‌امـرضه قـتیلاً — لا و لا کـان مـریضا

نفرین بر قطع‌کنندهٔ آن درخت

ابن‌عباس گفته است: به جریر بن عبدالحمید گفتند: موسی بن عبدالملک قبر حسین علیه السلام را ویران کرده و دستور داده است درخت سدر را قطع کنند.

گفت: الله اکبر! در این‌باره از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث آمده است که سه بار فرمود: «خداوند قطع‌کنندهٔ درخت سدر را لعنت کند»[1].

هدف او از این کار از میان برچیدن نشان قتلگاه حسین علیه السلام بوده است تا مردم از تربت او آگاهی نیابند. این خبر در حلیة الاولیاء ذکر شده است[2].

شفادهندگی تربت

در احادیث ابن‌حبیش تمیمی است که سالم گفته است: دل‌درد داشتم و هر دارویی به کار بسته، اما بهبودی ندیده بودم تا جایی که بیم جان کردم. نزد زنی کوفی که او را سلمه می‌گفتند رفتم.

گفت: ای سالم، تو را درمان کنم تا به اذن خدا بهبود یابی؟

گفتم: آری.

آبی در کاسه‌ای به من نوشاند و دردم فرو نشست و بهبود یافتم.

از آن پیرزن پرسیدم: مرا با چه درمان کردی؟

گفت: با یکی از دانه‌های این تسبیح.

گفتم: در آن چیست؟

گفت: از خاک قبر حسین علیه السلام.

گفتم: ای رافضی، مرا با آن درمان کردی؟

او خشمگین بیرون رفت و خدای را سوگند، درد من نیز سخت‌تر از آن که بود بازگشت[3].

---

۱. «لعن الله قاتل السدرة».

۲. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۷۹/۳، البته تنها متن حدیث نبوی و نه داستان حاضر.

۳. ← طوسی، الامالی، ۳۱۹ ۳۲۰؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۸۷۳/۲.

کیفر کسی که با تربت بد کرد

در امالی طوسی است که نزد موسی بن عیسی هاشمی سخن از این بود که رافضیان دربارهٔ حسین علیه السلام غلو می‌کنند تا جایی که به تربت او درمان می‌جویند.

مردی هاشمی گفت: مرا دردی سخت بود که طبیبان از درمانش فرومانده بودند. من از آن تربت برگرفتم و بیماری‌ام از میان رفت.

موسی بن عیسی پرسید: آیا از آن چیزی نزد تو مانده است؟

قطعه‌ای از آن به او داد.

وی از سر توهین و ناچیز شمردن، آن را به پایین خود آورد. اما همان دم فریاد زد: آتش، آتش، تشت، تشت.

تشت آوردند و همان دم کبد، طحال، ریه و دل او بیرون آمد.

دربارهٔ امکان سلامت موسی بن عیسی از یوحنای نصرانی پرسیدند.

گفت: کسی جز خدا برایش کاری نتواند کرد.

آن مرد سحرگاه مرد.

یوحنا [پس از شنیدن این ماجرا] در حالی که همچنان بر دین خود باقی بود، قبر حسین علیه السلام را زیارت می‌کرد. او البته بعدها اسلام آورد[1].

کیفر اهانت به قبر شریف

در کتاب ابن‌بطه و کتاب نطنزی است و ابوعبدالرحمن بن احمد بن حنبل به سند خود از اعمش نقل کرده که گفته است: مردی بر قبر حسین علیه السلام حدث کرد.

خود او و فرزندانش به جنون و جذام و برص مبتلا شدند و این خاندان تا روزگار حاضر نیز پیوسته جذام و برص به ارث برند[2].

---

۱. ← الامالی، ۳۲۰ و ۳۲۱.

۲. برای مضمون ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۲۰/۳؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۴۴/۱۴.

کاویدن قبر

گروهی از راویان ثقه روایت کرده‌اند که چون متوکل فرمان داد تا قبر حسین علیه السلام را شخم زنند و از علقمه بر آن آب جاری سازند، زید مجنون و بهلول مجنون به کربلا آمدند و قبر را نگریستند که به قدرت الهی در هوا آویزان است.

زید گفت: ﴿یُرِیدُونَ اَنْ یُطْفِئُوا نُورَ ٱللهِ بِاَفْوَاهِهِمْ وَیَاْبَی ٱللهُ اِلَّآ اَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْكَافِرُونَ﴾[1].

ماجرا از این قرار بود که کشتگر هفده بار قبر را شخم زد و هر بار قبر به حال خود بازگشت و هربار که کشتگر این را دید به خدا ایمان آورد و یوغ از گاو برداشت.

خبر را به متوکل دادند و او گفت وی را بکشند.

در امالی طوسی به روایت‌های فراوان است که متوکل ابراهیم دیزج و هارون مغربی را به تخریب قبر حسین علیه السلام و شخم زدن زمین آن فرستاد.

هربار که آهنگ کار کردند میان آنان و قبر مانع ایجاد گشت و به سویشان تیر افکنده شد.

دیزج گفت: شما هم به تیرافکنان تیر اندازید.

تیر انداختند. اما تیر هرکس به خود او برگشت و او را کشت.

فرمود گاوها را برای شخم زدن پیش برند. اما گاوها پیش نرفتند. بر آن‌ها بسیار زدند تا جایی که چوبدست در دستانشان شکست.

خداوند روی مغربی را نیز سیاه کرد و دیزج هم پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دید که آب دهان در صورت او می‌افکند. سخت بیمار شد و چون دهشت‌زدگان گردید و آن روز را به شب نبرد که مرد[2].

کیفر متوکل

منتصر شنید پدر وی فاطمه علیها السلام را دشنام می‌دهد.

در این باره از عالمی پرسید.

---

۱. توبه / ۳۲: می‌خواهند نور خدا را با سخنان خویش خاموش کنند. ولی خداوند جز این را برنتابد که نور خود را کامل کند، هرچند کافران را خوش نیاید.

۲. ← الامالی، ۳۲۷ و ۳۲۸.

عالم گفت: بر تو واجب است او را بکشی، هرچند آن که پدر خویش را بکشد عمرش دراز نباشد.

گفت: اگر با کشتن او از خدا فرمان برده باشم از این باک ندارم که به کشتن او عمرم کوتاه شود.

این رخدادها همه در دو روز به وقوع پیوست[۱].

عبدالله بن دانیه در این باره بیت‌هایی سروده است:

خدای را سوگند، اگر امیه به کشتن مظلومانهٔ پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله خود پرداخت،

زادگان نسل پیامبر صلی الله علیه و آله همانند آن کردند و به آیینت سوگند، قبر او ویران ساختند.

بر این تأسف خوردند که در کشتن او امویان را همراهی نکرده‌اند. اما در رفتار با مانده‌های پیکر او راه آنان را پی گرفتند[۲].

---

۱. ← همان، ۳۲۸.

۲.

تـــالله إن کـــانت امـــیة قـــد أتت	قـــتل ابـــن بـــنت نـــبیها مـــظلوما
فـــلقد أتـــاه بـــنو أبـــیه بـــمثلها	هـــذا لعـــمرک قـــبره مـــهدوما
أســـفوا عـــلی ان لایکـــونوا شـایعوا	فـــی قـــتله فـــتتبعوه رمـــیما

فصل ۴

خوی‌های ستودۀ امام حسین علیه‌السلام

گشاده‌دستی

عمرو بن دینار گفته است: حسین علیه‌السلام به عیادت اسلمة بن زید که بیمار بود رفت. اوِ می‌گفت: ای آه و اندوه!

حسین علیه‌السلام از او پرسید: برادرم، اندوه تو چیست؟

گفت: بدهی‌ام، که شصت هزار درهم است.

حسین علیه‌السلام فرمود: آن بر عهدۀ من.

گفت: از این بیم دارم که بمیرم.

فرمود: نخواهی مرد تا این که بدهی را از جانب تو ادا کنم.

راوی گفته است: امام حسین علیه‌السلام بدهی او را پیش از آن که درگذرد پرداخت.

امام حسین علیه‌السلام می‌فرمود: «بدترین ویژگی پادشاهان ترس از دشمن، بیرحمی در برابر ضعیفان و زفتی به هنگام عطا است»[1].

---

۱. «شر خصال الملوک الجبن من الاعداء و القسوة علی الضعفاء و البخل عند الاعطاء». دینوری در المجالسة (۳۳۶) این متن را بدون انتساب به امام حسین علیه‌السلام آورده است.

در کتاب انس المجلس است که فرزدق هنگامی که مروان او را از مدینه راند نزد امام حسین‌علیه‌السلام آمد. حسین‌علیه‌السلام به او چهارصد دینار داد.

گفتند: او شاعری فاسق و بی‌آبرو است.

فرمود: «بهترین دارایی تو چیزی است که بدان آبروی خویش حفظ کنی»[1].

پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله نیز کعب بن زهیر را پاداش داد و دربارهٔ عباس بن مرداس فرمود: زبان او را از من قطع کنید[2].

عربی به مدینه آمد و از بزرگوارترین مردم شهر پرسید.

او را به حسین‌علیه‌السلام راه نمودند.

به مسجد درآمد و حسین را در حال نماز دید.

در مقابل آن حضرت ایستاد و ابیاتی بر زبان راند:

زیانکار نشده آن که اکنون به تو امید بسته و آن که حلقهٔ در سرای تو را زده است.

تو سخاوتمندی و تو تکیه‌گاهی و پدرت قاتل فاسقان بود.

اگر نبود آنچه از نخستان شما به ما رسید، جهنم بر ما آوار شده بود[3].

راوی گفته است: حسین‌علیه‌السلام سلام کرد و گفت: ای قنبر، آیا از مال حجاز چیزی نزد تو مانده است؟

گفت: آری، چهار هزار دینار.

فرمود: آن را بیاور، اینک کسی آمده که از ما بدان سزاوارتر است.

---

۱. «ان خیر مالک ما وقیت به عرضک». ← ابن‌ابی الدنیا، مکارم الاخلاق، ۱۳۰؛ زمخشری، ربیع الابرار، ۲۲۷/۵.

۲. متنی که ابن‌شهرآشوب آورده این است: «اقطعوا لسانه عنی». اما آنچه بیشتر در منابع وجود دارد این جمله است: «اقطع لسانه عنی» و مقصود نیز پاداش دادن به شاعر برای به سکوت کشاندن او است.برای متن ← زمخشری، الکشاف، ۶۲۱/۲؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۱۹/۳۷؛ خطابی، غریب الحدیث، ۱۶/۲.

۳.

لم‌یخب الآن من رجاک و من	حرک من دون بابک الحلقه
أنت جواد و أنت معتمد	ابوک قد کان قاتل الفسقه
لولا الذی کان من اوائلکم	کانت علینا الجحیم منطبقه

ابن‌عساکر در ترجمة الامام الحسین‌علیه‌السلام (۲۲۹) دو بیت از این ابیات را با مقداری تفاوت آورده است.

سپس بردهایی را که بر شانه داشت گشود و دینارها را در آن‌ها پیچید و از این بیم که مباد آن گدا شرمسار شود دست خود از شکاف در بیرون برد و بیت‌هایی بر زبان راند:

این را بگیر که من از تو عذر خواهم، و بدان که من با تو مهربانی ورزم.

اگر امروز ما را پشتوانه‌ای از ثروت بود آسمان ما بر تو فرو می‌بارید.

اما روزگار و حیلت‌هایش بسی دیگرگونی‌ها دارد و امروز دست من تهی است[1].

راوی گفته است: مرد عرب آن را گرفت و گریست.

امام علیه السلام فرمود: شاید آنچه را به تو داده‌ایم کم می‌دانی.

گفت: نه. اما چگونه خاک این گشاده‌دستی تو را بخورد؟[2]

شعیب بن عبدالرحمن خزاعی گفته است: در روز عاشورا بر پشت حسین بن علی علیه السلام نشانی دیدند و در این باره از علی بن حسین علیه السلام پرسیدند.

فرمود: این نشان انبان‌هایی است که بر پشت می‌کشید و به سرای بیوگان، یتیمان و بینوایان می‌برد[3].

گفته‌اند: عبدالرحمن سلمی فرزندان حسین علیه السلام را سورهٔ حمد آموخت. چون یکی از فرزندان آن سوره را نزد پدر خواند، وی عبدالرحمن را هزار دینار و هزار خلعت داد و دهان او از مروارید پر کرد.

در این باره بر او خرده گرفتند.

فرمود: این کجا و عطای او ــ مقصود تعلیم از سوی او است ــ کجا؟

حسین علیه السلام بیت‌هایی سروده است:

---

۱. خذها فانی الیک معتذر — و اعلم بأنی علیک ذوشفقه

لو کان فی سیرنا الغداة عصاً — أمست سمانا علیک مندفقه

لکن ریب الزمان ذوغیر — و الکف منی قلیلة النفقه

← ابن‌عساکر، ترجمة الامام الحسین علیه السلام، ۲۲۹.

۲. برای داستان با تفاوت‌هایی ← ابن‌عساکر، ترجمة الامام الحسین علیه السلام، ۲۲۸ - ۲۳۰؛ همو، تاریخ مدینة دمشق، ۱۸۵/۱۴.

۳. ابن‌عساکر در تاریخ مدینة دمشق (۳۸۴/۴۱) چنین چیزی را در مورد امام سجاد علیه السلام روایت می‌کند.

چون دنیا با تو سخاوت کند تو نیز آن را به مردم ده، پیش از آن که تباه شود و از کف برود.
دنیا اگر روی کند بخشش آن را از میان نبرد و اگر پشت کند زفتی آن را ماندگار نسازد[1].

فروتنی

از فروتنی امام علیه السلام است که بر بینوایانی گذشت که قرص‌های نان را بر روی پارچه‌ای می‌خوردند.

امام علیه السلام به آنان سلام کرد.

آن‌ها او را به خوراک خود دعوت کردند.

امام علیه السلام با آنان نشست و فرمود: اگر این‌ها صدقه نبود از آن می‌خوردم.

سپس فرمود: برخیزید و با من به سرایم آیید.

آن‌جا آن‌ها را خوراک و پوشاک داد و فرمود بدیشان درهم‌هایی دهند[2].

صولی در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که میان امام حسین علیه السلام و برادر او محمد بن حنفیه سخنی درگرفت. ابن‌حنفیه به حسین علیه السلام نوشت: باری، برادرم، پدر من و پدر تو علی علیه السلام است، در نسبت با او نه تو بر من برتری داری و نه من بر تو برتری دارم. اما مادر تو فاطمه علیها السلام دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. اگر همهٔ زمین طلا بود و ملک مادرم بود به جایگاه مادر تو نمی‌رسید. چون این نامه‌ام را خواندی نزد من آی تا مرا خشنود کنی، که تو بیش از من سزاوار فضیلتی، و درود و رحمت و برکات خدا بر شما باد.

حسین علیه السلام چنان کرد که او خواسته بود و پس از آن هیچ سخنی میان ایشان درنگرفت[3].

دانش و سخنوری

از نمونه‌های دانش و سخنوری امام علیه السلام است این روایت موسی بن عقبه که گوید: معاویه از حسین علیه السلام خواست خطبه ایراد کند.

---

۱. اذا جادت الدنیا علیک فجد بها — علی الناس طراً قبل ان تتفلت
فلا الجود یفنیها اذا هی اقبلت — و لا البخل یبقیها اذا ما تولت

۲. ← بری، الجوهرة، ۲۱۳/۲ و ۲۱۴، با تفاوت‌هایی در داستان.

۳. ← بیهقی، شعب الایمان، ۳۱۶/۶؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۳۳/۵۴.

امام علیه السلام بر منبر رفت. خدای را سپاس و ستایش گفت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد.

در این هنگام صدای مردی را شنید که می‌پرسید: این کیست که سخن می‌راند؟

فرمود: «ما حزب پیروز خدا، خویشاوندان نزدیک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، اهل بیت پیراستهٔ او و یکی از آن دو گرانسنگ باشیم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ما را پس از کتاب خدای تعالی دوم قرار داده است، کتابی که در آن بیان هر چیز است و ﴿لَا يَأْتِيهِ ٱلْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ﴾[1]. در تفسیر این کتاب ما تکیه‌گاهیم و تأویلش برای ما دیریاب نباشد و از حقایق آن پیروی کنیم. پس از ما فرمان برید که فرمانبری از ما واجب است؛ چرا که به طاعت خدا قرین گشته است. خداوند فرمود: ﴿أَطِيعُوا ٱللَّهَ وَأَطِيعُوا ٱلرَّسُولَ وَأُولِي ٱلْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾[2] و فرمود: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى ٱلرَّسُولِ وَإِلَىٰٓ أُولِي ٱلْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ ٱلَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾[3]. شما را از گوش سپردن به وسوسهٔ شیطان برحذر می‌دارم؛ ﴿إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾[4]. همانند آن اولیای الهی باشید که خداوند بدیشان فرموده است: ﴿لَا غَالِبَ لَكُمُ ٱلْيَوْمَ مِنَ ٱلنَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ﴾[5]. در این هنگام هدف ضربت شمشیرها و نیزه‌ها و گرزها و تیرها قرار گیرید و در این هنگام ایمان کسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد پذیرفته نشود»[6].

---

۱. فصلت / ۴۲: از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی‌آید.

۲. نساء / ۵۹: خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را نیز اطاعت کنید.

۳. نساء / ۸۳: و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند قطعاً از میان آنان کسانی‌اند که آن را دریابند.

۴. بقره / ۱۶۸، ۲۰۸؛ انعام / ۱۴۲؛ زخرف / ۶۲: او دشمن آشکار شما است.

۵. انفال / ۴۸: امروز هیچ‌کس از مردم بر شما پیروز نخواهد شد و من پناه شما هستم.

۶. «نحن حزب الله الغالبون، و عترة رسول الله الاقربون و اهل بیته الطیبون، و أحد الثقلین، الذین جعلنا رسول الله ثانی کتاب الله تعالی فیه تفصیل کل شیء، لایأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه، و المعول علینا فی تفسیره لایبطینا تأویله بل نتبع حقائقه، فأطیعونا فان طاعتنا مفروضة، إذ کانت بطاعة الله مقرونة، قال الله تعالی ﴿أَطِيعُوا ٱللَّهَ وَأَطِيعُوا ٱلرَّسُولَ وَأُولِي ٱلْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ و قال: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى ٱلرَّسُولِ وَإِلَىٰٓ أُولِي ٱلْأَمْرِ مِنْهُمْ﴾ و احذرکم الاصغاء الی هتوف الشیطان فانه لکم عدو مبین، فتکونوا کأولیائه الذین قال لهم: ﴿لَا غَالِبَ لَكُمُ ٱلْيَوْمَ مِنَ ٱلنَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ﴾ فتلقون للسیوف ضربا، و للرماح وردأ، و للعمد حطما، و للسهام غرضا ثم لایقبل من نفس ایمانها لم تکن آمنت من قبل».

در بخش پایانی سخن قسمتی از آیهٔ ۱۵۸ سورهٔ انعام اقتباس شده و متن کامل‌تر این بخش از آیه چنین است: ﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ﴾؛ اما روزی که پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت پدید آید کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری و ایمان آوردنش به دست نیاورده، ایمان آوردنش سودی نمی‌بخشد.

پس معاویه گفت: ای ابوعبدالله، بس است که سخن خویش رساندی[۱].

در محاسن برقی است که عمرو بن عاص از حسین علیه السلام پرسید: ای پسر علی، چیست که فرزندان ما از فرزندان شما افزون ترند؟

در پاسخ بیتی بر زبان راند:

کرکس‌ها جوجهٔ فراوان آورند، لیک مادر عقابان را جوجه‌ای اندک باشد[۲].

عمرو پرسید: چیست که موی سپید در سبیل ما زودتر از شما آشکار شود؟

فرمود: زنان شما زنانی گندبودهانند و چون یکی از شما به همسر خویش نزدیک شود و او در صورتش دمد موی سبیل وی از آن سپید گردد.

پرسید: چیست که ریش شما از ریش ما پرتر است؟

فرمود: ﴿وَٱلْبَلَدُ ٱلطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَٱلَّذِى خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا﴾[۳].

در این هنگام معاویه به عمرو عاص گفت: به حقی که بر تو دارم خموش شو. او پسر علی بن ابی‌طالب است.

امام علیه السلام فرمود:

اگر عقرب بازگردد ما هم به زدن آن بازگردیم و پای‌افزار برای این کار آماده باشد

عقرب نیک می‌داند و یقین دارد که او را نه دنیایی است و نه آخرتی[۴].

---

۱. ← طبرسی، الاحتجاج، ۲۲/۲ و ۲۳.

۲. بغاث الطیر اکثرها فراخا و ام الصقر مقلاة نزور

این بیت که حالتی شبیه ضرب‌المثل به خود گرفته است به کثیر نسبت داده شود.

صورتی متفاوت از این بیت به همراه چند بیت دیگر در دیوان کثیر عزة (۵۳۰) در شمار اشعار منسوب به کثیر روایت شده است.

۳. اعراف / ۵۸: و زمین پاک گیاهش به اذن پروردگارش برمی‌آید و آن زمینی که ناپاک و نامناسب است گیاهش جز اندک و بی‌فایده برنمی‌آید.

۴. إن عادت العقرب عدنا لها و کانت النعل لها حاضره

قد علم العقرب و استیقنت أن لا لها دنیا و لا آخره

این روایت را در المحاسن و نیز در دیگر منابع نیافتم.

در تفسیر ثعلبی است که صادق علیه‌السلام فرمود: حسین بن علی علیه‌السلام فرمود: چون عقاب بخواند گوید: ای آدمیزاده، هرچه می‌خواهی زنده بمان که فرجام، مرگ است؛ چون کلاغ بخواند گوید: دوری از مردمان خود مایهٔ آرامش است؛ چون کرکس بخواند گوید: خداوندا، آنان را که کینهٔ خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله دارند لعنت کن؛ و چون چلچله بخواند چنین بخواند: ﴿اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ * مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ * اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِينُ * اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾[1] و آن سان که قاریان ﴿اَلضَّالِّينَ﴾ را به مد خوانند آن را بکشد[2].

از حسین علیه‌السلام پرسیدند: چرا خداوند عزّ و جلّ روزه را بر بندگان خود واجب کرده است؟

فرمود: «تا دارا مزهٔ گرسنگی بچشد و فزونی به بینوایان دهد»[3].

دلاوری

از نمونه‌های شجاعت او است که میان او و ولید بن عقبه بر سر ملکی نزاع بود. حسین علیه‌السلام عمامهٔ ولید را که آن زمان کارگزار مدینه بود، از سرش برداشت و در گردنش پیچید.

مروان که آن‌جا بود گفت: به خدا سوگند، چون امروز کسی را در برابر امیر خود دلیر ندیده بودم!

ولید گفت: خدای را سوگند، این سخن را از سر خشم نسبت به آنچه بر سرم آمد نگفتی. بلکه بر من و بردباری‌ام در برابر او رشک بردی.

حسین علیه‌السلام آن‌گاه فرمود: ملک از آن تو باشد ای ولید، و برخاست[4].

---

۱. فاتحه / ۱ - ۷: ستایش خدایی راکه پروردگار جهانیان است، رحمتگر مهربان و خداوند روز جزا است. بارالها، تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم. ما را به راه راست هدایت فرما، راه آنان که گرامیشان داشته‌ای، نه راه مغضوبان و نه راه گمراهی.

۲. ← الکشف و البیان، ۱۹۵/۷.

۳. «لیجد الغنی مس الجوع فیعود بالفضل علی المساکین». این روایت را با انتساب به امام حسین علیه‌السلام در منابع کهن نیافتم، هرچند این مضمون از دیگر امامان علیهم‌السلام روایت شده است. ← ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۷۳/۲؛ همو، علل الشرائع، ۳۷۸/۲؛ همو، الامالی، ۹۷.

۴. ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینهٔ دمشق، ۲۱۰/۶۳، با مقداری تفاوت.

نمونهٔ دیگر آن که در روز عاشورا بدان حضرت گفتند: در برابر فرمانروایی عموزادگانت سر فرود آور.

فرمود: «نه، به خدا سوگند نه دست ذلت به شما دهم و نه چون بردگان بگریزم»[۱].

سپس فریاد زد: «ای بندگان خدا، من از هر متکبری که به روز حساب عقیده ندارد به پروردگار خود و پروردگار شما پناه برده‌ام»[۲].

همچنین فرموده است: «مرگی با عزت از زندگی‌ای در ذلت خوش‌تر است»[۳].

امام علیه السلام آن روز که کشته شد این بیت را بر زبان آورد:

مرگ از تن سپردن به ننگ بهتر است و ننگ از درآمدن به دوزخ سزاوارتر و خدای را سوگند که هیچ‌یک از این دو راه من نیست[۴].

ابن‌نباته گفته است:

حسین علیه السلام آن کسی است که کشته شدن در عزت را زندگی و زیستن در خواری را مرگ دید[۵].

در حلیه است که محمد بن حسن روایت کرده که چون آن طایفه بر حسین علیه السلام اردو زدند و به یقین دریافت با او خواهند جنگید به یارانِ خود فرمود: «اکنون آنچه خود می‌بینید بر شما وارد آمده

---

۱. «لا و الله لااعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لاافر فرار العبید».

۲. «یا عبادالله ﴿إِنِّی عُذْتُ بِرَبِّی وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا یُؤْمِنُ بِیَوْمِ ٱلْحِسَابِ﴾». ← مفید، الارشاد، ۹۸/۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۵۹/۱.

در پایان این متن بخشی از آیهٔ ۲۷ سورهٔ غافر اقتباس شده است.

۳. «موت فی عز خیر من حیاة فی ذل». روایت را در منابع کهن به نقل از امام حسین علیه السلام نیافتم. آنچه یافتم نقل این سخن از بسطام بن مصقله شیبانی است. ← طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۶۴۰/۳.

۴. الموت خیر من رکوب العار و العار أولی من دخول النار

و الله ما هذا و هذا جاری

← جاحظ، البیان و التبیین، ۱۸۵/۳.

۵. الحسین الذی رأی القتل فی ال عز حیاة و العیش فی الذل قتلا

← ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ۲۴۵/۳.

است. دنیا دیگرگون و ناآشنا شده است و شناختهٔ آن پشت کرده و آن‌سان دور شده که از آن چیزی بازنمانده است، مگر به سان قطره‌های مانده در ته جام و جز اندکی از مایه‌های زندگی همانند چراگاهی سوخته. مگر نمی‌بینید حق راکه بدان عمل نمی‌شود و باطل راکه از آن پرهیز نمی‌شود. مؤمن را بایسته است که دلدادهٔ خدا باشد. من مرگ را جز نیکبختی و زندگی با ستمگران را جز تیره‌بختی نمی‌بینم»[1].

امام علیه‌السلام هنگامی که آهنگ سرزمین طف کرد بیت‌هایی چنین بر زبان راند:

به راه خویش ادامه خواهم داد؛ که جوانمرد را از مرگ ننگ نباشد، اگر آهنگ خیر کند و بر مسلمانی به پیکار برخیزد،

و اگر با مردمان درستکار همدل و از نکوهیده‌ای دوری گزیند و با گناهکاری مخالفت کند.

من برای خود جاودانگی نمی‌خواهم و خویش را پیش می‌افکنم تا با لشکری سخت به پیکار درآیم.

اگر زنده بمانم نکوهیده نباشم و اگر بمیرم نیز ملامت نشوم. تو را ذلت همین بس که زنده مانی و به زور تن دهی[2].

زهد

اما از زهد امام آن است که به او گفتند: چه بسیار از پروردگار خود بیم بری!

فرمود: «در قیامت تنها آن کس در امان است که در دنیا از خدا خوف برده باشد»[3].

---

۱. «قد نزل ما ترون من الامر و ان الدنیا قد تنکرت و تغیرت و أدبر معروفها و استمرت حتی لم‌یبق منها إلا کصبابة الاناء، و إلا خسیس عیش کالمرعی الوبیل، ألا ترون الحق لایعمل به، و الباطل لایتناهی عنه، لیرغب المؤمن فی لقاء الله، و انی لأری الموت إلا سعادة، و الحیاة مع الظالمین إلا برماً». ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۳۹/۲، با تفاوتی اندک.

۲.

سأمضی فما بالموت عار علی الفتی	اذا ما نوی خیراً و جاهد مسلما
و واسی الرجال الصالحین بنفسه	و فارق مذموماً و خالف مجرما
اقدم نفسی لارید بقاءها	لنلقی خمیساً فی الهیاج عرمرما
فان عشت لم اذمم و إن مت لم الم	کفی بک ذلا ان تعیش فترغما

← ابن‌اعثم، الفتوح، ۷۹/۵؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۳۰۷/۳ (تنها با ذکر دو بیت)؛ ابن‌قولویه، کامل الزیارات، ۱۹۴؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۲۱۹؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۸۰؛ مفید، الارشاد، ۸۱/۲ (بدون بیت سوم در این چهار منبع اخیر).

۳. «لایأمن یوم القیامة الا من خاف الله فی الدنیا».

در ابانه ابن‌بطه است که ابوعمیر عبدالله بن عبید گفته است: حسین بن علی علیه السلام بیست و پنج بار پیاده به حج رفت، در حالی که شتران آماده را کنار او پیش می‌راندند[۱].

در عیون المجالس[۲] است که حسین علیه السلام با انس بن مالک همراه شد و کنار قبر خدیجه رفت. آن‌جا گریست، سپس به مالک فرمود: از من فاصله گیر.

انس گفته است: من خود را از او پنهان کردم. چون نماز خواندن او به درازا کشید، شنیدم که بیت‌هایی چنین بر زبان دارد:

پروردگارا، پروردگارا، تو خود مولای اویی، بنده‌ای را که به درگاه تو پناه آورده است رحم کن.

ای خدای بلندمرتبه، تکیه گاهم تویی. خوشا آن که تو او را مولی باشی.

خوشا آن که بیمناک و ترسان باشد و گرفتاری خود به پیشگاه خدای صاحب جلال برد،

و او را هیچ بیماری و دردی جز محبت مولای خویش نباشد.

چون درد و اندوه خود بر زبان آورد، خداوند او را لبیک گوید و پاسخ دهد.

لبیک لبیک، تو در پناه منی و آنچه گفتی همه را دانسته‌ایم.

فرشتگانم به صدای تو دلتنگ باشند، نالیدن بس است، شنیدیم.

دعای تو نزد من در حجاب‌هایی سیر کند. این همه در پوشاندن بس است. ما آشکار ساخته‌ایم.

اگر بادی در دو سوی او بوزد از آنچه او را میان گرفته است بر زمین افتد.

بی ترس و بدون بیم و بی‌حساب از من بخواه که من خداوندم[۳].

---

۱. ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۵۴۱/۴؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۸۰/۱۴ (تنها با یاد کردن از حج پیاده)؛ ابن‌ابی شیبه، المصنف، ۴۳۷/۳ (با یادکردن از ده بار حج پیاده).

۲. این کتاب از آن تاج الدین طاهر بن محمد بن احمد بن نصر مروزی حدادی بخاری (د. حدود ۴۱۰ ق.) است. ← بغدادی، هدیة العارفین، ۴۲۹/۱. از این کتاب نشانی به دست نیاوردم.

۳.

یـــا رب یـــا رب أنت مـــولاه	فـــارحـــم عـــبیداً الیک مـلجاه
یـا ذاالمـعالی عـلیک مـعتمدی	طـــوبی لمـــن کـنت انت مـولاه
طـــوبی لمـــن کـان خـائفاً أرقاً	یشکـــو الی ذی‌الجـــلال بـــلواه
و مـــا بـــه عـــلة و لا ســـقم	أکـــثر مـــن حـــبه لمـــولاه

←

همو فرموده است:

ای فرورفتگان به لذت دنیای ناپایدار، دل سپردن به سایه‌ای که از میان رود از سبک‌خردی است[۱].

عبدی گفته است:

خاندان محمد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، اهل فضیلت و منقبت هستند،

کسانی که از نابینایی به راه آورند و از لغزش‌ها برهانند.

همان بازدارندگان، سخنوران و پیشگامان به شایستگی‌ها.

ولایت ایشان فریضه‌ای است که از سوی خدای رحمان در قرآن واجب گشته است.

آنان همان صراط باشند؛ آن که بر این صراط باشد رستگار است و آن که بر آن نباشد تیره‌بخت[۲].

قاضی جلیس بن حباب مصری گفته است:

آنانند همان روزه‌داران ایستاده در پیشگاه پروردگار خود و همان بیم‌بردگان به خشیت و خشوع.

←

اذا اشتکی بثه و غصته — أجابه الله ثم لباه

لبیک لبیک أنت فی کنفی — و کلما قلت قد علمناه

صوتک تشتاقه ملائکتی — فحسبک الصوت قد سمعناه

دعاک عندی یجول فی حجب — فحسبک الستر قد سفرناه

لو هبت الریح فی جوانبه — خر صریعاً لما تغشاه

سلنی بلا رعبة و لا رهب — و لا حساب انی أنا الله

۱. یا أهل لذة دنیا لا بقاء لها — ان اغتراراً بظل زائل حمق

۲. آل النبی محمد — أهل الفضائل و المناقب

المرشدون من العمی — المنقذون من اللوازب

الصارفون الناطقون ال — سابقون الی الرغائب

فولاهم فرض من الر — حمن فی القرآن واجب

و هم الصراط فمستقیم — فوقه ناج و ناکب

آنانند همان سپری‌کنندگان شب تیره به تهجد و آبادکنندگان شب به سجده و رکوع.

آنانند پاکان برگزیده و برترین مردمان که مردمان شوق دیدن یا آرزوی شنیدن از ایشان دارند.

از هر کسی عملی به جای آورده باشد عمل بدیشان پذیرفته آید و از هرکه داوطلبانه طاعتی کرده باشد بدیشان طاعت به آسمان رود.

آنانند اهل گفتار و کردار داوطلبانه و آنانند عالمان عامل پرهیزگار.

پدر ایشان وصی مصطفی صلی الله علیه و آله است که دانش او را از آن خود کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله آنچه را از دانش به وی سپرده شده بود به او سپرد[1].

---

۱. هم الصائمون القائمون لربهم ... هم الخائفون خشية و تخشعا
هم القاطعو الليل البهيم تهجداً ... هم العامروه سجداً فيه ركعا
هم الطيب الأخيار و الخير في الورى ... يروقون مرأى او يشوقون مسمعا
بهم تقبل الأعمال من كل عامل ... بهم ترفع الطاعات ممن تطوعا
هم القائلون الفاعلون تبرعا ... هم العالمون العاملون تورعا
أبوهم وصي المصطفى حاز علمه ... و أودعه من قبل ما كان أودعا

فصل ۵

محبت پیامبر صلی الله علیه و آله به حسین علیه السلام

رؤیای ام‌ایمن

از امام صادق علیه السلام و ابن‌عباس روایت شده است که به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر دادند ام‌ایمن از دیشب تا امروز می‌گرید.

پیامبر صلی الله علیه و آله نزد او آمد و پرسید: از چه روی می‌گریی؟

گفت: ای پیامبر خدا، خوابی سخت و گران دیده‌ام.

فرمود: آن را با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بگوی، که خدا و پیامبر او آگاه‌ترند.

گفت: بر زبان آوردنش برایم سخت است.

فرمود: خواب نه چنان است که می‌بینید. آن را برای پیامبر خدا بگو.

گفت: در خواب دیدم که یکی از اعضای بدن تو در خانهٔ من بر زمین افتاده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ام‌ایمن، چشمانت خواب خیر ببیند! فاطمه حسین را به دنیا خواهد آورد و تو او را پرستاری خواهی کرد و خواهی پروراند و بدین سان یکی از اعضای بدن من در خانهٔ تو خواهد بود[1].

---

۱. «نامت عینک یا ام‌ایمن تلد فاطمة الحسین تربیه و تلینه فیکون بعض اعضائی فی بیتک».

چون هفتمین روز ولادت حسین علیه‌السلام شد ام‌ایمن او را به حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آورد.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «خوش باد مقدم حامل و محمول. این تعبیر خواب تو است»[1].

این خبر را قیروانی در تعبیر[2] و نیز صاحب فضائل الصحابه[3] نقل کرده است.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روی او را می‌بوسد

سلیم بن قیس از سلمان فارسی روایت کرده که گفته است: حسین علیه‌السلام بر زانوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را می‌بوسید و می‌فرمود: «تو مهتری فرزند مهتر و پدر مهتران. تو امامی فرزند امام و پدر امامان، تو حجتی، فرزند حجت و پدر حجت‌ها، نه تن که از پشت تو هستند و نهمین ایشان قائم ایشان است»[4].

فرود آمدن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از منبر برای او

ابن‌عمر گفته است: در حالی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر منبر به ایراد سخن بود، حسین علیه‌السلام درآمد و به جامهٔ خویش سکندری خورد و افتاد و گریست.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از منبر فرود آمد و او را در آغوش کشید و فرمود: «خدا شیطان را بکشد. فرزند فتنه‌ای است. به آن که جانم در دست او است سوگند، نفهمیدم که چگونه از منبر خود فرود آمدم»[5].

---

۱. «مرحباً بالحامل و المحمول هذا تأویل رؤیاک». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۱۴۲ و ۱۴۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۵۴ و ۱۵۵.

۲. از این کتاب نشانی به دست نیاوردم. ظاهراً نام کامل آن کامل التعبیر باشد.

۳. مقصود مؤلف از این که کدام فضائل الصحابة را در نظر دارد روشن نیست. دست‌کم در فضائل الصحابه احمد روایت را نیافته‌ام.

۴. «أنت السید ابن‌السید ابوالسادة، أنت الامام ابن‌الامام ابوالأئمة، أنت الحجة ابن‌الحجة أبوالحجج، تسعة من صلبک و تاسعهم قائمهم». ← کتاب سلیم، ۴۶۰.

۵. «قاتل الله الشیطان ان الولد لفتنة، و الذی نفسی بیده ما دریت انی نزلت عن منبری». ← ابن‌مردویه، مناقب علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ۲۰۷.

گریه‌اش پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌آزارد

ابوالسعادات در فضائل العشره آورده که یزید بن ابی‌زیاد گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله از خانهٔ عایشه خارج شد و بر خانهٔ فاطمه علیها السلام گذر کرد. صدای گریهٔ حسین علیه السلام را شنید. فرمود: «آیا نمی‌دانی گریهٔ او مرا می‌آزارد؟»[1]

من از حسینم، حسین علیه السلام از من

ابن‌ماجه در سنن[2] و زمخشری در فائق[3] آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله حسین علیه السلام را دید که در کوچه با کودکان بازی می‌کند. پیامبر صلی الله علیه و آله در حضور مردم پیش رفت و یکی از دستان خود را گشود و آن کودک یک بار از این سوی بدان سوی و یک بار از آن سوی بدین سوی می‌گریخت و پیامبر صلی الله علیه و آله با او می‌خندید. سپس او را گرفت و دستی در زیر چانه و دستی در پس سر او قرار داد و او را بلند کرد و بوسید و فرمود: «من از حسینم و حسین از من است. خداوند آن را که حسین را دوست بدارد دوست بدارد. حسین نواده‌ای از نوادگان است»[4].

ناز و نوازش

مغیرة بن عبدالله گفته است: حسین علیه السلام گذر کرد. ابوظبیان گفت: شگفتا از او، خدایش روسیاه کند! که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله میان پاهای او می‌گشود و خرمای او را می‌بوسید[5].

عبدالرحمن [بن] ابی‌لیلی گفته است: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که حسین علیه السلام بدان‌جا آمد. او بر پشت و شکم پیامبر صلی الله علیه و آله می‌پرید و در این میان آب راند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او را واگذارید[6].

---

۱. «الم تعلمی ان بکاءه یؤذینی؟» ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۱۶/۳؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۷۱/۱۴؛ محب الدین طبری، ذخائر العقبی، ۱۴۳.

۲. ← ۵۱/۱.

۳. ← ۲۸۲/۲.

۴. «أنا من حسین و حسین منی أحب الله من أحب حسیناً حسین سبط من الأسباط».

۵. بخش پایانی سخن از ابوهریره نقل شده است. ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۲۷۰/۲.

۶. ← محب الدین طبری، ذخائر العقبی، ۱۳۲.

در روایت ابوعبید در غریب الحدیث است که فرمود: پیشاب فرزندم قطع مکنید. سپس آبی خواست و بر پیشاب او ریخت[۱].

در سنن ابوداوود است که حسین علیه السلام در دامن پیامبر آب راند. لبانه به آن حضرت گفت: ازار خویش بده تا آن را بشویم.

فرمود: «از پیشاب دختر باید شست؛ بر پیشاب پسر آب بریزند»[۲].

محبت پیامبر صلی الله علیه و آله به حسین علیه السلام، بهانهٔ اسلام

در احادیث لیث بن سعد است که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در جمع گروهی نماز می‌خواند و حسین علیه السلام که خردسال بود در کنار او نشسته بود. چون پیامبر صلی الله علیه و آله به سجده رفت حسین علیه السلام بر پشت او نشست و پاهای خود را تکان داد و گفت: هون!

پیامبر صلی الله علیه و آله چون خواست سر از سجده بردارد او را گرفت و در کنار خود نشاند.

چون به سجدهٔ دیگر رفت او به پشت وی بازگشت و دوباره گفت: هون!

او پیوسته چنین کرد تا پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خود به پایان رساند.

مردی یهودی گفت: ای محمد، شما با کودکان رفتاری می‌کنید که ما انجام نمی‌دهیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شما اگر به خدا و پیامبر او ایمان داشتید به کودکان مهر می‌ورزیدید»[۳].

مرد یهودی گفت: من به خدا و پیامبر او ایمان دارم؛ و به واسطهٔ آن بزرگواری و عظمت که از پیامبر صلی الله علیه و آله دید، اسلام آورد[۴].

کودکی که بر پشت پیامبر صلی الله علیه و آله نشیند

در امالی حاکم است که ابورافع گفته: در کودکی با حسین علیه السلام تیله‌بازی می‌کردم. چون تیلهٔ من به تیلهٔ او می‌خورد می‌گفتم: مرا بر پشت خود سوار کن.

می‌گفت: آیا بر پشتی سوار می‌شوی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سوار شده است؟

---

۱. ← غریب الحدیث، ۱۰۳/۱ و ۱۰۴، البته با نقل روایت دربارهٔ امام حسن علیه السلام.

۲. «انما یغسل من بول الانثی و ینضح من بول الذکر». ← ابوداوود، السنن، ۱۰۲/۱.

۳. «اما لو کنتم تؤمنون بالله و برسوله لرحمتم الصبیان».

۴. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۸۶/۳ و ۸۷.

من او را وا می‌گذاشتم.

اما چون تیلهٔ او به تیلهٔ من می‌خورد می‌گفتم: چنان که مرا سوار نکردی تو را سوار نمی‌کنم.

او می‌گفت: آیا خوش نداری کسی را حمل کنی که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله حمل کرده است؟

من نیز او را سوار می‌کردم[1].

تعبیر خواب عایشه

ابن‌عباس گفته است: هند از عایشه خواست تعبیر خوابی را از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بپرسد.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: به او بگو خواب خود را بگوید.

گفت: دیدم گویا خورشید از بالای سرم برآمد و ماه از پشت من بیرون رفت و گویی ستاره‌ای سیاه از ماه بیرون آمد و به خورشیدی کوچک‌تر که از دل خورشید درآمده بود تاخت و آن را بلعید و به بلعیده شدن آن افق سیاه شد. سپس ستاره‌هایی دیدم که در آسمان رخ نمودند و ستاره‌هایی سیاه دیدم که در زمین بودند، هرچند سیاهی سراسر افق را گرفته بود.

اشک در چشمان پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله غلتید و فرمود: این هند است. ای دشمن خدا بیرون رو ـ دو بار ـ که غم‌هایم را برایم تازه کردی و خبر مرگ دوستانم دادی.

چون بیرون رفت، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: خدایا، او را لعنت کن و نسل او را هم لعنت کن.

پس دربارهٔ تعبیر این خواب پرسیدند.

فرمود: آن خورشید که بر او طلوع کرده علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است. آن ستاره سیاهی که از ماه بیرون آمده معاویه است، دیوانه‌ای تبهکار و منکر خدا. آن ظلمتی که تاخته و آن ستارهٔ سیاهی که دیده که از ماه بیرون می‌آید و بر خورشیدی کوچک‌تر که از خورشید درآمده می‌تازد و آن را می‌خورد و همه‌جا سیاه می‌شود، آن پسرم حسین علیه‌السلام است که پسر معاویه او را می‌کشد و پس از آن خورشید سیاه می‌شود و همهٔ افق تیره می‌گردد. آن ستاره‌های سیاه که همه جای زمین را دربر گرفته نیز بنی‌امیه است[2].

از حسین بن علی علیه‌السلام بیت‌هایی روایت می‌شود:

با خوی خوش و همت بلند در رسیدن به ستودگی‌ها بر همه جهانیان پیشی گرفته‌ام.

---

۱. ← طبری، بشارة المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۲۲۱.

۲. خبر را در منابع کهن نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۲۶۳/۴۴) آن را بدون شرح و تعلیق تنها از کتاب حاضر نقل کرده است.

و در شب‌های تیرهٔ ظلمت و گمراهی، به حکمت من نور هدایت جلوه‌گر شده است.
منکران آهنگ خاموش کردنش دارند. اما خدا جز این را برنتابد که آن را کامل کند[۱].

بدیع همدانی گفته است:

پیامبر ﷺ و خاندان پیامبر ﷺ را دوست دارم و به ویژه خاندان ابوطالب را[۲].

احمد بن علی نیشابوری گفته است:

مرا به خشنودی خداوندم همین نعمت بس که از رهگذر آن به آرزوهای خود در بهشت برین دست یابم[۳].

حیص بیص گفته است:

طایفه‌ای که چون ستایشگر قصیده پردازد آن را از طه و از یس برگیرد،
و چون خدمتکاری فرمان مولای خود را نافرمانی کند فرمان آن‌ها بر جبرئیل و میکائیل روا باشد[۴].

دیگری گفته است:

علی علیه السلام پدر حسن علیه السلام و حسین علیه السلام است، آن دو راهنمای هدایتگر هرکس که بر راه باشد و راه بجوید.
آنان از ناپاکی‌ها پیراسته‌اند و هرکه بدیشان اقتدا کند رستگار است[۵].

---

۱. سبقت العالمین الی المعالی / بحسن خلیقة و علو همه
و لاح بحکمتي نورالهدی فی / لیال فی الضلالة مدلهمه
یرید الجاحدون لیطفؤه / و یأبی الله إلا أن یتمه

۲. احب النبی و آل النبی / و اختص آل ابی‌طالب

۳. حسبی بمرضاة ربی نعمة فیها / انال من جنة الفردوس آمالی

۴. قوم اذا اخذ المدیح قصائداً / أخذوه عن طه و عن یاسین
و اذا عصی أمر الممالک خادم / نفذت أوامرهم علی جبرین

← دیوان حیص بیص، ۴۱۶/۳.

۵. علی أبوحسن و الحسین / رشیدین للراشد المرشد
و من دنس الرجس قد طهروا / ففاز الذی بهم یقتدی

فصل ۶

برجستگی‌های امام حسین علیه‌السلام

دوست داشتنی‌ترین زمینیان نزد آسمانیان

امام رضا علیه‌السلام از پدران خود، از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده که فرموده است: «هرکس دوست دارد محبوب‌ترین زمینیان نزد آسمانیان را بنگرد حسین را بنگرد»[1].

این خبر را دو طبری در ولایه و مناقب[2] نقل کرده‌اند و سمعانی نیز در فضائل آن را آورده و یادشدگان به سند خود از اسماعیل بن رجاء و عمرو بن شیب نقل کرده‌اند که حسین علیه‌السلام بر عبدالله بن عمرو بن عاص گذشت.

عبدالله گفت: هرکس دوست دارد محبوب‌ترین زمینیان نزد آسمانیان را بنگرد به این که می‌گذرد بنگرد، و من از شب‌های صفین بدین سو، با او سخن نگفته‌ام.

پس ابوسعید خدری او را نزد حسین علیه‌السلام آورد.

حسین علیه‌السلام فرمود: «آیا تو می‌دانی من محبوب‌ترین زمینیان نزد آسمان هستم و با این حال، در

---

۱. «من احب ان ینظر الی احب اهل الارض الی اهل السماء فلینظر الی الحسین».

۲. شاید نزهة الابصار مامطیری و شاید مناقب عدل طبری و شاید هم نوادر المعجزات ابن‌رستم طبری. البته مؤلف در جاهایی دیگر از کتاب حاضر به مناقب عدل طبری ارجاع داده است.

نبرد صفین بر ضد من و پدرم می‌جنگی؟ خدای را سوگند پدرم از من برتر است»[۱].

عبدالله عذر خواست و گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرموده است: از پدر خویش فرمان بر.

حسین علیه السلام فرمود: آیا این سخن خداوند را نشنیدی که فرموده است: ﴿وَ اِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ اَنْ تُشْرِكَ بِی مَا لَیْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾[۲]؟ و نشنیده‌ای این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را که فرمود: «فرمانبری تنها در معروف روا است»[۳]. و فرمود: «هیچ فرمانبرداری از هیچ آفریده‌ای در نافرمانی پروردگار روا نباشد»[۴]؟

تکبیرهای نماز عید

حفص بن غیاث از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در نماز بود و حسین علیه السلام نیز در کنارش ایستاده بود.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تکبیر گفت. اما حسین علیه السلام نتوانست تکبیر را ادا کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله دیگربار تکبیر گفت. اما باز هم حسین علیه السلام نتوانست تکبیر را ادا کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله پیوسته تکبیر گفت و حسین علیه السلام به تکبیر پرداخته بود، ولی نمی‌توانست آن را ادا کند تا پیامبر صلی الله علیه و آله هفت تکبیر کامل کرد و حسین علیه السلام در هفتمین بار تکبیر را ادا کرد.

امام صادق علیه السلام فرموده است: همین نیز سنت شد[۵].

---

۱. «أتعلم انی أحب اهل الأرض الی اهل السماء و تقاتلنی و أبی یوم صفین و الله ان أبی لخیر منی».

۲. لقمان / ۱۵: و اگر تو را وادارند تا دربارهٔ چیزی که تو را بدان دانشی نیست به من شرک ورزی از آنان فرمان مبر.

۳. «انما الطاعة فی المعروف». ← بخاری، الجامع الصحیح، ۱۵۷۷/۴ و ۲۶۱۲/۶ و ۲۶۴۹؛ مسلم، الصحیح، ۱۴۶۹/۳؛ ابن‌حبّان، الصحیح، ۴۲۹/۱۰؛ ابوداوود، السنن، ۴۰/۳؛ ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۳۵۰/۱؛ همو، شرح الاخبار، ۱۴۶/۱.

۴. «لاطاعة لمخلوق فی معصیة الخالق». ← ابن‌ابی‌شیبه، المصنف، ۵۴۵/۶؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۷۰/۱۸؛ بزار، المسند، ۳۵۷/۵.

این روایت به ساختار «لاطاعة لمخلوق فی معصیة الله» بیشتر روایت شده است. از آن جمله ← حمیدی، الجمع بین الصحیحین، ۱۶۳/۱؛ صنعانی، مصنف عبد الرزاق، ۳۸۳/۲؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ۳۲۱/۴؛ همو، المعجم الکبیر، ۱۶۵/۱۸، ۱۷۷، ۱۸۵ و ۲۲۹؛ ابن‌حنبل، مسند احمد، ۱۳۱/۱، ۴۰۹ و ۶۶/۵. برای گفت‌وگوی کتاب حاضر نیز ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۴۵/۱ و ۱۴۶.

۵. ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۳۳۱/۲ و ۳۳۲؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۶۷/۲.

داستان پطرس ملک

ابن‌عباس و امام صادق علیه السلام گفته‌اند: چون حسین علیه السلام ولادت یافت خداوند جبرئیل را فرمود تا همراه با هزار فرشته نازل شود و از جانب خداوند تعالی و از جانب خود جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله تبریک گوید.

در ادامهٔ روایت است: جبرئیل نازل شد. او در راه بر جزیره‌ای در دریا گذشت و در آن فرشته‌ای بود که او را پطرس می‌گفتند. او پیشتر از حاملان عرش بود. اما خداوند او را به کاری فرستاده و در آن کندی کرده بود و خداوند هم بال او را شکسته و او را بدان جزیره افکنده بود. او هفتصد سال خدا را عبادت کرد تا زمانی که حسین علیه السلام ولادت یافت.

آن فرشته از جبرئیل پرسید: آهنگ کجا داری؟

گفت: خداوند ـ عزّ و جلّ ـ به محمد صلی الله علیه و آله نعمتی داده و اینک مرا برانگیخته است تا از جانب خداوند و از جانب خود به او تبریک گویم.

گفت: ای جبرئیل، مرا با خود ببر. شاید محمد صلی الله علیه و آله برایم دعا کند.

راوی گوید: جبرئیل او را با خود برداشت.

جبرئیل چون بر پیامبر صلی الله علیه و آله درآمد از جانب خود و از جانب خدا به او تبریک گفت و او را از حال پطرس آگاهاند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او را بگوی، خود را به این مولود بمالد، و به جای خود برگردد.

در ادامهٔ روایت است: پطرس خود را به حسین علیه السلام مالید و بالا رفت و گفت: ای پیامبر خدا، امت تو او را خواهند کشت و او را بر من پاداشی است. هیچ زائری او را زیارت نکند، مگر آن که زیارت وی را به او برسانم و هیچ سلام‌دهنده‌ای بر او سلام ندهد، مگر آن که سلام وی را به او برسانم و هیچ صلوات فرستنده‌ای بر او صلوات نفرستد، مگر ان که صلوات وی را به او برسانم.

آن‌گاه به آسمان رفت[1].

ابن‌عباس گفته است: آن فرشته در بهشت جز به این شناخته نشود که گویند: این وابستهٔ حسین بن علی علیه السلام است.

---

۱. ← ابن‌قولویه، کامل الزیارات، ۱۴۰ و ۱۴۱؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۲۰۰ و ۲۰۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۵۵؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۳۳۸ و ۳۳۹.

طوسی در مصباح روایتی از قاسم بن علاء همدانی نقل کرده و در آن در دعایی که برای روز ولادت امام حسین علیه السلام سفارش شده به داستان پطرس ملک نیز اشاره کرده است[1].

در کتاب المسألة الباهرة فی تفضیل الزهراء الطاهرة علیها السلام[2] اثر ابومحمد حسین بن طاهر قاینی هاشمی آمده است: خداوند آن فرشته را میان کیفر دیدن در این دنیا و کیفر در آخرت مخیر گردانده بود. او کیفر دنیوی را برگزید و از این روی در جزیره‌ای در دریا جایی که هیچ جانوری از آن نمی‌گذشت از پلک‌های چشمانش آویزان بود و زیر او نیز دودی بدبوی پیوسته جریان داشت.

او چون فرشتگان را دید که از کنار او می‌گذرند و پایین می‌روند، از یکی از آن‌ها دربارهٔ آنچه این فرود را بر آنان لازم کرده است پرسید.

گفت: برای احمد آن حاشر[3] امّی از دختر و وصی او فرزندی ولادت یافته است که امامان هدایت تا روز رستاخیز از نسل او خواهند بود.

پطرس از فرشته‌ای که این خبر را به او داد، خواست تا از جانب او در این باره به پیامبر صلی الله علیه و آله تبریک گوید و او را از حال وی بیاگاهاند.

چون پیامبر صلی الله علیه و آله از حال او آگاهی یافت از خداوند خواست برای حسین علیه السلام او را آزاد کند. خداوند سبحان چنین کرد.

پس پطرس به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و او را تبریک گفت و سپس به جای خود بازگشت، در حالی که می‌گفت: چه کسی چون من باشد که آزادشدهٔ حسین بن علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و جد او احمد حاشر صلی الله علیه و آله است.

همبازی جبرئیل

به نوشتهٔ این کتاب، در حدیث آمده است که جبرئیل روزی فرود آمد و زهرا علیها السلام را دید که خفته است و حسین علیه السلام به عادت کودکان در کنار مادر نگران است.

---

۱. ← مصباح المتهجد، ۸۲۶ و ۸۲۷.

۲. از این کتاب اطلاعاتی به دست نیاوردم.

۳. از القاب پیامبر صلی الله علیه و آله است و به معنای کسی که مردم در قیامت پشت سر او و بر آیین او برانگیخته شوند. ← ابن‌اثیر، النهایة، ۳۸۸/۱.

جبرئیل نشست و او را از گریه بازبداشت تا فاطمه علیها السلام بیدار شد.

پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این خبر را به فاطمه علیها السلام رساند.

قصر ویژه در بهشت

طبری گفته که طاووس یمانی از ابن‌عباس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: در بهشت خیمه‌ای از مروارید سفید دیدم که نه رخنه‌ای داشت و نه پینه‌ای.

پرسیدم: دوستم، جبرئیل، این قصر از آن کیست؟

گفت: از آن فرزندت حسین.

پیشاپیش او جلوتر رفتم و سیب‌هایی دیدم. یکی از آن‌ها را برداشتم و شکافتم. حوریه‌ای از آن بیرون آمد که مژگان او پرهای روی سینهٔ عقابان را می‌مانست.

پرسیدم: تو از کیستی؟

گفت: از آن فرزندت حسین.

آزاد کردن برده

روایت شده است حسین بن علی علیه السلام فرمود: برایم این سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ثابت شد که فرموده بود: «برترین اعمال پس از نماز، افکندن شادی به دل مؤمن با چیزی است که در آن گناهی نباشد»[1].

امروز برده‌ای را دیدم که با سگی هم‌خوراک شده بود. در این‌باره از او پرسیدم.

گفت: ای پسر پیامبر خدا، من اندوه دارم و می‌خواهم با شادی این سگ شاد شوم؛ چه، صاحب من مردی یهودی است و بنا است از او جدا گردم.

حسین علیه السلام نزد مالک آن برده رفت و دویست دینار بهای او را نزد وی برد.

---

۱. آنچه ابن‌شهرآشوب آورده این است: «افضل الاعمال بعد الصلاة ادخال السرور فی قلب المؤمن بما لا اثم فیه». ظاهراً این نوعی نقل به معنا است و آنچه در منابع وجود دارد عمدتاً مضمون بخش نخست حدیث بدون قید پایانی است. برای نمونه ← طبرانی، المعجم الاوسط، ۴۵/۸؛ همو، المعجم الکبیر، ۸۳/۳ و ۷۱/۱۱؛ کلینی، الکافی، ۱۸۸/۲، ۱۸۹ و ۱۹۲؛ ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۱۰۵/۲.

مرد یهودی گفت: آن غلام فدای قدم‌های تو باد. این باغ از آن او باشد و آن اموال را نیز به تو بازمی‌گردانم.

امام علیه السلام فرمود: من این مال را به تو بخشیده‌ام.

گفت: آن را پذیرفتم و به غلام بخشیدم.

حسین علیه السلام فرمود: من غلام را آزاد می‌کنم و همهٔ این اموال را به او هدیه می‌کنم.

همسر او نیز گفت: من اسلام آوردم و مهر خویش را به همسرم بخشیدم.

مرد یهودی گفت: من هم اسلام آوردم و این خانه را به او بخشیدم[1].

همانندترین کسان با پیامبر صلی الله علیه و آله

ترمذی در جامع آورده است: ابن‌زیاد چوبی به بینی حسین علیه السلام می‌برد و می‌گفت: در خوبی، همانند این سر ندیده‌ام.

انس گفت: او همانندترین مردم به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود[2].

دو گلبوتهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله

ابوعیسی در جامع[3] خود، ابونعیم در حلیه[4] خود، سمعانی در فضائل خویش و ابن‌بطه در ابانه خویش از ابونعیم نقل کرده‌اند که مردی دربارهٔ خون پشه از ابن‌عمر پرسید.

گفت: این را بنگرید! از من دربارهٔ خون پشه می‌پرسد، در حالی که پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را کشته‌اند و من خود از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که می‌فرمود: «حسن علیه السلام و حسین علیه السلام دو گلبوتهٔ من در دنیایند»[5].

---

۱. خبر را در منابع کهن نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۱۹۴/۴۴) آن را تنها به نقل از کتاب حاضر آورده است.

۲. ← ترمذی، السنن، ۶۵۹/۵.

۳. ← همان، ۶۵۷/۵.

۴. ← حلیة الاولیاء، ۷۰/۵.

۵. «الحسن و الحسین هما ریحانتای فی الدنیا».

هرکه همراه شود شهید است

ابوحمزة بن عمران گفته است: از قیام حسین علیه‌السلام و فرونشستن محمد بن حنفیه از یاری او سخن به میان آوردم.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «ای ابوحمزه، با تو سخنی می‌گویم که تو را از پرسش در این‌باره بی‌نیاز کند. حسین علیه‌السلام چون آهنگ رهسپار شدن از مکه کرد کاغذی خواست و نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم. از حسین بن علی به بنی‌هاشم. باری، هرکدام از شما که به من پیوندد شهید شود و هرکس همراهی نکند پیروزی نبیند. والسلام»[1].

ابن‌حماد گفته است:

از آب ولا جرعه‌ای نوشیدم و مرا پیش از این که لب از آن بردارم پاکدامنی داد.

ستارهٔ سعد در طالع من درخشید، آن‌گاه که وابستهٔ مردمانی بزرگوار شدم،

وابستهٔ خاندان یاسین که مؤمن به محبت ایشان در روز داوری رهایی یابد.

کیست همانند مولای من حسین علیه‌السلام که در آن سرزمین سوزان به خاک سپرده شده است و بر او درود باد.

زادهٔ علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و نوادهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که نکوترین مردمان است،

کسی که خداوند مکه و زمزم و بیت‌الحرام را به او شرافت بخشید،

همو که در خردسالی‌اش اسلام از او چیرگی یافت و با تیغ تیز کفر را زدود.

این فرزند کسی است که پدر او بی‌حاجب تا قاب قوسین رفته است.

این زادهٔ کسی است که خوراک خود ایثار کرد و همراه پاکسان خویش سه روز پس از روزه‌داری گرسنه ماند.

این زادهٔ کسی است که سرور بنی‌هاشم شده است، آن هنگام که در بیابان ابر بر او سایه افکند.

این شهید طف است. این است که محبتم به او همهٔ گناهان را بزداید.

---

۱. «یا اباحمزة اقول لک ما یغنیک سؤاله، ان الحسین لما انصرف من مکة دعا بکاغذ وکتب: بسم الله الرحمن الرحیم من الحسین بن علی الی بنی‌هاشم، اما بعد فانه من لحق بی منکم استشهد و من تخلف لم‌یدرک الفتح و السلام». ← صفار، بصائر الدرجات، ۵۰۱ و ۵۰۲؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۸۷ و ۱۸۸؛ همو، نوادر المعجزات، ۱۰۹ و ۱۱۰.

این امام است و زادهٔ امام و کسی که در هر روزگاری ما را از نسل او امامی باشد.

این همان است که هر که او را زیارت کند چون کسی باشد که در هر سال آهنگ زیارت کعبه کرده است[1].

---

۱. شـــربت مـــن مـــاء الولا شربة — فأورثـتنى النسک قـبل الفـطام
و لاح نـجم السـعد فـى طـالعى — إذ صــرت مــولى لانـاس کـرام
لآل یـــاسین الذی حــــبهم — یـنجو بـه المـؤمن یوم الخصام
فــمثل مــولای الحسـین الذی — بــالطف مــدفون عـلیه السـلام
ابـــن عـــلی بـــن ابـــی‌طالب — ســبط رسـول الله خـیر الأنـام
مــــن شــرف الله بـــه مکـــة — و زمــزما و البـیت بـیت الحـرام
مــن ظــهر الاسـلام طـفلا بـه — و طــهر الکــفر بـحد الحسـام
هـذا ابـن مـن قد کـان مـن ربه — کـــقاب قـــوسین بـغیر احـتشام
هــذا ابـن مـن آثـر فـی قـوته — و بـــات بـــالأهل ثـــلاثا صـیام
هـذا ابـن مـن سـاد بـنی‌هاشم — إذ ظـــللته فـــی الفـلاة الغـمام
هــذا شـهید الطـف هـذا الذی — حــبی له یـمحو جـمیع الاثـام
هــذا الامــام ابـن الامـام الذی — مــنه لنـا فـی کـل عـصر إمـام
هـــذا الذی زائـــره کـــالذی — حـج الی الکـعبة فـی کـل عـام

فصل ۷

زندگینامه و القاب امام حسین علیه‌السلام

ولادت و طول عمر

حسین علیه‌السلام در مدینه در سال خندق و در روز پنج‌شنبه یا سه‌شنبه، پنج روز گذشته از شعبان سال چهارم[1] هجرت و ده ماه و بیست روز پس از برادر خود ولادت یافت[2].

روایت شده است که میان او و برادرش جز یک بارداری فاصله نبود و حداقل بارداری شش ماه است[3].

امام حسین علیه‌السلام شش سال و چند ماه را در دوران حیات جد خود گذراند[4] و پنجاه سال کامل زیست. روایت شده است که آن حضرت پنجاه و هفت سال و پنج ماه زندگی کرد و روایت دیگر نیز پنجاه و هشت است.

مدت خلافت آن حضرت پنج سال و چند ماه در روزگار پایانی حکمرانی معاویه و آغاز زمامداری یزید بود[5].

---

۱. کلینی در الکافی (۴۶۳/۱) سال سوم گفته است.

۲. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۵۳؛ مفید، الارشاد، ۲۷/۲.

۳. ← طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۷۸؛ طبرسی، اعلام الوری، ۲۱۵/۱؛ ابن‌عساکر، ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام، ۳۴؛ خصیبی، الهدایة الکبری، ۲۰۱.

۴. برای جزئیات بیشتر ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۲۰۱.

۵. ← طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۷۷.

قاتلان

عمر بن سعد بن ابی‌وقاص و خولی بن یزید اصبحی او را کشتند و سنان بن انس نخعی و شمر بن ذی‌الجوشن سر او را بریدند و اسحاق بن حیاة حضرمی آنچه را بر تن داشت درربود[۱].

در آن پیکار عبیدالله بن زیاد فرماندهی را بر عهده داشت و یزید بن معاویه او را اعزام کرده بود.

زمان و مکان شهادت

حسین علیه السلام در روز عاشورا یعنی شنبه دهم محرم، پیش از ظهر ــ و به روایتی دیگر جمعه پس از نماز ظهر و به روایتی روز دوشنبه ــ در دشت کربلا میان نینوا و غاضریه از آبادی‌های بین‌النهرین عراق، در سال شصتم هجرت و به روایتی سال شصت و یک هجرت به شهادت رسید[۲] و در کربلا در غرب فرات به خاک سپرده شد.

شیخ مفید گفته است: یاران حسین علیه السلام پیرامون او به خاک سپرده شده‌اند و قبر مشخصی برای آنان سراغ نداریم و حائر همه را دربر گرفته است[۳].

سید مرتضی در یکی از مسائل[۴] خود از این یاد کرده که سر حسین علیه السلام از شام به کربلا بازگردانده و به پیکر او ملحق شد[۵].

طوسی گفته است: زیارت اربعین از همین‌جا است[۶].

کلبی[۷] در این‌باره دو روایت ذکر کرده است: یکی از ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام که سر آن حضرت در جوار امیرمؤمنان علیه السلام به خاک سپرده شده است[۸]؛ و دیگری از یزید بن عمرو بن طلحه از

---

۱. برای روایت‌ها ← ابومخنف، مقتل الحسین علیه السلام، ۲۰۲ و ۲۰۳؛ مفید، الارشاد، ۱۱۳/۲؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۱۹/۵.

۲. برای مجموعه تفصیلی روایت‌ها درباره ولادت و شهادت امام حسین علیه السلام ← ابن‌عساکر، ترجمة الامام الحسین علیه السلام، ۴۱۲ - ۴۴۰. برای روایت مختصرتر نیز ← ابن‌جوزی، مقاتل الطالبیین، ۵۱ و ۵۲.

۳. ← الارشاد، ۱۲۶/۲.

۴. شاید رسائل بوده است.

۵. ← علم الهدی، رسائل المرتضی، ۱۳۰/۳.

۶. ← مصباح المتهجد، ۷۸۷.

۷. ظاهراً کلینی است.

۸. ← الکافی، ۵۷۱/۴.

امام صادق علیه‌السلام که سر آن حضرت در بیرون کوفه پایین قبر امیرمؤمنان علیه‌السلام دفن شده است[۱].

فرزندان

پسران آن حضرت عبارتند از: علی‌اکبر شهید که نام مادرش برّه دختر عروة بن مسعود ثقفی است، علی امام سجاد علیه‌السلام که همان علی اوسط است، علی اصغر از شهربانو، محمد و عبدالله شهید فرزندان ام‌الرباب دخت امرؤ القیس، و جعفر که مادرش از قضاعه است.

دختران آن حضرت عبارتند از: سکینه که مادرش رباب دخت امرؤ القیس کندی است، فاطمه که مادرش ام اسحاق دخت طلحة بن عبدالله است و سرانجام زینب[۲].

امام حسین علیه‌السلام از طریق یکی از پسران خود یعنی امام زین‌العابدین علیه‌السلام و از طریق دو تن از دختران صاحب نسل شد[۳].

باب

باب آن حضرت رشید هجری است[۴].

یاران

از یاران اویند: عبدالله بن یقطر همشیر او که فرستادهٔ او و همان کسی بود که او را در کوفه از بام قصر به زیر افکندند، انس بن حارث کاهلی، اسعد شامی، عمرو بن ضبیعه، رمیث بن عمرو، زید بن معقل، عبدالله بن عبدربه خزرجی، سیف بن مالک، شبیب بن عبدالله نهشلی، ضرغامة بن مالک، عقبة بن سمعان، عبدالله بن سلیمان، منهال بن عمرو اسدی، حجاج بن مالک، بشر بن غالب و عمران بن عبدالله خزاعی[۵].

---

۱. ← همان، ۵۷۲/۴.

۲. ← مفید، الارشاد، ۱۳۵/۲؛ طبرسی، تاج المو الید، ۳۴.

۳. ← ابونصر بخاری، سرالسلسلة العلویة، ۳۰.

۴. ← کاتب بغدادی، تاریخ الائمة علیهم‌السلام، ۳۲؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۸۱.

۵. ← مفید، الارشاد، ۱۲۵/۲ - ۱۲۷؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۷۷ و ۱۸۵ - ۱۸۸.

نام، کنیه و القاب

نام او حسین علیه السلام است و در تورات شبیر[1] و در انجیل طاب.

کنیهٔ آن حضرت ابوعبدالله و کنیهٔ ویژهٔ نام او ابوعلی است[2].

از لقب‌های او است: شهید سعید، سبط دوم، امام سوم، مبارک، تابع مرضات الله، آراسته به صفات الله، دلیل بر ذات الله، برترین ثقات الله، مشغول شب و روز به طاعة الله، فروشندهٔ جان خویش به الله، ناصر اولیاء الله، منتقم از اعداء الله، امام مظلوم، اسیر محروم، شهید مرحوم، قتیل مرحوم، امام شهید، ولی رشید، ولی سدید، طرید فرید، قهرمان شدید، طیب وفیّ، امام رضی، صاحب آن نسب علی و آن انفاق‌کننده ملیّ، ابوعبدالله حسین بن علی علیه السلام، خاستگاه امامت، شافع امت، مهتر جوانان اهل جنت و هر مرد و زن مؤمن را عبرت، صاحب محنت کبری، قهرمان واقعهٔ عظمی، عبرت مؤمنان در این سرای بلوی، همان نامور به امامت اولی، مقتول کربلا، دومِ آن پاک‌مرد پاکدامن یحیی علیه السلام، پور پیامبر شهید زکریا علیه السلام، حسین بن علی مرتضی علیه السلام، زینت مجتهدان، چراغ متوکلان، فخر امامان و هدایتگران، پارهٔ تن مهتر پیامبران، نور عترت فاطمی، گوهر نسب‌های علوی، مایهٔ افتخار تبارهای رضوی، کشته دست بدترین آدمیان، سبط اسباط، خوانخواه روز صراط، برخاسته از گرامی‌ترین عترت، و ارجمندترین خاندان و اُسرت، پرثمرترین شجر و پرفروغ‌ترین بدر، گرامی و گرانسنگ و موقّر، پاک و پیراسته و مطهّر، بزرگ‌ترین کسان روزگار خود در ذات خویش و عزیزترین آنان در تبار خود، به تبار پاک‌ترین، به پیمان‌ها وفادارترین، به ریشه پاکیزه‌ترین، به خوی بایسته‌ترین، به روی آراسته‌ترین، پارهٔ نور، دل پیامبر صلی الله علیه و آله را مایهٔ سرور، منزه از هر دروغ و زور، بر تحمل محنت‌ها و آزارها صبور و با دلی گشاده و محسور، گزیدهٔ آن مالک غالب، حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام.

ابوالفضل همدانی گفته است: همو که پدرش رسول، مادرش بتول، شاهدش تورات و انجیل، یاورش تنزیل و تأویل و مژده دادهٔ جبرئیل و میکائیل است. دست حق او را پروراند و در دامن اسلام برآمد و از پستان ایمان شیر خورد.

---

۱. ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۲۰۱.

۲. ← همان؛ مفید، الارشاد، ۲۷/۲؛ طبرسی، تاج المو الید، ۲۸؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۸۰.

مرثیه‌ای در عاشورا

از امام علیه السلام بیت‌هایی در روز عاشورا روایت شده است:

آن طایفه کافر شدند و از این پیش، از پاداش خداوند پروردگار جن و انس روی برتافتند.

پیش از این علی علیه السلام و فرزندش حسن علیه السلام، آن مرد نیک بزرگوار فرزند دو بزرگوار را کشتند.

از سر کینهٔ او همه گفتند: اکنون با هم بر حسین علیه السلام می‌تازیم.

وای از این مردمان پست که لشکرهای خویش در برابر اهل دو حرم گرد آوردند.

سپس رهسپار شدند و همه به یکدیگر سپردند که مرا به خشنودی آن دو ملحد نیاز است.

در ریختن خون من برای خشنودی عبیدالله آن فرزند پدر و مادری کافر، از خدا پروا نکردند.

پسر سعد به ستمگری مرا آماج هجوم لشکریانی قرار داد که از هر سوی چون باران گرد آمدند.

بی‌آن که مرا از این پیش گناهی باشد جز آن که به فروغ دو ستارهٔ فرقد افتخار کرده‌ام:

به علی علیه السلام آن نکومردِ پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و به پیامبر قرشی قرشی‌تبار.

گزیدگان خدا از میان مردم پدر من و سپس مادر من باشند و من خویش فرزند آن دو گزیده‌ام.

نقره‌ای که چکیدهٔ طلا باشد. من نقره‌ام و فرزند دو زر.

فاطمهٔ زهرا علیها السلام مادر من است و پدر من وارث پیامبران و مولای جن و انس است.

آن‌گاه که یلانی به پیکار بدر و احد و حنین گرد آمدند همه را درهم کوبید.

او را در نبرد احد حماسه‌ای است که با آن و با از هم گسستن سپاه‌های دشمن دل‌ها را خنکا بخشید،

و سپس در احزاب و در فتح، و در این پیکارها تکیه‌گاه پیروان دو قبله بود.

او مرد خیبر بود، آن‌گاه که با شمشیر تیز دو دم خود به میدان پیکار با ایشان شتافت،

و به شمشیر خود دو صف پیکار را از هم جدا ساخت. آری، کردار او در دو قبله چنین بوده است.

هم او است که سپاهیانی را به هلاکت رساند که در نبرد حنین برای انتقام‌جویی آمده بودند،

در راه خدا، و این امت بد با دو عترت چه‌ها کردند.

عترت پیامبر پاک پرهیزکار صلی الله علیه و آله و خاندان علی علیه السلام آن دلاور آوردگاه‌ها.

چه کسی را عمویی چون جعفر عموی من است، بخشیدهٔ خدا که او را دو بال بود.

در میان مردمان چه کسی را جدی چون جد من و پیر من است، من فرزند آن دو نامورم.
پدرم خورشید و مادرم ماه است، و من ستاره‌ام، فرزند ماه و خورشید.
جد من فرستادهٔ خدا و چراغ هدایت است و پدرم کسی که در هر دو بیعت وفادار او بود،
دلیری قهرمان و پهلوانی شجاع و بزرگوار و گشاده‌دست و قوی‌بازو.
ریسمان دین است و همین علی علیه السلام است صاحب حوض و نمازگزارندهٔ به دو قبله.
درکنار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در هفت سال و در حالی که بر زمین جز آن دو نمازگزاری دیگر نبود.
از آن روز که دیده به جهان گشود بت‌ها را وانهاد و یک لحظه همراه با قرشیان برای بتان سجده نکرد.
در جوانی و نوباوگی و زمانی که قرشیان بت می‌پرستیدند او خدا را پرستش کرد.
پدرم شیری دلیر بود که نیزه برمی‌گرفت و به دو سوی ضربت می‌نواخت.
به سان شیر گام برمی‌داشت، اما اینان همه را از شرنگ دشمنی‌ها جام مرگ نوشاندند[1].

۱.
کفر القوم و قدماً رغبوا — عن ثواب الله رب الثقلين
قتلوا قدماً علياً و ابنه الـ — حسن الخير الكريم الطرفين
حنقاً منهم و قالوا اجمعوا — نفتك الآن جميعاً بالحسين
يا لقوم من اناس رذل — جمعوا الجمع لاهل الحرمين
ثم ساروا و تواصوا كلهم — باحتياجي لرضاء الملحدين
لم‌يخافوا الله في سفك دمي — لعبيد الله نسل الكافرين
و ابن‌سعد قد رماني عنوة — بجنود كوكوف الهاطلين
لا لشيء كان مني قبل ذا — غير فخري بضياء الفرقدين
بعلي الخير من بعد النبي — و النبي القرشي الوالدين
خيرة الله من الخلق ابي — ثم امي فأنا ابن الخيرتين
فضة قد خلصت من ذهب — فأنا الفضة و ابن الذهبين
فاطم الزهراء امي و ابي — وارث الرسل و مولى الثقلين
طحن الابطال لما برزوا — يوم بدر و بأحد و حنين
و له في يوم احد وقعة — شفت الغل بفض العسكرين
ثم بالاحزاب و الفتح معاً — كان فيها حتف اهل القبلتين

←

حسین علیه‌السلام سپس بر اسب استقرار یافت و فرمود:

من فرزند علی علیه‌السلام آن نکومرد هاشمی‌ام و آن هنگام که افتخارهای خود گویم مرا همین بس است.

جد من پیامبر خدا گرامی‌ترین آفریدهٔ او است و ما چراغ‌های پرتوافشان خدا در زمین هستیم.

فاطمه علیهاالسلام مادرم از نسل احمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است و عمویم جعفر را ذوالجناحین خوانند.

دربارهٔ ما کتاب صادق خدا نازل شده و هدایت در میان ما است و دربارهٔ ما است که وحی از نیکی‌ها می‌گوید.

ما امان خدا برای همهٔ مردمانیم و این را در میان خلق پیدا و پنهان می‌گوییم.

←

و اخو خیبر إذ بارزهم	بحسام صارم ذی‌شفرتین
منفی الصفین عن سیف له	و کذا افعاله فی القبلتین
و الذی اردی جیوشا اقبلوا	یطلبون الوتر فی یوم حنین
فی سبیل الله ماذا صنعت	امة السوء معاً بالعترتین
عترة البر التقی المصطفی	و علی القرم یوم الجحفلین
من له عم کعمی جعفر	وهب الله له اجنحتین
من له جد کجدی فی الوری	و کشیخی فأنا ابن العلمین
والدی شمس و امی قمر	فأنا الکوکب و ابن القمرین
جدی المرسل مصباح الهدی	و ابی الموفی له بالبیعتین
بطل قرم هزبر ضیغم	ماجد سمح قوی الساعدین
عروة الدین علی ذاکم	صاحب الحوض مصلی القبلتین
مع رسول الله سبعا کاملا	ما علی الارض مصل غیر ذین
ترک الاوثان لم‌یسجد لها	مع قریش مذ نشا طرفة عین
عبد الله غلاما یافعا	و قریش یعبدون الوثنین
یعبدون اللات و العزی معاً	و علی قائم بالحسنیین
و ابی کان هزبراً ضیغما	یأخذ الرمح فیطعن طعنتین
کتمشی الاسد بغیأ فسقوا	کاس حتف من نجیع الحنظلین

← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۱۵/۵ و ۱۱۶؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۵۵ و ۱۵۶؛ طبرسی، الاحتجاج، ۲۵/۲ و ۲۶، با تفاوت‌هایی در این منابع.

ما عهده‌داران آن حوضیم و دوستداران خود را از جام پیامبر خدا سیراب می‌کنیم و این را هیچ نتوان انکار کرد.

شیعیان ما در میان مردم گرامی‌ترین طرفدارانند و دشمنان ما در روز قیامت همه زیانکار[1].

---

۱. انا ابن علی الخیر من آل هاشم / کفانی بهذا مفخراً حین افخر
و جدی رسول الله اکرم خلقه / و نحن سراج الله فی الارض یزهر
و فاطم امی من سلالة احمد / و عمی یدعی ذاالجناحین جعفر
و فینا کتاب الله انزل صادقا / و فینا الهدی و الوحی بالخیر یذکر
و نحن امان الله للخلق کلهم / نسر بهذا فی الانام و نجهر
و نحن ولاة الحوض نسقی ولینا / بکأس رسول الله ما لیس ینکر
و شیعتنا فی الناس اکرم شیعة / و مبغضنا یوم القیامة یخسر

فصل ۸

گلچین‌هایی از مناقب امام حسین علیه السلام

انتقام ستانده ناشده

در تاریخ بغداد[1]، تاریخ خراسان[2]، ابانه و فردوس[3] آمده که ابن‌عباس گفته است: خداوند به محمد صلی الله علیه و آله وحی فرستاد که من به کیفر قتل یحیی بن زکریا هفتاد هزار کشتم و به کیفر کشتن فرزند دختر تو هفتاد هزار و هفتاد هزار خواهم کشت.

امام صادق علیه السلام فرموده است: «گو این که به کیفر قتل حسین علیه السلام صد هزار تن کشته شدند، هنوز انتقام خون او ستانده نشده است، اما ستانده خواهد شد»[4].

فرزندم فدای او

در تفسیر نقاش به سند وی از سفیان ثوری، از قابوس بن ابی‌ظبیان، از پدر او، از ابن‌عباس روایت شده

---

۱. ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۱۴۲/۱.

۲. مقصود اخبار ولاة خراسان ابوعلی سلامی است که اصل آن وجود ندارد ولی با همین نام بازسازی شده است.

۳. ← دیلمی، الفردوس، ۱۸۷/۳، با مقداری تفاوت.

۴. «قتل بالحسین مائة الف و ما طلب بثاره و سیطلب بثاره». ← ابن‌قولویه، کامل الزیارات، ۱۳۴، البته با این عبارت: «و الله لقد قتل الحسین و لم‌یطلب بدمه بعد».

که گفته است: نزد پیامبر ﷺ بودم که فرزندش ابراهیم بر زانوی چپ و حسین بن علی علیه السلام بر زانوی راست وی بود و گاه این را و گاه آن را می‌بوسید.

در این هنگام جبرئیل با وحیی از جانب پروردگار جهانیان نازل شد.

چون حالت وحی برطرف شد پیامبر ﷺ فرمود: «جبرئیل از جانب پروردگارم نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت تو را سلام می‌دهد و می‌گوید: من این دو را در کنار هم نمی‌آورم. یکی را فدای دیگری کن»[1].

پیامبر ﷺ در ابراهیم نگریست و گریست و فرمود: «ابراهیم مادرش کنیز است و هرگاه بمیرد کسی جز من بر او غم نخورد. اما مادر حسین علیه السلام فاطمه علیها السلام و پدرش علی علیه السلام عموزادهٔ من و جان من است و هرگاه بمیرد دخترم و عموزاده‌ام اندوهگین شوند و من غمدار شدن خود را بر غمدار شدن آن‌ها برمی‌گزینم. ای جبرئیل، جان ابراهیم ستانده شود. من او را فدای حسین علیه السلام کردم»[2].

راوی گوید: سه روز پس از آن ابراهیم جان سپرد.

پیامبر ﷺ چون حسین علیه السلام را می‌دید که روی کرده است صورت او را می‌بوسید و او را به سینهٔ خود می‌فشرد و دندان‌های پیشین او را می‌لیسید و می‌فرمود: «فدای کسی شوم که فرزندم ابراهیم را فدای او کردم»[3].

عربی که او را شفیع گرفت

گویند: حسین علیه السلام بر معاویه درآمد، در حالی که عربی بادیه‌نشین نزد او بود و حاجتی می‌خواست.

معاویه از سخن با او دست بداشت و به حسین علیه السلام پرداخت.

آن عرب از یکی از حاضران پرسید: این که درآمد کیست؟

---

۱. «اتانی جبرئیل من ربی فقال: یا محمد ان ربک یقرأ علیک السلام و یقول: لست اجمعهما فافد احدهما بصاحبه».

۲. «ان ابراهیم امه أمة و متی مات لم یحزن علیه غیری، و ام الحسین فاطمة و ابوه علی ابن عمی لحمی و دمی و متی مات حزنت ابنتی و حزن ابن عمی و حزنت انا علیه و انا اوثر حزنی علی حزنهما یا جبرئیل یقبض ابراهیم فدیته بالحسین».

۳. «فدیت من فدیته بابنی ابراهیم». برای داستان و دو متن ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۲۴/۵۲؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۲۰۴/۲.

گفتند: حسین بن علی علیه‌السلام.

آن عرب به حسین علیه‌السلام گفت: ای پسر دختر پیامبر خدا، دربارهٔ حاجت من با او سخن بگوی.

حسین علیه‌السلام در این باره با معاویه سخن گفت و معاویه حاجت او برآورد.

آن مرد عرب بیت‌هایی چند بر زبان راند:

سراغ مرد عبشمی آمدم و او مرا هیچ عطایی نداد تا پسر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را به حرکت آورد.

وی در بخشش و دهش فرزند مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله است و از شکم بانوی مطهر بتول علیهاالسلام.

هاشم را بر شما برتری است، آن سان که بهار را بر پاییز[1].

معاویه گفت: ای مرد عرب، من تو را عطا دادم و تو او را می‌ستایی؟

گفت: ای معاویه، از حق او مرا عطا دادی و با سخن او حاجتم برآوردی.

رایزنی معاویه دربارهٔ حسین علیه‌السلام

در عقد اندلسی است که معاویه مروان بن حکم را خواند و به او گفت: دربارهٔ حسین به من نظر ده.

گفت: بر این نظرم که او را با خود به شام بری و او را از عراقیان و عراقیان را از او بگسلی.

معاویه گفت: خدای را سوگند، خواسته‌ای از او آسوده‌خاطر شوی و مرا به او گرفتار کنی؟ اگر بر او صبر کنم، بر آنچه ناخوشایند است صبر کرده‌ام و اگر با او بدی کنم رشتهٔ پیوند خانوادگی او گسسته‌ام.

پس او را همان جا بداشت و در پی سعید بن عاص فرستاد و به او گفت: ای ابوعثمان، دربارهٔ حسین به من نظر ده.

گفت: خدای را سوگند، تو بر حسین تنها نسبت به آن که در پی‌ات آید بیم می‌بری؛ تو در برابر او هماوردی می‌گذاری که اگر با او درافتد وی را بر زمین زند و اگر بر او پیشی جوید بر وی پیشی گیرد. حسین را در نخلستان واگذار تا آب بنوشد و به هوا بپرد، لیک به آسمان نرسد[2].

۱.
اتیت العبشمی فلم‌یجد لی	الی ان هزه ابن‌الرسول
هو ابن المصطفی کرما و جوداً	و من بطن المطهرة البتول
و ان لهاشم فضلا علیکم	کما فضل الربیع علی المحول

۲. ← ابن‌عبدربه، العقد الفرید، ۱۰۷/۴.

از مناقب او

باری، از مناقب حسین علیه السلام است آنچه در زیارتگاه‌هایی رخ نموده که آن‌ها را «مشهد الرأس» گویند و از کربلا تا عسقلان و میان این دو شهر در موصل، نصیبین، حماه، حمص، دمشق و دیگر جای‌ها وجود دارد.

همچنین این روایت مشهور از پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: «شفای امت من در تربت تو است و امامان از نسل تواند»[۱].

این گونه نیز روایت شده است: «شفا در تربت او است و اجابت در زیر گنبد او، و امامان نیز از نسل او»[۲].

شعبی در حدیث خود گفته است: ذکوان وابستهٔ حسین علیه السلام در حضور معاویه گفت:

سخن بر سر چیست، آیا دربارهٔ آن کس که به روزگار پراکندگی مردمان میان مقصر و ناتوان از درک، در رسیدن به هدف بر همه پیشی جسته است؟

آن که برمی‌خیزد تا خود را بدان منزلت که او هست برساند هرگز بدین هدف نرسد.

بل چگونه می‌توان به پرتو آن بدر درخشان رسید که او برترین مردمان و شاخه‌ای از خاندان محمد صلی الله علیه و آله است؟[۳]

از شگفتی‌های او

از شگفتی‌های او این است که عزایش همه جا گسترده است؛ چرا که او آخرین اصحاب کسا و کسی است که به ناگوارترین وضع به شهادت رسیده است.

مرتضی گوید:

مصیبتی است که گذشت زمان آن را شعله‌ورتر کند و روزهای گذشته خاطرهٔ آن را نو آورد[۴].

---

۱. «شفاء امتی من تربتک و الائمة من ذریتک».

۲. «الشفاء من تربته و الاجابة تحت قبته و الائمة من ذریته». برای مضمون ← طوسی، الامالی، ۳۱۷؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۳۱/۱؛ طبری، بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله، ۳۲۷.

۳.
فیم الکلام لسابق فی غایة — و الناس بین مقصر و مبلد
ان الذی یجری لیدرک شأوه — فی غایة تنمی لغیر مسدد
بل کیف یدرک نور بدر ساطع — خیر الانام و فرع آل محمد

۴.
مصیبة قدم الأزمان یوقدها — و الماضیات من الأیام تذکیها

بیت را در دیوان الشریف المرتضی نیافتم. شاید هم مقصود مؤلف از مرتضی، کسی دیگر باشد.

شریف ابن‌الرضا گفته است:

ای حسین، ای پسر فاطمه، ای پسر علی، تو نوادهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و صاحب تبارهایی.

ای امام من و راهنمای من و ولی من و ای فریادرس من در دشواری‌ها[1].

صاحب بن عباد گفته است:

ای خاندان محمد، شما را به ولایت می‌گیرم که هر کدامتان دانش و دین را ستارهٔ راهنمایید.

آن را که با شما دشمنی کند و به ولادتی ناپاک متهم باشد واگذارم[2].

علم الهدی گفته است:

ای حجت خدا، چقدر دیده شود که به حق خویش نزدیک می‌شوید، لیک دست‌های تجاوز و ستم آن را از شما دور می‌کند؟

چه اندازه سرای شما در زمین تاختگاه وحشیان شده است و هیچ نیزه و شمشیری از آن پاسداری نکرده است.

چه بسیار کاشته‌هایتان که به دست شما آب خورد، اما دست ناپاک تجاوز میوهٔ آن‌ها را بچیند.

چه بسیار محله‌های شما از حضور شما خالی باشد و غیر شما دشمنان دین در آن‌ها منزل کنند.

چه فراوان دربارهٔ شما با اندوه و درد پنجه درآویزم و آن را در امنیت و در ترس آشکار بدارم و پنهان سازم.

تا کی خون شما را هیچ خونخواه نباشد و تا کی روزگار شعلهٔ شما را به فراموشی سپرده باشد؟

تا کی گوشت روی تختهٔ قصاب باشید و لقمه‌ای که در دست گیرند و به دهان برند؟

تا کی ستمگران از منزلت شما که خداوند پیوسته آن را بالا برد و بر آن افزاید فروکاهند؟

---

۱. یا حسین بن فاطم بن علی — أنت سبط الرسول ذوالأنساب

یا إمامی و مرشدی و ولیی — و مغیثی علی الامور الصعاب

۲. اوالیکم یا أهل بیت محمد — فکلکم للعلم و الدین فرقد

و أترک من ناواکم و هو هتکه — ینادی علیه مولد لیس یحمد

بیت‌ها را در دیوان الصاحب بن عباد نیافتم.

تاکی طایفه‌هایی بنیاد شما ویران سازند و خدای هر روز آن را از نو سازد؟[۱]

کشاجم گفته است:

ای خاندانی که مِحبت ایشان نشان بازشناختن نیکبخت و تیره‌بخت در میان مردمان است.

ای زادگان احمد صلی الله علیه و آله، شما بر شر قفل نهید و دیگران کلیدش باشند.

پاک و پیراسته‌اید و اگر دمی یاد شما آید بوی خوش بهشت با خود بیاورد.

اندوه را در محبت شما پنهان دارم و آن که با محبت پنجه درآویزد به ستوه آید[۲].

---

۱. یـا حـجة الله کـم تـلقی حـقوقکم — تدنون منها و أیدی البغی تقصیها
وکم سـروحکم فـی أرض مـضبعة — فلا السـیوف و لا الأرمـاح تـحمیها
و کـم غـروسکم تـروی بـناءکم — عنها و أیدی العوادی النکد تجنیها
و کـم دیـارکم مـنکم مـفرغة — و غیرکم من أعادی الدیـن یأویـها
و کـم اکـابد فـیکم ثـقل مـولمة — بالأمن و الخـوف ابـدیها و اخـفیها
حـتی مضی ثارکم لا طـالبین له — و نـارکم نـام عـنها الدهـر مـذکیها
حتی مـتی أنـتم لحـم علی وضـم — و مـضغة بـید تـرمی الی فـیها
حتی متی تخفض الغاوون ذروتکم — و الله یـرفعها عـمداً و یـعلیها
حتی متی تهدم الأقوام هضبتکم — و الله فـی کـل یـوم جاء یـبنیها

۲. یـا عـترة حـبهم یـبین بـه — صـالح هـذا الوری و طـالحه
مـغالق الشـر أنـتم یـا بـنی — أحـمد إذ غـیرکم مـفاتحه
طـبتم فـان مـر ذکـرکم عـرضاً — فـاح بـدار الجـنان فـائحه
أکـاتم الحـزن فـی مـحبتکم — و الحب یـعبأ بـه مکـادحه

← دیو ان کشاجم، ۱۰۱.

فصل ۹

کشته شدن امام حسین عليه‌السلام

گواهی قرآن

در تفسیر ابویوسف بن یعقوب بن سفیان و تفسیر یوسف بن موسی قطان، از عمرو بن حمران، از سعید بن ابی‌الملیح، از میمون بن مهران نقل شده که دربارهٔ ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ ٱللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ ٱلظَّالِمُونَ﴾[1] گفته: این تهدیدی از جانب خداوند برای کسانی که به خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ستم روا داشتند و همچنین تسلای ستمدیدگان است[2].

دادخواهی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

در خبری از ابن‌عباس است که پس از کشته شدن امام حسین عليه‌السلام، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را در خواب دید که آشفته‌روی، برهنه‌پای و گریان‌چشم بود و دامن جامه درهم کشیده بود و آن آیه را می‌خواند و می‌فرمود: «من به کربلا رفتم و خون حسین عليه‌السلام از زمین برگرفتم و اینک آن را بر دامن دارم و رهسپارم تا در پیشگاه پروردگار خود دادخواهی کنم»[3].

---

۱. ابراهیم / ۴۲: و خدا را از آنچه ستمکاران می‌کنند غافل مپندار.

۲. ← سمرقندی، تفسیر السمرقندی، ۲۴۷/۲؛ سمعانی، تفسیر السمعانی، ۱۲۲/۳؛ طبرسی، مجمع البیان، ۸۷/۶.

۳. «انی مضیت الی کربلاء و التقطت دم الحسین من الأرض و هو ذا فی حجری و أنا ماضٍ اخاصمهم بین یدی ربی».

←

امام باقر علیه السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿وَإِذَا ٱلْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ﴾[1] فرموده است: «از شما دربارهٔ آن مدفون‌شده‌ای می‌پرسد که فضیلت آن را بر شما نازل کرده است: دوستی با خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله، حق لازم ما بر مردم و محبت ما که بر خلق واجب است. مودت ما را کشتند. به کدام گناه ما را کشتند؟»[2]

خبری که به زکریا علیه السلام رسید

اسحاق بن احمر دربارهٔ ﴿كٓهيعٓصٓ﴾[3] از حجت پرسید.

فرمود: این حروف از آن خبرهای غیبی است که خداوند بندهٔ خود زکریا علیه السلام را از آن آگاه ساخت و سپس این داستان را برای محمد صلی الله علیه و آله بازگفت:

زکریا علیه السلام از پروردگار خویش خواست نام‌های پنج تن را به او بیاموزد.

خداوند جبرئیل را فروفرستاد و آن نام‌ها را به او آموخت.

زکریا هرگاه محمد صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را یاد می‌کرد اندوه و اندیشه از او رخت برمی‌بست و دشواری‌ها گره می‌گشود و هرگاه از حسین علیه السلام یاد می‌کرد اشک بر او چیرگی می‌یافت و ناله سر می‌داد.

روزی گفت: خدایا، چهار تن از ایشان را چون یاد می‌کنم با نام‌های آنان اندوه و اندیشه‌ام را فرومی‌نشانم. اما حسین علیه السلام را چون یاد می‌کنم اشک از دیده فرومی‌ریزد و ناله از من برمی‌خیزد.

خدا در داستانی او را از حقیقت آگاه ساخت و فرمود: ﴿كٓهيعٓصٓ﴾؛ «کاف» نام کربلا است، «هاء»، هلاک و نابودی عترت است، «یاء» یزید است که به حسین علیه السلام ستم کند، «عین» عطش او است و «صاد» صبر او.

→

برای متن با تفاوت‌هایی ← حاکم، المستدرک، ۴۳۹/۴؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۱۰/۳ و ۱۸۵/۱۲؛ ابن‌حنبل، مسند احمد، ۲۴۲/۱ و ۲۸۳؛ همو، فضائل الصحابة، ۷۷۸/۲، ۷۷۹، ۷۸۱ و ۷۸۴؛ عبد بن حمید، المسند، ۲۳۵؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۱۴۲/۱؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۳۷/۱۴؛ بیهقی، دلائل النبوة، ۴۷۱/۶ و ۴۸/۷.

۱. تکویر / ۸: پرسند چو زان دخترک زنده به گور.

۲. «یسألکم عن الموؤدة التی أنزل علیکم فضلها مودة ذی القربی، و حقنا الواجب علی الناس، و حبنا الواجب علی الخلق، قتلوا مودتنا بأی ذنب قتلونا». برای مضمون ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۴۱.

۳. مریم / ۱: کاف، ها، یا، عین، صاد.

زکریا چون این شنید سه روز از محراب خود جدا نشد و مردم را اجازه نداد بر او درآیند و در این مدت به گریه و زاری پرداخت و می‌گفت: خدایا، آیا برترین آفریدگان خویش را در اندوه فرزندش می‌نشانی؟ خدایا، آیا مصیبت را به سرای او می‌کشانی؟ خدایا، آیا بر علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام جامهٔ عزا می‌پوشانی؟ خدایا، آیا مصیبت سخت را به آنان می‌چشانی؟

سپس می‌گفت: خداوندا، مرا پسری ده که در کهنسالی دیده‌ام به او روشن گردد و او را وصی‌ای پسندیده برایم قرار ده که نسبت او با من چون نسبت حسین علیه‌السلام باشد. پس چون این پسر را به من دادی مرا به محنت او گرفتار کن و آن‌گاه در غم مصیبت او بنشان، چونان که حبیب خود محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را در مصیبت فرزندش نشاندی.

پس خداوند یحیی علیه‌السلام را به او داد و او را در مصیبت یحیی نشاند.[1]

یحیی علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام

دوران بارداری مادر به یحیی علیه‌السلام شش ماه بود و در مورد حسین علیه‌السلام نیز شش ماه. یحیی علیه‌السلام را سر بریدند، آن سان که حسین علیه‌السلام را. آسمان و زمین نگریست مگر بر یحیی علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام.[2]

علی بن حسین علیه‌السلام فرموده است: «با حسین علیه‌السلام رهسپار سفر شدیم. در هیچ منزلی بار نگشودیم و هیچ‌جا بار نبستیم مگر آن که از یحیی بن زکریا علیه‌السلام یاد کرد. روزی نیز فرمود: این از بی‌مقداری دنیا نزد خداوند است که سر یحیی علیه‌السلام به بدکاره‌ای از بدکارگان بنی‌اسرائیل هدیه شد».[3]

در حدیث مقاتل بن سلیمان از زین‌العابدین علیه‌السلام است که همسر پادشاه بنی‌اسرائیل به کهنسالی درآمد، و خواست دختر خود از ازدواج با پادشاه را به همسری او درآورد.

پادشاه با یحیی علیه‌السلام رایزنی کرد و یحیی علیه‌السلام او را از این کار بازداشت.

زن از این امر آگاهی یافت. پس دختر خویش را آراست و نزد پادشاه فرستاد.

او نزد پادشاه رفت و در حضور او به بازی پرداخت.

---

۱. ← ابن‌بابویه، کمال الدین، ۴۶۱؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۵۱۳ و ۵۱۴؛ طبرسی، الاحتجاج، ۲۷۳/۲ و ۲۷۴.

۲. برای روایت‌های حاکی از این حقیقت ← ابن‌قولویه، کامل الزیارات، ۱۸۲ و ۱۸۳؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۵۴۶/۳؛ ابن‌عساکر، ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام، ۳۵۳.

۳. «خرجنا مع الحسین فما نزل منزلا و لا ارتحل عنه إلا و ذکر یحیی بن زکریا. و قال یوما: من هوان الدنیا علی الله ان رأس یحیی اهدی الی بغی من بغایا بنی‌اسرائیل». ← مفید، الارشاد، ۱۳۲/۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۲۹/۱.

پادشاه از او پرسید: تو را چه حاجت است؟

گفت: سر یحیی بن زکریاعلیه‌السلام.

پادشاه گفت: دخترم، حاجتی جز این بگوی.

گفت: جز این نمی‌خواهم.

رسم آن مردم این بود که اگر پادشاه دروغ می‌گفت از سلطنت عزل می‌شد.

از این روی پادشاه مخیر ماند که میان سلطنت خود و کشتن یحیی‌علیه‌السلام یکی را برگزیند.

او یحیی‌علیه‌السلام را کشت و سر وی را در تشتی از طلا برای آن زن فرستاد.

خداوند به کیفر این کردار زمین را فرمود تا او را بگیرد. همچنین بخت‌نصر را بر آن‌ها مسلط گرداند.

بخت‌نصر به منجنیق آن‌جا را هدف قرار می‌داد. اما منجنیق کارگر نمی‌افتاد.

در این میان پیرزنی از شهر بیرون آمد و گفت: ای پادشاه، این شهر شهر پیامبران است و جز به راهی که نشانتان دهم گشوده نشود.

بخت‌نصر گفت: هرچه بخواهی از آن تو است.

گفت: آن‌جا را با سرگین و نجاست هدف گیر.

او این کار را انجام داد و شهر تسلیم شد و او بدان درآمد.

آن‌گاه گفت: آن پیرزن را نزد من آورید.

از او پرسید: تو را چه حاجت است؟

گفت: در این شهر خونی می‌جوشد. از مردمان بکش تا این خون فرو نشیند.

بخت‌نصر هفتاد هزار تن کشت تا آن خون فرو نشست[1].

«فرزندم، ای علی[2]، خدای را سوگند، خون من فرونشیند تا خداوند مهدی را برانگیزد و او به کیفر خون من هفتاد هزار تن از منافقان کافر فاسق بکشد»[3].

---

۱. برای روایتی از این ماجرا ← قمی، تفسیر القمی، ۸۸/۱ و ۸۹.

۲. هرچند آغاز متن روایت امام زین‌العابدین‌علیه‌السلام است، اما سیاق نشان می‌دهد از این به بعد سخن امام حسین‌علیه‌السلام باشد.

۳. «یا ولدی یا علی و الله لایسکن دمی حتی یبعث المهدی الله فیقتل علی دمی من المنافقین الکفرة الفسقة سبعین الفاً».

←

اسماعیل و حسین علیه‌السلام

یکی از مفسران دربارهٔ آیهٔ ﴿وَٱذْكُرْ فِي ٱلْكِتَابِ إِسْمَٰعِيلَ إِنَّهُۥ كَانَ صَادِقَ ٱلْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا﴾[1] گفته است: مقصود نه اسماعیل فرزند ابراهیم، بلکه اسماعیل بن حزقیل است؛ چراکه اسماعیل بن ابراهیم علیه‌السلام پیش از پدر خود درگذشته بود.

باری، این اسماعیل را خداوند سوی قومش برانگیخت و آنان پوست صورت و سر او را کندند. خداوند او را مخیر داشت که هر عذابی می‌خواهد برای آنان برگزیند.

اما او از خدای برای آنان آمرزش خواست و به پاداش الهی برای خود خشنود بود و کار آنان به خدا واگذاشت.

هم‌مسلکان ما این روایت را از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده‌اند و بر اساس این روایت امام در پایان فرموده است: فرشته‌ای نزد او آمد و از جانب پروردگار به او سلام رساند و گفت: من آنچه را آنان کردند دیدم. مرا به آنچه می‌خواهی فرمان ده.

گفت: حسین مرا علیه‌السلام الگو است[2].

روزی چون روز تو نیست

امام صادق علیه‌السلام فرموده است: روزی امام حسین علیه‌السلام بر برادر خود حسن علیه‌السلام درآمد و چون در او نگریست گریست.

حسن علیه‌السلام پرسید: ای ابوعبدالله، چه چیز تو را گریان ساخته است؟

گفت: بر آنچه با تو خواهند کرد می‌گریم.

حسن علیه‌السلام گفت: «آن که برای من زهر می‌آورد زهر را پنهانی به خوراکم می‌دهد و من بدان کشته می‌شوم. اما ای ابوعبدالله، هیچ روز چون روز تو نیست؛ سی هزار تن که همه مدعی‌اند امت جد تو

←

متن حاضر و داستان را در منابع کهن نیافتم. مجلسی نیز در بحار الانوار متن و داستان را بدون شرح و تعلیق به نقل از کتاب حاضر آورده است.

۱. مریم / ۵۴: و در این کتاب از اسماعیل یاد کن؛ زیرا که او درست وعده و فرستاده‌ای پیامبر بود.

۲. ← ابن‌قولویه، کامل الزیارات، ۱۳۸؛ ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۷۸/۱؛ طبرسی، مجمع البیان، ۴۲۹/۶.

محمدﷺ هستند و به دین اسلام گردن نهاده‌اند به سوی تو لشکر می‌کشند و بر کشتن و ریختن خون تو، شکستن حرمت محرمان تو، به تصرف درآوردن زنان و کودکان تو و تاراج توشه و جامه‌های تو گرد هم می‌آیند و در این هنگام لعن بنی‌امیه روا می‌شود، و آسمان خون و خاکستر می‌بارد و همه چیز حتی درندگان دشتِ‌ها و ماهی‌های دریاها بر تو گریه می‌کنند»[۱].

دادخواهی‌ای تا قیامت

پیامبرﷺ فرموده است: «تا قیامت میان من و قاتل حسینؑ خصومت است و من با دست خویش پایهٔ عرش را می‌گیرم و علیؑ دامن مرا می‌گیرد و فاطمهؑ در حالی که پیراهنی همراه دارد دامن علیؑ را می‌گیرد و می‌گویم: پروردگارا، داد مرا از کشندگان حسینؑ بگیر»[۲].

ماه اندوه

امام رضاؑ فرموده است: «محرم ماهی است که مردمان روزگار جاهلیت جـنگیدن را در آن حـرام می‌دانستند. اما در این ماه خون ما حلال دانسته شد، حرمت ما شکسته شد، فرزندان و زنانمان به تصرف رفتند، در خیمه‌گاهمان آتش افکنده شد و توشه‌مان به سرقت رفت و در برخورد با ما هیچ حرمتی برای پیامبرﷺ پاس داشته نشد. روز شهادت حسینؑ چشممان را خشکانده، سرشک چون سیل فروبارانده و عزیز ما را ذلیل گردانده است. زمین گرفتاری و بلا است که ما را تا روز پایان روزگار گرفتاری و بلا داده است. بر همانند حسینؑ است که باید گریه کنندگان بگریند. چه، گریه بر او گناهان بزرگ را فرو می‌ریزد»[۳].

---

۱. «ان الذی یؤتی إلی بسم یومی إلی فاقتل به ولکن لایوم کیومک یا أباعبدالله یزدلف الیک ثلاثون الف رجل یدعون انهم امة جدک محمد و ینتحلون دین الاسلام فیجتمعون علی قتلک و سفک دمک و انتهاک حرمتک و سبی ذراریک و نسائک و انتهاب ثقلک فعندها تحل ببنی‌امیة اللعنة و تمطر السماء دما و رماداً و یبکی علیک کل شیء حتی الوحوش فی الفلوات و الحیتان فی البحار». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۱۷۷ و ۱۷۸.

۲. «بینی و بین قاتل الحسین خصومة یوم القیامة، آخذ ساق العرش بیدی، و یأخذ علی بحجزتی، و تأخذ فاطمة بحجزة علی و معها قمیص، فأقول: یا رب انصفنی فی قتلة الحسین».

۳. «ان المحرم شهر کان أهل الجاهلیة یحرمون القتال فیه فاستحلت فیه دماؤنا و هتکت فیه حرمتنا و سبیت فیه ذرارینا و

←

سید حمیری گفته است:

کربلا، ای سرزمین گرفتاری و بلا و آن‌جا که نوادهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله در آن کشته شده است.[۱]

همو گفته است:

در ماهی حرام و در حالی که حرام است حرمت خدا را حلال شمردند.[۲]

عاشورا

امام رضا علیه السلام فرمود: «هرکس پی گرفتن کارهای خود را در روز عاشورا وانهد خداوند حاجت‌های او را در دنیا و آخرت برآورد. هرکس مصیبت و اندوه و گریه‌اش روز عاشورا باشد خداوند روز قیامت را روز شادی و شادمانی او قرار دهد و چشمانش در بهشت روشن گردد. هرکس روز عاشورا را روز برکت نام نهد و در آن روز برای خانه چیزی اندوزد، آن چیز برکت نکند و خداوند آن کس را در روز قیامت با یزید، عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد برانگیزد و به پایین‌ترین طبقهٔ دوزخ فرستد».[۳]

آب نوشیدن و یاد حسین علیه السلام

امام صادق علیه السلام آب نوشید و اشک در چشمانش غلتید و گریست و گفت: خداوند قاتل حسین را لعنت کند.

←

نساؤنا و اضرمت النیران فی مضاربنا و انتهب ما فیها من ثقلنا و لم‌یترک لرسول الله حرمة فی أمرنا، ان یوم الحسین أقرح جفوننا و أسبل دموعنا و أذل عزیزنا، أرض کرب و بلا أورثتنا الکرب و البلاء الی یوم النقضاء، فعلی مثل الحسین فلیبک الباکون فان البکاء علیه یحط الذنوب العظام». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۱۹۰؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۶۹.

۱. کربلا یا دار کرب و بلا — و بها سبط النبی قد قتلا

← دیوان السید الحمیری، ۳۲۸.

۲. فی حرام من الشهور احلت — حرمة الله و الحرام حرام

← همان، ۳۷۵.

۳. «من ترک السعی فی حوائجه یوم عاشوراء قضی الله حوائجة فی الدنیا و الآخرة، و من کان یوم عاشوراء مصیبته و حزنه و بکاؤه جعل الله یوم القیامة فرحه و سروره و قرت فی الجنان عینه، و من سمی یوم عاشورا یوم برکة و أذخر فیه لمنزله شیئاً لم یبارک له و حشره یوم القیامة مع یزید و عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد الی أسفل درک من النار». ← ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲۶۷/۲ و ۲۶۸؛ همو، الامالی، ۱۹۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۶۹ و ۱۷۰.

سپس در سخنانی فرمود: «هر بنده‌ای که آب بنوشد و حسین‌علیه‌السلام را یاد کند و قاتل او را لعنت فرستد خداوند برایش صد هزار حسنه بنویسد و او را صد درجه بالا برد و چنان باشد که گویی صدهزار برده آزاد کرده است، و صدهزار گناه از او زدوده شود و خداوند او را در روز قیامت سپیدروی برانگیزد»[۱].

کشتهٔ اشک

حسین‌علیه‌السلام فرموده است: «من کشتهٔ اشکم. هیچ مؤمنی مرا یاد نکند مگر آن که اشک بریزد»[۲].

مرتضی گفته است:

آیا آب گوارا بنوشم و مرا سرخوشی دهد، در حالی که شما خاندان پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله تشنه به بیابان اندر باشید؟

شما از آب فرات بازداشته شوید و آن آب بر شتران و گوسفندان رهگذران روا باشد[۳].

عونی گفته است:

آه و اندوه که حسین‌علیه‌السلام برهنه بر زمین افتاده و خاک را جامهٔ خویش ساخته است!

تشنه‌ای که در تشنگی آهنگ آن فرات می‌کند که مشت مشت از آبش بردارند.

سگ‌های لشکر از آن سیراب می‌شوند و فرزند علی‌علیه‌السلام برایش له له می‌زند[۴].

---

۱. «و ما من عبد شرب الماء فذكر الحسين و لعن قاتله إلا كتب الله له مائة الف حسنة و رفع له مائة الف درجة و كان كأنما أعتق مائة الف نسمة و محا عنه مائة الف سيئة و حشره يوم القيامة أبلج الوجه». ← کلینی، الکافی، ۳۹۱/۶؛ ابن‌قولویه، کامل الزیارات، ۲۱۲؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۲۰۵.

۲. «انا قتيل العبرة لايذكرني مؤمن الا استعبر». ← ابن‌قولویه، کامل الزیارات، ۲۱۵ و ۲۱۶؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۲۰۰؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۷۰.

۳. أأسقى نمير الماء ثم يلذ لي / و وردكم آل الرسول خلاة
تذادون عن ماء الفرات و كارع / به إبل للغادرين و شاة

۴. و أحزنا للحسين منجدلاً / عار بذيل التراب ملتحف
عطشان يرنو الى الفرات ظمأ / و ماؤها بالأكف يغترف
تشرع فيه كلاب عسكره / و ابن علي عليه يلتهف

تشنه داشتن کودکان در عاشورا

در تهذیب است که امام صادق علیه السلام فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بسیاری از اوقات آب دهان در دهان کودکان شیرخوار فاطمه علیها السلام می‌افکند و می‌فرمود: تا شب به آن‌ها خوراکی مده. و آن‌ها با آب دهان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سیراب می‌شدند»[1].

روزه جانوران وحشی در عاشورا

همچنین فرمود: «در روزگار داوود علیه السلام جانوران وحش در روز عاشورا روزه می‌داشتند»[2].

شرح مقتل

این اندکی است که از نوشته‌های ابوجعفر ابن‌بابویه، سید جرجانی، ابن‌مهدی مامطیری، عبدالله بن احمد بن حنبل، شاکر بن غنمه، ابوالفضل هاشمی و کسان دیگر برگزیده‌ایم:

وصیت معاویه به یزید

باری، روایت شده است چون حسن بن علی علیه السلام درگذشت از حسین علیه السلام خواستند بیعت معاویه وانهد.

اما او فرمود: «میان من و معاویه پیمانی است که شکستن آن روا نیست»[3].

معاویه چون مرگ خود را نزدیک دید به فرزندش یزید گفت: جز چهار تن در این کار با تو منازعه نکنند: حسین بن علی، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن ابی بکر. ابن‌عمر مردی زاهد است و چون کسی جز او نماند با تو بیعت کند. ابن‌ابی بکر دلدادهٔ زن و خوشگذرانی است. ابن‌زبیر چون روباهان با تو نیرنگ ورزد و چون شیران بر تو کمین کند. اگر به او دست یافتی او را پاره پاره کن. حسین نیز کسی است که عراقیان او را وانگذارند تا بیرون کشند. اگر به او دست یافتی از او درگذر؛ که او را رشتهٔ پیوندی نزدیک و حقی گران است[4].

---

۱. «کان رسول الله کثیراً ما یتفل فی أفواه الأطفال المراضع من ولد فاطمة من ریقه و یقول: لاتطعمهم شیئاً الی اللیل و کانوا یروون من ریق رسول الله».

۲. «و کانت الوحش تصوم یوم عاشورا علی عهد داود». برای هر دو متن ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۳۳۳/۴.

۳. «ان بینی و بین معاویة عهدا لایجوز نقضه». برای این مضمون ← مفید، الارشاد، ۳۲/۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۷۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۳۴/۱.

۴. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۳۴۹/۴ و ۳۵۰؛ دینوری، الاخبار الطوال، ۲۲۶؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۲۶۰/۳.

نامه یزید به ولید

راوی گفته است چون معاویه درگذشت یزید به ولید بن عقبة بن ابی‌سفیان در مدینه نوشت تا از این چهار تن بیعت ستاند و بر آنان سخت گیرد و مهلتی ندهد. گفته بود: هرکدام از آن‌ها که نپذیرفت او را گردن بزن و سرش را برایم بفرست[۱].

فراخوان چهار تن به بیعت

ولید مروان را به حضور خواست و با او رایزنی کرد.

مروان گفت: رأی آن است که پیش از این که بدانند آن‌ها را به حضور آوری و از ایشان بیعت ستانی.

ولید کسی در پی آنان که در کنار مرقد پیامبر صلی الله علیه و آله بودند فرستاد.

عبدالرحمن و عبدالله گفتند: به سرای خود می‌رویم و در بر روی خویش می‌بندیم.

ابن‌زبیر گفت: خدای را سوگند هرگز با یزید بیعت نمی‌کنم.

حسین بن علی علیه السلام فرمود: باید نزد ولید روم و ببینم چه می‌گوید.

حسین علیه السلام همچنین به همراهان خویش فرمود: چون به نزد ولید رفتم و با او سخن گفتم و با من سخن گفت و با او مناظره کردم و با من مناظره کرد شما بر در سرای باشید. اگر شنیدید صداها بالا گرفته و فریادها برخاسته است به آن سرای هجوم آورید و البته کسی را مکشید و فتنه برنینگیزید.

حسین علیه السلام چون نزد ولید آمد و ولید نامه را خواند، فرمود: من کسی نیستم که با یزید بیعت کنم.

مروان گفت: با امیرالمؤمنین بیعت کن!

حسین علیه السلام فرمود: دروغ می‌گویی، وای بر تو، چه کسی او را بر مؤمنان امارت داده است؟

مروان برخاست و شمشیر از نیام برآورد و [به ولید] گفت: جلاد را بگو او را پیش از آن که از این سرای بیرون رود گردن زند. خونش بر گردن من».

پس فریادها برخاست و نوزده تن از اهل بیت که بیرون بودند و خنجرها برگرفته، هجوم آوردند و حسین علیه السلام با آنان بیرون رفت.

خبر به یزید رسید.

یزید مروان را برکنار کرد و ولید را بر جای او گماشت.

---

۱. ← ابومخنف، مقتل الحسین علیه السلام، ۳؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۰/۵؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۲۶۹/۳.

رهسپار مکه

حسین علیه السلام و ابن‌زبیر هم روانهٔ مکه شدند و بر زادگان عمر و ابوبکر[۱] سخت گرفته نشد[۲].

روزی حسین علیه السلام نماز می‌خواند که خواب بر او چیره شد. در خواب دید که پیامبر صلی الله علیه و آله او را از آنچه بر او بگذرد آگاهاند. حسین علیه السلام بدیشان گفت: مرا به بازگشت به دنیا نیازی نیست. مرا نزد خود ببر. اما پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ناگزیر باید بازگردی تا طعم شهادت را بچشی»[۳].

برحذر داشتن از کوفیان

محمد بن حنفیه و عبدالله بن مطیع امام حسین علیه السلام را از کوفه برحذر داشتند و گفتند: شهری بدشگون است. در آن پدرت کشته شد، و برادرت وانهاده شد. در حرم بمان که تو خود سرور عربی و حجازیان کسی دیگر را جایگزین تو نگیرند و مردمان از هر سوی آهنگ تو کنند.

سپس محمد بن حنفیه گفت: اگر این سرزمین تو را برنتافت به شنزارها و دامنهٔ کوه‌ها می‌پیوندی و از آبادی‌ای به آبادی دیگر می‌روی تا راهی برایت حاصل آید و به استقبال رخدادها بروی، نه این که به آن‌ها پشت کنی.

ابن‌عباس به امام علیه السلام گفت: به عراق مرو و در یمن به واسطهٔ امنیت و نفوذناپذیری و مردانی که دارد بمان.

امام علیه السلام فرمود: «من نه برای خوشگذرانی و نه برای بیهودگی و نه به فسادانگیزی و نه به ستم برخاسته‌ام. تنها برای آن رهسپار شده‌ام که صلاح و سامان را در امت جد خویش محمد صلی الله علیه و آله بجویم. می‌خواهم به معروف بخوانم و از منکر برانم و به سیرهٔ جد خود و سیرهٔ پدر خویش علی بن ابی‌طالب علیه السلام رفتار کنم. هرکس این را به پذیرش حق از من بپذیرد خداوند که خود سنجیده‌رأی‌ترین داوران است، به حق سزامندتر باشد»[۴].

---

۱. مقصود عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابی بکر است.

۲. ← ابومخنف، مقتل الحسین علیه السلام، ۴ - ۸؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۱/۵ - ۱۸؛ دینوری، الاخبار الطوال، ۲۲۷؛ ابن‌قتیبه، الامامة و السیاسة، ۲۲۶/۱ و ۲۲۷؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۲۷۰/۳ و ۲۷۱.

۳. «لابد من الرجوع حتی تذوق الشهادة». ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۹/۵ (با واژه «ترزق» به جای «تذوق»).

۴. «انی لم‌أخرج بطراً و لا أشراً و لا مفسداً و لا ظالماً و إنما خرجت أطلب الصلاح فی امة جدی محمد أرید آمر بالمعروف

←

گفته‌اند: حسین علیه السلام شب سوم ماه شعبان سال شصت از مدینه خارج شد، در حالی که این آیه را می‌خواند: ﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَآئِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِى مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّـٰلِمِينَ﴾[1].

نامه‌های کوفیان

از آن سوی، کوفیان در سرای سلیمان بن صرد خزاعی گرد آمدند و به حسین علیه السلام چنین نوشتند: از سلیمان بن صرد، مسیب بن نجیه، رفاعة بن شداد و حبیب بن مظاهر و طرفداران مومن و مسلمان او از مردمان کوفه.

درود بر تو، باری، سپاس خدایی راکه دشمن ستمگر تجاوزکار تو را درهم شکست، دشمنی که به زور بر گردهٔ این امت پرید و زمام کار ایشان به ناروا درربود و اموال ایشان غصب کرد و بی آن که آن‌ها خشنود باشند بر ایشان حکم راند و آن‌گاه نیکان آن‌ها را کشت و بدان را زنده گذاشت و مال خدا را دستمایهٔ قلدران و گردنکشان خویش ساخت ـ و آنان از رحمت خدای دور باشند، آن سان که ثمود دور بود. اینک ما را پیشوایی نیست. بدین سو روی کن. شاید که خداوند ما را بر گرد تو بر حق گرد آورد.

نعمان بن بشیر در قصر فرمانروا نشسته است. لیک ما نه در جمعه پشت سر او گرد آییم و نه در عید با او همراه شویم. اگر به ما خبر رسد که تو آهنگ ما کرده‌ای به خواست خدا او را بیرون رانیم و به شام رهسپار سازیم.

←

و أنهى عن المنكر أسير بسيرة جدي و سيرة أبي علي بن أبي‌طالب فمن قبلني بقبول الحق فالله أولى بالحق و هو أحكم الحاكمين». برای مجموعه این گفت‌وگوها و از جمله متن حاضر ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۲۰/۵ و ۲۱؛ همچنین برای گفت‌وگوها بدون متن حاضر ← طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۲۷۱/۳؛ ابومخنف، مقتل الحسین علیه السلام، ۸.

۱. قصص / ۲۱: ترسان و نگران از آن‌جا بیرون رفت، در حالی که می‌گفت: پروردگارا، ما را از گروه ستمکاران نجات بخش. برای روایت‌های حاکی از خروج امام علیه السلام از مدینه ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۲۱/۵ و ۲۲؛ مفید، الارشاد، ۳۵/۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۳۵/۱.

البته در برخی از دیگر روایت‌ها این زمان شب یکشنبه دو روز مانده از ماه رجب دانسته شده است. ← طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۲۷۱/۳؛ مفید، الارشاد، ۳۴/۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۷۱.

کوفیان این نامه را با عبیدالله بن مسلم همدانی و عبدالله بن مسمع بکری روانه کردند و این دو تن ده روز گذشته از ماه رمضان به محضر حسین علیه‌السلام رسیدند[۱].

کوفیان دو روز بعد قیس بن مسهر صیداوی، عبدالرحمن بن عبدالله ارحبی، عمارة بن عبدالله سلولی و عبدالله بن وال سهمی را در حالی که حدود صد و پنجاه نامه به همراه داشتند و هر نامه از آن یک یا دو تن بود نزد حسین علیه‌السلام فرستادند[۲].

دو روز بعد هانی بن هانی سبیعی و سعید بن عبدالله حنفی را با نامه‌ای دیگر رهسپار کردند و در این نامه آمده بود: به حسین بن علی علیه‌السلام از طرفداران مؤمن او. باری، بشتاب که مردم در انتظار تواند و آنان را کسی دیگر جز تو نمی‌بینند. بشتاب بشتاب و باز هم بشتاب، ای پسر پیامبر خدا[۳].

همچنین شبث بن ربعی، حجار بن ابجر، یزید بن حارث، یزید بن رویم، عمرو بن حجاج، محمد بن عمیر و عروة بن قیس بدیشان نوشتند: باری، اینک دشت خرم گشته و میوه‌ها به بار نشسته است. اگر خواستی بیا که سپاهی آراسته خدمتگزارند[۴].

پاسخ به نامه‌های کوفیان

باری، فرستادگان همه نزد امام علیه‌السلام گرد آمدند و امام علیه‌السلام نامه‌ها را خواند و دربارهٔ وضع مردمان از این فرستادگان پرسید.

آن گاه در نامه‌ای که با مسلم بن عقیل روانه ساخت چنین نوشت: «بسم الله الرحمن الرحیم. از

---

۱. ← ابومخنف، مقتل الحسین علیه‌السلام، ۱۵ و ۱۶؛ ابن‌قتیبه، الامامة و السیاسة، ۷/۲ و ۸؛ دینوری، الاخبار الطوال، ۲۲۷؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۲۷/۵ و ۲۸؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۲۷۷/۳؛ مفید، الارشاد، ۳۷/۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۷۲.

۲. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۲۹/۵؛ ابومخنف، مقتل الحسین علیه‌السلام، ۱۶ (با یاد کردن پنجاه و سه نامه)؛ دینوری، الاخبار الطوال، ۲۲۹ (با یادکردن از پنجاه نامه)؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۲۷۷/۳ (با یادکردن از پنجاه و سه نامه)؛ مفید، الارشاد، ۳۷/۲ و ۳۸.

۳. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۲۹/۵؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۲۷۷/۳.

۴. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۲۹/۵؛ ابومخنف، مقتل الحسین علیه‌السلام، ۱۱۸؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۲۷۸/۳؛ مفید، الارشاد، ۳۸/۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۷۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۳۶/۱.

حسین بن علی به تودهٔ مسلمانان و مؤمنان. باری، هانی و سعید با نامه‌های شما نزد من آمدند و این دو تن آخرین فرستادگان شما بودند که به حضور رسیدند. من همهٔ آنچه را پرداخته و گفته بودید دریافتم و سخن همهٔ شما این است که ما را امامی نیست؛ روی کن، شاید که خداوند با تو ما را بر هدایت گرد آورد.

اینک من برادر و عموزاده و معتمد خاندان خویش را نزد شما می‌فرستم. اگر او برایم نوشت که نظر دلاوران و صاحب‌خردان شما بر چیزی همانند آنچه فرستادگانتان پیام آورده‌اند و در نامه‌هایتان نوشته شده اجماع یافته است به زودی به خواست خدا نزد شما خواهم آمد.

به آیینم سوگند، پیشوا جز آن کسی نشاید بود که به عدالت و داد حکم براند و به دین خدا پایبند باشد و خود را وقف خشنودی خدا کند»[1].

رهسپار شدن مسلم

مسلم از بیراهه روانه شد. دو مرد از قیس عیلان راهنمای او بودند که راه را گم کردند و از تشنگی مردند.

مسلم خود را به چشمه‌ای رساند. اما او این را به فال بد گرفت و به حسین علیه السلام نامه نوشت و از او خواست وی را از این کار معاف دارد.

حسین علیه السلام در پاسخ او نوشت: «باری، بیم آن دارم که چیزی جز ترس و سستی تو را به نوشتن نامه برای من و استعفا از مأموریتی که به تو سپرده شده نکشانده باشد. آنچه را بدان فرمان یافته‌ای به انجام رسان»[2].

---

۱. «بسم الله الرحمن الرحيم، من الحسين بن على الى الملأ من المسلمين و المؤمنين، اما بعد فان هانياً و سعيداً قدما على بكتبكم، وكانا آخر من قدم على من رسلكم، و قد فهمت كل الذى اقتصصتم و ذكرتم، و مقالة جلكم انه ليس لنا إمام فاقبل لعل الله أن يجمعنا بک على الهدى، و أنا باعث اليكم أخي و ابن عمي و ثقتي من أهل بيتي، فان كتب إلى انه قد أجمع رأى احداثكم و ذوى‌الفضل منكم على مثل ما قدمت به رسلكم و تواترت به كتبكم أقدم عليكم وشيكا ان شاء الله، و لعمرى ما الامام إلا الحاكم القائم بالقسط، الدائن بدين الله، الحابس نفسه على ذات الله». ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۳۰/۵ و ۳۱؛ ابومخنف، مقتل الحسین علیه السلام، ۱۷؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۲۷۸/۳؛ مفید، الارشاد، ۳۹/۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۷۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۳۶/۱، با تفاوت‌هایی.

۲. «اما بعد فقد خشيت أن لايكون حملک على الكتاب إلي و الاستعفاء من وجهک هذا الذى أنت فيه إلا الجبن و الفشل فامض لما امرت به». برای نامهٔ مسلم بن عقیل به امام علیه السلام و فال بد زدن وی به گم کردن راه و مردن راهنمایان و توقف در

←

بیعت کوفیان با مسلم

به هر روی، مسلم به کوفه درآمد و در سرای سالم بن مسیب سکونت گزید.

شیعیان به حضور او رفتند. نامهٔ حسین علیه‌السلام را برایشان خواند و دوازده هزار تن با او بیعت کردند.

خبر به نعمان بن بشیر کارگزار کوفه رسید. او مردم را گرد آورد و برایشان خطبه ایراد کرد و اندرزشان داد.

گماشته شدن ابن‌زیاد بر کوفه

در این میان، عبدالله بن مسلم حضرمی، عمارة بن عقبة بن ولید و عمر بن سعد بن ابی‌وقاص به یزید نوشتند: اگر تو را به کوفه حاجتی هست مردی قوی بدین سامان فرست تا فرمان تو به اجرا درآورد و چون تو رفتار کند. اما نعمان بن بشیر یا مردی ضعیف است یا خود را به سستی و ضعف زده است.

یزید به عبیدالله بن زیاد که کارگزار وقت بصره بود نامه‌ای نوشت و آن را به مسلم بن عمر باهلی سپرد. او در این نامه کوفه را نیز در کنار بصره به زیر فرمان عبیدالله برد و از او خواست مسلم بن عقیل را بجوید و بکشد یا تبعید کند. شتاب کن، شتاب کن!

چون فرمان به ابن‌زیاد رسید آهنگ کوفه کرد و شبانه و غافلگیرانه به کوفه درآمد، در حالی که نقاب بر چهره زده بود و هرکس او را دید پنداشت که حسین علیه‌السلام است تا جایی که به همدیگر می‌گفتند: پسر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را خوشامد می‌گوییم. خوش آمدی.

عبیدالله بدین وضع به دارالاماره درآمد.

از آن سوی، مسلم بن عقیل شبانه از سرای سالم به سرای هانی بن عروه مذحجی نقل مکان کرد و به امان او درآمد.

در این مدت مردمان با مسلم بیعت می‌کردند تا جایی که شمار آنان به بیست و پنج هزار تن رسید.

مسلم آهنگ قیام داشت. اما هانی به او گفت: شتاب مکن.

←

چشمه محله‌ای به نام مضیق و فال بد زدن وی به این نام و نیز پاسخ امام علیه‌السلام ← ابومخنف، مقتل الحسین علیه‌السلام، ۱۹؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۳۲/۵ و ۳۳؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۲۷۸/۳ و ۲۷۹؛ مفید، الارشاد، ۳۹/۲.

تعقیب مسلم

از آن سوی، عبیدالله سه هزار درهم به غلام خود معقل داد و به او گفت: به میان مردم برو و دربارهٔ مردی که کوفیان با او بیعت می‌کنند بپرس. آن‌گاه به او وانمود کن از مردمان حلب هستی و برای این کار آمده‌ای و این اموالی است که قصد داری به او دهی تا بدان تقویت شود.

معقل با زیرکی به جست‌وجو پرداخت تا سرانجام از مسلم بن عوسجه اسدی که بیعت می‌ستاند نشانی یافت و نزد او رفت و او نیز معقل را به حضور مسلم بن عقیل برد. مسلم آن اموال را از او گرفت و با او بیعت کرد.

معقل پس از این کار نزد عبیدالله بازگشت و او را از کار خود آگاهاند[1].

در این میان شریک بن اعور همدانی که از بصره با عبیدالله بن زیاد آمده بود بیمار شد. او چند روز در سرای هانی بن عروه اقامت کرد. روزی به مسلم گفت: عبیدالله به عیادت من می‌آید و من با او سخن به درازا خواهم کشاند. تو با شمشیر بر او بتاز و او را بکش. نشانه هم این باشد که خواهم گفت: به من آب بدهید.

اما هانی مسلم را از این کار بازبداشت.

چون عبیدالله نزد شریک آمد و درباره بیماری‌اش پرسید و او نیز در پاسخ سخن به درازا کشاند، اما دید هیچ‌کس بیرون نمی‌آید از این بیم که مباد عبیدالله برهد این بیت بر زبان راند:

برای سلمی انتظار چیزی نیست که او را زنده بدارد. با شتاب جام مرگ به او نوشانید[2].

ابن‌زیاد را تردید برانگیخت و بیرون رفت[3].

---

۱. برای روایت‌های متفاوت این بخش از داستان ← ابومخنف، مقتل الحسین علیه السلام، ۲۲ - ۲۹؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۳۴/۵ - ۴۲؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۲۸۰/۳ - ۲۸۳؛ دینوری، الاخبار الطوال، ۲۳۱ - ۲۳۳؛ مفید، الارشاد، ۴۲/۲ - ۴۵؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۷۳ و ۱۷۴.

۲. ما الانتظار لسلمی ان یحییها　　　کأس المنیة بالتعجیل اسقوها

۳. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۲/۵؛ ابومخنف، مقتل الحسین علیه السلام، ۲۹؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۶۵؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۲۸۳/۳ و ۲۸۴.

دسیسه‌های ابن‌زیاد

چون عبیدالله وارد قصر شد مالک بن یربوع تمیمی با نامه‌ای نزد او آمد که از دست عبدالله بن یقطر گرفته و در آن چنین آمده بود: به حسین بن علی، باری، تو را از این خبر می‌دهم که فلان کسان از مردمان کوفه با تو بیعت کرده‌اند. چون این نامه به تو رسید شتاب کن، شتاب کن. مردم با تواند و نه به یزید علاقه‌ای دارند و نه دربارهٔ او نظری.

ابن‌زیاد فرمان داد مالک را کشتند[1].

پس به محمد بن اشعث کندی، عمرو بن حجاج زبیدی و اسماء بن خارجه فزازی گفت: هانی بن عروه را به حضور آورید.

آنان با حیله‌هایی هانی را آوردند.

ابن‌زیاد به شریح نگریست و این بیت بر زبان راند:

> من زندگی او را می‌خواهم و او کشتن مرا. چه کسی عذر تو را دربارهٔ رفتاری که با این دوست خود از خاندان مراد داشتی، خواهد پذیرفت؟[2]

هانی پرسید: ای امیر، این سخن چیست؟

گفت: مسلم بن عقیل را آورده‌ای و در سرای خود جای داده‌ای و در خانه‌های پیرامون خانهٔ خویش برای او سلاح گرد آورده‌ای و گمان برده‌ای که این کارها از من پنهان خواهد ماند؟

هانی بن عروه انکار کرد.

ابن‌زیاد گفت: معقل را نزد من آورید.

چون معقل را آوردند ابن‌زیاد از او پرسید: آیا این را می‌شناسی؟

هانی گفت: خدای را سوگند، من مسلم را دعوت نکرده‌ام. او خود نزد من به پناه آمده است و اکنون که دریافته‌ام، او را از امان خود خارج می‌کنم.

---

۱. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۵/۵.

۲. اریــد حــیاته و یــرید قــتلی   غـدیرکَ مـن خـلیلک مـن مـراد

بیت از عمرو بن معدی‌کرب است. ← شعر عمرو بن معدی‌کرب، ۱۰۷، با مقداری تفاوت.

برخی نیز آن را از ابن‌درید بن صمه دانسته‌اند. در مصراع نخست «حباء» نیز روایت شده است.

ابن‌زیاد گفت: نه، خدای را سوگند، از من هیچ رهایی نخواهی یافت تا او را به من تسلیم کنی.

هانی گفت: هرگز این نخواهد شد.

پس مسلم بن عمرو باهلی در این باره با هانی به گفت‌وگو پرداخت و گفت: در تسلیم او هیچ ننگی بر تو نیست. تو تنها او را به حکمران تسلیم کرده‌ای.

هانی گفت: نه، خدای را سوگند، این برایم بزرگ‌ترین ننگ است که خود زنده باشم و مرا بازوانی پرتوان و یاران بسیار باشد، و پناهنده و میهمان خود را که فرستادهٔ پسر پیامبر خدا ﷺ است تسلیم کنم. به خدا سوگند، اگر تنها یک تن بودم او را تسلیم نمی‌کردم تا در دفاع از او بمیرم.

ابن‌زیاد گفت: اگر او را به حضور نیاوری تو را گردن خواهم زد.

پس به تازیانهٔ خود بر بینی و پیشانی او زد و آن‌ها را شکست و فرمان داد تا او را به زندان افکنند.

خبر به مذحج رسید.

این خاندان آهنگ قصر کردند.

ابن‌زیاد شریح قاضی را فرمان داد نزد ایشان رود و آنان را از این بیاگاهاند که هانی زنده و سالم است.

شریح نزد آنان آمد و آنان را بازگرداند[1].

محاصره قصر

این خبر به مسلم بن عقیل که چهار هزار تن پیرامونش بودند رسید. پس هشت هزار تن از کسانی که با او بیعت کرده بودند نزد او گرد آمدند.

از آن سوی عبیدالله احتیاط کرد و درها را بست.

مسلم پیش رفت تا قصر را به محاصره درآورد.

عبیدالله اما کثیر بن شهاب حارثی و محمد بن اشعث کندی را از دروازهٔ رومیان با پرچم امان بیرون فرستاد تا اعلام کنند هرکه به زیر آن پرچم درآید در امان است.

بدین سان سرانی به زیر آن پرچم درآمدند و وارد قصر شدند.

---

۱. ← ابومخنف، مقتل الحسین علیه‌السلام، ۳۶ - ۳۹؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۹/۵؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۲۸۵/۳ و ۲۸۶؛ مفید، الارشاد، ۴۷/۲ - ۵۱؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۷۰؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۴۰/۱ - ۴۴۲.

عبیدالله بدیشان گفت: بر آستانه مردم را دیدار کنید و بر فرمانبران منت نهید و نافرمانان را بترسانید.

تنها شدن مسلم

مردم به تدریج پراکندند، تا زمانی که تنها سی تن همراه او ماندند.

مسلم چون نماز مغرب را به جای آورد دید هیچ‌کس با او نمانده است.

در خانهٔ طوعه

در کوچه‌های بنی‌کنده تنها و سرگردان مانده بود و پیش می‌رفت تا بر در سرای زنی رسید که او را طوعه می‌گفتند و کنیز محمد بن اشعث بود و اسیّد حضرمی با او ازدواج کرده و از او صاحب فرزندی به نام بلال شده بود.

بلال از خانه بیرون رفته و به جمع مردم درآمده و مادرش در خانه تنها بود.

مسلم به طوعه گفت: ای بندهٔ خدا، مرا آبی ده.

طوعه او را آب داد.

مسلم نشست.

طوعه او را گفت: ای بندهٔ خدا، نزد خانوادهٔ خویش رو.

مسلم سکوت گزید.

طوعه سخن خود تکرار کرد. اما باز هم مسلم خموش ماند.

زن گفت: سبحان الله! برخیز و نزد کسان خویش رو.

مسلم گفت: در این سرزمین نه مرا خانه‌ای است و نه طایفه‌ای.

گفت: شاید تو مسلم بن عقیل هستی.

پس او را پناه داد.

چون بلال نزد مادر خویش بازگشت از این وضع آگاه شد. اما همان دم خفت.

صبح که شد جارچی جار زد: هرکس به مسلم دلالت کند دیه‌ای خواهد داشت و از هر مرد که او را در سرای وی یابم بیزار خواهم بود.

پس بلال نزد عبدالرحمن بن محمد بن اشعث آمد و او را از وجود مسلم بن عقیل نزد ایشان آگاهاند.

عبدالرحمن نزد پدر رفت، به او نزدیک شد و در گوشی با او سخنی گفت.

ابن‌زیاد پرسید: پسرت چه می‌گوید؟

گفت: می‌گوید: پسرِ عقیل در یکی از خانه‌های ما است.

عبیدالله عمرو بن حریث مخزومی و محمد بن اشعث را همراه با هفتاد مرد رهسپار کرد و آن سرای را به محاصره درآوردند.

نبرد مسلم

مسلم بدیشان تاخت و رجز خواند:

مرگ است و تو ای بی‌خبر آنچه خواهی بکن که بی‌گمان جام مرگ خواهی نوشید.

بر امر خدای جل جلاله صبر کن که حکم تقدیر خدا در مردمان روا است[1].

مسلم چهل و یک تن از ایشان راکشت.

از آن سوی ابن‌زیاد برای ابن‌اشعث پیغام نکوهش فرستاد.

او در پاسخ گفت: ای امیر، مرا به پیکار شیری ژیان با تیغی بران در کف پهلوانی قهرمان از خاندان برترین مردمان فرستاده‌ای.

ابن‌اشعث رو به مسلم کرد و گفت: ای بی‌خبر، ای مسلم، تو را امان می‌دهم.

اما مسلم می‌گفت: مرا به امان بدکاران نیازی نیست، و چنین رجز می‌خواند:

سوگند یاد کرده‌ام جز در آزادگی کشته نشوم، هرچند مرگ را ناپسند یابم.

خوش ندارم فریب خورم یا غافلگیر شوم. هر مرد روزی با شرّی رویاروی می‌شود.

با شما می‌جنگم و از آسیب بیم ندارم و ضربت من ضربت جوانی است که هرگز نگریخته است[2].

---

۱. هو الموت فاصنع ویک ما انت صانع — فأنت بکاس الموت لا شک جارع
فـصبر لأمـر الله جـل جـلاله — فحکم قضاء الله فی الخلق ذائع

۲. أقسمت لااقتل إلا حرا — و ان رأیت الموت شیئأ نکرا
أکـره ان اخـدع او اغـرا — کل امریء یوما یلاقی شرا
أضـربکم و لااخـاف ضـرا — ضـرب غـلام قـط لم‌یـفرا

مسلم را آماج تیرها و سنگ‌ها کردند تا خسته شد و بر دیواری تکیه زد و گفت: شما را چه می‌شود که چونان که سوی کافران سنگ افکنند سوی من سنگ افکنید، در حالی که من از خاندان پیامبران پاک هستم. آیا حق پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را دربارهٔ خاندانش پاس نمی‌دارید؟

ابن‌اشعث گفت: خود را به کشتن مده؛ در پناه من هستی.

گفت: مرا توانی باشد و اسیر شوم؟ نه، به خدا سوگند این هرگز نخواهد شد.

آن گاه بر ابن‌اشعث تاخت و ابن‌اشعث از برابر او گریخت.

در این میان مسلم گفت: خداوندا، تشنگی توانم را ستانده است.

شهادت مسلم و هانی

مهاجمان از هر سوی بر او تاختند. بکیر بن حمران احمری ضربتی بر لب بالای او وارد آورد و مسلم ضربتی در شکم او نشاند و او را کشت.

اما از پشت بر مسلم ضربتی به نیزه نواختند و او بر زمین افتاد و اسیر شد.

گفت: مرا جرعه‌ای آب دهید.

غلام عمرو بن حریث برای او جامی پرخون که دندان پیشین وی نیز در آن افتاده بود آورد.

مسلم را نزد ابن‌زیاد بردند و با یکدیگر به بگومگو پرداختند و ابن‌زیاد حسین علیه‌السلام و علی علیه‌السلام را دشنام می‌گفت.

مسلم گفت: ای دشمن خدا، آنچه دوست داری حکم کن.

ابن‌زیاد گفت: او را به بام قصر برید و گردن زنید.

مسلم در این هنگام خدا را می‌خواند و چنین دعا می‌کرد: خداوندا، میان ما و طایفه‌ای که ما را فریفتند و واگذاردند، خود داوری کن.

پس مسلم را کشتند. قتل او در محله کفاشان رخ داد[۱].

آن‌گاه فرمان داد هانی بن عروه را در محله‌ای که بازار گوسفند بود بکشند. سپس دستور داد او را باژگونه بیاویزند.

---

۱. ← مفید، الارشاد، ۶۳/۲.

مردی اسدی بیتی بدین معنا بر زبان راند:

اگر نمی‌دانی مرگ چیست، به هانی در بازار و نیز به ابن‌عقیل بنگر[1].

ابن‌زیاد سر این دو تن را همراه با هانی بن حیاة وادعی نزد یزید فرستاد و یزید هر دو سر را بر یکی از دروازه‌های دمشق آویخت[2].

نامه یزید به ابن‌زیاد

پس [به ابن‌زیاد] چنین نوشت: به من خبر رسیده که حسین آهنگ سفر به عراق کرده است. دیدبان‌ها بگذار و به گمان به زندان افکن و به اتهام بکش تا کار او را یکسره کنی[3].

تلاش‌هایی برای بازداشتن حسین علیه‌السلام

چون حسین علیه‌السلام آهنگ رهسپارشدن کرد عمروبن عبدالرحمن بن‌هشام مخزومی او را از این کار بازداشت.

امام علیه‌السلام فرمود: «ای عموزاده، خدایت پاداش نیک دهاد. آنچه تقدیر شده باشد خواهد شد و تو نزد من ستوده‌ترین رایزن و خیرخواه‌ترین اندرزدهی»[4].

پس ابن‌عباس نزد ایشان آمد و بسیار سخن گفت و سرانجام بازگشت. او در راه به عبدالله بن زبیر برخورد و گفت:

---

۱. فان کنت لاتدرین ما الموت فانظری — الی هانیء فی السوق و ابن‌عقیل

۲. برای داستان شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه به روایت‌های مختلف و مشتمل بر رجزها و گفت‌وگوها با اختصار و تفصیل ← ابومخنف، مقتل الحسین علیه‌السلام، ۴۱ - ۵۹؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۹/۵ - ۶۲؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۷۰ - ۷۳؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۲۸۶/۳ - ۲۹۲؛ مفید، الارشاد، ۵۱/۲ - ۶۵؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۴۱/۱ - ۴۴۵.

۳. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۶۳/۵، با مقداری تفاوت.

۴. «جزاک الله خیرا یا ابن‌عم مهما یقض یکن و انت عندی احمد مشیر و انصح ناصح». برای گفت‌وگو و این متن با تفاوت‌هایی ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۶۴/۵ و ۶۵؛ ابومخنف، مقتل الحسین علیه‌السلام، ۶۲ و ۶۳؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۲۹۴/۳.

آن گاه که جماعت من خبر مصیبت شنیدند گفتم: ای چکاوک، خوشا تو را با این آبادی.
اکنون فضا برای تو خلوت است. تخم بگذار و آواز بخوان و نوک خویش هرچه بخواهی بکوب.
اینک این حسین علیه السلام است که می‌رود. مژده بدار که اکنون تله را برداشته‌اند؛ از چه حذر داری؟
البته این بلا تو را نیز روزی خواهد گرفت. صبر کن[1].

عبدالله بن جعفر از مدینه در این‌باره به امام نامه نوشت.

امام علیه السلام به او پاسخ داد: «جدّ خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و مرا از مسئله‌ای آگاهاند و اکنون این کار را به انجام می‌رسانم، خواه به سود من باشد و خواه به زیانم. خدای را سوگند، ای عموزاده، بر من تجاوز روا دارند، آن‌سان که یهودیان حرمت شنبه را شکستند»[2].

خبرهایی ناگوار

حسین علیه السلام رهسپار شد و چون به فرات عراق رسید فرزدق شاعر را دید و دربارهٔ اوضاع از او پرسید.

فرزدق گفت: دل‌های مردمان با تو است و شمشیرهایشان با بنی‌امیه.

امام علیه السلام فرمود: «راست گفتی ای مرد تیمی، و خداوند آنچه مشیت کند انجام دهد و آنچه اراده فرماید حکم دهد»[3].

۱.
قد قلت لما ان وزیت معشری ... یا لک من قنبرة بمعمری
خلا لک الجو فبیضی و اصفری ... و نقری ما شئت أن تنقری
هذا حسین سائر فاستبشری ... مذ رفع الفخ فماذا تحذری
لابد من اخذک یوما فاصبری

برای داستان گفت‌وگوی ابن‌عباس و این بیت‌ها با روایت‌هایی اندکی متفاوت ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۶۶/۵؛ ابومخنف، مقتل الحسین علیه السلام، ۶۴ - ۶۶؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۲۹۵/۳؛ ابن‌عساکر، ترجمة الامام الحسین علیه السلام، ۲۹۷ و ۲۹۸.

۲. «انی قد رأیت جدی رسول الله فی منامی فخبرنی بأمر و أنا ماض له لی کان أم علی و الله یا ابن‌عم لیعتدین علی کما یعتدی الیهود یوم السبت». ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۶۷/۵.

۳. «صدقت یا اخاتیم و ان الله یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید». ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۷۱/۵؛ ابومخنف، مقتل الحسین علیه السلام، ۶۸؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۲۹۶/۳.

قیس بن مسهر

چون به حاجز[1] در بطن الرقه رسید قیس بن مسهر صیداوی را نزد کوفیان فرستاد تا آنان را از آمدنش خبر دهد.

حصین بن نمیر او را در قادسیه گرفت و نزد ابن‌زیاد فرستاد.

ابن‌زیاد به او گفت: بر فراز قصر برو و آن دروغگوی دروغگوزاده را دشنام ده.

قیس بر بام رفت و خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت را ستایش کرد و زیاد و پسرش را لعنت فرستاد.

او را از بام قصر بر زمین افکندند و کشته شد[2].

سروشی که زینب شنید

چون حسین علیه السلام در خزیمیه فرود آمد زینب گفت: برادرم، دیشب بانگ سروشی می‌شنیدم که می‌گفت:

ای چشم با همهٔ توان به سرشک بیاکن، پس از من چه کسی بر شهیدان خواهد گریست؟

بر طایفه‌ای که مرگ آنان را می‌راند تا آنچه از پیش تقدیر شده است محقق گردد[3].

ما را بیمی نیست

حسین علیه السلام چون به ثعلبیه رسید این سخن بر زبان آورد:

در حالی که مرگ شبانه راه خود می‌پیمود، خفتند[4].

علی بن حسین علی‌اکبر گفت: مگر ما بر حق نیستیم؟

---

۱. در منابع حاجر نیز آمده است.

۲. برای متن نامه امام علیه السلام به مردمان کوفه و داستان قیس بن مسهر ← ابومخنف، مقتل الحسین علیه السلام، ۷۱ و ۷۲؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۸۱/۵ - ۸۳؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۳۰۱/۳؛ مفید، الارشاد، ۷۰/۲ و ۷۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۷۷ و ۱۷۸؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۴۶/۱ و ۴۴۷.

۳. ألا یا عین فاحتفلی بجهد — و من یبکی علی الشهداء بعدی
الی قوم تسوقهم المنایا — بمقدار الی إنجاز وعد

← ابن‌اعثم، الفتوح، ۷۰/۵.

۴. باتوا نیاما و المنایا تسری

فرمود: چرا.

گفت: پس خدای را سوگند، بیم نداریم[۱].

خبر از اوضاع عراق

چون به منزل شقوق رسید مردی به حضور او آمد.

امام علیه السلام از او دربارهٔ عراق پرسید.

آن مرد امام علیه السلام را از اوضاع آگاه ساخت.

امام علیه السلام فرمود: «فرمان فرمان خدا است، هرچه خواهد کند و پروردگار ما ـ نامش بلند ـ هر روز در کاری است و چون تقدیر بار نهد خدای را بر نعمت‌های او ستایش است و در گزاردن سپاس از خود او یاری باید خواست، و اگر تقدیر راه را بر امید بندد آن که نیّت حق داشته باشد راهی دور نرفته است»[۲].

سپس اشعاری بدین معنا بر زبان راند:

اگر دنیا ارزشمند شمرده شود سرای پاداش خداوند برتر و ارجمندتر است.

اگر دارایی‌ها برای وانهاده شدن گرد آورده شوند، این وانهاده چیست که انسانی آزاد بر آن بخل بورزد؟

اگر روزی تقدیری مقدّر است، آزمندی کمتر انسان در فراهم آوردن آن پسندیده‌تر باشد.

اگر بدن‌ها برای مردن آفریده شده‌اند، کشته شدن انسان به شمشیر در راه خدا بهتر است.

درود بر شما ای خاندان احمد صلی الله علیه و آله، من خود را می‌بینم که به زودی از میان شما سفر خواهم کرد[۳].

---

۱. برای روایت مشروح‌تر این گفت‌وگو ← ابومخنف، مقتل الحسین علیه السلام، ۹۲؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۷۰/۵ و ۷۱؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۳۰۹/۳؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۷۴؛ مفید، الارشاد، ۸۲/۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۸۰.

۲. «ان الامر لله یفعل ما یشاء و ربنا تبارک کل یوم فی شأن فان نزل القضاء فالحمد لله علی نعمائه و هو المستعان علی أداء الشکر و ان حال القضاء دون الرجاء فلم یبعد من الحق نیته». ← ابومخنف، مقتل الحسین علیه السلام، ۶۸ و ۶۹؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۷۱/۵؛ مفید، الارشاد، ۶۷/۲ و ۶۸. در این منابع گفت‌وگوی حاضر میان امام حسین علیه السلام و فرزدق روایت شده است.

۳.

فان تکن الدنیا تعد نفیسة	فدار ثواب الله أعلی و أنبل
و ان تکن الاموال للترک جمعها	فما بال متروک به الحر یبخل
و ان تکن الارزاق قسما مقدراً	فقلة حرص المرء فی الکسب أجمل
و ان تکن الابدان للموت انشئت	فقتل امریء بالسیف فی الله أفضل

←

رویارویی با حر در شراف

چون در شراف فرود آمد فرمود: نخل‌هایی دیدم.

دو مرد اسدی که با او بودند گفتند: این‌جا جایی است که هرگز در آن درخت خرما ندیده‌ایم.

حسین علیه السلام پرسید: پس چه می‌بینید؟

گفتند: خدای را سوگند جز اسبان تازان نمی‌بینیم.

فرمود: اما من، خدای را سوگند، آن می‌بینم.

پس فرمود تا یارانش لختی توقف کنند.

توقف کردند و در این هنگام حرّ ریاحی را با هزار نفر دیدند.

حسین علیه السلام برخاست و نماز یاران خویش را امامت کرد و حرّ نیز با او نماز گزارد.

امام علیه السلام چون سلام داد فرمود: «ای مردم، عذری به پیشگاه خداوند و نزد شما مردم. من نزد شما نیامدم مگر آن هنگام که نامه‌هایتان به من رسید و فرستادگانتان به حضورم آمدند...»[1].

امام علیه السلام در ادامهٔ سخن فرمود: «اینک اگر با من پیمان‌هایی می‌سپارید که بدان‌ها اطمینان کنم به شهر شما درمی‌آیم و اگر آمدنم را خوش نمی‌دارید بازمی‌گردم»[2].

حرّ گفت: خدای را سوگند، ما نمی‌دانیم این نامه‌ها که می‌گویی چیست و آن فرستادگان که باشند!

حسین علیه السلام دو خورجین که پر از نامه بود خواست و آن‌ها را بر زمین ریخت.

حر گفت: ما از کسانی که این نامه‌ها را نوشته‌اند نیستیم. فرمان داریم چون تو را دیدیم رهایت نکنیم تا به کوفه نزد عبیدالله بن زیاد بریم.

حسین علیه السلام فرمود: «مرگ از این خواسته به تو نزدیک‌تر است»[3].

→

عـــلیکم ســـلام الله یـــا آل أحـــمد فـــانی أرانـــی عـــنکم ســوف أرحـــل

← ابن‌اعثم، الفتوح، ۷۲/۵؛ ابن‌عساکر، ترجمة الامام الحسین علیه السلام، ۲۳۴.

۱. «أیها الناس معذرة الی الله والیکم انی لم آتکم حتی أتتنی کتبکم و قدمت علی رسلکم».

۲. «فان تعطونی ما اطمئن علیه من عهودکم أقدم مصرکم و ان کنتم لمقدمی کارهین انصرفت عنکم».

۳. «الموت ادنی الیک من ذلک».

نامهٔ ابن‌زیاد به حر

چون امام علیه‌السلام به نینوا رسید ابن‌زیاد به حر نامه نوشت: باری، چون نامه‌ام به تو رسد بر حسین سخت گیر و او را اجازه مده که جز در بیابان برهنه و بدون حفاظ و بی‌آب اردو زند. من فرستادهٔ خویش را فرموده‌ام از تو جدا نشود تا خبر اجرای فرمان مرا برایم بیاورد.

حسین علیه‌السلام فرمود تا بار بربندند.

حر و یارانش همراه آنان رهسپار شدند و در این میان گفت‌وگوهایی دراز صورت گرفت.

حر گفت: بیراهه را در پیش گیر که خدای را سوگند، اگر پیکار کنی کشته شوی.

حسین علیه‌السلام فرمود: آیا مرا از مرگ می‌ترسانی؟

سپس این جملهٔ آن شاعر اُوسی را بر زبان آورد که گفته است:

راه خود در پیش خواهم گرفت که مرگ بر جوانمرد ننگ نیست[1].

امام علیه‌السلام راهی فرعی جست.

طرماح بن عدی اسدی گفت: من راهنما می‌شوم.

آن‌گاه ابیاتی بر زبان راند:

ای شترم، از این که تو را می‌زنم بی‌تاب مشو و ما را پیش از طلوع سپیده ببر.

با برترین جوانان و در بهترین سفر، با خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که نیکوترین نیکانند.

سرورانی آبرومند و ارجمند که نیزه‌های آخته افکنند و تیغ‌های تیز زنند[2].

تعقیب امام علیه‌السلام از سوی حر

امام علیه‌السلام چون به عذیب الهجانات رسید حر را دید که با سپاه خود در تعقیب او است.

دربارهٔ این وضع از او پرسید.

---

۱. سامضی فما بالموت عار علی الفتی

۲. یا ناقتی لاتجزعی من زجری — و امض بنا قبل طلوع الفجر

بخیر فتیان و خیر سفر — آل رسول الله اهل الخیر

السادة البیض الوجوه الزهر — الطاعنین بالرماح السمر

الضاربین بالسیوف البتر

حر گفت: امیر دربارهٔ تو مرا تهدید کرده است.

فرمود: ما را در نینوا و غاضریه واگذار.

گفت: نه، خدای را سوگند، امیر بر من ناظر گماشته است.

زهیر بن قین بجلی گفت: ما را اجازهٔ پیکار با ایشان ده که جنگ با این جماعت در امروز آسان‌تر از پیکار با کسانی است که از این پس بیایند.

امام علیه السلام فرمود: من پیکار را آغاز نمی‌کنم[1].

عقر

کاروان به سوی عقر راند.

امام علیه السلام دربارهٔ آن‌جا پرسید.

گفتند: این‌جا عقر است.

فرمود: خداوندا، از عقر (پی شدن) به تو پناه برم[2].

کربلا

کاروان در روز پنج‌شنبه دوم محرم سال شصت و یک به سمت کربلا راند و در آن‌جا بار گشود. امام علیه السلام فرمود: «این، جای گرفتاری و بلا است. این‌جا محل زانو نهادن شتران ما، گشودن توشه‌های ما، کشته شدن مردان ما و ریخته شدن خون ما است»[3].

ورود ابن‌سعد

از آن سوی عمر بن سعد با چهار هزار تن رسید و رویاروی حسین علیه السلام اردو زد.

---

۱. برای داستان رویارویی امام علیه السلام با حر و گفت‌وگوها و رجزها ← ابومخنف، مقتل الحسین علیه السلام، ۸۲ - ۸۸؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۷۶/۵ - ۸۱؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۳۰۶/۳ - ۳۰۸؛ مفید، الارشاد، ۷۶/۲ - ۸۴.

۲. ← ابومخنف، مقتل الحسین علیه السلام، ۹۴؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۳۱۰/۳.

۳. «هذا موضع الکرب و البلاء، هذا مناخ رکابنا، و محط رحالنا، و مقتل رجالنا، و سفک دمائنا». ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۸۳/۵ و ۸۴.

فردای آن روز قرة بن قیس حنظلی را نزد حسین علیه‌السلام فرستاد تا از او بپرسد چه چیز وی را به این‌جا آورده است.

چون پیام عمر بن سعد به حسین علیه‌السلام رسید فرمود: «ساکنان شهر شما برایم نوشتند که بدین سامان آیم. اینک اگر مرا خوش ندارید از نزد شما بازمی‌گردم»[1].

عمر بن سعد که این پاسخ را شنید در این باره به ابن‌زیاد نامه نوشت.

ابن‌زیاد چون نامهٔ او را دید گفت:

اکنون که چنگال ما بدو درآویخته است امید رستن دارد، اما دریغ که اکنون چاره‌ای در کار نیست[2].

پس به عمرو نوشت: به حسین پیشنهاد کن که همراه با همهٔ یارانش با یزید بیعت کند. اگر چنین کرد نظر خویش را خواهیم داد، و اگر نپذیرفت او را به حضورمان آور[3].

بستن آب

طبری[4] گفته است: ابن‌زیاد سپس برای عمر بن سعد چنین نوشت: باری، میان حسین و یارانش با آب فاصله افکن تا آن سان که با عثمان پرهیزگار پاک آن امیرمؤمنان کردند یک قطره آب ننوشند.

طبری گفته است: عمر بن سعد عمرو بن حجاج را همراه با پانصد سوار رهسپار کرد. آن‌ها بر شریعه فرود آمدند و سه روز میان حسین علیه‌السلام و آب فاصله افکندند تا زمانی که او به قتل رسید.

طبری در ادامه آورده است: در حدیث عقبة بن سمعان است که حسین علیه‌السلام گفت: «مرا واگذارید تا در این سرزمین پهناور راه خود در پیش گیرم تا ببینیم کار مردمان به کجا می‌انجامد»[5].

عمر این را به ابن‌زیاد گزارش کرد و در پایان نوشت: این کار مایهٔ خشنودی خدا و صلاح امت است.

---

۱. «کتب الیّ اهل مصرکم ان اقدم فاما اذاکرهتمونی فانا انصرف عنکم». ← ابومخنف، مقتل الحسین علیه‌السلام، ۹۶؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۳۱۱/۳؛ مفید، الارشاد، ۸۵/۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۸۱.

۲. الآن إذ عـلـقت مـخالبنا بـه ‌‌‌‌ یرجو النجاة و لات حین مناص

۳. روایت و نیز بیت پیشین در منابعی که معرفی شد آمده است.

۴. ← تاریخ الامم و الملوک، ۴۱۱/۳.

۵. «دعونی اذهب فی الارض العریضة حتی ننظر الی ما یصیر امر الناس». ← تاریخ الامم و الملوک، ۴۱۳/۳.

ورود شمر

اما ابن‌زیاد شمر بن ذی الجوشن را با نامه‌ای رهسپار کرد که در آن آمده بود: من تو را نه برای آن فرستادم که دست از حسین علیه السلام بداری یا کار را با او به درازا کشانی یا سلامت و زنده ماندن او را آرزو کنی یا نزد من برای او عذر آوری، یا شفاعت او کنی. اینک اگر حسین و یارانش به حکم من سر تسلیم فرود آوردند آنان را سالم نزد من فرست و اگر نپذیرفتند بر آنان بتاز و آنان را بکش و مثله کن؛ که سزاوار این رفتارند.

اگر حسین کشته شد بر سینه و پشت او اسب بتازان که گسسته پیمان نامهربان ستمگری است.

چنانچه این فرمان ما را به انجام بردی تو را پاداش فرمانبران مطیع دهیم و چنانچه نپذیرفتی از کار ما و از سپاه ما کناره گیر و لشکر را به شمر بن ذی الجوشن واگذار که ما فرمان‌های خود به او سپرده‌ایم.

ابن‌زیاد به شمر سپرده بود اگر او آنچه را در این فرمان است انجام ندهد او را گردن بزن و خود امیر باش.

ابن‌زیاد همچنین فرمان زمامداری ری را برای ابن‌سعد نوشته بود.

عمر بن سعد در این وضعیت چنین گفت:

> خدای را سوگند، بر جایی ایستاده‌ام و نمی‌دانم و در کار خویش میان دو خطر در اندیشه‌ام:
>
> آیا با آن که ری آرزوی من است فرمانروایی ری واگذارم یا با گناه کشتن حسین بازگردم؟
>
> در کشتن او آتشی است که هیچ مانعی بر آن نیست و اما ملک ری نور چشم من است[1].

نامه ابن‌زیاد به امام علیه السلام

ابن‌زیاد به حسین علیه السلام نوشت: باری، ای حسین، به من خبر رسیده است که در کربلا فرود آمده‌ای. اما امیرمؤمنان مرا فرموده است سر بر بالش ننهم و از نان سیر نشوم تا تو را به محضر خدای لطیف خبیر فرستم یا به حکم من و حکم یزید بن معاویه بازگردی.

---

۱. فوالله ما ادری و انی لواقف — افکر فی امری علی خطرین

أأترک ملک الری و الری منیتی — أم ارجع ماثوما بقتل حسین

ففی قتله النار التی لیس دونها — حجاب و ملک الری قرة عینی

← ابن‌اعثم، الفتوح، ۹۶/۵؛ مفید، الارشاد، ۸۸/۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۸۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۵۳/۱.

حسین علیه‌السلام چون نامه را خواند فرمود: «او را پاسخی نیست؛ زیرا فرمان عذاب بر او محقق شده است»[۱].

لشکرآرایی

ابن‌زیاد سی و پنج هزار لشکر در برابر حسین علیه‌السلام بسیج کرد: حرّ را در رأس هزار تن از قادسیه برانگیخت، کعب بن طلحه را با سه هزار، عمر بن سعد را با چهار هزار، شمر بن ذی‌الجوشن را با چهار هزار تن از مردمان شام، یزید بن رکاب کلبی را با دو هزار، حصین بن نمیر سکونی را با چهار هزار، مضایر بن رهینه مازنی را با سه هزار، نصر بن حرشه را با دو هزار، شبث بن ربعی را با هزار و حجار بن ابحر را با هزار تن.

در این سوی همهٔ یاران حسین علیه‌السلام هشتاد و دو تن بودند و سی و دو تن از ایشان سوارگان. سلاح آنان هم جز شمشیر و نیزه نبود[۲].

عمر بن سعد در میان مردم بر مرکب نشست و به سوی سپاه حسین علیه‌السلام تاخت.

مهلت

حسین علیه‌السلام به عباس فرمود: از آنان بپرس چه می‌خواهید و بر چه نظرید و از آنان بپرس چه چیز آنان را بدین جا آورده است.

آنان گفتند: فرمان امیر آمده است که فلان و بهمان کنید.

گفت: شتاب مورزید تا نزد ابوعبدالله بازگردم و آنچه را شما گفته‌اید به او عرضه بدارم.

پس نزد حسین علیه‌السلام آمد و آنچه شنیده بود عرضه بداشت.

آن‌گاه نزد آنان بازگشت و گفت: ابوعبدالله از شما می‌خواهد امشب را بازگردید تا در این کار تأملی کند.

عمر بن سعد نپذیرفت.

---

۱. «لیس له جواب لانه قد حقت علیه کلمة العذاب». ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۸۵/۵.

۲. ← ابومخنف، مقتل الحسین علیه‌السلام، ۱۱۲؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۳۱۷/۳؛ مفید، الارشاد، ۹۴/۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۸۴ (البته با روایت هفتاد و دو تن در همه منابع).

اما عمرو بن حجاج گفت: سبحان الله! خدای را سوگند اگر او از دیلمان بود و چنین چیزی از شما می‌خواست لازم بود خواسته‌اش پذیرفته شود[۱].

شب عاشورا

باری، حسین علیه السلام یاران خود را گرد آورد و خدای را سپاس و ستایش گفت و پس از دعا و سخنی چند فرمود: «من همهٔ شما را اذن داده‌ام. همه بروید که آزادید و از من هیچ پیمانی بر شما نیست. اکنون که شب شما را دربر گرفته است آن را مرکب خویش سازید و هر کدامتان دست یکی از مردان خاندان را بگیرد و در مزرعه‌ها و شهرهایتان پراکنده شوید. این طایفه تنها مرا می‌خواهند و اگر به من دست یابند از جستن دیگران دل بردارند»[۲].

اما هیچ‌کدام نپذیرفتند که چنین کنند.

ابن حماد گفته است:

او را از یاد نمی‌برم که چون به مردن یقین یافت آنان را خواند و در میانشان به ادای خطبه ایستاد.

سپس فرمود: نزد کسان خویش بازگردید که اینان جز من کسی دیگر را نمی‌طلبند.

آنان در حالی که اشک از دیده فرو می‌باریدند و دل در تب و تاب داشتند او را پاسخ دادند.

ما را که مردان جنگیم فردا، آن هنگام که جد تو پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله را دیدار کنیم چه بهانه باشد؟[۳]

مسلم بن عوسجه اسدی گفت: خدای را سوگند، اگر می‌دانستم که کشته می‌شوم، سپس زنده می‌شوم، دیگربار سوزانده می‌شوم و آن‌گاه خاکسترم بر باد داده می‌شود و هفتاد بار با من چنین

---

۱. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۹۸/۵.

۲. «و انی قد اذنت لکم فانطلقوا جمیعا فی حل لیس علیکم منی ذمام هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جملا و لیأخذ کل رجل بید رجل من اهل بیتی و تفرقوا فی سوادکم و مدائنکم فان القوم إنما یطلبوننی و لو قد اصابونی لهوا عن طلب غیری».

۳.

لست انساه حین ایقن بالمو	ت دعاهم و قام فیهم خطیبا
ثم قال ارجعوا الی اهلکم فلـ	ـیس سوای أری لهم مطلوبا
فأجابوه و العیون سکوب	و حشاهم قد شب منها لهیبا
أی عذر لنا غداً حین نلقی	جدک المصطفی و نحن حروبا

می‌کنند تو را وانمی‌نهادم. پس چگونه باشد اکنون که تنها یک بار کشته شدن است و آن‌گاه کرامتی ابدی.

سعد بن عبدالله حنفی و زهیر بن قین نیز سخن گفتند و یاران پی در پی سخنانی همانند بر زبان آوردند.

حسین علیه‌السلام سفارش کرد که بر او گریبان ندرند و صورت نخراشند و نوای واویلا سر ندهند.

آنان آن شب را به قرائت قرآن و رکوع و سجده گذراندند.

علی بن حسین علیه‌السلام گفته است: آن شب که پدرم در صبح آن کشته شد، نشسته بودم و می‌شنیدم که می‌فرمود:

ای روزگار، اف بر تو که بد دوستی هستی و چه بسیار کسان را که در پگاه و شامگاه به کام نابودی برده‌ای!

از همدم و جوینده‌ای که او را کشته‌اند و البته روزگار به هیچ جایگزینی قانع نیست.

فرمان فرمان خدای جلیل است و هر زنده‌ای راهی در پیش دارد و وعدهٔ رفتن چقدر نزدیک است[1].

زینب گفت: گویا از این خبر می‌دهی که جانت بستانند.

فرمود: اگر سنگخواره را شبی وامی‌گذاشتند می‌خفت[2].

---

۱. یا دهر افّ لک من خلیل — کم لک بالاشراق و الاصیل

من صاحب و طالب قتیل — و الدهر لا یقنع بالبدیل

و إنما الأمر الی الجلیل — و کل حی سالک سبیل

ما أقرب الوعد من الرحیل

۲. «لو ترک القطا لیلاً لنام». این جمله مثلی در زبان عربی است و بدان معنا که اگر سنگخواره را به حال خود واگذارند طبعاً شب می‌خوابد و نمی‌پرد؛ زیرا از پرندگان قادر به پرواز در شب نیست. این مثل را در جایی به کار برند که کسی به رغم تمایل خود به کاری اجبار گردد. ← میدانی، مجمع الامثال، ۱۷۴/۲ و ۱۷۵.

برای روایت‌های حاکی از رخدادهای شب عاشورا و گفته‌های یاران حسین در آن شب و نیز سخنان امام علیه‌السلام ← ابومخنف، مقتل الحسین علیه‌السلام، ۱۱۲ و ۱۱۳؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۹۹/۵ و ۱۰۰؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۳۱۵/۳ - ۳۱۷؛ مفید، الارشاد، ۹۱/۲ - ۹۴؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۸۳ و ۱۸۴؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۵۵/۱ - ۴۵۷.

صبح عاشورا

چون صبح شد حسین﵇ یاران خویش را آماده کرد و فرمود تا خیمه‌ها را نزدیک هم آورند و طناب‌های آن‌ها را محکم کنند و آن‌ها را پشت سر خود قرار دهند تا جنگ تنها از یک جبهه باشد. همچنین فرمود تا هیزم‌ها و نی‌هایی راکه پشت خیمه‌ها گرد آورده بودند در گودالی ریختند و در آن آتش افروختند و فرمود: تا از پشت بر ما یورش نیاورند[1].

حر

حر اسب خود را پیش راند و به حضور حسین﵇ رسید و از او امان خواست و گفت: پدر و مادرم به فدایت! گمان نداشتم کار این مردم بدین جا بکشد که می‌بینم. اما اکنون نزد تو به توبه و همدردی آمده‌ام تا در پیشگاهت بمیرم. آیا کردهٔ مرا توبه‌ای هست؟

فرمود: آری، خداوند بر تو توبه آورد و تو را بیامرزد[2].

حسین﵇ به بریر فرمود: بر آنان احتجاج کن.

بریر پیش رفت و آنان را اندرز داد.

اما آن‌ها به او خندیدند و به سویش سنگ و تیر افکندند.

حسین﵇ آن گاه خود پیش رفت و دید صف‌های آن مردمان چون شب و چون سیلاب است. به ایراد سخن پرداخت و فرمود: «سپاس خدایی راکه دنیا را آفرید و آن را سرای نیستی و نابودی قرار داد تا ساکنان خود را از وضعی به وضعی دیگر درآورد. فریفته آن است که این دنیا او را بفریبد و تیره‌بخت آن که این دنیا او را به فتنهٔ خود گرفتار سازد. ﴿فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِٱللَّهِ ٱلْغَرُورُ﴾[3].

---

۱. ← ابومخنف، مقتل الحسین﵇، ۱۱۳؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۹۶/۵؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۷۵؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۲۲۱؛ مفید، الارشاد، ۹۳/۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۵۷/۱ و ۴۵۸.

۲. برای داستان توبه و شهادت حر ← ابومخنف، مقتل الحسین﵇، ۱۲۰ - ۱۲۲؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۰۱/۵؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۳۲۰/۳ و ۳۲۱؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۲۲۳؛ مفید، الارشاد، ۹۹/۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۸۴.

۳. لقمان / ۳۳؛ فاطر / ۵: زنهار تا این زندگی دنیا شما را نفریبد و زنهار تا شیطان شما را مغرور نسازد.

←

هم از سخنان امام است که فرمود: «نیکو پروردگاری است پروردگار ما و بد بندگانی هستید شما. به طاعت اقرار کرده‌اید و به محمد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ایمان آورده‌اید و آن‌گاه به سراغ خاندان و فرزندانش آمده‌اید و آهنگ کشتن ایشان دارید. شیطان بر شما چیرگی یافته و یاد خداوند بزرگ را از یادتان برده است. ننگ بر شما و آنچه می‌خواهید. ما از خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم. اینان طایفه‌ای‌اند که پس از ایمان آوردن کافر شده‌اند؛ ﴿فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾[1].

آغاز پیکار

عمر بن سعد پیش تاخت و گفت: ای عراقیان، گواه باشید که من نخستین تیرافکن بوده‌ام.

در پی او بارانی از تیرها فروریختند.

حسین علیه‌السلام فرمود: «این‌ها فرستادگان آن طایفه نزد شمایند. خدایتان رحمت کناد، به سوی مرگی که گریزی از آن نیست برخیزید»[2].

امام علیه‌السلام زهیر بن قین را بر جناح راست سپاه، حبیب بن مظاهر را بر جناح چپ سپاه برگمارد و پرچم را نیز به دست عباس بن علی سپرد[3].

هرکس که آهنگ رفتن به میدان داشت با حسین علیه‌السلام وداع می‌کرد و می‌گفت: ای فرزند رسول خدا، بدرود، و حسین علیه‌السلام نیز در پاسخ می‌فرمود: و بدرود، ما نیز به تو می‌پیوندیم، و می‌خواند: ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ﴾[4].

←

متن خطبه چنین است: «الحمد لله الذی خلق الدنیا فجعلها دار فناء و زوال متصرفة بأهلها حالا بعد حال فالمغرور من غرته و الشقی من فتنته ﴿فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ﴾».

۱. مؤمنون / ۴۱: دور باد از رحمت خدا گروه ستمکاران».

متن چنین نقل شده است: «فنعم الرب ربنا و بئس العباد انتم أقررتم بالطاعة و آمنتم بالرسول محمد ثم انتم رجعتم الی ذریته و عترته تریدون قتلهم لقد استحوذ علیکم الشیطان فانساکم ذکر الله العظیم فتباً لکم و لما تریدون إنا لله و انا الیه راجعون هؤلاء قوم کفروا بعد ایمانهم ﴿فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾».

۲. «هی رسل القوم الیکم فقوموا رحمکم الله الی الموت الذی لابد منه». ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۰۱/۵.

۳. ← مفید، الارشاد، ۹۵/۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۵۷/۱.

۴. احزاب / ۲۳: برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آن‌ها در همین انتظارند.

شهادت حر

حر به میدان رفت و رجز خواند:

منم حر و پناه‌دهندهٔ میهمان، که اکنون با شمشیر بر گردن‌هایتان زنم.

در دفاع از برترین کسانی که در سرزمین خیف مسکن داشته‌اند شمشیر می‌زنم و هیچ ستمی در این کار نمی‌بینم[1].

او چهل و چند تن از آن قوم کشت.

شهادت بریر

سپس بریر بن خضیر همدانی به میدان رفت، با این رجز که می‌گفت:

منم بریر و پدرم خضیر است، شیری که به گاه غریدن شیران را بترساند.

خیر را در میان ما سراغ جویند و ما اهل خیریم. بر شما می‌تازم و هیچ باک ندارم. این کردار درست بریر است[2].

او را بحیر بن اوس ضبی کشت[3].

شهادت وهب

آن‌گاه وهب بن عبدالله کلبی رجزخوانان به میدان تاخت:

اگر مرا نمی‌شناسید من زادهٔ خاندان کلبم، مرا و شمشیرزدنم را خواهید دید،

---

۱. انـی أنـا الحـر و مأوی الضـیف — أضـرب فـی أعـناقکم بـالسیف
عـن خیر مـن حـل بـلاد الخـیف — أضـربکم و لاأری مـن حـیف
← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۰۱/۵ و ۱۰۲؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۲۲۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۸۶.

۲. أنـا بـریر و أبـی خـضیر — لیث یـروع الاسـد عـند الزئـر
یـعرف فـینا الخـیر أهـل الخـیر — أضـربکم و لا أری مـن ضـیر
کذاک فعل الخیر فی بریر

۳. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۰۲/۵؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۲۲۴؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۸۷.

و حمله آوردن و در میدان تاختن مرا خواهید دید و من پس از انتقام برادرم انتقام خود را خواهم گرفت،

و سختی را پس سختی دور خواهم کرد، که جهاد من در آوردگاه یک شوخی نیست[۱].

او به پیکار ادامه داد تا جمعی از ایشان را کشت. آن‌گاه به مادر خود گفت: مادرم، آیا از من راضی شده‌ای یا نه؟

مادرش گفت: راضی نشوم، مگر آن هنگام که در پیشگاه حسین علیه السلام کشته شوی.

وهب به میدان بازگشت و دیگربار رجز خواند:

ای مادر وهب، من وامدار توام که گاه بر آنان شمشیر وارد آورم و گاه نیزه فکنم،

و تاختنم تاختن جوانی باشد که به خدای خویش یقین دارد، تا تلخی جنگ را بدان قوم بچشاند.

من مردی تلخ و خشمگینم، خدایم که علیم است مرا بسنده و کافی است[۲].

وهب آن اندازه جنگید که نوزده سوار و دوازده پیاده از ایشان کشت و سرانجام دست راست او قطع شد و به اسارت گرفته شد[۳].

شهادت عمرو بن خالد

سپس عمرو بن خالد ازدی با این رجز به میدان تاخت:

ای جان، تو امروز با نسیم خوش و گلبوته‌های بهشت به سوی خدای رحمان می‌روی.

---

۱. إن تنكروني فأنا ابن الكلب — سوف تروني و ترون ضربي
و حملتي و صولتي في الحرب — أدرك ثاري بعد ثاري صحبي
و ادفع الكرب امام الكرب — ليس جهادي في الوغى باللعب

۲. انّي زعيم لك ام وهب — بالطعن فيهم تارة و الضرب
ضرب غلام موقن بالرب — حتى يذوق القوم مر الحرب
انّي امرء ذومرة و غضب — حسبي إلهي من عليم حسبي

۳. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۰۴/۵؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۳۲۱/۳ و ۳۲۲.

امروز بر نیکی‌های خود پاداش می‌گیری، این چیزی است که در نگاه دینداران در لوح محفوظ نگاشته است.
بی‌تابی مکن که هر زنده‌ای روزی می‌میرد[1].

شهادت خالد بن عمرو

پس از او پسرش خالد به میدان تاخت و رجز خواند:

ای زادگان قحطان، بر مرگ صبر کنید تا در خیمهٔ خشنودی خدای رحمان باشید،
خدای صاحب عظمت و عزت و برهان و صاحب تعالی و دهش و احسان.
پدرم، اینک من در بهشت در قصری نیک‌بنیاد از مروارید جای گرفته‌ام[2].

شهادت سعد بن حنظله

سپس سعد بن حنظله تمیمی به میدان شتافت و رجز خواند:

بر شمشیر و نیزه صبر کنید و به پاداش آن به بهشت روید،
و از حورالعین نرم‌اندام خوش‌لعبت بهره برید. ای نفس، برای آن آسایش بکوش و خود را به جستن خیر بدار[3].

---

۱. الیـــوم یـــا نـــفس إلی الرحـــمن تـــمضین بـــالروح و بـــالریحان
الیـــوم تـــجزین عـــلی الاحســـان مـــا خـــط فـی اللوح لدی الدیـان
لاتجزعی فکل حی فان

← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۰۵/۵.

۲. صـــبراً عـــلی المـــوت بـــنی‌قحطان کـــیما تکونوا فـی رضـی الرحـمن
ذی‌المـــجد و العـــزة و البـــرهان و ذوالعـــلی و الطـــول و الاحســـان
یـــا أبـــتا قـــد صـــرت فی الجنان فـــی قـــصر در حســـن البـــنیان

← همان‌جا.

۳. صـــبراً عـــلی الأسـیاف و الأسـنه صـــبراً عـــلیها لدخـــول الجـــنه
و حـــور عـــین نـــاعمات هـــنه یـــا نـــفس للـــراحـــة فـاجهدنه
و فی طلاب الخیر فارغبنه

برای رجز و با تفاوت‌هایی و از جمله افزودهٔ یک مصراع دیگر در بیت دوم ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۰۵/۵.

شهادت عبدالله مذحجی

پس از او عبدالله مذحجی به میدان رفت و گفت:

خاندان سعد و طایفهٔ مذحج نیک می‌دانند که من در هنگام نبرد مرد فرار نیستم.

شمشیر خود بر فرق آنان که زره پوشیده‌اند فرود آورم و هماورد خود را به‌گاه بر زمین افتادن وانهم تا خوراک گرگان لنگ بیابان باشد[۱].

شهادت مسلم بن عوسجه

پس از او مسلم بن عوسجه به میدان شتافت و رجز خواند:

اگر درباره‌ام بپرسید، من مردی قوی‌بازو از یکی از شاخه‌های طایفه‌ای از اسدم.

آن که بر ما ستم ورزد از راه درست کناره جسته و به دین خداوند جبار صمد کافر شده است[۲].

مسلم بن عوسجه به پیکار پرداخت تا مسلم ضبابی و عبدالرحمن بجلی او را کشتند[۳].

شهادت عبدالرحمن بن عوف

آن گاه عبدالرحمن بن عوف یزنی به میدان تاخت و خواند:

منم زادهٔ عبدالله از خاندان یزن و آیین من است همان آیین حسین علیه‌السلام و حسن علیه‌السلام.

---

۱. قد علمت سعد و حی مذحج — انی لدی الهیجاء غیر مخرج
أعلو بسیفی هامة المدجج — و أترک القرن لدی التعرج
فریسة الذئب الأذل الأعرج

برای رجز با تفاوت‌هایی به ویژه در مصراع اخیر ← همان‌جا.

۲. إن تسألوا عنی فانی ذولبد — من فرع قوم فی ذری بنی أسد
فمن بغانا حائد عن الرشد — و کافر بدین جبار صمد

برای بیت‌ها با تفاوت‌هایی ← همان‌جا.

۳. ← طبری، تاریخ الامم و الملوک ۳۲۵/۳. البته در روایت طبری، مسلم بن عوسجه در همان نخستین نبرد همگانی عاشورا به شهادت رسید.

بر شما به سان جوانان یمن بتازم و بدین کار نزد خدای مؤتمن رستگاری جویم[۱].

شهادت یحیی بن سلیم

پس از او یحیی بن سلیمِ مازنی به میدان رفت و رجز خواند:

در هنگام نبرد، بر آن طایفه ضربتی تمام‌کننده و سخت و شنابان فرود آورم،

و در این تاختن نه ناتوان باشم و نه خسته و نه امروز بیمناک از مرگی که روی کند[۲].

شهادت قرة بن ابی‌قرة

آن گاه قرة بن ابی‌قرهٔ غفاری به میدان رفت و خواند:

بنی‌غفار و خندف و بنی‌نزار درست می‌دانند

که من در هنگامه‌ها شیرم و بر دل اردوی بدکاران می‌زنم و ضربتی سخت از جانب نیکوتباران بر آنان وارد می‌آورم[۳].

او شصت و هشت تن از دشمنان را کشت.

شهادت مالک بن انس

پس از او مالک بن انس کاهلی به میدان رفت و در رجز خود گفت:

---

۱. أنـا ابـن عـبدالله مـن آل یـزن — دینی علی دین حسین و حسن
أضـربکم ضرب فـتی مـن الیمن — أرجو بذاک الفوز عند المؤتمن

← همان، ۱۰۶.

۲. لأضـربن القـوم ضـربا فـیصلا — ضـربا شـدیداً فـی العدا معجلا
لا عـاجزاً فـیها و لا مـولولا — و لا أخـاف الیـوم مـوتا مـقبلا

همان‌جا.

۳. قـد عـلمت حـقاً بـنوغفار — و خـندف بـعد بـنی نـزار
بأنـنی اللـیث لدی الغـبار — لأضـربن مـعشر الفـجار
ضرباً وجیعاً عن بنی الأخیار

همان‌جا.

خاندان علی علیه السلام شیعیان خدای رحمانند و خاندان حرب طرفداران شیطان[1].

مالک بن انس چهارده تن را کشت[2].

شهادت عمرو بن مطاع

آن گاه عمرو بن مطاع جعفی به میدان تاخت و رجز خواند:

امروز ما را خوش است که در پیشگاه حسین علیه السلام بر دشمن بتازیم و برق خنجر خویش به دشمن بنمایانیم،

و در این کار به رستگاری و مصون ماندن از آتش دوزخ در آن هنگامهٔ گریزناپذیر امید بندیم[3].

شهادت جوین

سپس جوین بن ابی‌مالک وابستهٔ ابوذر با این رجز به میدان رفت:

تبهکاران ضربت نواختن بردهٔ سیاه را با شمشیر سپید بران مشرفی چگونه خواهند دید؟

با شمشیری برآمده از میان زادگان محمد صلی الله علیه و آله، به دست و به زبان از ایشان دفاع خواهم کرد[4].

او بیست و پنج تن از دشمن را کشت.

---

۱. آل علی شیعة الرحمن   و آل حرب شیعة الشیطان

برای متن کامل رجز ← همان، ۱۰۷.

۲. ← ابن‌بابویه، الامالی، ۲۲۴؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۸۷.

۳. الیوم قد طاب لنا القراع   دون حسین الضرب و السطاع

نرجو بذاک الفوز و الدفاع   من حر نار حین لا امتناع

برای بیت‌ها همراه با چند بیت دیگر ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۰۷/۵.

۴. کیف یری الفجار ضرب الأسود   بالمشرفی القاطع المهند

بالسیف صلتاً عن بنی محمد   أذب عنهم باللسان و الید

برای بیت‌ها در متنی کامل‌تر ← همان، ۱۰۸.

شهادت انیس بن معقل

آن‌گاه انیس بن معقل اصبحی رجزخوانان به میدان رفت:

منم انیس، منم فرزند معقل و در کفم دستهٔ شمشیری بران است.

آن را در غبار تاختن‌ها بر فرق‌ها فرود آورم و از حسین علیه السلام آن ارجمند برتر از همه و آن فرزند برترین فرستادهٔ خدا دفاع کنم[۱].

او بیست و چند تن را کشت.

شهادت یزید بن مهاصر

سپس یزید بن مهاصر جعفی به میدان تاخت و رجز خواند:

من یزیدم و پدرم مهاصر است، شیری دلیر و رزم‌آور در پیکار

پروردگارا، من حسین علیه السلام را یاورم و ابن‌سعد را واگذارده و ترک گفته‌ام[۲].

شهادت حجاج بن مسروق

آن‌گاه حجاج بن مسروق جعفی به میدان رفت و خواند:

به پیش ای حسین، ای هدایتگر هدایت یافته که امروز جد خود پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات کنی،

و سپس پدر گشاده‌دست خود علی علیه السلام را، هموکه او را وصی می‌شناسیم[۳].

---

۱. أنــا أنــيس و أنــا ابــن‌معقل — و فی یمینی نصل سیف مصقل

أعلو بـها الهامات وسط القسطل — عـن الحسـين المـاجد المـفضل

ابن‌رسول الله خير مرسل

← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۰۸/۵.

۲. أنــــا يــــزيد و أبــــی مــــهاصر — ليث هــصور فــی العرين خــادر

يــا رب انــی للــحسين نــاصر — و لابــن ســعد تــارک و هــاجر

← همان‌جا.

۳. أقــدم حســيناً هــادياً مـهديا — فــاليوم تــلقی جــدک النـبيا

ثــم أبــاک ذاالنــدی عــليا — ذاک الذی نــعرفه وصــيا

← همان، ۱۰۹، با روایتی کامل‌تر.

او بیست و پنج تن از دشمن کشت.

شهادت سعید بن عبدالله

سپس سعید بن عبدالله حنفی رجزخوانان به میدان شتافت:

به پیش ای حسین، که امروز احمد صلی الله علیه و آله را ملاقات کنی و پدر نیکوکار و گشاده‌دست خویش علی علیه السلام
و حسن علیه السلام چون ماه را، و بدین سان دو ستارهٔ سعد به هم رسند[۱].

شهادت حبیب بن مظاهر

آن گاه حبیب بن مظاهر اسدی به میدان رفت و گفت:

منم حبیب و پدرم مظاهر است، سوار پیکارها و مرد شعله‌های برافروختهٔ نبرد،
شما به شمار افزون‌ترید، لیک ما را حجتی برتر و استوار باشد[۲].

حبیب شصت و دو تن از دشمن کشت و سرانجام حصین بن نمیر او را به قتل رساند و سر او را از گردن اسب خویش آویخت[۳].

نماز ظهر، نماز خوف

حسین علیه السلام آن‌گاه نماز ظهر را به صورت نماز خوف به جای آورد[۴].

---

۱. اقـدم حسـین الیوم تـلق أحـمدا — و شـیخک الخـیر عـلیاً ذاالنـدی
و حسناً کالبدر وافی الأسعدا
← همان، ۱۰۹.

۲. انـی حـبیب و أبـی مـظاهر — فـارس هـیجاء و حـرب تسـعر
و أنـتم عـند العـدید أکـثر — و نـحن أعـلی حـجة و أقـهر
← همان، ۱۰۷.

۳. ← طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۳۲۷/۳.

۴. ← همان ۳۲۸/۳، مفید، الارشاد، ۱۰۵/۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۶۴/۱.

شهادت زهیر بن قین

سپس زهیر بن قین بجلی با این رجز به میدان شتافت:

منم زهیر، منم فرزند قین که با شمشیر شما را از حسین علیه السلام می‌رانم.

حسین علیه السلام یکی از آن دو نواده از عترت پاک پیراسته و آراستهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله است[۱].

زهیر صد و بیست تن از دشمن کشت و سرانجام کثیر بن عبدالله شعبی و مهاجر بن اوس او را کشتند[۲].

شهادت نافع بن هلال

آن‌گاه نافع بن هلال بجلی به میدان تاخت و رجز خواند:

من جوان یمنی بجلی‌ام و دینم دین حسین بن علی علیه السلام است.

به سان جوانی قهرمان بر شما می‌تازم و خداوند فرجام کارم را نکو قرار دهد[۳].

او دوازده تن و به روایتی هفتاد تن از دشمن کشت.

شهادت جنادة بن حارث

سپس جنادة بن حارث انصاری با این رجز به میدان رفت:

منم جناد و منم فرزند حارث، نه سست‌گام و نه پیمان‌شکن،

و نه واگذارندهٔ بیعت خویش تا ارث‌برانم قصاص مرا به ارث برند و روزی انتقام آن گیرند[۴].

---

۱. أنـــا زهـــیر و أنـــا ابـن‌القـین   أذودکـــم بـالسیف عـن حسـین

ان حســـیناً أحـــد السـبطین   مــن عــترة البـر التـقی الزیـن

برای متن کامل‌تر ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۰۹/۵.

۲. ← طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۳۲۸/۳.

۳. أنـــا الغـــلام الیـــمنی البـجلی   دینی علی دیـن حسـین بـن عـلی

أضـــربکم ضـــرب غـــلام بـطل   و یـــختم الله بـــخیر عـــملی

۴. أنـــا جـــناد و أنـا ابـن الحـارث   لست بـــخوار و لا بـــناکث

←

او شانزده تن را کشت و پس از او نیز پسرش به میدان رفت و به شهادت رسید.

شهادت جوان گمنام

آن‌گاه جوانی دیگر به میدان آمد و گفت:

امیرم حسین علیه السلام است و خوش امیری است، مایهٔ شادی دل پیامبر صلی الله علیه و آله، همان مژده‌ده هشدار رسان.
علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام پدر و مادر اویند. آیا برایش همتایی سراغ دارید؟[1]

آن جوان جنگید تا کشته شد و سرش را نزد مادرش افکندند.

مادرش سر را گرفت و سوی مردی افکند و او را کشت. آن‌گاه خود به میدان شتافت و خواند:

سرورم، من پیری ضعیف و نحیف و نزار و ناتوانم.
در دفاع از فرزندان فاطمه علیها السلام آن بانوی شریف با ضربتی سخت بر شما می‌تازم.[2]

شهادت غلام حر

روایت شده است غلامی ترک از آنِ حر به میدان رفت و چنین رجز می‌خواند:

از نیزه افکندن و شمشیر زدنم دریا رنگین می‌شود و از تیر و پیکانم آسمان می‌آکند.
چون تیغ در کفم رخ نماید دل کینه‌توز دشمن بند بگلسد.[3]

آن غلام هفتاد تن را کشت.

←

عن بیعتی حتی یرثنی وارثی	الیوم ثاری فی الصعید ماکثی

← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۱۰/۵.

۱.
أمیری حسین و نعم الأمیر	سرور فؤاد البشیر النذیر
علی و فاطمة والداه	فهل تعلمون له من نظیر

۲.
أنا عجوز سیدی ضعیفه	خاویة بالیة نحیفه
أضربکم بضربة عنیفه	دون بنی‌فاطمة الشریفه

۳.
البحر من طعنی و ضربی یصطلی	و الجو من نبلی و سهمی یمتلی
اذا حسامی عن یمینی ینجلی	ینشق قلب الحاسد المبجل

شهادت مالک بن دودان

سپس مالک بن دودان به میدان شتافت و خواند:

از مالک این شیرمرد ضربتی بگیرید. ضربت جوانی که از جوانمردان دفاع می‌کند و به پاداش خداوند صاحب نعمت امید دارد[۱].

شهادت ابوثمامه صائدی

آن‌گاه ابوثمامه صائدی به میدان رفت و رجز خواند:

خاندان و دختران مصطفی صلی الله علیه و آله بر حصار برترین مردم، سبط محمد صلی الله علیه و آله به سوگ نشسته‌اند.

زهرای پیامبر و همسر او که خزانهٔ دانش خدا پس از احمد بود به سوگ نشسته است.

ساکنان خاور و باختر همه سوگوارند و بر حصار حسین علیه السلام آن راه یافته به هدف رسیده، در اندوه مانده‌اند.

کیست از جانب من به پیامبر صلی الله علیه و آله و دخت او علیها السلام برساند که فرزندتان در تنگنایی سخت درافتاده‌است؟[۲]

شهادت ابراهیم بن حصین

سپس ابراهیم بن حصین اسدی رجزخوانان به میدان تاخت:

بر بازو و ساق شما ضربت می‌نوازم تا سرانجام امروز خونم بر زمین ریزد،

و ابواسحاق را مرگ روزی گردد، یعنی همان زادهٔ بدکاران تبهکار[۳].

او هشتاد و چهار تن را کشت.

---

۱. الیکم من مالک الضرغام ضرب فتی یحمی عن الکرام

یرجو ثواب الله ذی الانعام

۲. عزاء لآل المصطفی و بناته علی حبس خیر الناس سبط محمد

عزاء لزهراء النبی و زوجها خزانة علم الله من بعد أحمد

عزاء لأهل الشرق و الغرب کلهم و حزناً علی حبس الحسین المسدد

فمن مبلغ عنی النبی و بنته بأن ابنکم فی مجهد ایّ مجهد

۳. أضرب منکم مفصلا و ساقا لیهرق الیوم دمی اهراقا

و یرزق الموت أبواسحاقا أعنی بنی الفاجرة الفساقا

شهادت عمرو بن قرظه

ابومخنف گفته است: عمرو بن قرظه انصاری به میدان رفت و رجز می‌خواند:

دستهٔ انصار می‌دانند که من از قلمرو این خاندان دفاع خواهم کرد،

و ضربت من ضربت جوانی نستوه باشد که جان و سرای خویش به رضای حسین علیه‌السلام فروخته است[۱].

شهادت احمد بن محمد هاشمی

سپس احمد بن محمد هاشمی رجزخوانان به میدان رفت:

امروز تبار و دیانت خود را به شمشیری که در دست دارم می‌آزمایم و در روز نبرد بدین شمشیر از دین خود دفاع می‌کنم[۲].

شهادت عبدالله بن مسلم

اما نخستین کس از هاشمیان که به پیکار رفت عبدالله بن مسلم بود که چنین رجز می‌خواند:

امروز مسلم را که پدرم بود و نیز جوانانی را که بر دین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درگذشته‌اند دیدار می‌کنم.

آنان کسانی نبودند که به دروغ گفتن شناخته شوند، بل نیکانی گرامی‌تبار از هاشم مهتران و صاحب تبار بودند[۳].

---

۱. قد علمت کتیبة الأنصار / انی سأحمی حوزة الذمار

ضرب غلام غیر نکس شار / دون حسین مهجتی و داری

← طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۳۲۳/۳.

۲. الیوم أبلو حسبی و دینی / بصارم تحمله یمینی

أحمی به یوم الوغی عن دینی

۳. الیوم القی مسلماً و هو أبی / و فتیة بادوا علی دین النبی

لیسوا بقوم عرفوا بالکذب / لکن خیار و کرام النسب

من هاشم السادات أهل الحسب

← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۱۱/۵.

او جنگید تا در سه حمله نود و هشت تن از دشمن راکشت و سرانجام عمرو بن صبیح صیداوی و اسد بن مالک او را به قتل رساندند.

شهادت جعفر بن عقیل

آن‌گاه جعفر بن عقیل به میدان رفت و خواند:

منم جوان ابطحی طالبی از خاندانی از هاشم از غالب.

ما به راستی مهتران تبارهاییم و این حسین علیه السلام پاک‌ترین پاکان است[1].

او دو مرد و به روایتی پانزده سوار راکشت و بشر بن سوط همدانی او را به قتل رساند.

شهادت عبدالرحمن بن عقیل

سپس عبدالرحمن بن عقیل به میدان تاخت و خواند:

پدرم عقیل است، جایگاه مرا نسبت به هاشم بدانید و هاشمیان برادران من باشند.

پیران راستی و مهتران همتایان، این حسین علیه السلام است صاحب بنیانی استوار و سرور جوانان و پیران[2].

او هفده سوار راکشت و عثمان بن خالد جهنی او را به قتل رساند[3].

شهادت محمد بن عبدالله بن جعفر

سپس محمد بن عبدالله بن جعفر به میدان تاخت و این گونه رجز خواند:

---

۱. أنــا الغــلام الأبـطحی الطـالبی — مـن مـعشر فـی هـاشم مـن غـالب

و نــحن حــقاً ســادة الذوائب — هــذا حســین أطـیب الأطـائب

← همان‌جا.

۲. أبــی عــقیل فــاعرفوا مکـانی — مــن هــاشم و هــاشم اخــوانـی

کــهول صــدق ســادة الأقــران — هــذا حســین شـامخ البـنیان

و سید الشیب مع الشبان

← همان‌جا، بدون مصراع پایانی.

۳. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۹۵/۳، تنها مشتمل بر ذکر نام قاتل.

به خدا پناه می‌برم از تجاوز که کردهٔ طایفه‌ای ره گم کرده و کوردل است،
کسانی که نشانه‌های قرآن و آیه‌های محکم بیان و تنزیل را دیگرگون کردند و کفر و سرکشی آشکار ساختند[1].

او ده تن را کشت و عامر بن نهشل تمیمی او را به قتل رساند.

شهادت عون بن عبدالله بن جعفر

سپس برادرش عون به میدان رفت و خواند:

اگر مرا نمی‌شناسید من فرزند جعفرم، همان شهید راستین که در بهشت می‌درخشد،
و آن جا با بال‌هایی سبز می‌پرد و در روز رستاخیز همین افتخار بس[2].

او سه سوار و هجده پیاده به قتل رساند و عبدالله بن قطنه طائی نیز او را کشت[3].

شهادت عبدالله بن عقیل و چند تن دیگر

روایت کرده‌اند که برادر او عبیدالله بن عبدالله را بشر بن حویطر قانصی کشت.

روایت کرده‌اند عبدالله بن عقیل، عبدالله اکبر پیکار کرد و عثمان بن خالد جهنی او را به قتل رساند.

روایت کرده‌اند محمد بن مسلم جنگید و ابومریم ازدی او را به نیزه کشت.

روایت کرده‌اند محمد بن سعید احول بن عقیل جنگید و لقط بن یاسر جهنی تیری در پهلوی او نشاند و او را به قتل رساند[4].

---

۱. أشکو إلی الله من العدوان — فعال قوم فی الردی عمیان
قد بدلوا معالم القرآن — و محکم التنزیل و التبیان
و أظهروا الکفر مع الطغیان

۲. إن تنکرونی فأنا ابن‌جعفر — شهید صدق فی الجنان أزهر
یطیر فیها بجناح أخضر — کفی بهذا شرفا فی المحشر
← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۱۲/۵.

۳. ← ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۶۰.

۴. ← همان، ۶۲.

شهادت عبدالله بن حسن

سپس عبدالله بن حسن به میدان رفت و رجز خواند:

اگر مرا نمی‌شناسید من فرزند حسن علیه‌السلام سبط پیامبر مصطفی و مؤتمن صلی‌الله‌علیه‌وآله هستم.

این حسین علیه‌السلام چون اسیری گروگان میان مردم است. هرگز نکند که باران از ابر فروریزد و این جماعت را سیراب کنند[1].

او چهارده تن را کشت و سرانجام هانی بن شبیب حضرمی او را به قتل رساند و صورت وی سیاه شد.

شهادت قاسم بن حسن

آن‌گاه برادر او قاسم به میدان شتافت، در حالی که تنها یک پیراهن و ازار و پای‌افزار داشت و گویی پاره‌ای از ماه بود که چنین می‌خواند:

منم قاسم از نسل علی علیه‌السلام، به خانهٔ خدا سوگند، ما به پیامبر سزاوارتریم تا شمر ذی‌الجوشن یا آن حرامزاده[2].

علی بن سعید ازدی بر او ضربتی کشنده وارد آورد. او بر زمین افتاد و فریاد زد: ای عمو.

حسین علیه‌السلام سوی او تاخت.

اما دست او را قطع کردند و او را از حسین علیه‌السلام ربودند.

امام علیه‌السلام بر بالای سر او ایستاد و فرمود: «سخت است بر عمویت که او را بخوانی و تو را پاسخ ندهد یا چنان پاسخ دهد که تو را سودی نرساند»[3].

---

۱. إن تنكرونی فأنا فرع الحسن — سبط النبی المصطفی المؤتمن
هذا الحسین كالأسیر المرتهن — بین اناس لاسقوا صوب المزن
← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۱۲/۵.

۲. انی أنا القاسم من نسل علی — نحن و بیت الله أولی بالنبی
من شمر ذی‌الجوشن أو ابن الدعی

۳. «عز علی عمک ان تدعوه فلایجیبک او یجیبک فلا تنفعک اجابته». ← ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۵۸؛ مفید، الارشاد، ۱۰۸/۲؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۸۰/۳.

شهادت ابوبکر بن علی

سپس ابوبکر بن علی به میدان رفت و خواند:

پیر من علی علیه‌السلام است، آن صاحب تبار بلند از هاشم نیکوکار و بزرگوار و ارجمند.

این حسین بن علی علیه‌السلام است زادهٔ پیامبر مرسل صلی‌الله‌علیه‌وآله که با تیغ صیقل یافته از او دفاع می‌کنیم.

جانم فدای آن برادر ارجمند باد[1].

او پیوسته جنگید تا زجر بن بدر جعفی و به روایتی عقبه غنوی او را کشت.

شهادت عمر بن علی

آن‌گاه برادر دیگرش عمر به میدان تاخت و رجز خواند:

ای دشمن خدا رها کنید. عمر را رها کنید و از رویارویی شیر ژیان دلیر نیز دست بدارید،

همو که به شمشیر خویش بر شما بتازد و نگریزد. ای زجر، ای زجر، به عمر کیفرخواهی یافت[2].

پس زجر قاتل برادر خویش را کشت و به میانهٔ پیکار درآمد.

شهادت عثمان بن علی

سپس برادر دیگر او عثمان به میدان رفت، در حالی که در رجز می‌گفت:

منم عثمان صاحب افتخارها، پیر من علی علیه‌السلام است، صاحب آن کردارهای پاک.

---

۱. شیخی علی ذوالفخار الأطول — من هاشم الخیر الکریم المفضل
هذا حسین ابن النبی المرسل — عنه نحامی بالحسام المصقل
تفدیه نفسی من أخی مبجل

← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۱۲/۵.

۲. خلوا عداة الله خلوا من عمر — خلوا عن اللیث الهصور المکفهر
یضربکم بسیفه و لایفر — یا زجر یا زجر تدان من عمر

برای بیت‌ها با متنی کامل‌تر ← همان، ۱۱۳.

این حسینعليه‌السلام است سرور نیکان و مهتر خردسالان و پیران، پس از نبی و وصیِ یاور او[۱].

خولی بن یزید تیری بر پهلوی او افکند.

او از اسب بر زمین افتاد و مردی از بنی‌ابان بن حازم سر او از تن برید.

شهادت جعفر بن علی

آن گاه برادرش جعفر رجزخوانان به میدان رفت:

منم جعفر صاحب افتخارها و فرزند علیعليه‌السلام آن نکومرد پردهش.

آن وصی پرفروغ و آن ولی. مرا عمویم جعفر و نیز دایی‌ام بسنده است و از حسینعليه‌السلام آن بزرگوار پرفضیلت دفاع کنم[۲].

اما خولی اصبحی تیری سوی او افکند و تیر به گیجگاه یا چشمش اصابت کرد.

شهادت عبدالله بن علی

سپس برادر او عبدالله به میدان رفت و در رجز خود گفت:

منم فرزند آن صاحب عظمت و دهش، همان علیعليه‌السلام نیک‌مرد صاحب رفتارهای شایسته،

---

۱. انی أنا عثمان ذو المفاخر — شیخی علی ذوالفعال الطاهر
هذا حسین سید الأخائر — و سید الصغار و الأکابر
بعد النبی و الوصی الناصر

← همان‌جا.

۲. انی أنا جعفر ذوالمعالی — ابن علی الخیر ذوالنوال
ذاک الوصی ذوالسنا و الوالی — حسبی بعمی جعفر و الخال
أحمی حسیناً ذی‌الندی المفضال

← همان‌جا، با اندکی تفاوت.

شمشیر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و مرد حماسه‌ها در هر نبرد دهشتناک[1].

او را هانی بن شبیب حضرمی به قتل رساند.

شهادت قاسم بن علی

روایت شده است که آن‌گاه برادر وی قاسم به میدان رفت و خواند:

ای جماعتی که بر پیامبر خویش ستم رانده و پاکیزگی‌های زندگی را آلوده‌اید،

هر روز سروری از خاندان او را به ستم می‌کشید و از پشت سر می‌برید[2].

عمرو بن سعید ازدی ضربتی بر سر او وارد آورد.

حسین علیه‌السلام بر وی تاخت و وی را ضربت زد. سپس به سراغ این نوجوان آمد که پای بر زمین می‌کشید. گفت: «نفرین بر مردمانی که تو را کشتند و روز قیامت جد تو دادخواه تو باد»[3].

شهادت عباس بن علی

عباس ماه بنی‌هاشم سقا و صاحب لوای حسین علیه‌السلام و بزرگ‌ترین برادر آن حضرت بود. او رهسپار جستن آب شد. بر او تاختند و او نیز بر آنان تاخت و رجز خواند:

آن گاه که مرگ رو کند مرا از آن بیمی نیست تا آن هنگام که در میان کشتگان نبرد در خاک پنهان گردم.

---

۱. أنـا ابـن ذی‌النـجدة و الافـضال ذاک عـلی الخـیر ذوالفـعال
سـیف رسـول الله ذوالنکـال فـی کـل یـوم ظـاهر الأهـوال
← همان، ۱۱۳ و ۱۱۴.

۲. یـا عـصبة جـارت عـلی نـبیها و کـدرت مـن عـیشها مـا قـد نـقی
فـی کـل یـوم تـقتلون سـیداً مـن أهـله ظـلماً و ذبحاً مـن قـفا

۳. «بعدا لقوم قتلوک و خصمهم یوم القیامة فیه جدک». ← ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۵۸؛ مفید، الارشاد، ۱۰۸/۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۶۵.

جانم سپر بلای جان مصطفای مطهر صلی الله علیه و آله باد. منم عباس که با مشک به میدان می‌روم و در روز رویارویی از آسیب هراس ندارم[۱].

عباس دشمن را از هم پراکند و در این میان زید بن ورقاء جهنی پشت درختی کمین کرد و در حالی که حکیم بن طفیل سنبسی او را یاری می‌رساند بر دست راست وی ضربتی وارد آورد.

عباس شمشیر را با دست چپ گرفت و رجز خواند:

خدای را سوگند اگر دست راست مرا ببرید من همواره از دین خویش دفاع می‌کنم،

و از امامی راست‌یقین که فرزند پیامبر پاک امین صلی الله علیه و آله است[۲].

عباس جنگید تا ضعیف شد.

در این هنگام حکیم بن طفیل طائی پشت درخت خرمایی در کمین او نشست و ضربتی بر دست چپ او وارد آورد.

عباس گفت:

ای جان، از کافران مترس و به رحمت خدای جبار مژده بدار،

به پیامبر صلی الله علیه و آله، آن سرور برگزیده. اینک دست چپ مرا به ستم بریده‌اند. خدایا، آنان را به آتش دوزخ درافکن[۳].

---

۱. لاأرهب الموت إذ الموت رقی ‌‌ حتی اواری فی المصالیت لقا
نفسی لنفس المصطفی الطهر وقا ‌‌ انی أنا العباس أغدوا بالسقا
و لاأخاف الشر یوم الملتقی

۲. و الله إن قطعتم یمینی ‌‌ إنی احامی أبداً عن دینی
و عن إمام صادق الیقین ‌‌ نجل النبی الطاهر الأمین
برای داستان و بیت نخست ← ابومخنف، مقتل الحسین علیه السلام، ۱۷۸ و ۱۷۹.

۳. یا نفس لاتخشی من الکفار ‌‌ و ابشری برحمة الجبار
مع النبی السید المختار ‌‌ قد قطعوا ببغیهم یساری
فاصلهم یا رب حر النار

اما آن ملعون او را به نیزه‌ای آهنین کشت.

حسین علیه السلام که او را بر کرانهٔ فرات بر زمین افتاده دید گریست و گفت:

ای بدترین طایفه، باکار خویش تجاوز کردید و با سخن محمد پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت ورزیدید.

مگر نه آن که برترین پیامبران، شما را دربارهٔ ما سفارش کرد؟ و مگر نه آن که ما از نسل پیامبر راه‌یافته‌ایم؟

مگر نه آن که از میان همهٔ شما فاطمه علیها السلام تنها مرا مادر بود و مگر نه آن که او زادهٔ برترین آدمیان احمد بود؟

بدانچه کردید لعن و نفرین و ذلت بر شما باد. فردا با شعله‌های آن آتش برافروخته رویاروی خواهید شد[1].

شهادت قاسم بن حسین

سپس قاسم بن حسین به میدان شتافت در حالی که رجز می‌خواند و می‌گفت:

اگر مرا نمی‌شناسید من فرزند حیدرم، آن شیر دلیر بیشه‌ها،

بر دشمن چون باد صرصر بوزم و به شمشیر شما را جام مرگ نوشانم[2].

شهادت علی بن حسین

آن‌گاه علی بن حسین که هجده سال و به روایتی بیست و پنج سال داشت و در روی و خوی و سخن به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌مانست رجزخوانان روی کرد:

منم علی بن حسین بن علی، از طایفه‌ای که نیای ایشان پیامبر صلی الله علیه و آله است.

---

۱. تعدیتم یا شر قوم بفعلکم و خالفتم قول النبی محمد
أما کان خیر الرسل وصاکم بنا أما نحن من نسل النبی المسدد
أما کانت الزهراء امی دونکم أما کان من خیر البریة أحمد
لعنتم و اخزیتم بما قد جنیتم فسوف تلاقوا حر نار توقد

۲. إن تنکرونی فأنا ابن‌حیدره ضرغام آجام و لیث قسوره
علی الاعادی مثل ریح صرصره أکیلکم بالسیف کیل السندره

به خانهٔ خدا سوگند که ما به آن وصی سزاوارتریم و خدای را سوگند که نباید زنازاده بر ما حکم براند.
با شمشیر بر شما می‌تازم و از پدرم دفاع می‌کنم و به نیزه بر شما حمله می‌آورم تا نیزه‌ام خم شود، و
این ضربت جوانی هاشمی و علوی است[1].

او هفتاد هماورد از دشمن کشت و سپس در حالی که زخم‌هایی برداشته بود نزد پدر بازآمد و گفت: پدرم، تشنگی!

حسین علیه السلام فرمود: جدت تو را سیراب کند.

علی‌اکبر دیگربار بر دشمن تاخت و رجز خواند:

حقیقت‌هایی از جنگ رخ نموده و مصداق‌هایی نمایان شده است.
به خدای صاحب عرش سوگند، از شما جدا نمی‌شویم تا زمانی که شمشیرها در نیام روند[2].

در این هنگام مرة بن منقذ عبدی به غافلگیری نیزه‌ای بر پشت او وارد آورد و دیگران به شمشیر بر او تاختند.

حسین علیه السلام فرمود: «پس از تو خاک بر سر دنیا»[3].

حسین علیه السلام او را به سینهٔ خود چسبانید و بر در خیمه‌گاه آورد. آن‌جا مادرش شهربانو در او می‌نگریست و هیچ سخن نمی‌گفت.

---

۱. أنا علی بن الحسین بن علی — من عصبة جد أبیهم النبی
نحن و بیت الله أولی بالوصی — و الله لا یحکم فینا ابن الدعی
أضربکم بالسیف أحمی عن أبی — أطعنکم بالرمح حتی ینثنی
طعن غلام هاشمی علوی

برای رجز با تفاوت‌هایی ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۱۴/۵ و ۱۱۵.

۲. الحرب قد بانت لها حقائق — و ظهرت من بعدها مصادق
و الله رب العرش لانفارق — جموعکم أو تغمد البوارق

← همان.

۳. «و علی الدنیا بعدک العفا».

شهادت علی‌اصغر

حسین علیه‌السلام تنها ماند و علی‌اصغر را بر دامن داشت که تیری به سویش افکندند و آن تیر در حلق وی نشست. حسین علیه‌السلام خون را می‌گرفت و به آسمان می‌افشاند و قطره‌ای از آن بازنمی‌گشت. می‌فرمود: «این بر تو سهل‌تر از کرهٔ شتر صالح مباد»[۱].

کهنه جامه

سپس فرمود: «برایم جامه‌ای جز جامهٔ خودم بیاورید تا چون بپوشم کسی در آن رغبت نکند، و برهنه‌ام نکنند. من کشته می‌شوم و غارت می‌شوم»[۲].

برای امام علیه‌السلام ازارکی آوردند. از پوشیدن آن خودداری ورزید و فرمود: این جامهٔ زبون شده‌ها است.
سپس برایش چیزی کوچک‌تر از شلوار و بزرگ‌تر از ازارک آوردند و آن را پوشید.

وداع

آن‌گاه با زنان وداع کرد. سکینه از این میان شیون داشت. امام علیه‌السلام او را به سینه فشرد و فرمود:

ای سکینه، آن‌گاه که مرگ مرا به کام خود برد تو را پس از من گریه‌های بسیار خواهد بود.
اکنون تا مرا جان در تن است، به اشک خویش قلبم مسوزان.
لیک چون کشته شدم، تو ای برترین بانوان، بر آنچه اکنون می‌کنی بسی سزاواری[۳].

اندرز مردمان

آن گاه به میدان رفت و آن مردمان را فرمود: «ای مردمان کوفه، نفرین و ننگ بر شما و تیره‌بختی و

---

۱. «لایکون اهون علیک من فصیل ناقة صالح». ← ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۶۰.

۲. «ائتونی بثوب لایرغب فیه البسه غیر ثیابی لاجرد فانی مقتول مسلوب». برای متن با اندکی تفاوت ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۱۷/۳؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۲۱/۱۴؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۳۳۳/۳؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۶۸/۱.

۳. سیطول بعدی یا سکینة فاعلمی — منک البکاء اذا الحمام دهانی
لاتحرقی قلبی بدمعک حسرة — ما دام منی الروح فی جثمانی
و اذا قتلت فأنت أولی بالذی — تأتینه یا خیرة النسوان

نگونساری از آن شما باد، که با دلدادگی از ما فریاد خواستید و ما بی‌درنگ نزدتان آمدیم. اما تیغ تیزی را که به پیمان ما درآورده بودید در برابر ما از نیام برآوردید و آتش تنور دشمنان ما بی آن که آنان میانتان عدالتی گسترده باشند یا ما با شما نادرستی کرده باشیم برافروختید.

و ای و وای بر شما که ما را وانهادید و در حالی که هنوز شمشیرها در نیام و دل‌ها آرام است و اندیشه‌ها انجام نیافته ما را واگذاشتید.

این شما بودید که چون ملخ‌ها از هر سوی به بیعت ما آمدید و چون پروانگان به درگاه ما بال زدید و آن‌گاه از سر نابخردی و گمراهی و همراهی با طاغوت‌های امت و برجای‌ماندگان احزاب و پشت‌کردگان به کتاب، این بیعت را شکستید و اکنون نیز از یاری ما خودداری می‌کنید و ما را می‌کشید. زنهار که لعنت خداوند ـ عزّ و جلّ ـ بر ستمکاران باد»[1].

سپس بیت‌هایی بر زبان راند:

آن طایفه کافر شدند و از این پیش روی برتافتند[2].

---

۱. «یا أهل الکوفة قبحاً لکم و ترحا، و بؤساً لکم و تعسا، حین استصرختمونا ولهین، فأتیناکم موجفین، فشحذتم علینا سیفا کان فی أیماننا، و حششتم لأعدائکم من غیر عدل أفشوه فیکم، و لا ذنب کان منا الیکم، فهلا لکم الویلات إذ کرهتمونا، ترکتمونا و السیف مشیم، و الجأش طامن، و الرأی لما یستحصد، لکنکم أسرعتم إلی بیعتنا کسرع الدبا، و تهافتم الیها کتهافت الفراش، ثم نقضتموها سفهاً و ضلة، و فتکا لطواغیت الامة، و بقیة الاحزاب، و نبذة الکتاب، ثم أنتم تتخاذلون عنا و تقتلونا، ألا لعنة الله علی الظالمین». برای متن با تفاوت‌هایی ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۱۶/۵؛ طبرسی، الاحتجاج، ۲۴/۲.

۲. مؤلف تنها مصراع نخست را آورده است:

کفر القوم و قدماً رغبوا

متن کامل به روایت ابن‌اعثم در الفتوح (۱۱۵/۵ و ۱۱۶) چنین است:

کفر القوم و قدما رغبوا	عن ثواب الله رب الثقلین
قاتلوا قدما علیا و ابنه	حسن الخیر کریم الابوین
حسدا منهم و قالوا اجمعوا	نقتل الان جمیعا للحسین
یا لقوم من اناس رذل	جمعوا الجمع لاهل الحرمین
ثم ساروا و تواصوا کلهم	باحتیاجی لرضاء الملحدین
لم‌یخافوا الله فی سفک دمی	لعبید الله نسل الکافرین
و ابن‌سعد قد رمانی عنوة	بجنود کرکود الهاطلین

←



لا لشیء کان منی قبل ذا	غیر فخری بضیاء الفرقدین
بعلی الخیر من بعد النبی	و النبی القرشی الوالدین
خیرة الله من الخلق ابی	بعد جدی فانا ابن الخیرتین
فضة قد خلعت من ذهب	فانا الفضة و ابن الذهبین
من له جد کجدی فی الوری	او کشیخی و انا ابن القمرین
فاطم الزهراء امی و ابی	قاصم الکفر ببدر و حنین
و له فی یوم احد وقعة	شفت الغل بفض العسکرین
ثم بالاحزاب و الفتح معا	کان فیها حتف اهل الثقلین
فی سبیل الله ماذا صنعت	امة السوء معا بالفرقدین
عزة البر النبی المصطفی	و علی الورد یوم الجحفلین

ترجمهٔ ابیات که روایتی دیگر از آن نیز در فصل هفتم باب حاضر گذشته چنین است:

آن طایفه کافر شدند و از این پیش، از پاداش خداوند پروردگار جن و انس روی برتافتند.

پیش از این با علی علیه السلام و فرزندش حسن علیه السلام، آن نکومرد زادهٔ دو بزرگوار جنگیدند،

از سر کینه، و همه گفتند: اکنون با هم حسین را می‌کشیم.

وای از این مردم پست که لشکرهای خویش را در برابر اهل دو حرم گرد آوردند.

سپس رهسپار شدند و همه به یکدیگر سپردند که مرا به خشنودی آن دو ملحد نیاز است.

در ریختن خون من برای خشنودی عبیدالله آن فرزند پدر و مادری کافر، از خدا پروا نکردند.

پسر سعد به ستمگری مرا آماج هجوم لشکریان قرار داد که از هر سوی چون باران گرد آمدند.

بی آن که مرا از این پیش گناهی باشد جز آن که به فروغ دو ستارهٔ فرقد افتخار کرده‌ام؛

به علی علیه السلام آن نکومردِ پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و به پیامبر قرشی قرشی‌تبار صلی الله علیه و آله.

گزیدگان خدا از میان مردم پس از جد من پدر من است و من خویش فرزند آن دو گزیده‌ام.

نقره‌ای که چکیدهٔ طلا باشد. من نقره‌ام و فرزند دو زر.

فاطمهٔ زهرا علیها السلام مادر من است و پدرم درهم‌شکنندهٔ کفر در بدر و حنین.

او را در نبرد احد حماسه‌ای است که با آن و با از هم گسستن سپاه‌های دشمن دل‌ها را خنکا بخشید،

و سپس در احزاب و در فتح، و در این پیکارها تکیه‌گاه پیروان دو قبله بود،

در راه خدا، و این امت بد با آن دو ستارهٔ فرقد چه کردند.



میدانداری

حسین علیه السلام آن‌گاه بر اسب نشست و گفت:

منم فرزند علی علیه السلام آن نکومرد هاشمی.[۱]

امام علیه السلام سپس بر جَناح راست زد و فرمود:

مرگ از تن دادن به ننگ بهتر است و ننگ از درآمدن به دوزخ سزاوارتر.[۲]

←

با خاندان پاک پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله و با علی علیه السلام آن گل روز گرد آمدن جنیان و آدمیزادگان.

این ابیات با تفاوت‌هایی در الاحتجاج (۲۵/۲) نیز آمده است.

۱. در متن تنها مصراع نخست آمده و متن کامل به روایت ابن‌اعثم در الفتوح (۱۱۶/۵ و ۱۱۷) چنین است:

انا ابن علی الخیر من آل هاشم	کفانی بهذا مفخر حین افخر
و جدی رسول الله اکرم من مشی	و نحن سراج الله فی الخلق یزهر
و فاطمة امی سلالة احمد	و عمی یدعی ذاالجناحین جعفر
و فینا کتاب الله انزل صادقا	و فینا الهدی و الوحی و الخیر یذکر
و نحن امان الارض للناس کلهم	نصول بهذا فی الانام و نفخر
و نحن ولاة الحوض نسقی ولاتنا	بکأس رسول الله ما لیس ینکر
و شیعتنا فی الناس اکرم شعبه	و مبغضنا یوم القیامة یخسر

ترجمهٔ بیت‌ها که پیشتر نیز روایتی از آن در فصل هفتم گذشته چنین است:

من فرزند علی علیه السلام آن نکومرد هاشمی‌ام و آن هنگام که افتخارهای خود گویم مرا همین بس است.

جد من پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گرامی‌ترین آفریدهٔ او است و ما چراغ‌های پرتوافشان خدا در زمین هستیم.

مادرم فاطمه علیها السلام از نسل احمد صلی الله علیه و آله است و عمویم جعفر را ذوالجناحین خوانند.

دربارهٔ ما کتاب صادق خدا نازل شده و هدایت در میان ما است و دربارهٔ ما است که وحی از نیکی‌ها می‌گوید.

ما امان خدا برای همهٔ مردمانیم و بدین حقیقت در میان مردم جولان دهیم و افتخار کنیم.

ما عهده‌داران آن حوضیم و دوستداران خود را از جام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سیراب می‌کنیم و این را هیچ انکار نتوان کرد.

شیعیان ما در میان مردم گرامی‌ترین طرفدارانند و دشمنان ما همه در روز قیامت زیانکار.

روایتی از این بیت‌ها در الاحتجاج (۲۵/۲) نیز آمده است.

۲. الموت خیر من رکوب العار — و العار اولی من دخول النار

← جاحظ، البیان و التبیین، ۱۸۵/۳.

پس از آن بر جناح چپ حمله برد و گفت:

منم حسین بن علی که از فرزندان پدرم دفاع می‌کنم.

سوگند خورده‌ام که بازنگردم و بر دین پیامبر صلی الله علیه و آله استوار مانم[۱].

امام علیه السلام به پیکار پرداخت تا افزون بر کسانی که مجروح کرد هزار و نهصد و پنجاه تن از دشمن کشت.

در این هنگام عمر بن‌سعد به طایفهٔ خود گفت: وای بر شما، آیا می‌دانید با چه کسی هماوردی می‌کنید؟ این پسر آن داغسر شکم‌گنده است. این پسر کشندهٔ عرب‌ها است. از هر سویی بر او یورش برید.

بدین‌سان صد و هشتاد تن با نیزه و چهارهزار تن با تیر به او هجوم آوردند.

طبری گفته: ابومخنف از جعفر بن محمد بن علی علیه السلام روایت کرده که گفته است: بر حسین علیه السلام نشان سی و سه ضربه نیزه و سی و چهار ضربت شمشیر دیدیم[۲].

امام باقر علیه السلام فرموده است: «بر او نشان سیصد و بیست و چند ضربه نیزه یا ضربت شمشیر یا اصابت تیر بود»[۳].

همچنین روایت شده است که سیصد و شصت زخم داشت. روایت دیگر حاکی از سی و سه ضربت جدای از آثار تیر است و روایت دیگر نیز هزار و نهصد زخم.

تیرها بر بدن او آن سان فراوان بود که تیغ بر تن جوجه تیغی[۴].

روایت شده که همهٔ این جراحت‌ها در سمت جلوی بدن آن حضرت بود.

عونی گفته است:

ای تیرهایی که در خون فرزند مصطفی صلی الله علیه و آله از هم پراکنده‌اید و ای نیزه‌هایی که در پهلوی زادهٔ پیغمبر به هم پیوسته‌اید[۵].

---

۱. أنـا الحسـين بـن عـلى — أحـمى عـيالات أبـى
آليت أن لاأنـثنى — أمـضى عـلى ديـن النبى

۲. ← تاریخ الامم و الملوک، ۳۳۴/۳.

۳. «وجد به ثلاثمائة و بضعة و عشرين طعنة برمح او ضربة بسيف او رمية بسهم». ← ابن‌بابویه، الامالی. ۲۲۸؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۸۹.

۴. ← مفید، الارشاد، ۱۱۱/۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۸۹.

۵. يا سهاما بدم ابن المصطفى منقسمات — و رماحا فى ضلوع ابن النبى متصلات

چرا ایستاده‌اید؟

باری، شمر گفت: چرا ایستاده‌اید و با این مرد که زخم‌ها او را زمین‌گیر کرده است چرا انتظار می‌کشید؟ مادرتان به عزایتان بنشیند، بر او یورش برید.

پس، از هر سوی بر او یورش آوردند: ابوالحنوق جعفی تیری به پیشانی وی نشاند، حصین بن نمیر تیری در حلق او و ابوایوب غنوی تیری زهرآلود در گلوی او.

شهادت

امام علیه السلام فرمود: «بسم الله و بالله، لاحول و لاقوة الا بالله. این کشته‌ای است در راه خشنودی خدای»[۱].

زرعة بن شریک تمیمی بر بازوی چپ آن حضرت ضربتی زده بود و عمرو بن خلیفه بر رگ گردن او، صالح بن وهب مزنی نیزه‌ای بر پهلوی او وارد آورده بود و سنان بن انس نخعی تیری در سینه‌اش نشانده بود.

امام علیه السلام بر زمین افتاد و چند بار خون خویش در دست گرفت و روی سر ریخت.

عمر به او نزدیک شد و فریاد زد: سر او را از تن جدا کنید.

نصر بن خرشه آهنگ او کرد و با شمشیر بر گردنش ضربت می‌نواخت.

عمر خشمگین شد و به خولی بن یزید اصبحی گفت: فرود آی و سر او از تن برگیر.

خولی فرود آمد و سر از تن جدا کرد[۲].

غارت

پس آنچه حسین علیه السلام داشت غارت کردند: جابر بن یزید ازدی عمامه او را، اسحاق بن حوی پیراهن او را، جعونة بن حویه حضرمی جامهٔ او را، قیس بن اشعث کندی قطیفه‌ای از خز را، بجیر بن عمیر جرمی و به روایتی بجیر بن کعب تمیمی شلوار او را، رحیل بن خیثمه جعفی، هانی بن شبیب[۳] حضرمی و

---

۱. «بسم الله و بالله و لا حول و لا قوة الا بالله و هذا قتیل فی رضی الله».

۲. ← ابومخنف، مقتل الحسین علیه السلام، ۲۰۰؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۱۸/۵ و ۱۱۹؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۳۳۴/۳؛ مفید، الارشاد، ۱۱۴/۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۸۹؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۶۸/۱.

۳. در برخی از منابع هانی بن ثبیت آمده است.

جریر بن مسعود حضرمی کمان و زیورهای او را، اسود اوسی پای‌افزار او را، مردی از بنی‌نهشل از بنی‌دارم و به روایتی اسود بن حنظله شمشیر او را ربود و همین جماعت بودند که بعدها مختار آنان را در آتش سوزاند[۱].

اسب دواندن

آن‌گاه ده تن داوطلب شدند: اسحاق بن یحیی حضرمی، هانی بن شبیب حضرمی، ادلم بن ناعم، اسد بن مالک، حکیم بن طفیل طائی، اخنس بن مرثد، عمرو بن صبیح مذحجی، رجاء بن منقذ عبدی، صالح بن وهب یزنی و سالم بن خیثمه جعفی، و این ده تن بر پیکر اسب دواندند»[۲].

سید رضی گفته است:

گویی آن شمشیرهای برّان که به غارت او مشغول است آتشی را می‌ماند که در پیکری از نور افتاده است.

پیکری که در راه خدا بر زمین افتاده و به خون غلتیده و پس از پیکاری سخت و جانانه با مرگ هماغوش گشته است.

شمشیرها بر او فرود آیند و او را سایه کنند و طوفان به هوا برخاسته او را از دیده‌ها پنهان سازد.

به مرگ بر زمین افتاد، در حالی که هیچ دستی او را جابه‌جا نکرد، جز سم اسبان تازان[۳].

خاکسپاری پیکرها

یک روز پس از کشته شدن شهیدان کربلا، مردمان غاضریه که از خاندان اسد بودند جنازه‌های آنان را

---

۱. ← ابومخنف، مقتل الحسین علیه‌السلام، ۲۰۰؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۱۹/۵؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۳۳۴/۳؛ مفید، الارشاد، ۱۱۴/۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۸۹؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۶۸/۱.

۲. منابع پیشین و نشانی‌های پیشین را بنگرید.

۳.

کأن بیض المواضی و هی تنهبه	نار تحکم فی جسم من النور
لله ملقی علی الرمضاء غص به	فیم الردی بعد اقدام و تشمیر
تحنو علیه الظبا ظلا و تستره	عن النواظر أذیال الاعاصیر
و خر للموت لا کف یقلبه	إلا بوطیء من الجرد المحاضیر

← دیوان الشریف الرضی، ۳۷۶/۱.

به خاک سپردند[۱]. آن‌ها برای بیشتر این کشتگان قبرهایی آماده می‌یافتند و پرندگانی سفید نیز می‌دیدند.

عمر بن سعد بر کشتگان اردوی خود نماز گزارده و آنان را به خاک سپرده بود. طبری گوید: آنان هشتاد و هشت تن بودند[۲].

تاراج خیمه‌ها

شمر آهنگ خیمه‌ها کرد و آنان آنچه را یافتند به تاراج بردند تا جایی که گوش ام‌کلثوم برای گوشواره‌ای کنده شد[۳].

سرها

ابومخنف گفته است: کنده به فرماندهی قیس بن اشعث سیزده سر نزد ابن‌زیاد آوردند، هوازن به فرماندهی شمر بن ذی‌الجوشن بیست سر، بنی‌تمیم نوزده سر، بنی‌اسد نه سر و بقیهٔ سپاه نیز نه سر، و جمع آن‌ها هفتاد سر شد[۴].

سر حسین علیه‌السلام را خولی بن یزید اصبحی آورد[۵].

همهٔ زنان و کودکان را به اسارت آوردند، مگر شهربانویه که خود را به فرات افکند.

کشتگان اهل‌بیت

دربارهٔ کشتگان اهل‌بیت اختلاف کرده‌اند. اما بیشتر بر آنند که آنان بیست و دو تن بودند: نه تن از بنی‌عقیل: مسلم، جعفر، عون، عبدالرحمن، محمد بن مسلم، عبدالله بن مسلم، جعفر بن محمد بن

---

۱. ← ابومخنف، مقتل الحسین علیه‌السلام، ۲۰۰.

۲. ← طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۳/۳۳۵.

۳. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۵/۱۲۰.

۴. ← ابومخنف، مقتل الحسین علیه‌السلام، ۲۳۲ و ۲۳۳.

۵. ← همان، ۲۰۲؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۵/۱۱۹؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۳/۳۳۵؛ مفید، الارشاد، ۲/۱۱۳؛ طبرسی، اعلام الوری، ۱/۴۷۰.

عقیل و محمد بن ابی‌سعید بن عقیل؛ سه تن از فرزندان جعفر: محمد بن عبدالله بن جعفر، عون بن عبدالله اکبر، و عبدالله بن عبدالله؛ نه تن از فرزندان امیرمؤمنان علیه‌السلام: حسین علیه‌السلام، عباس ــ و به روایتی همچنین فرزند او محمد بن عباس ــ عمر، عثمان، جعفر، ابراهیم، عبدالله اصغر، محمد اصغر و ابوبکر که در کشته شدن او تردید است؛ چهار تن از فرزندان حسن علیه‌السلام: ابوبکر، عبدالله، قاسم، و به روایتی بشر و به روایتی عمر که خردسال بود؛ شش تن از زادگان حسین علیه‌السلام [از میان این نام‌ها] که دربارهٔ آن‌ها اختلاف است: علی اکبر، ابراهیم، عبدالله، محمد، حمزه، علی، جعفر، عمر و زید. از این میان عبدالله بر دامان امام علیه‌السلام سر بریده شد.

حسن بن حسن در حالی که دستش قطع شده بود به اسارت رفت.

زین‌العابدین علیه‌السلام کشته نشد، از آن روی که بیمار بود و پدرش به او اجازهٔ پیکار نداده بود.

گفته‌اند: محمد اصغر فرزند علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نیز به دلیل بیماری کشته نشد. گفته‌اند: مردی از بنی‌دارم تیری سوی او افکند و او را کشت[۱].

کشتگان نخستین حمله

کسانی از یاران حسین علیه‌السلام که در نخستین حمله کشته شدند عبارتند از: نعیم بن عجلان، عمران بن کعب بن حارث اشجعی، حنظلة بن عمرو شیبانی، قاسم بن زهیر، کنانة بن عتیق، عمرو بن مشیعه، ضرغامة بن مالک، عامر بن مسلم، سیف بن مالک نمیری، عبدالرحمن ارحبی، مجمع عائذی، حباب بن حارث، عمرو جندعی، حلاس بن عمرو راسبی، سوار بن أبی‌عمیر فهمی، عمار بن أبی‌سلامه دالانی، نعمان بن عمرو راسبی، زاهر بن عمرو وابستهٔ ابن‌حمق، جبلة بن علی، مسعود بن حجاج، عبدالله بن عروة غفاری، زهیر بن بشر خثعمی، عمار بن حسان، عبدالله بن عمیر، مسلم بن کثیر، زهیر بن سلیم، و عبدالله بن زید بصری و عبیدالله بن زید بصری و نیز ده تن از وابستگان و غلامان حسین علیه‌السلام و دو تن از وابستگان امیرمؤمنان علیه‌السلام.

---

۱. دربارهٔ کشتگان ← ابومخنف، مقتل الحسین علیه‌السلام، ۲۳۳ - ۲۴۳؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۱۰/۵ و پس از آن با شرح رخدادهای هر کدام؛ مفید، الارشاد، ۱۲۵/۲ و ۱۳۶؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۷۶/۱ و ۴۷۷.

نوحه‌سرایی زینب

زینب در این هنگامه می‌گفت: وامحمداه، خدای آسمان بر تو درود فرستد. این حسین تو است که به خون درغلتیده و در کربلا بر زمین افتاده است، پاره پاره پیکر، بریده سر از قفا، به تاراج رفته عمامه و ردا، پدرم به فدای آن لشکر که به تاراج رفت، پدرم به فدای‌آن خیمه گاه که ریسمان‌هایش بریدند، پدرم به فدای آن‌که نه سفر رفته است تا امید بازگشتش باشد و نه بیمار گشته است تا درمان شود. جانم به فدای آن که در اندیشه بود تا برفت و جانم به فدای آن‌که تشنه بود تا رخت بربست، جانم به فدای آن‌که از ریش‌او خون می‌چکید[1].

فرجام سنان

طبری گفته است: سنان چون نزد عبیدالله بن زیاد رفت بیت‌هایی بر زبان راند:

تا رکاب اسبم نقره و طلا بریز که من مهتری باشکوه را کشته‌ام،

و کسی را که در خردسالی به دو قبله نماز کرده است. برترین مردم به پدر و مادر و برترین ایشان به تبار و نسب را کشته‌ام[2].

عبیدالله گفت: از من هیچ خیری نمی‌بینی جز آن که تو را به او ملحق کنم.

پس دستور داد او را بکشند[3].

در مجلس یزید

طبری[4]، بلاذری[5] و کوفی گفته‌اند: چون سرها را نزد یزید بن معاویه نهادند او با چوبدست خود بر دندان آن حضرت کوبید و گفت: امروز به روز بدر.

---

۱. برای روایت با تفاوت‌هایی ← ابومخنف، مقتل الحسین علیه السلام، ۲۰۳ و ۲۰۴.

۲.
اوقـــر رکـــابی فـــضة و ذهـــبا   انـــا قـــتلت المـــلک المـحجبا
و من یـصلی القـبلتین فـی الصبا   قـــتلت خـــیر النـــاس اماً و أبـــا
و خیر هم إذ ینسبون نسبا

۳. ← طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۳۳۵/۳. البته وی چنین آورده است که سنان این بیت‌ها را نزد عمر بن سعد خواند و ابن‌سعد به او گفت: تو دیوانه‌ای. اگر این‌ها را نزد عبیدالله بن زیاد خوانده بودی تو را گردن زده بود.

۴. آنچه در تاریخ الامم و الملوک (۳۰۰/۳) دیده می‌شود نسبت دادن این کار به ابن‌زیاد است.

۵. در انساب الاشراف (۲۰۷/۳) این کار به ابن‌زیاد نسبت داده شده است.

او همچنین می‌گفت:

سر مردانی را می‌شکافیم که نزد ما عزیز بودند، لیک بریده پیمان‌تر و ستمکارتر[1].

یحیی بن حکم که آن‌جا بود گفت:

در سرزمین طف فرقی شکافتند که او را قرابتی بیشتر بود از ابن‌زیاد، آن نامور به نسب نادرست و ناپاک، و همو که مادرش سمیه را به شمار ریگ‌های بیابان فرزند است. لیکن دختر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بی‌نسل گشته است[2].

یزید دستی بر سینهٔ یحیی زد و گفت: تو را مادر مباد. خاموش شو.

ابوبرزه که آن‌جا بود گفت: ای تبهکار، تازیانهٔ خویش بردار. خدای را سوگند من خود لب‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را بر جایی که تو تازیانه می‌زنی دیده‌ام که بر آن بوسه می‌زند.

پس یزید در حالی که زیر لب ابوبرزه را می‌نکوهید تازیانه را برداشت[3].

برخی اما در این روایت افزوده‌اند که یزید این شعر ابن‌زبعری در نبرد احد را بر زبان داشت که گفته بود:

کاش پدرانم که در بدر بودند امروز آشفتگی خزرج را در پی فرود آمدن نیزه‌ها می‌دیدند،

و آن وقت، هلهله می‌کردند و شادی درمی‌افکندند و می‌گفتند: ای یزید دست برمدار.

ما یکی از نوادگان ایشان را کشتیم و با بدر برابر کردیم و برابر شد.

از خندف نباشم اگر که از زادگان احمد صلی‌الله‌علیه‌وآله انتقام آنچه را گذشته است نگیرم.

هاشم با دین بازی کرد و نه خبری آمده بود و نه وحیی نازل شده بود[4].

---

۱. نفلق هاما من رجال اعزة — علینا و هم کانوا اعق و اظلما

۲. لهام بجنب الطف أدنی قرابة — من ابن‌زیاد العبد ذی الحسب الوغل
سمیة امسی نسلها عدد الحصی — و بنت رسول الله أمست بلانسل

۳. برای داستان مشتمل بر گفت‌وگوها و بیت‌های پیشین ← ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۸۰ و ۸۱؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۵۸/۳؛ مفید، الارشاد، ۱۱۹/۲ و ۱۲۰؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۷۳/۱ و ۴۷۴.

برای بخش اخیر روایت همچنین ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۲۹/۵.

۴. لیت اشیاخی ببدر شهدوا — جزع الخزرج من وقع الاسل
لأهلوا و استهلوا فرحا — و لقالوا یا یزید لاتشل

←

سید حمیری گفته است:

پیوسته با چوبدست بر دندان‌هایی زد که شفای هر دردی در میان آن‌ها است.

زیدی گفت: چوبدست خود از آن دندان‌ها که به پرهیز خوراک داده شد برگیر.

چه بسیار دیده‌ام که احمد ﷺ بر آن دندان‌ها بوسه می‌زند و مرا در این‌باره چه گواهانی است [۱].

جوالقی گفته است:

با تکبر در برابر پروردگار خویش حیله کرد و با چوب بر دندان‌های او زد،

جایی که پیامبر هدایت ﷺ لب‌های خویش بر آن نهاد و بوسید [۲].

صاحب بن عباد گفته است:

با چوبدست بر دندان‌هایی زد که پیامبر خدا ﷺ بر آن‌ها بوسه می‌نهاد [۳].

سخنان امام سجاد علیه‌السلام

در سخن امام زین‌العابدین علیه‌السلام است که فرمود: «من علی‌ام فرزند حسین، آن که در کرانهٔ فرات بی آن

←

قد قتلنا السبط من اسباطهم — و عدلناه ببدر فاعتدل

لست من خندف إن لم‌أنتقم — من بنی أحمد ما کان فعل

لعبت هاشم بالدین فلا — خبر جاء و لا وحی نزل

← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۲۹/۵؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۹۱؛ طبرسی، الاحتجاج، ۳۴/۲.

۱. لم یزل بالقضیب یعلو ثنایا — فی جناها الشفاء من کل داء

قال زید ارفعن قضیبک ارفع — عن ثنایا غر غذی باتقاء

طالما قد رأیت احمد یلثم — ها و کم لی بذاک من شهداء

← دیوان السید الحمیری، ۶۰ و ۶۱.

۲. اختال بالکبر علی ربه — یقرع بالعود ثنایاه

بحیث قد کان نبی الهدی — یلثم فی قبلته فاه

۳. یقرع بالعود ثنایا لها — کان النبی المصطفی لاثما

← دیوان الصاحب بن عباد، ۲۷۶.

که خون کسی بر گردن داشته باشد کشته شد. من فرزند آنم که حریمش دریدند، داشته‌هایش به تاراج بردند و فرزندانش به تصرف درآوردند. من فرزند آن کسم که به تیغ کشته شد و مرا همین افتخار بس است»[۱].

سپس افزود:

در کشتن حسین علیه‌السلام و نیز در کشتن پدرش که از او برتر بود هیچ جای شگفتی نیست.

ای کوفیان، شادی مکنید که آنچه از قتل او بر ما رسیده بسی سخت‌تر است.

کشته‌ای بر کرانهٔ فرات که جانم فدای او، و کیفر آن که او را کشته است آتش جهنم باد[۲].

سخنان زینب

از سخنان زینب دخت علی علیه‌السلام است که فرمود: ای مردمان کوفه، ای همدمان نیرنگ و فریب و خدعه و ترس و حیله‌گری، هرگز اشکتان خشک مباد و فریادتان فرومنشیناد. داستان شما حکایت آن کس است که «رشتهٔ خویش پس از رستن از هم گسست. سوگندهای خود را دستمایهٔ میان خویش قرار می‌دهید»[۳]. آیا در میان شما جز تکبر و خودشیفتگی و نیرنگ و دروغ و چاپوسی‌های بردگان و چشم‌غره‌های دشمنان وجود دارد؟ به سان چراگاهی در زباله‌دان و نگاشتنی در سنگ. زنهار که آنچه برای خود پیش فرستادید بسیار بد است. خشم خدا بر شما است و ماندگار در عذاب خواهید بود.

سخن آن حضرت تا بدین جا رسید که فرمود: زنهار که بد چیزی برای خود فرستاده‌اید و بد توشه‌ای برای رستاخیز خویش اندوخته‌اید. ننگ و نفرین و ذلت و زبونی بر شما باد که تلاش شما ناکام است و دستانتان بریده و دادوستدتان زیانکارانه. به خشم خدا درآمده‌اید و بر شما خواری و تیره‌بختی

---

۱. «أنا علی بن الحسین المذبوح بشط الفرات، عن غیر دخل علی ترات، أنا ابن‌من انتهک حریمه، و سلب نعیمه، و انتهب ماله، و سبی عیاله، أنا ابن من قتل صبرا، و کفی بذلک فخرا». ← طبرسی، الاحتجاج، ۳۲/۲.

۲.
و لا غرو فی قتل الحسین و شیخه	لقد کان خیر من حسین و أکرما
فلا تفرحوا یا أهل کوفة فالذی	أصبنا به من قتله کان اعظما
قتیل بشط النهر نفسی فداؤه	جزاء الذی أرداه نار جهنما

← طبرسی، الاحتجاج، ۳۲/۲.

۳. اقتباس از آیه ۹۲ سورهٔ نحل ﴿نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ﴾.

نوشته شده است. وای بر شما، آیا می‌دانید چگونه جگر محمد ﷺ دریدید؟ و چه پیمان بریدید؟ و چه حرمتی شکستید و چه خونی بر زمین ریختید؟ ﴿لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا * تَكَادُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنشَقُّ ٱلْأَرْضُ وَتَخِرُّ ٱلْجِبَالُ هَدًّا﴾[1].

کاری زشت و رسوا انجام داده‌اید و آسمان و زمین بدین زشتی آکنده‌اید. آیا از این شگفتی می‌کنید که از آسمان خون فرو بارد؟ و البته عذاب آن سرای ذلت‌آمیزتر است و آنان را یاوری نخواهد بود. هرگز مباد این مهلت‌ها شما را خام کند؛ چه، نه مهلت دادن خدای عزّ و جلّ را بی‌مقدار کند و نه گذشت زمان فرصت خونخواهی را از او بستاند. هرگز، پروردگار تو برای ما و ایشان در کمین و نظاره است[2].

آن‌گاه بیت‌هایی بدین مضمون بر زبان راند:

اگر پیامبر ﷺ از شما بپرسد شما که آخرین امت‌ها بودید چه کردید،

پس از من با خاندان و فرزندانم چه کردید و چرا برخی از ایشان به اسارت رفتند و برخی به خون درغلتیدند؟

آیا پاداش من که خیرخواهتان بودم این بود که در برخورد با بستگان من چنین بدرفتاری کنید؟[3]

این بیت‌ها به زین‌العابدین علیه السلام و ابوالاسود دوئلی هم نسبت داده شده است.

اسماء دخت عقیل بیرون آمد و چنین نوحه سرود:

در روز حساب و آن‌گاه که تنها سخنی راست مسموع افتد چه خواهید گفت اگر پیامبر ﷺ بگوید:

خاندان مرا واگذاشتید یا حضور نداشتید؟ و حق نزد ولی امر گرد آمده است.

او را به دست ستمگران وانهادید و امروز نزد خداوند هیچ یک از شما شفاعت شده نیست.

---

۱. مریم / ۸۹ و ۹۰: واقعاً چیز زشتی را آوردید. چیزی نمانده است که آسمان‌ها از این بشکافند و زمین چاک خورد و کوه‌ها به شدت فرو ریزند.

۲. ← ابن‌طیفور، بلاغات النساء، ۳۷؛ مفید، الامالی، ۳۲۰؛ طوسی، الامالی، ۹۱؛ طبرسی، الاحتجاج، ۲۰۳/۲.

۳. ماذا تقولون إن قال النبی لکم — ماذا فعلتم و انتم آخر الامم

بعترتی و بأهلی بعد مفتقدی — منهم اساری و قتلی ضرجوا بدم

ان کان هذا جزائی إذ نصحت لکم — ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی

← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۷۸/۶۹.

در هنگام آن دشمنی‌ها در سرزمین طف چون گرد آمدند آن مرگ‌ها از ایشان بازداشته نشد[1].

مرثیه‌هایی برای حسین علیه‌السلام

کمیت گفته است:

روزگار مرا خنداند و گریاند و البته این روزگار را رنگ‌ها و دیگرگونی‌های بسیار است.

گریه بر آن نه تنی بود که در سرزمین سوزان هدف نیرنگ قرار گرفتند و همه وامدار کفن‌ها شدند،

و شش تن دیگر که از آنان برتر نبودند: فرزندان عقیل که سزاوارترین سواران بودند.

سپس علی علیه‌السلام آن نکومرد که مولای ایشان بود و یاد آنان اندوه را در من برانگیخت[2].

وفی سروی گفته است:

روح و ریحان بر آن آرامگاهی که حسین علیه‌السلام تشنه در آن آرمید.

گویی جگرهای ما از یاد او بر آتش است یا بیم خنجر دارد.

لختی درنگ، که آنان رگ‌های پدر او را نبریدند، بل باکشتن او رشته‌های دیانت را دریدند[3].

---

۱. ماذا تقولون إن قال النبی لکم / یوم الحساب و صدق القول مسموع
خذلتم عترتی او کنتم غیبأ / و الحق عند ولی الامر مجموع
أسلمتموه بأیدی الظالمین فما / منکم له الیوم عند الله مشفوع
ما کان عند عداة الطف إذ حضروا / تلک المنایا و لا عنهن مدفوع
← مفید، الامالی، ۳۱۹؛ طوسی، الامالی، ۸۹.

۲. اضحکنی الدهر و ابکانی / و الدهر ذوصرف و الوان
لتسعة بالطف قد غودروا / صاروا جمیعا رهن اکفان
و ستة لایتجازی بهم / بنوعقیل خیر فرسان
ثم علی الخیر مولاهم / ذکرهم هیج احزانی
شعر را در دیوان الکمیت نیافتم.

۳. اقام روح و ریحان علی جدث / ثوی الحسین به ظمآن آمینا
کأن احشاءنا من ذکره ابدأ / تطوی علی الجمر او تخشی السکاکینا
مهلا فما نقضوا اوتار والده / و إنما نقضوا فی قتله الدینا

دعبل گفته است:

چرا بر حسین علیه السلام و کسانش نگریستی؟ چرا بر آن که محمد صلی الله علیه و آله بر او گریسته است گریه نکردی؟

در آسمان فرشتگانی پرفروغ و ارجمند که به رکوع و سجده‌اند بر او گریستند.

اما مردمان حق پیامبر محمد صلی الله علیه و آله را پاس نداشتند، آن‌گاه که گرمایی به او چشاندند که هرگز سرد نگردد.

حسین علیه السلام را کشتند و پیامبر صلی الله علیه و آله را در عزای نوادهٔ خویش نشاندند، و پس از حسین علیه السلام هیچ عزایی دیگر عزا نیست.

این حسین علیه السلام است که به شمشیر بند از بندش گسسته‌اند و به خون درغلتیده و شهید گشته است، برهنه و بی‌جامه و افتاده بر خاک، میان سم‌های اسبانی که آهنگ پیکر او کنند.

چگونه آرام توان گرفت، در حالی که زینب در میان اسیران است و با دلی سوزناک او را بانگ می‌زند که ای احمد،

ای جدّ من، سگ‌ها در امنیت آب خورند و سیراب شوند و ما از فرات رانده شویم.

جدّا، از غمداری و از این مصیبت طولانی و از آن رنج که می‌کشم بی‌قرارم و افتان و خیزانم[۱].

کشاجم گفته است:

چون به مصیبت‌های ایشان اندیشم تیر اندیشه و اندوه جهان را بدرد.

۱.

هلا بکیت علی الحسین و اهله	هلا بکیت لمن بکاه محمد
فلقد بکته فی السماء ملائک	زهر کرام راکعون و سجد
لم‌یحفظوا حق النبی محمد	إذ جرعوه حرارة ما تبرد
قتلوا الحسین فأثکلوه بسبطه	فالثکل من بعد الحسین مبدد
هذا حسین بالسیوف مبضع	و ملطخ بدمائه مستشهد
عار بلاثوب صریع فی الثری	بین الحوافر و السنابک یقصد
کیف القرار و فی السبایا زینب	تدعو بفرط حرارة یا احمد
یا جد ان الکلب یشرب آمناً	ریا و نحن عن الفرات نطرد
یا جد من ثکلی و طول مصیبتی	و لما اعانیه اقوم واقعد

← شعر دعبل بن علی الخزاعی، ۲۴۶.

برخی در جایی نزدیک بر خاک افتادند و برخی بسی دور در خون غلتیدند.
در کربلا آن روز سیاه و ظلمانی شد و زمانی ظلمت از میان رفت که آنان همه سر بریده شده بودند.
حرم او را طعم زبونی چشاندند و یارانش اندک بودند و دشمنان دوست‌نما مرگ را بدیشان خوراندند[1].

خالد بن معدان گفته است:

ای فرزند دختر پیامبر، سر تو را در حالی آوردند که سخت به خون درغلتیده بود.
تو را تشنه کشتند و در کشتن تو نه تنزیل را حرمت نهادند و نه تأویل را.
ای فرزند دختر پیامبر، گویی باکشتن تو آشکارا و عامدانه پیامبری را کشته‌اند.
آنان تکبیر می‌گویند که تو کشته شده‌ای، لیک باکشتن تو تکبیر و تهلیل را کشته‌اند[2].

سلیمان بن قته هاشمی گفته است:

بر خانه‌های خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله گذشتم و چون آن خانه‌ها خانه‌ای ندیدم که حرمتش پایمال شود.
مگر نمی‌بینی که در فقدان حسین علیه‌السلام زمین بیمار گشته و آبادی‌ها لرزیده است؟
آن کشتهٔ طف که از خاندان هاشم بود کمر مسلمانان را به زیر ذلت برد و کمرها به ذلت خم شد.
آنان امید مردمان بودند، لیک مصیبت مردمان شدند و این مصیبت‌ها بسی گران و بسی سترگ است.[3]

---

۱. اذا تفکرت فی مصابهم — اثقب زند الهموم قاطعه
فبعضهم قربت مصارعه — و بعضهم بعدت مطارحه
اظلم فی کربلاء یومهم — ثم تجلی و هم ذبائحه
ذل حماه و قل ناصره — و نال اقوی مناه کاشحه

← دیوان کشاجم، ۹۸، با اندکی تفاوت.

۲. جاؤا برأسک یا ابن بنت محمد — مترملا بدمائه ترمیلا
قتلوک عطشانا و لم‌یترقبوا — فی قتلک التنزیل و التأویلا
و کأنما بک یا ابن بنت محمد — قتلوا جهاراً عامدین رسولا
و یکبرون بأن قتلت و إنما — قتلوا بک التکبیر و التهلیلا

۳. مررت علی ابیات آل محمد — فلم‌أرها امثالها یوم حلت
←

سوسی گفته است:

اندوه من بر آن نواده است و بر آنچه به او رسید، که در رنج تشنگی به عطش درگذشت.

اندوه من بر آن کس که از زین فرو افتاد، در حالی که از میان مردمان هیچ یاوری نداشت.

اندوه من بر بدر هدایت که بر فراز نیزه رفت و ماه شب‌های تار او را همانندی کرد.

اندوه من بر زنان، آن گاه که به زور و به ستم در زنجیر اسارت کشیده شدند.

اندوه من بر آن صورت‌ها که پس از روزگار پاکی و پوشیدگی در برابر چشمان مردان آشکار شدند.

اندوه من بر آن گونه‌ای که در سرزمین سوختهٔ طف خاک عزا بر آن بنشست.

اندوه من بر آن قامتی افراشته که در سرزمین طف شمشیرهای دشمن آن را خم کرد[1].

همو گفته است:

چه بسیار اشک‌های به خون درآمیخته که در کربلا از دیدگان فروریخته است.

او را از یاد نمی‌برم که در آن سرزمین سوزان غریب و تنها و برهنه میان یاران افتاده بود.

گویی در برابر من است و زنان چون کنیزان حرمت‌دریده شده‌اند[2].

←

ألم‌تر ان الارض اضحت مريضة — لفقد الحسين و البلاد اقشعرت

و ان قتيل الطف من آل هاشم — اذل رقاب المسلمين فذلت

و كانوا رجاء ثم عادوا رزية — لقد عظمت تلک الرزيا و جلت

۱. لهفی علی السبط و ما ناله — قد مات عطشانا بکرب الظما

لهفی لمن نکس عن سرجه — ليس من الناس له من حمی

لهفی علی بدر الهدی إذ علا — فی رمحه يحکيه بدر الدجی

لهفی علی النسوة إذ برزت — تساق سوقاً بالعنا و الجفا

لهفی علی تلک الوجوه التی — ابرزن بعد الصون بين الملا

لهفی علی ذاک العذار الذی — علاه بالطف تراب العزا

لهفی علی ذاک القوام الذی — حناه بالطف سيوف العدا

۲. كم دموع ممزوجة بدماء — سكبتها العيون فی كربلاء

لست أنساه بالطفوف غريبا — مفرداً بين صحبه بالعراء

و كأنی به و قد لحظ النس — وان يهتكن مثل هتک الاماء

همو گفته است:

ای دیده، بر حسین علیه‌السلام اشک سرشار فروبار.

ای دیده، بر آن غریب گریه کن، آن‌گاه که او را پناه نیز ندادند.

ای چشم، بر آن زنان با کودکان خردسال گریان شو،

ای چشم، بر آن کشتهٔ افتاده در بیابان خشک بی‌دریغ گریه کن.[۱]

همچنین گفته است:

هلا، ای زادگان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، شکیبایی‌ام اندک شده است.

هلا، ای زادگان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، سرزمین‌ها از شما تهی شده است.

هلا، ای زادگان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، مرا هیچ آرام و قرار نمانده است.[۲]

همچنین گفته است:

شیعه را هیچ عذری نیست که چون خون حسین علیه‌السلام در کربلا بر زمین جاری شده است اشک از دیده روان سازد.

ای روز عاشورا، مرا تا زنده‌ام غرق دریای غم گذاشته‌ای.

بر دامن تو بود که حرمت خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله شکستند و پاره‌های تن آن مردان گسستند.

آیا توانم آبی سیراب خورد، در حالی که پسر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را هیچ آب ندادند تا جام مرگ خوراندند؟[۳]

---

۱. جودی علی حسین — یا عین بانغزار
جودی علی الغریب — إذ الجار لایجار
جودی علی النساء — مع الصبیة الصغار
جودی علی قتیل — مطروح فی القفار

۲. ألا یا بنی الرسول — لقد قل الاصطبار
ألا یا بنی الرسول — خلت منکم الدیار
ألا یا بنی الرسول — فلا قر لی قرار

۳. لا عذر للشیعی یرقی دمعه — و دم الحسین بکربلاء اریقا
یا یوم عاشورا لقد خلفتنی — ما عشت فی بحر الهموم غریقا

←

نیز گفته است:

از آن زمان که اندوه در دلم خانه کرد پلک‌هایم به شب‌زنده‌داری به ستوه آمد.

جارچی‌ای خبر مرگ ماهی را در سرزمین طف آورد که به رفتن و به باز آمدن بسی ارجمند بود.

او خبر مرگ حسین علیه السلام را ـ که جانم فدای او ـ در آن هنگام که دشمن او را در میان گرفته بود آورد.

در جمع جوانمردانی که او را یاری رساندند و با او همدردی کردند و به بزرگ‌ترین جهاد دست یازیدند،

تا همه رفتند و او تنها ماند و او را از اسب بر زمین افکندند،

و شمر سراغ او آمد و او را که تشنه بود جام مرگ نوشاند،

و سر او را بر نیزه کرد تا چون ماه در شب‌های تار بدرخشد،

و فرزندان و کسان او را بر شتران بی‌کجاوه به اسارت بردند [1].

همو گفته است:

آیا از یاد برم حسین علیه السلام را که در سرزمین سوخته بر خاک افتاد و یاران پاک او چون ستارگان درخشان پیرامونش پراکنده بودند؟

آیا از یاد برم حسین علیه السلام را آن‌گاه که سر او را چون ماهی در شب تیره و تار بر نیزه بردند؟

←

فیک استبیح حریم آل محمد	و تمزقت اسبابهم تمزیقا
أأذوق ری الماء و ابن محمد	لم‌یرو حتی للمنون اذیقا

۱.

و کل جفنی بالسهاد	مذ عرس الحزن فی فؤادی
ناع نعی بالطفوف بدراً	اکرم به رائحاً و غاد
نعی حسیناً فدته روحی	لما أحاطت به الأعادی
فی فتیة ساعدوا و واسوا	و جاهدوا أعظم الجهاد
حتی تفانوا و ظل فرداً	و نکسوه عن الجواد
و جاء شمر الیه حتی	جرعه الموت و هو صادی
و رکب الرأس فی سنان	کالبدر یجلو دجی السواد
و احتملوا أهله سبایا	علی مطایا بلا مهاد

آیا از یاد برم آن اسیرانی را که دخت پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و پس از روزگاری از حرمت و حفظ، حرمت ایشان دریدند؟[۱]

عونی گفته است:

ای پارهٔ قلب پیامبر صلی الله علیه و آله که در سرزمین سوخته بر شن‌های داغ افتاد و وانهاده شد.

ای جگری که در سینهٔ زهرا علیها السلام در سرزمین طف سوخت و از میان رفت.

کشته شدی و چشم پیامبر صلی الله علیه و آله را گریان ساختی و از رحمت، جبرئیل را گریاندی.[۲]

همو گفته است:

ای ماه که چون تابید رخ نهان ساخت، فقدان تو مرا در شیون نشانده است.

ای سختی‌های روزگار، دیگر رخت بربستنتان نیز مرا صلاحی نمی‌رساند.

پس از آن روز سخت حسین علیه السلام وای بر من که بخواهم از شوخی و بیهودگی لذتی جویم.

جانم به فدای آن تشنگانی که نانوشیده آب درگذشتند.

جانم به فدای آن ناموران هدایتگری که پگاهان با مرگ هماغوش گشتند.

ای سروران من، ای زادگان علی علیه السلام، پس از شما هدایت نیز گریسته و نوحه کرده است.

ای سروران من، ای زادگان امام من، این سخن را آشکارا و صریح می‌گویم:

حجر و مسعی را به تنهایی درافکندید و همدم بیابان و هامون شدید.

قرآن و «مثانی» و سوره‌های بلند فصیح را به تنهایی درافکندید.[۳]

---

۱. أأنسی حسیناً بالطفوف مجدلا — و من حوله الأطهار کالأنجم الزهر
أأنسی حسیناً یوم سیر برأسه — علی الرمح مثل البدر فی لیلة البدر
أأنسی السبایا من بنات محمد — یهتکن من بعد الصیانة و الخدر

۲. فیا بضعة من فؤاد النبی بالطف — أجرت کثیباً مهیلا
و یا کبداً فی فؤاد البتولة بالطف — ثلت فأضحت اکیلا
قتلت فأبکیت عین الرسول — و أبکیت من رحمة جبرئیلا

۳. یا قمر أغاب حین لاحا — أورثنی فقدک المناحا

←

همو گفته است:

از یاد نخواهم برد حسین علیه السلام را که در سرزمین طف بی‌جامه و برهنه بر خاک افتاده بود،
تشنه و دلدادهٔ جرعه‌ای از آب فرات و سیراب گشته از جام‌های لبالب مرگ.
با گوشهٔ چشم آبِ فرات را می‌نگرد و خویش را از آن محروم و بی‌بهره می‌بیند[۱].

زاهی گفته است:

چشم خویش را اگر کوتاهی کند می‌نکوهم و سرشک خود اگر فرو ریزد به کرانه می‌برم.
در یاد شما ای زادگان مصطفی صلی الله علیه و آله، اشکم بر گونه سرازیر شده است،
برای شما و بر شما پلک‌هایم به خواب آشنا نگشته و خشکیده است.
آیا در سرزمین عراق نیزه‌ها در پیکرهایتان شکست و بدن‌هایتان مثله گشت؟
آیا در عرصه‌های آن سرزمین سوخته، چون شما ماه‌های تابانی هست که چون فراز آید، نهان شود؟
امروز سرزمین یثرب از شما تهی گشته و چون صفحه‌ای بی‌نوشته و بیابانی بی‌برگ و بر است،
و کربلا غربتکده‌ای برای ستارگانی درخشان شده که فرو افتاده‌اند.
گویی زینب را می‌بینم که با گیسوانی پریشان گرداگرد حسین علیه السلام در طواف است،

←

یا نوب الدهر لم یدع لی	صرفک من حادث صلاحا
أبعد یوم الحسین ویحی	استعذب اللهو و المزاحا
یا بأبی أنفساً ظماة	ماتوا و لم یشربوا المباحا
یا بأبی غرة هداة	باکرها حتفها صباحا
یا سادتی یا بنی علی	بکی الهدی بعدکم و ناحا
یا سادتی یا بنی إمامی	أقولها عنوة صراحا
أوحشتم الحجر و المساعی	آنستم القفر و البطاحا
أوحشتم الذکر و المثانی	و السور الطوّل الفصاحا

۱.

لم أنس للحسین و قد ثوی	بالطف مسلوب الرداء خلیعا
ظمآن من ماء الفرات معطشا	ریان من غصص الحتوف نقیعا
یرنو إلی ماء الفرات بطرفه	فیراه عنه محرما ممنوعا

و موی خویش در خون گلوی او می‌غلتاند و از اندوه آنچه در درون دارد هویدا می‌سازد،
و فاطمه عليهاالسلام را می‌بینم که پریشان‌خاطر است و از این سوی بدان سوی می‌دود؛ چراکه تازیانه‌ها را در پهلوی خویش دیده است.
آن نوادهٔ پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله را بر آن خاک مویی سپید است که به خون جوشیده از گلوی او رنگین شده است،
و سر حسین عليه‌السلام پیشاپیش همراهان می‌رود و سپیدهٔ صبح را می‌ماند که از افق برآمده است[1].

همو گفته است:

از یاد نمی‌برم آن زنان را در کربلا و نیز حسین عليه‌السلام را که تشنه و تنها و بی‌کس بود.
ارجمندی که خاک بسترش شده بود و چوبدست هندی بر او رکوع و سجده می‌کرد.
آب می‌جست و فرات نزدیک بود و مردم را می‌دید و از ایشان دور بود[2].

ناشی گفته است:

اندوه مصیبت‌های فرزندان فاطمه عليهاالسلام جگر پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله را سوزانده است.

---

۱. اعـــاتب عـــینی اذا قـــصرت — و أفـــنی دمـوعی اذا مـا جـرت
لذكـــراكـــم يـا بـنی المـصطفی — دمـوعی عـلی الخـد قد سطرت
لكـــم و عـــليكم جـفت غـمضها — جـفونی عـن النـوم و استشعرت
امـــثل أجســادكم بـــالعراق — و فـــيها الأسـنة قـــد كسـرت
أمـــثلكم فـــی عـراص الطـفوف — بـــدور تكســـف اذا قـــمرت
غـدت ارض يـثرب من جـمعكم — كـــخط الصـحيفة إذ أقـــفرت
و أضـــحی بكـــم كـــربلا مـغربا — لزهـــر النـــجوم اذا غـــورت
كأنـــی بـــزينب حـول الحسـين — و مـــنها الذوائب قـــد نشـــرت
تـــمرغ فـــی نـــحره شـــعرها — و تـبدی من الوجـد مـا أضمرت
و فـــاطمة عـــقلها طـــائر — إذ السـوط فـی جـنبها أبـصرت
و للســـبط فـوق الثـری شـيبة — بـــفيض دم النـــحر قـد عـفرت
و رأس الحســـين أمـــام الرفـاق — كـــغرة صـــبح اذا أســـفرت

۲. لست أنسـی النسـاء فـی كـربلاء — و حســـين ظـــام فـريد وحـيد
مـــاجد يـــلثم الثـــری و عـليه — قـــضب الهـــند ركـــع و سـجود
يـــطلب المـاء و الفـرات قـريب — و يـری النـاس و هـو عـنه بـعيد

زنهار، پدرم فدای آن ماه‌های بدری که رخ پنهان کردند و طلوع آنان به غروب راه برد.

هلا ای روز عاشورا، گرفتاری‌ام به اندوه تو مرا به دردی بی‌درمان مبتلا ساخته است.

گویی پسر فاطمه علیها السلام را می‌بینم که بر زمین افتاده است و رخسار زیبا با خاک آشنا می‌سازد.

بر آن خاک قامتِ‌هایشان به شمشیر دو تا شد و سربریده شدند و با گونه‌های خون‌آلود به ریگ بیابان افتادند.

بر خاک افتاده‌ای که زمینی دیگر بر روی زمین است، و ای افسوس و درد بر آن پیکر رنجور،

که دشمنان او را به زیر گام بردند و اسبان اصیل بر پیکرش دواندند،

در حالی که دشمن سر او بریده و بر فراز نیزه‌ای بلند کرده بود،

و زنان حرمت‌شکسته و آسیمه‌سر به صحرا تاختند،

و با یتیمان بر جای مانده بر کشتگانی که پهلو به پهلو افتاده‌اند می‌گذشتند و به اسارت می‌رفتند.

گاه فرزندان علی علیه السلام را می‌بوسیدند و گاه بر پیکر زادگان عقیل بوسه می‌زدند،

و فاطمهٔ خردسال را پس از روزگاری از عزت و ارجمندی، اندوه و درد جامهٔ زبونی پوشاند،

و جد خویش را می‌خواند که جدّا، ما پس از تو هدف خونخواهی و انتقام شده‌ایم[۱].

۱.

مصائب نسل فاطمة البتول	نکت حسراتها کبد الرسول
ألا بأبي البدور لقين كسفا	و أسلمها الطلوع الى الافول
ألا يا يوم عاشورا رماني	مصابي منك بالداء الدخيل
كأني بابن فاطمة جديلا	يلاقي الترب بالوجه الجميل
يحرن في الثرى قداً و نحراً	على الحصباء بالخد التليل
صريعاً ظل فوق الأرض أرضا	فوا أسفا على الجسم النحيل
أعاديه توطأه و لكن	تخطاه العتاق من الخيول
و قد قطع العداة الرأس منه	و علوه على رمح طويل
و قد برز النساء مهتكات	يجززن الشعور من الاصول
يسرن مع اليتامى من قتيل	يخضب بالدماء الى قتيل
فطورا يلتثمن بني علي	و طوراً يلتثمن بني عقيل
و فاطمة الصغيرة بعد عز	كساها الحزن أثواب الذليل
تنادي جدها يا جد انا	طلبنا بعد فقدك بالذحول

مرتضی گفته است:

روز طف برای دین روزی تلخ بود.

در آن روز برای دل من هیچ مایهٔ شادی و خرسندی نماند.

لعنت خدا بر آن مردان که غاصبانه دنیا را از آن خود کردند.

چون ناتوان بودند مسالمت جستند و چون قدرت یافتند جنگ‌ها به راه انداختند،

و ستمگرانه و تجاوزکارانه کینهٔ بدر را از ما جستند[1].

همو گفته است:

در رخداد کربلا بنیادهایی از دین شکست که نه جایگزین دارد و نه التیام پذیرد.

برخی کسان به تصرف رفتند و به نیزه رانده شدند و برخی کشته شدند و به خاک درغلتیدند.

برخی چنان که تیرها و نیزه‌ها خواست مجروح شدند و برخی چنان که آرزوی کفتاران بود بر زمین افتادند[2].

سید رضی گفته است:

کربلا تو پیوسته کرب و بلا بوده‌ای. چه مصیبت‌ها که خاندان مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله نزد تو دیدند.

چه بسیار خون‌ها که از کشتگان بر خاک تو ریخت و چه بسیار اشک‌ها که از چشم‌ها بر تو فرو بارید،

---

۱. ان یوم الطف یوما — کان للدین عصیبا
لم یدع للقلب منی — فی المسرات نصیبا
لعن الله رجالاً — أترعوا الدنیا غصوبا
سالموا عجزاً فلما — قدروا شنوا الحروبا
طلبوا أوتار بدر — عندنا ظلما و حوبا

۲. لقد کسرت للدین فی یوم کربلا — کسائر لاتوسی و لا هی تجبر
فاما سبی بالرماح مسوق — و اما قتیل بالتراب معفر
و جرحی کما اختارت رماح و أنصل — و صرعی کما شاءت ضباع و أنسر

و چه بسیار میهمانان که بدین هامون بی‌برگ و بر درآمدند و پذیرایی نشدند.

خورشیدهایی از ایشان که خورشید در عظمت و بلندی و فروغ بدیشان نمی‌رسد، خورشید را به کسوف کشاندند،

و درندگان از پیکرهای آنان پاهای پیشگامی و دست‌های دهش به چپاول بردند،

و چهره‌هایی بود چون چراغ و چه بسا ماه‌ها که در محاق شدند و چه بسا ستارگان که فروافتادند.

شب‌ها آن‌ها را دیگرگون ساخت و دست ستمگر روزگار ویرانی و نابودی را بر آنان روا داشت.

ای پیامبر خدا، کاش آنان را می‌دیدی که برخی کشته‌اند و برخی به تصرف رفته،

برخی سوخته‌جانند که از سایه محروم داشته شوند و برخی تشنگانی که نای نیزه را سیراب کنند،

برخی پشت سواری دیگر بی‌زین و جهاز و بر مرکب نشانده شده و پیش برده شوند.

نسل او را به سان قربانیان روز عید سر بریدند و سپس زنان و فرزندان او را چون بردگان به گله پیش کشیدند.

او را پس از این که می‌دانستند پنجمین آل عبا است کشتند.

او مرده‌ای است که فاطمه علیها السلام بر او می‌گرید و پدر فاطمه صلی الله علیه و آله و علی آن مرد صاحب تعالی علیه السلام [1].

۱.

کـــربلا لازلت کـــرباً و بـــلا	مـــا لقـی عـندک آل المـصطفی
کـــم عـــلی تـربک لمـــا صـرعوا	مـن دم سـال و مـن دمـع جـری
و ضـــــیوف لفـــــلاة قـــفرة	نـــزلوا فـــیها عـــلی غـیر قـری
لم‌یـذوقوا المـاء حـتی اجـتمعوا	بـحدا السـیف عـلی ورد الردی
تکسـف الشمس شموس مـنهم	لاتـــــدانـــیها عـــلواً و ضـــیا
و تـنوش الوحش مـن أجسادهم	أرجـــل السـبق و ایـمان النـدا
و وجـــوها کـــالمصابیح فـــمن	قـــمر غـــاب و مـن نـجم هـوی
غـــــیرتهن اللـــــیالی و غـــدا	جـــائر الحکـــم عـــلیهن البـلی
یـــــا رســـول الله لو عـــاینتهم	و هـــم مـــا بـین قـتل و سـبی
مـن رمـیض یـمنع الظـل و مـن	عـــاطش یســقی أنـابیب القـنا
و مســـوق عـــاثر یســـعی بـــه	خـلف مـحمول عـلی غـیر وطـا
جـــزروا جـــزر الأضـاحی نسـله	ثـــم ســـاقوا أهـله سـوق الامـا

←

همو گفته است:

گریهٔ ما بر گریستن فاطمه علیهاالسلام بر فرزندان خویش اشک را از خانه بازداشته است.

در رفتار با آن شهید شرط وفاداری با فاطمه علیهاالسلام نگزاردند و او خود دید که فرات را از کسانی که آهنگش داشتند بازگرفته‌اند.

در گمان تو، آیا او می‌دانست که حسین علیه‌السلام راندهٔ نیزه و شمشیر کسانی شود که فرزندان رانده‌شدگان روز ولادت او بودند؟

مصیبت‌هایی در عراق بود که طایفه‌ای اموی در شام آن‌ها را از اعیاد خود می‌شمرد،

طایفه‌ای که از خشم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نپرهیخت و کاشتهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مزرع درو آنان گشت.

طایفه‌ای که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را از مدعیان خود کرد و چه بد اندوخته‌ای برای روز معاد خود گذاشت.

فرزندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر مرکب‌هایی ناراهوار نشانده شدند و خون حسین علیه‌السلام بر فراز نیزه‌های ایشان بود.

آه بر آن طایفه‌ای علوی که پس از پذیرفتن خواری پیروی از امویان از آنان تبعیت کرد،

و لگام ذلت بر دهان نهاد و داغ ستم بر شانهٔ خویش پذیرفت،

و حکومت را خودخواهانه و در غیاب صاحبانش از آن خویش کرد و آشکارا هرچه خواست به انجام رساند.

انتقام کینه‌های روزگار جاهلیت را نزد این خاندان جست و شعله حقد و بدخواهی کهن را بدین سان فرو نشاند.

ای روز عاشورا، تو را چه سوزها است که چون برافروزی دل را به التهاب آوری[1].

→

قــتلوه بــعد عـلم مـنهم — انــه خــامس أصـحاب الكسـا

مــيت تــبكى له فــاطمة — و أبــوها و عــلى ذوالعــلى

→ دیوان الشریف الرضی، ۳۳/۱ - ۳۵.

۱. شـغل الدمـوع عـن الديـار بكـاؤنا — لبكــاء فــاطمة عــلى أولادهـا

لم‌يخلفوها فى الشـهيد و قـد رأت — دفـع الفـرات يـذاد عـن ورادهـا

←

نخستین شعری که در رثای حسین علیه السلام گفته شد شعر عقبة بن عمیق سهمی از بنی‌سهم بن عوف بن غالب بود:

آن‌گاه که در این دنیا شما بیم می‌برید اگر که دیده به زندگی روشن گردد باید که این روشنایی به ظلمت بدل شود.

در کربلا بر قبر حسین علیه السلام گذشتم و از دیدگانم اشکی سرشار فروریخت.

پیوسته بر او مرثیه خوانم و در غم او گریه سر دهم و چشمانم اشک و نالهٔ خویش نثار کند.

پس از حسین علیه السلام، بر گروه‌هایی از یاران گریستم که قبرهایشان از دو سوی قبر او را دربر گرفته بود.

سلام بر مدفون‌شدگان قبرهای کربلا و البته سلام من که ایشان را زیارت کنند بسی اندک باشد.

سلامی در لحظهٔ شامگاه و پگاه که آمدن و رفتن نسیم صبا آن را برساند

و بوی مشک و عنبر خویش بر زائران قبر او بپراکند[1].

→

أتری درت ان الحسین طریدة	لقنا بنی الطراد عند ولادها
کانت مآتم بالعراق تعدها	امویة بالشام من أعیادها
ماراقبت غضب النبی و قد غدا	زرع النبی مظنة لحصادها
جعلت رسول الله من خصمائها	فلبئس ما ذخرت لیوم معادها
نسل النبی علی صعاب مطیها	و دم الحسین علی رؤس صعادها
وا لهفتاه لعصبة علویة	تبعت امیة بعد ذل قیادها
جعلت عران الذل فی آنافها	و علاط وسم الضیم فی أجیادها
و استأثرت بالأمر عن غیابها	و قضت بما شاءت علی اشهادها
طلبت ترات الجاهلیة عندها	و شفت قدیم الغل من أحقادها
یا یوم عاشوراء کم لک لوعة	تترقص الاحشاء من ایقادها

۱. | | |
|---|---|
| اذا العین قرت فی الحیاة و أنتم | تخافون فی الدنیا فأظلم نورها |
| مررت علی قبر الحسین بکربلا | ففاض علیه من دموعی غزیرها |
| فما زلت أرثیه و أبکی لشجوه | و یسعد عینی دمعها و زفیرها |
| و بکیت من بعد الحسین عصائبا | طافت به من جانبیها قبورها |

←

شاعری گفته است:

بادەنوشان مست اموی به خواب می‌روند و در کربلا کشتگانی‌اند که غم آن‌ها نخفته است.

اسلام را تنها طایفه‌ای کشتند که سبک‌خردان بر ایشان حکم راندند و خردورزانشان حکومت گزیدند.

پس پرچم دین به دست ستمگرانی افتاد و او این پرچم را به سویی کژ برد که راستش نتوان کرد[۱].

دیگری گفته است:

شرم اسلام از مخالفانش که برای آن عیب‌ها و کاستی‌ها یافته‌اند.

خاندان عزیر الاغ او را گرامی بدارند و بوسیدن سم آن را مایهٔ رستگاری دانند

و شمشیرهای شما نیز برای خشنودی یزید بدکار به خون فرزند پیامبرتان رنگین گردد[۲].

صنوبری گفته است:

ای برترین کسی که جامهٔ نبوت بر تن آراسته است،

بر دو نوادهٔ خویش آن اندازه اندوه بدار که تقدیر آن را اجازه نکند.

این یک کشتهٔ تیره‌بختان است و آن دیگری کشتهٔ زنازادگان.

در روز حماسهٔ حسین علیه‌السلام اشک زمین بلکه اشک آسمان فروریخت.

در روز حماسهٔ حسین علیه‌السلام آستانهٔ دروازهٔ عزت وانهاده گشت.

←

سلام علی أهل القبور بکربلا — و قل لها منی سلام یزورها

سلام بآصال العشی و بالضحی — تؤدیه نکباء الصبا و دبورها

و لاتبرح الوفاد زوار قبره — یفوح علیهم مسکها و عبیرها

۱. تبیت النشاوی من امیة نوّماً — و بالطف قتلی ماینام حمیمها

و ماقتل الاسلام إلا عصابة — تأمر نوکاها و نام زعیمها

فأضحت قناة الدین فی کف ظالم — اذا اعوج منها جانب لایقیمها

۲. وا خجلة الاسلام من اضداده — ظفروا له بمعائب و معاثر

آل العزیر یعظمون حماره — و یرون فوزاً لثمهم للحافر

و سیوفکم بدم ابن‌بنت نبیکم — مخضوبة لرضی یزید الفاجر

ای کربلا، چه بسیار اندیشه و اندوه که بر من باقی گذاشتی.

بر دامن تو چه بسیار روی‌ها که آب شکوه را جرعه جرعه سر کشد.

جانم فدای آن که جانانه به آتش پیکار درآمد،

آن هنگام که نیزه‌ها چون ستاره‌های آسمان در زره‌ها می‌نشست،

و آن که جامهٔ شکوه پوشیده بود زره صبر اختیار کرد،

و چون شیران امتناع ورزید که شیران امتناعی راستین دارند،

و بزرگوارانه درگذشت، آن‌گاه که تشنه در میان جمعی از تشنگان جان سپرد.

او را از چشیدن طعم آب بازداشتند و خداوند چنان کند که آن طایفه هرگز از آب طعم آب نیابند.

کیست فریادرس آن خاک‌آلود سم اسبان و آن هدف چوبدست خیانت و نیرنگ؟

کیست فریادرس آن فتادهٔ پاره پاره پیکر برهنه وانهاده در بیابان؟

کیست فریادرس آن حنوط کرده به خاک و غسل یافته به خون؟

کیست فریادرس پسر فاطمه عليها السلام آن پنهان از دیده‌ها؟[1]

۱.

یـــا خـــير مـــن لبس النــبـ	وة مـــن جـــميع الأنـــبياء
وجـــدی عـــلی سـبطيک	وجــد ليس يـــؤذن بـــالقضاء
هـــذا قـــتيل الأشـــقياء	و ذا قـــتيل الأدعـــياء
يـــوم الحســـين هـــرقت دم	ع الأرض بـــل دمـــع الســماء
يـــوم الحســين تــركت بـــا	ب العـــز مـــهجور الفـــناء
يـــا كـــربلا خـــلفت مـــن	كـــرب عـــلی و مـــن بــلاء
كـــم فـــيک مـــن وجـــه تشر	ب مـــاؤه مـــاء البـــهاء
نـــفسی فـــداء المـــصطلی	نـــار الوغـــی أی اصـــطلاء
حـــيث الأســـنة فـــی الجـوا	شـن كـالكواكب فــی السماء
فـــاختار درع الصـــبر حـــي	ث الصـــبر مـــن لبس الســناء
و أبـــی إبـــاء الاســـد	ان الاســـد صـــادقة الابـــاء
و قـــضی كـــريما إذ قـــضی	ظـــمآن فـــی نـــفر ظـــماء
مـــنعوه طـــعم المـــاء لا	وجـــدوا لمـــاء طـــعم مـــاء

←

شافعی گفته است:

قلبم از اندوه آکنده است و دلم سراسر افسرده و خوابم بس اندک و بیداری‌ام شگفت.

کیست که از من حسین عليه السلام را پیغام رساند، هرچند برخی جان‌ها و دل‌ها او را خوش ندارند.

کشتهٔ بیگناهی که پیراهنش گویی به آب ارغوان رنگین شده بود.

شمشیر را گریستنی، نیزه را ناله‌ای و اسب را پس از بانگ شیهه شیونی است.

دنیا برای خاندان محمد صلى الله عليه وآله به تزلزل افتاده و نزدیک است که کوه‌های سخت سرد ذوب شوند.

ستارگانی فروافتادند و کوکب‌هایی بی‌فروغ شدند و پرده‌هایی دریده شد و گریبان‌هایی چاک گردید.

بر آن که از خاندان هاشم برانگیخته شد درود باید فرستاد و او را به فرزندانش تسلّی باید گفت که این بسیار شگفت است.

اگر گناه من محبت خاندان محمد صلى الله عليه وآله بوده، این گناهی است که هرگز از آن توبه نخواهم کرد.

آنان شفیعان من در روز رستاخیز و در قیامتند، آن‌گاه که رخدادهای سخت برای ناظر امت رخ نماید[۱].

→

مــــن ذا لمـــــعفور الجـــوا	د مــــمال أعــــواد الخـــباء
مــــن للـــطريح الشـــلو عـــر	يــــانا مــــخلى بــــالعراء
مــــن للـــــمحنط بــــالترا	ب و للــــــمغسل بــــالدماء
مــــن لابــــن فــاطمة المــغيـ	ـب عــــن عــــيون الأوليـــاء

← دیو ان الصنوبری، ۳۸۲ و ۳۸۳.

۱.

تأوه قــــلبی و الفــؤاد كــئيب	و أرق نــومی فــالسهاد عـجيب
فمن مـبلغ عـنی الحسـين رسالة	و إن كــرهتها أنــفس و قــلوب
ذبـــيح بــلاجرم كأن قــميصه	صـبيغ بـماء الارجـوان خـضيب
فــللسيف اعــوال و للـرمح رنـة	و للخيل من بعد الصهيل نحيب
تــــزلزلت الدنــــيا لآل مــــحمد	و كادت لهم صم الجبال تذوب
و غـارت نجوم و اقشعرت كـواكب	و هــتک أسـتار و شـق جـيوب
يصلی علی المبعوث من آل هاشم	و يــغزی بــنوه إن ذا لعــجيب
لئــن كــان ذنبی حب آل محمد	فــذلک ذنب لست عــنه اتـوب
هم شفعائی يوم حشری و موقفی	اذا مــا بـدت للـناظرين خـطوب

← دیو ان الامام الشافعی، ۲۴ و ۲۵.

جوهری گفته است:

این عاشورای ما است. زنهار که آه و اندوه من بر دین است. ای خاندان یاسین عزا بگیرید.

امروز گریبان دین چاک شد و دختران احمد ﷺ چون دختران روم و چین به تصرف رفتند.

امروز در بالای تپه‌های آن سرزمین سوزان نوحه‌گری خواند: اکنون چه کسی دادرس یتیم و مسکین خواهد بود؟

امروز گریبان مصطفی ﷺ به خون خضاب شد و از بوی خوش عطر حوران بهشتی آکند.

امروز ستارگان افتخار خاندان مضر به گودال خواری و زبونی درافتادند.

امروز نور برافروختهٔ خدا خاموش گشت و آن نماد تقوا بر خاک کشیده شد.

امروز حرمت حاملان هدایت شکست و بر پیشانی اسلام پینهٔ ذلت نشست.

امروز عرش مقدس از پایه‌ها لرزید و اسب کران تاکران میدان را درنوردید.

امروز زادگان حرب به انتقام آن کینه‌های دیرین که از بدر و صفین در دل داشتند دست یافتند.

امروز نوادهٔ مصطفی ﷺ از دست او جرعه جرعه شرابی ناب نوشید[۱].

شاعری گفته است:

ای کربلا، ای اندوه و ای نالهٔ من، چه بسیار بر دامن تو پای‌ها و جمجمه‌ها فرو افتاد،

و دست‌های پرحرمت فاطمیان به شمشیر از تن جدا شد.

۱.

عاشورنا ذا ألا لهفي على الدين — خذوا حدادكم يا آل ياسين

اليوم شقق جنب الدين و انتهبت — بنات احمد نهب الروم و الصين

اليوم قام بأعلى الطف نادبهم — يقول من ليتيم او لمسكين

اليوم خضب جيب المصطفى بدم — امسى عبير بخور الحور و العين

اليوم خرت نجوم الفخر من مضر — على مناخر تذليل و توهين

اليوم اطفيء نور الله متقدأ — و جررت لهم التقوى على الطين

اليوم هتك اسباب الهدى مزقا — و برقعت غرة الاسلام بالهون

اليوم زعزع قدس من جوانبه — و طاح بالخيل ساحات الميادين

اليوم نال بنوحرب طوائلها — مما صلوه ببدر ثم صفين

اليوم جدل سبط المصطفى شرقا — من نفسه بنجيع غير مسنون

پایه‌های هدایت نگونسار گشت و فروپاشید و بر درهای آن برای همیشه قفل نهاده شد.

این مصیبت‌ها بسیار گران و سخت است[۱].

دیگری گفته است:

چه بسیار مرا در کربلا سروری است که جانم به فدایش سروری غریب بود.

چه بسیار مرا در کربلا سروری است که لشکرش در بیابان به تاراج رفت.

چه بسیار مرا در کربلا سروری است که درد او را درمانی نباشد.

چه بسیار مرا در کربلا سروری است که خاتم و ردای او را درربوده‌اند.

چه بسیار مرا در کربلا سروری است که ریش او از خون گلویش رنگین شده است.

چه بسیار مرا در کربلا سروری است که صدای مرا می‌شنود، لیک پاسخ نمی‌دهد.

چه بسیار مرا در کربلا سروری است که نی در حنجره‌اش فرو برده‌اند[۲].

دعبل گفته است:

سر پسر دخت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و وصی او علیه‌السلام در برابر ناظران بر فراز نیزه داشته می‌شود،

۱.

یا کربلا یا کربتی و زفرتی	کم فیک من ساق و من جمجمة
و من یمین للحسام بینت	للفاطمیات العظام الحرمة
قد خر أرکان العلی و انهدت	و غلقت ابوابه و سدت

تلک الرزایا عظمت و جلت

۲.

کم سید لی بکربلاء	فدیته السید الغریب
کم سید لی بکربلاء	عسکره بالعرا نهیب
کم سید لی بکربلاء	لیس لما یشتهی طبیب
کم سید لی بکربلاء	خاتمه و الردا سلیب
کم سید لی بکربلاء	خضب من نحره المشیب
کم سید لی بکربلاء	یسمع صوتی لا یجیب
کم سید لی بکربلاء	ینقر فی ثغره القضیب

و مسلمانان همه می‌بینند و می‌شنوند و هیچ‌کس نه مخالفتی می‌کند و نه ناله‌ای برمی‌آورد.
آن چشم که تو را آن‌سان دید کور شد و آن گوش که مصیبت تو شنید ناشنوا گردید.
پلک‌هایی را بیدار داشتی که خود پیشتر آرامش آن‌ها بودی و چشم‌هایی را به خواب بردی که از این پیش با یاد تو نمی‌خفتند.
هیچ سرزمینی نیست مگر آن که آرزو داشت منزل و آرامگاه تو باشد[1].

شاعری دیگر گفته است:

آن گاه که عاشورا فرامی‌رسد اندوه من بر خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دوچندان می‌شود و اشکم فرومی‌بارد.
عاشورا روزی است که زمین سراسر غبار و طوفان گرفت و رنگ آسمان دیگرگون شد.
خون فاطمیان آشکارا بر زمین ریخته بودند و اگر خورشید آسمان را عقل و هوش بود به روی درمی‌افتاد.
جانم به فدای آن صورت‌ها که بر خاک آسود و جانم به فدای آن پیکرها که در آن بیابان بی‌جامه ماند.
جانم به فدای آن سرها که بر نیزه به شام رفت و راهنمای نیزه‌های درخشان بود.
جانم به فدای لب‌های خشکیده از تشنگی که از آب فرات یک قطره بهره نیافت.
جانم به فدای چشم‌های گذرایی که بیدار ماند و قطره قطره آب را دید و برشمرد.
جانم به فدای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله که سربرهنه و درحالی‌که پوششی بر آنان بشناخته نبود رهسپار شدند[2].

---

۱. رأس ابن بنت محمد و وصیه — للناظرین علی قناة یرفع
و المسلمون بمنظر و بمسمع — لا منکر منهم و لا متفجع
کحلت بمنظرک العیون عمایة — و أصم رزؤک کل اذن تسمع
أیقظت أجفاناً و کنت لها کری — و أنمت عیناً لم‌تکن بک تهجع
ما روضة إلا تمنت أنها — لک منزل و لخط قبرک مضجع

← شعر دعبل بن علی الخزاعی، ۱۴۱.

۲. اذا جاء عاشور تضاعف حسرتی — لآل رسول الله و انهل عبرتی
هو الیوم فیه اغبرت الأرض کلها — وجوماً علیها و السماء اقشعرت

←

ابوالفرج ابن‌جوزی گفته است:

ای حسین، سوگند به جد تو که به هدایت برانگیخته شد، و این سوگندی راستین است که خدای حق درباره‌اش از من بپرسد،

اگر در کربلا حضور می‌داشتم، در گشودن گره از کار تو تا آخرین توان تلاش می‌کردم،

و از دشمنانتان به لبهٔ شمشیر و تیغهٔ تیز خنجر سیراب می‌شدم.

لیک افسوس که به تیره‌بختی در روزگاری پسین آمده‌ام و همهٔ اندوه و بی‌تابی‌ام میان نجف و بابل است.

اگر نمی‌توانم بر دشمنان شما چیرگی یابم، دست کم مرا اندوه است و اشکی که از دیده فروبارم[1].

شاعری دیگر گفته است:

ای سوز سینه و ای آتش درون، ای برادر، ستون‌های هستی‌ام درهم شکست و توانم از میان رفت.

تو مرا تکیه‌گاه بودی و اکنون مرا نه اندوخته‌ای مانده، نه تکیه‌گاهی و نه پناهگاهی.

من به تو امید داشتم. اما آن امید که داشتم مرا حاصل نگشت و نومید شد.

ای پسر مادرم، اگر در من تأمل کنی، چیزی بینی که دشمن را شاد کند.

→

اریقت دماء الفاطميين بالملا — فلو عقلت شمس النهار لخرت

بنفسي خدوداً في التراب تعفرت — بنفسي جسوما بالعراء تعرت

بنفسي رؤساً معليات على القنا — إلى الشام تهدى بارقات الأسنة

بنفسي شفاه ذابلات من الظما — و لم‌تحظ من ماء الفرات بقطرة

بنفسي عيونا عابرات سواهر — الى الماء منها قطرة بعد قطرة

بنفسي من آل النبي خرائد — حواسر لم‌تعرف عليهم بسترة

۱. أحسين و المبعوث جدك بالهدى — قسما يكون الحق فيه مسائلي

لو كنت شاهد كربلا لبذلت في — تنفيس كربك جهد بذل الباذل

و سقيت حد السيف من اعدائكم — جللا و حد السمهري الذابل

لكنني اخرت عنك لشقوتي — فبلابلي بين الغري و بابل

إن لم‌أفز بالنصر من أعدائكم — فأقل من حزن و دمع سائل

آن درد و رنج سفر و آن خواری اسارت که بر من وارد آمده بر دشمن تو نیز وارد آمده است.

ای شفیع من، در این روز حماسه فدایت شوم و تو را فدا باشم.

ای سرورم، پس از تو خواه زنده باشم و خواه در خاک، هرگز زندگی برایم شیرین مباد[1].

دیگری گفته است:

ای کسی که حسینعليه‌السلام را پیکری افتاده بر کرانهٔ فرات، و سر او را بر فراز نیزه دیده است،

و زینب را نیز دیده است که فریاد می‌زند: حامیانم را کشته‌اند. جدّا، کاش می‌دیدی که چگونه در اسارتیم و ما را حرمت دریده‌اند[2].

---

۱. یا حر صدری یا لهیب الحشا — انهد رکنی یا أخی و القوی
کنت أخی رکنی و لم‌یبق لی — ذخر و لا رکن و لا ملتجی
و کنت أرجوک فقد خانني — ما کنت أرجوه فخاب الرجا
یا ابن امی لو تأملتنی — رأیت منی ما یسر العدا
حل بأعدائک ما حل بی — من ألم السیر و ذل السبی
و یا شفیعی أنا أفدیک من — یومک هذا و أکون الفدا
و لا هنانی العیش یا سیدی — ما عشت من بعدک أو ادفنا

۲. یا من رأی حسیناً شلواً لدی الفرات — و الرأس منه عال فی ذروة القناة
و زینب تنادی قد قتلوا حماتی — یا جد لو ترانا أسری مهتکات

فصل ۱۰

زیارت امام حسین علیه السلام

اسحاق بن عمار گوید: امام صادق علیه السلام فرموده است: «هیچ فرشته‌ای در آسمان‌ها و زمین نیست مگر آن که از خدای تعالی می‌خواهد او را اجازهٔ زیارت قبر حسین علیه السلام دهد، و فرشتگان گروهی پایین می‌آیند و گروهی بالا می‌روند»[1].

در فردوس دیلمی است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «موسی بن عمران علیه السلام از پروردگار خود زیارت قبر حسین بن علی علیه السلام را خواست و همراه با هفتاد هزار تن از فرشتگان آن قبر را زیارت کرد»[2].

ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده است: «خداوند چهار هزار فرشتهٔ ژولیده‌موی خاک‌آلود را بر قبر حسین علیه السلام گمارده است که تا روز قیامت بر او می‌گریند. هرکس با شناخت حق او آن را زیارت کند او را بدرقه کنند تا به جایگاه امن خویش رسد و اگر او بیمار شود هر پگاه و

---

۱. «لیس ملک فی السماوات و الأرض إلا و هم یسألون الله تعالی أن یأذن لهم فی زیارة قبر الحسین ففوج ینزل و فوج یعرج». ← ابن‌قولویه، کامل الزیارات، ۲۳۴؛ ابن‌بابویه، ثواب الاعمال، ۹۶؛ مفید، المزار، ۲۴؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۹۴؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۴۶/۶.

۲. «ان موسی بن عمران سأل ربه زیارة قبر الحسین بن علی فزاره فی سبعین الف من الملائکة». ← دیلمی، الفردوس، ۲۲۷/۱.

شامگاه به عیادتش روند و اگر بمیرد در تشییع او حاضر شوند و تا روز قیامت برایش آمرزش طلبند»[۱].

امام باقر علیه السلام فرموده است: «شیعیان ما را بگویید به زیارت حسین علیه السلام روند؛ که زیارت او بلاهای ویرانی، آتش، غرق شدن و خوراک درندگان شدن را دور کند. زیارت او از جانب خداوند بر هر کس که امامت او را پذیرفته باشد واجب است»[۲].

اسحاق بن عمار گفته: امام صادق علیه السلام فرموده است: «میان قبر حسین علیه السلام تا آسمان هفتم جای شدآمد فرشتگان است»[۳].

امام کاظم علیه السلام فرموده است: «هرکس با شناخت حق حسین علیه السلام قبر او را زیارت کند، خداوند همهٔ گناهان پیشین و پسین او را بیامرزد»[۴].

امام صادق علیه السلام فرموده است: روزی حسین علیه السلام بر دامن پیامبر صلی الله علیه و آله بود و پیامبر صلی الله علیه و آله با او بازی و شوخی می‌کرد.

عایشه گفت: این کودک چه خوشایندت افتاده است!

فرمود: «وای بر تو، چگونه او را دوست نداشته باشم و مرا خوشایند نیفتد، در حالی که میوهٔ دل من و روشنایی دیدهٔ من است. زنهار که امت من او را خواهند کشت. هرکس پس از من او را زیارت کند خداوند ثواب یک حج از حج‌های من به او دهد»[۵].

عایشه گفت: ای پیامبر خدا، یک حج از حج‌های تو؟

---

۱. «و کل الله بقبر الحسين اربعة آلاف ملكا شعثاً غبراً يبكونه الى يوم القيامة فمن زاره عارفا بحقه شيعوه حتى يبلغوه مأمنه، و إن مرض عادوه غدوة و عشياً، و اذا مات شهدوا جنازته و استغفروا له الى يوم القيامة». ← ابن‌قولویه، کامل الزیارات، ۲۳۲؛ کلینی، الکافی، ۵۸۱/۴؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۶۴؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۹۴.

۲. «مروا شيعتنا بزيارة الحسين فان زيارته تدفع الهدم و الحرق و الغرق و أكل السبع و زيارته مفترضة على من أقرله بالامامة من الله». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۲۰۶؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۹۴.

۳. «ما بين قبر الحسين و السماء السابعة مختلف الملائكة». ← ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۵۷۹/۲؛ همو، ثواب الاعمال، ۹۶ و ۹۷.

۴. «من زار قبر الحسين عارفا بحقه غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر». ← کلینی، الکافی، ۵۸۲/۴؛ ابن‌قولویه، کامل الزیارات، ۲۶۲، ۲۶۴ و ۲۶۵؛ ابن‌بابویه، ثواب الاعمال، ۸۵ و ۸۶؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۹۴.

۵. «و يلك كيف لااحبه و لا اعجب به و هو ثمرة فؤادي و قرة عيني أما ان امتي ستقتله فمن زاره بعد وفاته كتب الله له حجة من حججي».

فرمود: آری، دو حج از حج‌های من.

گفت: دو حج از حج‌های تو؟

فرمود: آری، و سه حج.

راوی گفته است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله همچنان بر شمار آن‌ها می‌افزود و چندبرابر می‌کرد تا به هفتاد حج از حج‌های پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله همراه با عمرهٔ هرکدام رسید[1].

شاعری گفته است:

جعفر صادق علیه‌السلام که از فرزندان او است ما را از فضل او کاملاً آگاهانده است،

از جد او روایت کرده که هرکس راکه به زیارت او رود پاداش هفتاد سال حج خانه خدا خواهد بود[2].

در الرسالة المقنعة[3] و المزار[4] کلینی به سند او از امام رضا علیه‌السلام است که فرمود: «هرکس قبر ابوعبدالله علیه‌السلام را در کرانهٔ فرات زیارت کند چون کسی باشد که خدای را در فراز عرش او زیارت کرده است»[5].

عبدی این مضمون را به نظم درآورده است:

بنابر آنچه از راویان ثقه برایمان از ائمه علیهم‌السلام نقل شده چنین آمده است:

هرکس او را زیارت کند چون کسی باشد که صاحب عرش را بر عرش خود، بدون اتصاف به صفات، زیارت کند[6].

البته مقصود این سخن آن است که چون کسی باشد که خدایی بر عرش را پرستش کند.

---

۱. برای روایت و نیز متن پیشگفته ← ابن‌قولویه، کامل الزیارات، ۱۴۴؛ طوسی، الامالی، ۶۶۸.

۲. فجعفر الصادق من ولده ... خبرنا من فضله بالثمام
عن جده ان لمن زاره ... ثواب حج البیت سبعین عام

۳. ← مفید، المقنعة، ۴۵۸.

۴. از این کتاب نشانی نیافتم. در «ابواب الزیارات» کتاب الکافی (۵۴۸/۴) نیز این روایت را ندیدم.

۵. «من زار قبر ابی عبدالله بشط الفرات کان کمن زار الله فوق عرشه».

۶. و حدیث عن الأئمة فیما ... قد روینا عن الشیوخ الثقات
ان من زاره کمن زار ذاالعر ... ش علی عرشه بغیر صفات

بخش ۱۸

امامت علی بن حسین
امام زین العابدین علیه‌السلام

فصل ۱

مقدمات

سپاس خدای را، پدیدآورندهٔ آسمان‌ها، آفرینندهٔ نور و ظلمت و دانای رازهای نهان و نهفته، همان فرستندهٔ آیت‌ها و دلالت‌ها، روشنگر دلایل و بینات، دهندهٔ نعمت‌ها و برکات، بخشندهٔ رحمت و خیر سرشار، رسانندهٔ نیکان به مراتب والا، فروبندهٔ بدکاران به فروترین مرتبه‌های دوزخ، پاسخگوی هر گرفتار در گرفتاری‌های سخت، شنوندهٔ هر صدا در خلوت و راهنمای هر سرگشته در هر بیابان بی‌نشان، روشنی‌بخش آسمان‌های نورانی، آذین‌دهندهٔ زمین به کواکب گذران. خدایی که ابرهای پرباران را روانه کند و کوه‌های استوار را به جنبش درآورد. برانگیزندهٔ پیامبران به بشارت‌ها، برآورندهٔ حاجت‌ها، برگشایندهٔ اندوه و اندیشه، پذیرندهٔ عبادت‌ها و منّت‌بخش بر بندگان خویش به درجات رفیع. او خود فرمود: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِى جَعَلَكُمْ خَلَٰٓئِفَ ٱلْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَٰتٍ﴾[1].

---

۱. انعام / ۱۶۵: و او است کسی که شما را در زمین جانشین قرار داد و بعضی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی برتری داد.

گواه‌هایی قرآنی

امام زین‌العابدین علیه السلام دربارهٔ ﴿وَ مِمَّنْ هَدَيْنَا وَ اَجْتَبَيْنَآ﴾ [۱] فرموده است: مقصود این سخن ماییم [۲].

در روایتی در ذیل آیهٔ ﴿هُوَ سَمَّيٰكُمُ ٱلْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ﴾ [۳] آمده است که دعوت ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام برای خاندان محمد صلی الله علیه و آله بود [۴]؛ زیرا فراخوان آنان برای کسانی از قریش بوده است که در حرم سکونت داشته‌اند تا آن زمان که محمد صلی الله علیه و آله آمده است و آنان به او ایمان آورده و از وی پیروی کرده‌اند.

این که فرمود: ﴿وَ يَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [۵] نیز مقصود آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله بر خاندان خویش گواه است و پس از او، خاندان وی بر مردمان گواهند [۶].

از آیهٔ ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَادُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِى كُنْتَ اَنْتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَاَنْتَ عَلىٰ كُلِّ شَىْءٍ شَهِيدٌ﴾ [۷] نیز همین حقیقت برمی‌آید؛ زیرا هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله درگذشت، عترت او بدان اعتبار که از اویند گواه بر مردم شدند [۸].

عبدالله بن حسین از امام زین‌العابدین علیه السلام روایت کرده که دربارهٔ ﴿لِتَكُونُوا شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ﴾ [۹] فرموده است: ما همان‌هاییم.

محمد بن سالم از زید بن علی نقل کرده و ابوجارود و ابوالصباح کنانی از امام صادق علیه السلام روایت

---

۱. مریم / ۵۸: و از کسانی که آنان را هدایت نمودیم و برگزیدیم.

۲. ← طبرسی، مجمع البیان، ۴۳۱/۶.

۳. حج / ۷۸: او بود که قبلاً شما را مسلمان نامید.

۴. ← قمی، تفسیر القمی، ۸۸/۲.

۵. بقره / ۱۴۳: و پیامبر بر شما گواه باشد.

۶. ← کلینی، الکافی، ۱۹۰/۱؛ ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۲۱/۲؛ سلیم‌بن‌قیس، کتاب سلیم، ۴۶۵؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۶۳/۱؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۶۲.

۷. مائده / ۱۱۷: و تا وقتی در میانشان بودم بر آنان گواه بودم. پس چون روح مراگرفتی تو خود بر آنان نگهبان بودی و تو بر هر چیز گواهی.

۸. ← قمی، تفسیر القمی، ۸۸/۲.

۹. بقره / ۱۴۳: تا بر مردم گواه باشید.

کرده و ابوحمزه از امام سجاد علیه السلام روایت کرده که دربارهٔ ﴿ثُمَّ اهْتَدىٰ﴾[۱] فرموده است: پس مردمان را به سوی ما خاندان راه نماید[۲].

ابوحمزه ثمالی گفته است: از علی بن حسین علیه السلام دربارهٔ ﴿وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً﴾[۳] پرسیدند.

امام علیه السلام فرمود: در عراق مردم نزد شما در این‌باره چه می‌گویند؟

گفت: می‌گویند: مقصود مکه است.

امام علیه السلام پرسید: آیا دیده‌ای که در مکه بیش از هر جای دیگری بازار باشد؟

گفت: پس مقصود چیست؟

امام علیه السلام فرمود: مقصود آیه برخی از کسان است.

پرسید: در کجای کتاب خدا چنین دلالتی هست؟

فرمود: مگر نشنیده‌ای که خداوند فرموده است: ﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا﴾[۴] و فرموده است: ﴿وَ تِلْكَ الْقُرىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ﴾[۵] و فرموده است: ﴿وَ سْئَلِ الْقَرْيَةَ﴾[۶]؟ آیا ما از آبادی می‌پرسیم یا از کسان و از کاروان؟

پرسید: آنان چه کسانی هستند؟

فرمود: ما آن کسانیم. خداوند همچنین فرموده است: ﴿سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَ أَيَّامًا آمِنِينَ﴾[۷]؛ یعنی در امان از تردید و تزلزل[۸].

---

۱. طه / ۸۲: و راهبر شود.

۲. ← قمی، تفسیر القمی، ۶۱/۲؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۱۸۱ و ۲۵۷؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۴۰/۱ و ۱۰۳/۲.

۳. سبأ / ۱۸: و میان آنان و آبادانی‌هایی که در آن‌ها برکت نهاده بودیم شهرهای متصل به هم قرار داده بودیم.

۴. طلاق / ۸: و چه بسیار شهرها که از فرمان پروردگار خود و پیامبرانش سرپیچیدند.

۵. کهف / ۵۹: و مردم آن شهرها هلاکشان کردیم.

۶. یوسف / ۸۲: و از مردم شهر بپرس.

۷. سبأ / ۱۸: در این راه‌ها شبان و روزان آسوده‌خاطر بگردید.

۸. ← ابوحمزه ثمالی، تفسیر ابی حمزة الثمالی، ۲۷۲؛ طبرسی، الاحتجاج، ۴۱/۲ - ۴۳.

امام صادق علیه السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾[1] فرموده: این آیه به طور ویژه دربارهٔ ما و فرزندان ما نازل شده است[2].

در روایتی دیگر از آن امام علیه السلام و همچنین از پدر ایشان است که فرموده‌اند: این آیه اختصاصاً از آن ما است و به ما نظر دارد[3].

در روایت جارود از امام باقر علیه السلام است که فرمود: مقصود خاندان محمد صلی الله علیه و آله است[4].

زید بن علی نیز گفته است: ما همان کسان هستیم.

ابان بن صلت گفته است: مأمون درباره معنای آیه از عالمان پرسید. گفتند: مقصود همهٔ امت است.

سپس از امام رضا علیه السلام پرسید: ای ابوالحسن، تو چه می‌گویی؟

فرمود: می‌گویم: خداوند از این آیه تنها عترت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله را اراده فرموده است و نه دیگران را[5].

زیاد بن منذر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده است: این آیه برای خاندان محمد صلی الله علیه و آله و شیعیان ایشان است[6].

جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده است: «برترین خاندان یعنی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله»[7].

محمد بن جابر گفته است: خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله برترین خاندانی هستند که برای مردم آمده‌اند.

زیاد بن منذر از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرموده است: ﴿ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ﴾ از ما [شیعیان] کسی است که یک بار کار درست انجام دهد و یک بار کار نادرست، ﴿مُقْتَصِدٌ﴾ نیز آن کسی است که پیوسته

---

۱. فاطر / ۳۲: سپس این کتاب را به آن بندگان خود که آنان را برگزیده بودیم به میراث دادیم.

۲. برای روایت حاکی از نزول آیه دربارهٔ امامان علیهم السلام ← صفار، بصائر الدرجات، ۶۶؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۵۰۵/۲؛ طبرسی، الاحتجاج، ۱۳۸/۲.

۳. ← طبرسی، مجمع البیان، ۲۴۵/۸.

۴. ← قمی، تفسیر القمی، ۲۰۹/۲؛ صفار، بصائر الدرجات، ۶۶؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۵۵۶.

۵. «اقول اراد الله بذلک العترة الطاهرة لا غیرهم». ← ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲۰۶/۲؛ همو، الامالی، ۶۱۵.

۶. برای مضمون نزدیک ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی ۳۴۸.

۷. «خیر اهل بیت یعنی اهل بیت النبی». این متنی است که در مناقب آمده است. 'ما آنچه در تفسیر ابن ابی حاتم (۷۳۳/۳) از امام باقر علیه السلام روایت شده این است که در تفسیر ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ فرمود: یعنی برترین خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله (خیر اهل بیت النبی).

در کار عبادت باشد و در پرستش بکوشد، ﴿سَابِقٌ بِٱلْخَيْرَاتِ﴾ هم علی‌علیه‌السلام، حسن‌علیه‌السلام و حسین‌علیه‌السلام است و هرکس که از خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله شهید شود[1].

در روایت سالم از امام باقرعلیه‌السلام است که فرمود: ﴿سَابِقٌ بِٱلْخَيْرَاتِ﴾ امام است، ﴿مُقْتَصِدٌ﴾ کسی است که امام را بشناسد و ﴿ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ﴾ کسی که امام را نشناسد[2].

ابوحمزه از امام باقرعلیه‌السلام روایت کرده که در تفسیر ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾[3] فرموده است: ما همان کسانیم[4].

ابوجارود از امام باقرعلیه‌السلام روایت کرده که دربارهٔ ﴿وَإِنَّ هٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَٱتَّقُونِ﴾[5] فرموده: مقصود خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است[6].

ابوحازم در روایتی آورده است که مردی از امام زین‌العابدین‌علیه‌السلام پرسید: آیا نماز را می‌دانی؟

ابوحازم گوید: من بر آن مرد تاختم.

امام‌علیه‌السلام فرمود: ای ابوحازم، لختی درنگ که عالمان بردبار و مهربان باشند.

آن‌گاه به آن مرد رو کرد و فرمود: آری، آن را می‌دانم.

آن مرد دربارهٔ اعمال، تروک، واجبات و مستحبات نماز پرسید تا بدین جا رسید که پرسید: افتتاح آن چیست؟

فرمود: تکبیر.

پرسید: برهان آن چیست؟

---

۱. ← طبرسی، مجمع البیان، ۲۴۶/۸.

آنچه در این روایت آمده ناظر است به آیهٔ ۳۲ سورهٔ فاطر: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا ٱلْكِتَابَ ٱلَّذِينَ ٱصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِٱلْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ ٱللهِ ذٰلِكَ هُوَ ٱلْفَضْلُ ٱلْكَبِيرُ﴾؛ سپس این کتاب را به آن بندگان خود که آنان را برگزیده بودیم به میراث دادیم. پس برخی از آن‌ها بر خود ستمکارند و برخی از ایشان میانه‌رو، و برخی دیگر در کارهای نیک به فرمان خدا پیشگامند و این خود توفیق بزرگی است.

۲. ← کلینی، الکافی، ۲۱۵/۱.

۳. آل‌عمران / ۱۱۰: شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید.

۴. ← قمی، تفسیر القمی، ۱۹۰/۱.

۵. مؤمنون / ۵۲: و در حقیقت، این امت شما است که امتی یگانه است و من پروردگار شمایم. پس از من پروا بدارید.

۶. روایت را در منابع کهن نیافتم.

فرمود: قرائت.

پرسید: خشوع آن چیست؟

فرمود: نگریستن به سجده‌گاه.

پرسید: تحریم آن چیست؟

فرمود: تکبیرة الاحرام.

پرسید: تحلیل آن چیست؟

فرمود: سلام.

پرسید: جوهر آن چیست؟

فرمود: تسبیح.

پرسید: نشان آن چیست؟

فرمود: تعقیب.

پرسید: کامل شدن آن چیست؟

فرمود: صلوات بر محمد و خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله.

پرسید: علت قبول آن چیست؟

فرمود: ولایت ما و برائت از دشمنان ما.

گفت: برای هیچ‌کس بهانه‌ای نگذاشته‌ای. سپس برخاست در حالی که این آیه را می‌خواند: ﴿اَللّٰهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾[1] و به همین حال پشت کرد و از دیده‌ها پنهان شد.

تار نخی که گرو نهاد

در کافی است که زین‌العابدین علیه‌السلام از یکی از وابستگان خود ده هزار درهم قرض خواست.

آن مرد وثیقه‌ای خواست.

راوی گوید: امام علیه‌السلام تاری از کنارهٔ ردای خود کشید و فرمود: این وثیقه باشد.

گویی آن مرد این وثیقه را خوش نداشت. از این روی امام از او پرسید: آیا من وفادارترم یا حاجب؟

گفت: تو وفادارتری.

---

۱. انعام / ۱۲۴: خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد.

فرمود: پس چگونه است که حاجب بن زراره با آن که کافر بود کمانی را که چوبی بیش نیست گرو نهاد و بدان وفا کرد[۱]، لیک من به رشتهٔ رداکه وثیقه باشد پایبند نباشم؟

راوی گفته است: مرد آن بند را از او ستاند و درهم‌ها را به او داد و آن تار نخ را نیز در ظرفی نهاد.

مدتی بعد خداوند عزّ و جلّ مالی به امام علیه‌السلام رساند و امام آن را نزد آن مرد برد و فرمود: بگیر. مال تو را برایت آماده کرده‌ام. وثیقه‌ام را نیز بیاور.

مرد گفت: فدایت شوم، آن را گم کرده‌ام.

فرمود: در این صورت مال خویش را از من نمی‌ستانی. کسی چون من پیمان خود را بی‌مقدار شمَرَد؟

راوی گوید: مرد سراغ آن ظرف رفت و ناگهان تار را در آن دید.

آن را به علی بن حسین علیه‌السلام داد و علی بن حسین علیه‌السلام نیز درهم‌ها را به او پس داد و آن بند را گرفت[۲].

دلیل امامت

اما دلیل امامت زین‌العابدین علیه‌السلام این است که ثابت شده است امام باید منصوص باشد. هرکس این حقیقت را پذیرفته باشد امامت آن حضرت را نیز باور دارد.

همچنین زمانی که ثابت شود امام باید معصوم باشد آن که بر این باور باشد به این یقین می‌رسد که امامِ پس از حسین علیه‌السلام فرزند او علی علیه‌السلام است؛ چه، همهٔ کسانی که پس از حسین علیه‌السلام دعوی امامت کردند از بنی‌امیه و خوارج و از کسانی‌اند که معصوم نبودن آن‌ها محلّ اجماع است.

در این میان کیسانیه هرچند به نص معتقدند، اما به نص صریح عقیده ندارند.

همچنین، در حساب جملهٔ «علی بن الحسین زین‌العابدین»، هم‌سنگ «امام المؤمنین اجمعین» است و هریک از این دو عبارت با عدد چهارصد و هفتاد و هشت برابری کنند.

---

۱. «قوس حاجب» یا کمان حاجب بن زراره تمیمی که ضرب‌المثل شده اشاره به این داستان است که حاجب پس از گرفتار آمدن خاندانش به قحطی به سبب نفرین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، نزد کسری رفت و از او اجازه خواست تا در سرزمین وی مسکن گزینند. حاجب برای ضمانت رفتارهای مردمان کمان خود را گرو نهاد و این گرو پذیرفته شد و او و خاندانش سخت بدین تعهد پایبند بودند. زمانی که آن طایفه دیگربار به دعای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به زندگی قوم پیشین بازگشتند وارثان حاجب آن کمان را از کسری گرفتند. ← ابن‌قتیبه، المعارف، ۶۰۸؛ ابن‌جوزی، تلقیح فهوم اهل الاثر، ۵۲۳؛ ثعالبی، ثمار القلوب، ۶۲۵.

۲. ← کلینی، الکافی، ۹۶/۵ و ۹۷.

دلیل دیگر هم آن که امروز به رغم این که زمان چندانی از روزگار علی بن حسین علیه السلام نگذشته است و ما را با آن دوران فاصلهٔ بسیاری نیست، اما نسل ایشان از شمار قبایل عرب و طایفه‌های کهن نیز افزون گشته است تا اندازه‌ای که در همه جای زمین گسترده‌اند و همهٔ آبادی‌ها را پر کرده‌اند و در کران تاکران سرزمین‌ها حضور دارند. این خود از دلایل امامت او است.

قاضی ابن‌قادوس مصری[1] گفته است:

تویی آن امام آمر عادل که جبرئیل براق را برای جد او زین کرد.

دارای نسلی فرزانه که در میان ایشان جز امامان پاک و پیراسته نباشد.

شما خزانهٔ دانش‌های پیچیده اویید و حلال و حرام در اختیار شما است.

بر فرشتگان است که وحی خدا با امانت برسانند و بر شما است که آن را تأویل و تفسیر کنید[2].

یکی از مسیحیان گفته است:

نمی‌کوشم که از عدی و تیم به بدی یاد کنم، اما دوستدار هاشمم.

آیا اگر در راه خدا از ملامت هیچ ملامتگری نترسم، در دلدادگی علی علیه السلام و خاندان او مرا آسیبی می‌رسد؟

می‌گویند مسیحیان را به محبت با پرهیزگاران عرب و عجم چه کار؟

ایشان را گفتم: من به میل خویش دوستدار ایشان نشده‌ام. محبت ایشان را خدای من در دل هر جنبنده‌ای نهاده است[3].

---

۱. مقصود جلال الدین ابوالفتح اسماعیل بن حمید مشهور به ابن‌قادوس مصری دمیاطی درگذشته به سال ۵۵۳ ق. است. از دیوان دو جلدی او یاد شده است. ← حاجی خلیفه، کشف الظنون، ۷۶۷/۱؛ بغدادی، هدیة العارفین، ۴۰۳/۲؛ زرکلی، الاعلام، ۱۶۶/۷؛ کحاله، معجم المؤلفین، ۱۵۲/۱۲.

۲.
أنت الامام الآمر العادل الذی ... جنب البراق لجده جبریل
الفاضل الأطراف لم‌یر فیهم ... إلا إمام طاهر و بتول
أنتم خزائن غامضات علومه ... و الیکم التحریم و التحلیل
فعلی الملائک أن تؤدی وحیه ... بأمانة و علیکم التأویل

۳.
عدی و تیم لااحاول ذکرها ... بسوء و لکنی محب لهاشم
و هل تعترینی فی علی و رهطه ... اذا لم‌أخف فی الله لومة لائم
یقولون ما بال النصاری و حبهم ... و أهل التقی من معرب و أعاجم
فقلت لهم انی لأحسب حبهم ... طواه إلهی فی صدور البهائم

فصل ۲

معجزه‌های امام زین‌العابدین علیه السلام

رستن از غل و زنجیر

در حلیة الاولیاء[1]، وسیله[2] ملا و فضائل ابوالسعادات به سند از ابن‌شهاب زهری نقل شده که گفته است: روزی که عبدالملک بن مروان علی بن حسین علیه السلام را از مدینه به شام برد شاهد بودم و او را دیدم که زنجیری سخت بر او سنگینی می‌کند و مروان پاسبانانی با شمار فراوان بر او گماشته است.

از آنان اجازه خواستم تا بر اُو سلام کنم و او را وداع گویم.

اجازه‌ام دادند.

بر او وارد شدم و دیدم زنجیر بر پاها و غل بر دستان او است.

گریستم و گفتم: دوست دارم شما رها بودید و من به جای شما بودم.

فرمود: «ای زهری، آیا گمان می‌بری این همین‌گونه است که تو می‌بینی و این زنجیر در گردنم

---

۱. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۳۵/۳.

۲. مقصود کتاب وسیلة المتعبدین فی سیرة سید المرسلین صلی الله علیه و آله از ابوحفص عمر بن محمد بن خضر اربلی موصلی معروف به ملا (د. ۵۷۰ ق.) است. شرح حال مؤلف و یادکرد از این اثر را بنگرید در: بغدادی، ایضاح المکنون، ۷۰۸/۲؛ همو، هدیة العارفین، ۷۸۴/۱؛ زرکلی، الاعلام، ۶۱/۵؛ کحاله، معجم المؤلفین، ۳۰۹/۷. روایت را در بخش‌های در دسترس از وسیلة المتعبدین نیافتم.

سنگینی می‌کند و مرا گرفتار دارد؟ اگر می‌خواستم این نبود. این، هرچند در نظر تو و همانندهای تو آید، اما مرا به عذاب خدا یادآور می‌گردد»[1].

او سپس دستان خود را از غل و پاهای خود را از زنجیر بیرون کشید و فرمود: «ای زهری، دو منزل هم بر این وضع از مدینه دور نمی‌شوم»[2].

راوی گوید: تنها چهار شب نگذشته بود که گماشتگان بر او آمدند و گفتند که او را در مدینه می‌جویند، لیک او را نیافته‌اند.

من از جمله کسانی بودم که در این‌باره از آن‌ها پرسش شد. یکی از ایشان به من گفت: گمان می‌کنیم او تابعی از جن دارد. او بار گشوده بود و ما پیرامونش بیدار بودیم و او را زیر نظر داشتیم. اما چون صبح شد در جایی که بار گشوده و آرمیده بود تنها غل و زنجیر او را دیدیم.

پس از این داستان به حضور عبدالملک رسیدم.

او دربارهٔ علی بن حسین علیه‌السلام از من پرسید و او را از آنچه گذشته بود آگاهاندم.

گفت: روزی که یاران او را گم کرده بودند، او به حضور من آمد و بر من وارد شد و گفت: مرا با تو چه کار؟ من او را گفتم: نزد من بمان. گفت: دوست ندارم. آن‌گاه در حالی که خدای را سوگند، همهٔ وجودم را ترس از او فراگرفته بود، بیرون رفت.

زهری گوید: گفتم: علی بن حسین علیه‌السلام در آن کار نیست که تو می‌پنداری. او به خویشتن مشغول است. گفت: چه خوب که همانند او مشغول باشند! چه نیک است آنچه او بدان مشغول است[3].

شفای حبابهٔ والبی

ابوالفضل شیبانی در امالی خود و ابواسحاق عدل طبری در مناقب از حبّابه والبی نقل کرده که گفته است: بر علی بن حسین علیه‌السلام درآمدم. صورتم پیسی داشت. او بر آن دست کشید و آن عارضه از میان رفت[4].

---

۱. «یا زهری أ و تظن هذا بما تری علی و فی عنقی یکربنی؟ أما لو شئت ما کان فانه و إن بلغ بک و من أمثالک لیذکرنی عذاب الله».

۲. «یا زهری لاجزت معهم علی ذا منزلتین من المدینة».

۳. نیز ← طبری آملی، نوادر المعجزات، ۱۲۷.

۴. نیز ← همو، دلائل الامامة، ۲۱۴؛ همو، نوادر المعجزات، ۱۱۹.

حبابه گفته است: سپس فرمود: «ای حبابه، جز ما و جز شیعیان ما کسی بر آیین ابراهیم علیه السلام نیست و دیگر مردمان از کار ایشان برکنارند»[۱].

آگاهی از زبان پرندگان

در حلیة الاولیاء به سند از ابوحمزهٔ ثمالی آمده که گفته است: نزد علی بن حسین علیه السلام بودم که دیدم گنجشکانی پیرامون او می‌پرند و آواز می‌خوانند.

علی بن حسین علیه السلام پرسید: ای ابوحمزه، آیا می‌دانی این گنجشکان چه می‌گویند؟

گفتم: نه.

فرمود: آن‌ها خداوند را تقدیس می‌کنند و روزی خود را از او می‌طلبند[۲].

در روایت هم‌مسلکان ما است که سپس فرمود: «ای ابوحمزه، زبان پرندگان آموخته شده‌ایم و برای هر چیزی وسیله‌اش به ما داده شده است»[۳].

نفرین حرمله

منهال بن عمرو در روایتی گفته است: به حج رفتم و آن‌جا علی بن حسین علیه السلام را دیدم. از من پرسید: حرملة بن کاهل چه می‌کند؟

گفتم: در حالی از او جدا شدم که در کوفه و زنده بود.

علی بن حسین علیه السلام دستان خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا، حرارت آهن را به او بچشان. خدایا حرارت آتش را به او بچشان[۴].

من در بازگشت آهنگ مختار کردم، آن‌جا کسانی را دیدم که می‌دویدند و می‌گفتند: ای امیر، مژده که حرمله را گرفته‌اند.

---

۱. «یا حبابة ما علی ملة ابراهیم غیرنا و غیر شیعتنا و سائر الناس منهم براء». ← طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۳۳۲/۱، با انتساب این سخن و انتساب واقعه به حسین علیه السلام.

۲. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۴۰/۳.

۳. «یا اباحمزة ﴿عُلِّمْنَا مَنطِقَ ٱلطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيْءٍ﴾ سببا». ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۶۱ و ۳۶۲. در این سخن بخشی از آیهٔ ۱۶ سورهٔ نمل اقتباس شده است.

۴. «اللهم اذقه حر الحدید اللهم اذقه حر النار».

حرمله پیشتر از او متواری بود.

مختار فرمود تا دستان و پاهای او را قطع کنند و او را در آتش بسوزانند[1].

گفته‌اند: مختار به علی بن حسین علیه السلام نامه نوشته و اموالی برای ایشان فرستاده و از ایشان خواسته بود تا برای او بیعت ستاند. اما امام علیه السلام نه آن اموال را پذیرفت و نه به او پاسخ داد[2].

پیشگویی دربارهٔ انقراض امویان

جابر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که در ذیل ﴿هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ اَحَدٍ اَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا﴾[3] فرموده است: ای جابر، آنان بنی‌امیه‌اند و زودا که از آنان کسی را نبینی که امیدوار باشد و بیم نبرد.

گفتم: خدایت رحمت دهد، آیا این خواهد شد؟

فرمود: و چه زودا! از علی بن حسین علیه السلام شنیدم که می‌فرمود وی زمینه‌هایش را دیده است.

شانه به شانهٔ فرشتگان

در کافی کلینی است که ابوحمزه ثمالی گفته است: نزد علی بن حسین علیه السلام رفتم. مدتی در سرای منتظر ماندم و سپس به خانه درآمدم و دیدم چیزی را از زمین برمی‌چیند. او دست خود به پس پرده برد و آنچه را برداشته بود به کسی که در خانه بود داد.

گفتم: فدایت شوم، این که می‌بینم از زمین برمی‌چینی چیست؟

فرمود: باقیمانده‌ای از کرک پر فرشتگان است.

گفتم: فدایت شوم، مگر آن‌ها نزد شما می‌آیند؟

فرمود: «ای ابوحمزه، آن‌ها بر بالش‌هایمان به ما شانه می‌زنند»[4].

---

۱. برای روایت با مقداری تفاوت ← طوسی، الامالی، ۲۳۸.

۲. ← مسعودی، مروج الذهب، ۸۴/۳.

۳. مریم / ۹۸: آیا کسی از آنان را می‌یابی یا صدایی از ایشان می‌شنوی؟

۴. «یا اباحمزة انهم لیزاحمونا علی متکاتنا». ← الکافی، ۳۹۴/۱.

ریگی که یاقوت شد

ابوعبدالله بن عباس[1] در مقتضب از سعید بن مسیب نقل کرده که در روایتی طولانی از ام‌سلیم صاحب ماجرای ریگ‌ها روایت کرده که گفته است: مرا گفت: ای ام‌سلیم، برایم ریگی بیاور.

من ریگی از زمین برداشتم و به او دادم. آن را گرفت و چون آرد الک شده ساخت، سپس آن را خمیر کرد و به یاقوتی سرخ بدل کرد.

راوی پس از سخنانی گفته است: آن گاه مرا خواند: ای ام‌سلیم.

گفتم: لبیک.

فرمود: روی برگردان.

من روی برگرداندم و ناگهان او را دیدم که میان سرای خود ایستاده است. او دست راست خویش دراز کرد و دستش خانه‌ها و دیوارها و کوچه‌های مدینه را شکافت و از چشمانم ناپدید شد. سپس فرمود: ای ام‌سلیم، بگیر.

خدای را سوگند، مرا کیسه‌ای داد که در آن چندین دینار و گوشواره‌ای از طلا و چند نگین بود که آن‌ها را از بیم در سرای خویش در ظرفی پنهان کرده بودم. اما دیدم که آن ظرف همان ظرف من است[2].

ناتوانی ابلیس در بازداشتن او از نماز

در کتاب انوار آمده است: زمانی که علی بن حسین علیه‌السلام به نماز ایستاده بود، ابلیس در سیمای اژدهایی ده سر با دندان‌های تیز و چشم‌های برآمدهٔ سرخ در برابر او رخ نمود. ابلیس از دل زمین و از سجده‌گاه آن حضرت برآمد و سپس در محراب قامت راست کرد. اما این وضع امام علیه‌السلام را نترساند و سبب نشد او حتی نیم‌نگاهی بدان‌سو افکند.

ابلیس بر نوک انگشتان ایستاد و دندان‌های خود را فشرد و از دهان خود شعله‌ای بر او دمید. ولی امام علیه‌السلام نه به او نگاهی می‌افکند و نه قدم از قدم تکان می‌خورد و نه تردید و توهمی به نماز یا به

---

۱. در متن چنین آمده است. ولی ظاهراً باید احمد بن عبیدالله بن عیاش باشد، صاحب کتاب مقتضب الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر علیهم‌السلام.

۲. ← ابن‌عیاش، مقتضب الاثر، ۲۲.

قرائت او راه می‌یافت. ابلیس همچنان پای فشرد تا هنگامی که شهابی سوزان از آسمان آمد. چون آمدن شهاب را حس کرد فریادی کشید و در کنار علی بن حسین علیه السلام در سیمای نخستین خود ایستاد و آن‌گاه گفت: ای علی، تو سرور پرستشگرانی، چونان که بدین نام خوانده شده‌ای، و من ابلیسم. خدای را سوگند که پرستش همهٔ پیامبران را از روزگار پدرت آدم تا روزگار تو دیده‌ام. اما نه چون تویی را مشاهده کرده‌ام و نه چون پرستش تو را.

ابلیس سپس او را وانهاد و پشت کرد، در حالی که امام علیه السلام همچنان در نماز بود و سخن ابلیس او را از نماز بازنداشت تا سرانجام نماز خود را کامل کرد[1].

خسارت کسی که بر او نماز نخواند

در اختیار الرجال[2] طوسی و مسترشد[3] ابن‌جریر به سند از علی بن زید، از زهری آمده است که سعید بن مسیب را گفتند: چرا نماز خواندن بر زین‌العابدین علیه السلام را وانهاده و گفته‌ای: دو رکعت در مسجد نماز بگزارم برایم دوست‌داشتنی‌تر از نماز خواندن بر مردی درستکار در خاندانی درست‌کردار است؟

گفت: زیرا او خود برایم از پدر خویش، از جد خویش، از پیامبر صلی الله علیه و آله، از جبرئیل از خداوند نقل کرده بود که فرموده است: «هیچ بنده‌ای از بندگان من نیست که به من ایمان آورده و مرا باور داشته باشد و آن‌گاه در مسجد تو در خلوتی از مردم دو رکعت نماز بگزارد، مگر این که همهٔ گناهان پیشین و پسین او را بیامرزم»[4].

زمانی که مردم به تشییع جنازهٔ او رفتند موقعیتی بهتر از آن ندیدم و با خود گفتم: اگر بنا باشد در همهٔ روزگار، روزی آن دو رکعت را دریابم آن همین امروز است.

پس برخاستم تا نماز بگزارم. اما تکبیری از آسمان آمد و در پی آن تکبیری از زمین آن را پاسخ داد. دیگربار تکبیری از آسمان بدان پاسخ گفت و سپس تکبیری از زمین پاسخ داد.

---

۱. ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۲۱۴ و ۲۱۵؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۹۶ و ۱۹۷.

۲. ← اختیار معرفة الرجال، ۳۳۴/۱.

۳. ← ۱۵۵.

۴. «ما من عبد من عبادی آمن بی و صدق بک و صلی فی مسجدک رکعتین علی خلاء من الناس إلا غفرت له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر».

من ترسیدم و به روی درافتادم و هرکه در آسمان بود هفت تکبیر گفت و هرکه در زمین بود هفت تکبیر گفت و بر علی بن حسین علیه السلام نماز گزارده شد و مردم به مسجد درآمدند و من نه آن دو رکعت را دریافتم و نه بر علی بن حسین علیه السلام نماز گزاردم. این همان زیانکاری محض است.

سپس گریست و گفت: من جز خیر نمی‌خواستم. کاش بر او نماز گزارده بودم.

جوان کردن حبابه

در کتاب کلینی است که موسی بن جعفر علیه السلام از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده است: علی بن حسین علیه السلام برای حبّابه والبی دعا کرد و خداوند جوانی‌اش را به او بازگرداند. همچنین با انگشت خود به او اشاره کرد و او در حالی که صد و سیزده سال داشت همان دم حیض دید[1].

زنده بیرون کشیدن کودک از چاه

در کتاب انوار است که علی بن حسین علیه السلام به نماز ایستاده بود که محمد پسر خردسال او به سراغ چاهی عمیق در خانهٔ او در مدینه رفت و در آن افتاد.

مادرش این صحنه دید و فریاد کشید و سوی چاه دوید و بر گرد آن چرخید و کمک خواست و گفت: ای پسر پیامبر خدا، فرزندت محمد غرق شد.

اما علی بن حسین علیه السلام همچنان در حالی که صدای آشفتگی فرزند خود از درون چاه را می‌شنید از نماز خویش روی برنتافت.

چون زمان به درازا کشید آن زن از سر اندوه بر فرزند خویش گفت: ای خاندان پیامبر خدا، شما چقدر سنگدلید!

اما علی بن حسین علیه السلام به نماز ادامه داد و تنها زمانی بدان سوی نگریست که نماز خود را کامل و درست به انجام رساند. سپس به سراغ چاه آمد و بر کنار آن نشست و در حالی که جز با ریسمانی بلند امکان دسترسی به عمق آن چاه نبود، دست خویش را به درون چاه برد و فرزند خود محمد را که بازی می‌کرد و می‌خندید و جامه و تن او تر نشده بود از چاه بیرون آورد و به مادرش سپرد و فرمود: بگیر، ای که تو را یقینی سست به خداوند است.

---

۱. ← الکافی، ۳۴۶/۱ و ۳۴۷.

آن زن از این که فرزندش سالم است خندید و از این که امام به او فرموده بود ای که تو را یقینی سست به خداوند است گریست.

سپس امام‌علیه‌السلام به او فرمود: «امروز بر تو گناهی نیست. کاش می‌دانستی من در پیشگاه خداوند جباری بودم که اگر از او روی می‌گرداندم او نیز از من روی می‌گرداند و در این صورت آیا همچنان همان خدای مهربان بود؟»[1]

آشکار ساختن سلاح پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

فتال نیشابوری در روضة الواعظین در خبری طولانی از سعید بن جبیر نقل کرده که گفته: ابوخالد کابلی گفته است: نزد علی بن حسین‌علیه‌السلام رفتم تا از او بپرسم: آیا سلاح پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نزد تو است؟

چون مرا دید پرسید: ای ابوخالد، می‌خواهی سلاح پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را نشانت دهم؟

گفتم: ای پسر پیامبر، خدای را سوگند جز برای آن که در این باره بپرسم نزد تو نیامده‌ام و اینک تو مرا از آنچه در دلم می‌گذشت خبر دادی.

فرمود: آری.

آن گاه صندوقی بزرگ و نیز جامه‌دانی خواست و از آن‌ها انگشتر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و سپس زره او را بیرون آورد و فرمود: این زره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است. نیز شمشیر او را بیرون آورد و فرمود: خدای را سوگند این همان ذوالفقار است. عمامهٔ او را بیرون آورد و فرمود: این همان سحاب است. رایت او را بیرون آورد و فرمود: این همان عقاب است. چوبدست او را بیرون آورد و فرمود: این همان سکب است. پای‌افزار او را بیرون آورد و فرمود: این‌ها پای‌افزارهای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است. ردای او را بیرون آورد و فرمود: این ردایی است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله جمعه‌ها بر تن می‌کرد و برای مردم خطبه ایراد می‌فرمود.

او برایم چیزهایی بسیار بیرون آورد و گفتم: خدا مرا فدایت کند، بس است.[2]

---

۱. «لاتثریب علیک الیوم لو علمت انی کنت بین یدی جبار لو ملت بوجهی عنه لمال بوجهه عنی، أفمن یری راحماً بعده».
نیز ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۲۱۵؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۹۷ و ۱۹۸.

۲. روایت را در روضة الواعظین نیافتم و شگفت آن که در بحار الانوار (۳۵/۴۶) بدون یاد کردن از مناقب به روضة الواعظین نسبت داده شده است.

ریگ ام غانم

عامری در شیصبان[۱] و ابوعلی طبرسی در اعلام الوری[۲] آورده که عبدالله بن سلیمان حضرمی در خبری طولانی گفته است: غانم بن ام غانم با مادر خود به مدینه آمد و پرسید: آیا کسی از بنی هاشم را سراغ دارید که نامش علی باشد؟

گفتند: آری، و این است.

راوی گفته است: مرا به علی بن عبدالله بن عباس راه نمودند. به او گفتم: با خود ریگی دارم که علی علیه‌السلام، حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام بر آن مهر نهاده‌اند و شنیده‌ام مردی که نامش علی باشد بر آن مهر نهد.

علی بن عبدالله بن عباس گفت: ای دشمن خدا، بر علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و بر حسن علیه‌السلام و بر حسین علیه‌السلام دروغ بسته‌ای.

هاشمیانی که آن‌جا بودند به زدنم پرداختند تا از این سخن بازگردم. آنان همچنین ریگی را که داشتم از من گرفتند.

شب که شد حسین علیه‌السلام را در خواب دیدم که مرا می‌فرمود: ای غانم، ریگ را بردار و نزد فرزندم برو. او همان است که می‌جویی.

از خواب برخاستم و دیدم ریگ در دست من است.

نزد علی بن حسین علیه‌السلام رفتم و او آن را مهر نهاد و فرمود: در این داستان تو عبرتی است. آن را با کسی مگوی.

غانم بن ام‌غانم در این‌باره در شعری گفته است:

سراغ علی‌ای رفتم و حق را نزد او می‌جستم، در حالی که عبرت نزد یک علی دیگر بود که من او را نیافته بودم.

---

۱. ظاهراً نام کامل کتاب التخریج فی بنی‌شیصبان است و نام کامل مؤلف نیز ابومحجل عبید بن محمد بن کثیر بن عبدالواحد کوفی عامری (د. ۲۹۴ ق.) است. ← بغدادی، ایضاح المکنون، ۲۸۱/۲؛ همو، هدیة العارفین، ۴۶۵/۱؛ کحاله، معجم المؤلفین، ۲۳۵/۶.

۲. ← ۱۳۸/۲ و ۱۳۹، با روایتی مختصرتر.

او مرا دربند کرد و گفت: صبر کن. گویی دیوانه شده بودم و مرا جنون عارض شده بود.

گفتم: خدایت نفرین کند، به خداوند سوگند، من هرگز کسی نیستم که در سخن خود دروغ بگویم.

پس از مقداری آزار مرا آزاد کرد و دیدم آنچه از کف او ربوده‌ام جان من است و اینک زنده‌ام.

با خود گفتم ـ و برترین سخن آن است که راست باشد ـ حق و باطل در دین برابر نیستند،

و آن که از حقیقت آگاه باشد چون آن دیگری نیست که از حق خبر ندارد.

اما تو [خطاب به آن علی دیگر] همان امام بر حقی که او را به فضیلت شناسند، هرچند خردها و فضیلت‌ها در رسیدن به فضیلت او فرومانند.

تو وصی اوصیایی و پدرت محمد است و هم او است که وسیله‌ها به او وامدار گشته است[1].

تسبیح درخت و سنگ

در کتاب ارشاد[2] است که زهری گوید: سعید بن مسیب گفته است: مردمان از مکه بیرون نمی‌رفتند تا علی بن حسین عليه السلام بیرون رود.

او از مکه بیرون رفت و من نیز با او بیرون رفتم. در یکی از منزل‌ها بار گشود. آن‌جا دو رکعت نماز گزارد و در سجدهٔ خود تسبیح گفت و هیچ درختی و هیچ سنگی نماند که با او تسبیح نگوید.

من از آن بیم بردم.

سر خود بلند کرد و پرسید: ای سعید، نگران شده‌ای؟

۱.

أتيت علياً أبتغي الحق عنده	و عند علي عبرة لاحاول
فشد وثاقي ثم قال لي اصطبر	كأني مخبول عراني خابل
فقلت لحاك الله و الله لم أكن	لأكذب في قولي الذي أنا قائل
و خلي سبيلي بعد ضنك فأصبحت	مخلاته نفسي و سربي سائل
و قلت و خير القول ما كان صادقاً	و لايستوي في الدين حق و باطل
و لايستوي من كان بالحق عالماً	كآخر يمسي و هو للحق جاهل
و أنت الامام الحق يعرف فضله	و إن قصرت عنه النهي و الفضائل
و أنت وصي الأوصياء محمد	أبوك و من نيطت اليه الوسائل

۲. در الارشاد شیخ مفید چنین روایتی نیافتم.

گفتم: آری، ای فرزند پیامبر خدا.

فرمود: این تسبیح اعظم است[۱].

در روایت سعید بن مسیب است که قاریان به حج نمی‌رفتند تا زین‌العابدین علیه‌السلام به حج رود. او برای آنان شوربای ترش و شیرین فراهم می‌ساخت، اما خود از آن پرهیز داشت.

روزی پیش از دیگران خود را به بندگان رساند. او را دیدم که در سجده است، و سوگند به آن که جان سعید به دست او است هیچ درخت و سنگ و هیچ مرکب و مرکب‌سواری را ندیدم مگر این که سخن او را تکرار می‌کردند[۲].

فرجام آن که آهنگ معارضه با صحیفه داشت

نزد یکی از سخن‌شناسان بصره از فصاحت صحیفهٔ کامله یاد کردند.

گفت: بنویسید تا برایتان املا کنم.

قلم گرفت و سر فرود آورد و سر برنداشت تا جان سپرد.

دیدار با خضر

در حلیه ابونعیم و فضائل ابوالسعادات است که ابوحمزه ثمالی و منذر ثوری از علی بن حسین علیه‌السلام روایت کرده‌اند که فرموده است: رهسپار شدم تا به این دیوار رسیدم و بر آن تکیه کردم. ناگهان مردی را دیدم که دو جامهٔ سفید بر تن دارد و از روبرو مرا می‌نگرد.

او گفت: ای علی بن حسین، چرا تو را افسرده و اندوهگین می‌بینم؟ آیا اندوه تو بر دنیا است که روزیِ خدا برای نیکوکار و بدکار هردو آماده است؟

گفتم: اندوهم بر دنیا نیست، دنیا همان‌گونه است که تو می‌گویی.

پرسید: بر آخرت است؟ که آن نیز وعده‌ای راست باشد و آن‌جا پادشاهی قاهر حکم می‌راند؟ پس اندوه تو بر چیست؟

---

۱. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۹۰؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۱۶۵؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۳۳۳/۱ و ۳۳۴.

۲. روایت را در منابع کهن نیافتم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۳۷/۴۶) آن را از کتاب حاضر نقل کرده است.

امام علیه السلام فرموده است: گفتم: بیم از فتنهٔ ابن‌زبیر.

فرموده است: او خندید و گفت: ای علی بن حسین، آیا دیده‌ای کسی را که بر خدا توکل کند و خدا او را کفایت نکند؟

گفتم: نه.

پرسید: ای علی بن حسین، آیا دیده‌ای کسی را که از خدا بترسد و خدا او را نجات ندهد؟

گفتم: نه.

پرسید: ای علی بن حسین، آیا دیده‌ای کسی را که از خدا بخواهد و خدا او را عطا نکند؟

گفتم: نه.

سپس نگریستم و ناگهان دیدم کسی روبرویم نیست.

او خضر بود[1].

سلام هر روزهٔ خضر

ابراهیم ادهم و فتح موصلی هریک جداگانه گفته‌اند: در بیابان با کاروان پیش می‌رفتم. مرا حاجتی پیش آمد و از کاروان کناره گرفتم.

ناگهان کودکی را دیدم که راه می‌سپرد.

گفتم: سبحان الله! بیابان برهوت و یک کودک که راه می‌سپرد!

به او نزدیک شدم و بر او سلام کردم.

سلام مرا پاسخ داد.

از او پرسیدم: کجا می‌روی؟

گفت: آهنگ خانهٔ پروردگارم دارم.

گفتم: حبیب من، تو کوچکی و بر تو نه واجبی است و نه مستحبی.

گفت: ای پیر، خردسال‌تر از من ندیده‌ای که بمیرد؟

پرسیدم: توشه و مرکب تو کجا است؟

گفت: توشه‌ام تقوای من است و مرکبم پاهایم و مقصدم مولایم.

---

۱. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۳۴/۳ و ۱۳۵.

گفتم: خوراکی با تو نمی‌بینم!

گفت: ای شیخ، آیا پسندیده است کسی تو را به میهمانی فراخواند و تو از سرای خویش خوراک برداری؟

گفتم: نه.

گفت: آن که مرا به خانهٔ خویش خوانده است همو مرا خوراک و نوشاک می‌دهد.

گفتم: بر مرکب خود بنشین تا حج را دریابی.

گفت: بر من تلاش است و بر او رساندن؛ مگر نشنیده‌ای کلام خدا را که فرموده است: ﴿وَٱلَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ ٱللَّهَ لَمَعَ ٱلْمُحْسِنِينَ﴾[1].

راوی گفته است: در همان حال که پیش می‌رفتیم جوانی خوبروی با جامه‌های سپید آراسته پیش آمد و با آن کودک معانقه کرد و بر او درود فرستاد.

من بدان جوان رو کردم و گفتم: به آن که تو را چنین زیبا آفریده است از تو می‌پرسم این کودک کیست؟

گفت: مگر او را نمی‌شناسی؟ او علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام است.

جوان را واگذاشتم و بدان کودک رو کردم و گفتم: به پدرانت سوگند، از تو می‌پرسم این جوان کیست؟

گفت: مگر او را نمی‌شناسی؟ او برادرم خضر است. هر روز نزد ما می‌آید و بر ما سلام می‌کند.

گفتم: به حق پدرانت سوگند، مرا از این بیاگاهان که چگونه در بیابان بی توشه سفر می‌کنی؟

گفت: با توشه سفر می‌کنم و توشهٔ من چهار چیز است.

پرسیدم: آن‌ها چیست؟

گفت: «دنیا را با آنچه در آن است ملک خداوند می‌بینم. مردمان را همه بردگان و کنیزان و جیره‌خواران خداوند می‌بینم، اسباب و ارزاق را همه در دست خداوند می‌بینم و تقدیر خدا را در همهٔ زمین خدا نافذ می‌بینم»[2].

---

۱. عنکبوت / ۶۹: و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نمایانیم و در حقیقت، خدا با نیکوکاران است.

۲. «أری الدنیا کلها بحذافیرها مملکة الله، و أری الخلق کلهم عبید الله و اماءه و عیاله، و أری الأسباب و الأرزاق بید الله، و أری قضاء الله نافذاً فی کل أرض الله».

گفتم: خوش توشه‌ای است توشه‌ات ای زین‌العابدین، و تو با این توشه بیابان‌های آخرت را پشت سر می‌نهی، تا چه رسد به بیابان‌های دنیا[1].

مژدهٔ ولادت امام باقر علیه‌السلام

در کتاب کشّی است که قاسم بن عون در سخن خود گفته است: زین‌العابدین علیه‌السلام فرمود: «مباد به آهنگ رفتن بار سفر بندی؛ زیرا کانون دانش همین جا است. تا پس از مرگ من هفت سال بر شما بگذرد و آن گاه خداوند جوانی از فرزندان فاطمه علیهاالسلام را برانگیزد که حکمت در سینهٔ او می‌جوشد، آن سان که باران کِشت را برمی‌رویاند»[2].

راوی گفته است: چون علی بن حسین علیه‌السلام درگذشت روزها و جمعه‌ها و ماه‌ها و سال‌ها را شمردیم و حتی یک روز کمتر یا بیشتر نشد که محمد باقر علیه‌السلام به سخن آمد[3].

سخن گفتن با ماهی یونس

در حدیث ابوحمزه ثمالی است که عبدالله بن عمر به حضور زین‌العابدین علیه‌السلام آمد و گفت: ای پسر حسین، آیا تویی که می‌گویی: یونس بن متی بدان سبب از ماهی آن گرفتاری‌ها را دید که ولایت جدم بر او عرضه داشته شد و در آن توقف گزید؟

فرمود: آری، مادرت به عزایت نشیند.

گفت: اگر راست می‌گویی، آیت آن را نشانم ده.

فرمود چشمان خود او را با پارچه‌ای ببندند و چشمان مرا نیز با پارچه‌ای ببندند.

دمی بعد فرمود تا چشمان ما را باز کنند.

خود را بر ساحل فرات دیدم که امواج رود به کرانه می‌زد.

ابن‌عمر گفت: سرورم، خونم بر گردن تو است! خدا را خدا را دربارهٔ جان من!

---

۱. خبر را در منابع کهن نیافتم. در بحار الانوار (۳۸/۴۶) نیز تنها از کتاب حاضر نقل شده است.

۲. «و إیاک أن تشد راحلة برحلها فان هاهنا مطلب العلم حتی یمضی لکم بعد موتی سبع حجج ثم یبعث لکم غلاما من ولد فاطمة تنبت الحکمة فی صدره کما ینبت المطر الزرع».

۳. ← طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۳۳۹/۱ و ۳۴۰.

فرمود: فرا آیید و به او بنمایانید اگر که من راست می‌گویم.

سپس افزود: هلا، ای ماهی!

راوی گوید: ماهی چون کوهی بزرگ سر از آب برآورد، در حالی که می‌گفت: لبیک، لبیک، ای ولیّ خدا.

پرسید: تو کیستی؟

گفت: سرورم، من همان ماهی یونس هستم.

فرمود: ما را از داستان بیاگاهان.

گفت: سرورم، خداوند از روزگار آدم عليه‌السلام تا بعثت جدّ تو محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، هیچ پیامبری برنینگیخته مگر این که ولایت شما خاندان را بر او عرضه داشته است و هرکدام از پیامبران که آن را پذیرفته به سلامت رسته و نجات یافته است و هرکدام در آن توقف داشته و در پذیرش آن تزلزل نشان داده آن معصیتی که آدم عليه‌السلام دید، آن غرق‌شدنی که نوح عليه‌السلام دید، آن آتش که ابراهیم عليه‌السلام دید، آن چاهی که یوسف عليه‌السلام دید، آن بلایی که ایوب عليه‌السلام دید، آن خطیئه‌ای که داوود عليه‌السلام دید بدید، تا آن زمان که خداوند یونس عليه‌السلام را برانگیخت و در کلامی به او وحی فرستاد که ای یونس، ولایت امیرمؤمنان علی عليه‌السلام و امامان هدایتگر پس از او را که از نسل اویند بپذیر.

یونس عليه‌السلام گفت: چگونه ولایت کسی را بپذیرم که نه او را دیده و نه شناخته‌ام؟ و خشمگین روانه شد.

پس خداوند به من وحی فرستاد که یونس عليه‌السلام را بخور، و البته استخوانی از او مشکن.

او چهل روز در شکم من ماند و در این مدت در ظلمت‌هایی سه‌گانه در دریاها می‌چرخید، در حالی که می‌گفت: ﴿لَآ إِلَـٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبْحَـٰنَكَ إِنِّى كُنتُ مِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ﴾. اینک من ولایت علی بن ابی‌طالب عليه‌السلام و امامان هدایتگری را که از فرزندان اویند پذیرفته‌ام.

چون او به ولایت شما ایمان آورد، پروردگارم مرا فرمان داد و او را به ساحل دریا افکندم.

امام زین‌العابدین عليه‌السلام به او فرمود: ای ماهی، به آشیانهٔ خود برگرد، و آب آرام شد[1].

---

۱. خبر را در منابع کهن نیافتم. علامه مجلسی نیز آن را در بحار الانوار (۴۰۱/۱۴ و ۴۰۲، ۳۹/۴۶ و ۴۰ و ۵۲/۶۱ و ۵۳) بدون هیچ تعلیقی جز توضیح دو واژه از واژه‌های آن به نقل از کتاب حاضر آورده است.

پناه جستن گوسفند جدا افتاده

در بصائر الدرجات است که سماعه از ابوبصیر، از عبدالعزیز روایت کرده که گفته است: با علی بن حسین علیه السلام رهسپار مکه شدم. چون به ابواء رسیدیم او بر مرکب خود نشسته بود و من در پی‌اش بودم. در این زمان به گله‌ای رسیدیم و میشی را دیدیم که از گله جدا افتاده است و سخت بع‌بع می‌کند و گرد خود می‌چرخد و بره‌ای نیز بع‌بع کنان به دنبال او است.

چون مرکب بازایستاد میش بع‌بع کرد و بره نیز در پی او روان شد.

علی بن حسین علیه السلام پرسید: ای عبدالعزیز، آیا می‌دانی میش چه گفت؟

گفتم: نه، به خدا سوگند نمی‌دانم.

فرمود: گفت: خود را به گله برسان. سالی پیشتر خواهر او در همین مکان جا ماند و گرگ او را خورد[1].

بنای کعبه

در کافی[2] و علل الشرائع[3] است که ابان بن تغلب گفته است: زمانی که حجاج کعبه را ویران کرد مردم خاک‌های آن را پراکندند و چون قصد بازسازی‌اش کردند خواستند آن را از نو بسازند، ماری بیرون آمد و مردم را از ساختن بازبداشت تا جایی که گریختند.

مردمان نزد حجاج رفتند و او را از آنچه رخ داده بود آگاهاندند.

او بیم آن برد که ساختن کعبه منع شده باشد. از این روی بر منبر رفت و گفت: هر بنده‌ای را که در این باره اطلاعی دارد به خداوند سوگند می‌دهم که آنچه می‌داند به ما نیز بگوید.

راوی گوید: پیرمردی برخاست و گفت: اگر در این باره نزد کسی اطلاعی باشد نزد مردی است که دیدم به سراغ کعبه آمد و آن را اندازه گرفت و رفت.

حجاج پرسید: که بود؟

گفت: علی بن حسین.

---

۱. ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۶۷.

۲. ← کلینی، الکافی، ۲۲۲/۴.

۳. ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۴۴۸/۲ و ۴۴۹.

گفت: اهل این کار است.

پس نزد علی بن حسین علیه‌السلام فرستاد.

علی بن حسین علیه‌السلام بدان جا آمد.

حجاج او را از این که خداوند وی را از بازساختن کعبه بازداشته است آگاهاند.

علی بن حسین علیه‌السلام به او گفت: ای حجاج، به بنای ابراهیم علیه‌السلام و اسماعیل علیه‌السلام پرداخته‌ای و آن را در گذرها ریخته‌ای و مردمان آن را به تاراج برده‌اند. گویی گمان برده‌ای این میراث تو است. بر منبر رو و از مردم بخواه هرکس چیزی از آن برده است آن را باز آورد.

راوی گوید: حجاج چنان کرد و مردم آنچه برده بودند بازآوردند.

چون حجاج همهٔ خاک‌ها را دید علی بن حسین علیه‌السلام بدان جا آمد و پایه را گذاشت و مردمان را فرمود حفر کنند.

راوی گوید: در این زمان مار از آن‌جا رفت و مردمان زمین را کندند تا به محل پایه‌های اولیه رسیدند.

علی بن حسین علیه‌السلام بدیشان فرمود: کنار روید.

مردمان کنار رفتند.

او خود بدان جا نزدیک شد و آن‌جا را با جامهٔ خویش پوشاند و لختی گریست و سپس بر آن خاک ریخت و کارگران را خواست و فرمود: بنای خویش بگذارید.

آن‌ها بنا را گذاشتند.

چون دیوار بالا آمد فرمود تا خاک‌ها را در درون کعبه ریختند و از این روی کف کعبه بالا آمد، به گونه‌ای که باید با پله به درون کعبه رفت.

طلب باران

روایت شده است که عابدان بصره کسانی چون ایوب سجستانی، صالح مزی، عتبه علام، حبیب قادسی، مالک بن دینار، ابوصالح اعمی، جعفر بن سلیمان، ثابت بنانی، رابعه و سعدانه همه طلب باران کردند. اما نومید بازگشتند.

ناگهان جوانی را دیدند که خسته از دردهای خویش و رنجور از غصه‌های خود بدان جا روی کرد و چند دور بر گرد کعبه گردید.

[راوی گوید:] سپس به ما رو کرد و بر یکایک ما سلام کرد و ما گفتیم: لبیک ای جوان.

پس گفت: آیا در میان شما یک تن نیست که خداوند رحمان او را پاسخ گوید؟

گفتیم: ای جوان بر ما دعا است و بر او اجابت.

گفت: از کعبه دور شوید که اگر در میان شما یک تن بود که خدای رحمان او را پاسخ گوید پاسخ گفته بود.

آن‌گاه خود به نزد کعبه رفت و به سجده درافتاد.

شنیدم که در سجده می‌گفت: سرورم، به محبتی که به من دادی از تو مسئلت می‌کنم اینان را باران روزی کنی.

هنوز این دعای خود به پایان نبرده بود که باران چون آبی که از دهانهٔ مشک بریزد فروریخت.

سپس با بیت‌هایی بدین مضمون به ما پشت کرد:

هرکس پروردگار را بشناسد و شناخت پروردگار او را سود ندهد تیره‌بخت است.

هیچ‌کس در طاعت خدا از آنچه او رسد و آنچه بیند زیان نبیند.

بنده را با عزت ثروتمندان چه کار، در حالی که عزت، همهٔ عزت از آن پرهیزگاران است[1].

دربارهٔ آن جوان پرسیدند.

گفته شد: این زین‌العابدین علیه السلام است[2].

چیره کردن درنده بر دزد

در امالی ابوجعفر طوسی است که راوی گفته است: علی بن حسین علیه السلام روانه حج بود تا در نقطه‌ای میان مکه و مدینه به جایی رسید که رهزنی در آن بود.

راوی گوید: راهزن به علی علیه السلام گفت: فرود آی.

---

۱. من عرف الرب فلم‌تغنه ... معرفة الرب فهذا شقی

ما ضر فی الطاعة ما ناله ... فی طاعة الله و ماذا لقی

ما یصنع العبد بعز الغنی ... و العز کل العز للمتقی

۲. ← طبرسی، الاحتجاج، ۴۷/۲ و ۴۸.

پرسید: چه می‌خواهی؟

گفت: می‌خواهم تو را بکشم و آنچه با خود داری بردارم.

گفت: من آنچه دارم با تو نصف می‌کنم و تو را حلال دارم.

راوی گوید: دزد گفت: نه.

فرمود: پس آن اندازه که بدان گرسنگی رفع کنم برایم بگذار.

دزد این را نیز نپذیرفت.

علی بن حسین علیه السلام از او پرسید: پروردگارت کجا است؟

گفت: خواب است!

راوی گوید: در همین زمان دو شیر در محضر آن حضرت حاضر شدند: یکی سر آن دزد و دیگری پای او را گرفت و امام علیه السلام فرمود: گمان کردی پروردگارت خواب است و از تو بی‌خبر؟[1]

سخن گفتن با آهو

در یونس الحر[2] فتال، قلاده ابن‌ابی حاتم[3] و وسیله ملا به سند است که جابر بن یزید از ابوجعفر امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده است: علی بن حسین علیه السلام با یاران خویش بود که آهویی از بیابان روی نهاد تا در برابر آن حضرت ایستاد و آوایی سر داد.

یکی از همراهان پرسید: ای پسر پیامبر خدا، این چه می‌گوید؟

فرمود: این آهو مدعی است فلان مرد از قریش برهٔ او را گرفته و او برهٔ خود را از دیروز شیر نداده است.

علی بن حسین علیه السلام نزد آن مرد فرستاد که بره آهو را بفرست.

او بره آهو را فرستاد.

چون آهو برهٔ خود را دید آوایی سر داد و به شیر دادن او پرداخت.

---

۱. ← الامالی، ۶۷۳.

۲. شاید همان مونس الحزین باشد که در جاهای دیگر از آن یاد شده است.

۳. از این کتاب نشانی نیافتم.

سپس علی بن حسین‌علیه‌السلام با آن آهو به سان خود او سخن گفت. آهو بانگی زد و رفت و بره نیز در پی‌اش روان شد.

یاران بدان حضرت گفتند: ای پسر پیامبر خدا، با او چه گفتی؟

فرمود: به او گفتم: من بره‌ات را به تو بخشیدم. او نیز دعا کرد و برای شما پاداش خیر خواست[۱].

سخن گفتن با روباه

در همین کتاب وسیله به سند از امام صادق‌علیه‌السلام روایت شده است که علی بن حسین‌علیه‌السلام با یاران خویش در راه مکه بود که روباهی بر او گذشت. همراهان در پی او می‌دویدند.

علی بن حسین‌علیه‌السلام فرمود: آیا می‌توانید سوگند بخورید و به من وعده دهید که این روباه را نترسانید تا او را بخوانم و بیاید؟

گفتند: آری.

امام فریاد زد: ای روباه، بیا.

روباه به سوی او آمد و در حضورش ایستاد.

امام‌علیه‌السلام قطعه استخوانی به او داد و او پشت کرد تا آن را بخورد.

امام‌علیه‌السلام دیگربار او را خواند و فرمود: بیا و با من دست بده.

باز آمد و در این میان یکی از یاران به صورت روباه فریادی کشید و او پشت کرد و رفت.

امام‌علیه‌السلام پرسید: کدام یک از شما با او چنین سخن گفت؟

مردی گفت: من، و استغفار کرد[۲].

شب آخر زندگی و شتر وفادار

امام صادق‌علیه‌السلام فرموده است: چون شبی که علی بن حسین‌علیه‌السلام وعده داده شده بود رسید به فرزند خویش محمد فرمود: فرزندم، برایم آبی برای وضو بیاور.

---

۱. نیز ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۷۰؛ خصیبی، الهدایة الکبری، ۲۱۶؛ مفید، الاختصاص، ۲۹۶؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۶/۱؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۲۰۶؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۳۵۹.

۲. نیز ← مفید، الاختصاص، ۲۹۷ و ۲۹۸.

پدرم فرموده است: من برایش آبی آوردم.

فرمود: این را نمی‌خواهم. در این چیزی مرده است.

بیرون رفتم و چراغ آوردم و دیدیم در آن ظرف موشی مرده است. پس آب وضویی دیگر آوردم.

فرمود: فرزندم، این همان شبی است که وعده داده شده‌ام. پس وصیت کرد تا شتر او را که عصام نام داشت آوردند و برای آن شتر علفی کنار گذاشت.

او در همان شب درگذشت. چون او را به خاک سپردند اندکی نگذشت که شتر بیرون آمد و به کنار قبر رفت و در آن جا زانو بر زمین نهاد و ناله سر داد و اشک ریخت.

محمد بن علی عليه السلام آمد. به او گفتند: شتر به کنار قبر رفته است. وی به سراغ شتر رفت و او را گفت: هان، اینک برخیز که خدایت تو را برکت دهد.

شتر برخاست و به جای خود رفت.

دیری نپایید که دیگربار به سراغ قبر رفت و آن‌جا بر قبر زانو زد و شیون سر داد و اشک ریخت.

محمد بن علی عليه السلام آمد.

او را گفتند: شتر به کنار قبر رفته است.

به سراغ او رفت و او را گفت: هان، برخیز که خدایت برکت دهد.

اما شتر برنخاست.

فرمود: او را واگذارید که به او سپرده شده است.

سه روز نگذشت که آن شتر درگذشت.

او شتری بود که امام عليه السلام بر آن به مکه می‌رفت و در راه تازیانه را بر گردنش می‌آویخت و بدون آن که یک ضربت بر او وارد آورد به مدینه می‌رسید[1].

در روایت است که امام عليه السلام چهل حج را سوار بر این شتر انجام داده بود[2].

روایتی از عبادت

حماد بن حبیب کوفی عطار گفته است: در منزل زباله از کاروان جدا ماندم. چون شب فرارسید، به

۱. ← صفار، بصائر الدرجات، ۵۰۳؛ کلینی، الکافی، ۴۶۸/۱.

۲. ← ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۲۹۳/۲.

درختی بلند پناه بردم و چون شب همه جا گسترد جوانی را دیدم که با جامه‌هایی سفید و در حالی که از او بوی مشک برخاسته بود بدان جا روی نهاد.

من تا توانستم خود را پنهان کردم.

آن جوان آمادهٔ نماز شد و سپس برخاست و چنین دعا کرد: «ای کسی که همه چیز را به جبروت دربر گرفته‌ای، شادی روی کردن را در دلم بیفکن و مرا به میدان فرمانبران خویش درآور»[۱].

سپس به نماز درآمد.

چون دیدم بدنش آرام گرفته است و حرکتی ندارد بدان جا که در آن آماده نماز شده بود رفتم و آن‌جا چشمه‌ای دیدم که از زمین می‌جوشد.

خود را آمادهٔ نماز کردم و پشت سر او به نماز ایستادم. ناگهان محرابی را دیدم که گویی همان دم برپا شده بود.

دیدم او هرگاه بر آیه‌ای می‌گذشت که در آن از وعده و وعید سخن به میان آمده بود آن را با ناله و زاری ادا می‌کرد.

هنگامی که شب رو به روشن شدن نهاد برخاست و به دعا ایستاد: «ای آن که راه‌گم‌کردگان آهنگ او کرده‌اند و او را هدایتگر یافته‌اند، ترسیدگان آهنگ او کرده‌اند و او را دژی امن یافته‌اند، پناهجویان به او پناه برده‌اند و او را پناهگاه یافته‌اند، آن که برای غیر تو تن خویش خسته کند کی خواهد آسود؟ و آن که به نیت خویش آهنگ غیر تو کند کی شاد خواهد گشت؟ خدایا، شب رو به پایان است و من هنوز سینه را از چشمهٔ مناجات تو سیراب نساخته‌ام. بر محمد و خاندانش درود فرست و با من آن کن که سزاتر خود تو است. ای مهربان‌ترین مهربانان»[۲].

ترسیدم او را گم کنم و حقیقت او بر من پنهان ماند. از این روی به او درآویختم و گفتم: تو را به آن که خستگی از تو برگرفته و لذت بیم بردن را به تو چشانده است سوگند که بال رحمت خویش بر من گستری و مرا به کنف مهر خویش درآوری که من گمراهم.

---

۱. «یا من حاز کل شیء جبروتا ألج قلبی فرح الاقبال و الحقنی بمیدان المطیعین لک».

۲. «یا من قصده الضالون فأصابوه مرشداً، و أمه الخائفون فوجدوه معقلا، و لجأ الیه العائذون فوجدوه موئلا، متی راحة من نصب لغیرک بدنه، و متی فرح من قصد سواک بنیته، إلهی قد انقشع الظلام و لم‌أقض من حیاض مناجاتک صدرا، صل علی محمد و آله، و افعل بی أولی الأمرین بک یا أرحم الراحمین».

فرمود: اگر تو را توکلی راستین باشد گمراه نیستی. اما در پی‌ام بیا و مرا دنبال کن.
چون به زیر درخت رسید دست مرا گرفت. پنداشتم که زمین در زیر پایم کژ می‌شود.
چون سپیده صبح دمید، مرا فرمود: مژده‌ات باد. این مکه است.
من خود سروصدای مردمان شنیدم و حاجیان را دیدم.
به او گفتم: تو را به آن که در روز نومیدی‌ها به او امید داری سوگند، تو کیستی؟
گفت: اکنون که سوگند دادی من علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب هستم[۱].

دلیل بیماری او در کربلا

در کتاب مقتل[۲] است که احمد بن حنبل گوید: علت بیماری زین‌العابدین علیه‌السلام در کربلا آن بود که زرهی بر او پوشاندند. این زره بزرگ‌تر بود و او قسمت زائد آن را با دست گرفت و پاره کرد.

پیشگویی درباره عمر بن عبدالعزیز

عبدالله بن عطاء تمیمی گفته است: با علی بن حسین علیه‌السلام در مسجد بودم که عمر بن عبدالعزیز گذشت. او که جوان و از ناکس‌ترین مردمان بود، پای‌افزاری با بندهای نقره داشت.

علی بن حسین علیه‌السلام در او نگریست و به من فرمود: ای عبدالله بن عطاء، آیا این خوشگذران را می‌بینی؟ او نخواهد مرد تا بر این مردم حکم براند.

گفتم: انا لله! این فاسق؟

فرمود: «آری، در میان مردم دیری نپاید که می‌میرد و چون بمیرد آسمانیان او را لعنت کنند و زمینیان برایش آمرزش طلبند»[۳].

فرشته‌ای که او را پاسبان بود

در روضه است که لیث خزاعی از سعید بن مسیب دربارهٔ غارت مدینه پرسید.

---

۱. ← قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۶۵/۱ - ۲۶۷.

۲. نشانی حاکی از این که مقصود مؤلف کدام مقتل است به دست نیاوردم و این خبر را نیز در منابع نیافتم.

۳. «نعم لایلبث علیهم إلا یسیراً حتی یموت فاذا هو مات لعنه أهل السماء و استغفرله أهل ألأرض». ← طبری آملی، دلائل الامامة، ۲۰۴؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۳۶۰.

گفت: آری، با اسبان تا ستون‌های مسجد پیامبر ﷺ تاختند و من خود اسبان را پیرامون قبر دیدم و مدینه سه بار غارت شد.

من و علی بن حسین علیه السلام به سراغ قبر پیامبر ﷺ می‌رفتیم و علی بن حسین علیه السلام سخنانی می‌گفت که من درنمی‌یافتم و آن‌گاه میان ما و آن طایفه پرده‌ای افکنده می‌شد و نماز می‌گزاردیم، در حالی که ما آن‌ها را می‌دیدیم، ولی آن‌ها ما را نمی‌دیدند.

در این میان مردی با جامه‌های سبز سوار بر اسبی کوتاه‌دم و اشهب در حالی که نیزه‌ای در دست داشت در کنار علی بن حسین علیه السلام ایستاد و هرگاه کسی از آن مهاجمان به حرم پیامبر خدا ﷺ اشاره می‌کرد آن سوار نیز با نیزهٔ خود به او اشاره می‌کرد و او پیش از آن که به حرم رسد می‌مرد.

چون آن مهاجمان از چپاول بازایستادند، علی بن حسین علیه السلام به میان زنان رفت و هیچ گوشواره‌ای در گوش هیچ کودکی و هیچ زیوری و جامه‌ای نزد هیچ زنی نیافت، مگر این که آن را برای آن سوار آورد.

سوار گفت: ای پسر پیامبر خدا، من فرشته‌ای از فرشتگان و از شیعیان تو و پدرت هستم که چون این طایفه در مدینه شوریدند از پروردگار خویش اجازه خواستم شما خاندان محمد ﷺ را یاری رسانم و او مرا اجازه فرمود تا این کار را نزد خداوند ـ تبارک و تعالی ـ و نزد پیامبر او و نزد شما خاندان تا روز قیامت ذخیره کنم[1].

ابومخنف از جلودی روایت کرده است زمانی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد علی بن حسین علیه السلام خفته بود و مردی در برابر هرکس که قصد سوئی به او داشت از او دفاع می‌کرد[2].

پرداخت بدهی‌های پدر

حسین علیه السلام هنگامی که به شهادت رسید هفتاد و چند هزار دینار بدهی داشت. علی بن حسین علیه السلام بسیار در اندیشهٔ این بدهی پدر بود تا جایی که بیشتر روزها و شب‌ها از خوردن و آشامیدن و خفتن امتناع می‌کرد.

---

۱. متن را در روضة الواعظین و منابع کهن نیافتم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۱۳۱/۴۶) آن را بدون توضیح و تعلیقی از کتاب حاضر نقل کرده است.

۲. خبر را در مقتل الحسین علیه السلام ابومخنف نیافتم.

یک بار در خواب کسی به سراغش آمد و گفت: اندوه و اندیشهٔ بدهی پدرت را نداشته باش که خداوند آن را با «بجنس» ادا کرده است.

علی علیه‌السلام فرمود: به خدا سوگند، در میان دارایی پدر خود مالی به نام بجنس سراغ ندارم.

چون شب دوم شد باز همان خواب را دید.

پس در این باره از خانوادهٔ خود پرسید. زنی از خاندان او گفت: پدرت را برده‌ای رومی بود که بجنس نام داشت و او در ذوخشب قناتی برایش حفر کرده بود.

امام علیه‌السلام دربارهٔ این قنات پرسید و ماجرا را به او گفتند.

چند روز نگذشت که ولید بن عتبة بن ابی‌سفیان به علی بن حسین علیه‌السلام پیغام فرستاد که نزد من از قناتی برای پدرت یاد شد که در ذوخشب است و به بجنس شهرت دارد. اگر دوست داشتی آن را بفروشی آن را از تو می‌خرم.

علی بن حسین علیه‌السلام فرمود: آن را در ازای بدهی پدرم در اختیار گیر ــ و این بدهی را یادآور شد.

گفت: آن را در اختیار گرفتم، البته حقابهٔ شب شنبه را برای سکینه استثنا کرد[1].

نفرین قاتل پدر

زین‌العابدین علیه‌السلام هر روز دعا می‌کرد خداوند قاتلان پدر او را کشته به وی بنمایاند.

زمانی که مختار قاتلان حسین علیه‌السلام را کشت، سر عبیدالله بن زیاد و سر عمر بن سعد را با پیکی نزد زین‌العابدین علیه‌السلام فرستاد. مختار به پیک خود گفت: او شب را به نماز مشغول است و چون صبح شود و نماز صبح بخواند اندکی به خواب رود و سپس برخیزد و مسواک زند و خوراکی او را بیاورند. چون بر در سرای او رفتی دربارهٔ وضعیت او بپرس. هرگاه گفتند سفره برایش انداخته‌اند از او اجازه گیر و سرها را کنار سفره‌اش بگذار و به او بگوی: مختار تو را سلام می‌فرستد و می‌گوید: ای پسر پیامبر خدا، اینک خدا انتقام تو را گرفت.

پیک همان کار را به انجام رساند.

زین‌العابدین علیه‌السلام چون سرها را بر سفرهٔ خود دید به سجده درافتاد و گفت: «سپاس خدایی را

---

۱. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۶۸/۳.

که دعایم برآورد و انتقام مرا از قاتلان پدرم گرفت»[۱].

آن‌گاه برای مختار دعا کرد و برایش پاداش خیر خواست[۲].

دیوان شیعیان

مردی از بنی‌حنیفه گفته است: با عموی خود بودم که بر علی بن حسین علیه‌السلام درآمد و نزد او صفحه‌هایی دید که در آن‌ها می‌نگریست.

عمویم پرسید: این صفحه‌ها چیست؟

فرمود: این‌ها دیوان شیعیان ما است.

سپس افزود: «خداوند ما را از علیین آفرید و شیعیان ما را از گلی از فروتر آن بیافرید. دشمنان ما را از سجین خلق کرد و طرفدارانشان را از پایین‌دست آن»[۳].

آب خواستن فرمانروای شام

بشیر نبّال و یحیی بن ام طویل از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده‌اند که فرموده است: پشت سر پدرم بر یابو نشسته بودم که دیدم مردی می‌آید و زنجیری بر گردن دارد و یکی دیگر در پی او است. آن مرد گفت: ای علی بن حسین، مرا آبی ده.

اما آن مرد که در تعقیب او بود گفت: او را آب مده، که خدایش آبی ندهد.

او نخستین فرمانروای شام بود.

ادریس بن عبدالله، علی بن مغیره، مالک بن عطیه و ابوحمزه ثمالی نیز از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده‌اند که فرموده است: در حالی که با پدرم روانهٔ مکه بودیم و پدرم در جایی که آن را ضبحنان می‌نامیدند از من جلوتر بود ناگهان... ـ و بقیهٔ خبر عیناً[۴].

---

۱. «الحمد لله الذی اجاب دعوتی و بلغنی ثاری من قتلة ابی».

۲. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۷۰/۳ و ۲۷۱.

۳. «إن الله خلقنا من علیین و خلق شیعتنا من طین من اسفل ذلک، و خلق عدونا من سجین، و خلق اولیاؤهم من اسفل ذلک».

متن با تفاوت‌هایی از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است. ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۶ - ۴۰؛ کلینی، الکافی، ۳۸۹/۱؛ ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۱۷/۱؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۶۷/۳.

۴. برای این داستان ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۰۵ و ۳۰۶؛ مفید، الاختصاص، ۲۷۵.

درمان کنیز

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: ابوخالد کابلی مدت زیادی در خدمت علی بن حسین علیه‌السلام بود و سپس از آن خواست نزد کسان خویش بازگردد.

از این روی به حضور علی بن حسین علیه‌السلام رسید و از دلتنگی فراوان به پدر و مادر خویش گفت.

امام علیه‌السلام به او فرمود: فردا از سرزمین شام مردی می‌آید که منزلت و ثروت فراوانی دارد و دختر او را بیماری‌ای از مردمان رسیده است و می‌خواهند برایش درمانگری بیابند.

چون خبر آمدن آن مرد را شنیدی نزد او برو و به او بگوی: این دختر را برایت درمان می‌کنم، مشروط به این که درمان در ازای دیه‌اش یعنی ده هزار باشد. به آنان اطمینان مکن، هرچند سرانجام آنچه را از آنان می‌خواهی به تو خواهند داد.

چون صبح شد آن مرد که از بزرگان شام بود و توان و ثروت فراوانی داشت با همراهان خویش به شهر آمد و گفت: آیا کسی نیست که دختر این مرد را درمان کند؟

ابوخالد در پاسخ او گفت: من وی را در ازای ده هزار درهم درمان می‌کنم. اگر به این تعهد خویش وفا کردید من نیز وفا می‌کنم که دیگربار آن بیماری به سراغش نیاید.

بدین سان پذیرفتند که ده هزار درهم به او دهند.

ابوخالد نزد علی بن حسین علیه‌السلام آمد و او را از این داستان آگاهاند.

امام علیه‌السلام فرمود: من می‌دانم که با تو نیرنگ خواهند ورزید و به تعهد خویش وفا نخواهند کرد. ای ابوخالد، برو و گوش چپ آن دختر را بگیر و بگو: ای ناپاک، علی بن حسین به تو می‌گوید از این دختر بیرون رو و دیگربار به او بازمگرد.

ابوخالد آنچه را امام علیه‌السلام فرموده بود انجام داد و عارضه نیز از وجود آن دختر بیرون رفت.

ابوخالد آنچه را برایش پذیرفته بودند طلبید. اما آن را به او ندادند و اندوهگین و آزرده‌خاطر بازگشت.

علی بن حسین علیه‌السلام او را گفت: ای ابوخالد، چه شده است که تو را آزرده‌خاطر می‌بینم؟ مگر تو را نگفته بودم که به تو وفا نخواهند کرد؟ آنان را واگذار که دیگربار بازخواهند گشت. این بار چون آن‌ها را دیدی بگوی: من او را درمان نمی‌کنم مگر این که آن مال را به دست علی بن حسین علیه‌السلام بسپرید؛ که او مورد اعتماد من و شما است.

مدتی بعد آن دختر دوباره بیمار شد و آنان بازگشتند.

ابوخالد آنچه را امام‌علیه‌السلام فرموده بود بدیشان گفت و آن‌ها نیز پذیرفتند و آن مال را به علی بن حسین‌علیه‌السلام سپردند.

ابوخالد نزد آن دختر بازگشت و گوش چپ او را گرفت و گفت: ای ناپاک، علی بن حسین‌علیه‌السلام تو را می‌گوید: از درون این دختر بیرون رو و جز در راه خیر متعرض او مباش، که اگر بازگردی تو را به همان آتشی خواهم سوزاند که آتش برافروختهٔ خدا است و بر دل‌ها می‌تابد[1].

آن عارضه از تن آن دختر بیرون رفت و امام‌علیه‌السلام آن اموال را به ابوخالد سپرد و او رهسپار سرزمین خود شد[2].

سخن گفتن به زبان بیگانگان

محمد بن علی حلبی گفته است: از امام صادق‌علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: چون علی بن حسین‌علیه‌السلام را با همراهانش نزد یزید بن معاویه بردند یزید آن‌ها را در خانه‌ای قرار داد. در این میان برخی از آنان به همدیگر گفتند: ما را در این خانه قرار داده است تا بر سرمان خراب شود. یکی از پاسبانان به زبانی دیگر گفت: اینان را بنگرید، بیم آن دارند که خانه بر سرشان خراب شود! فردا همه را بیرون برند و کشته شوند.

امام‌علیه‌السلام به زبان آن مرد پاسخ او را داد.

در روایت دیگری است که امام‌علیه‌السلام به همراهان مژدهٔ آزادی داد[3].

برکت دو گرده نان

زهری گفته است: مردی نزد علی بن حسین‌علیه‌السلام آمد.

امام‌علیه‌السلام از او پرسید: چه خبر؟

---

۱. اقتباس از آیه‌های ۶ و ۷ سورهٔ همزه: ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ﴾.

۲. ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۲۲۲؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۶۲/۱؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۳۳۷/۱.

۳. ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۵۸؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۷۵۳/۲ و ۷۵۴.

گفت: ای پسر پیامبر خدا، خبر این است که در حالی شب را به روز آورده‌ام که چهارصد دینار بدهی دارم و چیزی هم برای پرداخت آن فراهم نیست و زن و فرزندانی دارم و مرا چیزی نیست که برایشان ببرم.

علی بن حسین علیه‌السلام سخت گریست.

گفتند: ای پسر پیامبر خدا، چه چیز شما را به گریه واداشته است؟

فرمود: «کدام محنت و مصیبت بر دل مؤمن سخت‌تر و سوزنده‌تر از این که برای برادر مومن خود گرفتاری‌ای بیند و نتواند آن را بگشاید و او را در سختی و تنگدستی‌ای بیند و نتواند این سختی و تنگدستی را بزداید»[1].

چون مردم پراکندند آن مرد که از سختی نالیده بود نزد امام علیه‌السلام آمد و گفت: ای پسر پیامبر خدا، از فلانی چنین به من رسیده که گفته است: شگفتا از این جماعت، ادعا می‌کنند که آسمان و زمین و همه چیز در فرمان ایشان است و خدا هیچ خواستهٔ آنان را بی‌پاسخ نگذارد، و سپس به ناتوانی از سامان دادن به کار برادران نزدیک خویش زبان اعتراف می‌گشایند! ای زادهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، این سخن برای من از گرفتاری‌هایی که دارم دشوار تر است.

امام علیه‌السلام فرمود: خداوند اجازه فرموده است که در کار تو گشایش شود. ای فلانی افطار و سحری مرا بیاور.

مخاطب دو گرده نان آورد.

امام علیه‌السلام آن‌ها را به آن مرد داد و فرمود: این‌ها را بگیر که جز این‌ها نداریم. خداوند با همین کار تو برگشاید و تو را خیری گسترده دهد.

آن مرد با تردید به بازار درآمد.

بر ماهی فروشی گذشت که ماهی‌هایش مانده و بو گرفته بود.

گفت: یک ماهی بگیر و یک گرده نان خشک بده.

سپس بر مردی دیگر گذشت که اندکی نمک نامرغوب داشت.

مرد او را بانگ زد و گفت: آن گرده نان نامرغوب خود بده و ابن نمک نامرغوب را بگیر.

---

۱. «فأیة محنة و مصیبة اعظم علی حر مؤمن ان یری بأخیه المؤمن خلة و لایمکنه سدها و یشاهده علی فاقة فلایطیق دفعها».

این کار را کرد و ماهی و نمک را به خانه آورد و گفت: این را با این درست می‌کنم.

چون شکم ماهی را شکافت در آن دو مروارید فاخر دید و خدا را بر این سپاس و ستایش گفت.

در همین حال که شادی می‌کرد در سرای او را زدند. نگریست تا ببیند چه کسی پشت در است. دید صاحبان ماهی و نمک آمده‌اند و می‌گویند: سخت کوشیدیم تا این نان را بخوریم. اما دندان‌های ما بر آن کارگر نمی‌افتد.

مرد نان‌ها را پس گرفت.

چون با رفتن آن‌ها به درون خانه آمد و آرام گرفت دیگربار در سرای او را کوبیدند. ناگهان دید فرستادهٔ علی بن حسین علیه‌السلام است که به درون آمد و گفت: او می‌گوید: خداوند کار تو را گشایش داده است. خوراک ما را بازپس ده که هیچ‌کس دیگر جز خود ما آن را نخورد.

مرد آن دو مروارید را به بهایی فراوان فروخت و وضعش بهبود یافت.

در این میان یکی از مخالفان گفت: چقدر تفاوت! در حالی که نمی‌تواند فقری از او بگشاید به یک باره او را چنین ثروتی عظیم می‌دهد!

فرمود: «قرشیان هم دربارهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین گفتند: چگونه در یک شب از مکه به بیت‌المقدس می‌رود و در آن جا آثار پیامبران را می‌بیند و بازمی‌گردد، لیک نمی‌تواند جز در دوازده روز ــ یعنی هنگام هجرت ــ از مکه تا مدینه برود»[1].

سپس افزود: «خدای را سوگند، به کار خدا و کار اولیای او ناآگاهند، با آن که مراتب بلند جز با تسلیم در برابر خدا، خودداری از پیشنهاد به او و خشنودی از آنچه برای ایشان می‌خواهد به دست نیاید»[2].

نامی که کسی دیگر نمی‌دانست

در معرفة الرجال کشّی از ابوبصیر روایت شده که گفته است: ابوخالد کابلی یک عمر در خدمت محمد بن حنفیه بود. یک بار به او گفت: فدایت شوم، مرا خدمتگزاری و محبت و دل‌سپردگی‌ای است. به

---

۱. «هکذا قالت قریش للنبی: کیف یمضی إلی بیت المقدس و یشاهد ما فیه من آثار الانبیاء من مکة و یرجع الیها فی لیلة واحدة و هو لایقدر أن یبلغ من مکة إلی المدینة إلا فی اثنی عشر یوما، و ذلک حین هاجر منها».

۲. «جهلوا و الله أمر الله و أمر أولیائه مع ان المراتب الرفیعة لاتنال إلا بالتسلیم لله و ترک الاقتراح علیه و الرضی بما یریده بهم». برای متن و داستان ← ابن‌بابویه، الامالی، ۵۳۷ و ۵۳۸؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۹۶ و ۱۹۷.

حرمت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرمؤمنان علیه‌السلام سوگند، از تو می‌خواهم مرا از این بیاگاهانی که آیا تو همان امامی هستی که خداوند طاعت او را بر مردمان واجب کرده است؟

گفت: امام من و هر مسلمانی علی بن حسین علیه‌السلام است.

ابوخالد نزد علی بن حسین علیه‌السلام آمد.

چون بر امام علیه‌السلام وارد شد، امام فرمود: ای کنکر، خوش آمدی، مدت‌ها بود که به دیدار ما نمی‌آمدی! دربارهٔ ما به چه رأیی تازه رسیده‌ای؟

ابوخالد به پاس آنچه از امام شنیده بود به سجده درافتاد و گفت: سپاس خدایی را که مرا زنده بداشت تا امام خویش را شناختم.

علی بن حسین علیه‌السلام از او پرسید: چگونه امام خود را شناختی؟

گفت: به خدا سوگند، هیچ‌کس جز مادرم و پدرم مرا به این نام نمی‌شناسند.

سپس داستان گفت‌وگوی خود با محمد بن حنفیه را بازگفت[۱].

زبان گشودن حجرالاسود

در نوادر الحکمه[۲] اثر محمد بن احمد بن یحیی به سند از جابر و از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است که میان او و محمد بن حنفیه نزاعی دربارهٔ امامت درگرفت.

امام باقر علیه‌السلام به محمد بن حنفیه فرمود: ای محمد، از خدا پروا بدار و چیزی را که از آن تو نیست ادعا مکن؛ ﴿إِنِّیَ أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ ٱلْجَاهِلِینَ﴾[۳]. ای عمو، پدرم پیش از آن که به عراق برود به من وصایت کرده است. برخیز تا نزد حجرالاسود رویم و هرکس حجر بر امامت او گواهی دهد همو امام باشد.

آن‌ها نزد حجرالاسود رهسپار شدند.

---

۱. ← طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۳۳۶/۱ و ۳۳۷.

۲. اثری مشتمل بر چندین کتاب فقهی و اخلاقی و مشهور به دبه شبیب و از منابع ابن‌بابویه در من لایحضره الفقیه بوده است. مؤلف نیز ابوجعفر محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری قمی است که در اواخر سده سوم می‌زیسته است. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۳۴۶/۲۴؛ کلبرگ، کتابخانهٔ ابن‌طاووس، ۴۷۱ و ۴۷۲.

۳. هود / ۴۶: من به تو اندرز می‌دهم که مبادا از نادانان باشی.

محمد بن حنفیه حجر را خواند. اما حجر او را پاسخ نداد.

علی بن حسین علیه السلام فرمود: اگر وصی و امام بودی تو را پاسخ می‌داد.

محمد گفت: ای برادرزاده، اینک تو آن را بانگ ده و از آن بپرس.

علی بن حسین علیه السلام در پیشگاه خداوند بدانچه خواست دعا کرد و سپس گفت: تو را به آن که میثاق پیامبران و میثاق همهٔ مردمان را در تو نهاده است سوگند که ما را به زبان عربی ناب از این خبر دهی که چه کسی پس از حسین علیه السلام وصی و امام است.

سنگ به جنبش درآمد تا جایی که نزدیک بود از جای کنده شود.

سپس خداوند آن را به سخن درآورد و سنگ به عربی ناب گفت: خداوندا، امامت و وصیت پس از حسین علیه السلام از آن علی بن حسین بن فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله است.

بدین سان محمد بن حنفیه در حالی که ولایت علی بن حسین علیه السلام را پذیرفته بود از آن‌جا بازگشت[1].

مبرد در کامل گفته است: ابوخالد کابلی از محمد بن حنفیه پرسید: آیا برادرزادهٔ خویش را با سخنی خطاب می‌کنی که وی تو را به همانند آن خطاب نمی‌کند؟

گفت: او مرا به داوری نزد حجرالاسود برد و مدعی شد که حجر به او سخن می‌گوید. من با او نزد حجر رفتم و شنیدم که می‌گفت: کار را به برادرزاده‌ات واگذار که او بدین امر سزاوار تر است. چنین شد که ابوخالد از امامیان شد[2].

سید حمیری گفته است:

درشگفتم، اما از دیگرگونی‌های روزگار و داستان بیانگر ابوخالد،

و این که او کار را تردیدناپذیر به آن پاک پیراستهٔ نور دیده بازگرداند،

به علی علیه السلام، و این که عموی او امانت را به او بازگرداند دیده‌ها را به سوی خویش خواند،

و نیز این که حجرالاسود را داور کرد و حجر آشکارا سخن گفت،

---

۱. ← صفار، بصائر الدرجات، ۵۲۲؛ ابن‌بابویه قمی، الامامة و التبصرة، ۶۲؛ کلینی، الکافی، ۳۴۸/۱؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۲۰۶؛ طبرسی، الاحتجاج، ۴۶/۲؛ همو، اعلام الوری، ۴۸۵/۱.

۲. روایت را در الکامل نیافتم.

که عمو بی‌تردید کار را به برادرزادهٔ خود واگذارد.

من به حقیقت این امر گواهی می‌دهم، آن سان که آیه‌های قرآن را باور دارم و بر آن‌ها گواهی دهم.

علی علیه السلام امام من است و در این تردید ندارم و چنین بود و چنان شد را واگذاشته‌ام[1].

مؤلف گوید:

پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، امامان مردمان و امامان من فرزندان اویند.

اگر یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به صحبت او شرافت یافته‌اند، اما فرزندان او که پاره‌های جگر اویند خود مایهٔ افتخار و شرافت شده‌اند[2].

---

۱. عـجبت و لکـن صـروف الزمـان — و أمـــر أبـــی‌خالد ذی البـــیان

و مـــن رده الأمـــر لایـــنثنی — إلی الطـیب الطـهر نـور الجـنان

عـــلی و مـــا کـــان مـــن عـمه — بـــرد الأمـــانة عـــطف العـــیان

و تـــــحکیمه حـــجراً أســـوداً — و مـا کـان مـن نطقه المستبان

بـــتسلیم عـــم بـــغیر امـــتراء — إلی ابـــن أخ مـــنطقاً بـــاللسان

شـــهدت بـــذلک حـــقاً کـــما — شـــهدت بـــتصدیق آی القـــران

عـــــلی إمـــــامی و لاأمـــتری — و خـــلیت قـــولی بکـــان و کـــان

← دیو ان السید الحمیری، ۴۴۲.

۲. بـــعد النـــبی أئـــمة لمـــعاشر — و أئـــــمتی مـــن بـــعده أولاده

إن کـان قـد شـرفت بـه أصحابه — فـبنوه مـا شـرفوا و هـم أکباده

فصل ۳

زهد و عبادت‌های امام زین‌العابدین علیه‌السلام

سروشی از سوی بقیع

زرارة بن اعین گفته در دل شب صدای کسی را شنیده که می‌گفته است: کجایند دلزدگان از دنیا و دلدادگان آخرت؟

از سوی بقیع سروشی برخاست که گوینده‌اش به چشم نمی‌آمد و می‌گفت: علی بن حسین علیه‌السلام چنین کسی است[1].

پیش از نماز

در حلیة الاولیاء[2] و فضائل الصحابه[3] آمده است که علی بن حسین علیه‌السلام چون از وضو فارغ می‌شد و در فاصلهٔ میان وضو و نماز بود، لرزش و رعشه‌ای بر بدنش چیرگی می‌یافت.

در این باره از او پرسیدند.

---

۱. ← مفید، الارشاد، ۱۴۴/۲؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۵۷/۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۹۹.

۲. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۳۳/۳.

۳. خبر را در فضائل الصحابة اثر ابن‌حنبل نیافتم.

فرمود: «چه بی‌خبرید! آیا می‌دانید به پیشگاه چه کسی برمی‌خیزم و با چه کسی می‌خواهم مناجات کنم؟»[۱]

اما در کتاب‌های ما است که چون وضو می‌ساخت رنگ چهره‌اش زرد می‌شد.

در این باره از او پرسیدند.

فرمود: «آیا می‌دانید برای ایستادن در پیشگاه چه کسی آماده می‌شوم؟»[۲]

نماز در حجر اسماعیل

طاووس فقیه گفته است: زین‌العابدین علیه السلام را در حجر دیدم که نماز می‌خواند و دعا می‌کند: «بنده‌ات بر درگاه تو است، اسیرت در آستانهٔ تو است، بینوایت بر فراخنای تو است، دریوزه‌ات بر در سرای تو است، از چیزی نزد تو می‌نالد که بر تو پنهان نیست»[۳].

در خبری دیگر است که در ادامه گفت: «مرا از در خویش مران»[۴].

آیا بنده‌ای سپاسگزار نباشم؟

فاطمه دختر علی بن ابی‌طالب علیه السلام نزد جابر بن عبدالله آمد و او را گفت: ای همدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، ما را بر شما حقوقی است و از حقوق ما بر شما این است که چون دیدید کسی از ما خود را در پرستش و بندگی نابود می‌کند او را به خداوند یادآور گردید و به رحم کردن به خود فراخوانید. اینک این علی بن حسین علیه السلام یادگار پدرش حسین علیه السلام است که بینی‌اش باریک شده، پیشانی‌اش سوراخ شده و زانوان و کف دستانش ساییده و خود را در عبادت ذوب کرده است.

جابر بر در سرای علی بن حسین علیه السلام رفت و اجازه خواست.

---

۱. «و یحکم اتدرون الی من اقوم؟ و من ارید اناجی؟»

۲. «اتدرون ما اتأهب للقیام بین یدیه؟» ← مفید، الارشاد، ۱۴۲/۲ و ۱۴۳؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۸۸/۱.

۳. «عبیدک ببابک، اسیرک بفنائک، مسکینک بفنائک، سائلک بفنائک، یشکو الیک ما لایخفی علیک». ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۹۸؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۵۶/۳؛ مفید، الارشاد، ۱۴۳/۲؛ طوسی، الغیبة، ۲۶۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۸۹/۱.

۴. «لاتردنی عن بابک».

چون به حضور امام علیه‌السلام رسید او را در محراب یافت و دید تهجد او را تکیده ساخته است.

علی علیه‌السلام برخاست و آهسته از او دربارهٔ حالش پرسید و او را در کنار خود نشاند.

سپس جابر به امام علیه‌السلام رو کرد و گفت: ای پسر پیامبر خدا، مگر نمی‌دانی خداوند بهشت را برای شما و دوستدارانتان آفریده و جهنم را برای کسانی که با شما کینه ورزند و شما را دشمن بدارند آفریده است؟ این همه تهجد که خویش را به رنج آن درافکنده‌ای چیست؟

علی بن حسین علیه‌السلام فرمود: «ای یاور پیامبر خدا، مگر نمی‌دانی جدم پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله کسی بود که خدا همهٔ گناهان پیشین و پسین او را بخشیده بود، لیکن پرستش و بندگی را وانهاد و او که پدر و مادرم به فدایش باد، آن اندازه به تهجد ایستاد که ساق و روی پایش ورم کرد، و به او گفتند: آیا در حالی که خداوند همهٔ گناهان پیشین و پسین تو را بخشیده است چنین می‌کنی؟ و او فرمود: آیا بنده‌ای سپاسگزار نباشم؟»[۱]

جابر چون در او نگریست و دید سخنش در او اثر نمی‌گذارد، گفت: ای پسر پیامبر خدا، به خود رحم کن. تو از خاندانی هستی که به واسطهٔ ایشان بلا دور شود، گرفتاری گشوده گردد و آسمان بر پا داشته شود.

فرمود: «ای جابر، پیوسته بر راه پدر و مادرم خواهم بود و به آنان اقتدا خواهم کرد تا ایشان را دیدار کنم»[۲].

جابر که این شنید به حاضران رو کرد و گفت: از فرزندان پیامبران هیچ‌کس را چون علی بن حسین علیه‌السلام نمی‌بینم مگر یوسف علیه‌السلام فرزند یعقوب علیه‌السلام. خدا را سوگند نسل علی بن حسین علیه‌السلام از نسل یوسف علیه‌السلام نیز برترند[۳].

در حالت عبادت

امام صادق علیه‌السلام فرموده است: ابوجعفر [= امام باقر علیه‌السلام] بر پدر خویش وارد شد و دید در عبادت به

---

۱. «یا صاحب رسول الله أما علمت ان جدی رسول الله قد غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر فلم‌یدع الاجتهاد و تعبد هو بأبی و امی حتی انتفخ الساق و ورم القدم و قیل له: أتفعل هذا و قد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک و ما تأخر؟ قال: أفلاأکون عبداً شکوراً».

۲. «یا جابر، لاازال علی منهاج ابوی مؤتسیا بهما حتی القاهما».

۳. ← طوسی، الامالی، ۶۳۶ و ۶۳۷، با تفاصیل بیشتر.

جایی رسیده که هیچ کس بدان نرسیده است و از فرط بیداری رنگ رخساره‌اش زرد شده، از گریه چشمانش کم‌فروغ گشته، از سجده بر پیشانی‌اش پینه بسته و از ایستادن به نماز پاهایش ورم کرده است.

امام علیه السلام فرموده است: ابوجعفر گفته است: چون او را در آن حال دیدم نتوانستم گریهٔ خویش را مهار کنم و از سر محبت به او گریستم. دیدم در اندیشه شد و دمی پس از درآمدنم در من نگریست و گفت: فرزندم، یکی از آن صحیفه‌ها را که عبادت علی علیه السلام در آن‌ها است به من ده.

یکی به او دادم و اندکی از آن خواند و سپس از دل‌شکستگی آن را وانهاد و فرمود: «چه کسی را تاب و توان عبادت علی بن ابی‌طالب علیه السلام است؟»[1]

تربت حسین علیه السلام

در مصباح المتهجد است که او کیسه‌ای کوچک داشت که در آن تربت حسین علیه السلام بود[2].

نماز

چون به نماز برمی‌خاست رنگ رخساره‌اش دیگرگون می‌شد و چون به سجده می‌رفت سر از سجده برنمی‌داشت تا به عرق می‌نشست[3].

امام باقر علیه السلام فرموده است: علی بن حسین علیه السلام در هر شبانه‌روز هزار رکعت نماز می‌گزارد، باد او را چون بوته‌های گندم به این سو و آن سو خم می‌کرد[4] و هزار درخت خرما داشت که در کنار هرکدام دو رکعت نماز خوانده بود[5].

چون به نماز برمی‌خاست رنگ او دیگرگون می‌شد و ایستادنش در نماز ایستادن برده‌ای زبون در

---

۱. «من یقوی علی عبادة علی بن ابی‌طالب؟» ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۷۲/۳؛ مفید، الارشاد، ۱۴۳/۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۸۷/۱؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۸۹۰/۲ و ۸۹۱.

۲. ← طوسی، مصباح المتهجّد، ۷۳۳.

۳. ← کلینی، الکافی، ۳۰۰/۳؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۸۶/۲.

۴. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۹۷؛ مفید، الارشاد، ۱۴۳/۲؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۸۹۰/۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۸۸/۱.

۵. ← ابن‌بابویه، الخصال، ۵۱۷.

برابر پادشاهی شکوهمند بود. از بیم خدا بر اندام‌هایش لرزه می‌افتاد و چونان نماز می‌خواند که گویی بدرود می‌گوید و دیگر هرگز نمازی نخواهد خواند[۱].

روایت شده است که چون به نماز برمی‌خاست رنگش دیگرگون می‌شد و لرزش بر او چیرگی می‌یافت و حال او تفاوت می‌کرد تا جایی که گاه کسانی که از وضع او خبر نداشتند در این باره می‌پرسیدند و او می‌فرمود: می‌خواهم در پیشگاه پادشاهی بزرگ بایستم[۲].

چون به نماز می‌ایستاد به هیچ چیز دیگر مشغول نمی‌شد و به سبب اشتغال به نماز حتی هیچ چیز نمی‌شنید.

شبی، یکی از کودکان او افتاد و دستش شکست. ساکنان خانه سروصدایی راه انداختند و همسایه‌ها آمدند و شکسته‌بند آوردند و شکستگی را بست و آن کودک از درد فریاد می‌کشید و آن حضرت هیچ‌کدام از این‌ها را نشنید.

چون صبح شد کودک را دید که دستش به گردن آویخته است.

پرسید: این چیست؟

او را از آنچه رخ داده بود آگاهاندند[۳].

یک بار در خانه‌ای که در آن به سجده بود آتشی درگرفت و فریاد می‌زدند: ای پسر پیامبر خدا، آتش آتش! اما او سر بلند نکرد تا آن آتش را خاموش کردند.

پس از آن که سر از سجده برداشت از او پرسیدند: چه چیز تو را از این آتش به خود مشغول داشت؟

فرمود: «آن آتش بزرگ مرا از این آتش مشغول داشت»[۴].

امام باقر علیه السلام فرموده است: هرسال از هفت موضع سجدهٔ او هفت پینه می‌افتاد و او آن‌ها را گرد می‌آورد و چون درگذشت آن‌ها را با او به خاک سپردند[۵].

---

۱. ← همان.

۲. «انی ارید الوقوف بین یدی ملک عظیم». ← ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۱۵۸/۱؛ همو، شرح الاخبار، ۲۵۸/۳.

۳. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۶۳/۳.

۴. «الهتنی عنها النار الکبری».

۵. ← ابن‌بابویه، الخصال، ۵۱۸؛ حلوانی، نزهة الناظر، ۹۴.

طواف و دعا

اصمعی گفته است: شبی در پیرامون کعبه به طواف بودم که جوانی ریزاندام با گیسوانی بلند را دیدم که به پرده‌های کعبه آویخته است و می‌گوید: «چشم‌ها خفتند و ستاره‌ها برآمدند و تو مالک حیّ قیومی. شاهان همه درهای خویش بسته‌اند و پاسبانان بر درها گماشته‌اند، اما دروازهٔ تو برای دریوزگان گشوده است. نزد تو آمده‌ام تا به رحمت خویش در من نگری، ای مهربان‌ترین مهربانان»[1].

آن‌گاه بیت‌هایی بر زبان راند:

ای آن که دعای گرفتاران را در ظلمت‌ها پاسخ می‌دهد، ای برگشایندهٔ گرفتاری و اندوه و بیماری،

میهمانان تو بر گرد خانه همه خفته‌اند و تنها تویی تو ای قیوم که نخفته‌ای.

پروردگارا، تو را چنان می‌خوانیم که خود فرموده‌ای. به حق این خانه و این حرم بر گریه‌هایم رحم کن.

اگر گناهکاران عفو تو را امید نبرند، پس چه کسی نافرمانان را نعمت دهد؟[2]

اصمعی گفته است: او را تعقیب کردم و دیدم زین‌العابدین علیه‌السلام است[3].

طاووس فقیه گفته است: او را دیدم که از عشا تا سحر به طواف و تهجد مشغول بود و چون هیچ‌کس را ندید چشم به آسمان دوخت و گفت: «خدایا، ستارگان آسمانت غروب کردند و چشمان بندگانت به خواب رفت و درهایت همچنان بر روی دریوزگان گشوده است. نزد تو آمده‌ام تا مرا بیامرزی و بر من رحم کنی و در عرصه‌های قیامت چهرهٔ جدم محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را به من بنمایانی»[4].

---

۱. «نامت العیون، و علت النجوم، و أنت الملک الحی القیوم، غلقت الملوک أبوابها، و أقامت علیها حراسها، و بابک مفتوح للسائلین، جئتک لتنظر إلی برحمتک یا أرحم الراحمین».

۲.
یا من یجیب دعا المضطر فی الظلم	یا کاشف الضر و البلوی مع السقم
قد نام وفدک حول البیت قاطبة	و أنت وحدک یا قیوم لم‌تنم
أدعوک رب دعاء قد امرت به	فارحم بکائی بحق البیت و الحرم
ان کان عفوک لایرجوه ذو سرف	فمن یجود علی العاصین بالنعم

۳. ← ابشیهی، المستطرف، ۲۸۶ - ۲۸۸.

۴. «إلهی غارت نجوم سماواتک، و هجعت عیون انامک، و ابوابک مفتحات للسائلین، جئتک لتغفر لی و ترحمنی و ترینی وجه جدی محمد فی عرصات القیامة».

آن‌گاه گریست و گفت: «به عزت و جلالت سوگند، هرگز نه به نافرمانی‌ات آهنگ مخالفت با تو داشته‌ام و نه آن‌گاه که تو را معصیت کرده‌ام در تو تردیدی ورزیده‌ام، یا کیفر تو را ندانسته‌ام یا به عقوبت تو کنایه‌ای زده‌ام. لکن نفس مرا فریفته و آن پرده که بر من فرو پوشانده‌ای مرا در این جسارت یاری داده است. اینک کیست که مرا از عذاب تو برهاند؟ و اگر ریسمان تو از من بگسلد به ریسمان چه کسی چنگ زنم؟ وای من فردا که در پیشگاه تو بایستم و به سبکبالان گفته شود بگذرید و به سنگین‌نامه‌ها گفته شود فرومانید. نمی‌دانم آیا با سبکبالان می‌گذرم یا با سنگین‌نامگان فرو می‌مانم؟

وای بر من که هرچه عمرم فزون گشت خطاهایم نیز فزونی گرفت و توبه نکردم. آیا مرا زمان آن نرسیده است که از پروردگار خویش شرم برم؟»[1]

سپس گریست و بیت‌هایی بر زبان راند:

ای اوج امیدها، آیا مرا در آتش می‌سوزانی؟ پس امید من کجا رود و محبت من کجا شود؟

با کردارهای زشت و پست نزد تو آمده‌ام و در میان مردمان هیچ‌کس چون من گناه نکرده است[2].

باز هم گریست و گفت: «تو منزهی! چنان نافرمانی‌ات کنند که گویی نمی‌بینی و چنان بردباری کنی که گویی نافرمانی‌ات نکرده‌اند. چنان با آفریدگان خویش محبت می‌ورزی و محبت می‌جویی که گویی تو را بدیشان نیاز است، با آن که تو ای سرورم از همه بی‌نیازی»[3].

آن‌گاه به سجده بر زمین درافتاد.

---

۱. «و عزتک و جلالک ما أردت بمعصیتی مخالفتک، و ما عصیتک إذ عصیتک و أنا بک شاک، و لا بنکالک جاهل، و لا لعقوبتک متعرض، و لکن سولت لی نفسی و أعاننی علی ذلک سترک المرخی به علی، فأنا الآن من عذابک من یستنقذنی، و بحبل من اعتصم ان قطعت حبلک عنی، فواسوأتاه غداً من الوقوف بین یدیک اذا قیل للمخفین جوزوا و للمثقلین حطوا، أمع المخفین أجوز أم مع المثقلین أحط؟ ویلی کلما طال عمری کثرت خطایای و لم أتب، أما آن لی أن استحی من ربی؟»

۲. أتحرقنی بالنار یا غایة المنی — فأین رجائی ثم أین محبتی

أتیت بأعمال قباح ردیة — و ما فی الوری خلق جنی کجنایتی

۳. «سبحانک تعصی کأنک لا تری، و تحلم کأنک لم تعصی، تتودد إلی خلقک بحسن الصنیع کأن لک الحاجة الیهم، و أنت یا سیدی الغنی عنهم».

من به او نزدیک شدم و سرش را از خاک برداشتم و بر زانو نهادم و آن اندازه گریستم که اشک‌هایم بر گونهٔ او فروریخت.

سر برداشت و نشست و گفت: چه کسی مرا از یاد پروردگارم بازداشت؟

گفتم: من، طاووس، ای پسر پیامبر خدا. این بی‌تابی و شیون از چیست؟ این ماییم که باید چنین کنیم که گناهکار و جفاکاریم. اما تو پدرت حسین بن علی علیه‌السلام، مادرت فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام و جدت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

طاووس گوید: در من نگریست و گفت: «هیهات هیهات ای طاووس، سخن از پدر و مادر و جدم واگذار. خداوند بهشت را برای هرکه از او فرمان برد و کار نیک کند آفریده است، هرچند حبشی باشد، و دوزخ را برای هرکس که او را نافرمانی کند آفریده است، هرچند آقایی قرشی باشد. مگر نشنیده‌ای این سخن خداوند راکه فرمود: ﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَلَآ أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَآءَلُونَ﴾[1]. خدای را سوگند که فردا جز آن کارهای شایسته که پیش فرستاده‌ای هیچ چیز تو را سود نرساند»[2].

ابن‌حماد گفته است:

راهب اهل بیت از فراوانی عبادت به سجاد لقب یافته و چنین نیز هست.
روزهای طولانی خود را به روزه‌ای همراه با پرستش می‌گذراند و شب خود را به تهجد سپری می‌کند.
او با دانش و وفای خویش کجا است؟ او با پرستش و تعبد خویش کجا است؟[3]

نمونه‌هایی از دعاها

در زهد و پارسایی او همان صحیفهٔ کامله و آنچه از ناله‌ها و ندبه‌های او روایت می‌شود کفایت است. از

---

۱. مؤمنون / ۱۰۱: پس آن‌گاه که در صور دمیده شود دیگر میانتان نسبت خویشاوندی وجود ندارد و از حال یکدیگر نمی‌پرسند.

۲. «هیهات هیهات یا طاوس دع عنی حدیث أبی و امی و جدی خلق الله الجنة لمن اطاعه و احسن و لو کان حبشیاً و خلق النار لمن عصاه و لو کان سیداً قرشیا، أما سمعت قوله تعالی: ﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَلَآ أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَآءَلُونَ﴾ و الله لاینفعک غداً إلا تقدمة تقدمها من عمل صالح».

برای روایت مشتمل بر برخی از متن‌ها و بیت‌های شعر ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۵۹/۴۱.

۳.
و راهب اهل البیت کان و لم‌یزل — یلقب بالسجاد حسن تعبد
یقضی بطول الصوم طول نهاره — منیباً و یفنی لیله بتهجد
فأین به من علمه و وفائه — و أین به من نسکه و تعبده

آن جمله است این که از زهری روایت شده که زین‌العابدین علیه‌السلام فرموده است: «ای نفس، تا کی به این زندگی دل سپرده‌ای و بر این دنیا تکیه زده‌ای؟ از کسانی از گذشتگانت که بگذشتند و از دوستانی که خاک آنان را پوشانید و از برادرانی که در عزای ایشان نشستی و هیچ عبرت نگرفته‌ای»[۱].

آنان که روزی بر روی خاک بودند اکنون در دل خاک جای گرفته‌اند و زیبایی‌های این دنیا به سوی کهنگی و نابودی رود.

خانه‌هایشان خالی از ساکنان شد و مزرعه‌هاشان بیابان گشت و تقدیر آنان را سوی گور راند،

و از دنیا و از همهٔ آنچه در آن اندوخته بودند دست شستند و گودال قبر آنان را در آغوش فشرد[۲].

از آن جمله است این روایت از امام صادق علیه‌السلام که فرمود: «تا کی دنیا مرا وعده دهد و وعده بشکند، آن را امین دانم و با من خیانت کند، آن را خیرخواه پندارم و ناراستی ورزد؟ هیچ نوی نیاورد جز آن که همانندش را کهنه کند و هیچ پراکندگانی را گرد نیاورد جز آن که جمعی دیگر بپراکند. گویی گرفتار دام حسادت است و گویی خود بی‌بهره‌ای است که بر همدمان برخوردار رشک برد و بر صاحبان نعمت و آسایش حسادت ورزد»[۳].

مرا به جدایی و از هم گسستن اشاره داد و از هر کرانهٔ افق چشمکی به بدرود زد[۴].

---

۱. «یا نفس حتی م إلی الحیاة سکونک، و إلی الدنیا رکونک. ما اعتبرت بمن مضی فی اسلافک، و من وارته الارض من ألافک، و من فجعت به من اخوانک؟»

۲. فهم فی بطون الارض بعد ظهورها — محاسنها فیها بوالی دواثر

خلت دورهم منهم و اقوت عراصهم — و ساقتهم نحو المنایا المقادر

و خلوا عن الدنیا و ما جمعوا لها — و ضمتهم تحت التراب الحفائر

← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۰۴/۴۱.

۳. «حتی متی تعدنی الدنیا فتخلف وائتمنها فتخون و استنصحها فتغش لاتحدث جدیدة إلا تخلق مثلها و لا تجمع شملا إلا بتفریق بین حتی کأنها غیری او محتجبة تغار علی الآلاف و تحسد اهل النعم».

متن را در منابع مقدم بر ابن‌شهرآشوب نیافتم، هرچند در منابع کهن در کشف الغمه اربلی (۳۰۷/۲) روایت شده است.

۴. فقد آذنتنی بانقطاع و فرقة — و اومض لی من کل افق بروقها

از آن جمله است این که سفیان بن عیینه روایت کرده است: کجایند پیشینیان و گذشتگان، و کسان و خویشاوندان، و پیامبران و رسولان؟ خدای را سوگند مرگ ایشان را در هم نوردید و سال‌ها بر آنان بگذشت و چشم‌ها در فقدان ایشان گریست و ما به سوی ایشان می‌رویم و ﴿إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّـآ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾[1].

اگر راه پیشینیان ما این بوده است، ما در پی ایشان می‌رویم و بدیشان می‌پیوندیم.
بدان که به زودی به کسانی که رفته‌اند خواهی رسید، هرچند کوه‌های بلند استوار پاسبانت باشند.
این سرا سرای ماندن نیست، بدان؛ و اگر انسان جاویدان بود هیچ فروغی نمی‌تابید[2].

صدقه‌ها و دهش‌ها

اما از آنچه دربارهٔ صدقه دادن‌های امام‌علیه السلام رسیده، روایت حلیه[3]، شرف النبی صلی الله علیه و آله[4] و اغانی[5] از محمد بن اسحاق، به سند از ثمالی و از امام باقرعلیه السلام است که فرمود: علی بن حسین‌علیه السلام شب‌ها انبان نان بر دوش می‌کشید و صدقه می‌داد.

ابوحمزه ثمالی و سفیان ثوری گفته‌اند: او می‌فرمود: «صدقهٔ پنهانی خشم پروردگار را فرو می‌نشاند»[6].

در حلیه[7] و اغانی[8] از محمد بن اسحاق آمده است که کسانی از مردمان مدینه در حالی که

---

۱. بقره / ۱۵۶: ما از آن خدا هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم.

۲.
اذا کان هذا نهج من کان قبلنا — فانا علی آثارهم نتلاحق
فکن عالما ان سوف تدرک من مضی — و لو عصمتک الراسیات الشواهق
فما هذه دار المقامة فاعلمن — و لو عمر الانسان ما ذر شارق

۳. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۳۶/۳.

۴. ← خرگوشی، شرف المصطفی صلی الله علیه و آله، ۳۰۰/۵.

۵. ← ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ۳۱۵/۱۵.

۶. «ان صدقة السر تطفیء غضب الرب». ← ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۲۴۱/۱؛ ابن‌بابویه، ثواب الاعمال، ۱۴۳. همچنین، برای متن صرف‌نظر از انتساب ← کلینی، الکافی، ۸۹۷/۴؛ ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۶۷/۲؛ همو، معانی الاخبار، ۲۶۴؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۰۵/۴.

۷. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۳۶/۳.

۸. ← ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ۳۱۶/۱۵.

نمی‌دانستند از کجا تأمین می‌شوند روزگار می‌گذراندند و چون علی بن حسین علیه‌السلام درگذشت آنچه را شب برایشان آورده می‌شد از کف دادند.

در روایت احمد بن حنبل، از معمر، از شیبة بن نعامه است که او صد خانواده را خوراک می‌داد[۱].

گفته‌اند: در هریک از این خانه‌ها نیز شماری از کسان بودند[۲].

در حلیه است که عایشه گفته است: از مردمان مدینه شنیدم که می‌گفتند: صدقه‌های پنهانی را تنها زمانی از کف دادیم که علی بن حسین علیه‌السلام درگذشت[۳].

در روایت محمد بن اسحاق است که در مدینه فلان تعداد خانه بود که روزی ایشان و آنچه بدان نیاز داشتند بدیشان می‌رسید، بی آن که بدانند از کجا می‌آید. اما چون زین‌العابدین علیه‌السلام درگذشت این روزی را از دست دادند و همه یکپارچه فریاد برآوردند[۴].

در روایتی از امام باقر علیه‌السلام است که او در شب‌های تاریک انبان بر پشت می‌کشید و رهسپار می‌شد و بر در سرایی می‌رفت و در را می‌کوبید و به آن که از خانه بیرون می‌آمد صدقه می‌داد. او چون چیزی به فقیر می‌داد صورت خویش می‌پوشاند تا فقیر او را نشناسد[۵].

در روایتی دیگر است که چون شب تاریک می‌شد و چشم‌ها می‌خفت به سرای خود می‌رفت و آنچه از خوراک کسانش مانده بود گرد می‌آورد و در انبانی می‌ریخت و بر پشت می‌کشید و در حالی که صورت خود پوشانده بود بر در سرای فقیران می‌رفت و آنچه داشت میان ایشان پخش می‌کرد. بسیاری از اوقات آن‌ها پشت در منتظر او می‌ماندند و چون او را می‌دیدند شادی می‌کردند و می‌گفتند: صاحب انبان‌ها آمد[۶].

ابوجعفر در علل الشرائع آورده که سفیان بن عیینه گفته است: زهری علی بن حسین علیه‌السلام را در

---

۱. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۳۶/۳؛ ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ۲۲۱/۵؛ ابن‌جوزی، المنتظم، ۳۳۰/۶؛ همو، صفة الصفوة، ۹۶/۲.

۲. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۵۵/۳.

۳. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۳۶/۳.

۴. ← مفید، الارشاد، ۱۴۹/۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۹۲/۱.

۵. ← ابن‌بابویه، الخصال، ۵۱۷.

۶. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۵۴/۳.

شبی سرد و بارانی دید که آرد و هیزم بر پشت کشیده و سویی روان است.

پرسید: ای پسر پیامبر خدا، این چیست؟

فرمود: آهنگ سفری دارم که برایش توشه‌ای آماده می‌کنم و تا جایی امن می‌برم.

زهری گفت: این غلام من است. به جای تو بار را برمی‌دارد.

اما او نپذیرفت.

زهری گفت: خود به جای تو آن را برمی‌دارم، که من تو را والاتر از آن می‌دانم که این بار را برداری.

علی بن حسین علیه السلام گفت: اما من خود را بالاتر از آن نمی‌دانم که چیزی بر شانه نهم که مرا در سفرم نجات دهد و ورود مرا بر آن که بر او درمی‌آیم ورودی شایسته سازد. به خدا، از تو می‌خواهم پی کار خویش‌گیری و مرا واگذاری.

زهری گوید: پس، از او جدا شدم.

زهری اما چند روز بعد به امام علیه السلام گفت: ای پسر پیامبر خدا، نشانی از آن سفر که گفته بودی نمی‌یابم!

گفت: آری، ای زهری، اما نه چنان است که تو می‌پنداری. مقصود من مرگ بوده است و برای آن آماده می‌شده‌ام[1].

حمران بن اعین از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت [= زین‌العابدین علیه السلام] صد خانه از تهیدستان مدینه را تأمین می‌کرد. او خوش داشت یتیمان، بیماران، زمین‌گیران و بینوایان که توان و چاره ندارند بر سفرهٔ او بنشینند. با دست خود بدیشان می‌خوراند و هرکدام از آن حاضران که نانخورانی داشتند برای آن‌ها نیز می‌بردند. او هیچ چیز نمی‌خورد مگر این که در آغاز از آن صدقه دهد[2].

در حلیه است که طائی گفته: علی بن حسین علیه السلام چون صدقه را به دست می‌گرفت آن را می‌بوسید و سپس به دست گدا می‌داد[3].

---

۱. ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۲۳۱/۱.

۲. ← ابن‌بابویه، الخصال، ۵۱۸.

۳. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۳۷/۳.

در شوف العروس ابوعبدالله دامغانی است که علی بن حسین علیه‌السلام شکر و بادام صدقه می‌داد. در این‌باره از او پرسیدند.

او که خود شکر و بادام دوست داشت در پاسخ این آیه را خواند: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾[۱].

امام صادق علیه‌السلام فرموده است: علی بن حسین علیه‌السلام انگور دوست داشت. انگورهای خوبی به مدینه آوردند و کنیز او مقداری از آن خرید و به هنگام افطار آورد.

او آن را پسندید. اما پیش از آن که دست دراز کند گدایی بر در ایستاد.

به کنیز فرمود: آن را برای او ببر.

گفت: سرورم، مقداری از آن کفایت کند.

فرمود: نه، به خدا سوگند ـ و همه را برای گدا فرستاد.

کنیز فردای آن روز مقداری دیگر خرید و آورد.

این بار هم گدایی به در خانه آمد و امام همان کار را کرد و همه را برای گدا فرستاد.

روز بعد آن کنیز دوباره انگور خرید و شب آن را آورد. در این شب هیچ گدایی نیامد و امام انگور خورد و سپس فرمود: چیزی از دست ندادیم، و خدای را سپاس[۲].

در حلیه است که ابوجعفر گفته: پدرش علی بن حسین علیه‌السلام دو بار دارایی خود را با خدا قسمت کرد[۳].

زهری گفته است: چون علی بن حسین علیه‌السلام درگذشت و او را غسل می‌دادند بر پشت او پینه‌ای دیدند. مرا گفتند که او شبانه برای همسایگان ناتوان خود از چاه آب می‌کشیده است[۴].

در حلیه است که عمرو بن ثابت گفته است: چون علی بن حسین علیه‌السلام درگذشت و او را غسل می‌دادند بر پشت او آثار کبودی دیدند. گفتند: این چیست؟

---

۱. آل‌عمران / ۹۲: هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید.

۲. ← کلینی، الکافی، ۳۴۹/۶؛ برقی، المحاسن، ۵۴۷/۲؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۷۳/۳.

۳. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۴۰/۳.

۴. ← زمخشری، ربیع الابرار، ۴۵۹/۳.

گفته شد: او شبانه انبان‌های آرد بر پشت می‌کشیده و به فقیران مدینه می‌داده است[۱].

در روایت‌های هم‌مسلکان ما است که چون او را بر شستنگاه نهادند بر پشت او پینه‌ای چون زانوی شتر دیدند که از آنچه بر پشت می‌کشید و به خانه‌های تهیدستان می‌برد شکل گرفته بود[۲].

چون زمستان تمام می‌شد جامه‌های زمستانی را صدقه می‌داد و چون تابستان پایان می‌پذیرفت جامه‌های تابستانی را صدقه می‌داد. او جامه‌هایی نیک بر تن می‌کرد.

به او گفتند: این جامه‌ها را به کسانی می‌دهی که بهای آن را نمی‌دانند و پوشیدنش شایسته ایشان نیست! خوب بود آن‌ها را می‌فروختی و بهای آن‌ها را صدقه می‌دادی.

فرمود: «من خوش ندارم جامه‌ای را که با آن نماز خوانده‌ام بفروشم»[۳].

سوسی گفته است:

> علی‌علیه‌السلام است آن که در برابر خدای منان سجده کند و پیشانی و گوش بر خاک بمالد. علی‌علیه‌السلام است آن که بسیار سجده گزارد و قرآن تلاوت کند[۴].

روزه‌داری و حج

اما از آن روایت‌ها که دربارهٔ روزه‌داری و حج او رسیده یکی این روایت از امام صادق‌علیه‌السلام است که فرمود: علی بن حسین‌علیه‌السلام روزهایی که روزه می‌گرفت می‌فرمود تا گوسفندی می‌کشتند و گوشتش پاره پاره می‌کردند و می‌پختند. عصرگاهان که می‌شد خود به سراغ دیگ‌ها می‌رفت و در حالی که روزه بود بوی آبگوشت را حس می‌کرد. سپس می‌فرمود: کاسه‌ها را بیاورید. برای فلان خانواده و برای فلان خانواده ببرید... و به همین ترتیب تا آخرین دیگ را پخش می‌کرد و آن گاه نان و خرمایی می‌آوردند و این افطار او بود[۵].

---

۱. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۳۶/۳.

۲. ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۲۳۱/۱.

۳. «انی اکره ان ابیع ثوبا صلیت فیه». ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۶۳/۳.

۴. علی الساجد للمنان   معفر الجبهة و الاذنان
علی السجود تالی القرآن

۵. ← کلینی، الکافی، ۶۸/۴؛ ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۱۳۴/۲ و ۱۳۷؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ۱۳۷.

معتب از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرموده است: علی بن حسین علیه‌السلام سخت اهل عبادت و تهجد بود، روزها را روزه می‌گرفت و شب‌ها را زنده می‌داشت. این کار به تن او آسیب می‌رساند. به او گفتم: پدرم، این همه تلاش برای چیست؟

فرمود: نزد پروردگار خویش محبت کسب کنم. شاید مرا به خود نزدیک سازد.

امام صادق علیه‌السلام فرموده است: از کنیزی از کنیزان او درباره‌اش پرسیدند.

گفت: به اطناب بگویم یا به اختصار؟

او را گفتند: به اختصار.

گفت: هرگز نه روز برایش غذایی بردم و نه شب برایش بستری گستردم[۱].

امام علیه‌السلام پیاده به حج رفت و فاصلهٔ مدینه تا مکه را در بیست روز پیمود[۲].

زرارة بن اعین گفته است: بیست بار بر شتری به حج رفت و حتی یک بار بر آن تازیانه نزد[۳].

صاحب حلیه این مضمون را از عمروبن ثابت نقل کرده است[۴].

ابراهیم رافعی گفته است: شتر او در برابرش نافرمانی کرد. شلاق را بالا برد و اشاره کرد، ولی فرمود: اگر بیم قصاص نبود فرود می‌آوردم[۵].

در روایت دیگری است که فرمود: اگر ترس از قصاص نبود فرود می‌آوردم. آن‌گاه دست از او بازگرداند[۶].

عبدالله بن مبارک گفته است: یکی از سال‌ها به آهنگ حج رهسپار مکه شدم. در راه در حالی که در کنار حاجیان پیش می‌رفتم، کودکی هفت یا هشت ساله را دیدم که بی زاد و توشه در کنار حاجیان راه می‌پیمود.

نزد او رفتم و بر او سلام کردم و پرسیدم: با چه کسی برّ بیابان را پشت سر نهاده‌ای؟

---

۱. ← ابن‌بابویه، الخصال، ۵۱۸؛ همو، علل الشرائع، ۲۳۲/۱.

۲. ← مفید، الارشاد، ۱۴۴/۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۹۹؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۹۰/۱.

۳. ← برقی، المحاسن، ۶۳۵/۲؛ ابن‌بابویه، الخصال، ۵۱۸؛ همو، ثواب الاعمال، ۵۰؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۵۸۶/۲.

۴. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۳۳/۳.

۵. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۷۳/۳.

۶. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۹۹.

گفت: با خدای باز نیکوکردار.

در چشمم بزرگ آمد. از او پرسیدم: فرزندم، زاد و توشه‌ات کجا است؟

گفت: توشه‌ام تقوای من است، مرکبم پاهای من و مقصدم مولایم.

باز هم در دلم بزرگ‌تر آمد. پرسیدم: فرزندم، از کدام خاندانی؟

گفت: از بنی‌مطلب.

گفتم: بیشتر بگو.

گفت: از هاشم.

گفتم: بیشتر روشن کن.

گفت: علوی و فاطمی‌ام.

گفتم: سرورم، آیا چیزی از شعر نیز گفته‌ای؟

گفت: آری.

گفتم: قدری از شعر خود برایم بخوان.

چنین بر زبان آورد:

ما پاسبانان آن حوضیم و از آن می‌خوریم و کسانی را که بدان درآیند از آن می‌نوشانیم.

آن که رستگار شد جز به ما رستگاری نیافت و آن که محبت ما توشهٔ او بود هرگز نومید نگشت.

آن که ما را شاد کرد از ما به شادی دست یافت و آن که با ما بدی کرد او را ولادتی بد است.

آن که حق ما را غصب کرد میعاد ما با او روز قیامت باشد[1].

سپس او را ندیدم تا به مکه رسیدم و حج خود به انجام رساندم و بازگشتم.

چون در ابطح بودم حلقه‌ای گرد دیدم. سر بلند کردم تا بنگرم چه کسی در این حلقه است. دیدم همان همسفر من است.

---

۱. لنحن علی الحوض ذواده — نذوق و نسقی وراده

و ما فاز من فاز إلا بنا — و ما خاب من حبنا زاده

و من سرنا نال منا السرور — و من ساءنا ساء میلاده

و من کان غاصبنا حقنا — فیوم القیامة میعاده

دربارهٔ او پرسیدم.

گفتند: این زین‌العابدین علیه‌السلام است.

بیت‌هایی نیز بدین مضمون از آن حضرت روایت شده است:

ما فرزندان مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله صاحبان رنج‌ها و اندوه‌هاییم و آن فروخورندهٔ خشم از میان ما این اندوه را جرعه جرعه سر می‌کشد.

محنت ما در میان مردمان سنگین است و هم نخستین ما مبتلاییم و هم آخرین ما.

مردم به عیدهای خود شادند. اما عید ما عزای ما است.

مردم در امنیت و شادی‌اند. اما بیم‌بردگان ما در همهٔ روزگاران امنیت ندارند.

آن شرافت و ارجمندی که از میان همهٔ مردم، تنها به ما گزین شد، خود آفت ما است.

آن که حق ما را انکار و غصب کرده بر ما حکم می‌راند، در حالی که حکم راندن بر او از آن ما است[1].

بشّار گفته است:

فردا به سجاد علیه‌السلام، همو که بر او نشان شکوه است و جوانمردی دلدادهٔ مکارم است،

و از فاطمیان و از منادیان هدایت است، آشکارا می‌گویم و چه کسی چون پسر فاطمه علیهاالسلام تو را راه نماید؟

او که نور چشم نورجویان است و گاه نیز ظلمتی برای دشمنان مزاحم[2].

---

۱. نحن بنو المصطفى ذووغصص — يجرعها فى الأنام كاظمنا
عظيمة فى الأنام محنتنا — أولنا مبتلى و آخرنا
يفرح هذا الورى بعيدهم — و نحن أعيادنا مآتمنا
و الناس فى الأمن و السرور و ما — يأمن طول الزمان خائفنا
و ما خصصنا به من الشرف — الطائل بين الأنام آفتنا
يحكم فينا و الحكم فيه لنا — جاحدنا حقنا و غاصبنا

۲. أقول لسجاد عليه جلالة — غدا أريحياً عاشقاً للمكارم
من الفاطميين الدعاة إلى الهدى — جهاراً و من يهديک مثل ابن‌فاطم
سراج لعين المستضىء و تارة — يكون ظلاماً للعدو المزاحم

سید حمیری گفته است:

پس یاد پیامبرﷺ و یاد وصی و یاد آن پیراستهٔ صاحب آن سجده‌ها کنم.

بردباران بسی بردبار و نیک‌رویان مهتر والاتبار،

که از آلودگی‌ها پاک و پیراسته‌اند و آن که بدیشان اقتدا کند گمراه نشود.

آنان حجت‌های خدا در میان آفریدگان اویند و هدایت هرکه راه جوید بر ایشان است.

به رغم همهٔ بدخواهان و بدخواهی‌هایشان، سنت‌های پیامبران با ایشان زنده شده است.

هرکس بر آنان درود نفرستد چون بر آن کمینگاه خدای را ملاقات کند ناکام و نومید باشد[1].

سوسی گفته است:

ای زادگان زهراعليها‌السلام، به واسطهٔ شما نمازمان کامل شده است و اگر نبودید نماز بی‌دنباله و بی‌اثر بود.

به واسطهٔ شما بلاها دور شود و آزارها دفع گردد، آن سان که به واسطهٔ پدرتان از ابرها باران فرو می‌بارید[2].

---

۱. فـــذكر النـــبی و ذكـــر الوصـــی — و ذكـــر المـــطهر ذی‌المســـجد
عـــظام الحـــلوم حســان الوجـــوه — و شـــم العـــرانـــين و المـــنجد
و مـــن دنس الرجس قـــد طـــهروا — فـــماضل مـــن بـــهم يـــهتدی
هـــم حـــجج الله فـــی خـــلقه — عـــليهم هـــدی كـل مسـترشد
بـــهم احـــييت ســنن المـــرسلين — عـــلی الرغـــم مـــن أنـــف الحســـد
فـــمن لم‌يـــصل عـــليهم يـــخب — اذا لقـــــی الله بـــــالمرصد

← ديوان السيد الحميری، ۱۹۵ و ۱۹۶.

۲. بكـــم يـــا بـــنی الزهـــراء تـــمت صلاتنا — و لولاكـــم كـــانت خـــداجـــا بـــها بـــتر
بكـم يكشـف البـلوی و يسـتدفع الأذی — كـــما بأبـــيكم كـــان يســـتنزل القـــطر

فصل ۴

دانش، بردباری و فروتنی امام زین‌العابدین علیه‌السلام

پاداش در برابر ناسزا

یکی زین‌العابدین علیه‌السلام را ناسزا گفت.

غلامانش آهنگ او کردند.

امام علیه‌السلام فرمود: او را واگذارید؛ که آنچه بر ما پنهان است از آنچه گفته‌اند بیشتر است.

سپس از او پرسید: ای مرد، آیا تو را نیازی هست؟

مرد شرمسار شد.

امام علیه‌السلام نیز جامهٔ خود به او داد و فرمود تا او را هزار دهم دهند.

مرد از حضور ایشان بازگشت، در حالی که فریاد می‌زد: گواهی می‌دهم که تو پسر پیامبر خدایی.

یک بار حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب به او ناروا گفت.

امام علیه‌السلام او را پاسخی نداد. اما سپس به سرای او آمد و بر او فریاد زد.

حسن نیز برخاست تا شر به پا کند.

امام علیه‌السلام به او فرمود: برادرم، اگر آنچه گفته‌ای در من هست، از خداوند در این‌باره آمرزش می‌طلبم و اگر آنچه گفتی در من نیست خداوند تو را بیامرزد.

حسن پیشانی او بوسید و گفت: آنچه درباره‌ات گفتم در تو وجود ندارد و من خود بیشتر سزاوار آنم[1].

مردی او را دشنام داد.

فرمود: «ای جوان، پیش رویمان گردنه‌ای سخت است. اگر از آن گذر کنم به آنچه تو گفتی اهمیتی ندهم و اگر در آن فرومانم از آنچه می‌گویی نیز بدترم»[2].

سکوت در برابر ناسزا

ابن‌جعدیه گفت: مردی او را ناسزا داد.

اما در برابر او سکوت گزید.

مرد گفت: مقصودم تویی.

فرمود: و من نیز از تو چشم فروپوشم[3].

احساس امنیت کنیز

دو بار کنیزی را خواند و او پاسخ نداد.

اما در سومین بار پاسخ داد.

امام علیه‌السلام از او پرسید: آیا صدای مرا نمی‌شنوی؟

گفت: چرا.

پرسید: پس چه شده است که پاسخ نداده‌ای؟

گفت: از تو در امانم.

امام علیه‌السلام گفت: «سپاس خدایی را که بردهٔ مرا در امان از من قرار داد»[4].

---

۱. «یا أخی إن کنت قلت ما فی فاستغفر الله منه و إن کنت قلت مالیس فی یغفر الله لک». ← مفید، الارشاد، ۱۴۶/۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۹۰/۱.

۲. «یا فتی ان بین أیدینا عقبة کؤدأ فان جزت منها فلاابالی بما تقول و إن أتحیر فیها فأنا شر مما تقول».

۳. «و عنک اغضی». ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۹۵/۴۱.

۴. «الحمد لله الذی جعل مملوکی آمنا منی». ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۸۷/۴۱؛ مفید، الارشاد، ۱۴۷/۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۹۰/۱.

کنیزی که آزاد کرد

کنیزی بود که برای امام آب می‌ریخت. یک بار چرت زد و آفتابه از دستش فروافتاد و سر امام علیه السلام را زخم کرد. امام علیه السلام سر بلند کرد و او را نگریست.

گفت: خداوند فرموده است: ﴿وَٱلْكَاظِمِينَ ٱلْغَيْظَ﴾[۱].

فرمود: و من خشم خویش فرو خوردم.

گفت: ﴿وَٱلْعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِ﴾[۲].

فرمود: و خدا از تو بگذرد.

گفت: ﴿وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلْمُحْسِنِينَ﴾[۳].

فرمود: برو که تو در راه خدا آزادی[۴].

یک بار کنیزی کاسه‌ای را که خوراک داشت شکست و از ترس رنگ رخساره‌اش پرید.

امام علیه السلام فرمود: برو که برای خشنودی خدا آزادی.

عفو بردگان

چون ماه رمضان فرا می‌رسید، خطاهای بردگان خویش را یک به یک می‌نوشت و چون آخرین شب می‌شد همه را می‌خواست و آن نوشته را بیرون می‌آورد و می‌گفت: فلانی، تو فلان کار را کردی و تو را آزار ندادم، و همه اقرار می‌کردند.

آن‌گاه در میان ایشان می‌ایستاد و می‌فرمود: صدای خود بلند کنید و بگویید: ای علی بن حسین، آن سان که تو کرده‌های ما را برشمردی پروردگارت نیز خطاهای تو را برشمرد و نزد او است «کتابی که به حق سخن می‌گوید»[۵] و «هیچ خرد و کلانی فرو نمی‌گذارد»[۶]. پس ذلت خویش را در پیشگاه

---

۱. آل‌عمران / ۱۳۴: و کسانی که خشم خود را فرو می‌برند.

۲. آل‌عمران / ۱۳۴: و از مردم درمی‌گذرند.

۳. آل‌عمران / ۱۳۴: و خداوند نکوکاران را دوست دارد.

۴. ← مفید، الارشاد، ۱۴۶/۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۹۱/۱.

۵. اقتباس از آیهٔ ۶۲ سورهٔ مؤمنون: ﴿وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنطِقُ بِٱلْحَقِّ﴾.

۶. اقتباس از آیهٔ ۴۹ سورهٔ کهف: ﴿مَالِ هَٰذَا ٱلْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّآ أَحْصَىٰهَا﴾.

پروردگارت که به اندازهٔ یک مثقال ستم نمی‌کند به یاد آور که خداوند در این گواهی دادن بس است. عفو کن و درگذر تا خداوند از تو درگذرد که فرموده است: ﴿وَ لْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ ٱللهُ لَكُمْ﴾[۱].

آن‌گاه می‌گریست و می‌نالید[۲].

بی‌اعتنایی به خطا

بیکارمردی بود که مردم را می‌خنداند. او ردای آن حضرت را از شانه‌اش برداشت و رفت.

امام علیه السلام به او توجهی نکرد. مردمان او را تعقیب کردند و ردا را از او گرفتند و بازآوردند و بر شانه‌های امام علیه السلام افکندند.

از آن مردمان پرسید: این کیست؟

گفتند: بیکاره‌ای است که مردم مدینه را می‌خنداند.

فرمود: به او بگویید: خدای را روزی است که بیکارگان در آن زیانکار باشند[۳]

درخواست قصاص از برده

گفته‌اند: یکی از غلامان علی بن حسین علیه السلام عهده‌دار آباد کردن ملکی از املاک او شده بود. علی بن حسین علیه السلام روزی به دیدار آن ملک آمد و در آن تباهی و خرابی بسیار دید، چونان که از آن به خشم آمد و اندوهگین شد و با تازیانه‌ای که در دست داشت بر آن غلام نواخت.

سپس از این کار پشیمان شد و چون به سرای خویش بازگشت کسی در پی آن غلام فرستاد.

غلام به خانهٔ او آمد و او را دید که برهنه است و تازیانه نیز در حضور گذاشته است.

گمان کرد قصد کیفر او را دارد و از این روی بیشتر ترسید.

---

۱. نور / ۲۲: و باید عفو کنند و گذشت نمایند. مگر دوست ندارید که خدا بر شما ببخشاید؟ و خدا آمرزندهٔ مهربان است.

۲. خبر را در منابع مقدم بر ابن‌شهرآشوب نیافتم، هرچند از قدمای شیعه، ابن‌طاووس در اقبال الاعمال (۴۴۳/۱) آن را آورده است.

۳. ← ابن‌بابویه، الامالی، ۲۸۹ و ۲۹۰.

اما علی بن حسین علیه‌السلام تازیانه را گرفت و دست به سوی او دراز کرد و فرمود: ای مرد، رفتاری از من با تو سر زد که همانندش از من سر نزده بود و آن یک لغزش و خطا بود. اینک این تازیانه را بردار و از من قصاص بگیر.

آن غلام گفت: سرورم، خدای را سوگند، گمان داشتم می‌خواهی مرا کیفر دهی و من نیز سزاوار کیفرم. چگونه تو را قصاص کنم؟

فرمود: پناه بر خدا، تو آزادی و در گشایشی.

امام علیه‌السلام پیوسته این سخن را تکرار کرد و هربار نیز غلام این سخن را گران می‌دید و از آن حضرت حلالیت می‌طلبید. سرانجام چون امام علیه‌السلام دید او قصاص نمی‌کند به او فرمود: اکنون که نمی‌پذیری آن ملک صدقهٔ تو باشد؛ و آن ملک را به او داد[1].

با غیبت‌کنندگان

روزی علی بن حسین علیه‌السلام به جمعی برخورد که غیبت او می‌کردند. کنار ایشان ایستاد و فرمود: «اگر شما راست می‌گویید خدا مرا بیامرزد و اگر دروغ می‌گویید خدا شما را بیامرزد»[2].

ابن‌حجاج گفته است:

فرزند آن‌کس که چون مردمان تفاخر کنند افتخار عبدمناف به او رسد.

فرزند طه و ﴿هَلْ أَتیٰ﴾ و حامیم‌ها و نون و سورهٔ اعراف[3].

آگاه‌تر از او ندیده‌ام

اما از آنچه دربارهٔ دانش او رسیده یکی روایت حلیه ابونعیم[4] و تاریخ نسائی به نقل از ابوحازم، سفیان بن عیینه و زهری که هرکدام گفته‌اند: هیچ هاشمی‌ای برتر و آگاه‌تر از زین‌العابدین علیه‌السلام ندیده‌ام.

---

۱. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۶۲/۳ و ۲۶۳.

۲. «ان کنتم صادقین فغفر الله لی و ان کنتم کاذبین فغفر الله لکم». ← ابن‌بابویه، الخصال، ۵۱۸.

۳. ابن من ینتهی إذ افتخر الناس له افتخار عبد مناف
ابن طه و هل أتی و الحوامیم و نون و سورة الأعراف

۴. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۴۱/۳.

با حسن بصری

روایت است که حسن بصری را در کنار حجرالاسود دید که برای مردم داستان می‌گوید.

فرمود: ای فلانی، آیا خود را آماده مرگ می‌دانی؟

گفت: نه.

پرسید: و عملت را سزاوار حساب؟

گفت: نه.

پرسید: یعنی آن‌جا سرای عمل است؟

گفت: نه.

پرسید: یا خداوند را در زمین کانونی برای پناه دادن جز این هست؟

گفت: نه.

فرمود: پس چرا مردم را از طواف بازمی‌داری؟

حسن بصری که این شنید گفت: هرگز از هیچ‌کس سخنانی چنین در گوشم ننشسته است، آیا این مرد را می‌شناسید؟

گفتند: این زین‌العابدین علیه السلام است.

حسن این آیه را خواند: ﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ﴾[1].

اگر نبود از غیب خبر می‌دادم

امام علیه السلام در ذیل آیهٔ ﴿يَمْحُوا ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ وَ يُثْبِتُ﴾[2] فرمود: اگر این آیه نبود شما را از آنچه تا روز قیامت رخ خواهد داد می‌آگاهاندم[3].

---

۱. آل‌عمران / ۳۴: فرزندانی که بعضی از آنان از نسل بعضی دیگرند.

برای روایت ← علم‌الهدی، الامالی، ۱۱۳/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۸۹/۱.

۲. رعد / ۳۹: خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند.

۳. روایت را در منابع کهن ندیدم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۹۷/۴۶) آن را تنها از کتاب حاضر نقل کرده است.

مردم را به حقیقت ایمان و نفاق می‌شناسیم

موسی بن ابی‌القاسم بجلی به سند خود آورده که زین‌العابدین علیه السلام فرموده است: «ما چون کسی را ببینیم او را به حقیقت ایمان و به حقیقت نفاق بشناسیم. شیعیان ما به نام و نام پدر نوشته شده‌اند»[1].

حج یا جهاد؟

عباد بصری او را در راه مکه دید. گفت: جهاد را با دشواری‌هایش واگذاشته‌ای و به حج با سهولت‌هایش پرداخته‌ای، و خدای فرموده است: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱشْتَرَىٰ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ ٱلْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِى ٱلتَّوْرَىٰةِ وَٱلْإِنْجِيلِ وَ ٱلْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ ٱللَّهِ فَٱسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ ٱلَّذِى بَايَعْتُمْ بِهِ وَ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ﴾[2].

امام علیه السلام فرمود: بعد از آن را هم بخوان: ﴿ٱلتَّائِبُونَ ٱلْعَابِدُونَ ٱلْحَامِدُونَ ٱلسَّائِحُونَ ٱلرَّاكِعُونَ ٱلسَّاجِدُونَ ٱلْآمِرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَ ٱلنَّاهُونَ عَنِ ٱلْمُنْكَرِ وَ ٱلْحَافِظُونَ لِحُدُودِ ٱللَّهِ وَبَشِّرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾[3].

سپس افزود: هرگاه اینان بودند هیچ چیز را بر جهاد برنگزینیم[4].

حل معضل زهری

زهری کارگزار امویان بود. یک بار مردی را کیفر داد و آن مرد در جریان کیفر درگذشت.

---

۱. «انا لنعرف الرجل اذا رأيناه بحقيقة الايمان و بحقيقة النفاق و ان شيعتنا لمكتوبون بأسمائهم و اسماء آبائهم». متن به طرق دیگر در منابع آمده است. از آن جمله ← صفار، بصائرالدرجات، ۱۳۸-۱۴۰ و ۳۰۸؛ کلینی، الکافی، ۲۲۳/۱.

۲. توبه / ۱۱۱: در حقیقت، خدا از مؤمنان جان و مالشان را به بهای این که بهشت برای آنان باشد خریده است، همان کسانی که در راه خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند. این به عنوان وعدهٔ حق در تورات و انجیل و قرآن بر عهده او است و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است؟ پس به این معامله که با او کرده‌اید شادمان باشید و این همان کامیابی بزرگ است.

۳. توبه / ۱۱۲: آن مؤمنان همان توبه‌کنندگان، پرستندگان، سپاسگزاران، روزه‌داران، رکوع‌کنندگان، سجده‌کنندگان، وادارندگان به کارهای پسندیده، بازدارندگان از کارهای ناپسند و پاسداران مقررات خدایند و مؤمنان را بشارت ده.

۴. ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۳۴/۶.

زهری راه بیابان و تنها زیستن در پیش گرفت و به غار رفت و نه سال آن‌جا ماند.

راوی گفته است: علی بن حسین علیه السلام به حج رفت و آن جا زهری به حضور او رسید.

علی بن حسین علیه السلام او را گفت: من از گناهت بر تو بیم دارم. برای آن کس دیه‌ای نزد خاندانش فرست و به میان کسانِ خویش و انجام آیین خود بازگرد.

زهری گفت: سرورم، مراگشایش دادی. ﴿اَللّٰهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾[1].

پس به خانه بازگشت و از همدمان علی بن حسین علیه السلام شد و در شمار یاران او بود. از این روی یکی از مروانیان او را گفت: هان ای زهری، پیامبرت ـ و مقصودش علی بن حسین بود ـ با تو چه کرده است[2]!

وصیت مبهم

در امتحان الفقهاء[3] آمده است: مردی سه برده داشت که همه میمون نام داشتند. چون دم مرگش شد گفت: یک میمون آزاد باشد، یک میمون برده بماند و یک میمون را صد دینار باشد. اینک آزاد کدام است؟ برده کدام است؟ صاحب صد دینار کدام است؟

آزاد شده آن است که نزد صاحب خویش سابقه‌ای بیشتر دارد، و میان دو تن باقیمانده قرعه زنند: هر کدام که قرعه به نامش افتد بردهٔ آن یکی است که آزاد شود. سومین کس نیز «مدبّر» می‌ماند، نه آزاد کامل و نه بردهٔ کامل، و آن صد دینار به او داده شود. این چیزی است که از زین‌العابدین علیه السلام روایت شده است.

آغاز وضو و غسل

روایت شده است مردی شامی دربارهٔ آغاز وضو از آن حضرت پرسید.

فرمود: خداوند به فرشتگان خویش فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾[4]. پس آنان از خشم پروردگار خویش بیمناک شدند و از این روی هر روز سه نوبت با زاری بر گرد عرش طواف می‌کردند.

---

۱. انعام / ۱۲۴: خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد.

۲. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۵۸/۳.

۳. ابن‌شهرآشوب در معالم العلماء (۱۷۹ و ۱۸۰) از این کتاب در سیاهه آثاری که مؤلف آن‌ها ناشناخته است یاد کرده است.

۴. بقره / ۳۰: من در زمین جانشینی خواهم گماشت.

راوی گوید: پس خداوند بدیشان فرمود تا به سراغ نهری در زیر عرش روند که «حیوان» (زندگی) نام دارد و از آن وضو سازند.

علی بن حسین علیه السلام فرموده است: آدم علیه السلام هرگاه قصد همبستری با حوا داشت او را از حرم بیرون می‌برد و سپس هر دو غسل می‌کردند و به حرم بازمی‌گشتند[1].

دیهٔ سقط جنین

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی است که سعید بن مسیب گفته است: از علی بن حسین علیه السلام در این باره پرسیدم که مردی به زنی باردار لگد زده و او جنین خود را سقط کرده است.

فرمود: «اگر فقط نطفه باشد بر او بیست دینار است و این همان است که تنها در رحم جای گرفته و چهل روز بر آن گذشته است. اگر زمانی که علقه است سقط کرده باشد بر او چهل دینار است و این همان است که در رحم جای گرفته و بر آن هشتاد روز گذشته است. اگر آن را مضغه سقط کرده باشد بر او شصت دینار است و این همان است که در رحم جای گرفته و بر آن صد و بیست روز گذشته است. اگر آن را در حالی سقط کرده باشد که انسانی کامل با گوشت و استخوان و اندام‌های مشخص است و در آن روح دمیده شده، در این صورت بر او دیه‌ای کامل است»[2].

وجوه روزه

ابن‌بابویه در هدایة المتعلمین آورده است که زهری از زین‌العابدین علیه السلام دربارهٔ روزه پرسید.

فرمود: آن را چهل وجه است.

سپس این وجوه را ـ چنان که معلوم است ـ شرح فرمود[3].

---

۱. «کان آدم أراد أن یغشی حوا خرج بها من الحرم ثم کانا یغتسلان و یرجعان إلی الحرم». ← طبرسی، الاحتجاج، ۴۴/۲، با مقداری تفاوت.

۲. «اذا کان نطفة فعلیه عشرین دیناراً و هی التی وقعت فی الرحم و استقرت فیه أربعین یوما، و ان طرحته و هو علقة فان علیه أربعین دیناراً و هی التی وقعت فی الرحم و استقرت فیه ثمانین یوما، و إن طرحته مضغة فان علیه ستین دیناراً و هی التی اذا وقعت فی الرحم استقرت فیه مائة و عشرین یوما، و إن طرحته و هو نسمة مخلقة له لحم و عظم مرتل الجوارح و قد نفخ فیه روح الحیاة و البقاء فان علیه دیة کاملة». ← تفسیر القمی، ۹۰/۲ و ۹۱، با مقداری تفاوت.

۳. ← الهدایة، ۱۹۸ - ۲۰۲.

علت طواف هفت‌گانه

ابوحمزه ثمالی از زین‌العابدین‌علیه‌السلام پرسید: چرا طواف هفت دور است؟

فرمود: زیرا خداوند به فرشتگان فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي ٱلْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾[1] و آنان در پاسخ گفتند: ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ ٱلدِّمَآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ﴾[2] و خداوند فرمود: ﴿إِنِّيَ أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾[3].

خداوند پیش از آن فرشتگان را از خود محجوب نمی‌داشت. اما پس از این ماجرا آنان را هفت هزار سال از خود محجوب داشت و سرانجام بر آنان رحم آورد و توبهٔ ایشان پذیرفت و برای آنان بیت المعمور را که در آسمان چهارم است قرار داد و آن را کعبهٔ فرشتگان ساخت. بیت الحرام را هم زیر این بیت المعمور قرار داد و آن را پناهگاه و کانون امن مردم ساخت. بدین سان طواف هفت دور شد، به ازای هر هزار سال یک دور[4].

پاسخ پادشاه روم

در کتاب عقد آمده است که پادشاه روم به عبدالملک، چنین نامه نوشت: من گوشت شتری را که پدرت سوار بر آن از مدینه گریخت خورده‌ام. با سپاهیانی بر تو یورش آوریم به شمار صد هزار و صد هزار و صد هزار.

عبدالملک به حجاج نوشت که کسی نزد زین‌العابدین‌علیه‌السلام بفرستد و او را تهدید کند، و آن‌گاه آنچه را او می‌گوید برای عبدالملک بنویسد.

حجاج چنین کرد، و علی بن حسین‌علیه‌السلام در پاسخ تهدیدهای او این‌گونه نوشت: «خدای را لوحی محفوظ است که هر روز سیصد بار در آن می‌نگرد و در هر نگریستنی زنده کند و بمیراند و عزت دهد و ذلت بخشد، و آنچه خواهد کند، و امیدوارم یک نگریستن از این نگریستن‌ها تو را بس باشد»[5].

---

۱. بقره / ۳۰: من در زمین جانشینی خواهم گماشت.

۲. بقره / ۳۰: آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خون‌ها بریزد؟ و حال آن که ما با ستایش تو، تو را تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم.

۳. بقره / ۳۰: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

۴. ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۴۰۶/۲ و ۴۰۷.

۵. «ان لله لوحا محفوظا یلحظه فی کل یوم ثلاثمائة لحظة، لیس منها لحظة إلا یحیی فیها و یمیت و یعز و یذل و یفعل ما یشاء و انی لأرجو أن یکفیک منها لحظة واحدة».

حجاج این سخن را برای عبدالملک نوشت و عبدالملک نیز آن را برای پادشاه روم نوشت. پادشاه چون آن را خواند گفت: این سخن جز از کلام نبوت برنخاسته است[1].

نام او در کتاب‌های زهد و اندرز

اندک کتابی در زهد و اندرز یافت می‌شود که در آن عبارت‌های «علی بن حسین علیه‌السلام چنین گفت» یا «زین‌العابدین علیه‌السلام چنین فرمود» نباشد.

کسانی که از او روایت کرده‌اند

طبری، ابن‌بیّع، احمد، ابوداوود، صاحبان حلیه، اغانی، قوت القلوب، شرف المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، اسباب نزول القرآن، فائق و ترهیب از طریق زهری، سفیان بن عیینه، نافع، اوزاعی، مقاتل، واقدی و محمد بن اسحاق از او روایت و نقل کرده‌اند.

ابوعلی سروی گفته است:

امامانی که از نسل اویند همه تابناک و تاجدار هدایت و حنیفْ آیین هستند.

از آن که نشسته است و به کمال دانش نامور شده تا آن که شمشیر بر کف گرفته وبه جهاد برخاسته است.

همه مطهّر و گرامی و همه سرشناسند، و نه کاشف حقیقت بلکه خود حقیقت کشف[2].

همنشینی با فرودستان

اما دربارهٔ فروتنی آن حضرت، فسوی در تاریخ آورده است که نافع بن جبیر به علی بن حسین علیه‌السلام گفت: تو با کسانی فرومایه می‌نشینی.

فرمود: «من با کسی همنشین می‌شوم که از همنشینی با او در دین خویش سود برم»[3].

---

۱. ← ابن‌عبدربه، العقد الفرید، ۷۳/۲، البته با انتساب این رخداد به عبدالله بن حسن.

۲.
ثـم الأئـمة مـن أولاده زهـر — مـتوجون بـتيجان الهـدى حـنفا
من جـالس بكـمال العـلم مشـتهر — و قـائم بـغرار السـيف قـد زحـفا
مـطهرون كـرام كـلهم عـلم — كـمثل مـا قـيل كشـافون لاكشـفا

۳. «انی اجالس من انتفع بمجالسته فی دینی». ← المعرفة و التاریخ، ۳۰۰/۱.

ناشناس در سفر

به او گفتند: چون سفر می‌کنی خویش را بر همسفران ناشناس می‌داری.

فرمود: «خوش ندارم با انتساب به پیامبر صلی الله علیه و آله، چیزی در اختیار گیرم که همانندش را نمی‌دهم»[۱].

در اغانی است که نافع گفته: فرموده است: «هرگز به خویشاوندی خود با پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی نخورده‌ام»[۲].

همسر گرفتن کنیز

در محاسن[۳] برقی و کافی[۴] کلینی است که عبدالملک را خبر دادند که علی بن حسین علیه السلام کنیزی از کنیزان خود را آزاد کرده و به همسری درآورده است.

به ایشان چنین نوشت: خود می‌دانی که در میان همتایانت از قریش کسانی هستند که به دامادی ایشان افتخار کنی و آنان را برای مادری فرزندانت دوست بداری. اما تو نه به آبروی خویش نگریسته‌ای و نه به نسل خویش رحم کرده‌ای!

امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: «در عظمت، جایگاهی والاتر از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیست و در بزرگواری بر او افزونی نتوان جست. کنیزی در تملک من بوده که از تملک خارج شده و خداوند کاری را تقدیر کرده است که من پاداش آن را بجویم. دیگر آن که من او را بر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله به همسری خویش درآورده‌ام. هر که در دین خدا پاک باشد هیچ کاری از این دست او را آسیب نرساند. خداوند فرودستان را به اسلام عزت بخشیده و کاستی را به این آیین به کمال رسانده و سرزنش را از میان برده است. پس هیچ نکوهشی بر هیچ مسلمانی نیست. تنها مایهٔ نکوهش، جاهلیت است»[۵].

---

۱. «اکره ان آخذ برسول الله ما لااعطی مثله». ← مبرد، الکامل، ۱۰۳/۲، با انتساب صریح به امام علیه السلام.

۲. «ماأکلت بقرابتی من رسول الله شیئا قط». ← ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ۳۱۶/۱۵.

۳. روایت را در المحاسن نیافتم.

۴. ← الکافی، ۳۵۴/۵.

۵. «لیس فوق رسول الله مرتقی فی مجد و لا مستزاداً فی کرم و إنما کانت ملک یمینی خرجت منی أراد الله عزّ و جلّ بأمر التمست ثوابه ثم نکحتها علی سنته و من کان زکیاً فی دین الله فلیس یخل به شیئاً من أمره و قد رفع الله بالاسلام الخسیسة و تم به النقیصة و أذهب به اللؤم فلا لؤم علی امرىء مسلم إنما اللؤم لؤم الجاهلیة».

سلیمان [بن عبدالملک] گفت: ای امیرمؤمنان، چه سخت آن پسر حسین بر تو فخر کرده است!

گفت: پسرم، چنین مگوی. این زبان بنی‌هاشم است که صخره را می‌شکافد و از دریا مشت برمی‌گیرد.

در کتاب عقد است که زین‌العابدین علیه‌السلام فرمود: «این پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است که با کنیز خود و با همسر بردهٔ خویش ازدواج کرده است»[1].

پس عبدالملک گفت: این علی بن حسین علیه‌السلام است که از همان ناحیه که مردمان پستی می‌یابند مهتری به چنگ می‌آورد[2].

گفته‌اند: عبدالملک می‌گفته است: او با مادر خویش ازدواج کرده است؛ چه، آن کنیز او را تربیت کرده بود و از این روی، وی را مادر می‌خواند.

ما را به محبت اسلام دوست بدارید

در حلیة الاولیاء است که یحیی بن سعید گفته است: از علی بن حسین علیه‌السلام شنیدم که چون کسانی از مردم بر گرد او جمع شدند و آن سخن را ـ یعنی سخن از امامت را ـ برای او گفتند فرمود: «ما را به محبت اسلام دوست بدارید؛ دوستی شما پیوسته متوجه ما است تا آن که بر ما ننگ شود»[3].

در روایت زهری است که فرمود: «محبت شما پیوسته از آن ما است تا آن هنگام که ننگی بر ما گردد»[4].

ما را همین بس

سفیان ثوری گفته است: نزد علی بن حسین علیه‌السلام از برتری او سخن به میان آوردند.

فرمود: «ما را همین بس که از درستکاران طایفهٔ خویش باشیم»[5].

---

۱. «... و هذا رسول الله قد تزوج امته و امرأة عبده».

۲. ← ابن‌عبدربه، العقد الفرید، ۱۴۰/۷.

۳. «احبونا حب الاسلام فانه ما برح بنا حبکم حتی صار علینا عاراً». ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۳۶/۳، با تفاوتی اندک.

۴. «ما زال حبکم لنا حتی صار شیئاً علینا». ← مفید، الارشاد، ۱۴۱/۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۹۷.

۵. «حسبنا ان تکون من صالحی قومنا».

با مادر از یک ظرف غذا نخورد

در امالی ابوعبدالله نیشابوری است که به آن حضرت گفتند: تو نیکوکارترین مردمانی، اما با مادر خویش از یک ظرف نمی‌خوری، در حالی که او چنین دوست دارد.

فرمود: «خوش ندارم دستم به سوی چیزی رود که نگاه او بر آن پیشی گرفته است و بدین طریق با او نامهربانی کرده باشم»[1].

او از آن پس خوراک را به سینی‌ای می‌پوشاند و از زیر سینی دست می‌برد و برمی‌داشت و می‌خورد[2].

برداشتن سنگ از راه مردمان

او چون در راه بر کلوخی می‌گذشت از مرکب فرود می‌آمد و آن را با دست از راه کنار می‌زد[3].

آرام رفتن

امام صادق علیه السلام فرموده است: «علی بن حسین علیه السلام چنان راه می‌رفت که گویی پرنده‌ای بر سرش نشسته است؛ سمت راست بدن او از سمت چپ جلو نمی‌افتاد»[4].

سفیان بن عیینه گفته است: هرگز دیده نشد علی بن حسین علیه السلام راه برود و دستانش را از موازات ران جلوتر برد[5].

رفتار با کنیزان

عبدالله بن مسکان دربارهٔ علی بن حسین علیه السلام روایت کرده است که هر ماه کنیزان خود را فرامی‌خواند و می‌فرمود: «من پیر شده‌ام و قدرت زنان ندارم. هرکدام از شما که می‌خواهد شوهر کند او را شوهر

---

۱. «اکره ان تسبق یدی الی ما سبقت الیه عینها فاکون عاقا لها».

۲. ← ابن‌بابویه، الخصال، ۵۱۸؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ۲۲۱.

۳. ← طوسی، الامالی، ۶۷۳.

۴. «کان علی بن الحسین یمشی مشیة کأن علی رأسه الطیر لایسبق یمینه شماله». ← برقی، المحاسن، ۱۲۵/۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۳۸۲؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ۱۱۱.

۵. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۷۲/۳.

می‌دهم، هرکدام که می‌خواهد او را بفروشم او را می‌فروشم و هرکدام که می‌خواهد او را آزاد کنم آزاد می‌کنم»[1].

چون یکی از آن‌ها نه می‌گفت، سه بار می‌فرمود: خدایا خود گواه باش. اگر هم یکی از آنان سکوت می‌گزید به زنان خویش می‌فرمود: از او بپرسید چه می‌خواهد، و آن‌گاه به خواستهٔ او عمل می‌کرد.

ابن‌رزیک گفته است:

امامان حقند که اگر در ظلمت بدون نور ماه راه سپرند خود راه را روشن کنند.

با آنان آرزوی هر آرزومند برآورده است و به آنان توبهٔ هر توبه‌کننده‌ای پذیرفته[2].

---

۱. «انی قدکبرت و لا أقدر علی النساء فمن أراد منکن التزویج زوجتها أو البیع بعتها أو العتق أعتقتها».

۲. أئمة حق لو یسیرون فی الدجی — بلا قمر لاستصبحوا بالمناسب

بهم تبلغ الآمال من کل آمل — بهم تقبل التوبات من کل تائب

فصل ۵

بزرگواری، شکیبایی و گریهٔ امام زین‌العابدین علیه‌السلام

در برابر هشام

در تاریخ طبری است که واقدی گفته است: هشام بن اسماعیل در هنگام زمامداری، علی بن حسین علیه‌السلام را آزار می‌رساند. چون برکنار شد ولید فرمان داد او را در برابر مردم بایستانند.

او گفت: از کسی جز علی بن حسین علیه‌السلام بیم ندارم.

او را در کنار سرای مروان ایستادند و پیشتر علی بن حسین علیه‌السلام به نزدیکان خود سپرده بود هیچ کدام از شما حتی به یک واژهٔ ناروا متعرض او نشوید.

هشام چون بر آنان بگذشت فریاد زد: خداوند خود می‌داند رسالت‌های خویش را کجا بگذارد[1].

ابن‌فیاض در کتاب خود، بر این روایت چنین افزوده است که زین‌العابدین علیه‌السلام برای هشام پیغام فرستاد و فرمود: «بنگر دربارهٔ اموالی که از تو بازپس می‌خواهند چقدر ناتوان هستی، نزد ما آنچه تو را گشایش دهد هست. از ما و از همهٔ کسانی که ما را فرمان برند دل خرسند بدار»[2].

---

۱. اقتباس از آیهٔ ۱۲۴ سورهٔ انعام: ﴿اَللهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾.

برای خبر نیز ← تاریخ الامم و الملوک، ۶۷۲/۳.

۲. «انظر الی ما أعجزک من مال تؤخذ به فعندنا ما یسعک فطب نفساً منا و من کل من یطیعنا».

در این هنگام بود که هشام فریاد زد: خداوند خود می‌داند رسالت‌های خود را کجا قرار دهد[۱].

دعوت از جذامیان

در کافی[۲] کلینی و نزهة الابصار[۳] ابن‌مهدی است که علی بن حسین علیه‌السلام در حالی که بر الاغ نشسته بود بر مجذومانی گذشت که غذا می‌خوردند. آن‌ها او را به خوردن دعوت کردند.

فرمود: روزه دارم و اگر روزه‌دار نبودم می‌خوردم.

پس چون به سرای خود درآمد فرمود خوراکی فراهم کردند و خوب پر و پیمان ساختند. آن گاه ایشان را بدان خوراک دعوت کرد و آنان نزد او غذا خوردند و خود با آنان خورد.

در روایتی دیگر است که او از آن روی از خوردن همراه با آنان پرهیز کرد که آنچه می‌خوردند قطعه نانی صدقه بود و صدقه نیز بر او حرام است.

برعهده گرفتن بدهی دیگران

در حلیه است که علی بن حسین علیه‌السلام به عیادت محمد بن اسامة بن زید که بیمار بود رفت.

او گریستن آغازید.

علی علیه‌السلام از او پرسید: تو را چه شده است؟

گفت: بدهی‌ای دارم.

فرمود: بر عهدهٔ من باشد[۴].

همین مضمون دربارهٔ حسین بن علی علیه‌السلام و پدر ایشان نیز روایت شده است.

در کافی است که عیسی بن عبدالله گفته است: عبدالله به احتضار درآمد. طلبکارانش نزد او گرد آمدند و طلب‌های خود خواستند.

گفت: مالی ندارم که به شما دهم. لیکن به هرکدام از عموزادگانم که خود می‌پسندید رضایت دهید: به علی بن حسین علیه‌السلام یا عبدالله بن جعفر.

---

۱. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۶۰/۳.

۲. ← ۱۲۳/۲.

۳. روایت را در نزهة الابصار نیافتم.

۴. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۴۱/۳.

گفتند: عبدالله بن جعفر مردی توانگر و در عین حال ناراست است. اما علی بن حسین علیه‌السلام را مالی نیست، ولی راستگو است و همو برای ما دوست‌داشتنی‌تر است.

کسی نزد علی بن حسین علیه‌السلام فرستاد و او را از این داستان آگاهاند.

او که محصولی نداشت، از سر نکوحال‌نمایی گفت: آن مال را برایتان ضمانت می‌کنم تا هنگام برداشت محصول.

راوی گوید: مردمان گفتند: پسندیدیم، و او آن بدهی‌ها را ضمانت کرد.

چون زمان برداشت محصول رسید خداوند این مال را برای او میسّر ساخت و او به وعدهٔ خود وفا کرد[۱].

آزاد کردن بردهٔ گران‌قیمت

در حلیه است که سعید بن مرجانه گفته است: علی بن حسین علیه‌السلام به سراغ برده‌ای از بردگان خود که عبدالله بن جعفر در ازای او هزار درهم ـ یا هزار دینار ـ می‌داد رفت و او را آزاد کرد[۲].

گذشتن از ردا

زین‌العابدین علیه‌السلام با ردایی خز بیرون رفت. گدایی متعرض او شد و به ردا چنگ انداخت.

امام علیه‌السلام به راه خود ادامه داد و آن ردا را واگذاشت[۳].

ابن‌حجاج گفته است:

تو امامی هستی که اگر ولایت او نبود باورم به عدل و توحید نیز درست نبود.

سرورم، تو تنها تو چون نور دیدهٔ منی و چون جان در تن منی.

در برابر هر بدخواه عیبجویی قلب تو را به پناه ﴿قُلْ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾[۴] درمی‌آورم[۵].

---

۱. ← کلینی، الکافی، ۹۷/۵.

۲. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۳۶/۳.

۳. ← ابن‌بابویه، الخصال، ۵۱۷.

۴. اخلاص / ۱: بگو: او است خدای یگانه.

۵.
أنت الامـــام الذی لولا ولایـــته	ماصح فی العدل و التوحید معتقدی
و أنت أنت مکان النور من بصری	یا سیدی و محل الروح من جسدی
أعـــیذ قـــلبک مـــن واش یـــغلظه	بـــقل هـــو الله لم‌یـــولد و لم‌یـــلد

نفرین مشرف ولی رفتار بزرگوارانه با او

دربارۀ صبر او اما روایت‌ها رسیده است و از آن جمله این که به او خبر رسید که مشرف[1] کارگزار مدینه شده است و او را تهدید می‌کند.

امام علیه السلام می‌فرمود: کسی را چون آن که پیش از گرفتاری‌ها دعا کند ندیده‌ام؛ چرا که همه وقت اجابت برای بنده میسر نگردد. از این رو، به واسطۀ گزارشی که دربارۀ مشرف به او رسیده بود بسیار دعا می‌کرد. از جمله دعاهای او این بود: «پروردگارا، چه بسیار نعمت‌ها که به من ارزانی داشتی و بر آن‌ها کم سپاس گزاردم. چه بسیار گرفتاری‌ها که مرا به آن‌ها آزمودی و در آن‌ها صبری اندک نشان دادم. چه بسیار نافرمانی‌ها که انجام دادم و تو آن‌ها را پوشاندی و رسوایم نساختی.

پس ای آن که در برابر نعمت‌هایش سپاس من اندک بوده و مرا محروم نساخته است، و ای آن که در هنگام آزمون‌هایش صبر من اندک بوده ولی مرا وانگذاشته است، و ای آن که مرا بر نافرمانی‌ها دیده لیک رسوایم نکرده است، ای صاحب نیکی‌هایی که هرگز پایان نپذیرد و ای دهندۀ نعمت‌هایی که هیچ کرانه نگیرد، بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندان محمد درود فرست. به کمک تو او را بر جای خویش نشانم و در برابر شر او به تو پناه آورم»[2].

چون مشرف به مدینه درآمد، علی بن حسین علیه السلام را در آغوش گرفت و بر پیشانی‌اش بوسه نهاد و از حال او و حال فرزندانش و از حاجت‌هایش پرسید و خواست تا مرکب او پیشاپیش باشد و او را سوگند داد که بر مرکب وی نشیند.

او نیز بر مرکب نشست و نزد کسان خویش بازگشت[3].

صبر بر مصیبت

در حلیه است که ابراهیم بن سعد گفته است: علی بن حسین علیه السلام صدای ناله‌ای از خانه شنید. جمعی

---

۱. در تصحیح سید علی حسینی این نام به مسرف تغییر یافته و مقصود از آن مسلم بن عقبه دانسته شده است.

۲. «رب کم من نعمة أنعمت بها علی قلّ لک عندها شکری و کم من بلیة ابتلیتنی بها قلّ لک عندها صبری و کم من معصیة أتیتها فسترتها و لم تفضحنی. فیا من قل عند نعمته شکری فلم یحرمنی و یا من قل عند بلیته صبری فلم یخذلنی و یا من رآنی علی المعاصی فلم یفضحنی یا ذاالمعروف الذی لا ینقضی أبداً و یا ذا النعماء التی لاتحصی امداً صل علی محمد و آل محمد و بک ادفع فی نحره و بک أستعیذ من شره».

۳. برای روایت و متن پیشگفته ← مفید، الارشاد، ۱۵۱/۲ و ۱۵۲؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۷۳/۳ و ۲۷۴.

در حضور او بودند که برخاست و به سرای خود رفت و لختی بعد به آن جمع بازآمد.

پرسیدند: آیا این شیون از مصیبت مرگی بود؟

گفت: آری.

پس او را تسلیت دادند و از صبر او شگفتی کردند.

فرمود: «ما خاندانی هستیم که خدای عزّ و جلّ را در آنچه دوست دارد فرمان می‌بریم و در آنچه خوش نداریم سپاس می‌گوییم»[۱].

سفارش فرزند به صبر

در همین کتاب است که عتبی گفته است: علی بن حسین علیه‌السلام که از برترین هاشمیان بود به فرزند خویش فرمود: «پسرم، بر سختی‌ها شکیبا باش و به حقوق مردمان دست میناداز، و در کاری که زیانش برای تو بیش از سودش برای برادرت باشد او را پاسخ مده»[۲].

بی‌اعتنا به تهدید

در محاسن برقی است که به عبدالملک خبر رسید شمشیر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نزد زین‌العابدین علیه‌السلام است. کسی نزد او فرستاد و از او خواست آن را ببخشد و در برابر، خواسته‌های خود را بگوید.

زین‌العابدین علیه‌السلام نپذیرفت.

عبدالملک به او نامه نوشت و او را تهدید کرد و از این ترساند که مقرری او از بیت‌المال را قطع کند.

امام علیه‌السلام در پاسخ نوشت: «باری، خداوند برای پرهیزگاران تضمین کرده است که آنان را از آنچه خوش ندارند برون‌شدی دهد و از آن‌جا که حساب نکنند روزی بخشد، و فرموده است: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ﴾. پس بنگر که کدام یک از ما سزاوارترین آیه‌ایم»[۳].

---

۱. «انا اهل بیت نطیع الله ـ عزّ و جلّ ـ فیما یحب و نحمده فی ما نکره». ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۳۸/۳.

۲. «یا بنی اصبر علی النوائب ولا تتعرض للحقوق و لاتجب أخاک الی الأمر الذی مضرته علیک أکثر من منفعته له». ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۳۸/۳.

۳. «اما بعد فان الله ضمن للمتقین المخرج من حیث یکرهون و الرزق من حیث لایحتسبون و قال جل ذکره ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ﴾ فانظر أینا أولی بهذه الآیة».

←

باری، بالش زین‌العابدینعليه‌السلام شادی‌اش، بستر او نشاطش، یاور او باورش، درست‌کرداری او پرهیزگاری‌اش، تکیه‌گاه او سجده‌گاهش، ازار او زیارت‌هایش، لحاف او اصرار و الحافش، خفتن او شب زنده داشتنش، بیداری او فروتنی‌اش، نخفتن او سجده‌اش، سودای او زیارتش، بازار او شوقش، بوی او جانش، پیشهٔ او سوز دلش، مهارت او طاعتش، زینت او عزتش، سلاح او صلاحش، اسب او بسترش، اعیاد او آمادگی و استعدادش، سرمایهٔ او گرسنگی‌اش، آرزوی او مرگ و رضای او لقای پروردگار بوده است.

ناشی گوید:

امامانی از خاندان محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله هستند که آیین ما و حدیث مسند را پاسداری کرده‌اند.

آنان از مرگ‌ها و گرفتاری‌ها و آغاز و انجام و آنچه مردمان از آن بی‌خبر بوده‌اند آگاهی داشته‌اند.

خزانه‌داران دانش الهی بوده‌اند که خداوند با هدایتگری ایشان، بشر را به هدایت و به راه خویش دلالت کرد.

آنان همان صراط مستقیم و همان راه روشنند که از آن به پروردگار تعالی‌ها راه توان یافت.

حجت‌هایی هستند که چون دشمن آهنگ پوشاندن فضیلت ایشان کند، خدای مهیمن به دل او فرمان دهد که آن‌ها را گواهی کند[1].

گریه‌ها

دربارهٔ اندوه و گریهٔ زین‌العابدینعليه‌السلام روایت‌ها آمده و از آن جمله است این که امام صادقعليه‌السلام فرمود: علی بن حسینعليه‌السلام بیست سال گریست تا جایی که یکی از غلامان به او گفت: ای پسر پیامبر خدا، فدایت شوم، بیم آن دارم که از هلاک‌شدگان باشی»[2].

←

خبر رادر المحاسن نیافتم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۹۵/۴۶) به استناد کتاب حاضر آن را به برقی نسبت داده است.

۱.
و أئمة من أهل بيت محمد — حفظوا الشرائع و الحديث المسندا
علموا المنايا و البلايا و الذى — جهل الورى و المنتهى و المبتدا
خزان علم الله من برشادهم — دل الإله على هداه و أرشدا
و هم الصراط المستقيم و منهج — منه الى رب المعالي يهتدى
حجج اذا هم العدو بكتمها — أمر المهيمن قلبه أن يشهدا

۲. اقتباس از آیهٔ ۸۵ سورهٔ یوسف: ﴿أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ﴾.

فرمود: ﴿إِنَّمَآ أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِيَ إِلَى ٱللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾[۱]، من هیچ‌گاه کشته شدن فرزندان فاطمه علیهاالسلام را به یاد نیاورم، مگر این که گریه گلویم را بفشرد[۲].

در روایت دیگری است که او را گفتند: آیا زمان آن نرسیده است که اندوهت پایان پذیرد؟

فرمود: «وه که غافلی! یعقوب پیامبر علیه‌السلام را دوازده پسر بود و خدای یکی از آنان را از دیدهٔ او دور کرد و چشمانش از گریه‌های بسیار سپید گشت و کمرش خم شد؛ در حالی که فرزند او زنده و در دنیا بود. اما من پدر، برادر، عمو و هفده تن از خاندان خویش را کشته بر پیرامون خویش دیده‌ام. چگونه اندوهم کرانه پذیرد؟»[۳]

در حلیه نیز همانند این مضمون روایت شده است[۴].

گفته‌اند: او آن اندازه گریست که بر چشمانش بیم می‌رفت.

گریه بر تشنگی پدر

چون ظرف آبی می‌گرفت تا بنوشد آن اندازه می‌گریست که ظرف از اشک پر می‌شد. در این‌باره با او سخن گفتند.

فرمود: «چگونه نگریم در حالی که پدرم را از آبی منع کردند که برای درندگان و جانوران آزاد بوده است؟»[۵]

به او گفتند: تو همهٔ عمر را می‌گریی. اگر خود را کشته بودی افزون بر این نبود.

فرمود: «خود را کشته‌ام و بر خویش می‌گریم»[۶].

---

۱. یوسف / ۸۶: من شکایت غم و اندوه خود را پیش خدا می‌برم و از عنایت خدا چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

۲. «إنما أشكو بثي و حزني الى الله و أعلم من الله ما لاتعلمون انی لم‌أذکر مصرع بنی‌فاطمة إلا خنقتنی العبرة». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۲۰۴؛ همو، الخصال، ۲۷۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۷۰.

۳. «ویحک ان یعقوب النبی کان له اثنا عشر ابناً فغیب الله واحداً منهم فابیضت عیناه من کثرة بکائه علیه و احدودب ظهره من الغم و کان ابنه حیاً فی الدنیا و أنا نظرت الی أبی و أخی و عمی و سبعة عشر من أهل بیتی مقتولین حولی فکیف ینقضی حزنی؟» ← ابن‌بابویه، الخصال، ۵۱۹؛ ابن‌قولویه، کامل الزیارات، ۲۱۳.

۴. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۳۸/۳.

۵. «و کیف لاابکی و قد منع ابی من الماء الذی کان مطلقاً للسباع و الوحوش؟»

۶. «نفسی قتلتها و علیها ابکی».

جامهٔ صبر

اصمعی گفته است: در بیابان بودم و جوانی را جدای از مردم با جامه‌های کهنه و سیمایی پرشکوه دیدم. به او گفتم: اگر شکایت مال خویش بدیشان گویی قدری کار تو را به سامان آورند.

او در پاسخ بیت‌هایی بر زبان راند:

جامه‌ام برای دنیا صبر و شکیبایی و برای آخرت خوشرویی و شادرویی است.

چون اندوهی مرا پیش آید به صحرا گریزم؛ زیرا از طایفه‌ای هستم که ایشان را افتخارها است.

مگر نمی‌بینی که مردان اهل معروف مرده‌اند و گشاده‌دستی و بخشش در آغوش قبر رفته است؟

گشاده‌دستی و بخشش را بدرود که در میان مردم از آن‌ها جز نام و یادی نمانده است،

و روزگاری که چون مرا می‌بیند که شب‌ها بیدارم و گویی در درونم آتش سوز شعله می‌افروزد و جگر می‌سوزاند با من هم‌سخن می‌شود.

مرا اندوهی در دل است که اگر بر تو آشکار گردد و به تو رسد، می‌گویی سینه از تاب‌آوردنش بسی تنگ‌تر و ناتوان‌تر است.

دیگرگونی احوال و فقدان دوستان و مرگ ارجمندان! این چیزی است که روزگار گفته است[۱].

درصدد شناخت او برآمدم. دیدم علی بن حسین علیه السلام است. با خود گفتم: جز این امکان ندارد که این جوجه از این لانه برآمده باشد.

---

۱. لبـاسی للـدنیا التـجمل و الصبر — و لبسـی للاخـری البشـاشة و البشـر
اذا اعـترنی أمـر لجأت الی العـرا — لأنـی مـن القـوم الذیـن لهـم فـخر
ألم‌تـر ان العـرف قـد مـات أهـله — و ان النـدی و الجـود ضـمهما قـبر
علی العرف و الجود السلام فما بقی — من العرف إلا الرسم فی الناس و الذکر
و قـائلة لمـا رأتـنی مسـهداً — کأن الحشـی مـنی یـلذعها الجـمر
ابـاطن داء لو حـوی منـک ظـاهراً — لقلت الذی بی ضاق عن وسعه الصدر
تـغیر أحـوال و فـقد أحـبة — و موت ذوی الأفضال قـالت کـذا الدهـر

فصل ۶

مهتری زین‌العابدین علیه‌السلام

زین‌العابدین

در علل الشرائع قمی است که ابن‌عباس گفته است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «چون روز قیامت شود منادی‌ای بانگ دهد: این زین‌العابدین کجا است؟ و گویی من فرزند خویش علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب را می‌بینم که میان صف‌ها گام برمی‌دارد»[1].

در حلیة الاولیاء است که زهری چون از علی بن حسین علیه‌السلام یاد می‌کرد می‌گریست و می‌گفت: زین‌العابدین است[2].

سجاد

جابر جعفی گفته: امام باقر علیه‌السلام فرموده است: «علی بن حسین علیه‌السلام هیچ از نعمت خدا یاد نکرد مگر آن که سجده گزارد، هیچ آیه‌ای از کتاب خدا که مشتمل بر سجده باشد نخواند مگر آن که سجده کرد، هیچ شری یا فریبی که از آن بیم داشت خداوند از او دفع نکرد مگر آن که سجده

---

۱. «اذاكان يوم القيامة نادى مناد: أين زين‌العابدين؟ وكأنى أنظر الى ولدى على بن الحسين بن على بن أبى‌طالب يخطو فى الصفوف». ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۲۳۰/۱، البته با اسناد به امام صادق علیه‌السلام و مقطوع از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله.

۲. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۳۵/۳.

گزارد، از هیچ نمازی واجب فراغت نیافت مگر آن که سجده گزارد، به آشتی دادن دو تن توفیق نیافت مگر آن که سجده گزارد. او در همهٔ سجده گاه‌های خویش بسیار سجده می‌کرد و از این روی سجاد نام گرفت»[۱].

ذوالثفنات

امام باقرعليه‌السلام فرموده است: «پدرم بر جای سجده برآمدگی‌هایی داشت و هر سال دو بار آن‌ها را قطع می‌کرد و هر بار پنج پینه می‌برید و از این روی او را ذوالثفنات نامیدند»[۲].

مهتر مردمان

راغب در محاضرات[۳] و ابن‌جوزی در مناقب عمر بن عبدالعزیز[۴] آورده است که روزی پس از آن که علی بن حسین‌عليه‌السلام از حضور وی رفت، از مردمان پرسید: چه کسی والاترین مردمان است؟

گفتند: شما.

گفت: نه، برترین مردم همان مرد است که دمی پیش از این‌جا برخاست؛ کسی که مردم همه دوست دارند از او باشند و او دوست ندارد که از هیچ‌کس دیگر باشد.

خاندان گزیدهٔ عرب

در ربیع الابرار زمخشری است که از پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله روایت شده که فرموده است: «خداوند را از میان بندگان خود دو گزیده است: گزیدهٔ او از عرب قریش است و از عجم فارس»[۵].

---

۱. «ان علی بن الحسین ما ذکر لله نعمة علیه إلا سجد، و لا قرأ آیة من کتاب الله فیها سجدة إلا سجد، و لا دفع الله عنه شراً یخشاه أو کید کائد إلا سجد، و لا فرغ من صلاة مفروضة إلا سجد، و لا وفق لاصلاح بین اثنین إلا سجد، و کان کثیر السجود فی جمیع مواضع سجوده فسمی السجاد لذلک». ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۲۳۳/۱.

۲. «کان أبی فی موضع سجوده آثار ناتئة فکان یقطعها فی السنة مرتین فی کل مرة خمس ثفنات فسمی ذوالثفنات». ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۲۳۳/۱؛ همو، معانی الاخبار، ۶۵.

۳. ← محاضرات الادباء، ۴۱۹/۱.

۴. خبر را در مناقب عمر بن عبدالعزیز نیافتم.

۵. «لله من عباده خیرتان فخیرته من العرب قریش و من العجم فارس». ← ربیع الابرار، ۳۳۴/۱.

علی بن حسین علیه‌السلام خود می‌فرمود: «من فرزند دو گزیده‌ام»[۱]. زیرا جدّ او پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود و مادرش دختر یزدگرد پادشاه[۲].

ابوالاسود سروده است:

کودکی که از میان کسری و هاشم باشد سزاوارترین کس است که بر او تعویذه آویزند[۳].

حجت‌های خدا

در روضة الواعظین آمده: امام زین‌العابدین علیه‌السلام فرموده است: «ما پیشوایان مسلمانان، حجت‌های خدا بر جهانیان، مهتران مؤمنان، پیشوایان پیشگامان نامور، موالی مؤمنان، و امان زمینیان باشیم، آن سان که ستارگان امان آسمانیانند. ماییم که خداوند آسمان را از این که جز به فرمان او فروافتد، با ما نگاه می‌دارد و زمین را از این که با ساکنان خویش به سمتی کژ شود، با ما حفظ می‌کند و به ما باران فرو می‌فرستد و به ما رحمت را می‌گسترد. برکت‌های زمین به ما برمی‌جوشد و اگر آنچه از ما بر زمین هست نبود زمین ساکنان خویش را فرو می‌برد»[۴].

خطبه‌ای در مجلس یزید

در کتاب احمر آمده است: اوزاعی گفته: چون علی بن حسین علیه‌السلام و سر پدر او را در شام نزد یزید

---

۱. «انا ابن‌الخیرتین». انتساب این سخن به علی بن حسین علیه‌السلام را در منابع ندیدم. آنچه در منابع هست این است که بدان حضرت «ابن‌الخیرتین» می‌گفتند.

۲. برای مضمون اطلاق این نام بر امام سجاد علیه‌السلام و تعلیل آن ← زمخشری، ربیع الابرار، ۳۳۴/۱؛ کلینی، الکافی، ۴۶۷/۱؛ خصیبی، الهدایة الکبری، ۲۱۴.

۳. و ان غلاما بین کسری و هاشم ‏ ‏ لاکرم من نیطت علیه التمائم

← کلینی، الکافی، ۴۶۷/۱.

۴. «نحن أئمة المسلمین، و حجج الله علی العالمین، و سادة المؤمنین، و قادة الغر المحجلین، و موالی المؤمنین، و نحن أمان أهل الأرض کما ان النجوم أمان لأهل السماء، و نحن الذین بنا یمسک الله السماء أن تقع علی الأرض إلا باذنه، و بنا یمسک الأرض أن تمید بأهلها، و بنا ینزل الغیث، و بنا ینشر الرحمة و تخرج برکات أهل الأرض و لو لا ما فی الأرض منا لساخت بأهلها». ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۹۹.

آوردند، یزید به سخنوری بلیغ گفت: دست این جوان را بگیر، و او را به کنار منبر آور و مردم را از اندیشه‌های بد او و پدرش و از جدایی آنان از حق و شوریدن آنان در برابر حق آگاه کن.

راوی گوید: آن سخنور در بدگویی از ایشان از هیچ چیز فروگذار نکرد.

چون از منبر فرود آمد، علی بن حسین علیه‌السلام برخاست و خدای را به نیکی سپاس و ستایش گفت و بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به صلواتی رسا و موجز درود فرستاد و سپس فرمود: «ای مردم، هرکس مرا می‌شناسد می‌شناسد و هرکس مرا نمی‌شناسد خود را به او می‌شناسانم: منم فرزند مکه و منی، منم فرزند مروه و صفا، منم زادهٔ محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، منم فرزند آن که هیچ پنهان نیست، منم فرزند آن که برتر و فراتر است و همو که از سدرة المنتهی درگذشته و با پروردگار خود به فاصلهٔ ﴿قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنىٰ﴾ رسیده است. منم فرزند آن که با فرشتگان آسمان دو دو نماز گزارد، منم فرزند آن که شبانه از مسجدالحرام به مسجدالاقصی سیر کرد. منم فرزند علی مرتضی علیه‌السلام، منم فرزند فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام، منم فرزند خدیجهٔ کبری. منم فرزند آن که او را به ستم کشتند، منم فرزند آن که سر او از قفا بریدند، منم فرزند آن که تشنه جان سپرد، منم فرزند افتادهٔ دشت کربلا، منم فرزند آن ربوده‌عمامه و ردا، منم فرزند آن گریسته فرشتگان آسمان، منم فرزند آن که جنیان در زمین و پرندگان در آسمان بر او نوحه و نوا دادند، منم فرزند آن که سرش بر نیزه راه نمود، منم فرزند آن که ناموسش از عراق تا شام به اسارت برده شد.

ای مردم، خدای تعالی که او را سپاس باد ما خاندان را به نیکی آزموده و پرچم هدایت و عدالت و تقوا را در میان ما نهاده و پرچم گمراهی و هلاکت را در دیگران نهاده و ما خاندان را به شش ویژگی برتری بخشیده است: ما را به دانش، بردباری، دلیری، گشاده‌دستی، دوستی و مهربانی و جایگاه در دل مؤمنان برتری داده است و آنچه پیشتر به هیچ‌یک از جهانیان نداده به ما عطا فرموده است، شدآمد فرشتگان و فرو فرستاده شدن کتاب‌ها نزد ما است»[1].

---

۱. «یا معشر الناس فمن عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فأنا اعرفه نفسی، أنا ابن مکة و منی، أنا ابن مروة و الصفا، أنا ابن محمد المصطفی، أنا ابن من لایخفی، أنا ابن من علا فاستعلی فجاز سدرة المنتهی و کان من ربه کقاب قوسین أو أدنی، أنا ابن من صلی بملائکة السماء مثنی مثنی، أنا ابن من اسری به من المسجد الحرام الی المسجد الأقصی، انا ابن علی المرتضی، انا ابن فاطمة الزهرا، انا ابن خدیجة الکبری، انا ابن المقتول ظلماً انا ابن‌المحزوز الرأس من القفا، أنا ابن

←

راوی گفته‌است: هنوز زین‌العابدین علیه‌السلام سخن خود به پایان نبرده‌بود که مؤذن بانگ برآورد: «الله اکبر».

علی بن حسین علیه‌السلام گفت: «الله اکبر کبیرا».

مؤذن گفت: «اشهد ان لااله‌الاالله».

علی بن حسین علیه‌السلام گفت: من نیز به آنچه تو بدان گواهی می‌دهی گواهی می‌دهم.

مؤذن گفت: «اشهد ان محمداً رسول الله».

علی علیه‌السلام گفت: ای یزید، این محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله جد من است یا جد تو؟ اگر گویی جد تو است دروغ گفته‌ای و اگر گویی جد من است، چرا پدرم را کشتی و ناموس او را اسیر کردی و مرا نیز به اسیری گرفتی؟

سپس فرمود: ای مردم، آیا در میان شما کسی هست که پدر و جد او پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد؟

پس صداها به گریه بلند شد.

در این میان یکی از شیعیان او که وی را منهال بن عمرو طائی می‌گفتند ـ و به روایتی دیگر مکحول صحابی پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ـ برخاست و پرسید: ای پسر پیامبر خدا، روز را چگونه به شب رساندی؟

فرمود: «وه که غافلی! روز را چگونه به شب برده‌ام! در میان شما، چونان بنی‌اسرائیل در میان فرعونیانی روزگار گذرانده‌ایم که پسرانشان را می‌کشتند و دخترانشان را زنده می‌گذاشتند. عرب‌ها بر عجم به این افتخار کرده‌اند که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله از ایشان است. لیک اکنون خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله واگذاشته و مقهورند. از فراوانی دشمن، پراکندگی از همدیگر، و پشت به پشت نهادن دشمنانمان به خداوند شکایت می‌بریم»[1].

→

العطشان حتی قضی، أنا ابن طریح کربلاء، أنا ابن مسلوب العمامة و الرداء، أنا ابن من بکت علیه ملائکة السماء، أنا ابن من ناحت علیه الجن فی الأرض و الطیر فی الهواء، أنا ابن من رأسه علی السنان یهدی، أنا ابن من حرمه من العراق الی تسبی، أیها الناس ان الله تعالی و له الحمد ابتلانا أهل البیت ببلاء حسن، حیث جعل رایة الهدی و العدل و التقی فینا، و جعل رایة الضلالة و الردی فی غیرنا، فضلنا أهل البیت بست خصال: فضلنا بالعلم و الحلم و الشجاعة و السماحة و المحبة و المحلة فی قلوب المؤمنین، و آتانا ما لم‌یؤت أحداً من العالمین من قبلنا، فینا مختلف الملائکة و تنزیل الکتب».

۱. «و یحک کیف أمسیت؟ أمسینا فیکم کهیئة بنی‌اسرائیل فی آل فرعون یذبحون أبناءهم و یستحیون نساءهم، و

←

قصیدهٔ فرزدق

در حلیه[1] و اغانی[2] و دیگر کتاب‌ها[3] است که هشام بن عبدالملک به حج رفت. او از ازدحام جمعیت نتوانست به حجر دست برساند. برایش منبری ساختند و بر آن نشست و شامیان او را طواف دادند.

در همان حال که بود علی بن حسین علیه‌السلام با ازاری و ردایی و با نیکوترین چهره و خوش‌ترین بوی و با جای سجده‌ای بر پیشانی به سان زانوی بزغاله، روی کرد و به طواف پرداخت. چون به جای حجرالاسود رسید مردم به شکوه او کناره گرفتند تا او حجر را استعلام کرد.

مردی شامی پرسید: ای امیرمؤمنان، این کیست؟

هشام از این بیم که شامیان به او علاقه‌مند نشوند گفت: او را نمی‌شناسم.

فرزدق که آن‌جا بود گفت: اما من او را می‌شناسم.

مرد شامی پرسید: ای ابوفراس، او کیست؟

فرزدق در پاسخ قصیده‌ای سرود که بخش‌هایی از آن در اغانی[4]، حلیه[5] و حماسه[6] نقل شده و ترجمهٔ متن کامل آن چنین است:

ای که می‌پرسی دهش و بزرگواری در کجا منزل کرده است، بیان این حقیقت نزد من است، اکنون که جویندگانش حاضر آمده‌اند.

→

أمست العرب تفتخر على العجم بأن محمداً منها، و أمسى آل محمد مقهورين مخذولين فالى الله نشكو كثرة عدونا، و تفرق ذات بيننا، و تظاهر الأعداء علينا. برای روایت سخنان علی بن حسین علیه‌السلام در شام و ماجراهای همراه آن ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۳۲/۵ و ۱۳۳؛ طبرسی، الاحتجاج، ۳۸/۲ - ۴۰.

۱. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۳۹/۳.

۲. ← ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ۳۷۸/۱۰ و ۳۸۸.

۳. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۷۲/۵ و ۷۳؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۰۱/۳؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۰۰/۴۱ و ۴۰۱؛ مفید، الاختصاص، ۱۹۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۰۱؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۶۳/۳؛ علم الهدی، الامالی، ۴۸/۱.

۴. ← ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ۳۷۸/۱۰ و ۳۷۹.

۵. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۳۹/۳.

۶. ابوتمام، دیوان الحماسة، ۳۳۳.

این همان است که سرزمین بطحا آشنای گام‌های او است و هم خانه او را می‌شناسد و هم حلّ و هم حرم.

این زادهٔ برترین همهٔ بندگان خدا است. این همان پرهیزگار پیراستهٔ پاک نامور است.

این همان است که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پدر او است، و تا قلم تقدیر روان است خداوندم بر او درود فرستد.

اگر رکن می‌دانست چه کسی به استلام آن آمده است، بر زمین می‌افتاد و بر جای پای او بوسه می‌نهاد.

این علی علیه‌السلام است که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پدر او است، همو که به نور هدایتش امت‌ها راه یافته‌اند.

این همان است که جعفر طیار عموی او است و حمزهٔ شهید شیری که به محبت او سوگند توان خورد دیگر عموی او.

این پسر بانوی زنان فاطمه علیهاالسلام و فرزند آن وصی‌ای است که در شمشیر او کیفرها است.

چون قریش او را دید سخنگویی از ایشان گفت: این همان است که کرم و بزرگواری به آراستگی‌های او بازمی‌گردد.

چون به استلام رکن می‌آید گویی این رکن است که به حرمت آگاهی از کف پرسخاوت او دست وی را به سوی خود می‌کشد.

این که می‌گویی او را نمی‌شناسی به او هیچ زیان نرساند، آن را که تو نمی‌شناسی هم عرب می‌شناسد و هم عجم.

او بر بلندای قلهٔ عزت که تازیان و غیرتازیان در دوران اسلام و دیگر دوران‌ها از رسیدن بدان فرومانده‌اند سر می‌ساید.

از شرم و ادب دیده فرومی‌هلد و دیگران از شکوه او دیده فرومی‌هلند و او جز به لبخند سخن نمی‌گوید.

از نور سیمای او است که تاریکی‌ها می‌شکافد، چون خورشید که از تابش آن ظلمت‌ها از هم می‌گسلند.

در کف او خیزرانی است که بویش بسی خوش است و در کف کسی است که بینی‌اش بسیار بوآشنا است.

جز در تشهد در هیچ جا «لا» نگفت و اگر تشهد نبود نه او نیز آری بود.

تبار او به پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله راه می‌برد و نهاد و خوبی و خصلت او همه پاک و نکو است.

بر دوش‌کشندهٔ بارهای کسان به گاه فروماندن و شیرین‌شمایل است و نزد او نعمت‌ها شیرین است.

خداوند از این پیش او را بر دیگران برتری بخشید و فراتر داشت و در لوح تقدیر او قلم بر این پیش رفت.

نیکی او همهٔ مردمان را دربر گرفت و از آن پس هرچه تیره‌بختی و تنگدستی و سیاهی بود از میان ایشان رخت بربست.

هر دو دست او به آسمانی پرباران می‌ماند که سودش همه‌جاگستر است و هیچ کاستی و فقدان دامنگیرش نشود.

نرم‌خوی است و کسان را از خشم او بیم نیست و دو ویژگی او را می‌آراید: خوی خوش و بزرگواری.

هیچ‌گاه وعده نمی‌شکند، نهادش نیک‌اقبالی است، آستانه‌اش بر همگان گشوده است و به گاه عزم بسی با تدبیر است.

او از جماعتی است که دوستی با ایشان دینداری، دشمنی با ایشان کفر، و نزدیک شدن به ایشان مایهٔ رستن و پناهگاه است.

با دوستی آنان هر بدی و بلایی دور شود و احسان و نعمت‌های خداوند فزونی گیرد.

پس از نام خدا، نام ایشان در هر آغاز بر زبان‌ها است و سخن با ایشان نیز پایان پذیرد.

اگر پرهیزکاران را بشمرند آنان سرآمد همه‌اند و اگر پرسند برترین کسان در روی زمین چه کسانی هستند، پاسخ آید که اینانند.

هیچ بزرگی به کرانهٔ کرامت‌های ایشان در نرسد و هیچ خاندانی هرچند اهل کرم باشد نزدیک شدن به ایشان را نتواند.

آن‌گاه که بحرانی دامن زندگی مردمان راگیرد ایشان فریادرسانند و آن‌گاه که نبرد شعله افروزد شیران.

از آن والاتر که نکوهش دامن ایشان گیرد، تباری خجسته‌اند و دست‌هایی که همواره به دهش گشوده است.

سختی روزگاران هیچ از گشاده‌دستی ایشان نکاهد و در همه احوال اهل سخاوتند، خواه ثروتمند باشند و خواه نادار و گرفتار.

کدام‌یک از مردمان است که او را از نیاکان این مرد یا از خود این مرد منت و نعمتی نرسیده باشد؟

هرکس خدا را بشناسد نیاکان این مرد را هم می‌شناسد و دین را مردم از خانهٔ این مرد به چنگ آورده‌اند.

در گرفتاری‌ها، خانه‌های آنان در میان قریش مایهٔ فروغ دیگر خانه‌ها است و به گاه بردباری نیز سرآمد بردبارانند.

جد او از قریش است و سرآمد قریش محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و پس از او نیز علی علیه‌السلام پرچم آن طایفه است.
بدر گواه او است و آن درهٔ احد و آن دو خندق و روز فتح او را می‌شناسند،
و خیبر و حنین برایش شهادت دهند و نیز رویارویی با بنی‌قریظه آن رویارویی سخت و جانکاه.
این‌ها نبردهایی است که در همه بر همهٔ صحابه برتری یافته است و من آن سان که آنان کتمان دارند
کتمان نکنم [۱].

---

۱. یا سائلی أین حل الجود و الکرم — عندی بیان اذا طلابه قدموا
هذا الذی تعرف البطحاء وطأته — و البیت یعرفه و الحل و الحرم
هذا ابن خیر عباد الله کلهم — هذا التقی النقی الطاهر العلم
هذا الذی أحمد المختار والده — صلی علیه إلهی ما جری القلم
لویعلم الرکن من قد جاء یلثمه — لخر یلثم منه ما وطی القدم
هذا علی رسول الله والده — أمست بنور هداه تهتدی الامم
هذا الذی عمه الطیار جعفر و ال — مقتول حمزة لیث حبه قسم
هذا ابن سیدة النسوان فاطمة — و ابن الوصی الذی فی سیفه نقم
اذا رأته قریش قال قائلها — الی مکارم هذا ینتهی الکرم
یکاد یمسکه عرفان راحته — رکن الحطیم اذا ما جاء یستلم
و لیس قولک من هذا بضائره — العرب تعرف من أنکرت و العجم
ینمی الی ذروة العز التی قصرت — عن نیلها عرب الاسلام و العجم
یغضی حیاء و یغضی من مهابته — فما یکلم إلا حین یبتسم
ینجاب نور الدجی عن نور غرته — کالشمس ینجاب عن إشراقها الظلم
بکفه خیزران ریحه عبق — من کف أروع فی عرنینه شمم
ما قال لا قط إلا فی تشهده — لولا التشهد کانت لاءه نعم
مشتقة من رسول الله نبعته — طابت عناصره و الخیم و الشیم
حمال أثقال أقوام اذا قدحوا — حلو الشمائل تحلو عنده نعم
إن قال قال بما یهوی جمیعهم — و إن تکلم یوماً زانه الکلم
هذا ابن فاطمة إن کنت جاهله — بجده أنبیاء الله قد ختموا
الله فضله قدماً و شرفه — جری بذاک له فی لوحه القلم
من جده دان فضل الأنبیاء له — و فضل امته دانت له الامم

←

هشام از این شعر خشمگین شد و صلهٔ فرزدق را از او بازداشت و گفت: چرا دربارهٔ ما چنین شعری نگفته‌ای؟

گفت: جدی چون جد او، پدری چون پدر او و مادری چون مادر او بیاور تا دربارهٔ شما نیز همانند آن گویم.

هشام فرزدق را در عسفان، جایی میان مکه و مدینه، حبس کرد.

خبر به علی بن حسین علیه السلام رسید و او برایش دوازده هزار درهم فرستاد و فرمود: ای ابوفراس، عذر

→

عم البرية بالاحسان و انقشعت	عنها العماية و الاملاق و الظلم
كلتا يديه غياث عم نفعهما	تستوكفان و لايعروهما عدم
سهل الخليقة لاتخشى بوادره	يزينه خصلتان الحلم و الكرم
لايخلف الوعد ميموناً نقيبته	رحب الفناء اريم حين يعترم
من معشر حبهم دين و بغضهم	كفر و قربهم منجى و معتصم
يستدفع السوء و البلوى بحبهم	و يستزاد به الاحسان و النعم
مقدم بعد ذكر الله ذكرهم	في كل فرض و مختوم به الكلم
إن عد اهل التقى كانوا أئمتهم	او قيل من خير اهل الأرض قيل هم
لايستطيع جواد بعد غايتهم	و لايدانيهم قوم و إن كرموا
هم الغيوث اذا ما ازمة ازمت	و الاسد اسد الشرى و البأس محتدم
يأبى لهم ان يحل الذم ساحتهم	خيم كريم و أيد بالندى هضم
لايقبض العسر بسطاً من أكفهم	سيان ذلك إن اثروا و إن عدموا
ان القبائل ليست في رقابهم	لأولية هذا أو له نعم
من يعرف الله يعرف أولية ذا	فالدين من بيت هذا ناله الامم
بيوتهم في قريش يستضاء بها	في النائبات و عند الحلم إن حلموا
فجده من قريش في ازمتها	محمد و علي بعده علم
بدر له شاهد و الشعب من احد	و الخندقان و يوم الفتح قد علموا
و خيبر و حنين يشهدان له	و في قريظة يوم صيلم قتم
مواطن قد علت في كل نائبة	على الصحابة لم‌اكتم كما كتموا

شماری از منابعی که این شعر را روایت کرده‌اند معرفی شد. همچنین می‌توانید شعر را با تفاوت‌هایی بنگرید در:

دیوان الفرزدق، ۵۱۱ - ۵۱۴.

ما را بپذیر، که اگر بیش از این داشتیم به تو صله می‌دادیم.

فرزدق آن صله را بازگرداند و گفت: ای پسر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، آن که گفتم جز از سر خشم برای خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نگفتم و روا نیست بر آن پاداشی داده شوم.

امام علیه‌السلام دیگربار آن صله را فرستاد و او را سوگند داد: به حقی که بر تو دارم آن را بپذیر؛ که خداوند جایگاه تو را دیده و نیت تو را دانسته است.

فرزدق آن صله را پذیرفت.

او زمانی که در حبس بود هشام را هجو می‌کرد و از آن جمله در هجو خود گفته بود:

آیا مرا میان مدینه و آن‌جاکه دل مردمان بدان پر می‌کشد زندانی کرده‌ای؟

سری بر تن می‌چرخانی که سر یک سرور نیست و چشمانی می‌غلتانی که کژ است و عیب‌هایش آشکار[1].

خبر این هجو را به هشام دادند و هشام او را آزاد کرد.

در روایت ابوبکر علاف است که هشام او را به بصره تبعید کرد[2].

---

۱. أتحبسني بين المدينة و التي ... اليها قلوب الناس تهوى منيبها

تقلب رأساً لم‌يكن رأس سيد ... و عيناً له حولاء باد عيوبها

۲. برای بیت‌های پیشین و داستان این رویارویی ← ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ۳۱۷/۱۵؛ مزی، تهذیب الکمال، ۴۰۲/۲۰.

فصل ۷

گلچین نکته‌ها و نص بر امام زین‌العابدین علیه السلام

ام‌سلمه وصیت‌های سجاد علیه السلام را به او سپرد

ابوبکر حضرمی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که حسین علیه السلام چون آهنگ عراق فرمود، کتاب‌ها و وصیت را به ام‌سلمه سپرد و چون زین‌العابدین علیه السلام بازگشت آن‌ها را به او بازپس داد[1].

وصیت‌نامه مکتوب به او رسید

ابن‌جارود از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده است: حسین علیه السلام چون آخرین لحظه‌هایش فرارسید دختر خود فاطمه کبری را فراخواند و مکتوبی به هم پیچیده و وصیتی گشوده به او سپرد[2].

فضیلت زیارت او

از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فضیلت زیارت آن امام علیه السلام چنین روایت شده است: «هرکس امامی را که فرمانبری

---

۱. ← کلینی، الکافی، ۳۰۴/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۸۳/۱.

۲. ← صفار، بصائر الدرجات، ۱۶۸؛ ابن‌بابویه قمی، الامامة و التبصرة، ۶۳؛ کلینی، الکافی، ۲۹۱/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۸۳/۱.

از او واجب است زیارت کند و چهار رکعت نماز بگزارد، برایش حجی پذیرفته و عمره‌ای پاک نوشته شود».[۱]

هیبت او در دل ولید

زهری گفته است: میان او و محمد بن حنفیه بر سر اوقاف علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام اختلاف بود. برخی به او گفتند: اگر یک بار سوی ولید بار سفر بندی شر او را از تو برگیرد.

فرمود: «چه غافلی! آیا در حرم خدای عزّ و جلّ غیر او را بخوانم؟ من این را نمی‌پسندم که حتی دنیا را از آفریدگار آن بخواهم، چگونه از آفریده‌ای چون خود مسئلت کنم؟»[۲]

زهری گفته است: یقیناً خداوند تعالی هیبت او را در دل ولید افکند که به سود او حکم کرد.[۳]

پیوستن با آن که برید

روایت می‌شود که عمر بن علی بر سر اوقاف پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرمؤمنان علیه‌السلام بر ضد علی بن حسین علیه‌السلام نزد عبدالملک دادخواهی کرد.

علی بن حسین علیه‌السلام فرمود: «ای امیرمؤمنان، من فرزند وقف‌کننده‌ام و این فرزند فرزند. پس من بیش از او به آن سزاوارم».[۴]

عبدالملک این بیت ابوالحقیق را بر زبان راند که گفته است:

باطل را حق قرار مده و خود را به جای حق به باطل مچسبان.[۵]

سپس افزود: ای علی بن حسین، برخیز که تو را ولیّ آن اوقاف قرار داده‌ام.

---

۱. «من زار إماماً مفترضاً طاعته و صلی اربع رکعات کتب الله له حجة مقبولة و عمرة مبرورة». ← مفید، المقنعة، ۴۷۴؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۰۲؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۷۹/۶، با مقداری تفاوت.

۲. «و یحک أفی حرم الله اسأل غیر الله عزّ و جلّ انی لآنف ان اسأل الدنیا خالقها فکیف اسأل مخلوقا مثلی؟»

۳. ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۲۳۰/۱.

۴. «یا امیرالمؤمنین، انا ابن‌المصدق و هذا ابن ابن فانا اولی بها منه».

۵. لاتجعل الباطل حقا و لا تلط دون الحق بالباطل

← جاحظ، البیان و التبیین، ۱۸۴/۱؛ ابن عبدربه، العقد الفرید، ۱۵۰/۵.

برخاستند و چون بیرون رفتند، عمر بن علی او را به زبان و بدگویی هدف آزار خود قرار داد. اما او در برابر وی سکوت گزید و هیچ پاسخی نداد.

مدتی پس از این ماجرا، محمد بن عمر به حضور علی بن حسین علیه السلام رفت و بر او سلام کرد و به بوسیدن او پرداخت.

علی علیه السلام فرمود: «ای عموزاده، بریدن پدرت مرا از این باز نمی‌دارد که پیمان خویشاوندی تو پاس بدارم. اینک من دختر خویش خدیجه دخت علی را به همسری‌ات درآوردم»[1].

نامگذاری به نام علی

در کتاب نسب یحیی بن حسن آمده است که یزید به علی بن حسین علیه السلام گفت: شگفتا از پدرت که فرزندی را علی و دیگری را نیز علی نامیده است.

فرمود: پدرم پدر خویش را دوست داشت و بارها به نام او نام گذاشت.

یزید او را به کشتی گرفتن خواند

در تاریخ طبری[2] و بلاذری[3] است که یزید بن معاویه به علی بن حسین علیه السلام گفت: آیا با این ـ یعنی پسر او خالد ـ کشتی می‌گیری؟

فرمود: کشتی من با او به چه کار آید؟ مرا خنجری ده تا با او پیکار کنم.

یزید گفت: سرشتی است که در تبار او ریشه دارد[4].

آری، گندم از گندم بروید جو ز جو[5].

در کتاب احمر است که گفت: گواهی می‌دهم که تو زادهٔ علی بن ابی‌طالب علیه السلام هستی[6].

---

۱. «یا ابن عم لاتمنعنی قطیعة ابیک ان اصل رحمک فقد زوجتک ابنتی خدیجة ابنة علی».

۲. ← تاریخ الامم و الملوک، ۳۳۹/۳.

۳. ← انساب الاشراف، ۱۹۴/۳.

۴. اصل متن مثلی رایج در زبان عربی است: «شنشنة اعرفها من اخزم»، و اخزم نام جد حاتم طائی است و این مثل می‌گوید گشاده‌دستی فرزندان حاتم را در ریشهٔ اخزم جویند. ← ابن‌درید، جمهرة اللغة، ۵۹۵/۱ و ۵۹۶.

۵. هـــذا مـــن العـــصا عـــصية   هـــل تـــلد الحـــية الا الحـــية

۶. ← طبرسی، الاحتجاج، ۳۹/۲.

پاسخ به یزید

روایت شده است یزید به زینب گفت: سخن بگوی.

زینب گفت: او سخنگو است.

پس سجاد علیه السلام بیت‌هایی بر زبان راند:

در این طمع مکنید که بر ما اهانت روا دارید و ما شما را گرامی شماریم، و ما را بیازارید و ما دست از آزار شما بداریم.

خداوند می‌داند که ما شما را دوست نداریم و شما را هم بر این که ما را دوست ندارید نمی‌نکوهیم[۱].

گفت: راست می‌گویی جوان، اما پدر و جد تو خواستند که امیر باشند و خدای را سپاس که آنان را کشت و خونشان بریخت.

فرمود: «اما پیش از آن که تو زاده شوی نبوت و امارت از آن پدران و نیاکان من بوده است»[۲].

کشته شدن پیشکار یزید

مدائنی گفته است: چون سجاد علیه السلام نسب خود به پیامبر صلی الله علیه و آله بازگفت، یزید به پیشکار خود فرمان داد: او را به باغ ببر و بکش و همان جا به خاک بسپار.

پیشکار او را به باغ برد و به کندن قبر مشغول شد و از آن سوی سجاد علیه السلام نیز به نماز ایستاد.

چون آهنگ کشتن او کرد دستی از آسمان بر وی ضربتی زد و وی به روی بر زمین افتاد و نعره‌ای کشید و مرد.

خالد بن یزید او را چنان دید که از صورتش هیچ نمانده است.

نزد پدر خود بازگشت و داستان را با او در میان نهاد.

---

۱. لاتطمعوا أن تهینونا فنكرمكم — و أن نكف الأذى عنكم و تؤذونا
و الله يعلم انا لانحبكم — و لانلومكم أن لاتحبونا

۲. «لم‌تزل النبوة و الامرة لآبائی و اجدادی من قبل ان تولد». برای متن و نیز بیت‌های پیشین و شرح این گفت‌وگو ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۳۱/۵.

یزید گفت تا پیشکار را در همان گور به خاک سپارند و سجاد علیه‌السلام را آزاد کنند[۱].

آن‌جا که علی بن حسین علیه‌السلام را در آن زندانی کرده بودند امروزه یک مسجد است.

نسل امام حسین علیه‌السلام از طریق او

صاحب کتاب بدع[۲] و صاحب کتاب شرح الاخبار[۳] چنین آورده که نسل حسین علیه‌السلام از فرزندش علی اکبر است و همو است که پس از پدر باقی مانده و آن که در کربلا کشته شده علی اصغر بوده است.

همین روایت نیز مورد اعتماد است؛ زیرا علی بن حسین علیه‌السلام در حادثهٔ کربلا مردی سی ساله و محمدباقر علیه‌السلام فرزند او نیز در آن هنگام پانزده ساله بود. اما آن علی که کشته شد حدوداً دوازده سال داشت.

زیدیان می‌گویند: نسل امام حسین علیه‌السلام از علیِ کوچک‌تر است، در حالی که او در کربلا هفت سال داشته است.

کسانی نیز می‌گویند او چهار سال داشت. نسب‌شناسان بر همین نظرند.

اهمیت چهار

در النکت[۴] آمده است: خداوند پاره‌ای اشیاء را بر چهارگونه قرار داد: عناصر، طبایع، فصول سال، کتاب‌های نازل شدهٔ آسمان، گزیدهٔ فرشتگان، گزیدهٔ پیامبران، گزیدهٔ زنان، گزیدهٔ صحابه و گزیدهٔ خاندان‌ها، آن‌جا که فرمود: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَنُوحًا وَءَالَ إِبْرَٰهِيمَ وَءَالَ عِمْرَٰنَ عَلَى ٱلْعَٰلَمِينَ﴾[۵]؛ و عبارت «لااله‌الاالله».

واژهٔ «سجاد» نیز چهار حرف است و او چهارمین امام.

از علی بن حسین علیه‌السلام شعری روایت شده است:

آن گاه که سره از ناسره بازشناخته شود روشن گردد که چه بسیار دعوی‌های ناحق دارید.

---

۱. خبر را در منابع نیافتم.

۲. ← کوفی، الاستغاثة فی بدع الثلاثة، ۷۱/۱.

۳. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۵۴/۳ و ۲۶۵.

۴. از این کتاب نشانی به دست نیاوردم.

۵. آل‌عمران / ۳۳: به یقین، خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است.

آن سان که سیاهی از سپیدی بازشناخته شود ما را شناختید، لیک حق ما را انکار کردید.
کتاب خدا گواه ما بر شما است و دادرس ما نیز خداوند که نیکو دادرسی است [۱].

علم الهدی گفته است:

شما خاندان برترین همهٔ مردمانید و آبشخور گوارا و چشمهٔ زلال.
نه خدا را جز محبت شما آیینی است و نه جز از طریق شما به او راهی.
اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را جز شما جز چهره‌هایی نباشد شما چشم آن چهره‌ها هستید.
جایگاه بلندی به شما روزی کرده‌اند، طایفه‌تان اما آن را از شما ربودند، خدای چگونه روزیشان دهد؟
در گرفتاری‌های مردمان شما نخبگانید و تاریکی‌ها را سپیدهٔ صبح.
پیامبر صلی الله علیه و آله را جز فرزندان شما فرزندی نیست و بوی خوش او را جز شما نگسترد.
شما در دل‌های مردمان جای دارید و آهنگ روی شما کنند و به ریسمان شما چنگ زنند.
آیا نزد آن کس که چشمی بینا دارد کوه و دره یکی هستند و روشنایی صبحگاهان با ظلمت شب برابر است؟
محبت من بر این کوی بار نهاده است و از این درگاه نمی‌رود و همواره در گرو این خاندان باشم.
بدین اعتماد دارم که در هنگام حساب از خطاهایم درگذرید و مرا همین کسان که بدیشان اعتماد دارم بسنده است [۲].

---

۱. لکم ما تدعون بغیر حق / اذا میز الصحاح من المراض
عرفتم حقنا فجحدتمونا / کما عرف السواد من البیاض
کتاب الله شاهدنا علیکم / و قاضینا الاله فنعم قاضی

۲. لانتم آل خیر الناس کلهم / المنهل العذب و المستورد الغدق
و لیس لله دین غیر حبکم / و لا الیه سواکم وحدکم طرق
و إن یکن من رسول الله غیرکم / سوی الوجوه فأنتم عنده الحدق
رزقتم الشرف الاعلی و قومکم / فیهم قضاب علیکم کیف ما رزقوا
و أنتم فی شدیدات الوری عصر / و فی سواد الدیاجی أنتم الفلق

←

دیگری گفته است:

در قیامت و آن‌گاه که سینه‌ها همه اضطراب و نگرانی است، محمد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شفیع من به درگاه خداوند است،

و تا در این سرای زنده‌ام نشانم ولایت مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و وصی علیه‌السلام و عترت او است[1].

→

ما للرسول سوی أولادكم ولد — و لا لنشر له إلا بكم عبق

فأنتم فی قلوب الناس كلهم — السمت نقصده و الحبل تعتلق

هل يستوی عند ذی‌عين زبی و ربی — أو الصباح علی الاوتاد و الغسق

ودی عليه مقيم لا براح له — من الزمان و رهنی عندكم علق

وثقت منكم بأن تستوهبوا زللی — عند الحساب و حسبی من به أثق

← ديوان الشريف المرتضی، ۲۹۴/۲ و ۲۹۵.

۱. شفيعی الی ربی النبی محمد — لدی الحشر إذ كل الصدور تجيش

شعاری ولاء المصطفی و وصيه — و عترته مادمت فيه أعيش

فصل ۸

زندگینامه و احوال امام زین‌العابدین علیه‌السلام

القاب

لقب او زین‌العابدین، سید العابدین، زین الصالحین، وارث علم النبیین، وصی الوصیین، خازن وصایا المرسلین، امام المؤمنین، منار القانتین و الخاشعین، مهتجد، زاهد، عابد، عدل، بکّاء، سجاد، ذوالثفنات، امام الامه، و ابوالائمه است و نسل حسین بن علی علیه‌السلام از طریق او استمرار یافته است[1].

کنیهٔ او ابوالحسن و کنیهٔ خاص او ابومحمد است. نیز گفته‌اند: ابوالقاسم کنیهٔ او است. روایت شده که او را به کنیهٔ ابوبکر نیز خوانده‌اند[2].

از ولادت تا وفات

او در مدینه، در روز پنج‌شنبه نیمهٔ جمادی‌الثانی، و به روایتی دیگر روز پنج‌شنبه نه روز گذشته از شعبان سال سی و هشت، دو سال پیش از شهادت امیرمؤمنان علیه‌السلام و به روایتی نیز در سال سی و هفت و به روایتی دیگر سال سی و شش هجرت ولادت یافت. با جد خود چهار سال[3]، با عموی خود حسن علیه‌السلام

---

۱. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۵۲/۳؛ خصیبی، الهدایة الکبری، ۲۱۳.

۲. ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۳۱۳ (با یاد کردن از کنیهٔ ابوالحسین و ابومحمد و نقل کنیه ابوبکر و صحیح ندانستن کنیهٔ اخیر)؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۹۲.

۳. البته مطابق روایت سال سی و شش.

ده‌سال و با پدر خویش حسین علیه السلام ده سال زیست. روایت دیگر آن است که با جد خود دو سال، با عموی خود دوازده سال و با پدر خویش بیست و سه سال زندگی کرد. پس از پدر هم سی و پنج سال زنده بود[۱].

امام سجاد علیه السلام در مدینه، در روز شنبه یازده یا دوازده روز مانده از محرم سال نود و پنج هجری و در حالی که پنجاه و هفت، به روایتی پنجاه و نه و به روایتی پنجاه و چهار سال داشت درگذشت.

دوران امامت آن حضرت سی و چهار سال بود و این مدت با باقیماندهٔ سال‌های حکمرانی یزید، دورهٔ حکمرانی معاویة بن یزید، مروان و عبدالملک و بخشی از دوران ولید معاصر است و آن حضرت در دوران ولید درگذشت و در بقیع در کنار عموی خود حسن علیه السلام به خاک سپرده شد[۲].

ابوجعفر ابن‌بابویه گفته است: ولید بن عبدالملک آن حضرت را مسموم کرد[۳].

فرزندان

امام سجاد علیه السلام دوازده فرزند داشت که همه زادهٔ کنیزان بودند، مگر دو تن: محمد باقر علیه السلام و عبدالله باهر که مادرشان ام عبدالله دخت حسن بن علی علیه السلام بود. دیگر فرزندان عبارتند از: ابوالحسین زید که در کوفه شهید شد و با عمر دوقلو بودند، حسین اصغر، عبدالرحمن و سلیمان سه قلو، حسن، حسین و ابوعبدالله سه قلو، محمد، اصغر، علی که خردسال‌ترین فرزندان پسر بود و خدیجه.

برخی گفته‌اند: امام دختر نداشت. اما گفته می‌شود فاطمه، علیه و ام کلثوم دختران او بودند.

از این فرزندان، محمدباقر علیه السلام، عبدالله باهر، زید بن علی، عمر بن علی، علی بن علی و حسین اصغر صاحب فرزند شدند[۴].

مادر

مادر آن حضرت شهربانو دخت یزدگرد پور شهریار کسری است و او را شاه زنان، جهان‌بانو، سلافه و

---

۱. برای روایت‌های رسیده دربارهٔ ولادت امام و دوره‌های زندگی ایشان ← مفید، الارشاد، ۱۳۷/۲ و ۱۳۸؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۹۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۰۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۸۰/۱؛ همو، تاج المو الید، ۳۶ و ۳۷.

۲. برای روایت‌های مربوط به تاریخ درگذشت امام زین‌العابدین علیه السلام ← مفید، الارشاد، ۱۳۸/۲؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۹۲ و ۱۹۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۰۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۸۱/۱؛ همو، تاج المو الید، ۳۸.

۳. ← الاعتقادات، ۷۲.

۴. دربارهٔ زادگان امام سجاد علیه السلام ← ابونصر بخاری، سرالسلسلة العلوية، ۳۲؛ مفید، الارشاد، ۱۵۵/۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۹۳/۱.

خوله نیز گفته‌اند. همچنین گفته‌اند: شاه‌زنان دخت شیرویه پور خسرو پرویز.

هم گفته می‌شود: نام مادر آن حضرت بره دخت نوشجان است. از این میان روایت نخست درست‌تر است.

امیرمؤمنان علیه‌السلام او را مریم نامیده بود. روایت دیگر آن است که او را فاطمه نام نهاده بود. او را «سیدة النساء» نیز می‌گفتند[1].

باب

باب او یحیی بن ام طویل مطعمی بود[2].

رجال و راویان از او

از رجال او در میان صحابه این کسانند: جابر بن عبدالله انصاری، عامر بن وائله کنانی، سعید بن مسیب بن حزن که امیرمؤمنان علیه‌السلام او را پرورانده بود و زین‌العابدین علیه‌السلام درباره‌اش فرموده: «سعید بن مسیب آگاه‌ترین کسان به خبرهای گذشته است»[3]، و سرانجام سعید بن جهان کنانی مولای ام هانی.

برخی از رجال او از تابعان عبارتند از: ابومحمد سعید بن جبیر وابستهٔ بنی اسد و ساکن مکه که او را «جهید العلماء» می‌نامیدند و قرآن را در دو رکعت ختم می‌کرد و درباره‌اش گفته‌اند: هیچ کس در جهان نیست که نیازمند دانش او نباشد، محمد بن جبیر بن مطعم، ابوخالد کابلی، قاسم بن عوف، اسماعیل بن عبدالله بن جعفر، ابراهیم بن محمد بن حنفیه، حسین بن محمد بن حنفیه، حبیب بن ابی‌ثابت، ابویحیی اسدی، ابوحازم اعرج، و سلمة بن دینار مدنی اقرن قصه‌گو.

یاران

از یاران اویند: ابوحمزه ثمالی که تا روزگار موسی بن جعفر علیه‌السلام زنده ماند، فرات بن احنف که تا روزگار امام صادق علیه‌السلام زنده ماند، جابر بن محمد بن ابی‌بکر، ایوب بن حسن، علی بن رافع، ابومحمد قرشی سدّی

---

۱. برای روایت‌ها ← کلینی، الکافی، ۴۶۷/۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۰۱؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۶۶/۳؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۹۶.

۲. ← طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۹۳.

۳. «سعید بن المسیب اعلم الناس بما تقدم من الآثار». ← طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۳۳۶/۱.

کوفی، ضحاک بن مزاحم خراسانی کوفی تبار، ابوعبدالرحمن طاووس بن کیسان، حمید بن موسی کوفی، ابان بن ریاح، ابوالفضل سدیر بن حکیم بن حسیب صیرفی، قیس بن رمانه، عبدالله برقی و فرزدق شاعر [۱].

وابستگان

شعیب نیز از وابستگان او است.

سوسی گفته است:

ای زادگان زهرا، شما را دوست می‌دارم و بر این دوستی به پاداش الهی امیدوارم. اما محبت دیگران محبتی نیست که به امید پاداشی باشد.

مرا به خلق هیچ نیازی نیست و هیچ خواسته‌ای جز بر درگاه شما ندارم و همین خواسته مرا بس است.

ای پاکیزگان، مرا جز به محبت شما ولادتی پاک نیست و اگر این نبود ولادتم پاک نبود.

شما زادگان مصطفی صلی الله علیه و آله و مرتضی علیه السلام و گزیده‌ای از هر گزیده و ارجمندانی شایستهٔ ارجمندی‌اید.

شما فرزندان شاهد آن رازگویی‌های غیب و فرزندان صاحب آیت‌ها و شگفتی‌هایید.

شما فرزندان برترین کسان هستید که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بر زمین گام نهادند و صاحب سخن راستید و نه دروغ [۲].

محمد بن جعفر گفته است:

شاخسارهایی‌اند که شاخهٔ اصلی ایشان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و تنهٔ ایشان طوبی است و این درخت را غرس‌کننده‌ای است.

از شکوه نبوت بر آن‌ها ابهتی است و مردمان در برابر ایشان سر فرو افکنند و بدیشان اشاره کنند.

---

۱. دربارهٔ یاران آن حضرت ← مفید، الاختصاص، ۸؛ طوسی، رجال الطوسی، ۱۰۷ - ۱۲۰.

۲.
أحببتکم یا بنی‌الزهراء محتسباً — و حب غیری حب غیر محتسب
لاحاجة لی الی الخلق و لا أرب — إلا الیکم و حسبی ذاک من أرب
ما طاب لی مولدی إلا بحبکم — یا طیبون و لولا ذاک لم‌یطب
أنتم بنوالمصطفی و المرتضی نجب — من کل منتجب سمی بمنتجب
انتم بنو شاهد النجوی من الغیب — أنتم بنو صاحب الآیات و العجب
أنتم بنو خیر من یمشی علی قدم — بعد النبی مقال الحق لا کذب

آنان را تاج دانش بر سر است و هدایت بدیشان سپرده شده است و دنیا به ایشان نکویی گیرد و انجمن‌ها به ایشان آراسته شود.

احمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در میان ایشان است و نیز وصی علیه‌السلام و نوادگان او و همه گرامیانی نامورند.

ستارگانی راهنما که چون افول‌کنندگان غروب کنند برجای مانند و روشنی بخشند و راه بنمایند.

چشمه‌های دانشی هستند که حکمت می‌جوشانند و اگر که کسی در جستن پرتوی از دانش باشد هدایتگر، آنانند[1].

دیگری گفته است:

ای زادگان ﴿طٰهٰ﴾ و ﴿نٓ وَٱلْقَلَمِ﴾، محبت شما بر همهٔ امت‌ها واجب است.

چه کسی به شما تواند نزدیک شد، در حالی که اگر نبودید نه لوح آفریده شده بود و نه قلم جاری گشته بود.

اگر مردمان را بشمرند شما گرامی‌ترین آنانید و خودآگاه‌ترین کسانی که بر زمین گام نهاده‌اند.

شما دین را پرچمید و چون یک پرچم از شما غروب کند پرچم دیگر بدرخشد.

خداوند کار خویش را به شما تفویض کرده است و شما بر پایهٔ آنچه او حکم کرده حکم کرده‌اید.

فرشتگان آسمان‌های بلند به شما افتخار کنند و خدمتگزار شما باشند[2].

---

۱. فروع رسول الله اصل غصونها ... و أیکتها طوبی و للغرس غارس
علیهم لاجلال النبوة هیبة ... یشار الیهم و الرؤس نواکس
و قد توجوا بالعلم و استودعوا الهدی ... بهم تحسن الدنیا و تزهو المجالس
فأحمد فیهم و الوصی و سبطه ... کرام لما هم اکرمون اشاوس
نجوم و أعلام اذا غاب آفل ... أنار لنا نجم فأشرق دامس
ینابیع علم یستفیض بحکمة ... هداة اذا ما جاء للعلم قابس

۲. یا بنی طه و نون و القلم ... حبکم فرض علی کل الامم
من یدانیکم و لولاکم لما ... خلق اللوح و لا اجری القلم
أنتم اکرم ان عد الوری ... أنتم أعلم ماش بقدم
أنتم للدین أعلام اذا ... غاب منکم علم لاح علم
فوض الله الیکم أمره ... فحکمتم حسب ما کان حکم
و بکم تفخر املاک العلی ... إذ لکم اضحت عبیداً و خدم

بخش ۱۹

امامت ابوجعفر محمد بن علی امام باقر علیه‌السلام

فصل ۱

مقدمات

گواه‌هایی قرآنی

سپاس خدایی را که از ازل شنوا و بینا و دانا و توانا است، از نهفته‌های دل‌ها آگاه است و برای کافران آتش دوزخ و برای مؤمنان بالش‌های آسایش فراهم نهاده و به فضل خویش آنان را جامه‌های سندس و دیبا پوشانده و از چشمه‌ای که آن را پیوسته برجوشانند نوشانده و از بیم و دهشت روزی که شر آن همه‌جاگستر است رهانده و در برج آسمان چراغی پرفروغ و ماهی تابان نشانده است: ﴿تَبَارَكَ ٱلَّذِي جَعَلَ فِي ٱلسَّمَآءِ بُرُوجًا وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَ قَمَرًا مُنِيرًا﴾[1].

ابوالورد از امام باقر علیه السلام روایت کرده که دربارهٔ ﴿وَ عَلَامَاتٍ وَبِٱلنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾[2] فرموده است: ما نجم هستیم[3].

هیثی و داوود جصاص از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند و وشاء از رضا علیه السلام نقل کرده که فرموده

---

۱. فرقان / ۶۱: فرخنده و بزرگوار است آن کسی که در آسمان برج‌هایی نهاد و در آن چراغ و ماهی نوربخش قرار داد.

۲. نحل / ۱۶: و نشانه‌هایی دیگر نیز قرار داد و آنان به وسیله ستاره قطبی راهیابی می‌کنند.

۳. روایت را در منابع نیافتم. نزدیک‌ترین روایت به این مضمون روایت مذکور در تفسیر العیاشی (۲۵۶/۲) است که در آن امام صادق علیه السلام فرمود: «هم الائمة».

است: «نجم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است و علامات ائمه‌اند»[۱].

ابوالمضا از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرموده است: پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «تو ستارهٔ بنی هاشمی»[۲].

همچنین از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده است: «تو یکی از آن علامت‌هایی»[۳].

عبایه از علی علیه السلام روایت کرده که فرموده است: «حکایت خاندان من حکایت ستارگان است؛ هرگاه ستاره‌ای فروافتد ستاره‌ای دیگر برآید»[۴].

در تفسیر علی بن ابراهیم بن هاشم قمی در ذیل ﴿وَهُوَ ٱلَّذِی جَعَلَ لَكُمُ ٱلنُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا﴾[۵] آمده است: نجوم خاندان محمدند[۶].

محمد بن سلم و جابر جعفی در ذیل ﴿فَسْـَٔلُوٓا أَهْلَ ٱلذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾[۷] گفته‌اند: باقر علیه السلام فرموده است: «ماییم اهل ذکر»[۸].

در ادامهٔ روایت است که ابوزرعه گفته است: خداوند راست گفته است. ابوجعفر به راستی بزرگ‌ترین عالمان است[۹].

---

۱. «النجم رسول الله و العلامات الأئمة». ← کلینی، الکافی، ۲۰۶/۱ و ۲۰۷؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۵۶/۲.

۲. «انت نجم بنی‌هاشم».

۳. «انت احد العلامات». متن را در منابع نیافتم. نزدیک‌ترین تعبیر به آن این سخن است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «النجم علی». ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۲۵/۱.

۴. «مثل اهل بیتی مثل النجوم کلما افل نجم طلع نجم». در منابع این سخن عیناً یا با تفاوت‌هایی اندک به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده شده است. برای نمونه، ← ابن‌بابویه، الامالی، ۳۴۲؛ همو، کمال الدین، ۲۴۱ و ۲۸۱؛ سلیم‌بن‌قیس، کتاب سلیم، ۲۳۶ و ۳۸۰؛ ابن‌ابی‌زینب، کتاب الغیبة، ۱۵۵؛ قمی، مائة منقبة، ۴۱. همین مضمون از امام باقر علیه السلام نیز به صیغه تکلم روایت شده است. ← کلینی، الکافی، ۳۳۸/۱.

۵. انعام / ۹۷: و او است کسی که ستارگان را برای شما قرار داده تا به وسیلهٔ آن‌ها راه یابید.

۶. ← قمی، تفسیر القمی، ۲۱۱/۱، با نقل روایت از امام صادق علیه السلام.

۷. نحل / ۴۳: پس اگر نمی‌دانید از پروهندگان کتاب‌های آسمانی بپرسید.

۸. «نحن اهل الذکر». ← کلینی، الکافی، ۲۱۱/۱؛ ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۲۸/۱؛ همو، شرح الاخبار، ۳۴۴/۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۰۳؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۳۰/۱؛ مفید، الارشاد، ۱۶۲/۲؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۶۰/۲؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۲۳۴.

۹. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۰۳؛ مفید، الارشاد، ۱۶۳/۲.

ابوجعفر طوسی گفته است: خداوند پیامبر خود را ذکر نامید و فرمود: ﴿قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا﴾[۱]. پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ذکر است و امامان علیهم السلام اهل ذکر[۲]. همین نیز از امام باقر علیه السلام، امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام روایت شده است[۳].

سلمان صهری گفته است: قرآن از خود یادکرده و فرموده است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ﴾[۴]، و آنان حافظان این ذکر و آگاهان به معانی آن هستند.

در تفسیرهای یوسف قطان، وکیع بن جراح، اسماعیل سدی و سفیان ثوری آمده که حارث گفته است: از امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ آیه پرسیدم.

فرمود: «خدای را سوگند، ماییم اهل ذکر، ماییم اهل علم و ماییم معدن تأویل و تنزیل»[۵].

ابوالورد از امام باقر علیه السلام روایت کرده که دربارهٔ ﴿لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾[۶] فرموده است: ما همان‌هاییم[۷].

برید بن معاویه عجلی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که دربارهٔ آیهٔ ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾[۸] فرمود: «ماییم امت وسط و ماییم گواهان خدا بر خلق او و حجت او در زمین او»[۹].

در روایت حمران از پدر خود اعین از امام علیه السلام است که فرمود: خداوند چنین نازل کرد: «﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ یعنی عدلاً ﴿لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾[۱۰]».

---

۱. طلاق / ۱۰: راستی که خدا سوی شما تذکاری فروفرستاده است.

۲. ← التبیان، ۳۹/۱۰، با نقل این نظریه از حسن بصری.

۳. روایت‌های تفسیری گذشت.

۴. حجر / ۹: بی‌تردید، ما این قرآن را به تدریج نازل کرده‌ایم.

۵. «و الله انا نحن اهل الذکر نحن اهل العلم نحن معدن التأویل و التنزیل». ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۳۲/۱.

۶. بقره / ۱۴۳: تا بر مردم گواه باشید.

۷. ← صفار، بصائر الدرجات، ۱۰۲.

۸. بقره / ۱۴۳: و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم.

۹. «نحن الامة الوسط و نحن شهداء الله علی خلقه و حجته فی ارضه». ← کلینی، الکافی، ۱۹۱/۱؛ طبرسی، مجمع البیان، ۴۱۷/۱.

۱۰. بقره / ۱۴۳: و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد.

امام‌علیه‌السلام آن‌گاه فرمود: «جز امامان و پیامبران کسی نتواند گواه بر مردم باشد. اما خود امت روا نیست خدای تعالی آن را بر مردم گواه گیرد، در حالی که در میان ایشان کسانی هستند که گواهی آنان در این دنیا بر یک پشته علف نیز پذیرفته نیست»[۱].

عمار ساباطی گفته است: از امام صادق‌علیه‌السلام دربارهٔ آیه‌های ﴿أَفَمَنِ ٱتَّبَعَ رِضْوَانَ ٱللهِ كَمَنْ بَآءَ بِسَخَطٍ مِنَ ٱللهِ وَمَأْوَيٰهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ * هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ ٱللهِ﴾[۲] پرسیدم.

فرمود: «آنان که از خشنودی خدا پیروی کردند ائمه‌اند و ای عمار، خدای را سوگند، آنان مراتبی برای مؤمنان هستند، و به ولایت و شناخت مؤمنان نسبت به ما است که اعمالشان دوچندان می‌شود و به مراتب بالاتر برده می‌شوند»[۳].

عطاء بن ثابت از امام باقرعلیه‌السلام روایت کرده که دربارهٔ ﴿وَيَقُولُ ٱلْأَشْهَادُ﴾[۴] فرموده است: «ما همان گواهانیم»[۵].

ابوحمزه ثمالی از امام باقرعلیه‌السلام روایت کرده که دربارهٔ ﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا﴾[۶] فرموده است: «ماییم گواهان بر این امت»[۷].

امام باقرعلیه‌السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿قُلْ كَفَىٰ بِٱللهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ ٱلْكِتَابِ﴾[۸] فرموده است: مقصود ماییم[۹].

---

۱. «و لا یکون شهداء علی الناس إلا الأئمة و الرسل، فأما الامة فانه غیر جائز ان یستشهدها الله تعالی علی الناس و فیهم من لاتجوز شهادته فی الدنیا علی حزمة بقل».

۲. آل عمران / ۱۶۲ و ۱۶۳: آیا کسی که خشنودی خدا را پیروی می‌کند چون کسی است که به خشمی از خدا دچار گردیده و جایگاهش جهنم است؟ و چه بد بازگشتگاهی است. هریک از ایشان را نزد خداوند درجاتی است.

۳. «الذین اتبعوا رضوان الله هم الأئمة و هم و الله یا عمار درجات للمؤمنین و بولایتهم و معرفتهم إیانا یضاعف لهم اعمالهم و ترفع لهم الدرجات العلی». ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۰۴/۱؛ کلینی، الکافی، ۴۳۰/۱.

۴. هود / ۱۸: و گواهان خواهند گفت.

۵. «نحن الاشهاد». این عبارت را نیافتم. تنها در تفسیر العیاشی (۱۴۲/۲) این سخن آمده است که «هم الأئمة».

۶. نحل / ۸۴: و یاد کن روزی را که از هر امتی گواهی برمی‌انگیزیم.

۷. «نحن الشهود علی هذه الامة». ← ابوحمزه ثمالی، تفسیر ابی حمزة الثمالی، ۲۲۹.

۸. رعد / ۴۳: بگو: کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است و میان من و شما گواه باشد.

۹. «ایانا عنی». ← صفار، بصائر الدرجات، ۲۳۶؛ کلینی، الکافی، ۲۲۹/۱؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۷۹۹/۲؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۲۰/۲.

عیاشی به سند خود از ابوجارود از امام باقر علیه السلام روایت کرده که دربارهٔ ﴿مَا فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ ٱللهِ﴾[1] فرموده است: «ماییم جنب الله»[2].

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرده که دربارهٔ ﴿ٱلَّذِینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیَارِهِمْ﴾[3] فرموده: این آیه دربارهٔ ما نازل شده است[4].

جابر انصاری از امام باقر علیه السلام روایت کرده که دربارهٔ ﴿وَکُونُوا مَعَ ٱلصَّادِقِینَ﴾[5] فرموده است: یعنی با خاندان محمد صلی الله علیه و آله[6].

ابوحمزه از امام باقر علیه السلام روایت کرده که دربارهٔ ﴿یَا أَیُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُوا رَبَّکُمُ ٱلَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾[7] فرموده است: یعنی خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله و مهتر آنان امیرمؤمنان علیه السلام، که مردم به مودت ایشان فرمان یافتند، ولی با آنچه بدان فرمان یافته بودند مخالفت ورزیدند[8].

امام باقر علیه السلام دربارهٔ این سخن ابراهیم علیه السلام که گفت: ﴿إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوَادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ﴾[9] فرمود: «ما باقیماندگان همان خاندانیم»[10].

همچنین فرمود: «دعای ابراهیم ویژهٔ ما بود»[11].

امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام دربارهٔ ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعِظُکُمْ بِوَاحِدَةٍ﴾ فرموده‌اند: مقصود ولایت است،

---

۱. زمر / ۵۶: آنچه در حضور خدا کوتاهی ورزیدم.

۲. «نحن جنب الله». روایت را در تفسیر العیاشی نیافتم. اما صفار در بصائر الدرجات (۸۲) آن را از امام باقر علیه السلام نقل کرده و طبرسی نیز در مجمع البیان (۴۱۰/۸) آن را به نقل از عیاشی آورده است.

۳. حج / ۴۰: همان کسانی که از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند.

۴. ← کلینی، الکافی، ۳۳۷/۸؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۵۲۱/۱، با مقداری تفاوت و با ذکر اسامی چند تن از اهل بیت که آیه دربارهٔ آنان نازل شده است.

۵. توبه / ۱۱۹: و با راستان باشید.

۶. ← ثعلبی، الکشف و البیان، ۱۰۹/۵؛ طبرسی، مجمع البیان، ۱۳۹/۵.

۷. نساء / ۱: ای مردم، از پروردگارتان که شما را از نفس واحدی آفرید پروا دارید.

۸. ← ابوحمزه ثمالی، تفسیر ابی حمزة الثمالی، ۶۴.

۹. ابراهیم / ۳۷: من یکی از فرزندانم را در دره‌ای بی‌کشت سکونت دادم.

۱۰. «نحن بقیة تلک العترة». ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۱۶۸/۱ و ۲۳۲/۲.

۱۱. «کانت دعوة ابراهیم لنا خاصة». ← طبرسی، مجمع البیان، ۸۴/۶.

و دربارهٔ ﴿أَنْ تَقُومُوا لِلّٰهِ مَثْنىٰ وَ فُرَادىٰ﴾ [۱] فرموده‌اند: یعنی ولایت امامانی که از نسل آن دواند[۲].

امام باقر علیه السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً﴾ [۳] فرموده است: «نعمت ظاهر پیامبر صلی الله علیه و آله است و آن معرفت و توحید الهی که آورده است، و نعمت باطن ولایت ما اهل بیت وآهنگ مودت ما است»[۴].

محمد بن مسلم از امام کاظم علیه السلام روایت کرده که فرموده است: «نعمت ظاهر امام آشکار است و نعمت باطن امام غایب»[۵].

در تفسیر عیاشی در ذیل آیهٔ ﴿وَأُوحِيَ إِلَيَّ هٰذَا ٱلْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ﴾ [۶] آمده است: «هرکس بدان پایه رسیده باشد که امامی از فرزندان خاندان محمد صلی الله علیه و آله باشد با قرآن هشدار دهد، آن سان که پیامبر صلی الله علیه و آله با آن هشدار داد»[۷].

گفته‌اند: فضل سه گونه است:

فضل خداوند: ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ ٱللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ﴾[۸].

فضل پیامبر صلی الله علیه و آله: ﴿بِفَضْلِ ٱللّٰهِ وَ بِرَحْمَتِهِ﴾[۹]. ابن‌عباس در ذیل آیه فرموده است: فضل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است و رحمت امیرمؤمنان علیه السلام[۱۰].

---

۱. سبأ / ۴۶: که دو دو و به تنهایی برای خدا به پا خیزید.

۲. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۳۴۶.

۳. لقمان / ۲۰: و نعمت‌های ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است.

۴. «النعمة الظاهرة النبی و ما جاء به من معرفته و توحیده، و اما النعمة الباطنة ولایتنا اهل البیت و عقد مودتنا». ← قمی، تفسیر القمی، ۱۶۶/۲؛ طبرسی، مجمع البیان، ۸۹/۸.

۵. «[النعمة] الظاهرة الامام الظاهر و [النعمة] الباطنة الغائب». ← ابن‌بابویه، کمال الدین، ۳۶۸؛ خزاز قمی، کفایة الاثر، ۲۷۰؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۱۱۶۵/۳.

۶. انعام / ۱۹: و این قرآن به من وحی شده تا به وسیلهٔ آن شما را هشدار دهم.

۷. «و من بلغ ان یکون إماماً من ولد آل محمد فهو ینذر بالقرآن کما انذر به النبی». ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۳۵۶/۱، با انتساب به امام باقر علیه السلام.

۸. نساء / ۸۳: و اگر فضل و رحمت او بر شما نبود.

۹. یونس / ۵۸: به فضل و رحمت خدا است.

۱۰. ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۶۱/۲؛ قمی، تفسیر القمی، ۱۴۵/۱.

فضل اوصیا: امام باقرعليه‌السلام در ذیل آیهٔ ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ ٱلنَّاسَ عَلَىٰ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ﴾[1] فرموده است: «ماییم آن مردم، ماییم کسانی که بر ایشان رشک برند و این آیه دربارهٔ ما نازل شده است»[2].

فرموده است: «خداوند مؤمن را تن سالم، زبان گویا و دل شاد داده و هریک از این اندام‌ها را به طاعتی برای خود، برای پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله و برای خلفای او مکلف ساخته است. از تن خدمت به او و ایشان برآید، از زبان شهادت دادن به او و ایشان و از دل آرامش یافتن به یاد او و یاد ایشان. آن که به زبان گواهی دهد و به دل اطمینان داشته باشد و به اندام عمل کند خداوند او را به بهشت درآورد»[3].

در مسند ابوحنیفه است که راوی گفته: هیچ‌گاه از جابر جعفی مسئله‌ای نپرسیدم مگر آن که درباره‌اش حدیثی آورد[4].

جابر جعفی زمانی که از امام باقرعليه‌السلام روایت می‌کرد می‌گفت: وصیّ اوصیا و وارث علم انبیا برایم نقل کرده است[5].

القاب

ابونعیم در حلیه با این القاب از امام باقرعليه‌السلام یاد کرده است: حاضرِ ذاکر خاشع صابر ابوجعفر محمد بن علی باقرعليه‌السلام[6].

دیگری گفته است: امام باقر، فروغ باهر، ماه زاهر، علم قاهر، باقر علم، معدن حلم، آن که دین را به

---

۱. نساء / ۵۴: بلکه به مردم برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می‌ورزند.

۲. «نحن الناس و نحن المحسودون و فينا نزلت». ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۱۰۲؛ صفار، بصائر الدرجات، ۵۵.

۳. «ان الله تعالى اعطى المؤمن البدن الصحيح، و اللسان الفصيح، و القلب الصريح، و كلف كل عضو منها طاعة لذاته و لنبيه و لخلفائه، فمن البدن الخدمة له و لهم، و من اللسان الشهادة به، و من القلب الطمأنينة بذكره و بذكرهم، فمن شهد باللسان و اطاع بالجنان و عمل بالاركان انزله الله الجنان». متن را در جایی نیافتم.

۴. این سخن را در چاپ موجود مسند ابی حنیفة نیافتم، هرچند این سخن در دیگر منابع از ابوحنیفه نقل شده است. برای نمونه ← ابن‌عدی، الکامل، ۱۱۳/۲.

۵. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۰۳؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۴۳۷/۲؛ طبرسی، تاج الموالید، ۴۰؛ همو، اعلام الوری، ۵۰۷/۱.

۶. ← حلیة الاولیاء، ۱۸۰/۳.

حقیقت آشکار ساخت و اسلام را پرچم بود، به حق بانگ برآورد و به صدق سخن راند، دانش را شکافت و نیک پراکند، در راه خدا سرزنش هیچ سرزنشگری بر او اثر ننهاد، رسالت الهی را هرگز پنهان نساخت و کینهٔ دشمن را در سینه داشت.

گفته‌اند: بزرگوارِ زادهٔ بزرگوار زادهٔ بزرگوار زادهٔ بزرگوار یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیمعليه‌السلام است و سرور زادهٔ سرور زادهٔ سرور زادهٔ سرور محمد بن علی بن حسین بن علیعليه‌السلام.

دلایل امامت

اما یکی از دلایل امامت او تواتر امامیه بر نص بر آن حضرت از جانب پدر و جد ایشان است.

دلیل دیگر اخبار حاکی از امامت دوازده امام یکی پس از دیگری است، و هرکس این روایت را باور داشته باشد به امامت امام باقرعليه‌السلام نیز یقین یابد.

دلیل دیگر مسلک عصمت است و جز این‌ها دلایل دیگری هم وجود دارد[1].

ابن‌حجاج گفته است:

چون ماه بدر در تاریکی‌ها رخ پنهان سازد ابوجعفر زادهٔ پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله را بنگرید.

جماعتی را می‌بینی که او را و دو ستارهٔ فرقد و مشتری را ناچیز پندارند.

او امام است، اما بی‌پیرو و بی‌مسجد و بی‌منبر[2].

مغربی گفته است:

ای زادهٔ آن که به لسان و بیان او مردمان هدایت یافتند و قرآن نازل گشت.

کتاب از فضیلت او گوید و تورات و انجیل آمدنش را مژده دهند.

اگر انقطاع وحی پس از محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله نبود، می‌گفتیم این محمد جایگزین پدر خویش است.

---

۱. برای شرح این ادله ← طبرسی، اعلام الوری، ۵۰۰/۱ - ۵۰۴.

۲.
اذا غاب بدر الدجی فانظر — الی ابن النبی ابی‌جعفر
تری خلقا منه یزری به — و بالفرقدین و بالمشتری
إمام و لکن بلاشیعة — و لا بمصلی و لا منبر

او در فضیلت همانند وی است، با این تفاوت که جبرئیل رسالتی بر او نازل نکرده است[1].

دیگری گفته است:

ای زادهٔ کسانی که هرگاه عشق ایشان در دلی خانه کند، شیطان از آن فرو افتد،

و چون خداوند یکی از رازهای عظمت را برای کسی خواهد، به رغم خواستهٔ دشمنان، آنان کانون این راز باشند[2].

---

۱. یـــا ابـــن الذی بـلسانه و بـیانه / هـــدی الأنـــام و نـــزل التـــنزیل

عن فضله نطق الکـتاب و بشـرت / بـــقدومه التـــوراة و الانـــجیل

لولا انـقطاع الوحـی بـعد محمد / قـــلنا مـــحمد مـــن ابـیه بـدیل

هـــو مـــثله فـی الفـضل إلا انـه / لم‌یأتـــــه بـــــرسالة جـــبریل

۲. یا ابن الذین مـتی استـقر هـواهـم / فــی نـفس انسـان هـوی شیطانه

فـــــاذا أراد الله ســـــراً للـــعلی / فــهم عــلی رغـم العـدی خـزانـه

فصل ۲

آیت‌های امام باقر علیه السلام

شفای محمد بن مسلم

به امام باقر علیه السلام گفتند: محمد بن مسلم بیمار است.

امام علیه السلام با یکی از غلامان برای او نوشیدنی‌ای فرستاد.

آن غلام [به محمد بن مسلم] گفت: مرا فرموده است بازنگردم مگر هنگامی که این را بنوشی، چون نوشیدی خود نیز به حضور ایشان آی.

محمد بن مسلم در حالی که قدرت برخاستن نداشت در آنچه امام فرموده بود اندیشید.

اما چون آن را نوشید و آن نوشاک در بدنش جای گرفت، یکباره چنان شد که گویی از بند رسته است.

بر در سرای امام باقر علیه السلام آمد و از او اجازه خواست.

صدایی آمد که می‌گفت: تندرست باشی، به درون آی.

محمد بن مسلم گریان به درون آمد و بر دست و سر امام علیه السلام بوسه زد.

امام علیه السلام پرسید: از چه روی گریانی؟

گفت: از غربت، دوری راه و توان اندک برای ماندن نزد تو و نگریستن تو.

فرمود: «این که گفتی توانایی اندک، خداوند اولیا و دوستداران ما را چنین قرار داده و بلا را سوی

ایشان شتاب داده است. این که از غربت گفتی، باید ابوعبدالله تو را در این باره الگو باشد، در سرزمینی دور از ما در فرات ــ و درود خدا بر او باد. این که از غربت و دوری راه گفتی، مؤمن در این دنیا غریب است و در میان این خلق ناکام تا هنگامی که از این سرای به سرای رحمت خدا رود. این که گفتی دوست داری نزد ما باشی و ما را بنگری، در حالی که این کار برایت میسّر نیست، آنچه در دل داری همان تو را باشد و بر آن پاداش گیری»[1].

دیوارها مانع دیدن نشوند

در دلالات حسن بن علی بن ابی‌حمزه از یکی از هم‌مسلکان ما، از مبشر بیاع الزطی روایت شده که گفته است: بر در سرای ابوجعفر علیه السلام ایستادم و در را کوبیدم.

کنیزی پنج‌ساله بیرون آمد. دستم را بر دست او نهادم و گفتم: به‌آقای خود بگو: مبشر بر در خانه است.

ولی امام علیه السلام از درون خانه مرا خواند: ای بی‌پدر، به درون آی.

سپس افزود: ای مبشر، خدای را سوگند، اگر بنا بود این دیوارها آن‌گونه که مانع چشمان شما می‌شود، ما را نیز از دیدن بازدارد، ما و شما برابر بودیم.

گفتم: فدایت شوم، خدای را سوگند، با کاری که کردم تنها خواستم ایمانم فزون‌تر شود[2].

خبر داشتن از آنچه آن مرد در خانه خود کرد

حسن بن مختار از ابوبصیر نقل کرده که گفته است: زنی را قرآن‌خوان می‌کردم و قرآن به او می‌آموختم، و در این میان با او شوخی‌ای کردم.

---

۱. «اما قلة المقدرة فکذلک جعل الله أولیاءنا و أهل مودتنا و جعل البلاء الیهم سریعا، و أما ما ذکرت من الاغتراب فلک بأبی‌عبدالله اسوة بأرض ناء عنا بالفرات، و أما ما ذکرت من بعد المشقة فان المؤمن فی هذه الدار غریب و فی هذا الخلق منکوس حتی یخرج من هذه الدار الی رحمة الله، و أما ما ذکرت من حبک قربنا و النظر الینا و انک لاتقدر علی ذلک فلک ما فی قلبک و جزاؤک علیه». برای متن و گفت‌وگو با تفاوت‌هایی اندک ← ابن‌قولویه، کامل الزیارات، ۴۶۲ - ۴۶۵؛ مفید، الاختصاص، ۵۲ و ۵۳؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۱/۳۹۰ - ۳۹۲.

۲. برای داستان با مقداری تفاوت و از زبان ابوالصباح کنانی و نیز دربارهٔ او ← قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۱/۲۷۲ و ۲۷۳.

چون به حضور امام باقر علیه السلام رفتم از من پرسید: ای ابوبصیر، به آن زن چه گفتی؟

من با دستم چنین کردم ـ یعنی صورت خود را پوشاندم.

فرمود: دوباره چنان نکنی[۱].

در روایت حفص بختری است که امام علیه السلام به ابوبصیر فرمود: به آن زن سلام برسان و به او بگو: ابوجعفر تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: خود را به همسری ابوبصیر درآور.

ابوبصیر گوید: نزد آن زن رفتم و او را از این سخن آگاهاندم.

گفت: به خدا سوگند بخور، ابوجعفر به تو چنین فرمود؟

من برایش سوگند خوردم و او خود را به همسری‌ام درآورد.

با عکرمه

ابوحمزه ثمالی در روایتی گفته است: در آن سال که ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام حج رفت و هشام بن عبدالملک در آن‌جا او را دید و مردم از هر سوی به طرف وی سرازیر شدند؛ عکرمه با خود گفت: این کیست؟ بر او فروغ دانش می‌بینم. او را می‌آزمایم.

اما چون در حضور امام علیه السلام ایستاد لرزه بر اندامش افتاد و تسلیم ابوجعفر شد و گفت: ای پسر پیامبر خدا، من در انجمن‌هایی بسیار به حضور ابن‌عباس و دیگران رسیده‌ام، اما هیچ‌گاه آنچه اکنون بر من چیره گشت برایم پیش نیامده بود.

امام باقر علیه السلام فرمود: چه غافلی، ای بردهٔ شامیان! تو اینک در پیشگاه آن خانه‌هایی هستی که «خداوند رخصت داده که قدر و منزلت آن‌ها رفعت یابد و نامش در آن‌ها یاد شود»[۲].

سروشی که صفات او گفت

حبابه والبی گفته است: عصرگاهان، زمانی که خورشید بر فراز کوه‌ها چون دستاری که بر سر مردان

---

۱. ← طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۴۰۴/۱؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۲۳۲؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۵۹۴/۲.

۲. نور / ۳۶: ﴿بُيُوتٍ أَذِنَ ٱللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا ٱسْمُهُ﴾.

برای روایت نیز ← تفسیر ابی‌حمزة الثمالی، ۲۵۱.

باشد می‌تابید، مردی را دیدم که در ملتزم یا میان در کعبه و حجرالاسود بر برآمدگی‌ای ایستاده، عمامه‌ای خز به میان بسته، دست‌ها و چشم‌ها به سوی آسمان برده است و دعا می‌کند.

چون مردم از هر سوی به طرف وی سرازیر شدند و درباره مسئله‌های دشواری که داشتند از او فتوا خواستند و گشودن گره آنچه را برایشان مشکل بود از او طلبیدند، او آن‌جا ماند تا زمانی که در هزار مسئله به آنان پاسخ داد. سپس برخاست و آهنگ بنه‌گاه خود کرد، در حالی که سروشی با صدایی رسا می‌گفت: زنهار که این، نور درخشان و پرتوافکن و نسیم گشایشگر و حق ناب است؛ و در این میان کسانی می‌پرسیدند: او کیست؟

پاسخ آمد: باقر است، پرچم دانش، سخنگوی فهمیده، محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام.

در روایت ابوبصیر است که آن سروش می‌گفت: این شکافندهٔ دانش‌های پیامبران، روشنگر راه‌ها، و برترین کسی است که در صلب آن کشتی‌نشستگان جای گرفته است. این فرزند فاطمهٔ غراء عذراء زهراء علیها السلام است. این بقیة الله در زمین است، این ناموس هستی است، این فرزند محمد صلی الله علیه و آله و خدیجه و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام است، این منارهٔ بلند دین است[۱].

رشته نخی که جبرئیل آورد

در حدیث جابر بن یزید جعفی است که چون شیعیان از ستم‌هایی که از امویان می‌دیدند نزد زین‌العابدین علیه السلام شکایت آوردند، او باقر علیه السلام را خواست و به او فرمود تا آن رشته نخی را که جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرده است بردارد و اندکی تکان دهد.

جابر گفته است: او به مسجد رفت و آن‌جا دو رکعت نماز خواند و سپس سر بر سجده گذاشت و واژه‌هایی چند بر زبان راند. سپس سر برداشت و از آستین خود نخی باریک که بویی خوش داشت بیرون آورد و سر آن را به دستم داد. من مقداری فاصله گرفتم. فرمود: ای جابر، بایست.

آن‌گاه نخ را آهسته تکان داد و فرمود: اینک بیرون رو و حال مردمان ببین.

جابر گوید: از مسجد بیرون رفتم و ناگهان در هر سو فریاد و شیون و آشفتگی‌ها دیدم و نیز

---

۱. خبر را در منابع کهن نیافتم.

زلزله‌ای سخت و تکانی شدید که همهٔ خانه‌های مدینه را در هم کوبیده است و در آن بیش از سی هزار تن کشته شده‌اند.

سپس باقر علیه‌السلام بر مناره رفت و با صدایی بلند فریاد زد: ای گمراهان بی‌باور.

راوی گوید: مردم گمان کردند این سروشی از آسمان است. همه به سجده درافتادند و دل تهی کردند و در سجده گفتند: امان، امان!

این در حالی بود که آن بانگ حق را می‌شنیدند، اما صاحب آن را نمی‌دیدند.

سپس امام علیه‌السلام این آیه را خواند: ﴿فَخَرَّ عَلَيْهِمُ ٱلسَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَيٰهُمُ ٱلْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ﴾[1].

راوی گفته است: چون امام علیه‌السلام از مناره فرود آمد و از مسجد بیرون رفتیم دربارهٔ آن نخ از او پرسیدم.

فرمود: این از آن بقیه است.

پرسیدم: ای زادهٔ پیامبر خدا، آن بقیه چیست؟

فرمود: ای جابر، ﴿بَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ ءَالُ مُوسَىٰ وَءَالُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ﴾[2]، و این را جبرئیل نزد ما می‌گذارد[3].

دعایی که الاغ را زنده کرد

مفضل بن عمر گفته است: ابوجعفر علیه‌السلام در راه میان مکّه و مدینه بود که به گروهی از رهگذران رسید و مردی را میان حاجیان دید که الاغش مرده و توشه‌اش درهم ریخته بود و می‌گریست.

آن مرد چون امام باقر علیه‌السلام را دید رو به ایشان کرد و گفت: ای پسر پیامبر خدا، الاغم مرده است و در راه مانده‌ام. از خدای تعالی بخواه الاغم را زنده کند.

---

۱. نحل / ۲۶: در نتیجه، از بالای سرشان سقف بر آنان فروریخت و از آن‌جا که حدس نمی‌زدند عذاب به سراغشان آمد.

۲. بقره / ۲۴۸: و بازمانده‌ای از آنچه خاندان موسی و خاندان هارون در آن برجای نهاده‌اند، در حالی که فرشتگان آن را حمل می‌کنند.

۳. برای روایت مشروح‌تر ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۲۲۷ - ۲۳۳؛ طبری آملی، نوادر المعجزات، ۱۲۰ - ۱۲۵.

راوی گفته است: امام باقر علیه السلام دعا کرد و خداوند الاغ آن مرد را زنده ساخت[1].

دعایی که بینایی را بازگرداند

ابوبصیر گفته است: پس از آن که بینایی خود را از دست دادم از ابوجعفر علیه السلام پرسیدم: شما وارثان پیامبر خدایید؟

فرمود: آری.

پرسیدم: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارث پیامبران بود و مانند آنان تعلیم یافته بود؟

فرمود: آری.

پرسیدم: شما بر این توانایید که مردگان را زنده کنید و نابینا و پیسی درمان سازید؟

فرمود: به اذن خداوند، آری.

سپس فرمود: ای ابومحمد نزدیک من آی.

نزدیک شدم و دستی بر صورت و بر چشم‌هایم کشید و توانستم ببینم.

آن‌گاه پرسید: آیا دوست داری در همین وضع بمانی و در روز قیامت هر آنچه دیگران دارند تو نیز داشته باشی و هر آنچه بر دیگران هست بر تو نیز باشد، یا به وضع پیشین بازگردی و به صورت محض، بهشت از آن تو باشد؟

گفتم: به همان وضع که بودم بازمی‌گردم.

سپس این داستان را با ابن‌ابی‌عمیر در میان نهادم و او گفت: گواهی می‌دهم که این حق است، آن سان که آفتاب حق است.

این داستان را محمد بن ابی‌عمیر نیز روایت کرده است[2].

---

۱. ← ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۳۶۹. همچنین برای همین داستان دربارهٔ امام صادق علیه السلام ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۲۵۶ و ۲۵۷.

۲. ← صفار، بصائر الدرجات، ۲۸۹؛ کلینی، الکافی، ۴۷۰/۱؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۲۲۶ و ۲۲۷؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۳۷۳؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۴۰۸/۱ و ۴۰۹؛ طبرسی، اعلام الوری، ۵۰۳/۱ و ۵۰۴؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۷۳/۱ و ۲۷۴.

دیدن حقیقت برزخی

یک بار ابوبصیر به امام باقر علیه‌السلام گفت: چقدر حاجیان فراوانند و چه هیاهویی بر پا است!

امام علیه‌السلام فرمود: لیکن چقدر هیاهو فراوان است و حاجیان چه اندکند! آیا دوست داری مصداق آنچه را می‌گویم بدانی و به چشم ببینی؟

پس بر چشمان او دستی کشید و دعایی خواند و او بینا شد.

آن‌گاه او را فرمود: ای ابوبصیر، حاجیان را بنگر.

ابوبصیر گوید: نگریستم و دیدم بیشتر مردمان میمون و خوک هستند و مؤمن در میان ایشان چون تک‌ستاره‌ای است که در تاریکی بدرخشد.

ابوبصیر پس از آن که دید گفت: سرورم، راست می‌گویی، چقدر حاجیان اندکند، هیاهو چه فراوان است!

امام علیه‌السلام سپس دعایی دیگر خواند و ابوبصیر همان‌گونه که کور بود دیگربار کور شد.

ابوبصیر در این باره با امام سخن گفت.

امام علیه‌السلام فرمود: «ای ابوبصیر، ما بر تو زفتی نمی‌کنیم و خداوند تعالی نیز بر تو ستم نکرده، بلکه این را برایت خیر دانسته است. ما از این بیم می‌بریم که مردم مفتون ما شوند و فضل خداوند بر ما را نادیده انگارند و ما را به جای خداوند خدایان خویش گیرند، در حالی که ما بندهٔ اوییم که از عبادت او سر نمی‌پیچیم و از طاعت او به ستوه نمی‌آییم و تسلیم او باشیم»[1].

ابوعروه گفته است: با ابوبصیر به سرای ابوجعفر علیه‌السلام و ابوعبدالله رفتم.

[امام صادق علیه‌السلام] از من پرسید: آیا روزنی را که بر دیوار خانه نزدیک سقف وجود دارد می‌بینی؟

گفتم: آری.

پرسید: از کجا از آن خبر داری؟

گفتم: ابوجعفر علیه‌السلام آن را به من نمایانده است[2].

---

۱. «ما بخلنا علیک یا أبا بصیر و ان کان الله تعالی ما ظلمک و إنما خار لک و خشینا فتنة الناس بنا و أن یجهلوا فضل الله علینا و یجعلونا أرباباً من دون الله و نحن له عبید لانستکبر عن عبادته و لا نسأم من طاعته و نحن له مسلمون». برای متن و داستان ← ابن‌عبدالوهاب، عیون المعجزات، ۶۷ و ۶۸.

۲. ← طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۴۰۹/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۵۰۳/۱.

تسبیح گنجشکان

در حلیة الاولیاء به سند آمده است که ابوجعفر محمد بن علی بن حسین علیه السلام چون بانگ آواز گنجشکان را شنید پرسید: ای ابوحمزه، آیا می‌دانی چه می‌گویند؟

گفتم: نه.

فرمود: پروردگار عزّ و جلّ را تسبیح می‌کنند و روزی امروز خود را می‌طلبند[1].

دلیل برتری

جابر بن یزید جعفی گفته است: بر مجلس عبدالله بن حسن گذشتم و شنیدم که می‌گفت: محمد بن علی به چه چیز دعوی برتری دارد؟

دمی بعد نزد امام باقر علیه السلام رفتم. چون مرا دید خندید و گفت: ای جابر، بنشین. نخستین کسی که از این در وارد شود عبدالله بن حسن است.

من در حالی که آنچه را مولایم گفته بود باور داشتم چشم به در دوختم و ناگهان دیدم عبدالله بن حسن در حالی که نوچه‌های خود را در پی دارد وارد شد.

امام باقر علیه السلام به او فرمود: ای عبدالله، تویی که می‌گویی محمد بن علی بر من چه برتری دارد، با آن که محمد و علی که پدران اویند پدرانِ من نیز هستند؟

سپس به من فرمود: ای جابر، گودالی حفر کن و از هیزم بیاکن و در آن هیزم آتش افکن.

جابر گفته است: من چنان کردم.

امام علیه السلام زمانی که دید آتش کاملاً شعله می‌کشد، به عبدالله بن حسن رو کرد و فرمود: اگر خود را در آن جایگاه که می‌پنداری می‌دانی بدین آتش درآی که تو را زیان نرساند.

اما آن مرد فروماند.

امام باقر علیه السلام با من لبخندی زد و فرمود: ای جابر، ﴿فَبُهِتَ ٱلَّذِی كَفَرَ﴾[2].

---

۱. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۸۷/۳.

۲. بقره / ۲۵۸: پس آن کس که کفر ورزیده بود مبهوت ماند.

برای روایت نیز ← طبری آملی، دلائل الامامة، ۲۴۱ و ۲۴۲.

خبر دادن از راز دزدان

ابوحمزه گفته است: روزی ابوجعفر امام باقر علیه السلام به یکی از چهاردیواری‌های خود رفت.

در آن‌جا سلیمان بن خالد از او پرسید: آیا امام آنچه را در روز پیش آید می‌داند؟

فرمود: ای سلیمان، سوگند به آن که محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت برانگیخته و به رسالت برگزیده است، او آنچه را در روز پیش آید، آنچه را در ماه پیش آید و آنچه را در سال پیش آید بداند.

لختی بعد نیز فرمود: اکنون دو مرد می‌آیند که دزدی کرده‌اند و آنچه را دزدیده‌اند پنهان ساخته‌اند.

سپس دو مرد سوی ما آمدند.

ابوجعفر علیه السلام از آن‌ها پرسید: شما دزدی کرده‌اید؟

آن‌ها به خدا سوگند خوردند که دزدی نکرده‌اند.

فرمود: خدای را سوگند که اگر آنچه دزدیده‌اید اظهار ندارید کسی را به سراغ آن‌جا که دزدیده‌های خود را پنهان ساخته‌اید خواهم فرستاد و کسی را نزد آن که از او دزدیده‌اید رهسپار خواهم کرد تا بیاید و شما را بگیرد و نزد کارگزار مدینه برد.

سپس فرمود تا غلامانش آن دو تن را در بند کشند.

آن‌گاه فرمود: تو ای سلیمان، به آن کوه رهسپار شو و همراه با این غلامان بر فراز کوه رو. در قلهٔ کوه غاری است. خود تنها بدان غار رو و آنچه را در آن هست بیرون آور و به این مولایم ده. در آن غار مالی به سرقت رفته از آنِ مردی دیگر هم هست که خواهد آمد.

من رهسپار شدم و از آن غار دو انبان بیرون کشیدم و نزد ابوجعفر امام باقر علیه السلام آوردم.

ما آن‌گاه به مدینه بازگشتیم و در این زمان از آن سوی شماری از مردمان را به تهمت دزدی گرفته بودند.

امام باقر علیه السلام فرمود: اینان بیگناهند و از دیدگاه من دزد نیستند.

سپس از آن مرد مالباخته پرسید: چه از دست داده‌ای؟

گفت: انبانی که در آن چنین و چنان بوده است.

آن مرد در سخنان خود مدعی چیزهایی شد که از آن او نبود. از این روی امام به او فرمود: چرا دروغ می‌گویی؟

گفت: تو خود به آنچه از کف داده‌ام آگاه‌تری.

پس امام‌علیه‌السلام فرمود تا انبانی را که از آن مرد بود به او دادند.

آن‌گاه به کارگزار فرمود: نزد من انبانی متعلق به مردی دیگر هم وجود دارد و او خود تا چند روز دیگر می‌آید. او مردی از بربر است. چون نزد تو آمد او را به حضور من راه نمای که انبانش نزد من است. اما دربارهٔ این دو سارق، من از این‌جا نمی‌روم تا دست آن‌ها را قطع کنی.

یکی از آن دزدان گفت: ای ابوجعفر، خدای را سوگند که به حق دست مرا قطع می‌کنی.

سه روز بعد، آن مرد بربر آمد و کارگزار او را نزد امام باقرعلیه‌السلام فرستاد. امام باقرعلیه‌السلام به او فرمود: آیا تو را از آنچه در انبان داری نیاگاهانم؟

مرد بربر گفت: اگر مرا خبر دهی خواهم دانست تو امامی هستی که خداوند فرمانبری از تو را واجب ساخته است.

ابوجعفرعلیه‌السلام فرمود: در آن انبان هزار دینار از آن خود تو و هزار دینار از آن کسی دیگر است و فلان مقدار جامه هم در آن وجود دارد.

مرد پرسید: نام آن که هزار دینار از او است چیست؟

فرمود: محمد بن عبدالرحمن، و او اینک بر در منتظر است.

بربر گفت: به خدای یگانه‌ای که او را شریکی نیست و به محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله ایمان آوردم و گواهی می‌دهم شما خاندان رحمتید که خداوند ناپاکی‌ها را از شما دور داشته و شما را پاک و پاکیزه گردانیده است[۱].

خبر از عمر خود

امام صادق‌علیه‌السلام فرموده است: روزی پدرم فرمود: از عمر من پنج سال دیگر مانده است. شمردم و نه از آن بیشتر شد و نه کمتر[۲].

بازگرداندن روح

ابوالقاسم بن شبل وکیل به سند از محمد بن سلیمان نقل کرده که گفته است: مردی شامی به مجلس

---

۱. ← طوسی، اختیار معرفة الرجال ۶۴۶/۲ - ۶۴۸؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۳۸۴ - ۳۸۶؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۷۶/۱ و ۲۷۷.

۲. «ان ابی قال ذات یوم انما بقی من اجلی خمس سنین فحسبت فمازاد و مانقص». ← طبرسی، اعلام الوری، ۵۰۴/۱.

ابوجعفر امام باقر علیه السلام شدآمد داشت و به ایشان می‌گفت: طاعت خدا در کینه داشتن با شما است. اما من تو را مردی سخنور می‌بینم؛ و ابوجعفر نیز در پاسخ او می‌فرمود: هیچ چیز از خدا پنهان نماند.

پس از چندی، آن مرد شامی در بستر بیماری افتاد و چون بیماری‌اش سنگین شد، به یکی از بستگان خود گفت: چون روانداز بر من کشیدی نزد محمد بن علی برو و از او بخواه تا بر من نماز بگزارد.

راوی گفته است: یکی از شب‌ها بستگان گمان کردند او مرده و تنش سرد شده است، و او را پوشاندند.

چون صبح شد آن خویشاوندش نزد امام باقر علیه السلام رفت و داستان را برای او بازگفت.

امام علیه السلام فرمود: نه، چنین نیست. سرزمین شام سرزمینی سرد است و حجاز سرزمینی گرم با بادهای داغ. بروید، ولی دربارهٔ آن مرد خود شتاب مدارید تا من به نزدتان آیم.

راوی گوید: امام علیه السلام برخاست، وضویی تازه ساخت و دو رکعت نماز گزارد و دست به دعا بلند کرد و مدتی به دعا مشغول شد. سپس به سجده درافتاد و تا طلوع آفتاب در سجده بود. آن‌گاه برخاست و به مجلس آن شامی آمد و بدان‌جا وارد شد و او را خواند و او نیز پاسخ داد.

امام علیه السلام او را نشاند و برایش شوربایی خواست و به او خوراند و سپس فرمود: شکم او را پر کنید و سینه‌اش را با خوراکی سرد، خنک نگه دارید.

آن‌گاه آهنگ بازگشت به خانه کرد.

مرد شامی نیز در پی او رهسپار شد و گفت: گواهی می‌دهم که تو حجت خدا بر خلق اویی.

امام علیه السلام پرسید: تو را چه شده است؟

گفت: گواهی می‌دهم که جان از تنم بیرون شد و مرگ را به چشم دیدم و در این هنگام آنچه با آن رویاروی گشتم بانگ منادی‌ای بود که می‌گفت: روحش را به او بازگردانید. محمد بن علی این را از ما خواسته است.

امام باقر علیه السلام فرمود: «مگر نمی‌دانی گاه خداوند بنده‌ای را دوست می‌دارد، ولی کار او را خوش نمی‌دارد، و گاه نیز بنده‌ای را دوست نمی‌دارد، ولی کار او را دوست دارد؟»[1]

---

۱. «اما علمت ان الله یحب العبد و یبغض عمله و یبغض العبد و یحب عمله؟»

پس از این ماجرا، آن مرد از یاران امام باقرعليه‌السلام شد[۱].

خبر از امویانی که کشته شوند

ثعلبی در نزهة القلوب آورده است: از امام باقرعليه‌السلام روایت شده که فرموده است: هشام بن عبدالملک مرا به حضور خواست. در حالی که امویان پیرامون هشام بودند، بر او درآمدم. مرا گفت: ای ترابی، نزدیک آی.

گفتم: همه از تراب (خاک) آفریده شده‌ایم و بدان بازمی‌گردیم.

او پیوسته مرا به خود نزدیک‌تر ساخت تا در جوار خود نشاند. سپس پرسید: آیا تو همان ابوجعفر هستی که امویان را می‌کشد؟

گفتم: نه.

پرسید: پس چه کسی است؟

گفتم: عموزاده‌مان ابوالعباس بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس.

در من نگاهی افکند و گفت: خدای را سوگند، از تو دروغی سراغ ندارم.

آن‌گاه پرسید: از کی چنین می‌کند؟

گفتم: خدای را سوگند، از سال‌هایی نه چندان دور.

فرمانبری جن

در کتاب معجزات[۲] است که امام باقرعليه‌السلام در یکی از عمره‌های خود در حجر اسماعیل نشسته بود که یکی از جنیان بدان‌جا روی کرد و به حجر نزدیک شد و آن‌گاه هفت دور طواف به جای آورد. سپس آهنگ مقام کرد و بر دم خود ایستاد و دو رکعت نماز به جای آورد ــ و آن هنگام ظهر بود.

عطاء و کسانی از یارانش او را دیدند. نزد امام باقرعليه‌السلام آمدند و از او کمک خواستند.

---

۱. ← طوسی، الامالی، ۴۱۰ و ۴۱۱.

۲. به گواه مضمون کتاب الخرائج و الجرائح قطب راوندی و نیز به گواهی یاد شدن از این اثر در برخی از منابع به نام المعجزات به احتمال فراوان همین کتاب مقصود است.

فرمود: نزد او بروید و به او بگویید: محمد بن علی تو را می‌گوید: گاه بردگان و سیاهانی آهنگ کعبه می‌کنند. اما اینک زمانی است که هنوز آن‌ها نیامده‌اند. تو نیز مناسک خود را به انجام رسانده‌ای و ما از آن سیاهان و بردگان بر تو می‌ترسیم. خوب است سبک‌تر گیری و بروی.

راوی گوید: آن جن از ریگ‌های مسجد پشته‌ای ساخت و دم خویش بر آن نهاد و به هوا رفت[1].

نشان سقوط امویان

جابر جعفی مرفوعاً روایت کرده است: حکومت امویان برپا است تا زمانی که دیوار این مسجد ما ـ یعنی مسجد جعفی ـ فرو ریزد.

بعدها همان‌گونه شد که او فرموده بود.

گنج‌های نهان

کمیت اسدی گفته است: در حالی که مردی از مخزومیان نزد او بود به حضورش رسیدم و شعر خویش را دربارهٔ او و خاندانش سرودم. هر قصیده که می‌خواندم به غلام می‌فرمود: ای غلام، یک کیسهٔ زر. من از آن خانه خارج نشدم مگر زمانی که پنجاه هزار درهم بیرون آورد.

گفتم: خدای را سوگند، این شعرها را به هدف دنیا دربارهٔ شما نگفته‌ام ـ و آن درهم‌ها را نپذیرفتم.

فرمود: ای غلام، این اموال را به جای خود برگردان.

چون اموال را برد مرد مخزومی که آن‌جا بود گفت: به نام خدا از تو ده هزار درهم خواستم و گفتی: نزد تو چنین مالی فراهم نیست. اما اکنون کمیت را پنجاه هزار درهم دادی، و این در حالی است که یقین دارم تو راستگو و نیکوکرداری.

امام عليه‌السلام بدان مرد فرمود: برخیز و به اندرون رو و بردار.

مرد مخزومی به درون رفت. اما هیچ چیز آن‌جا نیافت[2].

این خود دلیلی است بر این که گنج‌ها برای ایشان پوشانده و محفوظ داشته شده است.

---

۱. ← قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۸۵/۱.

۲. برای داستان از زبان جابر ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۹۵ و ۳۹۶.

با ملک‌الموت و جبرئیل

معتب گفته است: همراه با ابوعبدالله به یکی از املاک رفتم. چون بدان درآمد دو رکعت نماز خواند و سپس فرمود: روزی با پدرم نماز صبح به جای آوردم و پدرم نشست و به تسبیح پرداخت.

در همین حال پیری بلندقامت با سر و ریش سفید بدان جا رو کرد و بر پدرم سلام داد. در پی او نیز جوانی روی کرد و نزد آن پیر آمد و بر پدرم سلام کرد و دست آن پیر را گرفت و گفت: برخیز که تو به این کار فرمان نیافته‌ای.

چون آن هر دو از حضور پدرم رفتند پرسیدم: پدرم، آن پیر که بود و آن جوان که بود؟

فرمود: خدای را سوگند، او فرشتهٔ مرگ بود و این دیگری جبرئیل[۱].

شناخت مردم به حقیقت ایمان و نفاق

جابر بن یزید جعفی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده است: «ما چون کسی را ببینیم او را به حقیقت ایمان و به حقیقت نفاق بشناسیم»[۲].

دربارهٔ ابن‌سحنه

راوی گفته است: نزد امام صادق علیه السلام از عمر بن سحنه[۳] کندی سخن به میان آمد و کسانی او را عادل دانستند.

ولی امام علیه السلام فرمود: شما را آگاه به مردمان نمی‌بینم. من از هرکس به یک پلک زدن کفایت می‌کنم. او از پلیدترین مردمان است.

راوی گفته است: عمر بن سحنه از آن پس هیچ حرامی را نمی‌گذاشت که مرتکب آن نشود[۴].

---

۱. ← صفار، بصائر الدرجات، ۲۵۴.

۲. «انا لنعرف الرجل اذا رأیناه بحقیقة الایمان و بحقیقة النفاق». ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۰۸؛ کلینی، الکافی، ۴۳۸/۱؛ مفید، الاختصاص، ۲۷۸.

۳. در منابع عمر بن شجره آمده است.

۴. ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۰۹ و ۳۱۰؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۷۳۷/۲.

در را بگشای

عبدالله بن عطاء مکی گفته است: در مکه بودم که دلتنگ ابوجعفر امام باقر علیه‌السلام شدم. به مدینه رفتم، در حالی که هیچ چیز جز شوق دیدار او مرا بدان‌جا نکشاند.

آن شب بارانی سخت و سرمایی بسیار مرا دربر گرفت. نیمه شب بود که بر در سرای او رسیدم. گفتم: این لحظه در را بکوبم یا تا صبح منتظر بمانم؟

در همین اندیشه بودم که شنیدم می‌گوید: ای کنیز، در را برای ابن‌عطاء بگشای، که امشب او سرما و آزار دیده است.

کنیز در را گشود و من به درون رفتم[1].

خرمای تازه از درخت خشک

عبدالله بن کثیر گفته است: ابوجعفر امام باقر علیه‌السلام در وادی‌ای فرود آمد و آن‌جا خیمه زد. سپس به سمت نخلستانی خشکیده رفت و آن‌جا خدای را سپاس و ستایش گفت و سخنانی بر زبان آورد که همانند آن‌ها نشنیده بودم. آن‌گاه گفت: ای درخت، از آنچه خداوند در تو نهاده است ما را خوراک ده.

در پی این دعا خرماهایی سرخ و زرد از درخت فروریخت و او از آن خرما خورد و به ابوامیه انصاری که همراهش بود فرمود: ای ابوامیه، این آیت برای ما چون آیت مریم علیهاالسلام است، آن‌گاه که نخل را به سمت خویش تکانید و از آن خرمایی تازه فروریخت[2].

اسم اعظم

عمر بن حنظله گفته است: از امام باقر علیه‌السلام خواستم اسم اعظم را به من تعلیم دهد.

فرمود: به درون خانه آی.

آن‌گاه ابوجعفر علیه‌السلام دست خود بر زمین نهاد. خانه تاریک شد و لرزه بر اندامم افتاد.

---

۱. ← صفار، بصائر الدرجات، ۲۷۷؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۵۹۴/۲.

۲. اشاره به آیهٔ ۲۵ سورهٔ مریم: ﴿وَهُزِّىٓ إِلَيْكِ بِجِذْعِ ٱلنَّخْلَةِ تُسَٰقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا﴾.

برای روایت نیز ← صفار، بصائر الدرجات، ۲۷۳؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۲۲۱ و ۲۲۲؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۳۷۴؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۵۹۳/۲.

پس پرسید: چه می‌گویی؟ تو را تعلیم دهم؟

گفتم: نه.

دست خویش از زمین برداشت و خانه به همان وضع که بود بازگشت[۱].

پیشگویی دربارهٔ زید

روایت است که چون زید بن علی آهنگ بیعت برای خود کرد، امام باقر علیه السلام به او فرمود: «در این خاندان، حکایت آن کس که پیش از برخاستن مهدی خاندان قیام کند، حکایت جوجه‌ای است که پیش از استواری بال‌های خود بپرد و چون چنین کند فروافتد و کودکان او را بردارند و بازیچه سازند. دربارهٔ جان خویش از خدا پروا کن و از این بترس که فردا در کناسه به دار آویخته شوی»[۲].

بعدها چنان شد که امام علیه السلام فرموده بود[۳].

زبان قورباغه

عبدالله بن طلحه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در ماجرایی فرموده است: پدرم در حجر نشسته بود و مردی نیز با او سخن می‌گفت. در این میان قورباغه‌ای را دیدند که زبان می‌چرخاند.

پدرم از آن مرد پرسید: آیا می‌دانی این قورباغه چه می‌گوید؟

مرد گفت: مرا به آنچه می‌گوید آگاهی‌ای نیست.

فرمود: او می‌گوید: خدای را سوگند، اگر از آن سومین نام بری علی علیه السلام را آن اندازه ناسزا گویم تا از این‌جا برخیزی[۴].

---

۱. ← صفار، بصائر الدرجات، ۲۲۹.

۲. «یا ابا زید ان مثل القائم من اهل هذا البیت قبل قیام مهدیهم مثل فرخ نهض من عشه من غیر ان یستوی جناحاه فاذا فعل ذلک سقط فأخذه الصبیان یتلاعبون به فاتق الله فی نفسک ان تکون المصلوب غداً بالکناسة».

۳. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۸۴/۳ و ۲۸۵.

۴. ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۷۲ و ۳۷۴؛ کلینی، الکافی، ۲۳۲/۸ و ۲۳۳؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۲۲۴؛ مفید، الاختصاص، ۳۰۱؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۸۴/۱.

فریادخواهی گرگ

محمد بن مسلم گفته است: با ابوجعفر علیه السلام در راه میان مکه و مدینه بودم. من بر الاغ خویش نشسته بودم و او یابویی را سوار بود. ناگاه گرگی از قلهٔ کوه روی کرد تا خود را به ابوجعفر علیه السلام رساند.

او یابو را نگه داشت و گرگ به او نزدیک شد تا جایی که دست‌هایش را بر قربوس زین نهاد و گردن خود به سمت گوش آن حضرت کشید.

ابوجعفر علیه السلام نیز گوش خود را نزدیک کرد و به گرگ گفت: برو که انجام دادم.

گرگ دوان دوان دور شد.

من گفتم: چیزی شگفت دیدم!

پرسید: و می‌دانی که چه گفت؟

گفتم: خدا و پیامبر و فرزند پیامبر او بهتر دانند.

فرمود: او به من گفت: ای پسر پیامبر خدا، همسرم در این کوه است و زایمان بر او سخت شده است. از خدا بخواه او را برهاند و از نسل من هیچ‌کس را بر هیچ‌یک از شیعیان شما مسلط نسازد. من نیز به او گفتم: انجام دادم[1].

حسن بن علی بن [ابی] حمزه این روایت را در دلالات دربارهٔ امام صادق علیه السلام نقل کرده و در آن افزوده است: امام از آن‌جا گذشت و به مدت یک ماه در ملک خود اقامت گزید. زمانی که در راه بازگشت بود آن گرگ و همسرش را با توله دید و همه در برابر امام صادق علیه السلام پارس کردند و او نیز با بانگی همانند بانگ ایشان پاسخ آن‌ها را داد.

سپس به ما فرمود: این گرگ توله‌ای نر زاده است و آن‌ها برای من و شما به نیکیِ همدمی دعا می‌کردند و من هم برای آن‌ها دعایی همانند کردم و به آن‌ها فرمان دادم هیچ‌یک از اولیا یا اهل بیت مرا آزاری نرسانند. آن‌ها نیز پذیرفتند و در این باره به من تعهد سپردند[2].

خطبه در شام و نفرینی چون شعیب

حسن بن محمد[3] به سند خود از ابوبکر حضرمی روایت کرده که گفته است: چون ابوجعفر علیه السلام را به

---

۱. ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۷۱؛ مفید، الاختصاص، ۳۰۰؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۲۲۳.

۲. ← طبری آملی، دلائل الامامة، ۲۵۹ و ۲۶۰.

۳. در منبع حسین بن محمد آمده است.

شام نزد هشام بن عبدالملک بردند و بر در سرای او رسید، هشام به یاران خویش گفت: هرگاه من از نکوهش محمد بن علی سکوت گزیدم شما او را نکوهش کنید.

سپس اجازهٔ ورود داد.

ابوجعفر علیه السلام چون وارد شد با دست اشاره کرد و گفت: درود بر شما ـ و بدین سان بر همگان سلامی عام داد ـ و نشست.

هشام از این که او تحیت خلافت را وانهاده و بی‌اجازه نشسته است کینه‌اش از او فزونی گرفت و گفت: ای محمد بن علی، پیوسته از شما خاندان مردی هست که رشتهٔ جماعت مسلمانان بگسلد و به خویش بخواند و از سر بی‌خردی و کم‌بهرگی از دانش مدعی پیشوایی شود ـ و بدین‌سان به نکوهش آن حضرت پرداخت.

زمانی که خاموش شد آن طایفه یکی پس از دیگری به نکوهش پرداختند و سرانجام زمانی که آنان همه خاموش شدند او برخاست و فرمود: «ای مردم، کجا می‌روید و شما را کجا می‌برند؟ به ما است که نخستان شما راه یافته‌اند و به ما است که آخرینتان ختم گردد. اگر شما را سلطنتی سریع است ما را ملکی دیر و دیرپای است و پس از ملک ما هیچ سلطنتی نیست؛ که ما اهل فرجامیم و خداوند خود فرموده است: فرجام از آن پرهیزکاران است»[1].

هشام دستور داد او را به زندان افکنند.

چون او را به زندان افکندند در آن‌جا با دیگران سخن گفت و هیچ‌کس در زندان نماند که از دانش او بهره نگرفته و دلدادهٔ او نشده باشد.

پس زندانبان نزد هشام آمد و او را از داستان امام آگاهاند.

هشام فرمان داد او و یارانش را بر محمل‌های پیک نشاندند تا راهی مدینه کنند. همچنین دستور داد بازارها را برای آنان باز نکنند و آنان را از دسترسی به خوراک و نوشاک بی‌بهره دارند.

امام علیه السلام با یارانش سه روز در بازارها گشتند و خوراک و نوشاکی نیافتند تا به شهری رسیدند. اما دروازه‌های آن شهر را بر روی آنان بستند و یاران امام علیه السلام از تشنگی و گرسنگی نزد او نالیدند.

---

۱. «ایها الناس أین تذهبون و این یراد بکم؟ بنا هدی الله اولکم و بنا ختم آخرکم، فان یکن لکم ملک معجل فان لنا ملکا مؤجلا و لیس من بعد ملکنا ملک لأنا اهل العاقبة یقول الله عزّ و جلّ: ﴿وَ ٱلْعَـٰقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾.

در پایان این متن بخشی از آیهٔ ۸۳ سورهٔ قصص اقتباس شده است.

راوی گفته است: امام علیه السلام بر فراز کوهی که مشرف بر آن شهر بود رفت و با صدایی بلند گفت: ای مردمان شهر ستم، من بقیة الله هستم و خداوند در کتاب خود گوید: ﴿بَقِيَّتُ ٱللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ مَآ أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ﴾[1].

راوی گفته است: در میان مردم آن شهر پیرمردی بود. به سراغ مردم رفت و بدیشان گفت: ای مردم، خدای را سوگند که این نفرین شعیب است. خدای را سوگند، اگر برای این مرد بازارها را نگشایید به عذاب آسمان و زمین گرفتار شوید. این یک بار سخن مرا باور بدارید و از من فرمان برید و از آن پس هیچ باورم مکنید. من خیرخواه شمایم.

راوی گفته است: مردمان بدان فرمان شتافتند و بازارها را بر ابوجعفر علیه السلام و یارانش گشودند[2].

خدمتکارانی از جن

در کافی کلینی است که سدیر صیرفی گفته است: ابوجعفر علیه السلام مرا به چند کار در مدینه سفارش کرد. رهسپار شدم و چون در درهٔ روحاء بر مرکب خویش نشسته بودم مردی را دیدم که جامه به خویش درپیچیده است.

راوی گوید: به گمان این که او تشنه است راه خود به سویش کج کردم و قمقمه را به او دادم.

گفت: مرا بدان نیازی نیست، و لوح نوشته‌ای را به من داد که هنوز گل آن خشک نشده بود.

چون به مهر آن نوشته نگریستم دیدم مهر ابوجعفر علیه السلام است.

از آن مرد پرسیدم: آخرین بار کی صاحب این نوشته را دیدی؟

گفت: همین دم.

نامه را گشودم و در آن چیزهایی دیدم که به من فرموده بود.

اما چون نگاه خویش برگرداندم هیچ کس را ندیدم.

راوی گفته است: پس از چندی ابوجعفر علیه السلام بازآمد و او را دیدار کردم و گفتم: فدایت شوم، مردی از شما نوشته‌ای آورد که گل آن هنوز تر بود.

---

۱. هود / ۸۶: و اگر مؤمن باشید باقیماندهٔ خدا برای شما بهتر است و من بر شما نگاهبان نیستم.

۲. ← کلینی، الکافی، ۴۷۱/۱ و ۴۷۲.

فرمود: ای سدیر، ما را خدمتکارانی از جن است و چون شتاب داشته باشیم آنان را بفرستیم[۱].

کرامت مادر او

محمد بن یحیی به سند خود از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده است: مادرم در بر دیواری نشسته بود که دیوار شکافت و صدای لرزشی سخت شنیدیم. اما او با دست خود به دیوار اشاره کرد و گفت: نه، به حق مصطفی صلی الله علیه و آله که تو را اجازهٔ فروافتادن نیست. آن دیوار در هوا معلق ماند تا وی از کنار آن گذشت. پدرم برای او صد دینار صدقه داد[۲].

جنون جابر

نعمان بن بشیر گفته است: مردی بلندقامت نامه‌ای به جابر جعفی داد. جابر آن را گرفت و بر چشم نهاد و دید نامهٔ محمد بن علی علیه السلام به او است. از آن مرد پرسید: آخرین بار کی سرور مرا دیده‌ای؟

گفت: همین دم.

جابر نامه را گشود و به قرائت آن پرداخت و در حالی که چهره درهم می‌کشید آن را تا آخر خواند و سپس در هم پیچید و من از آن پس او را شادمان ندیدم تا به کوفه رسیدیم.

پس از رسیدن به کوفه آن شب را خفتم و صبح که شد به گرامیداشت جابر نزد او رفتم. اما دیدم بیرون آمده است و استخوان‌هایی از گردن آویخته و بر قطعه‌ای نی نشسته است و می‌گوید: ای منصور بن جمهور بیا که فرمانروا هستی نه فرمانبر. کودکان نیز پیرامونش گرد آمده بودند و با آنان می‌چرخید و مردم می‌گفتند: جابر دیوانه شده است.

خدای را سوگند، چند روز بیشتر نگذشت که نامه هشام بن عبدالملک به کارگزار خود دربارهٔ کشتن جابر و فرستادن سرش نزد هشام رسید. کارگزار از همنشینان پرسید: جابر بن یزید جعفی کیست؟

---

۱. ← همان، ۳۹۵.

۲. ← همان، ۴۶۹؛ قطب راوندی، الدعوات، ۶۸ و ۶۹.

گفتند: خدایت بر سامان بدارد، مردی است که او را فضل و دانشی بود، اما دیوانه شد و در میدان بر نی سوار شده است و با کودکان می‌چرخد و بازی می‌کند.

راوی گوید: کارگزار بر آستانه رفت و جابر را در جمع کودکان دید و گفت: سپاس خدایی را که مرا از کشتن او معاف داشت.

راوی گفته است: چند روزی نگذشت که منصور بن جمهور آمد و آنچه جابر گفته بود انجام داد[1].

داوری آوردن پرندگان

محمد بن مسلم گفته است: روزی نزد او بودم که دو فاخته آواز خواندند و بانگ سر دادند.

ابوجعفر علیه السلام دمی پاسخ آن‌ها را داد.

آن‌گاه برخاستند و چون بر دیوار نشستند فاختهٔ نر مدتی بر ماده بانگ زد و سپس پریدند.

من گفتم: فدایت شوم. این پرنده چه گفت؟

فرمود: ای پسر مسلم، هر پرنده و چرنده و هر موجود جانداری که خدا آفریده است در برابر ما از آدمیزاده فرمانبردارتر و شنواتر است. این قمری به مادهٔ خود گمان بد برده بود. ماده برایش سوگند یاد کرده بود که کاری نکرده است، اما نپذیرفته بود. سپس ماده او را گفته بود: به داوری محمد بن علی خرسند هستی؟ هر دو این داوری را پذیرفته بودند و اینک من فاختهٔ نر را گفتم که به مادهٔ خود ستم می‌کند. بدین سان آن فاخته سخن مادهٔ خود را پذیرفت[2].

خبر دادن از حکومت عباسیان

ابوبصیر گفته است: با ابوجعفر امام باقر علیه السلام در مسجد نشسته بودم که ابوالدوانیق[3]، داوود بن علی و سلیمان بن مجالد وارد شدند و نشستند.

یکی بدیشان گفت: این ابوجعفر است.

---

۱. ← کلینی، الکافی، ۳۹۶ و ۳۹۷؛ مفید، الاختصاص، ۶۷ و ۶۸.

۲. ← کلینی، الکافی، ۴۷۰/۱ و ۴۷۱.

۳. مقصود ابوجعفر عبدالله بن محمد مشهور به منصور خلیفه عباسی است.

سپس داوود بن علی و سلیمان بن مجالد نزد امام علیه السلام آمدند.

از ایشان پرسید: آن گردنکشِ شما را چه چیز از این باز داشته است که نزد من آید؟

برایش بهانه‌ها آوردند.

فرمود: ای داوود، روزگار پایان نپذیرد تا آن که او زمامدار شود و پس از او مردانی در پی آیند و آن ملک استوار سازند و خاور و باختر را به فرمان درآورد و مردان تسلیم او شوند و گردن در برابرش فرو آورند.

پرسید: آیا او را مدتی خواهد بود؟

فرمود: آری، خدای را سوگند کودکان آن ملک را چون گوی از هم درربایند.

آن دو تن بازگشتند و ابوجعفر [= منصور] را از آنچه از محمد بن علی علیه السلام شنیده بودند آگاهاندند و بدان خبر مژده دادند.

زمانی که آن‌ها زمامدار شدند امام باقر علیه السلام سلیمان بن مجالد را خواست و به او فرمود: ای سلیمان بن مجالد، آنان تا زمانی که خونی نریخته‌اند ـ و با دست به سینهٔ خود اشاره کرد ـ در سلطنت خویش در گشایشند. اما چون آن خون را بریزند زیر خاک برایشان از روی آن بهتر است.

پس از چندی ابوالدوانیق نزد آن حضرت آمد و دربارهٔ سخن آن دو تن از او پرسید و او نیز آن‌ها را تأیید کرد.

بعدها همان شد که امام باقر علیه السلام فرموده بود[1].

جن فرمانبرتر است

در حدیث عاصم حنّاط از محمد بن مسلم است که از ابوجعفر علیه السلام آیتی خواست.

فرمود: ای پسر مسلم، میان تو و دوستت در ربذه بگومگویی درگرفته تا جایی که تو را به ما و دوستی با ما و شناخت از ما نکوهیده است.

گفت: آری، جانم به فدایت، خدای را سوگند که چنین بوده است. اما چه کسی شما را از این رخدادها خبر می‌دهد؟

فرمود: «ای پسر مسلم، ما را خدمتکارانی از جنیان است که شیعهٔ مایند و از شما فرمانبرترند»[2].

---

۱. ← کلینی، الکافی، ۲۱۰/۸ و ۲۱۱.

۲. «یا ابن‌مسلم، ان لنا خدما من الجن هم شیعة لنا اطوع لنا منکم». ← قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۸۸/۱.

آنچه گفته‌ام رخ دهد

ابوبصیر گفته است: ابوجعفر علیه‌السلام مدتی به زمین خیره شد و چوبدست بر آن زد. آن‌گاه سر بلند کرد و فرمود: «ای مردم، چگونه‌اید آن‌گاه که مردی به سراغتان آید و با چهار هزار تن به این شهر شما وارد شود و سه روز شما را هدف شمشیر قرار دهد و رزمندگان شما را بکشد و از او بلایی بینید که به دست نتوانید دفع کرد؟ این رخداد سالی دیگر به وقوع خواهد پیوست. آماده باشید و بدانید که آنچه گفته‌ام رخ می‌دهد و گریزی از آن نیست»[1].

اما هیچ‌یک از مردمان مدینه به جز بنی‌هاشم هشدار او را جدی نگرفتند.

چون سال بعد شد ابوجعفر علیه‌السلام خانوادهٔ خود را برداشت و همراه با بنی‌هاشم بار سفر بستند و از مدینه رفتند و همان شد که او فرموده بود[2].

آگاهاندن مرد خراسانی از آنچه بر خانواده‌اش گذشت

مشمعل اسدی از ابوبصیر روایت کرده است: از ابوجعفر شنیدم که از مردی خراسانی پرسید: پدرت چطور است؟

گفت: خوب.

فرمود: پس از آن که تو رهسپار سفر شدی و به گرگان رسیدی پدرت مرد.

سپس پرسید: برادرت چه می‌کند؟

گفت: در حالی از او جدا شدم که خوب بود.

فرمود: در فلان روز همسایه‌اش صالح او را کشت.

مرد گریست و گفت: انا لله و انا الیه راجعون؛ که مصیبتی سخت بر من رسید.

ابوجعفر علیه‌السلام فرمود: خاموش که نمی‌دانی خداوند با آنان چه کرده است. همه به بهشت رفته‌اند و بهشت برای آنان بهتر از آن چیزی است که در آنند.

---

۱. «کیف أنتم یا قوم اذا جاءکم رجل فدخل علیکم مدینتکم هذه فی أربعة آلاف رجل حتی یستعرضکم بسیفه ثلاثة أیام فیقتل مقاتلیکم و تلقون منه بلاء لاتقدرون أن تدفعوه بأیدیکم و ذلک یکون فی قابل فخذوا حذرکم و اعلموا انه ما قلت لکم کائن لابد منه».

۲. ← قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۸۹/۱؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۲۲۲.

مرد به او گفت: فدایت شوم، زمانی که از پسرم جدا شدم او سخت بیمار بود و تو آن سان که از دیگران پرسیدی دربارهٔ او هیچ نپرسیدی.

فرمود: او بهبود یافته و عمویش دختر خویش را به همسری او درآورده و چون تو برگردی، او دارای پسری به نام عِلی شده که شیعهٔ ما است. اما پسرت شیعهٔ ما نیست. بلکه دشمن ما است[۱].

خبر دادن از مرگ راشد

عاصم حنّاط از محمد بن مسلم، از ابوجعفر علیه السلام روایت کرده و گفته است: شنیدم به مردی از افریقیه می‌گفت: حال راشد چگونه است؟

او در پاسخ گفت: در حالی او را ترک گفتم که زنده و سالم بود و تو را سلام می‌رساند.

فرمود: خدایش رحمت کناد.

گفتم: فدایت شوم، مرد؟

فرمود: آری، و خدایش رحمت کند.

پرسیدم: کی مرد؟

فرمود: دو روز پس از بیرون آمدن تو[۲].

خبر دادن از خواسته‌های دل

در حدیث حلبی است که کسانی نزد امام باقر علیه السلام آمدند و از او نشانی‌ای طلبیدند.

او آنان را از نام‌هایشان و از آنچه قصد پرسیدنش را داشتند خبر داد و فرمود: می‌خواستید دربارهٔ این آیه از کتاب خدا بپرسید که فرموده است: ﴿كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي ٱلسَّمَآءِ * تُؤْتِيَ أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾[۳]. گفتند: آری، می‌خواستیم دربارهٔ این آیه بپرسیم.

---

۱. ← ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۳۸۲ و ۳۸۳؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۵۹۵/۲.

۲. ← طبری آملی، دلائل الامامة، ۲۲۷؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۳۸۳؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۵۹۶/۲.

۳. ابراهیم / ۲۴ و ۲۵: مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است، میوه‌اش را هر دم به اذن پروردگار می‌دهد.

فرمود: «ماییم همان درخت که خداوند فرموده است: تنهٔ آن ثابت است و شاخسارش در آسمان، و ماییم که آنچه خود از امر دانش خویش بخواهیم به شیعیانمان دهیم»[۱].

خبر دادن از آنچه بر علی بن ابی‌حمزه بگذرد

علی بن ابی‌حمزه و ابوبصیر گفته‌اند: وعده‌ای با ابوجعفر علیه‌السلام داشتیم. من و ابولیلی به حضور او رسیدیم. گفت: ای سکینه، چراغ را بیاور.

وی چراغ را آورد.

سپس فرمود: آن جامه‌دان را که در فلان‌جا است بیاور.

راوی گوید: وی آن چمدان هندی یا سندی را آورد.

امام باقر علیه‌السلام مهر آن گشود و از آن صحیفه‌ای زردرنگ بیرون آورد.

علی بن ابی‌حمزه گوید: آن صحیفه را از بالا درهم می‌پیچید و از پایین می‌گشود تا چون به ثلث یا ربع آن رسید در من نگریست.

لرزه بر اندامم افتاد تا جایی که بیم جان بردم.

چون مرا در این حالت دید دست بر سینه‌ام نهاد و پرسید: آیا بهبود یافتی؟

گفتم: آری، فدایت شوم.

فرمود: بر تو بیمی نیست.

سپس فرمود: به آن نزدیک شو.

من نزدیک شدم.

از من پرسید: چه می‌بینی؟

گفتم: نام خود و نام پدر خود و نام فرزندان خود را و آنان را می‌شناسم.

فرمود: ای علی، اگر تو را نزد ما چنین جایگاهی که دیگران از آن بهره ندارند نبود، این راز با تو نمی‌گفتم. آنان از شماری که در این‌جا هست افزون خواهند شد.

---

۱. «نحن الشجرة التی قال الله تعالی ﴿أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾ و نحن نعطی شیعتنا ما نشاء من أمر علمنا».
← قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۵۹۶/۲ و ۵۹۷.

علی بن ابی‌حمزه گفته است: خدای را سوگند، پس از آن بیست سال صبر کردم و صاحب آن تعداد از فرزندانی شدم که در آن صحیفه به چشم خود دیده بودم[۱].

احضار مرده

ابوعیینه و امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که مردی یکتاپرست نزد امام باقر علیه السلام آمد و از پدر خود نالید و او را ناصبی و فاسق خواند و گفت اموال خود را به هنگام مرگ از او پنهان ساخته است.

امام باقر علیه السلام فرمود: آیا دوست داری او را ببینی و دربارهٔ احوالش از او بپرسی؟

گفت: آری، و من مردی نیازمند و تهیدستم.

امام باقر علیه السلام بر پوستی سفید نامه‌ای نوشت و بر آن مهر نهاد و آن را به او داد و فرمود: امشب این نامه را به بقیع ببر و چون به میانهٔ بقیع رسیدی بانگ برآور: ای درجان.

او این کار را انجام داد.

کسی حاضر شد و نامه را به او داد.

آن کس چون نامه را خواند پرسید: آیا دوست داری پدرت را ببینی؟ در همین‌جا بمان تا او را بیاورم. او در ضجنان است.

رفت و اندکی نگذشت که مردی سیاه با ریسمانی سیاه بر گردن و با زبانی آویزان و با شلواری سیاه له‌له‌زنان بدان‌جا آمد. آن کس که نامه را گرفته بود گفت: این پدر تو است که حرارت و دود دوزخ و تشنگی آتش او را سوزانده است.

از او دربارهٔ حالش پرسیدم.

گفت: من هوادار امویان بودم و تو بر ولایت اهل بیت بودی و من بدین سبب از تو نفرت داشتم و تو را از مال خویش محروم ساختم و آن را از تو پنهان کردم. اما امروز از پشیمان‌شدگانم. به باغ من برو و زیر درخت زیتون را بکن و مالی را که صد و پنجاه هزار است بردار و پنجاه هزار از آن را به محمد بن علی ده و باقیمانده از آن خودت باشد.

راوی گفته است: آن مرد چنین کرد.

---

۱. ← ابوحمزه ثمالی، تفسیر ابی حمزة الثمالی، ۸۴.

امام باقر علیه السلام با آن مبلغ بدهی‌ای را پرداخت و زمینی نیز خرید و فرمود: «پشیمانی آن مرده از کوتاهی‌هایش در محبت ما و از این که حق ما را تباه ساخته است، اکنون به پاس آن مهربانی و شادی که در حق ما روا داشته است، او را سودمند خواهد افتاد»[1].

نشان دادن ملکوت

جابر بن یزید گفته است: دربارهٔ ﴿وَكَذٰلِكَ نُرِىٓ إِبْرٰهِيمَ مَلَكُوتَ ٱلسَّمٰوٰتِ وَٱلْأَرْضِ﴾[2] از امام باقر علیه السلام پرسیدم. امام باقر علیه السلام دست خویش بلند کرد و فرمود: سر خود بلند کن.

سرم را بلند کردم و دیدم سقف آسمان از هم گسسته است و نگاهم از شکافی گذشت و نوری دیدم که چشمانم را به حیرت برد.

پس فرمود: ملکوت آسمان‌ها این‌گونه به ابراهیم علیه السلام نمایانده شده است.

افزود: اینک به زمین بنگر و سر خود بلند کن.

چون سر خود بلند کردم، دیدم سقف آسمان همان‌گونه است که پیشتر بود.

آن‌گاه دستم را گرفت و مرا از خانه بیرون برد و جامه‌ای نیز بر من پوشاند و فرمود: دمی چشمان خویش فرو بند.

سپس گفت: تو اکنون در آن ظلمت‌هایی هستی که ذوالقرنین دیده بود.

چشمان خویش گشودم و دیدم هیچ نمی‌بینم.

چند قدم برداشت و فرمود: تو اکنون بر سر چشمهٔ حیات خضری.

سپس، از آن عالم بیرون رفتیم تا از پنج عالم گذر کردیم و فرمود: این ملکوت زمین است.

فرمود: چشمان خود ببند، و دست مرا گرفت و ناگهان خود را در همان سرایی یافتم که پیشتر بودیم، و آن جامه نیز از تنم گشود.

گفتم: فدایت شوم، چه مقدار از روز گذشته است؟

---

۱. «أما انه سینفع المیت الندم علی ما فرط من حبنا و ضیع من حقنا بما ادخل علینا من الرفق و السرور». ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۰۵ و ۲۰۶؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۵۹۷/۲ - ۵۹۹؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۳۷۰ - ۳۷۲.

۲. انعام / ۷۵: و این‌گونه ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم.

فرمود: سه لحظه[۱].

ابن‌حماد گفته است:

ولایت پیامبر ﷺ و خاندان پیامبر پیمان قلب من و مایهٔ امان من در هنگام پریشانی‌ها است.

روی بدان سوی کرده‌ام و جز این سروران فروتن رکوع‌گزار کسی را نمی‌جویم،

و مرا هدایتگری نیست جز آن پاکان و آن ماه‌های کامل و پردرخشش هدایت،

دریاهای دهش، ماه‌های کمال، و باران‌های سرشار دادرس کسان.

آنان شفیعان من بر درگاه پروردگار ایشانند و جز آنان کسی شفیع نیست.

به ایشان است که خداوند اعمال ما را بالا برد و اگر آنان نبودند اعمال بالا نرفته بود[۲].

همو گفته است:

ای خاندان پیامبر، محبت شما برای آنان که اهل دادوستد باشند بهترین سودا است.

ای خاندان پیامبر، محبت شما است که پروردگارمان مردمان را بدان بیازماید و بسنجد[۳].

---

۱. ← صفار، بصائر الدرجات، ۴۲۴ و ۴۲۵؛ مفید، الاختصاص، ۳۲۲ و ۳۲۳؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۳۷۷، با مقداری تفاوت.

۲.
ولاء النبی و آل النبی ... عقدی و امنی من مفزعی
و وجهت وجهی لاابتغی ... سوی السادة الخشع الركع
و مالی هداة سوی الطاهرین ... بدور الهدی الکمل اللمع
بحار النوال بدور الکمال ... غیوث الوری الهطل الهمع
هم شفعائی الی ربهم ... و لیس سواهم بمستشفع
بهم یرفع الله اعمالنا ... و لولا الولایة لم‌ترفع

۳.
یا اهل بیت النبی حبکم ... تجارة الفوز للاولی اتجروا
یا اهل بیت النبی حبکم ... یبلی به ربنا و یختبر

فصل ۳

دانش امام باقر علیه‌السلام

آگاهی از زبان پرندگان

محمد بن مسلم از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده و گفته است: شنیدم که می‌فرمود: «ماییم که منطق طیر تعلیم داده شده و از هر چیز برخوردار گشته‌ایم»[1].

خواندن سریانی

سماعة بن مهران از استادی از هم‌مسلکان ما دربارهٔ امام باقر علیه‌السلام روایت کرده و گفته است: آمدیم و آهنگ درآمدن بر ایشان داشتیم. چون به دهلیز رسیدیم، قرائتی سریانی با بانگی اندوهگین شنیدیم که می‌خواند و می‌گریست، چندان که برخی از ما را به گریه انداخت[2].

---

۱. «انا ﴿عُلِّمْنَا مَنْطِقَ ٱلطَّيْرِ وَ أُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ﴾». ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۶۳؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۸۳۵/۲؛ مفید، الاختصاص، ۲۹۳.

در این متن بخشی از آیهٔ ۱۶ سورهٔ نمل اقتباس شده است.

۲. ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۶۰؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۸۶/۱؛ مفید، الاختصاص، ۲۹۲.

خواندن عبری

موسی بن اکیل نمیری گفته است: بر در سرای ابوجعفرعلیه‌السلام رفتیم و اجازهٔ ورود خواستیم. از درون صدایی اندوهگین شنیدیم که به عبری می‌خواند. بر او درآمدیم و دربارهٔ آن که به عبری می‌خواند پرسیدیم.

فرمود: مناجات ایلیا را یاد کردم و از آن گریستم[1].

سرسلسلهٔ دانش‌ها

گفته‌اند: آن دانش‌ها اعم از تفسیر و کلام و فتوا و احکام و حلال و حرام که از او آشکار شده از هیچ‌یک از زادگان حسن‌علیه‌السلام و حسین‌علیه‌السلام رخ ننموده است.

محمد بن مسلم گفته است: دربارهٔ سی هزار حدیث از او پرسیده‌ام[2].

بر جای‌ماندگان صحابه، چهره‌های تابعان و سرآمدان فقیهان مسلمان از او روایت کرده‌اند: از صحابه جابر بن عبدالله انصاری، از تابعان جابر بن یزید جعفی و کیسان سختیانی پیشوای صوفیان، از فقیهان ابن‌مبارک، زهری، اوزاعی، ابوحنیفه، مالک، شافعی و زیاد بن منذر عبدی، و از مؤلفان کسانی چون طبری، بلاذری، سلامی و خطیب در تاریخ‌های خود. همچنین در موطأ، شرف المصطفی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله، ابانه، حلیة الاولیاء، سنن ابوداوود، الکافی[3]، مسندهای ابوحنیفه و مروزی، ترغیب اصفهانی، بسیط واحدی، تفسیرهای نقّاش و زمخشری، معرفة اصول الحدیث و رساله سمعانی از او نقل شده است و همه گویند: محمد بن علی‌علیه‌السلام گفته است: گاه نیز می‌گویند: محمد باقرعلیه‌السلام گفته است.

باقرالعلم

از این روی پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله او را «باقرالعلم» (شکافندهٔ دانش) لقب داد. حدیث جابر نیز در این زمینه مشهور و شناخته شده است و همهٔ فقیهان عراق و مدینه آن را روایت کرده‌اند.

---

۱. ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۶۱؛ مفید، الاختصاص، ۲۹۲، در روایتی مفصل‌تر.

۲. ← مفید، الاختصاص، ۲۰۱؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۳۸۶/۱.

۳. مقصود کتاب لالکائی شرح العقیدة یا شرح اصول اعتقاد اهل السنة و الجماعة است.

جدم شهرآشوب و منتهی بن کبابکی حسینی به طرق متعدد از سعید بن مسیب، سلیمان اعمش، ابان بن تغلب، محمد بن مسلم، زرارة بن اعین و ابوخالد کابلی برایم نقل کرده‌اند که جابر بن عبدالله انصاری در مسجد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌نشست و می‌گفت: ای شکافندهٔ دانش‌ها، ای شکافندهٔ دانش‌ها!

مردمان مدینه می‌گفتند: جابر هذیان می‌گوید.

او نیز می‌گفت: خدای را سوگند که من هذیان نمی‌گویم. اما از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده‌ام که می‌فرمود: «تو مردی از خاندان مرا درک خواهی کرد که نامش نام من و سیمایش سیمای من است و دانش را به حقیقت می‌شکافد»[1].

همین است که مرا به گفتن آن سخن وامی‌دارد.

راوی گوید: روزی [جابر] به دیدن مکتبخانه‌ای رفت که باقر علیه‌السلام در آن بود. او را گفت: ای پسر، بدین سو روی کن.

او روی کرد.

گفت: پشت کن.

او پشت کرد.

گفت: سوگند به آن‌که جان جابر در دست او است، این سیمای پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است. ای پسر نامت چیست؟

گفت: نامم محمد است.

پرسید: فرزند چه کسی؟

گفت: فرزند علی بن حسین علیه‌السلام.

گفت: پسرم، جانم به فدایت، تو همان باقری؟

گفت: آری. آنچه را پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به تو سپرده است به من برسان.

جابر به او پرداخت و بر سرش بوسه زد و گفت: پدر و مادرم به فدایت، پدرت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تو را سلام می‌رساند.

گفت: تا آسمان‌ها و زمین برپا است بر پیامبر خدا درود ــ و بر تو نیز ای جابر به پاس این سلام که رساندی درود.

---

۱. «انک ستدرک رجلاً من اهل بیتی اسمه اسمی و شمائله شمائلی یبقر العلم بقراً».

راوی گفته است: امام باقر علیه السلام نگران و ترسان نزد پدر بازگشت و او را از این داستان آگاهاند. پدر پرسید: فرزندم، جابر چنین کرد؟

گفت: آری.

فرمود: پسرم، در خانه بنشین.

جابر هر پگاه و شامگاه به دیدار او می‌آمد و مردمان مدینه او را می‌نکوهیدند. امام باقر علیه السلام نیز به گرامیداشتِ این که همدم پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است به دیدن او می‌رفت.

راوی گوید: امام باقر علیه السلام می‌نشست و از پدر خود از پیامبر صلی الله علیه و آله برای مردم حدیث نقل می‌کرد. ولی آنان نمی‌پذیرفتند. اما چون برایشان از جابر روایت می‌کرد می‌پذیرفتند، در حالی که خدای را سوگند، جابر خود به حضور او می‌آمد و از او دانش می‌آموخت[1].

خطیب صاحب تاریخ روایت کرده است که جابر انصاری به باقر علیه السلام گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا فرموده است که تو را سلام برسانم[2].

ابوالسعادات در فضائل الصحابه آورده است که جابر انصاری سلام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به محمد باقر علیه السلام رساند و محمد بن علی علیه السلام به او فرمود: وصیت خود بگوی که تو به سوی پروردگارت خواهی رفت.

جابر گریست و گفت: سرورم، تو از کجا آگاهی؟ این رازی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به من سپرده بود.

فرمود: خدای را سوگند، ای جابر، خداوند آگاهی از آنچه بوده است و آنچه تا روز قیامت خواهد بود را به من داده است[3].

جابر وصیت خود گفت و پس از آن درگذشت[4].

در روایت دیگری است که گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای جابر، نزدیک است که بمانی تا

---

۱. برای این مضمون ← کلینی، الکافی، ۴۶۹/۱ و ۴۷۰؛ مفید، الاختصاص، ۶۲ و ۶۳؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۷۹/۱ و ۲۸۰؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۲۱۷/۱ و ۲۱۸؛ طبرسی، اعلام الوری، ۵۰۵/۱ و ۵۰۶.

۲. ← خبر را در تاریخ بغداد نیافتم.

۳. «والله یا جابر لقد اعطانی الله علم ما کان و ما هو کائن الی یوم القیامة».

۴. ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۲۳۷ و ۲۳۸.

فرزندی از فرزندان مرا از نسل حسین ببینی که او را محمد گویند و دانش پیامبران را به حقیقت بشکافد. چون او را دیدی از من به او سلام ده»[۱].

قتیبی در عیون الاخبار آورده است که هشام از زید بن علی پرسید: برادرت بقره چه کرده است؟ زید گفت: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله او را باقرالعلم نام نهاده‌است و تو او را بقره‌می‌خوانی؟چقدر تفاوت شما بسیار است![۲]

زید بن علی گفته است:

شکافندهٔ دانش‌ها در خاک خفت، همو که پیشوای مردمان و پاکزاد بود.

پس از او مرا چه کسی جز جعفر علیه‌السلام است؟ پیشوای مردمان و یگانهٔ ارجمند.

ای ابوجعفر، ای نیک‌مرد، تویی امام و تویی که در گرفتاری‌های فردا به تو امید توان بست[۳].

قرطی گفته است:

ای شکافندهٔ دانش برای پرهیزگاران و ای برترین کسی که بر کوه‌ها لبیک گفت[۴].

آگاهی از تأویل

حمران بن اعین گفته است: در حالی که آیهٔ ﴿لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ ٱللهِ﴾[۵] را می‌خواندم ابوجعفر علیه‌السلام به من فرمود: شما خود عرب‌زبانید، می‌شود که «معقبات» از پیش روی باشند؟

گفتم: شما چگونه می‌خوانید؟

---

۱. «یا جابر یوشک أن تبقی حتی تلقی ولداً لی من الحسین یقال له محمد یبقر علم النبیین بقراً فاذا لقیته فاقرأه منی السلام». ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۰۲؛ مفید، الارشاد، ۱۵۹/۲؛ طوسی، الامالی، ۶۳۶؛ طبرسی، اعلام الوری، ۵۰۵/۱؛ طبری، بشارة المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۱۱۴.

۲. ← ابن‌قتیبه، عیون الاخبار، ۳۱۲/۱.

۳. ثوی باقرالعلم فی ملحد ... إمام الوری طیب المولد
فمن لی سوی جعفر بعده ... إمام الوری الأوحد الأمجد
أباجعفر الخیر أنت الامام ... و أنت المرجی لبلوی غد

۴. یا باقرالعلم لأهل التقی ... و خیر من لبی علی الأجبل

۵. رعد / ۱۱: برای او فرشتگانی است که پی در پی او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش پاسداری می‌کنند.

فرمود: «له معقبات من خلفه و رقیب من بین یدیه یحفظونه بامر الله»[1].

گرامیداشت کمیت

به ما خبر رسیده است که چون کمیت این قصیده را برای امام باقر علیه السلام سرود که در آن گوید: «من لقلب متیم مستهام[2]» امام باقر علیه السلام سوی کعبه رفت و سه بار دعا کرد: خداوندا کمیت را رحمت کن و بیامرز.

سپس به او فرمود: ای کمیت، این صد هزار است که برایت از خاندانم گرد آورده‌ام.

کمیت گفت: نه، خدای را سوگند، هیچ‌کس مرا چنین نبیند که آن را از شما بپذیرم تا این که خدای خود مرا سزا دهد. با این همه، مرا به یکی از پیراهن‌های خود افتخار ده.

امام باقر علیه السلام نیز پیراهن خود را به او داد[3].

خاندانی تفهیم‌شده

مردی از ابن‌عمر مسئله‌ای پرسید. او آن را نمی‌دانست. به محمد بن علی باقر علیه السلام اشاره کرد و بدان مرد گفت: نزد او برو و از او بپرس و مرا نیز از پاسخ او آگاه کن.

مرد نزد باقر علیه السلام رفت و از او پرسید.

امام علیه السلام نیز به او پاسخ داد.

او نزد ابن‌عمر بازگشت و وی را از آن پاسخ آگاهاند.

ابن‌عمر گفت: آنان خاندانی تفهیم شده‌اند[4].

---

۱. به فرمان خدا کسانی از پشت سر در پی او روانند و ناظرانی از پیش روی او و همه او را حفاظت می‌کنند.

برای روایت ← قمی، تفسیر القمی، ۳۶۰/۱؛ طوسی، التبیان، ۲۲۸/۶؛ طبرسی، مجمع البیان، ۱۵/۶، در هر سه منبع به نقل از امام صادق علیه السلام.

۲. مطلع قصیدهٔ بلند هاشمیه یا هاشمیات کمیت بن زید اسدی (۶۰ - ۱۲۶ ق.) است و مصراع دیگر آن چنین:

غیر ما صبوة و لا احلام

برای قصیدهٔ کامل ← صالح، شرح القصائد الهاشمیات، ۸ - ۲۵.

۳. برای روایت با تفاوت‌هایی ← ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ۲۷/۱۷.

۴. ← ابن‌شاذان، الایضاح، ۴۵۸.

←

«رتق و «فتق»

عمرو بن زید نزد امام باقر عليه السلام آمد و دربارهٔ ﴿أَوَلَمْ يَرَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ أَنَّ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا﴾[1] پرسید که این رتق و فتق چیست؟

فرمود: «آسمان بسته بود و از آن باران فرو نمی‌ریخت و زمین بسته بود و از آن گیاه برنمی‌جوشید. خداوند چون بر آدم عليه السلام توبه کرد زمین را فرمود تا نهرها برجوشاند و درختان رویاند و میوه‌ها به بار نشاند و آسمان را فرمود تا از ابرها باران فروریخت و بندهای آن‌ها گسست و این فتق آن‌ها بود»[2].

عمر که این پاسخ را شنید سکوت گزید[3].

پرسش‌های ابرش

ابرش کلبی از هشام پرسید: این کیست که مردم عراق گرد او را گرفته‌اند و از او می‌پرسند؟

گفت: این پیامبر کوفه است و مدعی است فرزند پیامبر خدا صلى الله عليه وآله و شکافندهٔ دانش و مفسر قرآن است. از او چیزی بپرس که نداند.

ابرش نزد او رفت و پرسید: ای فرزند علی، آیا تورات و انجیل و زبور و فرقان خوانده‌ای؟

فرمود: آری.

گفت: من چند پرسش از تو دارم.

فرمود: بپرس که اگر در پی هدایت باشی از آنچه بپرسی سود بری و اگر بهانه‌جو باشی به آنچه پرسی به گمراهی درافتی.

←

در منابع اهل سنت این روایت دربارهٔ محمد بن حنفیه نقل شده است. از آن جمله ← ابن ابی شیبه، المصنف، ۳۸۵/۱ و ۱۹۲/۳؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۳۲/۵۴.

۱. انبیاء / ۳۰: آیا کسانی که کفر ورزیدند ندانستند که آسمان‌ها و زمین هر دو به هم پیوسته بودند و ما آن دو را از همدیگر جدا ساختیم؟

۲. «کانت السماء رتقا لاتنزل القطر و کانت الارض رتقاً لاتخرج النبات فلما تاب الله علی آدم أمر الارض فتفجرت أنهاراً و أنبتت أشجاراً و أینعت ثماراً و أمر السماء فتقطرت بالغمام و أرخت عزالیها فکان ذلک فتقها».

۳. ← کلینی، الکافی، ۱۲۲/۸. برای روایت خلاصه نیز ← مفید، الارشاد، ۱۶۵/۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۰۳؛ طبرسی، الاحتجاج، ۶۲/۲.

پرسید: فاصلهٔ میان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و عیسی علیه‌السلام چه اندازه بوده است؟

فرمود: به باور ما هفتصد سال و به باور شما ششصد سال.

گفت: مرا از تفسیر این سخن خداوند بیاگاهان که فرموده است: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ ٱلْأَرْضُ غَيْرَ ٱلْأَرْضِ﴾[1]؛ مردمان از آن زمان به بعد تا زمانی که خداوند در قیامت میانشان داوری کند چه می‌خورند و چه می‌نوشند؟

فرمود: مردم بر چیزی زمین‌گونه برانگیخته می‌شوند که در آن نهرهایی برجوشیده است و آن‌جا می‌خورند و می‌آشامند تا خداوند حساب مردم را به پایان برد.

هشام گفت: از او بپرس: چه چیز آنان را در آن روز از خوردن و آشامیدن بازبدارد؟

فرمود: آنان به آتش گرفتارترند، و البته از این غفلت نکرده‌اند که بگویند: ﴿أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ ٱلْمَآءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ﴾[2].

گفت: مرا از تفسیر این سخن خداوند بیاگاهان که فرموده است: ﴿وَسْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رُّسُلِنَآ﴾[3]؛ مگر در آن روزگار کسانی وجود داشته‌اند که از ایشان بپرسد و او را از پاسخ آگاه سازند؟

امام باقر علیه‌السلام بدین پرسش پاسخی داد همانند آنچه در فصل میثاق از این کتاب گذشت.

راوی گوید: پس ابرش برخاست، در حالی که می‌گفت: تو حقیقتاً زادهٔ دختر پیامبر خدایی.

سپس نزد هشام بازگشت و گفت: ای امویان، ما را واگذارید. این مرد آگاه‌ترین زمینیان به آنچه در آسمان و زمین است باشد. این مرد فرزند پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است[4].

کلینی این حکایت را از نافع غلام ابن‌عمر نقل کرده و در آن افزوده است: باقر علیه‌السلام به او فرمود: «دربارهٔ نهروانیان چه می‌گویی؟ اگر بگویی امیرمؤمنان علیه‌السلام آنان را به حق کشته است [به حق] بازگشته‌ای و اگر بگویی آنان را به باطل کشته است کافر شده‌ای»[5].

---

۱. ابراهیم / ۴۸: روزی که زمین به غیر این زمین مبدل گردد.

۲. اعراف / ۵۰: از آن آب یا از آنچه خدا روزی شما کرده است بر ما فرو ریزید.

۳. زخرف / ۴۵: و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو.

۴. برای مضمون با تفاوت‌هایی ← کلینی، الکافی، ۱۲۰/۸ - ۱۲۲؛ قمی، تفسیر القمی، ۲۳۲/۱ - ۲۳۶؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۰۲.

۵. «ما تقول فی اصحاب النهروان؟ فان قلت ان امیرالمؤمنین قتلهم بحق فقد ارتددت و ان قلت انه قتلهم باطلا فقد کفرت».

راوی گفته است: آن مرد گریخت، در حالی که می‌گفت: خدای را سوگند که تو آگاه‌ترین مردمانی. سپس نزد هشام بازگشت ــ و دنبالهٔ خبر[1].

دربارهٔ دیهٔ انگشتان

ابوجعفر امام باقر علیه‌السلام از ابن‌عباس پرسید: آیا در حکم خداوند اختلافی هست؟

گفت: نه.

فرمود: نظر تو در این‌باره چیست که مردی با شمشیر انگشتان دست مردی دیگر را بریده و انگشتان جدا شده و فروافتاده است، آن‌گاه مردی دیگر آمده و همان دست را از مچ بریده است. داستان را نزد تو آورده‌اند و تو قاضی هستی. در این‌جا چه می‌کنی؟

گفت: به این که دست را بریده می‌گوییم دیهٔ کف دست را به او بده و به آن که دستش بریده شده است می‌گوییم: بر آنچه می‌خواهی با او مصالحه کن؛ یا آن که چند عادل سراغ آن‌ها می‌فرستم.

امام علیه‌السلام فرمود: «در حکم خدا اختلاف افتاده و سخن نخست خود را نقض کرده‌ای. خداوند نمی‌پذیرد که خلق او چیزی از حدود را پدید آورند و تفسیر این در ارش وجود نداشته باشد. نخست دست آن که دست را از مچ بریده است قطع کن و سپس دیهٔ انگشتان را به او باز ده. این حکم خدا است»[2].

دعوی بدهی پس از تقسیم ارث

دربارهٔ حکم بن عیینه آورده‌اند: زنی از او پرسید: همسرم درگذشت و هزار درهم ارث گذاشت. من پانصد درهم مهر خود را از او طلب داشتم. مهر خویش برداشتم و باقیمانده را نیز به عنوان ارث در اختیار گرفتم. سپس مردی آمد و مدعی هزار درهم طلب از شوهرم شد و من در این‌باره به زیان شوهر خویش گواهی دادم.

حکَم به محاسبهٔ سهم این زن پرداخت که امام باقر علیه‌السلام بدان جا آمد.

---

۱. ← کلینی، الکافی، ۱۲۰/۸ - ۱۲۲.

۲. «جاء الاختلاف فی حکم الله و نقضت القول الأول أبی الله ان یحدث خلقه شیئاً من الحدود و لیس تفسیره فی الأرش اقطع ید قاطع الکف أولاثم اعطه دیة الاصابع، هذا حکم الله». ← کلینی، الکافی، ۳۱۷/۷؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۷۶/۱۰ و ۲۷۷.

حکم آن حضرت را از این مسئله آگاهاند.

امام‌علیه‌السلام فرمود: «او به ثلث آنچه در اختیار دارد اقرار کرده است و میراثی ندارد ـ یعنی بدان اندازه که از آن بدهی به سهم او تعلق می‌گیرد ـ و به همهٔ بدهی الزامی نیست»[1].

وصیت برای کعبه

مردی به هزار درهم برای کعبه وصیت کرد. وصی او به مکه آمد و چاره جست. او را به بنی‌شیبه راه نمودند. نزد بنی‌شیبه رفت و آنان گفتند: تعهد خویش را به انجام رسانده‌ای؛ آن اموال را به ما بسپار.

مردم گفتند: در این باره از ابوجعفر بپرس.

از امام‌علیه‌السلام پرسید و امام‌علیه‌السلام فرمود: «کعبه از این مال بی‌نیاز است. ببین هرکس به زیارت این خانه آمده و در راه مانده یا خرجی‌اش پایان یافته و یا مرکبش گم شده است، یا توان بازگشت به میان کسان خویش را ندارد، از این اموال بدیشان ده»[2].

با ابوحنیفه

ابوالقاسم طبری الکائی در شرح حجج اهل السنه آورده است: ابوحنیفه به ابوجعفر محمد بن علی بن حسین‌علیه‌السلام که در مسجد نشسته بود گفت: بنشینیم؟

فرمود: تو خود مردی ناموری و دوست ندارم در محضر من بنشینی.

راوی گوید: ابوحنیفه به سخن ابوجعفرعلیه‌السلام التفاتی نکرد و نشست.

او آن‌گاه از ابوجعفر باقرعلیه‌السلام پرسید: آیا تو همان امامی؟

فرمود: نه.

گفت: اما طایفه‌ای در کوفه مدعی‌اند که تو امامی.

---

۱. «اقرت بثلث ما فی یدها و لامیراث لها ـ ای بقدر ما یصبها من حصته ـ و لایلزم الدین کله». ← کلینی، الکافی، ۲۴/۷ و ۱۶۷؛ ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۲۲۳/۴؛ طوسی، الاستبصار، ۱۱۴/۴ و ۱۱۵؛ همو، تهذیب الاحکام، ۱۶۴/۹.

۲. «ان الکعبة غنیة عن هذا انظر الی من زار هذا البیت فقطع به او ذهبت نفقته او ضلت راحلته او عجز ان یرجع الی اهله فادفعها الی هؤلاء». ← کلینی، الکافی، ۲۴۱/۴ و ۲۴۲؛ ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۴۰۹/۲؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۱۲/۹ و ۲۱۳.

پرسید: با آنان چه کنم؟

گفت: به آنان بنویس و آنان را از این حقیقت بیاگاهان.

فرمود: «فرمان نمی‌برند. ما از آن‌ها که در حضور مایند به رفتار آنان که نیستند راه می‌جوییم. من تو را فرمان دادم که ننشینی، ولی تو فرمان نبردی. بدین‌گونه، اگر به آن مردمان هم نامه بنویسم از من فرمان نبرند»[1].

ابوحنیفه حتی نتوانست یک کلمه پاسخ دهد[2].

مسئله‌ای درباره محرمیت

علی بن مهزیار دربارهٔ ابوجعفر امام باقر علیه‌السلام روایت کرده و گفته است: از ایشان پرسیدند: مردی دختری خردسال را به عقد خویش درآورده است. آن‌گاه همسر آن مرد آن دختر را شیر داده و سپس زنی دیگر نیز او را شیر داده و ابن‌شبرمه در این‌باره گفته است: آن کودک و آن هر دو زن بر آن مرد حرام شده‌اند.

امام باقر علیه‌السلام فرمود: «ابن‌شبرمه خطا کرده است. آن کودک و تنها آن زن نخست که او را شیر داده است بر آن مرد حرام شوند. آن زن دیگر حرام نشود؛ زیرا دختر آن مرد را شیر داده است»[3].

حکم جنین در شکم مرده

زنی نیمه شب نزد محمد بن مسلم آمد و گفت: دختری دارم که شوهر کرده است. او را درد زایمان گرفته و پیوسته درد کشیده تا مرده است. اما کودک در شکم او تکان می‌خورد و می‌رود و می‌آید. چه کنم؟

---

۱. «لایطیعون إنما نستدل علی من غاب عنا بمن حضرنا قد امرتک ان لاتجلس فلم‌تطعنی و کذلک لو کتبت الیهم ما اطاعونی».

۲. ← لالکائی، شرح اصول اعتقاد اهل السنة و الجماعة، ۱۴۸۵/۸.

۳. «اخطأ ابن‌شبرمة حرمت علیه الجاریة و امرأته التی ارضعتها اولا، فأما الاخیرة لم‌تحرم علیه لانها ارضعت لبنته».

در برخی از منابع به جای «لبنته» واژه «لبنتها» آمده است. برای روایت صرف نظر از این اختلاف ← کلینی، الکافی، ۴۴۶/۵؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۹۳/۷ و ۲۹۴.

محمد بن مسلم گفت: ای بندهٔ خدا، همانند این را از امام باقرعليه‌السلام پرسیدند و فرمود: شکم مرده را بشکافند و کودک را بیرون آورند. ای بندهٔ خدا، همین کار را به انجام رسان. ای بندهٔ خدا، من مردی ناشناخته‌ام؛ چه کسی تو را نزد من فرستاده است؟

گفت: از ابوحنیفه پرسیدم و او گفت: بر تو باد به ثقفی، و چون تو را فتوا داد مرا نیز از آن بیاگاهان.

چون صبح شد محمد بن حنفیه به مسجد رفت و آن‌جا ابوحنیفه را دید که از یاران خویش می‌پرسد. محمد بن مسلم گلو صاف کرد.

ابوحنیفه گفت: خدایا راز ما پوشیده دار. بگذار زندگی کنیم[1].

چگونگی تولد

سلام بن مستنیر از ابوجعفر امام باقرعليه‌السلام نقل کرده که در سخنی مفصل به چگونگی آفرینش فرزند در شکم مادر پرداخته و فرموده است: «خداوند فرشته‌ای برمی‌انگیزد که او را «زاجر» (تحریک‌کننده) گویند. او فرزند را برمی‌انگیزد و فرزند می‌ترسد و باژگونه می‌شود و پاهایش بالاتر از سرش و سرش در سمت پایین شکم قرار می‌گیرد[2] تا خداوند بیرون آمدن او را بر مادر و بر خود او آسان گرداند»[3].

سپس فرمود: «و اگر گیر افتد او را یک بار دیگر برانگیزد و او نیز از آن بترسد و در حالی که از ترس می‌گرید بیفتد»[4].

توریه

کهمس گفته است: جابر جعفی به من گفت: نزد ابوجعفر امام باقرعليه‌السلام رفتم. از من پرسید: تو از کجایی؟

گفتم: از مردمان کوفه.

---

۱. ← مفید، الاختصاص، ۲۰۳ و ۲۰۴؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۳۸۶/۱.

۲. اندکی افزوده به استناد منبع.

۳. «و يبعث الله ملكا يقال له الزاجر فيزجره زجرة فيفزع الولد منها و ينقلب فتصير رجلاه [فوق رأسه و رأسه فی] اسفل البطن ليسهل الله عزّ و جلّ على المرأة و على الولد الخروج».

۴. «فان احتبس زجره زجرة اخرى شديدة فيفزع منها فيسقط الى الأرض فزعاً باكياً من الزجر». ← کلینی، الکافی، ۱۳/۶ - ۱۵.

پرسید: از کدام طایفه؟

گفتم: از جعف.

پرسید: چه چیز تو را بدین جا آورده است؟

گفتم: فراگرفتن دانش.

پرسید: از چه کسی؟

گفتم: از شما.

فرمود: اگر کسی از تو بپرسد از کجایی بگو از مردمان مدینه‌ام.

گفتم: آیا بر من روا است که دروغ بگویم؟

فرمود: این دروغ نیست. هرکس در شهری باشد از اهالی آن است تا زمانی که از آن بیرون رود[۱].

پرسش‌های طاووس یمانی

یک بار طاووس یمانی از آن حضرت پرسید: چه هنگام ثلث مردم مرده‌اند؟

فرمود: ای ابوعبدالرحمن، هرگز ثلث مردم نمرده‌اند. ای پیر، تو خواسته‌ای بپرسی: چه هنگام یک چهارم مردم مرده‌اند؟ آن زمانی بود که قابیل هابیل راکشت و در آن هنگام مردم چهار تن بودند: آدم، حوا، هابیل و قابیل. بدین سان یک چهارم مردم مردند.

پرسید: کدام یک از آن دو تن ـ قاتل و مقتول ـ پدر مردمان است؟

فرمود: هیچ کدام از آن‌ها، پدر مردمان شیث است[۲].

همچنین از او پرسید: چه چیز در قرآن است که اندک آن حلال و مقدار فراوانش حرام است؟

فرمود: نهر طالوت: ﴿إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ﴾[۳].

پرسید: کدام نماز واجب بدون وضو است و کدام روزه مانع خوردن و آشامیدن نیست؟

فرمود: صلوات بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، و روزه نیز این است که فرمود: ﴿إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمٰنِ صَوْمًا﴾[۴].

---

۱. «لیس هذا کذبا من کان فی مدینة فهو من اهلها حتی یخرج». ← طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۴۳۸/۲.

۲. ← قطب راوندی، قصص الانبیاء، ۷۰؛ طبرسی، الاحتجاج، ۶۴/۲ و ۶۵.

۳. بقره / ۲۴۹: مگر کسی که با دستش کفی برگیرد.

۴. مریم / ۲۶: من برای خدای رحمان روزه نذر کرده‌ام.

پرسید: چیست که فزونی می‌یابد و کاستی می‌گیرد؟

فرمود: ماه.

پرسید: چیست که فزونی می‌پذیرد و کاستی نمی‌گیرد؟

فرمود: دریا.

پرسید: چیست که کاستی می‌گیرد و فزونی نمی‌پذیرد؟

فرمود: عمر.

پرسید: کدام پرنده است که تنها یک بار پریده و نه پس از آن پریده است و نه پیش از آن؟

فرمود: طور سیناء، چونان که فرموده است: ﴿وَ إِذْ نَتَقْنَا ٱلْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ﴾[1].

پرسید: کدام طایفه در حالی که دروغ می‌گفتند بر آنچه حق بود شهادت دادند؟

فرمود: منافقان که گفتند: ﴿نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللهِ﴾[2].

در کار و تلاش

محمد بن منکدر گفته است: امام باقر علیه السلام را دیدم که بر دو غلام سیاه تکیه زده است.

بر او سلام کردم.

با تحیر و در حالی که عرق از او فرو می‌ریخت سلام مرا پاسخ داد.

گفتم: خدایت به سامان دارد. اگر با این وضعیت که در طلب دنیایی، مرگ به سراغت آید چه؟

دست آن دو غلام را رها کرد و خود ایستاد و فرمود: «اگر در این حال بیاید در وضعی آمده است که در طاعتی از طاعت‌های خداوندم و از این رهگذر، خویش را از نیاز به تو و به مردم مصون می‌دارم. زمانی باید از خدا می‌ترسیدم که در حالی مرگ مرا دریابد که بر نافرمانی‌ای از نافرمانی‌های خداوند باشم»[3].

---

۱. اعراف / ۱۷۱: و یاد کن هنگامی که کوه طور را بر فرازشان سایبان‌آسان برافراشتیم.

۲. منافقون / ۱: گواهی می‌دهیم که تو واقعاً پیامبر خدایی.

برای روایت ← طبرسی، الاحتجاج، ۶۴/۲ - ۶۶؛ با جزئیات بیشتر و با جابجایی پرسش‌ها.

۳. «لو جاءنی [جادنی] و انا فی طاعة من طاعات الله اکف بها نفسی عنک و عن الناس و إنما کنت اخاف الله لو جاءنی و انا علی معصیة من معاصی الله».

گفتم: خدایت رحمت دهد. من خواستم تو را اندرز دهم. اما تو مرا اندرز دادی[1].

احتجاج در برابر ابن‌ازرق

عبدالله بن نافع بن ازرق می‌گفت: اگر میان دوکرانهٔ زمین کسی سراغ داشتم که شتران مرا به او برسانند و بر من ثابت کند که علی علیه‌السلام نهروانیان را در حالی کشت که ستم نکرد، به سویش بار سفر می‌بستم.

به او گفتند: سراغ فرزندش محمد باقر علیه‌السلام برو.

به حضور ایشان آمد و از ایشان پرسید.

امام علیه‌السلام پس از سخنی چند فرمود: «سپاس خدایی را که ما را به نبوت خویش گرامی بداشت و به ولایت خود گزین ساخت. ای جماعت فرزندان مهاجران و انصار، هریک از شما منقبتی از امیرمؤمنان به یاد دارد برخیزد و آن را نقل کند»[2].

مردمان برخاستند و از مناقب او گفتند. چون بدین سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسیدند که فرموده بود: «فردا پرچم را به مردی خواهم داد...»[3] امام باقر علیه‌السلام دربارهٔ صحت این روایت از عبدالله بن نافع پرسید.

گفت: حق است و هیچ تردیدی در آن نیست. اما علی علیه‌السلام پس از آن کفر برساخت.

امام باقر علیه‌السلام فرمود: به من بگو: آیا آن روز که خداوند علی علیه‌السلام را دوست داشت می‌دانست که او نهروانیان را خواهد کشت یا نه؟ اگر بگویی: نه، کافر شده‌ای.

گفت: می‌دانست.

پرسید: آیا خداوند او را بر این دوست داشت که به طاعت او عمل کند یا او را نافرمانی کند؟

گفت: بر این که به طاعت او عمل کند.

سپس امام باقر علیه‌السلام فرمود: برخیز که محکوم شده‌ای.

---

۱. برای روایت با تفاوت‌هایی ← کلینی، الکافی، ۷۳/۵ و ۷۴؛ مفید، الارشاد، ۱۶۱/۲ و ۱۶۲؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۳۲۵/۶؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۸۲/۳ و ۲۸۳؛ طبرسی، اعلام الوری، ۵۰۷/۱ و ۵۰۸.

۲. «الحمد لله الذی اکرمنا بنبوته و اختصنا بولایته یا معشر اولاد المهاجرین و الانصار من کان عنده منقبة فی امیرالمؤمنین فلیقم فلیحدث».

۳. اشاره به این حدیث که پیامبر در جریان خیبر فرمود: «لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحب الله و رسوله». منابع و روایت‌های متفاوت این مضمون گذشته است.

او برخاست در حالی که می‌خواند: ﴿حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ ٱلْخَيْطُ ٱلْأَبْيَضُ مِنَ ٱلْخَيْطِ ٱلْأَسْوَدِ﴾ [1] و ﴿ٱللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ [2].

در حدیث نافع بن ازرق است که دربارهٔ مسئله‌هایی چند از امام باقر علیه السلام پرسید و از آن جمله این که گفت: در آیهٔ ﴿وَسْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَآ أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ ٱلرَّحْمَٰنِ ءَالِهَةً يُعْبَدُونَ﴾ [3] با آن که میان محمد صلی الله علیه و آله و عیسی علیه السلام پانصد سال فاصله بوده، محمد از چه کسی باید می‌پرسیده است؟

راوی گوید: امام باقر علیه السلام این آیه را خواند: ﴿سُبْحَانَ ٱلَّذِىٓ أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِۦ لَيْلًا مِّنَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ إِلَى ٱلْمَسْجِدِ ٱلْأَقْصَا﴾ [4]، و از دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله با پیامبران و سخن گفتن با آنان یاد کرد[5].

مناظره با برخی از کیسانیان

یکی از سردمداران کیسانیه دربارهٔ زنده بودن محمد بن حنفیه با امام باقر علیه السلام به مناظره پرداخت. امام باقر علیه السلام به او فرمود: چه بی‌خبری! این حماقت چیست؟ شما به او آگاه‌ترید یا ما؟ پدرم علی بن حسین علیه السلام برایم نقل کرده که او خود شاهد مرگ، غسل، تکفین و نماز بر او و به خاکسپاری‌اش بوده است.

گفت: امر بر پدرت مشتبه شده است، آن سان که حقیقت عیسی بن مریم علیه السلام بر یهودیان مشتبه شده بود.

امام باقر علیه السلام پرسید: آیا همین برهان را داور میان من و خود می‌پذیری؟

گفت: آری.

---

۱. بقره / ۱۸۷: تا رشته سپید بامداد از رشته سیاه شب بر شما نمودار شود.

۲. انعام / ۱۲۴: خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد.

برای روایت ← کلینی، الکافی، ۳۴۹/۸ - ۳۵۱.

۳. زخرف / ۴۵: و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو، آیا در برابر خدای رحمان خدایانی که مورد پرستش قرار گیرند مقرر داشته‌ایم؟

۴. اسراء / ۱: منزه است خدایی که بنده‌اش را شبانگاهی از مسجدالحرام به سوی مسجدالاقصی برد.

۵. ← کلینی، الکافی، ۱۲۱/۲؛ قمی، تفسیر القمی، ۲۸۵/۲؛ طبرسی، الاحتجاج، ۵۹/۲.

پرسید: به گمان تو آیا آن یهودیان که کار عیسی بر آنان مشتبه افتاد دوستان او بودند یا دشمنانش؟

گفت: دشمنانش بودند.

پرسید: یعنی پدرم دشمن محمد بن حنفیه بوده و حقیقت کار او بر پدرم پوشیده مانده است؟

گفت: نه ــ و از پاسخ فروماند و از پنداری که داشت برگشت[1].

پرسش‌های خضر

مردی از شام به حضور امام علیه‌السلام آمد و دربارهٔ آغاز آفرینش از او پرسید.

فرمود: چون خداوند به فرشتگان فرمود: ﴿إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً﴾[2] و آنان پاسخ دادند: ﴿أَتَجْعَلُ فِیهَا مَنْ یُفْسِدُ فِیهَا وَیَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ﴾[3] و خداوند در پاسخ آنان فرمود: ﴿إِنِّیَ أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾[4] و ﴿وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾[5]، فرشتگان دانستند که گرفتار خطا شده‌اند. از این روی به عرش پناه بردند و هفت دور بر گرد عرش چرخیدند تا پروردگار ــ عزّ و جلّ ــ را خشنود کنند.

خداوند نیز از آنان خشنود شد و فرمود: به زمین نازل شوید و آن‌جا برایم خانه‌ای بسازید که چون بندگانم گناه کنند بدان پناه برند و آن سان که شما بر گرد عرشم چرخیدید، بر گرد آن خانه بچرخند و من چونان که از شما خشنود شدم از آنان خشنود شوم.

چنین شد که این خانه را ساختند.

مرد گفت: راست می‌گویی، ای ابوجعفر. اما داستان آغاز این سنگ چیست؟

فرمود: خداوند تعالی چون از آدمیزادگان پیمان ستاند، نهری شیرین‌تر از عسل و نرم‌تر از کره

---

۱. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۹۷/۳ و ۲۹۸.

۲. بقره / ۳۰: من در زمین جانشینی خواهم گماشت.

۳. بقره / ۳۰: آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خون‌ها بریزد؟ و حال آن که ما با ستایش تو، تو را تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم.

۴. بقره / ۳۰: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

۵. بقره / ۳۳: و آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌داشتید می‌دانم.

روان ساخت، سپس قلم را فرمود تا از آن نهر جوهر گرفت و اقرارهای آدمیزادگان و آنچه را تا روز قیامت رخ دهد نوشت و آن نامه را خوراک این سنگ کرد. پس این مالیدن دست بر سنگ را که می‌بینی، بیعتی بر آن اقرار پیشین آدمیان است و پدرم چون این رکن از کعبه را استلام می‌کرد دعا می‌خواند: خداوندا، امانت خود را ادا کرده‌ام و پیمان خود را نو ساخته‌ام تا در نزد تو بر وفاداری‌ام گواهی دهد.

مرد گفت: راست گفتی، ای ابوجعفر.

آن‌گاه برخاست.

چون پشت کرد امام باقر علیه السلام به فرزند خود صادق علیه السلام فرمود: او را نزد من بازگردان.

امام صادق علیه السلام او را تا صفا تعقیب کرد. اما پس از آن او را ندید.

امام باقر علیه السلام فرمود: گمان دارم خضر بوده است[1].

چرا خورشید داغ‌تر است؟

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام پرسید: چرا حرارت خورشید از ماه بیشتر است؟

فرمود: «خدای تعالی خورشید را از نور آتش و صفای آب آفرید، یک لایه از این و یک لایه از آن، تا چون هفت لایه شد جامه‌ای از آتش بر آن پوشاند و از همین روی دارای گرمایی بیشتر شد. ماه را نیز از نور آتش و صفای آب آفرید، یک لایه از این و یک لایه از آن، امّا چون هفت لایه شد جامه‌ای از آب بر آن پوشاند و بدین سان ماه سردتر از خورشید شد»[2].

خطبه‌ای در شام

ابوبکر بن درید ازدی به سند خود نقل کرده و از حسن بن علی بن ناصر بن حسن بن علی بن عمر بن

---

۱. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۹۶/۳ و ۲۹۷.

۲. «ان الله تعالی خلق الشمس من نور النار و صفو الماء طبقاً من هذا و طبقاً من هذا حتی اذا کانت سبعة أطباق البسها لباساً من نار فمن ثم کانت أشد حرارة و خلق القمر من نور النار و صفو الماء طبقاً من هذا و طبقاً من هذا حتی صارت سبعة أطباق و البسها لباساً من ماء فمن ثم صار القمر أبرد من الشمس». ← کلینی، الکافی، ۲۴۱/۸؛ ابن‌بابویه، الخصال، ۳۵۷؛ همو، علل الشرائع، ۵۷۶/۲؛ قمی، تفسیر القمی، ۱۷/۲.

علی، و از حسین بن علی بن جعفر بن موسی بن جعفر، از پدران او نقل شده و همه از امام صادقعليه السلام نقل کرده‌اند که فرموده است: چون پدرم محمد بن علیعليه السلام را به دمشق بردند از مردم شنید که می‌گویند: این پسر ابوتراب است!

امام صادقعليه السلام فرموده است: امام باقرعليه السلام به دیوار سمت قبله تکیه کرد و خدای را سپاس و ستایش گفت و بر پیامبرصلى الله عليه وآله درود فرستاد و آن‌گاه فرمود: «ای اهل شقاق و ای نسل نفاق و ای هیزم‌های دوزخ و ای شعله‌افروزهای جهنم، از آن ماه تابان، دریای بیکران، شهاب گذران، و شعلهٔ روشن مؤمنان و آن صراط مستقیم حذر کنید، پیش از آن که چهره‌هایی را محو کنیم و در نتیجه آن‌ها را به قهقرا بازگردانیم[1]، یا این که لعنت شوند، آن سان که اصحاب سبت لعنت شدند و فرمان خدا همواره تحقق یافته است»[2].

در ادامه، پس از سخنی چند فرمود: «آیا برادر پیامبرصلى الله عليه وآله را ریشخند می‌کنید و پادشاه دین را طعنه می‌زنید؟ پس از او چه راهی در پیش می‌گیرید و به کدام کوه و دشت رهسپار می‌شوید؟

هیهات هیهات، خدای را سوگند که او پیشگامانه به میدان تاخت و گوی سبقت از آن خود ساخت و به هدف چنگ افکند و بر چکاد گام نهاد، چندان که دیده‌ها از رسیدن به بلندای او فروماند و گردن‌ها در برابر او به زیر آمد و او بر قله ماند و هرکس کوشید تا به او رسد جانش او را همراهی نتوانست و جستن او را به ستوه کشاند و چگونه از جایی چنین دور دسترسی برای آنان میسّر است؟»[3]

سپس بیت‌هایی بر زبان راند:

پدرتان را پدر مباد، آنان را نکوهشی کمتر گویید، یا جایگاهی را که آنان پر کرده‌اند پر کنید.

---

۱. اقتباس از آیهٔ ۴۷ سورهٔ نساء: ﴿مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا﴾.

۲. «اجتنبوا أهل الشقاق، و ذرية النفاق، و حشو النار و حصب جهنم عن البدر الزاهر، و البحر الزاخر، و الشهاب الثاقب، و شهاب المؤمنين، و الصراط المستقيم، من قبل أن نطمس وجوهاً فنردها على أدبارها أو يلعنوا كما لعن أصحاب السبت و كان أمر الله مفعولا».

۳. «أبصنو رسول الله تستهزؤون أم بيعسوب الدين تلمزون، و أى سبل بعده تسلكون، و أى حزن بعده تدفعون هيهات هيهات برز و الله بالسبق و فاز بالخصل و استوى على الغاية و احرز على الخطاب فانحسرت عنه الأبصار، و خضعت دونه الرقاب، و قرع الذروة العليا، فكذب من رام من نفسه السعي و أعياه الطلب ف ﴿أَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴾».

جملهٔ پایانی متن اقتباسی است از آیهٔ ۵۲ سورهٔ سبا.

آنان کسانی‌اند که اگر بنا کنند نیک بنا کنند و اگر پیمان دهند بدان وفا ورزند و اگر آهنگی کنند بر آن استوار مانند[۱].

«چگونه پر شود رخنهٔ برادر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آن گاه که بر او ستم راندند، همراه او آن‌گاه که نسَب کسان جستند، همتای او آن گاه که او را کشتند، صاحب گنج قرابت او آن‌گاه که گنج‌ها گشودند، نماز گزارندهٔ به دو قبله آن‌گاه که دیگران سرگردان بودند، گواهی داده شده بر ایمان او آن‌گاه که دیگران کفر ورزیدند، فراخوان مردمان به ترک پیمان مشرکان هنگامی که پیمان شکستند، جایگزین خفته بر بستر او در شب محاصره آن‌گاه که دیگران شانه تهی کردند و صاحب رازهای نهان در هنگامهٔ وداع رسول خدا...»[۲].

همه حقایق در دو جمله

جاحظ در البیان والتبیین گفته است: محمد بن علی بن حسین همهٔ سامان کار دنیا را در دو واژه گرد آورده است: «سامان کار همهٔ زندگی و همزیستی، پر کردن پیمانه‌ای است که دو سوم آن زیرکی و یک سوم آن تغافل باشد»[۳].

عالمان در محضر او

در حلیة الاولیاء است که عبدالله بن عطاء مکی گفته است: عالمان را نزد هیچ‌کس خردتر از آنچه نزد

۱.

أقلوا علیهم لا أباً لأبیکم	من اللوم أو سدوا المکان الذی سدوا
اولئک قوم إن بنوا أحسنوا البنا	و إن عاهدوا اوفوا و ان عقدوا شدوا

۲. «فأنی بسد ثلمة أخی رسول الله إذ شفعوا و شقیقه إذ نسبوا و ندیده إذ قتلوا و ذی‌قربی کنزها إذ فتحوا و مصلی القبلتین إذ تحرفوا و المشهود له بالایمان إذ کفروا و المدعی لنبذ عهد المشرکین إذ نکلوا و الخلیفة علی المهاد لیلة الحصار إذ جزعوا و المستودع الأسرار ساعة الوداع».

متن را بدین ساختار به نقل از امام صادق علیه‌السلام ندیدم. خوارزمی در المناقب (۲۱۰ و ۲۱۱) این مضمون را از محمد بن حنفیه نقل کرده است.

۳. «صلاح شأن جمیع المعائش و التعاشر ملء مکیال ثلثاه فطنة و ثلثه تغافل». ← البیان و التبیین، ۸۸/۱.

ابوجعفر بودند ندیده‌ایم. حکم بن عیینه را دیده‌ام که با همهٔ عظمت و سن خود در نزد او چنان می‌نشست که کودکی خردسال نزد معلمی نشیند و از او بیاموزد»[۱].

علت خوشخویی و بدخویی

در علل الشرائع[۲] قزوینی آمده است که از امام باقر علیه السلام دربارهٔ علت خوشخویی و بدخویی پرسیدند.

فرمود: «خداوند عزّ و جلّ حوریه‌ای از بهشت نزد آدم علیه السلام فرو فرستاد و آدم او را همسر یکی از فرزندان خود کرد و برای فرزندی دیگر نیز از جنیان همسر گرفت و این هر دو صاحب نسل شدند. آنچه مردم از زیبایی و خوشخویی دارند از این حوریه است و آنچه از بدخویی دارند از آن دختر جنیان»[۳].

امام علیه السلام همچنین این را انکار کرد که کسی از فرزندان او از زادگان آن جن باشد.

ابن‌بابویه این خبر را در مقنع[۴] نیز آورده است.

تخم پرنده حلال

از آن حضرت پرسیدند: در جزیره‌ای تخم پرنده بسیاری یافته‌اند.

فرمود: «آنچه را دو سویش نابرابر است بخور و آنچه را دو سویش برابر است نخور»[۵].

---

۱. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۸۶/۳.

۲. ظاهراً مقصود علل الشریعة اثر ابوالحسن علی بن ابی‌سهل حاتم بن ابی حاتم قزوینی است که مؤلف در معالم العلماء (۱۰۴) از آن با نام علل الفقه یادکرده است. ← کلبرگ، کتابخانهٔ ابن‌طاوس، ۳۰۵ و ۳۰۶.

۳. «ان الله تعالی أنزل حوراء من الجنة الی آدم فزوجها من أحد بنیه و تزوج الآخر الی الجان فولدتا جمیعاً فما کان للناس جمال و حسن الخلق فهو من الحوراء و ما کان فیهم من سوء خلق فمن بنت الجان». ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۰۲/۱.

۴. ← ۳۰۱.

۵. «کل ما اختلف طرفاه و لاتأکل ما استوی طرفاه». این عبارت در سیاقی متفاوت با آنچه در این‌جا ذکر شده در منابع ←

آنان کسانی‌اند که اگر بنا کنند نیک بنا کنند و اگر پیمان دهند بدان وفا ورزند و اگر آهنگی کنند بر آن استوار مانند[۱].

«چگونه پر شود رخنهٔ برادر پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله آن گاه که بر او ستم راندند، همراه او آن‌گاه که نسَب کسان جستند، همتای او آن گاه که او را کشتند، صاحب گنج قرابت او آن‌گاه که گنج‌ها گشودند، نماز گزارندهٔ به دو قبله آن‌گاه که دیگران سرگردان بودند، گواهی داده شده بر ایمان او آن‌گاه که دیگران کفر ورزیدند، فراخوان مردمان به ترک پیمان مشرکان هنگامی که پیمان شکستند، جایگزین خفته بر بستر او در شب محاصره آن‌گاه که دیگران شانه تهی کردند و صاحب رازهای نهان در هنگامهٔ وداع رسول خدا...»[۲].

همه حقایق در دو جمله

جاحظ در البیان والتبیین گفته است: محمد بن علی بن حسین همهٔ سامان کار دنیا را در دو واژه گرد آورده است: «سامان کار همهٔ زندگی و همزیستی، پر کردن پیمانه‌ای است که دو سوم آن زیرکی و یک سوم آن تغافل باشد»[۳].

عالمان در محضر او

در حلیة الاولیاء است که عبدالله بن عطاء مکی گفته است: عالمان را نزد هیچ‌کس خردتر از آنچه نزد

---

۱. أقلوا علیهم لا أباً لأبیکم — من اللوم أو سدوا المکان الذی سدوا
اولئک قوم إن بنوا أحسنوا البنا — و إن عاهدوا اوفوا و ان عقدوا شدوا

۲. «فأنی بسد ثلمة أخی رسول الله إذ شفعوا و شقیقه إذ نسبوا و ندیده إذ قتلوا و ذی‌قربی کنزها إذ فتحوا و مصلی القبلتین إذ تحرفوا و المشهود له بالایمان إذ کفروا و المدعی لنبذ عهد المشرکین إذ نکلوا و الخلیفة علی المهاد لیلة الحصار إذ جزعوا و المستودع الأسرار ساعة الوداع».

متن را بدین ساختار به نقل از امام صادق‌علیه‌السلام ندیدم. خوارزمی در المناقب (۲۱۰ و ۲۱۱) این مضمون را از محمد بن حنفیه نقل کرده است.

۳. «صلاح شأن جمیع المعائش و التعاشر ملء مکیال ثلثاه فطنة و ثلثه تغافل». ← البیان و التبیین، ۸۸/۱.

ابوجعفر بودند ندیده‌ایم. حکم بن عیینه را دیده‌ام که با همهٔ عظمت و سن خود در نزد او چنان می‌نشست که کودکی خردسال نزد معلمی نشیند و از او بیاموزد»[۱].

علت خوشخویی و بدخویی

در علل الشرائع[۲] قزوینی آمده است که از امام باقرعلیه‌السلام دربارهٔ علت خوشخویی و بدخویی پرسیدند.

فرمود: «خداوند عزّ و جلّ حوریه‌ای از بهشت نزد آدم‌علیه‌السلام فرو فرستاد و آدم او را همسر یکی از فرزندان خود کرد و برای فرزندی دیگر نیز از جنیان همسر گرفت و این هر دو صاحب نسل شدند. آنچه مردم از زیبایی و خوشخویی دارند از این حوریه است و آنچه از بدخویی دارند از آن دختر جنیان»[۳].

امام‌علیه‌السلام همچنین این را انکار کرد که کسی از فرزندان او از زادگان آن جن باشد.

ابن‌بابویه این خبر را در مقنع[۴] نیز آورده است.

تخم پرنده حلال

از آن حضرت پرسیدند: در جزیره‌ای تخم پرنده بسیاری یافته‌اند.

فرمود: «آنچه را دو سویش نابرابر است بخور و آنچه را دو سویش برابر است نخور»[۵].

---

۱. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۸۶/۳.

۲. ظاهراً مقصود علل الشریعة اثر ابوالحسن علی بن ابی‌سهل حاتم بن ابی حاتم قزوینی است که مؤلف در معالم العلماء (۱۰۴) از آن با نام علل الفقه یاد کرده است. ← کلبرگ، کتابخانهٔ ابن‌طاووس، ۳۰۵ و ۳۰۶.

۳. «ان الله تعالی أنزل حوراء من الجنة الی آدم فزوجها من أحد بنیه و تزوج الآخر الی الجان فولدتا جمیعاً فما کان للناس جمال و حسن الخلق فهو من الحوراء و ما کان فیهم من سوء خلق فمن بنت الجان». ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۰۲/۱.

۴. ← ۳۰۱.

۵. «کل ما اختلف طرفاه و لاتأکل ما استوی طرفاه». این عبارت در سیاقی متفاوت با آنچه در این‌جا ذکر شده در منابع ←

عدم ارث‌بری در متعه

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام پرسید: چرا زنی که در نکاح متعه است ارث نمی‌برد؟

فرمود: زیرا در اجاره است[1].

نیاز به بینه در ازدواج

همچنین پرسید: چرا در ازدواج به بینه نیاز است؟

فرمود: به منظور مسئلهٔ ارث‌بری[2].

آدم علیه السلام چگونه سر تراشید؟

علی بن محمد بن قاسم علوی از آن حضرت پرسید: هنگامی که آدم علیه السلام حج به جای آورد سر خود را با چه چیز تراشید و چه کسی این کار را برایش انجام داد؟

فرمود: «جبرئیل با یاقوتی از بهشت نازل شد و آن را بر سر او کشید و موهایش فروریخت»[3].

علت غسل میت

ابوعبدالله قزوینی از آن حضرت دربارهٔ غسل میت و نماز بر مرده و نیز غسل کسی که مرده را غسل دهد پرسید.

فرمود: «مرده را غسل دهند از آن روی که وی ناپاک است و با فرشتگانی که پاکیزه‌اند ملاقات کند. غسل‌دهنده نیز همین گونه است و مؤمنان را ملاقات می‌کند. علت نماز هم آن است که برای او

→

مختلف روایت شده است. برای نمونه‌هایی از روایت نقل شده از امام باقر علیه السلام ← کلینی، الکافی، ۲۴۸/۶ و ۲۴۹؛ ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۳۲۱/۳؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۶/۹.

۱. «لانها مستأجرة». ← برقی، المحاسن، ۳۳۰/۲.

۲. «من اجل المواریث». ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۴۸/۷.

۳. «نزل جبرئیل علیه بیاقوتة من الجنة فامرّها علی رأسه فتناثر شعره». ← کلینی، الکافی، ۱۹۵/۴؛ ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۲۳۰/۲ (به نقل از امام صادق علیه السلام و با مقداری تفاوت).

شفاعت شود و درباره‌اش از خداوند مسئلت کنند»[۱].

غافلهٔ عشا

همچنین دربارهٔ نماز وتیره (نافلهٔ عشا) از آن حضرت پرسید[۲].

فرمود: «از آن روی که خداوند تعالی هفده رکعت نماز واجب کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله دو برابر آن بدان افزود و جمع آن‌ها پنجاه و یک رکعت شد»[۳].

تکبیرهای نماز میت

ابوبکر حضرمی دربارهٔ تکبیرهای نماز میت از آن حضرت پرسید.

فرمود: «پنج تکبیر از نمازهای پنج‌گانه گرفته شده است، از هر نماز یک تکبیر»[۴].

علت عادت ماهانه

ابوجعفر قمی در من لایحضره الفقیه در روایتی طولانی از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرموده است: در روزگار نوح علیه السلام زنان در هر سال یک بار خون می‌دیدند تا زمانی که هفتصد زن میان مردان نشستند و شاهد جشن شدند. پس خداوند آنان را به عادت در هر ماه یک بار مبتلا ساخت و از میان مردان بیرون رانده شدند.

بعدها پسران کسانی که در هر ماه یک بار خون می‌دیدند با دختران آنان که سالی یک بار خون

---

۱. «یغسل المیت لأنه یخبث و لتلاقیه الملائکة و هم طاهرون فکذلک الغاسل لتلاقیه المؤمنون و علة الصلاة علیه لیشفع له و لیطلب الله فیه». برای بخشی از این روایت ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۲۹۹/۱ و ۳۰۰.

۲. در منبع، این پرسش دربارهٔ علت نشسته خواندن این نافله است.

۳. «لأن الله تعالی فرض سبع عشرة رکعة و أضاف رسول الله الیها مثلیها فصارت احدی و خمسین».

در ادامهٔ این حدیث آمده است: «فتعدان هاتان الرکعتان من جلوس برکعة»؛ این دو رکعت نماز نشسته یک رکعت شمرده می‌شوند. ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۳۳۰/۲.

۴. «اخذت الخمس من الصلوات الخمس من کل صلاة تکبیرة». ← برقی، المحاسن، ۳۱۷/۲؛ کلینی، الکافی، ۱۸۱/۳؛ ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۳۰۲/۱؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۸۹/۳.

می‌دیدند ازدواج کردند و این دو طایفه به هم درآمیختند و دختران این طایفه و آن طایفه در هر ماه یک بار عادت شدند. بدین ترتیب فرزندان کسانی که ماهی یک بار خون می‌دیدند به واسطهٔ نظم خونمندی آن‌ها رو به فزونی نهادند و فرزندان کسانی که سالی یک بار خون می‌دیدند به سبب نابه‌سامانی خونمندی، رو به کاستی نهادند و نسل آن کسان فراوان شد و نسل این کسان اندک گشت»[۱].

علت چگونگی پاک شدن آب انگور

در روایت دیگری از آن حضرت آمده است: «هنگامی که نوح علیه السلام به کاشتن درختان فرمان یافت ابلیس در کنار او بود و گفت: این درخت ـ انگور ـ از آن من است.

نوح علیه السلام او را گفت: دروغ می‌گویی.

ابلیس گفت: پس چه اندازه از آن از آن من است؟

نوح علیه السلام گفت: دو سوم از آن تو است.

از همین جا بود که طاهر شدن آن بر ثلث قرار گرفت»[۲].

علت کراهت کلیه

در علل الشرائع ابن‌بابویه آمده است: امام باقر علیه السلام فرموده: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کلیه را بی آن که حرام کند نمی‌خورد، بدان سبب که به پیشاب نزدیک است»[۳].

ابوهاشم جعفری گفته است:

ای خاندان احمد، چگونه از شما روی برتابم؟ آیا از سلامت و نجات رخ برتابم؟

---

۱. «کان النساء فی زمن نوح إنما تحیض المرأة فی کل سنة حیضة حتی ان سبعمائة امرأة جلسن مع الرجال و شهدن الاعیاد فرماهن الله بالحیض عند ذلک فی کل شهر فاخرجن من بین الرجال فتزوج بنو اللاتی یحضن فی کل شهر حیضة بنات اللاتی یحضن فی کل سنة حیضة فامتزج القوم فحضن بنات هؤلاء و هؤلاء فی کل شهر حیضة فکثر أولاد اللاتی یحضن فی کل شهر لاستقامة الحیض و قلّ أولاد اللاتی لایحضن إلا حیضة فی السنة لفساد الدم... فکثر نسل هؤلاء و قل نسل اولئک». ← ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۸۹/۱.

۲. «لما امر نوح بغرس الاشجار کان ابلیس الی جانبه فقال: هذه الشجرة لی ـ یعنی الکرم ـ فقال له نوح: کذبت: فقال ابلیس: فما لی منها؟ قال نوح: لک الثلثان، فمن هناک طاب الطلی علی الثلث». ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۴۷۷/۲.

۳. «کان رسول الله لا یأکل الکلیتین من غیر تحریمهما لقربهما من البول». ← همان، ۵۶۲.

جدّ شما ذخیرهٔ شفاعت گناهان بزرگ من است و بدین شفاعت بر گردآمدگان محشر فخر می‌کنم.
من به مدح شما مشغولم و غیر من از شما به دشمن روی کرده و به مدح ایشان مشغول است[۱].

صاحب بن عباد گفته است:

عدل و توحید عقیدهٔ من است که بدان ایمان و اسلام جلوه‌ای دیگر می‌گیرد.
و ولایت من نسبت به محمد علیه‌السلام و خاندان او آیین من است و دژ دین را کسی نتواند قصد کرد.
این‌جا ریسمان خدا است که نیرویی پیروز است و از راز تقدیر بر آن مهری نهاده است.
آن‌جا که جبرئیل می‌رساند و تنزیل کتابت می‌شود و احکام دانسته می‌آید.
دانش نزد ایشان سرشار است و تازه، به برکت وحی رسیده که چون الهام است[۲].

مالک گفته است:

اگر مردم دانش قرآن را جویند همهٔ قریش جیره‌خوار اویند.
اگر گفته شود فرزند دخت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کجا است، بدین واسطه به شاخساری بلند دست یافته‌ای.
ستارگانی که برای ظلمت‌زدگان می‌درخشد و کوه‌هایی که برای کوه‌هایی دیگر، دانش برجای می‌نهد[۳].

---

۱. یا آل أحمد کیف أعدل عنکم — أعن السلامة و النجاة أحول
ذخر الشفاعة جدکم لکبائری — فیها علی أهل الوعید اصول
شغلی بمدحکم و غیری عنکم — بعدوکم و مدیحه مشغول

۲. العدل و التوحید مذهبی الذی — یزهی به الایمان و الاسلام
و ولایتی لمحمد و لآله — دینی و حصن الدین لیس یرام
فهناک حبل الله مظفور القوی — و علیه من سر القضاء ختام
حیث المبلغ جبرئیل و صحفه — التنزیل فیه و علمه الأحکام
و العلم غض عندهم بطراوة الـ — وحی الوحی کأنه إلهام

بیت‌ها را در دیوان الصاحب بن عباد نیافتم.

۳. اذا طلب الناس علم القرآ — ن کانت قریش علیه عیالا
و إن قیل أین ابن بنت النبـ — ی نلت بذلک فرعا طوالا
نجوم تهلل للمدلجین — جبال تورث علماً جبالا

فصل ۴

عظمت‌های امام باقر عليه‌السلام

طاعت از ما واجب است

مدائنی به سند از جابر جعفی نقل کرده که گفته است: امام باقر عليه‌السلام فرمود: «ماییم اولیای امر الهی، خزانه‌داران دانش خدا، وارثان وحی خداوند و حاملان کتاب خدا که فرمانبری از ما واجب، محبت ما ایمان و دشمنی با ما کفر است و دوستدار ما در بهشت و دشمن ما در دوزخ»[1].

دشوار دشواری‌آور

معروف بن خربوذ گفته است: از ایشان شنیدم که فرمود: «خبر ما دشوار و دشواری‌آور است و جز فرشته‌ای مقرب یا پیامبری مرسل یا بنده‌ای که خداوند دل او را به ایمان آزموده است آن را برنتابد»[2].

---

۱. «نحن ولاة أمر الله و خزان علم الله، و ورثة وحی الله، و حملة کتاب الله، طاعتنا فریضة، و حبنا ایمان و بغضنا کفر، محبنا فی الجنة، و مبغضنا فی النار». ← طبری، بشارة المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۲۵.

۲. «ان خبرنا صعب مستصعب لایحتمله إلا ملک مقرب أو نبی مرسل أو عبد امتحن الله قلبه للایمان». ← صفار، بصائر الدرجات، ۴۱ - ۴۹؛ کلینی، الکافی، ۴۰۱/۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۱۱؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۴۳۹/۲ (با مقداری تفاوت)؛ طبرسی، اعلام الوری، ۵۰۹/۱.

گرفتاری مردم

می‌فرمود: «گرفتاری مردم بر ما سخت است. اگر آنان را بخوانیم ما را پاسخ ندهند و اگر واگذاریم با غیر ما راه نیابند»[۱].

خاندان رحمت

همچنین فرموده است: «ماییم اهل بیت رحمت، درخت نبوت، کان حکمت، جایگاه فرشتگان و کانون فرود آمدن وحی»[۲].

وصف امامان علیهم‌السلام

خیثمه گوید: از امام باقر علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «ماییم جنب الله، ماییم حبل الله، ماییم از رحمت خدا بر خلق او، ماییم که خدا با ما آغاز کند و با ما انجام بخشد، ماییم امامان هدایت و چراغ‌های ظلمت، ماییم هدایت، ماییم آن پرچم برافراشته برای مردم دنیا، ماییم پیشگامان و ماییم ملحق‌شوندگان، هرکس به ما چنگ زند برسد و هرکس از ما فروماند غرق شود. ماییم پیشوایان پیشگامان نامور، ماییم حرم خدا، ماییم طریق، ماییم صراط مستقیم به سوی خداوند عزّ و جلّ، ماییم از نعمت‌های خدا بر خلق او، ماییم راه، ماییم کان نبوت، ماییم جایگاه رسالت، ماییم اصول دیانت، و فرشتگان سوی ما شدآمد کنند. ماییم چراغی برای هر که به ما راه جوید، ماییم راه برای هرکه به ما اقتدا کند، ماییم راهبران به سوی بهشت، ماییم ریسمان‌های اسلام، ماییم پشت‌بندها، ماییم پل‌ها که هرکس بر ما بگذرد پیش افتد و هرکس از ما فروماند نابود شود. ماییم قله‌های بزرگ‌تر، و ماییم که خداوند به ما عذاب را از شما دور کند. هرکس به ما بصیرت یابد و ما را بشناسد و حق ما را بشناسد و فرمان ما را بگیرد همو از ما است»[۳].

---

۱. «بلیة الناس علینا عظیمة ان دعوناهم لم‌یستجیبوا لنا و إن ترکناهم لم‌یهتدوا بغیرنا».

۲. «نحن اهل بیت الرحمة و شجرة النبوة و معدن الحکمة و موضع الملائکة و مهبط الوحی». ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۰۵؛ مفید، الارشاد، ۱۶۷/۲؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۸۹۲/۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ۵۰۸/۱.

۳. «نحن جنب الله و نحن حبل الله و نحن من رحمة الله علی خلقه و نحن الذین بنا یفتح الله و بنا یختم الله. نحن أئمة ←

دهش همیشگی

عمرو بن دینار و عبدالله بن عبید بن عمیر گفته‌اند: سفیان گفته است: هیچ‌گاه ابوجعفر علیه السلام را ندیدیم مگر آن که برایمان نفقه و صله و جامه آورد و فرمود: پیش از آن که مرا ببینید این‌ها برایتان آماده شده است[۱].

سلیمان بن قرم گفته است: ابوجعفر ما را پانصد تا ششصد تا هزار درهم صله می‌داد[۲].

بردباری با مرد مسیحی

مردی مسیحی به آن حضرت گفت: تو بقری.

فرمود: من باقرم.

گفت: تو فرزند آن زن آشپزی.

فرمود: آن پیشه‌اش بوده است.

گفت: تو فرزند سیاه زنگی فرومایه‌ای.

فرمود: اگر تو راست گفته‌ای خدای او را بیامرزد و اگر دروغ گفته‌ای خدا تو را بیامرزد[۳].

پس آن مرد مسیحی اسلام آورد[۴].

←

الهدی و مصابیح الدجی و نحن الهدی و نحن العلم المرفوع لأهل الدنیا و نحن السابقون و نحن الآخرون. من تمسک بنا لحق و من تخلف عنا غرق. نحن قادة الغر المحجلین و نحن حرم الله و نحن الطریق و الصراط المستقیم الی الله عزّ و جلّ و نحن من نعم الله علی خلقه و نحن المنهاج، و نحن معدن النبوة، و نحن موضع الرسالة، و نحن اصول الدین و الینا تختلف الملائکة، و نحن السراج لمن استضاء بنا، و نحن السبیل لمن اقتدی بنا، و نحن الهداة الی الجنة، و نحن عری الاسلام، و نحن الجسور، و نحن القناطر من مضی علینا سبق و من تخلف عنا محق، و نحن السنام الأعظم، و نحن من الذین بنا یصرف الله عنکم العذاب من أبصر بنا و عرفنا و عرف حقنا و أخذ بأمرنا فهو منا». ← صفار، بصائر الدرجات، ۸۳؛ ابن‌بابویه، کمال الدین، ۲۰۶؛ طوسی، الامالی، ۶۵۴.

۱. «هذه معدة لکم قبل ان تلقونی». ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۰۴؛ مفید، الارشاد، ۱۶۶/۲؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۸۳/۲ (با مقداری تفاوت).

۲. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۰۴؛ مفید، الارشاد، ۱۶۷/۲.

۳. «ان کنت صدقت غفر الله لها و ان کنت کذبت غفر الله لک».

۴. خبر را در منابع کهن نیافتم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۲۸۹/۴۶) آن را تنها از کتاب حاضر نقل کرده است.

سرزنش کثیر شاعر

یک بار به کثیر فرمود: عبدالملک را مدیحه گفته‌ای!

گفت: او را نگفته‌ام: ای پیشوای هدایت. گفته‌ام: ای شیر ـ و شیر یک سگ‌سان است ـ ای خورشید ـ و خورشید یک جماد است ـ ای دریا ـ و دریا بی‌جان است ـ ای اژدها ـ و اژدها جنبده‌ای بدبوی است ـ و ای کوه ـ و کوه سنگی سخت و ناشنوا است.

راوی گفته است: پس امام علیه السلام لبخند زد[1].

اصلاح شعر کمیت

کمیت در حضور امام علیه السلام این شعر خود را خواند:

مـن لقـلب مـتيم مسـتهام　　　غـيرما صـبوة و لا احـلام[2]

تا بدین بیت رسید:

اخــلص الله لی هــوای فـما اغ　　　رق نــزعا و لاتـطيش سـهامی[3]

امام علیه السلام فرمود: اغرق نزعا و ما تطيش سهامی.

کمیت که این شنید گفت: سرورم، تو در این معنا از من شاعرتری[4].

عطای فراوان

حسن بن کثیر از نیازمندی فراوان خود نزد او نالید.

فرمود: «بد برادری است آن که به گاه دارایی تو را بنگرد و به گاه ناداری از تو ببرد»[5].

سپس غلام خود را فرمود تا کیسه‌ای که در آن هفتصد درهم بود بیرون آورد.

---

۱. ← علم‌الهدی، الامالی، ۲۰۷/۱.

۲. دل آشفتهٔ گرفتار عشق را چه چیز جز شور و آرزو است؟

مطلع قصیده مشهور هاشمیهٔ کمیت است. برای متن کامل ← صالح، شرح القصائد الهاشميات، ۷ - ۲۵.

۳. خداوند این دلدادگی‌ام را برایم خالص کند تا کمان بی‌اندازه کشم نه تیر به خطا بنشانم. ← همان، ۲۳.

۴. ← طبرسی، اعلام الوری، ۵۱۰/۱.

۵. «بئس الاخ اخا يرعاک غنيا و يقطعک فقيرا».

فرمود: «این را خرج کن و چون پایان پذیرفت مرا خبر ده»[۱].

بازگرداندن فدک

هشام بن معاذ در حدیث خود گفته است: چون عمر بن عبدالعزیز به مدینه آمد جارچی او بانگ برآورد: هرکس دادخواهی و مظلومیتی دارد به حضور آید.

ابوجعفر امام باقر علیه السلام نزد او آمد.

عمر بن عبدالعزیز چون او را دید به استقبال رفت و او را بر جای خویش نشاند.

امام علیه السلام فرمود: «دنیا یکی از بازارها است که مردم در آن، چیزهایی را بدیشان سود و زیان رساند دادوستد می‌کنند و چه بسیار مردمانی که آنچه بدیشان زیان رساند خریدند و به صبح نرسیده، مردند و چون آنچه را در آخرت بدیشان سود دهد، نگرفتند، نکوهیده از دنیا رفتند؛ بدین ترتیب، آنچه گرد آورده بودند میان کسانی قسمت شد که آنان را نستایند و در اختیار کسانی قرار گرفت که عذر ایشان نپذیرند.

پس ما، خدای را سوگند، سزاوار آن هستیم تا بر کارهایی که از آن‌ها بیم داریم بنگریم. از این کارها دست بدار و از خداوند پروا کن و در میان خویش دو چیز قرار ده: به آنچه دوست داری که چون به حضور پروردگارت رسی با تو باشد بنگر و آن را پیش فرست و به آنچه خوش نداری که چون به حضور پروردگارت رسی با تو باشد بنگر و آن را پشت سر خویش افکن و به کالایی دل مبند که بر کسانی که پیش از تو بودند کهنه شد و امید داری که از تو نیز بگذرد و به پسینیان رسد. درها بگشای، دیدار کسان را با خود آسان ساز، به داد ستمدیده برس و ستمگر را بران.

سه چیز است که در هرکس باشد ایمان به خدا را کامل کرده است: هرکس که چون خرسند شود خرسندی‌اش او را به باطل نکشاند و چون خشم گیرد خشمش او را از حق بیرون نبرد و چون قدرت یابد، بر آنچه از آن وی نیست دست نیازد»[۲].

---

۱. «استنفق هذه فاذا نفدت فاعلمنی». ← ابن‌جوزی، صفة الصفوة، ۱۱۲/۲ (البته با نام اسود بن کثیر به جای حسن بن کثیر)؛ ابن‌ابی الدنیا، مکارم الاخلاق، ۹۴؛ مفید، الارشاد، ۱۶۶/۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۰۴؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۸۳/۳.

۲. «إنما الدنيا سوق من الاسواق يبتاع فيها الناس ما ينفعهم و ما يضرهم و كم قوم ابتاعوا ما ضرهم فلم‌يصبحوا حتى ←

عمر بن عبدالعزیز دوات و بیاضی خواست و نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم. این سندی است که به موجب آن عمر بن عبدالعزیز حق محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام در فدک را به او بازمی‌گرداند[1].

سخن با کسی که به بردگی اقرار کرد

بکر بن صالح گفته است: عبدالله بن مبارک نزد ابوجعفر امام باقرعلیه‌السلام آمد و گفت: برایم از پدرانت روایت شده است که فرموده‌اند: هر فتحی که به گمراهی باشد از آن امام است.

فرمود: آری.

گفتم: فدایت شوم، مرا از یکی از فتوحات گمراهی آورده‌اند و اینک از کسانی که مرا در تملک خویش گرفته‌اند گریخته‌ام و در حالی که خویش را برده و مملوک می‌دانم نزد شما آمده‌ام.

امام‌علیه‌السلام فرمود: پذیرفتم.

چون هنگام رهسپار شدن آن مرد به مکه فرارسید گفت: دیری است که حج کرده و همسر گزیده‌ام و درآمدم از چیزی است که برادرانم به من دهند و جز این مرا چیزی دیگر نباشد. به فرمان خویش مرا فرمان ده.

فرمود: به سرزمین خود رو و در حج و ازدواج و کسب درآمد آزاد باش.

شش سال بعد، آن مرد بازآمد و از این یاد کرد که هنوز خود را برده می‌داند.

امام‌علیه‌السلام به او فرمود: تو در راه خدا آزادی.

←

أتاهم الموت فخرجوا من الدنیا ملومین لما لم‌یأخذوا ما ینفعهم فی الآخرة فقسم ماجمعوا لمن لم‌یحمدهم و صاروا الی من لایعذرهم فنحن و الله حقیقون أن ننظر الی تلک الاعمال التی نتخوف علیهم منها فکف عنها و اتق الله و اجعل فی نفسک اثنتین: الی ما تحب أن یکون معک اذا قدمت علی ربک فقدمه بین یدیک و انظر الی ما تکره ان یکون معک اذا قدمت علی ربک فارمه ورائک و لاترغبن فی سلعة بارت علی من کان قبلک فترجو ان یجوز عنک و افتح الأبواب و سهل الحجاب و انصف المظلوم و رد الظالم، ثلاثة من کن فیه استکمل الایمان بالله: من اذا رضی لم‌یدخله رضاه فی باطل، و من اذا غضب لم‌یخرجه غضبه من الحق، و من اذا قدر لم‌یتناول ما لیس له».

۱. برای روایت به شمول متن پیشین و با تفاوت‌هایی ← ابن‌بابویه، الخصال، ۱۰۴ و ۱۰۵؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۵۰۳ و ۵۰۴.

گفت: در این باره برایم سندی بنویس.

امام علیه‌السلام چنین سندی اظهار کرد: «بسم الله الرحمن الرحیم، این نوشتهٔ محمد بن علی هاشمی علوی برای جوانمردش عبدالله بن مبارک است. من تو را در راه خدا و سرای آخرت آزاد می‌کنم. تو را جز خداوند اربابی نباشد و تو را آقایی نیست. تو وابستهٔ من و پس از من وابستهٔ نسل من هستی.

محمد بن علی این سند را در محرم سال صد و سیزده نوشته و به خط خود آن را امضا کرده و بر آن مهر نهاده است»[1].

نخستین هاشمی از دو سوی

گفته‌اند: امام باقر علیه‌السلام، هاشمی از پدر و مادر هاشمی، علوی از پدر و مادر علوی و فاطمی از پدر و مادر فاطمی است؛ چه، او نخستین کسی است که تبارش هم به حسن علیه‌السلام و هم به حسین علیه‌السلام بازمی‌گردد و مادر او امّ عبدالله دخت حسن بن علی علیه‌السلام بوده است[2].

زیارت امام علیه‌السلام

وشا گفته است: از امام رضا علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «هر امامی را پیمانی بر گردن اولیا و شیعیان او است و از کمال وفا به این پیمان و ادای درست آن، زیارت قبور ایشان است. هرکس به شوق زیارت و با باور آنچه بدان برانگیخته‌اند ایشان را زیارت کند، امامانش در روز قیامت شفیع او باشند»[3].

---

۱. «بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب محمد بن علی الهاشمی العلوی لعبد الله بن المبارک فتاه انی أعتقک لوجه الله و الدار الآخرة لا رب لک إلا الله و لیس علیک سید و أنت مولای و مولی عقبی من بعدی و کتب فی المحرم سنة ثلاث عشرة و مائة و وقع فیه محمد بن علی بخط یده و ختمه بخاتمه». ← طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۸۳۹/۲.

۲. ← مفید، الارشاد، ۱۵۸/۲؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۷۷/۶؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۰۷؛ طبرسی، تاج الموالید، ۴۰؛ همو، اعلام الوری، ۴۹۸/۱.

۳. «ان لکل إمام عهداً فی أعناق أولیائه و شیعته و ان من تمام الوفاء بالعهد و حسن الأداء زیارة قبورهم. فمن زارهم رغبة فی زیارتهم و تصدیقا لما رغبوا فیه کانت أئمته شفعاؤه یوم القیامة». ← کلینی، الکافی، ۵۶۷/۴؛ ابن‌قولویه، کامل الزیارات، ۲۳۷؛ ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۴۵۹/۲؛ همو، من لایحضره الفقیه، ۵۷۷/۲؛ همو، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۲۹۱/۱ و ۲۹۲؛ مفید، المزار، ۱۸۴؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۷۹/۶؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۰۲.

ابوخالد برقی در کتاب الشعر والشعراء آورده که امام باقر علیه السلام به این بیت تمثل جسته است:

و اطرق اطراق الشجاع و لو یری مساغاً لنابیه الشجاع لصمما[1]

سید حمیری گفته است:

آیا مرا از محبت خاندان محمد صلی الله علیه و آله نهی می‌کنند، در حالی که محبت ایشان از چیزهایی است که بدان تقرب می‌جویم؟

محبت ایشان همانند نماز است و بر همهٔ مردمان از نماز هم واجب‌تر.

آنان خاندانی‌اند که خداوند ناپاکی را از ایشان دور داشته و همه از آلودگی‌ها پاک و پیراسته‌اند.

آنان خاندانی‌اند که هرکس ایمان آورده باشد راهی برای رویگردانی از ولایت آنان ندارد[2].

جمانی گفته است:

ای خاندان ﴿حم﴾ که به محبت ایشان آیات کتاب خداوند نازل شده و بدان حکم کرده است.

مدیحه زیور شاهان بوده است، لیک شما به شکوه و جمال، زیور هر مدیحه‌اید.

خاندانی که چون بالندگان، افتخارها را برشمرند، نخست پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از او جبرئیل را در شمار آورند.

آنان که با آیات کتاب خدا پرورش یافته‌اند و تا مرد و زن پیر شده‌اند از این آیات برنگشته‌اند.

دو گرانسنگ که هرگز از هم جدا نشوند تا از حوض کوثر تشنگی‌ها را فرو بنشانند،

و دو جانشین بر مردم به استناد گفتهٔ او که راست‌ترین گفته‌های کسان است.

بر کف نومیدان قرار گرفتند و آن‌جا بود که هیچ همسنگی جز کتاب خدا نیافتند[3].

---

۱. به سان افعی آرام گرفت گزید و اگر افعی برای نیش‌های خود برشی می‌یافت.

بیت از آن ملتمس است. ← دیوان الملتمس، ۳۴. نیز: ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ۲۴۷/۲۴ و ۲۵۶.

۲. أیـنهوننی عـن حب آل مـحمد و حـبهم مـما بـه أتـقرب

و حـبهم مـثل الصـلاة و انـه علی الناس من کل الصلاة لاوجب

هم أهل بیت اذهب الرجس عنهم و صفوا من الادناس طراً و طیبوا

هم أهل بیت ما لمـن کـان مؤمنا من الناس عنهم بـالولایة مـذهب

برای دو بیت نخست با تفاوتی اندک ← دیوان السید الحمیری، ۶۷.

۳. یـا آل حـمَ الذیـن بـحبهم حکـم الکـتاب مـنزلا تـنزیلا

←

ابن‌المولی انصاری گفته است:

طایفهٔ او به روشنی، به طایفهٔ ابوالقاسم محمّد صلی الله علیه و آله درپیوسته که طایفهٔ یقین و ایمان است.

آنان صاحبان نور و هدایت و اولوالامر و اهل فرقان و برهانند،

و کان حقیقت و نبوت و عدالت به گاه نزاع مدعیان[1].

عبدالمحسن[2] گفته است:

آنان اندوختهٔ من برای زمان مرگم هستند و نجات من، و هم مایهٔ رستگاری رستگاران.

آنان صاحبان حوضند برای هر که بر آنان درآید و آنان ریسمان دینند برای کسانی که ریسمانی استوار خواهند.

آنان یاورند کسانی را که در پی شایستگی‌ها باشند و دوستداران ایشان را چقدر یاوری دهند.

آنان حجت‌های خدا در زمینند، هرچند منکرانی این حجت‌ها را انکار کنند.

آنان برای کسانی که در پی ریسمان استواری‌اند ریسمان دینند و آنان همان ناطقان و همان صادقانند.

→

کان المدیح حلی الملوک و کنتم — حلل المدائح غرة و حجولا

بیت اذا عد المآثر أهله — عدّوا النبی و ثانیاً جبریلا

قوم اذا اعتدلوا الحمائل أصبحوا — متقسمین خلیفة و رسولا

نشأؤا بآیات الکتاب فما انثنوا — حتی صدرن کهولة و کهولا

ثقلان لن یتفرقا أو یطفیا — بالحوض من ظمأ الصدور غلیلا

و خلیفتان علی الانام بقوله — الحق أصدق من تکلم قیلا

فأتوا أکف الآیسین فأصبحوا — ما یعدلون سوی الکتاب عدیلا

۱. رهطه واضح برهط ابی القا — سم رهط الیقین و الایمان

هم ذووالنور و الهدی و اولوالام — ر و أهل الفرقان و البرهان

معدن الحق و النبوة و العد — ل اذا ما تنازع الخصمان

۲. مقصود ابومحمد عبدالمحسن بن محمد بن احمد بن غالب بن غلبون صوری (۳۳۹ - ۴۱۹ ق.) است. ← امینی، الغدیر، ۲۲۲/۴ - ۲۳۱.

آنان وارثان علوم پیامبرانند و ایشان را چه افتخار که اینان وارثانشان باشند[1].

۱.
فهم عدتی لوفاتی هم — نجاتی هم الفوز للفائزینا
هم مورد الحوض للواردین — هم عروة الدین للواثقینا
هم عون من طلب الصالحات — فکم لمحبهم مستعینا
هم حجة الله فی أرضه — و إن جحدوا الحجة الجاحدونا
هم عروة الدین للواثقینا — هم الناطقون هم الصادقونا
هم وارثون علوم الرسل — فما بالهم لهم وارثونا

فصل ۵

زندگینامه و احوال امام باقر علیه‌السلام

نام، کنیه و لقب

نام آن حضرت محمد و تنها کنیهٔ ایشان ابوجعفر است و لقب‌های ایشان نیز باقرالعلم، شاکر لله، هادی، امین[۱] و شبیه، از آن روی که به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شباهت داشت[۲].

ویژگی‌های ظاهری

مردی میانه بالا، با پوستی لطیف و موهای موجدار و چهره‌ای گندمگون بود. خالی بر گونه و خالی سرخ نیز بر بدن داشت، باریک‌اندام، خوش‌صدا و همواره سر فروافکنده بود.

مادر

مادر آن حضرت فاطمه ام‌عبدالله و دختر امام حسن علیه‌السلام است و به روایت دیگر ام‌عبده دختر امام حسن علیه‌السلام[۳].

---

۱. ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۲۳۸.

۲. ← طبری آملی، دلائل الامامة، ۲۱۵.

۳. ← همان؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۰۷؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۷۷/۶؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۹۸/۱.

از ولادت تا وفات

امام باقر علیه السلام در مدینه، در روز سه شنبه و به روایتی دیگر در روز جمعه اول ماه رجب و نیز به روایتی سوم ماه صفر سال پنجاه و هفت ولادت یافت[1].

امام علیه السلام در ماهِ ذی الحجه و به روایتی ربیع‌الثانی سال صد و چهارده در حالی که چون پدر و جد خود پنجاه و هفت سال داشت بدرود حیات گفت[2].

امام باقر علیه السلام سه یا چهار سال از این مدت را با جد خود امام حسین علیه السلام، سی و چهار سال و ده ماه یا سی و نه سال را با پدر خود امام علی علیه السلام زیست و پس از پدر نیز نوزده سال[3] و به روایتی هجده سال زنده بود و همین مدت دوران امامت آن حضرت است[4].

دوران امامت آن حضرت با حکمرانی ولید بن یـزید، سـلیمان، عـمر بـن عـبدالعـزیز، یـزید بـن عبدالملک، برادرش هشام، ولید بن یزید و برادرش ابراهیم معاصر است و آن حضرت در اوایل دوران حکومت ابراهیم بدرود حیات گفت[5].

ابوجعفر ابن‌بابویه گفته است: ابراهیم بن ولید بن یزید آن حضرت را مسموم کرد[6].

قبر آن امام نیز در بقیع الغرقد است.

فرزندان

فرزندان آن حضرت هفت تنند: امام جعفر صادق علیه السلام که کنیهٔ آن حضرت از نام او است، و عـبدالله افطح، هر دو از ام‌فروه دخت قاسم بن محمد بن ابی بکر، عبدالله و ابراهیم از ام‌حکیم ثقفی دخت اسد، و علی و ام‌سلمه و زینب از یکی از کنیزان ــ و البته روایت دیگر دربارهٔ زینب این است که از کنیزی دیگر به جز مادر علی و ام‌سلمه است.

---

۱. ← طبری آملی، دلائل الامامة، ۲۱۵؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۷۷/۶؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۹۸/۱.

۲. ← طبری آملی، دلائل الامامة، ۲۱۵ و ۲۱۶؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۹۸/۱؛ همو، تاج المو الید، ۴۱.

۳. ← مفید، الارشاد، ۱۶۹/۲.

۴. ← طبرسی، اعلام الوری، ۴۹۷/۱؛ همو، تاج المو الید، ۴۰.

۵. ← طبری آملی، دلائل الامامة، ۲۱۵؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۹۸/۱؛ همو، تاج المو الید، ۴۱.

۶. ← الاعتقادات، ۷۲.

گفته‌اند: امام یک دختر با نام ام‌سلمه داشت.

این فرزندان هیچ کدام صاحب نسل نشدند مگر امام صادق علیه‌السلام.

باب

باب آن حضرت جابر بن یزید جعفی است.

آگاه‌ترین نخستان

شیعه بر این اجماع دارد که آگاه‌ترین نخستان به دانش این شش تن بودند که همه از یاران امام باقر علیه‌السلام و امام صادق هستند: زرارة بن اعین، معروف خربوذ مکی، ابوبصیر اسدی، فضیل بن یسار، محمد بن مسلم طائفی و یزید بن معاویه عجلی[1].

یاران

از اصحاب اویند: حمران بن اعین شیبانی و برادرانش بکر، عبدالملک و عبدالرحمن، محمد بن اسماعیل بن بزیغ، عبدالله بن میمون قداح، محمد بن مروان کوفی از فرزندان ابوالاسود، اسماعیل بن فضل هاشمی از زادگان نوفل بن حارث، ابوهارون مکفوف، طریف بن ناصح کفن‌فروش، سعید بن طریف اسکاف دوئلی، اسماعیل بن جابر خثعمی کوفی، عقبة بن بشیر اسدی، اسلم مکی وابسته ابن‌حنفیه، ابوبصیر لیث بن بختری مرادی، کمیت بن زید اسدی، ناجیة بن عماره صیداوی، معاذ بن مسلم فراء نحوی و رجال فراوانی دیگر[2].

راویان حدیث امامت او

از راویان تصریح به امامت ایشان از پدر بزرگوارشانند اسماعیل بن محمد بن عبدالله بن علی بن حسین، زید بن علی، عیسی از جدّ خود، و حسین بن ابی‌العلاء.

---

۱. ← طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۵۰۷/۲، مشتمل بر نام برید به جای یزید.

۲. ← مفید، الاختصاص، ۸؛ طوسی، رجال الطوسی، ۱۲۳ - ۱۵۲.

چون وفات امام زین‌العابدین علیه السلام نزدیک شد، حضرت گفت: ای محمد، این صندوق را بگیر. زمانی که امام علیه السلام وفات یافت برادران آن حضرت به دعوی امامت آمدند.

امام باقر علیه السلام فرمود: «خدای را سوگند، شما را در این کار بهره‌ای نیست، که اگر بهره‌ای بود این را به من نمی‌داد»[1].

دلیل امامت

دلیل بر امامت آن حضرت همان وجوب امامت و لزوم معصوم بودن و منصوص بودن امام است و نیز این که حق از میان این طایفه بیرون نیست.

اهمیت پنج

در نکت است که اصول پنج‌تایند، اشباح پنج تا، نمازها پنج تا، عبادت‌ها پنج تا، حمد پنج تا، انگشت‌ها پنج تا، هفته‌ها پنج تا و حواس پنج تا و علم صرف نیز بر پنج چیز مبتنی است: زیاده، حذف، تغییر به حرکت و سکون، ابدال و ادغام، و امام باقر علیه السلام نیز پنجمین امام است.

حساب جمل

عبارت «محمد باقر» در حساب جمل با عبارت «جواد زاهد معصوم» برابری می‌کند و هریک از این دو معادل چهارصد و بیست و شش هستند.

ابونواس گفته است:

او کسی است که خداوند بلندمرتبه برایش از پیش چنین تقدیر کرده که در فضیلت دومِ او باشد.

او است که خداوند دل‌ها را در برابر آن کفر و ایمان که در خویش نهان دارند آزموده است،

و کسانی که امید داشتند حق شما را ناحق کنند به خشم و نافرمانی خدا درآمده‌اند.

حق شما را جز از رهگذر انکار قرآن و آیه‌های آن که خدا فرستاده است نتوانند انکار کنند.

---

۱. «و الله ما لکم فیه شیء و لوکان لکم فیه شیء لما دفعه الیّ». ← صفار، بصائر الدرجات، ۲۰۰؛ کلینی، الکافی، ۳۰۵/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۵۰۰/۱.

این رشته را به اهل بیت بسپارید که آنان همتایان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند و شما همتا نیستید[۱].

منصور گفته است:

وصی اوصیا او را فرو نگذارد، محمد بن علی علیه‌السلام همو که نورش آشکار است.

نسلی که از همدیگر برخاسته‌اند و حق آن است که ایشان پدید ساخته‌اند و آن است که ایشان پایه گذارده‌اند.

ای پسر امامان پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ای زادهٔ اوصیا، چه مردم اقرار آورند و چه نپذیرند.

خلافت ارث پدرتان بود، نه از آن تیم، و البته عفو خداوند بسی گسترده است[۲].

ابوهریره گفته است:

ای ابو جعفر تو همان امامی که من دوست می‌دارم و بدانچه تو بدان خرسندی خرسندم و از آن پیروی می‌کنم.

کسانی نزد ما آمده‌اند و احادیثی بر شما می‌بندند که دل از آن می‌گیرد[۳].

سید حمیری گفته است:

---

۱. فهو الذی قدم الله العلی له ... ان لایکون له فی فضله ثان
فهو الذی امتحن الله القلوب به ... عما تجمجمن من کفر و ایمان
و ان قوما رجوا ابطال حقکم ... أمسوا من الله فی سخط و عصیان
لن یدفعوا حقکم إلا بدفعهم ... ما انزل الله من آی و قرآن
فقلدوها لأهل البیت انهم ... صنو النبی و انتم غیر صنوان
بیت‌ها را در دیوان ابی‌النواس نیافتم.

۲. و ما أخل وصی الاوصیاء به ... محمد بن علی نوره الصدع
ذریة بعضها من بعض اصطنعت ... فالحق ما صنعوا و الحق ما شرعوا
یا ابن‌الائمة من بعد النبی و یا ابـ ... ـن الاوصیاء أقر الناس أم دفعوا
ان الخلافة کانت إرث والدکم ... من دون تیم و عفو الله متسع

۳. اباجعفر انت الامام احبه ... و ارضی الذی ترضی به و اتابع
اتانا رجال یحملون علیکم ... احادیث قد ضاقت بهن الاضالع

چون به ریسمان محبت خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیوستی، به هدف درپیوند و فزون کن.
ریسمان پاکمردانی که زادهٔ پدر و مادری پاکند و به مراتب والا و عظمت‌هایی راه یافته‌اند که کسی بدان‌ها راه نیابد.
صاحبان پرهیزگاری و مردان خرد و شایستگان مراتب والا و کسانی که به حدیث مسند زبان گشایند.
روزه‌داران و شب‌زنده‌داران و قنوت‌گزاران و پایه‌گذاران بنیاد خرد و مهتری،
رکوع‌کنندگان سجده‌کنندهٔ سپاسگزار که پیش از کسان به نماز در مسجد شتافته‌اند،
دعاخوانان کارگشای تسبیح‌گوی که خدای خود را با محبت پرستش کنند،
اهل دهش و بخشش و اهل بازداشتن و توانمندان چیره بر هر رشک‌بر حسود[1].

همو گفته است:

خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را وسیلهٔ خویش گرفته‌ام و از این رهگذر امید رهایی از عذاب دارم.
بر چه کسی ملامت شوم؟ بر محبت کسانی که ایشان را ذخیرهٔ روز معاد ساخته‌ام؟
اگر محبت ایشان را باور نداشتم به کینهٔ با ایشان در نسب خویش تردید، می‌بردم[2].

ابن‌حماد گفته است:

---

۱. و إذا وصــلت بـحبل آل مـحمد ‌‌ حـبل المـودة منک فـابلغ و ازدد
بـمطهر لمـطهرين ابـوة ‌‌ نـالوا العـلی و مکـارم لم‌تـنفد
اهل التقی و ذوی النهی و اولی العلی ‌‌ و النـاطقين عـن الحـديث المسند
الصـائمين القـائمين القـانتين ‌‌ العـائفين بـنی الحـجی و السؤدد
الراکـعين السـاجدين الحـامدين ‌‌ السـابقين الی صـلاة المسـجد
القـانتين الراتـقين السـابحين ‌‌ العـابدين إلهـم بـتودد
الواهـبين المـانعين القـادرين ‌‌ القـاهرين لحـاسد المـتحسد

← ديوان السيد الحميری، ۱۸۷ و ۱۸۸.

۲. جـعلت آل الرسـول لی سـبباً ‌‌ أرجـو نـجاتی بـه مـن العـطب
عـلی م ألحـی عـلی مـودة مـن ‌‌ جـعلتهم عـدة لمـنقلبی
او لم‌أکـن قـائلا بـحبهم ‌‌ أشـفقت مـن بـغضهم علی نسبی

← همان، ۱۳۳ و ۱۳۴.

ای خاندان طه، محبت شما پیوسته بر ما واجب و فرض و لازم است.

هرکه بدون محبت شما خدای را ملاقات کند خدا او را در آتشی شعله‌ور ماندگار سازد.

او زیانکار است، هرچند روی سر خود نماز بگزارد و همهٔ عمر را به روزه بگذراند.

چه کسی همانند شما است؟ و خدای را سوگند اگر نبودید، خداوند نه حوا را آفریده بود و نه آدم عليه السلام را.

شما را در میان مردم والایی بخشید تا جایی که جبرئیل را خدمتکارتان کرد[1].

همو گفته است:

خاندان پیامبری که در روز قیامت و آن گاه که آتش شعله می‌افروزد به شفاعت او امید باشد.

در روز جزا و آن روز که با هر علمی که فرستاده باشم بر محبت اهل بیت تکیه زنم.

آنان خورشیدهایی هستند که ماه‌ها از ایشان پرتو گیرند و ماه‌هایی تابان و کامل.

آنان دریاهایی هستند با خیزابه‌های گران و مردمان نیازمند آب گوارایی از ایشانند.

اگر بر مرکب نشینند شیرند و اگر سخن گویند مرواریدند و بر شرک چیرگی یافته‌اند و وحی را نقل کرده‌اند.

اگر نبودند نه خورشیدی بود و نه ماهی و نه آسمانی و نه دشتی و نه کوهستانی[2].

---

۱. يا آل طه حبكم لم‌يزل — فرضاً علينا واجباً لازما
من لقي الله بلاحبكم — خلده الله لظى راغما
خاب و لو صلى على رأسه — و قطع الدهر معاً صائما
من مثلكم و الله لولاكم — لما برا حوا و لا آدما
شرفكم في الخلق حتى لقد — صير جبريل لكم خادما

۲. آل النبي الذي ترجى شفاعته — يوم القيامة و النيران تشتعل
يوم الجزاء و ما قدمت من عمل — على محبة أهل البيت متكل
هم الشموس بها الأقمار مشرقة — هم البدور منيرات و قد كملوا
هم البحار بها الأمواج طامية — و الناس محتاج ماء ما لهم نهل
الاسد إن ركبوا و الدر إن خطبوا — و الشرك قد غلبوا و الوحي قد نقلوا
لولاهم لم‌يكن شمس و لا قمر — و لا سماء و لا سهل و لا جبل

ابن‌رزیک گفته است:

ای ریسمان استوار دین و ای دریای دانش آگاهان، ای قبلهٔ اولیا و ای کعبهٔ طواف‌کنندگان.

ای برخاسته از خاندانی که در میان مردمان پیوسته نیکی کنند و اهل توبه و عبادت و روزه‌داران شب‌زنده‌دار باشند،

و آگاهان حافظ رکوع‌گزار سجده‌گزار، و ای کسی که چون مردم به خواب روند شب را به عبادت بیدار ماند[1].

---

۱. یا عروة الدین المتین و بحر علم العارفینا — یا قبلة للأولیاء و کعبة للطائفینا

من أهل بیت لم‌یزالوا فی البریة محسنینا — التائبین العابدین الصائمین القائمینا

العالمین الحافظین الراکعین الساجدینا — یا من اذا نام الوری باتوا قیاما ساهرینا